UNIVERSAL
LIBRARY
OU_232070
UNIVERSAL
LIBRARY

به فیض خالق زمین و زمان فضل و فتوت دهی کریم ان تعالی شانه

درین زمان میمن فرمان همایون انجام فرحت عنوان تاریخ حقیقت آگاه بطریقت

دستگاه مولوی نور الله صاحب ادخله الله فی الجنان کتاب مستطاب فیض بنیان ملفوظات شیخ عبد الحسن مسمی آ



نام تاریخی مخزن اسرار حق بتمام امید وار مراحم و مواهب دان بنیاد بارگاه صمد

شیخ علی محمد غفر الله الاحد بتاریخ دوم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۷۶ هجری قدسیه طبع شهر لکنو

در مطبع فیض بنیاد کائی رشاد وقوع مفتوح گنج مزین بطبع شد

ف
۲۹۷۶۶۴
ن - ۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا انتظار حمد تا نیست ؛ محمد چه پیراهن ثنا نیست ؛ مناجاتی اگر باید بیان کرد ؛ به بیتی هم قناعت میتوان کرد
محمد از تو میخواهم خدارا ؛ خدایا از تو نور مصطفی را اما بعد میگوید اسیر هوا و هوس حقیر تراب موسوم بمحمد
المتمسک بحبل الله المتین محمد نواب ابن محمد مقیم الدین عاملهما الله بلطفه المبین
که چون کمال و عروج ذات انسان و صلاح و فلاح آن خلیفة الرحمان بحکم قد افلح من زکیها
موقوف بر تزکیه روح و فنای نفس است و فنای آنرا وابسته دامن دولت هادی مطلق و مرشد
بسر رشته صحبت پیر و [illegible] و بسبب ناپایداری حیات مستعار و ادامه صحبت امر
متعذر و محال است بل [illegible] بعزت طول زمان نیز توهم و خیال تا جرعه تذکر احوال
خجسته مآل کاملین و تبصره سیر و مضامین واصلین بالله مناقب مناسب صحبت با برکت شان گردانیده اند
و نوشته اند که مطالعه احوال مشایخ روح طالب را مدد می میرساند و کلمات طیبات ایشان محتشان را مدد میدهد
شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد میگویند و از اینجاست که حق سبحانه و تعالی امتنانا بحبیب خود خطاب
سفرماید وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و هر چند پیر و مسلک این حقیر آخری مرکز
دائره احدیت قطب ارفلک صمدیت آشنای بحر اسرار طریقت غواص ملزم ناپیدا کنار حقیقت شمسوار میدان
معرفت و صفاست پیشوای مجاهدین سرکرده محویت و فنا فریج خنجر رضا و تسلیم حضرت مرشدی و مولائی شاه احمد

محمد و نعت
سبحانک
قطره مناجاتی از زبیر
جانجان مظهر فدوی
است ۱۲ عفی
تمسک کنید بریسمان محکم
خدا را

بن مفتی محمد سلیم علی نبینا وعلیہما التسلیم بدزمان قلیل از دستگیری مقدر بہ التقصیر تعین طاہری واستہ بوجود
پیوستند ورخت اقامت ازدار فانی بدار جاودانی برد بلند واین حقیر از درک صحبت واخذ فیض وبرکت ہمچو قطب
زمانہ باظاہر محروم ومیگانہ ماندہ بود لیکن نازم بخوش طالعی وبلند اقبالی خویش کہ آن عاشق ربانی ومشوق یزدانی بمکتبے
کبوت رحمانی گشتہ بیت نزد بس نادر زرحمت باختہ ✽ آیہ ان را از کرم دریافتہ ✽ از نیجاست کہ لقمہ ثم
بتائید غیبی وتوفیق لاریبی در ۱۲۳۲ یکہزار ودوصد وسی ودو ہجری بہ بیت السلطنت لکھنو حشرہا
اللہ عن الاٰفات خود را رسانیدہ دولت پابوس ذات قدسی صفات نمود کہ ھو کان
رحمانا فی ذاتہ محمدا فی صفاتہ علیا فی اعوالہ حسنا فی افعالہ واحدا فی توحیدہ
فضیلا فی دعاۃ ابراہیما فی نزلہ ونجیدہ اباخذیفہ فی زھدہ ونفریدہ اباھبیرۃ فی اتباع الدین
شریعتہ سلوما فی معارجہ اباسحاقا فی ھدایۃ الوری واباحمد ابدالا فی عشقہ وحالہ اباعثمان
حشیتا فی اقرارہ رفانہ ناصر الدین فی وفیتہ مودودا فی خلقہ وطریقتہ شریفا فی نسبہ عثمانا فی حلیتہ
سعد الدین فی عرفانہ فخر الدین فی زمانہ فرید الدین فی مجاھدتہ صابرا فی
مصائبہ شمس الدین فی اقترانہ جلال الدین فی حلالہ وکمالہ شیخ العالم فی بقائہ
بعد فنائہ عارفا فی معارفہ سیحا محمدا فی فیضانہ ببرھانہ قطب العالم فی قدوستہ جلال الحق
فی ارشادہ نظام الدین فی ھدایتہ اباسعیدا فی عشقہ وخلتہ ابراھیما فی حبوبیتہ وخلیلا
محمدا فی جمالہ وکمالہ یوسفا فی مناقبہ واخلاصہ سلیما فی رضائہ وتسلیمہ نور الھدی فی ھدایتہ
الوری بدر الدجی شمس الضحی غوث مغیث اھل جہان جنید عصر وشبلی دوران قطب زمان
حاجی الحرمین ھادی الدارین حضرت مولانا **شاہ عبد الرحمن**
المخاطب بمقبول النبی من رسول اخر الزمان صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین صلوۃ دائما تملأ الامکنۃ
بعد شرفیابی بحضور آن قطب یگانہ اگرچہ قریب شش سال در لکھنو اتفاق اقامت این سرایا ندامت افتاد
لیکن بجہت ملازمت سرکار سلطانی وتعلقات دنیوی نجہکہ میبایست استفادہ صورت نبست معہذا در
۱۲۳۶ یکہزار ودوصد وسی ونہ ہجری بضرورت بعضی مہمات بدارودیار وطن شتافتہ عرصہ پنجسال دران
نواح گزرانیدہ آخر سید علی احسانہ کہ بازہبت علیای مرشدی ومولای بجاذبہ صادقہ بسطرف خود کشید چنانچہ
بتاریخ ہجدہم ذیحجہ ۱۲۴۳ ہجری یکہزار ودوصد وچہل وسہ در لکھنو رسیدہ در زاویہ بیت الرحمان عزلت

از یکدیگر دوام صحبت وحضوری شبانه روزی برخود واجب گردانیدم از انجا که عمر عزیز چهل وپنجسال
در اکتساب جاه ومال وتحصیل کسب وکمال ظاهری برباد رفته عقل وروح در ظلمت جاه پستی وهوس وحواس در
بلندی پستی محبوس گشته مصداق این مقال شده بود مثنوی جان همه روز از لگد کوب خیال ؛ وز زیان وسود در
خوف زوال ؛ فی صفا میماندش فی لطف وفره فی بسوی آسمان آه کذره همینکه در سایه عنایت سبحانی
وظل حمایت رحمانی درآمدم ضمیر وچشم وگوش وعقل وهوش من از بند خیالات دنیا ودین راه خلاص
ودل وجان وروح وروان از گرفتاری تن سبیل مناص دریافت فصدق من قال بیت سایه یزدان چو بیاشد
دایه اش ؛ دار هاند از خیال سایه اش ؛ در زمان حضوری از زبان در بیان آن حید دهر فرید زمان
فوائد عجیبه ولطائف غریبه بگوش هوش میرسید که از ان دلسای مرده وجانهای افسرده زنده میگردید
یاران صحبت باعث بران شدند که آن ارشادات هدایت آیات بانبذی از خصائل شریف وخصی اخلاق
بی تکلف وبلا مبالغه بقید تحریر آرم وبدین ذریعه خود را از مقتبسان انوار صحبت کثیر الفیض والبرکت
شمارم هر چند عذر کردم که برای تحریر حال وتقریر مقال کامل بمعرفت ذات وصفات کامل کمال یعنی
شرط است گام آنگه مثنوی رحمت حق چنین است ای پدر ؛ تا ندانی ذره هم از وی خبر ؛ ظاهرست تا نابسوده خمش لیک
کی داند خبر او ناچشیده هیچ ماهیان او صاف کمال ؛ کس ندانند جز بتا بار و مثال ؛ مولینکم من چه دانم فیل را ؛ پشه کی داند
اسرافیل را ؛ لیکن مستند عیان خیر معتمد وهم نداشته گفته مثنوی تو مگو ما را بدان شه بار نیست ؛ با کریمان
کار ها دشوار نیست ؛ از برای حق صحبت سالها ؛ باز گو حالی از ان خوش حالها ؛ تا زمین وآسمان خندان شود
عقل وروح ودیده صد چندان شود ؛ لاجرم حسب استدعای شان برای استماع وکمر همت بسته ودر اوقات
حضوری صحبت بابرکت قلمدان وکتابچه دوات پیش خود دستم وبکم ما کان یدک کله لا یترک کله
یعنی هر مدعا مدرا که از لسان گوهر فشان وی رضی الله عنه می شنیدم قلم بند میساختم واکثر مسودات آن بنظر
اقدس میرسانیدم وبعد وصال آن مقبول الهی جواهر زواهر ارشادات را که مانند اوراق خزان رسیده در
زوایای خمول متفرق بودند از گلبن جان فقیر خود وخزینه اذهان دیگر مضامر بناخن خیال گلچینی نموده بر صفحه قرطاس
جلوه طراز میدهم وچشم توفیق راست کرداری ومعدن گفتاری از جنابش میدارم مثنوی راستی کن تا
تو فخر راستان ؛ ای تو صدر ومن درت را آستان ؛ گر خطا گویم اصلاحش تو کن ؛ مصلحی تو ای تو
سلطان سخن ؛ فقره که آن را عنوان این کتاب ساخته متن شرح دقایق احوال صحبتهای آن خالی جناب نوا عظمت

اینست که مظهر اتم حضرت رحمانی فانی فی الرسول بود لهذا ذات ستوده صفاتش مستجمع جمیع فضائل کمالیه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوده است وتفصیل این اجمال وتصدیق این مقال از یک کوکبه تابناک نور جلوه طراز داده به انوار الرحمان لتنویر الجنان موسوم گردانیدم ومَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ گویند مشتمل بر دو تجلی تجلی اول ورحلیه نورانی آن یوسف مصر جمال تجلی دوم وراخلاق جمیله آن مظهر نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعه اول درذکر میلاد ونسب وطن واختیار کرب وغربت برای تحصیل علوم ظاهری لمعه دوم درکیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین ودیگر مزارات متبارکه لمعه اول علم باطنی نور ثانی مشتمل بر چهار لمعه لمعه اول درمعمولات اوقات شبانه روزی لمعه دوم در اجابات بعضی اعمال به مریدین ومخلصین لمعه سوم درذکر انتساب بسلاسل سه گانه طریقت صلی بنبیا علیه الصلوٰة والسلام لمعه چهارم درذکر بیعت وفوائد متعلقه آن نور ثالث مشتمل بر شش لمعه لمعه اول در اجابات ودعا بخلوت کعبه شریفه وحصول قرب منزلت بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم درمدینه منوره وفضائل ورود وحکایات متعلقه آن لمعه دوم درحصول مقاصد به برکات ارواح اولیای احیا واموات لمعه سوم درذکر همت کاملین کرامت واصلین حضرت رسالتین لمعه چهارم درحکایات متفرقه وفوائد متعلقه سلوک وتحصیل محبت وشرافت لمعه پنجم درذکر حقوق متقابل واهل اخلاق وحکایات اخلاص عمل ومحبت صادقه لمعه ششم درترک غذای حیوانی وفضیلت غذای نباتی وروحانی ودربیان منافع کشنیز مضار پرخوری ومذمت جمع مال بنابرای درویش نور رابع مشتمل بر چهار لمعه لمعه اول درتقاریر جمعی الله عنه درمعنی تفسیر بعضی آیات وتفسیر کلمه طیبه سوم در اخلاص وتحقیق وحدت وجود وتوحید وشرک ما مسلمان وتحقیق استعانت واستمداد ومعنی بعضی احادیث وبیان بعضی مسائل متعلقه اعتقاد عملکه دران بعضی علمای زمانه تفرد داشتند لمعه دوم درذکر بعضی مسائل شریعت لمعه سوم درمسائل طریقت که عزیزان استفسار مسائل مخلصین ظاهر شده وبعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقعه نفس الامر بوده وبعضی رویای کسانیکه بتعلیم وتحقیق وفریادرسی وی رضی الله عنه را درخواب دیده اند آن در بیداری کامیاب مطالب شده اند لمعه چهارم درذکر بعضی خلفا ومریدین که از آنحضرت رضی الله عنه فیضیاب شده باجازت وخلافت ممتاز

شده از و هذا اوان الشروع فی المقصود **لمعه سوم** در ذکر مرض الموت و وقایع ارتحال و تواریخ وصال و حسن
خاتمت آن محمود الساعیت و تاریخ اختتام کتاب بذا **کوکبه مشتمل بر وتجلی ستحلی اول حلیه نورانی آن**
یوسف مصر جمال بر سبیل اسفا بر ای صفای طینتان پاک گوهر پاک نژاد اولاد امجد الانظر روشن باد که اگر حلیه شریف و سراپای
لطیف بقلم خیال بر لوح حافظه محفوظ است لیکن میخواهم که تصویر آنحضرت را برای سهولت پیر پرستان باعتقاد
و دیگر معتقدان بصفوت نهاد بر صفحه اظهار و تحریر منطبع سازم تا ذریعه اکتساب سعادت مستفیدان
صادق و اراد تمندان واثق گردد مگر برای تحریرش قلمی بابد از شاخ طوبی بهشت و ورقی شاید قدسی سرشت
چون بدست آمدن آن دشوار و حصول آن امر بست و دور از کار بالضرور از روح پر فتوح آنجناب اقدس
که بهمت والا همتش تمامی مشکلات جهان آسان میگردد و عون و مدد گاری میجوییم و بصد تضرع و زاری
میگوییم **مثنوی** در کمان شستی ام من مبتلی ؛ لطف تو در فضل و در فن مبتلی ؛ حاجت این مبتلی زان مبتلی
تو برآر ای غیرت سرو سمی ؛ ؛ بیحدی تو در کمال و در جمال ؛ در کژی مائی حدیم و در ضلال ؛ بیحدی خود بشر
بگمارای کریم ؛ بر کژی بیحد مشت لئیم ؛ کار من سهو است و نسیان و خطا ؛ کار تو تبدیل اعیان و عطا ؛
سهو و نسیان را مبدل کن بعلم ؛ من همه خلقم مرا کن صبر و حلم ؛ کیمیا داری که تبدیلش کنی ؛ گرچه جوی خون
بود نیلش کنی ؛ نو بهار احسن گل وه خارها ؛ زابت طاوس و وحاین مارها ؛ تا ز نداین حارسن سهلو برگل بلغ
تا نجوشد زین سبوی خشک مل ؛ دست گیر و رحمنا توفیق ده ؛ جرم بخش و عفو کن یا کشاگره ؛ بیش از توفیق
خیبی و تائید لاریبی او قلم را عزت و شرف طوبی جنان و ورق را لطافت و نظافت اوراق ریاض رضوان
میدهد و اسباب سعادت دو جهان برای خود و دیگران ذخیره می نهد **حلیه** بود وی رضی الله عنه
حسین و جمیل و از روی خلقت تمامی اعضای در کمال اعتدال بی نظیر و عدیل و قامت سراپا کرامت
نه قصیر و نه طویل رنگ گندم گونش صبیح و ملیح و روچه شریف اندک مدور مانند قمر چشمانش سرمگین و در غایت
خوشنمائی ابروانش کشاده و مقوس و نهایت زیبائی بینی مبارک متوسط المقدار رخساره شریفش هموار
از چهره مبارک نور الهی ساطع و از جبین کشاده فروغ عظمت لامع و دهانش بسیار فراخ و نه تنگ لیکن از شیرینی
گفتار بتر از تنگ شکر زبانش حقائق بیان و ظلمات حق را تبیان هر دو لب باریک بسرخی مائل و در حمرت
به برگ گل مقابل ؛ و دندان میان سلک گهر آمیخته مگر در آخر عمر که به هشتاد و پنج سالگی رسیده از هم ریخته
باد و در ریختن و دندان در کلام در میریخت و بسیکام خنده شوری عجیب ؛ عرصه دل حاضرین می انگیخت موی

حلیه اول کوکبه و تجلی نورانی

موی محاسن شریف نه انبوه نه خفیف بعضی ازان سیاه و اکثری سفید گردیده تا نصف سینه رسیده بر سینه
صفا گنجینه موی سیاه در نمود باقی اجزای سینه و شکم بی مو بر دو ساعد دست و ساق پا موهای ملایم ملایک
در ملائمت زیاده تر از ریشم ساق پا پر گوشت لیکن نهایت زیبا قدم شریفش نه خرد نه بزرگ مگر در خوبصورتی
بهمتا انگشتان دست و پا بکمال صفا و نزاکت مفاصلش در نهایت مناسبت اصل جسم شریف نه نزدیک به
ملایک از اعتدال اجزا مخمر بقدر کف دست نشانی زردی مائل در پهلوی چپ پیدا و بر پشت پای چپ علامتی برابر
حدقه چشم پیدا و هر دو کف پا املس و معرا از خطوط به نهایت صفا رسیده و یک خط راست از زیر انگشت پا تا پاشنه
بر هر دو کف پا کشیده فرد عاشقان نخواهگان چشت را ؛ از قدم تا سر نشان دیگر است ؛ در عرق جسم لطیفش
بوی عجیب ظاهر میگردید بوینده آن میگوید که از هیچ عطری چنان خوشبو بدماغ من نرسیده رفتاری
رضی الله عنه مشابه بآن بود که کسی از بالا فرود آید و با وصف میانه روی کسی از همپایان که بعجلت قدم
میزدند همراه نمی توان رسید و در آخر عمر بعبارت چشم ظاهر بین ضعفی بهمرسیده بود که صورت انسان شناخته
نمی شد معهذا ناواقف نمیدانست که در هیچ یک از اعضا و حواس قصوری راه یافته باشد زیرا که بمعاینه
صورت و ادای مخارج قرأت قرآن و تکمیل ارکان نماز تا دم واپسین هیچگونه تفاوت نبود و سوار شده است
وی رضی الله عنه بر اسپ و یا بود بر شتر و استر در سفر و بردوش کهاران در حضر مگر بس کمتر فقد دق سن قال بعد لقاه

غزل ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری ؛ هرچند وصفت میکنم در حسن زان زیباتری ؛ هرگز نیابد در
نظر نقشی ز رویت خوبتر ؛ شمسی ندانم یا قمر یا زهره یا مشتری ؛ تا نقش می بندد فلک گرمی ندادد این نمک
جوری ندانم با ملک فرزند آدم یا پری ؛ آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام ؛ بسیار خوبان دیده ام اما
تو چیزهی دیگری **تجلی دوم در بیان مکارم اخلاق جمیله آن مظهر کمال** بر سبیل اجمال از انجا که کمال
نفس انسانی منحصر در تزکیه نفس از رزائل و تخلیه آن بفضائل است پس باید دانست که اصول مکارم اخلاق
چهار اند حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و زیر هر جنس از اجناس اربعه مذکوره انواع متعدده و مکارم بیشمار مندرج هستند
فضیلت اول از حکمتش که عبارتست از اکتساف حقایق موجودات علی ما هی علیه بقدر طاقت بشر
هفت نوع پیداست ذکا سرعت فهم صفای ذهن سهولت تعلم حسن تعقل حفظ تذکر اما ذکا
چنان بود که از کثرت فراوانی مقدمات منتجه سرعت انتاج قضایا و سهولت استخراج نتایج انچنان ملکه گردیده
که ذهن ثاقب هیچ بر تمیز نرسید چنانچه مقدمه وجود مطلق که قرینة الاقدام و معرکة الاراء حکماء

وعقلای زمانه است آنچنان انکشاف کردند که نتیجه آن از علم الیقین بحقیقت الحق پیوست وبحقیقت توحید
بعد زمانه صحابه کرام بر هیچکدام از اهل سلام آنقدر منکشف نگردیده که آنرا عقلاً ونقلاً از روی نصوص محکمات قرآن حدیث
ومنیده معنی کلمه طیبه ودلایلش را بلسان ناطق بران منطبق نماید این دولت عظمی وموهبت کبری بچنین
بنوی حق سبحانه تعالی مخصوص ذات ملکی صفاتش گردانیده چنانچه روزی بر زبان مبارک گذشت که حافظ ابرهیم
علیه الرحمه میفرماید مصراع کرکس نکشود ونکشاید بحکمت این معما را بفضل الله من گشوده آزاد بر صدا قت
انیعنی رساله کاشف الاسنان در شرح وبیان کلمة الایمان دلیلی است قاطع وبرهانی است ساطع سرعت فهم
آنچنان بود که نفس راحرکت از ملزومات بلوازم ملکه گشته بود که بسبب آن احتیاج فکر وتامل اصلا نداشت
چنانچه اکثر اهل مطالب حاضرشده تقریر مطلب خود آغاز میکردند وآنجناب قبل از اتمام تقریر بگفته مدعا نشان
رسیده جواب شافی میفرمودند صفای ذهن آنچنان بود که ذهن صافیش در استخراج مسائل اصلا
اضطراب وتشویش نمیکرد چنانچه اکثر علماء وفقهاء حاضر شده مسائل معقول ومنقول استفسار میکردند
که آن مسائل سرمست درحافظه آنجناب حاضر نبود مگر از ملکه کلیات مستحضره بصفای ذهن آنچنان
جواب ارشاد میکردند که مطابق آن در کتابها یافته میشد سهولت تعلم آنچنان بود که نفس شریفش
فی مما نعت فاحاجت تفرقه بکلیت خود این توجه بمطلوب میکرد ومقدمات نظری را منتابه بدیهی چنانچه
حتی الطبین برگشت باطن محمول میکردند حسن تعقل آنچنان بود که در بحث واستکشاف بر دقیقه از دقایق
نمی که باید نگاه میداشتند بدون اعمال مرد خلی وبغیر ادخال امر خارجی لمناوی رضی الله عنه کلام قوی دل را
میداشت میداشت تحفظ آنچنان بود که از زمان صباتاسن پیری هرچه در کتاب دیدند یا از کسی شنیدند بلا تفاوت
یاد میداشتند چنانچه در شرح بی نقطه مقام که مطلوب میشد یکبار که کتاب میکشادند همان ورق برمیداشتند
یا مصفح پیش میدان تذکر آنچنان بود که نفس را ملاحظه هر وقت که توجه میشد بآسانی
دست میداد چنانچه عند التسوید رساله کاشف الاسنان عبارت مسلم وبیضاوی ومطول وغیره که در سوانح
دیده باشند بدون ملاحظه کتاب بیاد خود مینویسانیدند باز عند المقابله فرق خرقی بر نمی آمد فضیلت وزیرکی
که عبارت است از القباد نفس غضبی مر نفس ناطقه را وعدم اضطراب از امور هولناک وصدور افعال
سلیمه وعین بجوم افکار باز دونوع پیدا است اکبر فطن ۲ بلند همتی ۳ ثبات ۴ حلم ۵ سکون نفس
شهامت ۶ تحمل ۷ تواضع ۸ حسبت ۹ رقت کبر نفس آنچنان بود که بکرامت وسوان اشیا

اشیا اصلا مبالات نمیکردند و بر وجود اسباب و عدمش التفات نمیفرمودند بلکه باحتمال امور ملائم و غیر ملائم
پرداز ۱۲
قدرت تامه داشتند موافق همین حال بود که روزی حکایة میفرمودند که در زمان طالب علمی دو صد روپیه
پیش من فتوح آمد مرا خوف آمد یعنی شد که من این همه بجناب الهی دعا کرده ام که خدایا مرا صاحب زکوة مکن مستجاب
نشده باشد باری زر را نگاه دارم چند روز صرف گردید آنوقت خاطر من مطمئن شد بحدیث چنان بود که نفس
به ثبات خود وقوتی داشت و از هیچ امری مخوف آثار جزع و خطر دیده نمی شد و در افعال انتظام بحال خود دیدم
چنانچه بتصدیق این معنی از حکایت مابعدی
سوم شجاعت
انچنان بود که نفس را در طلب سعادت و غیر سعادت اینهائی التفاتی نبود و بدان استبشار و فخریت نمیفرمودند
تا بحدیکه از هبول مرگ نیز باک نداشتند بلکه مرگ را ظاهری را در بعضه ترقی روحانی می شمردند از مقتضای همین
صفت است که روزی حکایة میفرمودند که از درویشان دو کس بودند یکی میگفت که خدایا مرا در روز بیدار
و دیگری میگفت که هر جا مرضی تو باشد همانجا خوشم انتهی ترد من درویش دوم بمقام رضا بود و از اول
همت بلند داشت ارشاد حضرت موافق آن بود که شیخ سعدی علیه الرحمه در بوستان فرمودند نظم
یکی پیش ستوریده حالی نوشت ۞ که دوزخ تمنا کنی یا بهشت ۞ بگفتا مپرس از من این ماجرا ۞ پسندیدم انچه
او پسندد مرا ثبات آنچنان بود که نفس را قوت مقاومت آلام و تحمل شدائد مستقر گشته بود که گاهی
از پیش آمدن مکروهی منضجر نمیشدند صداقت اینحال از رفاقه بست و دو روزه وی رضی الله عنه مقام بیان کلیه
دلی آب ماندنش هفت روز در سفر حجاز ظاهر حلم آنچنان بود که نفس را طمانیتی حاصل گشته بود که غضب
بتحریک او نتوانست کرد اگر مکروهی میرسید پروای نمیکردند چنانچه مردم منکرین وحدت وجود بالمشافهه
نسبت کفر و الحاد مینمودند آن کوه تحمل به شنیدن آن چنین بچنین نمیشد بتصدیق این مقال از حکایت ابد علیخان
که در درگاه مخدوم شاه میناقدس سره کشاکش شده بر پهلوی مبارک نهاده بود و آنحضرت مزمان را از
مزاحمت او بازنمانده شدند روشن است سکون نفس آنچنان بود که در پاسداری امور دینی و دار و گیر
احکام شرعی اصلا مجوز خفت و سبکساری نمیشدند چنانچه بعد اذای نماز فجر اگر بگواهی دو کس شبهه
در وقت فجر میشد باوجود آنکه دیگران بر داخل شدن وقت متفق بوده باشند اعاده نمازی کردند
شهامت آنچنان بود که نفس بر اکتساب و اجرای امور عظام حریص بود بحیث اشاعت خیر چنانچه
متوخواستند که به تیسیر علم توحید و تعلیم آن بخواص و عوام تحصیل ایمان خلائق نمایند و اندر ینباب مکتوبی

سوم شجاعت
بیان شجاعت
بیان حلم قسم سوم شجاعت
بیان سکون نفس قسم سوم شجاعت
بیان شهامت قسم سوم شجاعت

بکار برند که از سلف و خلف کمتر بظهور آمده باشد و هر قدر که افراد بنی نوع انسان در عهد ولایت آن مرجع
برحق بدولت ایمان توحیدی رسیدند درین زمان قرب قیامت از ولی دیگر نرسیده باشند **تحمل**
آنچنان بود که در اکتساب امور پسندیده نفس آلات بدنی و حواس جسمانی را فرسوده گردانیدند چنانچه
بزبان خود میفرمودند که در دوران جوانی وقت شب محتاج چراغ نبودم در روشنی ماه مطالعه کتب مینمودم
از کثرت فاقه و حرارت مشقت سفر ضعف بصر لاحق شد دیگر اینکه مردم حضار همیشه مشاهده کرده اند که هرگاه
شدت گرما و احتباس هوا میبود و هیچکس اندرون مسجد تاب نمی آورد آنحضرت بر لب خود در آنجا
آرام میکردند و در ایام سرما و عین برسات که دیگران تاب هوای سرد نداشتند حضرت در صحن مسجد
آرام میفرمودند و هوای باد زدن علاوه بران بود **تواضع** آنچنان بود که خود را هیچ بی هیچ نام کرده
بودند و هنگام استفسار نسب میفرمودند که نسب ما خاک است و فقرا را محتاجین پا برهنه و بی نماز آمده را مصلی
برابر می نشستند و هر گونه کلام ملائم و غیر ملائم میکردند آنجناب از زبان خوش میشدند و هرگاه امرا و اهل دول
می آمدند مجالست و مکالمت آنها ناگوار طبعی بود بقدر ضرورت حسن خلق بجواب سوال آنها مے پرداختند
میفرمودند که گاهی سبقت سلام از اهل دنیا نکرده ام **حمیت دینی** آنچنان بود که هرگاه خبر میرسید که از
سلطان وقت بر خلاف دین و اسلام صادر گشته بمجرد استماع همچو خبر چهره مبارک از غضب
زرد میشد و بی اختیار برای انسداد آنچنان بدعات و عابر زبان جاری میگردید و اگر می شنیدند که از طرف حکم
حکم مشعر دینداری یا خلق پروری مانند ازالی غله یا ممانعت ظلم و مساد تنقید یا قته از کمال انشراح روی مبارک
سرخ میشد و آفرین و تحسین در حق نافذ الامر میفرمودند **رقت** آنچنان بود که نفس از مشاهده تالم
ابنای جنس متاثر میشد بلکه از ایذا و تکلیف ذی روح متالم میگشتند حتی که کسی کیک و پشه گزند
روبروی حضرت کشتن تمنیوانست چنانچه میفرمودند که سوای اضحیه و هدی که از امر شرعی مجبور است گاهی
بدست خود جاندار را ذبح نکرده ام و سوای حج بر مسیر قربان کسی را برای ذبح وکیل می نمودند و اگر کسے
میپرسید که برای خوردن حضرت مرغ یا فلان جانور ذبح کنم میفرمودند که من نمیگویم و حکایت رقت حال
بحال مساکین و محتاجین و مضطرین خارج ازان اند که بحیطه تحریر در آیند **فضیلت سوم از عفت**
که عبارت است از اطاعت قوت شهوانی در نفس لطقه را تا تصرفات او بحسب رای ناطقه باشد و از جریان
در مظاهر شود و از تعبد هوای نفس و استخدام لذات فارغ باشد انواع و اقسام کامه پیدا است حیا رفق

حسن هدی سلامت وعفت صبر قناعت وقار ورع انتظام حریت سخا حیا آنچنان بود که
از امور قبیحه نفرت واحتراز جبلی شده بود که استماع ذکر قبیح که دیگرے مرتکب آن شده باشد گوارا نبود
ازانجا که حق سبحانه بتعالی انعمیر صافی داده بود از هر کدام مرد وطالب را حقیقتا که کدام امر مستحسن وفعلی
از افعال قبیحه سرمیزد واز راه کشف بران حضرت ظاهر میشد بام مرتکب مذکور را از حیا چار چشم نمی شد دید سعد
کرم مین ولطف خداوند گار ؛ گنه بنده کرد ست او شد سار ؛ بعد ازان که توبه بنصیب او مسدد شد
همان التفات سابق بحال میگشت رفیق وصی رضی الله عنه آنچنان بود که از نفس شریفه وی در شبانه روز
فعلی صادر نمی شد که خالی از تبرع واحسان بنسبت بخلق واستمرار صنای خالی باشد چنانچه هر دوست سه
خو داو احب کرده بودند که هر چه سایلی سوال کند همانوقت جواب شافی بدهند تا در هیچ اشتغال
نباشد اگر سائل از امر شریعت وطریقت می پرسید به کمال رفق وملائمت جواب مسئول
ذهن نشین او میفرمودند واگر سائل دنیا می بود از انچه موجود میبود میدادند والا لفظ وعابر زبان میراندند
که خدا بدهد چنانچه در ابتدای ورود لکنتو شخصے بمشابده صفت رفق درخواست رقعه سفارشی بنام
کرد حسب خواهش او رقعه نوشته دادند چون بذریعه آن کامیاب مطلب شد دیگران نیز مکلف شدند
رفته رفته نوبت باین درجه رسید که وقتی از اوقات نبود که دو چهار کس طالب رقعه حاضر نباشند چنانچه
ابتدا گرلاله مکهن لال که یکی از معتقدان خلص باش اند وانتها گمترین باین سعادت مامور بود و هرگاه مرقومات
از دستور تحریر رقعه واقف شدند از دست خود نوشته پیش امیران می بردند و بعضے مکتوب الیه را
بقصد بوم رقعه آدم خود پیش حضرت سفیر ستاد آنجناب بتصدیق آن بطوری مینمودند که کاتب بر خود لازم
آید و نه ساختگی جاعل رقعه بظهور رسد یعنی میفرمودند که رقعه از نام من بمراست اگر کسی را خواهند من
مسرور ومسنون خواهم گردید ودستور رقعه بنام هریک از رئیس تا مرئوس با ملحوظ بود محل لفظ امان از ما سلم الله
حامل رقعه مطلب خود چنین ظاهر میکند اگر از جهت شما انجا مطلب او شدن تواند در رفع نفرتی عند الله
ماجور وعند الناس مشکور خواهند شد وانجا نیز مسرور ومسنون خواهد گردید و بر پیشانی رقعه واقعض
امرے الی الله ان الله بصیر بالعباد و برگوشه رقعه عبد الرحمن فقط نوشته می شد حسن بدے
آنچنان بود که هر چه از کمالات علوم ظاهری وباطنی حاصل کرده بود کسی از اقربا و بزرگان بران باعث نشد
بهدایت بفضل وتوفیق قبیح بقامیکه رسیده بود همیشه بهمین معروف آن بود که انچه حصال محمود شمرده اند

دران ترقی به ایجاد خو کرده باشند چنانچه عمده عبادات حق پرستان ذکر است و آنرا بذکر لسانی و قلبی وغیره منقسم کرده اند و حضرت مولانا میفرمودند که انسیه ذکر خالی از شرک خفی نیست یعنی ما دامیکه ذاکر هستی خود را موجود دانسته میداند که من به لسان یا به قلب خدا را ذاکرم هیچ ذاکر از شرک بیرون نرفته است نزدیک ما ذکر عبارت از نسیان خود است و اذکر ربک اذا نسیت بآن اشعار دارد **مسالمت** آنچنان بود که بعد دریافت اختلاف و تنازع آرای مختلفه صوفیه کرام که مقلد مذهب متکلمین بودند آنچنان مسلک اختیار کردند که طریقت را بر عین شریعت منطبق یافتند و الا صوفیه مقلدین متکلمین تطبیق مذهب خود با قرآن و حدیث کردن نتوانسته عذر عدم توفیق نوشته آمده اند بانیکه راه شریعت دیگر است و راه طریقت دیگر **وعظ و ریاضت** آنچنان بود که تمام عمر شریفش در مخالفت نفس گذشت با وصف قوی بودن قوای شهوانی تا آخر عمر چنانچه حال قوت باه در سن هشتاد و سالگی این بود که اکثر میفرمودند که مرا از سوزان شهوت مظنه انیعنی میشود که کاسه سر خواهد شگافت اگر در شریعت ممانعت نمی بود فی الحال قطع عضو رجولیت میکردم و برای ابطال قوت مذکوره هیچ دوا مبطل باه باقی نمانده باشد که تناول نفرموده چنانچه در یک روز ده ماشه کافور در حریره انداخته نوش فرمودند هیچ سود نبخشید آخر ترک غذای قلیل که معمول بود کرده بودند بدلیل قول مولانای روم قدس سره الغیر **شعر** شهوت از خوردن بود کم کن تو خور ؛ یا نکاحی کن گریز از شور و شر ؛ حال سن شیخوخت این بود خدا داند که در ایام جوانی چگونه مقاومت با نفس نموده باشند **صبر** آنچنان بود که در مقاومت نفس با هوا برای ترک لذات مباحه نیز کردند چنانچه در مأکل دیدند که همه لذات در سیری و تکمینی منحصر است سرور اگذاشته بر نان و دال بی نمک شبانه روز بسجلات اکتفا کردند و میفرمودند که حق سبحانه تعالی عشق نفس بر گوشت بسته طریق آفریده است اللهم فی الحم و اللهم مع اللحم و اللهم علی اللحم نفس من از اول مطلق آشنا نگردیده و ثانی را عمداً بر خود حرام کرده ام مگر بضرورت و از ثالث نیز محفوظ مانده ام مگر بقدر ضرورت در سفر و نیز میفرمودند که بهتر از صبر عبادتی نیست چنانچه حضرت مولوی معنوی قدس سره میفرمایند **مثنوی** صبر کردن جان تسبیحات تست ؛ صبر کن کان است تسبیح درست هیچ تسبیحی ندارد آن درج ؛ صبر کن که الصبر مفتاح الفرج ؛ **قناعت** آنچنان بود که بر نفس آسان شده بود راحت از انچه پیش آید در امور مأکل و ملابس و مشارب چنانچه در ایام صبی بوقت معین در خانه میرفتند هر چه از قسم خوردنی پیش می آمد تناول میفرمودند و اگر در وقت معین حاضر نمی بودند

۳۱ بیان مسالمت قسم چهارم عفت

۳۲ بیان وعظ و ریاضت قسم پنجم عفت

باز تلاش آن بعمل نمودند و والدین ماجدین از گذرانیدن و باریک هر چه میپوشانیدند میپوشیدند و در زمان شباب و مشغولی علم نیز حال همچنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگرچه بعنایت الهی همه چیز از نا کل و ملابس میسر بود لیکن گاهی فرمایش هیچ خوردنی و پوشیدنی نکرده اند از خوردنی برانچه مذکور شد اکتفا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طیار کرده می آورد میپوشیدند گو مرغوب طبع نبوده باشد چنانچه روزی خواص بادشاه بیگم یک فرد رزائی گوته دار آورده عرض کرد که بیگم صاحبه گفته اند که خوشی من درین است که جناب این را بپوشند روبروی او پوشیدند و بعد لحظه بمیان فتح علی صاحب خاص دم خاص فرمودند که ازین رزائی دفع سرما نمیشود کلیم ما بالای آن بنیادند مغزی الیه کلیم صوف که از موی سیاه و سفید مخلوط بود و در موسم سرما اکثر حضرت قدس سره آنرا میپوشیدند بالای رزائی مذکور پوشانیدند تا دیرے هر دو را پوشیده نشستند صباح آن سیدے از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور پسند کرده برد علی هذا القیاس مسماة حیاتن بلقب بمولائی مریده میان نجابت علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر شد خودش عقیدت راسخه بجناب مولانا میداشت و هر روزه بلاناغه برای زیارت حاضر میگردید بروز عید الفطر سنه ۱۲۴۵ھ کلاه گوته دار و پاجامه مشروع و کرته گریبان چاک تیار کرده چهار گهڑی شب باقی مانده بحضور حضرت مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زاد این پارچه ها بدست خود دوخته آورده است باینکه حضور بپوشند هر چند گاهی کلاه گوته دار و پاجامه مشروع و بدین وضع کرته سوائے پیراهن مسنون نپوشیده بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکوره همانوقت هر سه پارچه مذکوره مخالف وضع و عادت قدیم پوشیده بعد نماز فجر کلاه مذکور بعنایت احمد طفل میان کریم بخش که او را غریب میداشتند و کرته و پاجامه بمیان رحیم بخش عنایت فرمودند شعر غرض از جامه دفع حر و برد است ؛ ندارد میل زینت هر که مرد است

و قار آنچنان بود که بسوی مطلوبی که رغبت طبع میبود در تحصیل آن عجلت و شتاب زدگی نمیکرد چه اگر اسباب تعویق و تاخیر پیش می آمد میفرمودند که دیر آید درست آید چنانچه در سنه ۱۲۳۵ هجری که تجدید بنای مسجد کردند بسبب ضیق صحن مسجد بر تسهیر زمین احاطه مملوکه که منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر که زیر دیوار مسجد واقع بود کمال میل و رغبت داشتند باوصف تحریک و ترغیب بهادر موصوف بر دادن زمین بطوری راضی نشدند فرمودند که اگر این زمین حق مسجد و آسائش گاه مومنین نبودی حق تعالی میل آن در خاطرم نفکندا خنے آخر الامر بعد ده سال بچنان شد که زمین مذکور بموجب شرعی شامل صحن مسجد گردیده و بقیه زمین مزار و خانقاه

۲۵ بیان وقار و تحمل و تانی حضرت

بیان حسن خلق و تواضع

حضرت مرتب گشت ورع و تقوی آنچنان بود که نفس شریفش برلایست اعمال نیکو و افعال پسندیده
آنقدر راغب بود که از زمان صبی تا آخر عمر دران وقصوری و فتوری راه نیافته ازانجمله یکی صدق مقال
است که تمام عمر حرف کذب برزبان نرفته و این امر جلی بود که پیش از بلوغ هم لحاظ آن داشتند
چنانچه حکایه سفیر مودند که روزی در وطن بگشت جوار روزوعه عم خود استاده بودم چیزدانه از خوشه جوار
چیدم و بخوردم و دران مواخذ و ستور امینست که بزرگ است رعایا شحنه حاکم میباشد اگر یا لکه کاشت از غیر زرع
خود یکدانه بخورد یا بچیند بزودی گرفتارش میکنند چنانچه شحنه مرا نیز درگشت دیده گرفتار کرد و پرسید که بگو دانه خورده
یا نه انچه راست بود گفتم که البته خوردم شحنه خواست که مرا گرفتار کرده ببرد برادرانم چیزی با و داده بسنت و تمام
مرا از دست او رهانیدند از انجمله اکل حلال است که در تمام عمر یک لقمه شبهناک قصدا نخورده اند اگر ناوقتی

بیان اکل حلال

اتفاق افتاده گردید شعر گر شود عالم پر از خون مال مال ۵ یکی خورد مرد خدا الا حلال ۵ چنانچه نقل میکنند
که طعام خانه طوائف نخورده ام مگر یکبار بر مزار بزرگی وارد بودم خادم درگاه پلاو پیش من نهاد چون بخوردم
بعد از لحظه از خود چنان استفراغ شد که هرچه خورده بودم بالکل بدر رفت عند التفتیش معلوم شد که آن پلاو
منجمله طعامی بود که طوائفی نیاز درگاه نموده بود بعد ها واسکه آنجا بودم طعام درگاه نخوردم

بیان طعام

طعام آنچنان بود که طبیعت را تقدیر اوقات و ترتیب حرکات بسکنات حسب سنت نبوی ملکه شده بود چنانچه بعد فصد در روز
و شب با وقات معینه بلا تجاوز و تفاوت بی اشتباه و یکسری از خود برخاسته باداء معمولات شریفه می پرداختند

قسم دوم نوم

و بروقت اول نماز روز میرفت که معمول شریف بود بیدار آگاهی میدادند و عند التحقیق تفاوتی نمی شد چنانچه تفصیل

بیان توکل قسم پانزدهم قولی

ایحال بشرح و بسط در بیان ثانی مرقوم است اما حریت عبارت است از انکه نفس متمکن نشود از اکتساب مال
بوجوه مکاسب جمیله و صورت آن بمعارف محمود و امتناع نماید از اکتساب بوجوه مکاسب ذمیمه لهذا سفیر مودند که تا
زبان موقوف نشود بر اکل حلال و مسبر آمدن قوت حلال چنانکه باید متعذر و محال مگر انکه شخصی بدست خود حرفتی
نماید و از ان بقدر قوت ضروری بلا دخل و فریب حاصل کند چون اینمعنی از ما نمیشود توکلا بر فتوح غیبی اکتفا

بیان تخلق قسم دوازدهم قولی

میرود و میفرمودند که حریت نزد ما همین است که روح از بند جسد و شخص از تعین هستی خود آزاد باشد
سخاوت رضی الله عنه انچنان بود که انفاق مال و هر متاع دنیا که بنظر مردمان عظمتی داشته باشد
سهل بود مانند تابش آب دریا بمقتضای احوال عادت شریف چنان بود که هرچه فتوح می آمد
آن را اکثر بسادات و دیگر اهل حاجات حواله میکردند و اگر در غیبت آنها می آمد بشیخ مینگاشتند

که خرج خوراک صادرین و وارد بین از روی کانش مقرر بود میدادند و بملک خود واشتن کیجه گوارا نمی فرمودند
ملاحظه کرم که آن سهل شمردن اتفاق مال باشد و ایثار که آن برخاستن از سر احتیاج خود و بذل کردن بر
مستحقین باشد که هر دو صفت خاصه ذات آنحضرت بود از مدت پانزده سال سادات پنجاب شمیر از بے
و سیر داری اقامت للمثوا اختیار کرده بودند از نقد و جنس هر چه روبروی آنها می آمد میگرفتند در روزے که
نمی آمد بقدر خوراک قرض میدادند علاوه بران بذریعه رقعجات سفارش صدها روپیه از مریدین و
معتقدین سادات مذکورین میگرفتند با ایمه ملوک سخت گوئی و ستم ظریفی آنها که گوارا ے فرمودند
بان مرتبه بود که روزی در موسم سرما با چه پوشیدنی هوای زیر جامه از بدن کشیده گرفتند در پنبه
محض گذاشتند برین هم راضی نشدند تا انکه دو صد روپیه بنام سفارش و قرض خود با قبول کنانیدند
و برای انجناب برای ادای آن شدت و تقاضا میکردند بدریافت انمعنی روبروی این فقیر این فقره را بعلت
داروغه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است دو صد روپیه فرستاد آن را در یک ساعت بسادات
تقسیم کردند و از مقتضیات سخاوت صفت عفو چنان بود که با وجود قدرت انتقام بدی از کسی نکردند
بلکه قصد احسان و نیکی در حق تقصیر مند ملحوظ و منظور میداشتند چنانچه حافظ عبدالغنی نامی مثنوی خوان که خود را
طالب خدا میگفت بارها مسلح شده روبروے حضرت در مسجد آمده ملی و غدار و مکار بالشافه میگفت و تهدید میکرد که
اگر بمراد خود نرسیدم ترا خواهم کشت و آنحضرت گاهی بجواب هم نمی پرداختند و بهمت مصروف بران میشدند
که ایکس از فائده باطنی محروم نماند و از مقتضیات سخاوت چنان بود که استرضا خواص و اتباع
را بر مرضی خود مقدم میدانستند و راحت و خواهش خود را بجهت آنها میگذاشتند چنانچه از قدیم مرضی و
معمول چنان بود که بعد نماز عشا بعد گذری چهار یا پنج نخسپیدند و اگر بوقت معین بطرف دیگر متوجه نشدند
تا نصف اللیل خواب نمی آمد و بعد نیم شب تا قبل ضرورت مشغولی وقت بیداری بود و همچنین چهار پنج گهڑی
روز برآمده وقت غلبه خواب میبود اگر در انوقت نمی خفتند تمام روز اتفاق خفتن نمی افتاد با وصف این عادت
شریفه صرف بسبب مروت اول شب با دوستان حضار در گفتگو متوجه مانده بیداری تمام شب و اول
نهار بمروت مثنوی خوانان مشغول تدریس گشته بیداری تمام روز اختیار میکردند و سه سه روز و سه سه شب
متواتر میگذشت که نوبت نوم بکساعت نمیرسید و در سیر نیامدن خواب اول شب تا سه گهڑی نیز همین
نبود که نماز تهجد بعد نوم سودی نگشت و از مقتضیات سخا صفت نیل آنچنان بود که نفس شریف

افعال پسندیده و مداومت سیرت ستوده ابتهاج مینمود بلکه ترک به اباحت شرعی نیز گوارا نمیداشت چنانچه
یکی از معمولات دائمی اصلاح روز پنجشنبه و غسل روز جمعه بود آنرا در حالت مرض و استعمال مسهل و دیگر عوارض
که غسل در آن ممنوعست گاهی ترک نکردند و میفرمودند که اگر من بر عایت عافیت جسمانی که از سنت
نبوی ترک میکنم بمصیبتی که صعب تر از مرض باشد مبتلا میشوم و از مقتضیات سخا مواسات بود یعنی معاونت
یاران و دوستان و مستحقان در معیشت و شریک کردن اشیا را با خود در قوت و مال و لباس یعنی این و آنچنان
بود که هر چه از مأکل و ملابس عمده اکثر می آمد آنرا برای خدام مخصوص کرده بودند چنانچه از انواع اطعمه
لذیذه که اکثر می آمد گاهی بر زبان نهاده اند الا آنکه خادمی محتاط از رغن خانه ساز چیزی باحتیاط تیار کرده
آورده باشد و دران شیرینی یا نمک کمتر باشد بخاطر او یکدو لقمه میخوردند و اما اگر برای خود ما چه سرمائی تیار
نمیشد سرمائی خود که هر سال چودهیان رد ولی میفرستادند نمی پوشیدند یکسال معلوم حضرت شد که
رحیم بخش برادر کوچک میان فتح علی خادم خاص لباده را که تیار شده بود بسبب گندگی چهیت نمی پسندد
فرمودند ای رحیم بخش لباده من که از چهیت عمده است تو بپوش و لباده خود مرا بده او عرض کرد که حضرت
چندروز استعمال فرموده ملبس خاص عنایت فرمایند همچنان شد از مقتضیات سخا سماحت آنچنان بود
که با وصف مقرر بودن مصارف به یک ملازم و متوسل در موسم بهار به یک میوه فصلی از قسم انبه و خربزه ضرور بود
یکدو بار میوه فصلی باو اداخریده برسکی سکنه مسجد و حاضر باشان هر روزه مساوی المقدار تقسیم میکردند همچنین سال
در موسم سرما سه صد دو صد افراد رضائی که از چند جامی آمدند بجمله سادات و سکنه مسجد و مساکین تا شقاوخاکرو
تقسیم میفرمودند اگر بیچکدام حقدار باقی میماند میت آنرا از پیش خود عنایت میفرمودند اما از مقتضیات سخا
مسامحت آنچنان بود که بعضی اوقات بدریافت حاجت مضطر ارباب مخاصمین از مودی باز گیری بطور قرض تا
بعد ازان خود باداییش میپرداختند و هرگاه که آنشخص می آورد میفرمودند که قرض اداشد این را بتصرف خود
درآر و بعد دادن قرض استرداد ش بس ناملائم طبع بود چنانچه میفرمودند که در سفر شخصی از هم سفران دو روپیه
از من قرض گرفت بود عده اینکه در شهر رسیده روپیه خورده نموده ادا خواهم کرد هرگاه فلوس گرفته
بیشتر رفت مدار من خطره گذشت که انگس بحیله قرض فلوس گرفته برد نخواهد داد چون در شهر لکنهؤ
رسیدم انگس و فلوس را پس داد و بر بدگمانی خود نادم شدم حال بفضل ما چنین ست مردمان هر چه خواهند
حسن اعتقاد کنند منتهی میباشد که اصناف سخا که از احادیث شریفه نبوی رضی الله عنه بیان کرده شد بر وفق

بیان صفت سخا

بیان صفت سماحت

بیان صفت مواسات

فهم و مراتب ظاهر بنیان ست اما در پیشگاه همت بلندش سخاوت عبارت است از اتفاق جان
و خوشنودی حق سبحانه تعالی و همیشه بر زبان مبارک میداشتند **شعر** نان دهی بهر خدا نانت دهند
جان دهی بهر خدا جانت دهند **فضیلت** چهارم از عدالت او که عبارتست از نیکه همه قوای ثلاثه
مذکوره با یکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را امتثال نمایند تا اختلاف هوا ها و تجاذب قوتها صاحبش را
در ورطه حیرت نیفگند و از انصاف و انتصاف در وظاهر شود انواع دوازده گانه پیدا ست صداقت
الفت و وفا شفقت صله رحم مکافات حسن شرکت حسن قضا تودد رضا و تسلیم توکل
عبادت و شکر **صداقت** که محبتی ست صادق که باعث شود با تمام جملگی اسباب فراغت
بصدیق و رسانیدن هر خیری که ممکن باشد باو چنان بود که برای جذب منفعت و دفع مضرت
دوستان صادق و مریدان واثق تا جان خود دریغ نمیکردند چنانچه رنجهای دراز روحانی و جسمانی
که در مقابله میان نجاب علیخان شاه صاحب مجذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبد الله بیگ مرید
صادق کشیدند تفصیل بندی ازان در اظهار مرزا مذکور در لمعهٔ اخیر نور پنجم اندراج یافته خلاصه
سوال شاه صاحب ممدوح با جناب مولانا در باب مرزاے مذکور همین بود که در باغ غیر چرا
دست اندازشدید و ملخص جواب مولانا همین که در لوح محفوظ به بینید که عبد الله بیگ نخل بوستان
تست یا گل گلستان من و علی هذا القیاس نسبت میان عنایت احمد و حافظ امداد احمد و سرفراز احمد
چو دهریان رد و لی که صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند که باستماع مکروهات
مکروهات دنیاوی که لاحق حال شان میشد خواب و خور فراموش میکردند تا وقتیکه حل مشکل او شان
نمیشد اضطرار آنجناب رفع نمیگردید هر چند آنحضرت رضی الله عنه بجز خدا دیگری را دوست نمیگرفتند
و محبان و صدیقان آنجناب بسیار بودند مگر اینمعامله دیگری ندیدیم عند التفتیش سبب آن چنان
معلوم شد که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در عالم
معامله چو دهری عنایت احمد را روبروی حضرت مولانا کرده حفاظت و حراست او و فریادرسی همه
خاندانش سپرده بودند و چو دهری مذکور را ارشاد کردند که عرض مطالب خود بخدمت مولوی
عبد الرحمن کرده باشی صرف بنا بر امتثال ارشاد حضرت سلطان المشائخ صفت صداقت باین مرتبه
بجای آن شنا بذول بود اما صفت **الفت** که عبارت است از اتفاق آرای و اعتقادات

گروهی در معاونت یکدیگر بحسب تدبیر معاش یا معاد چنان بود که اعتقاد و محبت عارفان خدا و
وکاملان راه هدی را جزو بلکه کل ایمان میشمردند و هر وقت که از مراقبه وغیره معمولات فراغت دست میداد
شغل نفحات الانس وغیره تذکرة الاولیا محبوب میداشتند و میفرمودند که استماع حال بزرگان کار
آب حیات با دل میکند **وفا** آنچنان بود که بر طریق مواسات معاونت با خدام و اتباع خویش
نیز التزام داشتند و تغیر معاشرت را با هر که بود بیوفائی میدانستند یعنی هر کار و خدمت که هر کدام اختیار
کرده بود گرفتن آن کار از دست دیگر جایز نمیدانستند چنانچه فتح محمد حجام بروز پنجشنبه مو تراشی میکرد
در یک پنجشنبه حاضر نشد و بر حجامت پانزده روز گذشته بود موی سر از گذشته از باعث حرارت
مزاج تکلیف میداد کمترین عرض کرد که شبراتی حجام ملازم غلام و مرید حضور نسبت فتح محمد سبکدست است
اگر ارشاد شود او را اصلاح نماید فرمودند ما و امثال فتح محمد از خود جواب ندیدا ز دست دیگری حجامت
نخواهیم کنانید زیرا که بیوفائی نزد ما کفر است علی هذا القیاس بخدمت چپّی پامبار لی سدا له شاگرد خاص
مرید یا اختصاص ممتاز بودند تا وقتیکه آوشان نمی آمدند هرگز جواب نمیکردند هر چند بسیار کسان بخدمت
مذکوره مشغول میشدند آن در حساب نبود همین که میان اسد الله میرسیدند میفرمودند که آب آمد و تیمم
برخاست و دیگر از رخصت میکردند اما صفت **شفقت** با خلق الله عموماً چنان بود که از حال
نا ملائم که بکسی میرسید شعشعه بوده همت بر ازاله آن مقصود میداشتند و خصوصاً با خدام و متوسلان
چنان بود که میان رحیم بخش برادر کوچک میان فتح علی خادم خاص که از طفلی بحضور وی رضی الله عنه
پرورش یافته است اگر مجموم میماند حکیم خیرات علی وغیره اطبا تجویز دق کردند و حقیقتاً همچنان بود
که سیح دوا موثر نمیشد حضرت را بمزید شفقت رنج همینی بدل جا گرفت بجناب الهی التجا نمودند و همت
بر ازاله تب آن بانیم تبه گماشتند که اگر عمر این طفل تمام شده است بقیه عمر خود را با و داده بعد چندی
از جناب الهی اثر اجابت این دعا دریافته خوشنود شده از رحیم بخش گفتند که هر چه خواهی بجز همچو نه
ضرر بجان تو نیست چنانچه از هما نوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و فردای همان معامله که روز دوشنبه
خواهد آمد تبار ی انتقال خود کردند چنانچه بروز یکشنبه میان فتح علی صاحب را با جازت خلافت خود
سرفراز فرموده کتب خانه وغیره هر چه بود تملیک ساختند و بر ملا ارشاد کردند که هر کرا دیدن من منظور باشد
مرا به بیند و هر چه پرسیدن باشد به پرسد که عمر من تمام شده است بشهرت انعینی و تمام شهر حشری عظیم برپا شد

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه خلائق برای زیارت و بیعت و رخصت هجوم داشتند بعد ازان
بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی بارمر نو یافتند **صله رحم** در طبیعت شریف آنچنان بود که همیشه
احسان شعاری والدین اند یعنی میکردند که اگر والدین مرا اجازت سفر نمیدادند هرگز سفر نمیکردم و نمیرسیدم
به انچه رسیدم و هر چند از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خویشان و اقربا که با ایشان مراتب صله رحمی بعمل آید
نمانده مگر برکدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ملک سند پیش حضرت رسید هر گونه خدمت او بر ذمه
خود واجب شمردند اما **مکافات** آنچنان بود که از هر کسیکه در مدت العمر اندک سلوک و احسان
دیده بودند افاضت خیر از ظاهر و باطن دائما باو ملحوظ میداشتند چنانچه وقت سیاحت سیاه در سلون
اقامت داشته از سرکار حضرت شاه کریم عطا صاحب زادگان الهم هر قسم آسائش و راحت یافته بودند
لهذا باداى شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و حشمت شان داعی و بنا بر درستی
مقدمات مرجوعه شان در سرکار ساعی میبودند اما **حسن شرکت** آنچنان بود که هر چند ضرورت برای
مصارف خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روائی کرده شود و برای دادن قرض صد پا بهم
مردمان تمنا میداشتند لیکن آنجناب گاهی بگرفتن یک فلوس از کسی راضی نشدند مگر از سودی مرقوم الصدر
بمقدار یکه در هر ماه با و میرسید میگرفتند و اگر وجه برداشت ماه گذشته ادا نمیشد در ماه آینده از گرفتن حصص
معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در اینمعنی حکایتا میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر بنا تکلیف خرچ
بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که پنجروپیه میدهم هرگاه نزد شما خواهد بود خواهید داد و اگر
نخواهید داد در بنجمان دهم در اینجان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم او گفت اگر اینطور
نیز نمیگیرید خواهم دید که آسمان شگافته خواهد رسید اتفاقا همان روز شخصی آمده پنجروپیه نذر کرد اما **حسن قضا**
آنچنان بود که با هر کسیکه سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنچنین کلمات شکرگذاری با احسانمندی
بگوش میرسید نهایت ناگوار میگذشت و میفرمودند که عزیز از خدا را چرا یاد نمیکنی که این چیز را خدا تراداده است
من خود محتاج هستم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت اینمعنی میکردند که بر حسن کردار خود نظر کردن
بدتر است از کردار بد و اثر خیرات و مبرات که بظهور نمیرسد از اثر چشم بد خود است **لوذ و ملاذ** آنچنان
که عزت و حرمت سادات و خانواده های بزرگان بکمال خوش روئی و شیرین زبانی و عطای چیزی
موجود که بقدر رتبت هر کس باشد ملحوظ میداشتند چنانچه بر گاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

غوث الثقلین علی نبینا وعلیہ السلام برای ملاقات می آمدند مصلی برای ایشان خالی میکردند و روپیہ طلبیده
نذر میدادند وہمچنین برای شاہ فقیر احمد صاحب سجادہ حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سرہ
کہ شاگرد مولانا بودند وشاہ ہدایت احمد صاحب و دیگر صاحبزادہ ہاے اولاد حضرت مخدوم ہرگاہ آمدہ
لفظ بندگی وسلام میگفتند بجواب میفرمودند کہ سراپا سعادت ونہایت شادان ودرخشان میشدند وعلی
ہذا القیاس تعظیم وتکریم سید شاہ وسلطان الدین صاحب وسید شاہ عنایت الدین صاحب وخواجہ محمد شریف
صاحب واولاد شان از صاحبزادہ ہاے خواجہ خواجگان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ
الاقدس بجامی آوردند اما رضا وتسلیم آنچنان بود کہ با اوامر وافعال فرمودہ خدا ورسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ہر وقت مستعد بودہ بکمال تازہ روئی وخوش منشی ادا میفرمودند ودر صورت عذر کہ
رخصت شرعی باشد قضا کردن آن برای حفاظت جان خود روا نمیداشتند چنانچہ در ماہ رمضان المبارک
بموسم گرما از شدت صفرای طبیعی تمام روز تشنگی وتلخی دہن وضعف وکرب ونحیرہ انواع تکالیف لاحق
میماندہ حاضرین بمشاہدہ آنحالت گمان میبردند کہ امروز شام نخواہند گرفت لیکن وی رضی اللہ عنہ شاکر و
راضی بودہ میفرمودند کہ این تکلیف بر من باغ وبہار است کہ لطف آن در بیان نمی آید وہر رنج و
بلا را کہ ظاہرا ناملائم طبع بود عین لطف احسان حق می پنداشتند ومیفرمودند شعر ناخوش وبی خوش بود
برجان من + جان فدای یار دل ریحان من + اما توکل آنچنان بود کہ خود را بہ جمیع وجوہ حوالہ
ارادہ والہی نمودہ تماشا کن کارخانہ تقدیر میبودند وسوا ے انچہ در کلام واحادیث وادعیہ ماثورہ
نبوی بر زبان مبارک میگذرد گاہی طلب جنت یا نجات از نار بتمنا نمیکردند وانچہ از غیب پیش می آمد
بران زیادت ونقصان وتعجیل وتاخیر خواہش نبود ودر ہر امر دینی ودنیاوی آیہ کریمہ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي
إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ورد زبان میداشتند ومیفرمودند کہ بہتر از توکیل خدا تدبیر دعایی نیست
وعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اما عبادت وشکر آنچنان بود کہ تعظیم
وتمجید حق جل وعلی ومقربان او تعالی از انبیا واولیا وائمہ ہدی ومتابعت والتزام استقامت بر سنت
سنیہ ملکہ شدہ بود با وجود آنکہ بر سر عبادت وبہ گنہ حقیقت طاعات رسیدہ بودند در تقدیم وبجا آوری خلوص
احکام شریعت سر موخشت وسبکساری جائز نمیداشتند بلکہ در ہر امر مرتبہ بغرمیت ودرجہ احوط اختیار فرمودند
چنانچہ در طہارت وضوی ظاہری در مسح سر اختلاف مجتہدین است وبسبب امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ

مسح ربع راس و در مذهب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذهبند
معهذا بنا بر مزید احتیاط در مسح سر بر مذهب امام مالک عامل بودند تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و مغفرت
که نیت طهارت باطنی آنست که چون دست بشوید باید که دل از دوستی دنیا بشوید و چون استنجا کند
از دوستی غیر نجات باطن جوید و چون مضمضه کند دهان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی شهوتها
بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد
و چون ساعد دستها بشوید باید که از جمله الضیاء خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخدا
تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا تعالی را قامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی به تکمیل
رسانیده به تکبیر نماز بر خیزد خود را مذبوح و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله
ارکان عبادت لقصور توان نمود و ایخال بملاحظه نور اوقات شبانه روزی منکشف خواهد شد
از آنجا که بر دانشوران اهل بصیرت مختفی و محجب نیست که اتصاف بفضائل اربعه اصلاً و فرعاً که ترقیم
یافته بغیر از انعدام و انهدام رذائل نفسانی که عبارت از بلاهت و گرسنگی و جبن و فتور و خمود و
وشره و انطلاق و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و بحوث و حسد و رشک و غضب
و شهوت باشد صورت نمی بندد و لهذا به تشریح و تفصیل رذائل معدومه پرداختن فضولی مینماید و
علاوه بر فضائل مرقومه الصدر بعضی صفات تصوف اند که بوراثت انبیاء بعلمای باطن میرسد
چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که التصوف مبنی علی ثمان خصال
السخاء و الرضا و الصبر و لبس الصوف و السیاحة و الاشارة و الغربة و الفقر و هر یک ازین خصال
به پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی
و سیاحت بعیسی و اشاره به زکریا و غربت به یحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلوات و السلام انتهی
مگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم جامع کل صفات مذکوره بل متمم و مکمل خصائل مرقومه الصدر
بودند و نیز بزرگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم نبی از انبیاء مرسلین میباشد و صیغت
مختصه نبی مقتدای خود کش رشد آن ولی جلوه ظهور مییابد پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره
الاقدس حسب پیروی حضرت قطب بانی غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ سیدنا ابو محمد عبد القادر
جیلانی علی نبینا و علیه الصلوات و السلام بر قدم نبی آخر الزمان بودند و بسبب فنا کلی در ذات و

ذکر اجمالی صفات تصوف — ذکر اجمالی صفات تصوف — نسبت طهارت باطنی

صلی اللہ علیہ وسلم جامع جمیع صفات تصوف نیز گشتند چنانچہ کیفیت سخا و رضا و صبر و لبس صوف
در ضمن مکارم اخلاق نوشتہ آمدہ و تشریح سیاحت کما ینبغی در لمعہ اول و دوم از نور اول می آید اکنون
بر حال اشارہ و غربت و فقر گوش باید نہاد **اشارہ** آنچنان بود کہ در طلب خدا در بعضی امکنہ متبرکہ کہ ہمچو
پاک پٹن و اجمیر شریف و پیران کلیر مدتہا صائم و ساکت ماندہ عند الضرورت بہ اشارہ پرداختہ اند و نیز از
اشارہ مخصوصہ خود کہ عبارت از بشارت غیبی و الہام الہی است گاہ گاہ بعضے صحبہ صین آگاہی بخشیدہ اند چنانچہ
بمیان فتح علی صاحب بارہا خبر دادہ اند کہ امروز فلان قسم فتوح خواہد آمد یا کدام مہمانی خواہد رسید
و ہمچنان میشد ہر چند بر انجناب ہیچ حال ماضی و مستقبل مخفی نبود لیکن استتار بیشتر منظور میداشتند
شعر مصلحت نیست کہ از پردہ برون افتد راز + ورنہ در محفل رندان خبری نیست کہ نیست + معہذا گاہ
استعداد طالب لائق راز داری مییافتند باظہار امری حسب مصلحت وقت در ربع مسکونہ چنانچہ
مرزا عبد اللہ بیگ صاحب کہ حال شان بمفصل در لمعہ ثالث نور پنجم مسطور است نقل میکنند کہ روزے
در خاطرم آمدہ بود کہ تلاش کاملی بجای دیگر ہم سیر باید کرد آنحضرت بر خطرہ من مشرف گشتہ وقت رفتن
سمت بیت الخلا علیحدہ ایستادہ دست مبارک بر دوش من نہادہ فرمودند کہ در چہ خیال افتادہ
اگر از شرق تا غرب تلاش خواہی کرد ہمچو من نخواہی یافت **شعر** آنکس است اہل بشارت کہ اشارت داند
نکتہ ہا ہست بسی محرم اسرار کجاست + **غربت** آنچنان بود کہ از عمر نوزدہ سالگی از دار و دیار و خویش
و تبار خود جدا شدہ کربت و غربت اختیار کردند خانہ خدا را مسکن و ماوای خود گرفتند و مدت العمر بر
زمین نشستند و خفتند و گاہی بر تخت و چارپائی وغیرہ پا نگذاشتند و بی ضرورت شرعی و بغیر للہ بیرون
مسجد قدم نہ نہادند چنانچہ در مدت العمر زمان اقامت مسجد نپڈائن در ہر سال دو مرتبہ بعد عشا و بعد فجر
بست سوم صفر روز عرس بدرگاہ حضرت مخدوم شاہ مینا قدس سرہ الاصفی رفتہ اند و در آبتدا کہ دروازہ
مسجد تنگ بود و جنازہ آمدن نمیتوانست برای نماز جنازہ بیرون دروازہ مسجد قدم نہادہ اند و الا فلا
و بجناب کبریا دعا کردند کہ خداوندا مرا از قربای من دور و مہجور دار تا بجز تو کسی ولی و والی و غیر ز و قریب
و انیس و شفیق من نباشد بل مرا از من نیز گم گردانی تا ہر چہ مانی تو مانی من نمانم روزی در محفل سماع
مرزائی قوال غزل حافظ شیراز می سرائید غزل **گسی** مباد چو من خستہ مبتلائی فراق + کہ عمر من ہمہ بگذشت
ببلای فراق + من از کجا و فراق از کجا دغم ز کجا + مگر نزاد مرا مادر از برای فراق + غریب و عاشق و

تفصیل صفت اشارہ

بیان غربت

مسکین فقیر و سرگردان کشیده محنت ایام و رنجهای فراق حضرت مولانا قدس سره باستماع آن چشم پر آب شدند و اقم اشم فهمید که ایشان مولانا ست از ین سخن بزبان کمترین رسید انچه رسید فقط اما

بیان فقر و زهد پس اندک بسطی میخواهد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت فقر و زهد میفرمایند که فقیر آن بود که چیزی که ویرا بدان حاجت بود انچیز بدست وی نبود و آدمی را اول بوجود خود حاجت است بغذا و بمال و بچیزهای دیگر و ازینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه نیازمند است و غنی آن بود که غیر از خود بی نیاز بود و این جز یکی نیست جل جلاله و دیگری هر که در وجود آید از جن و انس و ملائکه و شیاطین همه را هستی ایشان و بقای ایشان بایشان نیست پس بحقیقت همه فقیرانند و برای این گفت جل و علا و الله الغنی و انتم الفقرا بی نیاز خدایتعالی است و شما همه درویش ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف بر کسی افتد که او خود را بدین صفت به بیند و اینحالت بروی غالب باشد که بداند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست و در بنجمان و در ایمان نه در اصل آفرینش و نه در دوام آفرینش بالجمله فقیر را سه حالت است یکی انکه مال ندارد و لیکن چنانکه تواند طلب کند این را فقیر مال گویند دوم آنکه طلب نکند و اگر بوی بدهند نستاند و آنرا کاره باشد این را زاهد گویند سوم آنکه نه طلب کند و نه رد کند اگر بدهند بستاند و اگر نه خرسند بود این را فقیر قانع گویند انتهی ملخص کلامه پس حضرت مولانا رضی الله عنه هم درویش زاهد بود و هم فقیر قانع

حال فقر این بود که هیچ چیز از متاع دنیا بملک خود نداشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف و غیره محتاج الیه بر گاه خدا عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خاسنامان حواله میکردند و مملوک خود نمیدانستند چنانکه از زمان طالب علمی الغایت ۱۲۳۵ هجری هر قدر کتب و اسباب وری به تحویل مولوی رحمت بخش خاسنامان سابق بود بوقت رخصتش بوی فرمودند که اینهمه از آن لغت هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ارشاد حضرت مولوی مذکور همه کتب و غیره برداشته برد مگر بجز مثنوی خود یک مثنوی شریف مولوی معنوی بیک جلد کلام الله و مجموعه شرح قصیده برده و غیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بود گذاشته رفت آن متروکه رحمت بخش را و هر چه بعد ازوے رسید مملوک میان فتح علی صاحب قایم مقام رحمت بخش مذکور فرمودند و هر گاه چیزی فتوح میرسید نگاه داشتن آن یکساعت گوارا نکرده فوراً به مستحقین آن تقسیم میکنانیدند روز یکه نمی آمد خورسند و بشاش می بودند و افلاس و تنگدستی و عسرت و ناداری

آنقدر عزیز میدانستند که اهل دنیا گنج و خزائن او میفرمودند ۵ جملهٔ ناز و نعیم ایشان + بس خوشست
از دور پیش از امتحان + میباید در نظر از دور آب + چون روی نزدیک آن باشد سراب + مال و ملک
و اطلس این مرحله + هست بر جان سبکرو سلسله + مین بدار از مصرای فرعون دست + در میان
مصر جان صد مصر هست + گر تو ترک این نخواهی خرقه کنی + نیل را در نیل جان غرقه کنی + مال چون
مار است و آن جاه اژدها است + سایه مردان زهر دو بر دو راست + زان زهر دو مار را دیده حسد +
کور گردد مار و زهر و وارهد + **حال** زهد اینکه از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کراهیت جبلی
بود والا بسیار کسان از ارکان دار السلطنت لکنهؤ هم بعضے معتقدان سرکار نظام الملک حیدرآبادی
و نیز برخی از مریدان متوسلین سرکار انگریزی تمنا داشتند که وجهی برای مصارف حضرت معین شود
گوارا نداشتند و همچنین از اسباب محتاج باوصف تیسر اعلی اکتفا بر ادنی کرده بودند چنانچه همیشه
از فتابهٔ گلی و طشت گلی و صنو میکردند و پیالهٔ گلی بجای او گالدان میداشتند بعضے مریدان نگهان
اینکه شاید اختیار ظروف گلی از باعث ناداری است سلفچی و آفتابه ها و او گالدان مسی و برنجی
آورده نذر کردند لیکن حضرت آنظروف را باستعمال خود نیاوردند و گفتند که ٹھیکره گلی پسند است
مگر در وقت اخیر بعضے خدام بجای پیالهٔ او گالدان مسی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر ممن خان
خواص بادشاهی یک طشت مسی آورده الحاح کرد که برای خوشی غلام درین طشت وضو میکرده
باشند پاس خاطر آنها چند ایام دران استعمال کردند لیکن گاهی بزبان خود طشت با او گالدان
نمیگفتند بلکه بلفظ ٹھیکره نام آن میگرفتند فقط ذکر اینقدر صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود
و استعداد ناتمام عوام است والا مقامات فقر و ترک و تجرید آن وحید زمان و فرید دوران نه
چنان است که در حیطهٔ تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد اشعار گر بگویم وصف آن حالی مقام
صد قیامت بگذرد و وین ناتمام + وین صفات اندر فروع و در اصول + جملهٔ آن نسبت گردست قبول
در قبول آرند شاکان نیک و بد + چون قبول آرند نبود پیش و رد + مقصدم از الفاظ این راز تو است +
مقصدم از نقشها آواز تو است + این بیان را میشرح مشروح وه + صورت امثال او را روح وه +
تا حروف جملهٔ عقل و جان شوند + سوی خلد ستان جان پران شوند + گفتمی از لطف تو جوی شیر

گر نبودے طمطراق چشم بد

نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعه اول در ذکر میلاد و نسب و وطن و اختیار غربت و کریت برای تحصیل علوم ظاهری

نور اول در ذکر میلاد و نسب

بر اظهار مولوی غلام احمد سندی ابن ملا حاجی ساکن محال دلیل پور که سابق مضاف صوبه قندهار بوده بدریافت رسید که وطن مالوف قطب زمان حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره العزیز کوٹ مخدوم مولانای عبد الحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور محال وپاه متعلقه شکارپور بوده که اسحال در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب یک جدی حضرت مولانا که بعد وصال حضرت در لکهنؤ و بجهراوان تشریف آورده بودند حال نسب مشروحا دریافت گردید که مورث اعلی حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روپاه منسوب شدند از سید عرب شاه دو فرزند بوجود آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد دوم دین محمد جد اعلی اما از سید دین محمد سه فرزند بوجود آمدند اول سید حسن محمد دوم سید بارمحمد سوم سید امین محمد و از اولاد پسر دوم من محمد اکرم سنم و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند ذی اولاد شدند چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبد الحکیم مرشد و اوستاد مولانا پیدا شدند و از مخدوم عبد الحکیم طیب اسم دو فرزند بوجود آمدند چنانچه محمد هاشم ابن جلیب جانشین حضرت مخدوم اند و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب والد ماجد حضرت مولانای شاه عبد الرحمن قدس سره و سوای مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود باسم سید محمد حسین که از محسن شاه بوجود آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا باسم فاطمه بود که به یار محمد ساکن شهر دوم کنخدا شد چنانچه مخدوم مولانای عبد الحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا مرد عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و مقتدا و رهنمای خلائق آن دیار و مخدوم و مطاع امرای کبار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند حتی که زمان شاه بادشاه کابل سند قضا و افتا کل علاقه شکارپور مع پنج دیهات معافی آلتمغا بنام نامی مخدوم ممدوح فرستاده بود جناب شان از راه زهد و توکل آنرا قبول نکردند و قطعه زمین دران قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است از تحاصل کشتکاران گذران طلبه و تکیه میشد و مخدوم مغفور را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل دوم شیخ پیر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر میداشتند و جناب مخدوم مرحوم فرهنگی تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقر باحدی ظاهر نمیکردند مگر مشهور و معروف بود که حضرت مخدوم مرحوم

بلاواسطه بارسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبت اویسیه دارند فیض نسبت اوشان را کسی متحمل نمیشد
راوی مذکور میگوید که دوکس بشرف بیعت مشرف شده بودند یکی را سینه تنگافت دوم ساکت وصامت
گردید از مخدوم ممدوح دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دوم طیب کرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الله دی
والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد بزرگوار عم مخدوم صاحب میشند از مولوی
سید محمد حسن دو پسر بوجود آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبد الرحمن که بحساب عمر و تواریخ
سیاحت بارشاد حضرت سنه ولادت شریف یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری متحقق گردید سید محمد حسین
مجذوب صفت کنار کش از دنیا بود و اکثر ساکت وصامت میماند و مولانا شاه عبد الرحمن از مبدء شعور
ذهن ثاقب و رای صائب داشتند و عفیف النفس جبلی بودند راوی مذکور نقل میکند که مخدوم سابق
الاوصاف میفرمودند که چشم بد دور این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی مطالعه کتاب کشاده میخواند
منتظر میباشم که اگر جائی در مهم مطلب غلطی نماید رفع غلطی او نمایم لیکن گاهی غلطی از و نشنیدم عبد الخالق
وغیره دیگر طلبه هم سبق بسیار بمحنت و شقت و مطالعه میکنند تا هم استفاده از عبد الرحمن مینمایند و آثار صلاح
وتقوی در ایام صبی ظاهر بود چنانچه والده ماجده جناب مولانا حکایت میکردند که گاه عبد الرحمن بخانه
می آید اگر طعام بروقت تیار می یابد میخورد والا بدر میرود و باز وقت شب آمده چیزی طعام تناول میکند
مانند طفلان دیگر وقت و ناوقت نمیخورد و در زمان صبی از آخون هدایت الله ماموی خود قرآن خوانده بودند
وکتب صرف و نحو و فقه و عقائد نزد مخدوم صاحب ممدوح خواندند و نیز زبانی مولوی غلام احمد ممدوح
معلوم شد که سه مترل از مکان مولانا موضع لوئی محسن شاه است در انجا سادات اولاد حضرت غوث الثقلین
علی نبینا وعلیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت دران خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود
که مولانای شاه عبد الرحمن صاحب انیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح نبیره محمد حسین شاه
بوده است و بعد بلوغ از مولانا مخدوم عبد الحکیم نسبت اویسیه محمدیه حاصل شد چون جناب شان را
شوق علم معقول و حکمت غالب شد از جناب مخدوم و خدمت والدین خود رضا گرفته بنا بر تحصیل و تکمیل علم
بسفر برآمدند در انوقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آینده کیفیت حال بارشاد و فیض بنیاد حضرت
مولانا قدس سره العزیز بدینطور مسموع گردید که از وطن برآمده اول در شهر خیر پور عمل داد دیوتران پیش
حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بودند چهار سال بتحصیل کتب متوسطات کردند از انجا در قصبه مهاروان

که از خیر پور بسه متصل است بخدمت مولوی اسد الله صاحب قوم مهاروں ساکن پنجاب رفتند و مولوی اسد الله صاحب شاگرد مولوی برکت صاحب بودند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک گیٹھ آمده تحصیل علوم ساخت در مهاروں پیش صوفی نور محمد صاحب خلیفهٔ مولانای فخر الدین مجدد قدس سره العزیز اقامت ورزیده بودند بکیال بخدمت مولوی اسد الله صاحب مانده تا شرح سلم تحصیل نموده ازانجا در قصبهٔ انگه شاه بلاول متعلقه سون وغیره محالات که زیر دامن کوه سلیمان واقع است بخدمت مولوی حکیم الله صاحب عالم بزرگ و متوکل بوده رسیده چهار سال اقامت کردند تا مطول و شرح عضدی از مولوی حکیم الله صاحب خواندند چونکه جودت بلیغ و ذکای فی من خداداد داشتند تلاش دیگر علمای فحول در خاطر افتاد و عزیمت بخارا شریف که دار العلم مشهور است تصمیم یافته در قصبه مهاروں با شاه محمد انظیر ملقب برای عنداله دستگیر که در فضل و کمال در آنوقت و اعمال غریب ما عدیم النظیر بودند استصواب همیان آمد شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترا برای فنون فلسفه حکمت بیشتر بشاهجهان آباد و برویا گرد را نجا هم استاد خاطر خواه میسر نیاید در رام پور افغانان مجمع علماست آنجا تحصیل و تکمیل علم باید ساخت حسب همین شاه محمد نظیر از مهاروں بشاهجهان آباد رسیده اول در مدرسه حضرت مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز وارد گشته با حضرت مفخر الیهم ملاقی شده استدعای علم ظاهر نمودند حضرت ممدوح فرمودند که جمعیت بهم رسانیده بقیه کتب را بخوانید علم بخوبی خواهد شد چونکه درس و تدریس سلوک و علم باطن بیشتر بود و در آنوقت خاطر حضرت مولانا بعلم ظاهر زیاده عزیمت داشت بعد نوزده ماه اقامت بطرف رامپور راهی شدند در عهد نواب فیض الله خان مرحوم رام پور مجمع علما و مرجع طلبه بود در انجا رسیده بخدمت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس مشهور بود چهار سال و شش ماه اقامت نموده کتب معقول تا صدرا و شمس بازغه از مولوی محمود صاحب و شرح تهذیب از مولوی شیر محمد صاحب خواندند و سند حدیث نیز در رام پور گرفتند و رحمت بخش طالب علم در انجا رفیق شد بعده شهرت علم و تبحر مولانای عبد العلی محمد قدس سره شنیده عازم بنگاله شدند در آنزمان مولانای ممدوح در قصبه بهار متصل کلکته مدرسه منشی صدر الدین میر منشی کونسل رونق افروز تدریس بودند حضرت مولانا در ماه صفر سنه ۱۲۹۹ هجری بخدمت با برکت مولانای عبد العلی محمد قدس سره رسیده یکسال قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و بیضاوی که باقی مانده بود تکمیل رسانیدند مولانا صاحب معظم الیه نخواستند که بطور دیگر علما را بهم فراغ بحصل آرند میفرمودند که من قبول نکردم بسبب اینکه در مدرسه مذکور هر که دستار

ذکر خیر پور بسه متصل مولوی اسد الله صاحب و مولوی صاحب شاگرد مولوی برکت صاحب

ذکر مهاروں پیش صوفی نور محمد صاحب خلیفهٔ مولانای فخر الدین مجدد قدس سره العزیز

ذکر مولوی حکیم الله صاحب عالم بزرگ و متوکل

ذکر تکمیل علم در رام پور

ذکر ملاقات مولانا با مولانای فخر الدین محمد قدس سره

ذکر فراغ علم پیش مولانای عبد العلی صاحب قدس سره

فراغ می بست اورا یک خلعت و دو صد روپیه نقد منشی صدر الدین مرحوم بمیداد و تجویز نوکری برای فارغ التحصیل
در سرکار انگریزی مینمود گفتم من بتحصیل علم برای خدا کرده ام مارا نه طمع مال و خلعت است و نه هوس نوکری
پس رسم فراغ چه ضرور است

لمعه دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین و دیگر مزارات و مقابر اولیا بنابر کسب علم باطنی

لمعه دوم در کیفیت سفر برای زیارت حرمین

در سنه ۱۲۱۱ یکهزار و دویست و کسری که عم حضرت مولانا قدس سره العزیز بچهل سال رسیده بود از مولانا
عبد العلی علیه الرحمه رخصت شده حسب تحریک بعضے دوستان مدت ده ماه در میدنی پور درس علم
میداد و از انجا بحیدرآباد رسیده چهار سال اقامت نموده تمام کتب درسی را کرات و مرات تدریس
کرده از علم ظاهر سیر شدند درسبب درس و تدریس مولوی غلام احمد مرحوم بزبانی حضرت مولانا بدینطور
حکایت میکردند که قبل از رفتن حج در مسجد حیدرآباد مقیم بودند روزانه درس میگفتند و وقت شب
برای مصلیان آب کشی میکردند و هرگاه کدام مسافر در رواقین دران مسجد شب باش میشد هرگونه خدمت او
بذات خود مینمودند روزی غلام محمد نامی درویش مجذوب صفت آمده نشست جناب مولانا مشغول
درس ماندند و بطرف او التفات نکردند آخر درویش مذکور گفت که مولوی درس ظاهر بسیار گفتی
حالا دو حصه ما بیا حضرت مولانا جواب نه دادند بعد چند ماه باز درویش مذکور آمده نا و بر طرف ایشان
نگاه کرد آخر همان کلام اول اعاده نمود مولانا ساکت ماندند مگر تاثیری در دل ایشان پیدا شد بعد چند روز
مستفسر حال درویش مذکور شدند که کجاست که باز نیامده کسی گفت که او دیگر و بجز شنیدن خبر فوتش آتش
شوق در دل شان مشتعل شد از درس و تدریس دست کشیده عازم بیت الله شدند از حیدرآباد تا بندر
صورت براه خشکی رفتند در بندر صورت بتاریخ بستم رجب سنه ۱۲۱۲ هجری بر جهاز رحمان بخش سوار شده
غره رمضان المبارک سنه ۱۲۱۲ مذکور در مخا رسیدند و نهم ماه مبارک در جده از جهاز فرود آمدند و از جده
بسواری شتر راهی گشته دوازدهم رمضان سنه مذکور در مکه معظمه داخل شدند سه ماه در انجا اقامت نمودند
بعد فراغ مناسک حج و استسعاده دیگر مبارات بتاریخ پانزدهم ذیحجه سنه الیه بسواری شتر عازم مدینه منوره
گشتند و بتاریخ دوم محرم سنه ۱۲۱۳ هجری بمدینه طیبه فائز شده در چهارده مقام استعمال سعادات و مباحات
گوناگون نموده مراجعت فرمودند در مخا آمده بانتظار موسم چهار ماه توقف شد بعده از مخا بر جهاز سوار شده

بسبب نبودن باد مراد در چهل و دو روز بمقام مکلا بندر رسیدند و انجا هم چند ماه توقف کردید با نهد صفات
بر جهاز سوار شده بعرصه هفتده روز در بندر کچ بهوج که در عین سر حد ملک سنده است از جهاز فرود آمده
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانه در یافتند که آمده
ماجده حضرت برحمت حق پیوستند و آلدماجد بش تلاش حضرت ایشان باطراف ملک سندوستان
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن بخدمت بابرکت مولانا عبد الحکیم سابق الاوصاف
شش ماه مستفید ماندند و اکتساب نسبت اویسیه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیه از مخدوم ممدوح
کرده استجازت استفاده از خدمت دیگر بزرگان از مخدوم نمودند از انجا که جناب مخدوم ممدوح بر استعداد
اصلی و ملکه جمیلی و حلو ظرفی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چار و ناچار
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت میفرمودند که از وطن برامده اول در پاک پتن رسیده بزیارت افاضل الاتقیا
حضرت شیخ المشائخ و الاولیا قطب الاقطاب حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره الاکبر رسیده
پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بروز داخلی از بهشتی دروازه مکرر گذر کردم مراد از داخلی
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دو بار وا میشود یکی بروز عید دوم سروز عرس که پنجم محرم مقرر است
از انجا در جوده پور وارد گشتم یعنی طلبه علم در انجا هم فراهم گشته بتحصیل علم شروع کردند مدت دو ماه
بهشغل درس و تدریس اتفاق اقامت جوده پور افتاد و چنانچه امان الطالب علم از انجا رفیق شد
بعده بعزم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی سنه ۱۲ در اجمیر شریف رسیده در مسجد یکه بیرون
احاطه درگاه عالم پناه قطب الاقطاب و خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الحق و الملة و الدین حسن سنجری علی بنیاد و
علیه الصلوة و السلام واقع است فرود آمدند مسافر میفرمودند که بعد رسیدن انجا هیچ خرچ نمانده بود وقت شب
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صباح چون بوقت چاشت چیزی نیامد نیت صوم کردم شب دیگر نیز
چیزی نیامد روز دوم باز نیت صوم کردم شب سوم نیز بفاقه گذشت روز سوم باز نیت صوم کردم و وقت
افطار خرمره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خریده افطار نمودم مسافر میفرمودند اگر آنروز هم صبر میشد خوبی بود
بعد ازان همراهیان از لنگر حضوری و لیالی معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا یکبار انگشت تر کرده
و لیالی لنگر تبرکا چشیده بودند بعد چند روز طعام غیر مقرر هم میرسید لیکن آخر روز فاقه کشی گذشت نماز صبح در مسجد
مذکور گزارده تا نماز چاشت و خانقاه و مسجد خاص حضور پر نور حاضر میماندند سوای اوقات مراقبه پیش دروازه

ذکر اقامت در جوده پور و رفاقت شاه امان الطالب علم

ذکر اقامت در پاک پتن و دروازه بهشتی

محبوبی نشسته اکثر مثنوی معنوی وگاه نفحات الانس میخواندند بیا اکثر فقرا و درویشان کامل را نجامه اصلت
بهمرسید یکی سه ماه دو ده روز اقامت امیر اتفاق افتاد و بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معمور بتاریخ
هفتم رجب سنه الیه از اجمیر شریف رخصت شده یازدهم ماه مذکور در رجی پور رسیده بشغولی درس رسیس
سه ماه در انجا مقام فرمودند در ان زمان صاحب شده در رجی پور مولوی ضیاء الدین صاحب خلیفه
حضرت مولانای فخر الدین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با او شان ملاقات شده مکرر سیح استفاده
نکرده ندانا انجا در ماه شوال سنه الیه در نجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجا بدریافت رسید که در آلور مجمع حنیف
نامی بسوال شاهی مدرسش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در آلور رسیده دیدند که مردے
بے قید شرع و برهنه تن غرقی بند بنک نوش بود با سنگ مصاحبت داشت معهذا عالم متبحر و عارف
کامل بود مردم صدها کرامت و خرق عادات از و میدیدند حضرت مولانا نیز بنیت استفاده در آلور
مقام کرده بخدمت شان حاضر میشدند مجذوب موصوف بفرصت می نشاندند وگاه بعنایت شربت وغیره
تواضع میکردند روزے التماس کردند که چیزی حصه ما نیز پیش شما ست انگشت بر لب نهاده اشاره خاموشی
کردند بعد چند روز باز مستدعی شدند مجذوب ممدوح این شعر بر زبان راند شعر دست از طلب ندارم
تا کام من برآید یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید از آلور در ربواڑی آمده چهار ماه شغولی
تدریس اتفاق اقامت افتاد از انجا بشاهجهان آباد تشریف آوردند سه ماه بدرگاه قطب الاقطاب حضرت
خواجه قطب الدین بختیار کاکی دو ده روز بدرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلوی و یکسال و سه ماه
بر مزار فائض الانوار حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام دو ده روز در قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاهجهان آباد بادشاه معظم صاحب خلیفه
حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سره استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه فخریه یافتند
از شاهجهان آباد در گنگوه شریف رفته در مسجد و مزار فائض الانوار حضرت قطب العالم مولانای
رکن الدین ابن قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از روی مقدس بندگی شیخ محمد صادق محبوب الهی
بن شیخ محمد نیز و قطب العالم و بندگی شیخ داؤد و بندگی شیخ محمد پسران حضرت شاه محمد صادق محبوب الهی
که هر سه در روضه جداگانه در گنگوه فیض بخش عالم هستند و از مزار پر اسرار بندگی ابو سعید بن شیخ نور
ابن شیخ علی ابن حضرت قطب العالم قدس الله سرهم که در یک متصل از روضه حضرت قطب العالم جلوه افروز اند

ذکر رفتن مولوی ضیاء الدین صاحب در رجی پور و ملاقات با مولوی ضیاء الدین صاحب

ذکر خبر مولوی مجمع صاحب در آلور و حصول شاهی در نظر

ذکر آمدن مولوی ضیاء الدین صاحب از رجی پور بشاهجهان آباد

وهمراز مرقد شاه شرف الدین مرید وخلیفه شاه علی اکبر خلیفه خاص شاه محمد شریف نیاولی خلیفه شاه ابراهیم رامپوری فیوض گوناگون برداشتند تا زمان قیام آنجا شاه عماد الاسلام سجاده نشین آنجا وشاه قطب الدین علی نبیره حضرت قطب العالم باجناب مولانا اخلاص ومحبت ها داشتند وشاه قطب الدین علی صاحب استفاده علمی نیز ازجناب ایشان کردند بعد بتجاه روز از گنگوه بقصبه زیارت بزرگان که درگرد وپیش آن قصبه متبرکه واقع هستند برخاستند چنانچه در اینجا که ذکر وه از گنگوه است بزیارت شاه ابو المعالی خلیفه شیخ محمد صادق محبوب الهی ودر دائره کرنام وسکه بزیارت سید ابو سعید عرف سید شاه بهیک ودر نیاول بزیارت حاجی محمد شریف نیاولی خلیفه خواجه ابراهیم رامپوری ودر کرنال بزیارت حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر ومبارز خان محبوب شان قدس اسرارهم فیضها برداشتند مگر اقامت طولانی در مقامات مذکوره اتفاق نیفتاد جائی دو روز وجائی سه چهار روز حاضر مانده اخذ برکات کردند مگر در تهانیسر که بست وکاره از گنگوه است بر مرقد حضرت قطب جلال الدین تهانیسری قدس سره العزیز بیست پنجروز مقام نموده مقتبس انوار شدند زیرا که قطب جلال الدین تهانیسری گل سرسبد خلفای قطب العالم وفیض بخش ومیسر سان بنی آدم وچشم وچراغ خاندان چشتیه صابریه بوده از تهانیسر وقصبه منگلور مسافت صناع سهارنپور رسیده خدمت کثیر الفیض والبرکت ذبیح خجسته رضا وتسلیم جریح سکین من الی الله اقتلب سلیم حضرت مولوی شاه نور الهدی خلف حضرت مولانا می مفتی محمد سلیم قدس سرهما دریافتند ودر حضوری شان چهل روز بکسب فیض وبرکت واجازت وخلافت سلسله قادریه چشتیه ذخیره اندوز فیوض گوناگون شدند از انجا در دیوبند آمده شب یکشنبه قیام مذکور شنیده در دیوبند با مجذوبی ملاقات شایان مروحاز وشرف عادات لسبار دیدند روزی روبروی حضرت مولانا مجذوب مرقوم بر دریاله آب نوشی بول کرده میفرمودند که من بدل خود اندیشناک شدم مبادا مجذوب مذکور مرا بگوید که بنوش من نخواهم نوشید وعدول حکمی در رویش نیز ناگوار خواهد شد باری او پیاله بول بدست گرفته در بول نگاه کرده بانفس خود گفت تهارا کسی نگلاے تمهارے بی کو پیناہوگا یعنی که این آب از تو برآمده ترا خوردن خواهد شد چنانچه بول خود را نوشید در سهارنپور نیز قریب یکماه اتفاق اقامت افتاد زیارات لسیار از بزرگان آنجا کردند از سهارنپور در پیران کلیر آمده بر مزار فائض الانوار قطب الاولیاء حضرت مخدوم سید علاؤ الدین علی احمد صابر قدس سره چهل روز اقامت ساختند وراز یان گردنواح پیران کلیر وپیران بود خصوصا مقام مزار که در صحرا

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلیر از انجا بفاصله قریب واقع است میفرمودند
که روزیکه بر مزار حضرت مخدوم رسیدم هیچ چیز از نقد و جنس نداشتم بجز یک گلیم یعنی لوئی سفید آنرا بآستانه
مبارک نذر نمادم سه روز متواتر گذشت که هیچ چیز از خوردنی بهم نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورده
بر مزار مقدس نیاز کرد عند التقسیم بقدر یک چٹکی بدست من نیز نهاد آنروز از ان افطار شد بعد ازان
تا بست پنجروز کم و بیش وقت شام به آب چاه افطار میشد دیگر هیچ نه بهرگاه دیدم که حالت رحمت بخش
و امان الله همراهیان از فاقه تامی متواتر قریب مهلکت رسیده اجازت دادم که شما را برای حفاظت جان
در آبادی قرب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنها نیز نرفتند آخر روزے وقت شام
شخصے از طرف دیه آمد و پرسید که مولوی عبد الرحمن کدام است مردم نشان دادند بهر دیگری نان مع
نانخورش بقدر سه آدم آورده بود پیش ما نهاد و سیر خوردیم و به آدم مذکور گفت که هر روز همین طور خواهی رسانید
شخص مذکور تا سیزده روز دیگر هما نقدر طعام بوقت شام آورده میخرانید دانستم که این دعوت از طرف
حضرت مخدوم است بروز سیزدهم آزنده طعام مذکور گفته رفت که حبس مفوضه دعوت کننده امروز تمام شد
فردا نخواهم آمد از قیاس فهمیدم که این پیام رخصت است لیکن چونکه یکروز دو چله باقی بود و یک مقام دیگر
نمودن عازم پانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند از مزار پر انوار حضرت خواجه جلال الدین کبیر الاولیاء
و حضرت خواجه شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بو علی قلندر قدست اسرارهم و دیگر بزرگان مقتبس
انوار شدم و از انجا براه نجیب آباد و قصبه بجنور رسیده بر مزار حافظ محمد امین صاحب قادری خلیفه شاه بدین
صاحب مراد آبادی قدس سرهما باخلاص و محبت شاه غلام احمد صاحب خلف و جانشین حافظ صاحب
ممدوح زیاده از یکماه اقامت نموده در آمروهه آمده در خانقاه شاه عبد الباری صاحب قریب شش ماه قیام
نمودند اکثر ازاد واح بزرگان امروهه اتفاق استفاده شد و منجمله احیاد ران زمانه خلیفه غلام غوث صاحب
قادری حال خوش داشتند با وشان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگرچه ناخوانده بودند مگر نسبت توحیدی
داشتند و حرف موحدانه بسیار میگفتند تا تالیف این کتاب بقید حیات ستنه سلمه الله تعالی دنا بمولوے
منیف الله صاحب نقشبندی نیز در انجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بودند عرصه سه سال است
که در امروهه انتقال کردند از امروهه براه مراد آباد و گاشی پور و غیره در بهرائچ رسیده بر مزار فائض الانوار
حضرت سید مسعود سالار غازی قدس سره العزیز سه ماه استفاده نمودند از بهرائچ در بانسه آمده بر مزار

پرانوار قطب آفاق حضرت سید شاه عبدالرزاق صاحب قادری قدس سره الاقدس پنجاه یوم اقامت نمودند
از سید شاه غلام علی نبیره قطب ممدوح خلافت و اجازت سلسله قادریه رزاقیه حاصل گردید از بلده
دررودولی آمده بر درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم معذوم احمد عبدالحق صاحب توشه علی نبینا وعلیه السلام
مدت شش ماه اتفاق اقامت افتاد چونکه خدمت جاروب کشی درگاه در اینجا مقبول است جناب مولانا
چهل روز متواتر بلا فصل بخدمت مذکوره استعداد نمودند بعد اتمام چهل روز بچوبهری عنایت احمد مرحوم نسبت
جناب کرامت مآب بتکلف تمام و احترام تمام نموده از نور باطن یقین دانستند که این رعایت عنایت
ظاهری از حضرت شیخ العالم علی نبینا وعلیه السلام ست و عنایات باطنی آنحضرت را بهزار زبان شکر گزار
بودند چنانچه ذکر بعضے مواهب کبریٰ و برکات عظمیٰ حضرت شیخ العالم قدس سره الغیر زود خواهد سفر
خواهد آمد انشاء الله المجید از دررودولی شریف در شهر اوده آمده بر مزار حضرت شاه جمال گوجر قدس سره سته مقام
کردند و مزار شاه جمال گوجر همان مرقد منور است که دران حضرت شیخ العالم رضی الله عنه حور از بنده دفن
کنانیده شش ماه کامل زیر زمین مستغرق حضوری حق شده بودند و بعد شش ماه قبر شق گردیده ازان برآمده
در رودولی تشریف برده رونق افروز ولایت آنجا شد و هم در اوده بزیارت شیخ درویش قاسم اودے
رضی الله عنه که در سلسله پیران بستند فایض گشتند و از اوده زیارت بزرگان ثانده نموده در کچوچه سیده
بر مزار حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره الغیر سه روز استفاده نموده در سلون تشریف برده مسجد
و خانقاه حضرت شاه کریم عطا صاحب ام ظلهم العالی سه ماه اقامت نموده بزیارت عتبات عالیات
حضرات پیر محمد و پیر اشرف و پیر عطا و پیر محمد پناه عطا قدست اسرارهم فیضیاب شدند و حضرت مولانا
مسفر موندکه دران سرکار مجمع نعمای ظاهر و باطن و مظهر درویشی و سلطانی ست و در صفت نانوازی
سرکار کریمی همیشه این کلمات بر زبان حق ترجمان میراندند که در حق صادرین و واردین عوام و خواص
خوشخوری و پرخوری بچه سلون جای دیگر ندیدم و نشنیدم نیامد الکم زد فزد تم زد ولا تنقص و غربا پروری و
فقرا نوازی حضرت شاه کریم عطا قدست برکاتهم و حسن اخلاق و سعادتمندی و ذهن و ذکا و جودت
استعداد مولوی شاه محمد پناه عطا صاحب ولی عهد حضرت شاه صاحب معظم طال بقاءه و آثار فضل و
کمال ظاهر و باطن شان ارشاد میکردند از سلون در مانکپور رفته بزیارت قدوة العارفین حضرت
مخدوم خسام الحق مانکپوری و زبدة الواصلین پیر نصیر الدین و دیگر بزرگان آنجا قدست اسرارهم در

در اقامت بسبب فیض وارادت

در سه روز سنه مذکوره بخدمت شاه ابراهیم علی خلیفه حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سرهما
مقام نموده از فیض انوار حضرت شاه کرک و دیگر بزرگان آنجا قدس اسرارهم فیضیاب شده در الله آباد
رفته بدایره زبدة الشیوخ شاه محمد اجمل طاب ثراه وجمل اخته متواه سبت هفت روز اقامت نموده از
مزارات بزرگان آنجا فیوض وافر برداشته در راهی بریلی رسیده بر تکیه شاه علیم الله رضی الله عنه

ذکر ورود بلکهنو در ۱۲۱۲ هجری

چند روز مقام نموده بزیارت روضه شاه عبد الشکور مجذوب و دیگر بزرگان آنجا ساخته در ۱۲۱۲ هجری
عهد حکومت وزیر الممالک نواب سعادت علیخان بهادر مرحوم در لکهنو رونق بخش شده سه روز بر مزار
شاه پیر محمد قادری لکهنوی اقامت داشته در مسجد مزار قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز

زمان اقامت در لکهنو و صحبت با شاه مینا و دیگر بزرگان

سکونت ورزیدند هفت سال و چند ماه در انجا اقامت داشته تا تاریخ هفتم محرم ۱۲۲۲ هجری در مسجد بدر
کوکب معروف بمسجد پنداین شرف نزول فرمودند و سبب بر خاست از مسجد حضرت مخدوم ممدوح میفرمودند
که هر چند در انجا بسبب نبودن بیت الخلا و غسلخانه وغیره تکلیف بود لیکن فیض صحبت حضرت مخدوم
که بجای دیگر قیام نمایم گردران زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در همان خانقاه میماندند ظاهر
مرضی او شان برای اقامت آنجا نبود چنانچه حالت جذبه همیشه برای خالی کردن مکان ایما مینمودند و من

طرح میدانم شبی در خواب ما را در کنار خود برداشته در مسجد بدا انشانیدند و گفتند که اینجا باش بعد دو سه روز
آن دریں مسجد اتفاق نقل افتاد فقط در ۱۲۳۵ هجری در ماه ذیقعده تاریخی که یاد ندارم روزی پیش از

ذکر بنای مسجد بدر کوکب

دوپهر حضرت مولانا رضی الله عنه اندرون مسجد در برج وسطی بر بستر استراحت بودند ناگاه بیدار شده از مسجد
بدر آمدند و دیگر خفتگان مسجد را بیدار ساخته فرمودند که زود بیرون شوید بیرون شوید و گفتند آنعینی برج وسطی قریب
صد هامن خشت و چونه بر جا بجا مذکور در افتاد چنانچه خبری از افتادن سایبان در کمر مبارک حضرت سید

ذکر افتادن برج مسجد بلا سبب ظاهری

واز صدمه آن در هر دو برج دیگر و دیوارها نیز شگافی در آمد چون در زمان هیچ سبب بهدام را قسم بارش
و زلزله و غیره نبود در وقوع این حادثه حیرتی بود عند الاستفسار فرمودند که سکنه این مسجد بسمی کبیر طالب علم را
متهم بادباشی کرده بودند و باوی خصومت داشتند بنا بر رفع فساد از گفته آنها او را از مسجد که خانه خدا است
بدر کردم باین مضمون این واقعه پیش آمد چنانچه بعد وقوع او کبیر مذکور را طلبیده اشته معذرت کردند
و تقصیر خود معاف کنانیدند ازان بعد ارشاد شد که آینده در بنای این مسجد خطر عظیم است بهتر است
که باز مین برابر سازند اگر مقدر است از سر نو تیار خواهد شد چونکه در اهدام نیز زر خطیر صرف میشد فرو گذاشتند

لهذا چند روز بهمان حال ماند بعد ازان بالاطلاب قریب پنجاه کسان بیلدار آمده هر سه بروج معه دیوار تا
گرداگرد بسنج برکنده باز مین برابر کردند عند التحقیق معلوم شد که داروغه حسین خان فرستاده بود تا پوشین
که بران سائبان کاهی افتاده بود بجال گذاشتند درهمان سائبان نماز بیجگانه میشد مسکن و ماوای
حضرت مولانا و اتباع شان بود هرچند مردم معتبرین همچو سید شاه سلطان صاحب و دیگر محبان باعث
شدند که درک امه مسجد و خانقاه بنجایه مساجد شهر که پسند باشد نقل مکان فرموده شود هرگز مقبول نیفتاد فرمودند
که بامر ربی اینجا نشسته ام هرگاه امر برخاست خواهد شد بیرون لکهنؤ خواهم رفت هرجا که مرضی اوباشد تعالی شانه
مولوی رحمت بخش رفیق قدیم که خانسامان حضرت بودند بخدمتش عرض نموده که در اینجا میدان بی قید است
نگهداشت اسباب بود و باش امکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیفرمایند من میروم در مسجد مولوی کنج
جاے محفوظ مقرر کرده مدام فرمودند اگر رفاقت من منظور است درین ویرانه باش والا اختیار دارے
گفتنا چار ترک رفاقت کردم عند الاستفسار اسباب که بتحویل خانسامان مزبور بود فرمودند مطلع سباب
نیست همه مال تست به برالا کلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح قصیده که اکثر مشغول میباشند اگر مرضی
تو بود آنرا بگذار چنانچه مولوی رحمت بخش مزبور سوای کلام الله و مثنوی معنوی و شرح قصیده و قریب
دو صد جلد کتابهای هر یک فن و بالکل ظروف و پارچه وغیره فراهم ساخته بر سر مزدوران برداشته
شمس الدین برادرزاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در اوقات خدمتگذار بود نیز بهمراهی عم
خودش ترک رفاقت کرد میان فتح علی صاحب و حاجی غلام محمد بخدمت حضرت قیام نمودند تنگے
مسجد بهمان حال بود که موسم برشگال رسید کتاب الحروف بچشم خود دیدم که در سائبان مسجد آب باران
میچکید حضرت دران حال نکیه کلان صابری بر آستانه مسجد نهاده بالای آن نشسته تا بامداد
خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب را دست دور کرده فرش بوریا گسترده نماز گذارند
کتخدا رحمایت الله خان مرحوم و دیگر چندانه هرچند باصرار گذارش کردیم که برای شب خوابی حضرت
فرش تخت یا چارپائی گسترده شود تا بستر از سیلاب محفوظ ماند فرمودند من تمام عمر خود بر تخت و چارپائی
پا نهاده ام چه ضرور است که برای رفع تکلیف چند روزه تغییر وضع نمایم جای پاک و صاف برای
نماز می باید گو برای خفتن نباشد تمام موسم برشگال بر همین منوال گذشت در هما خالت تشنگی بوریا
مسجد بتاریخ هشتم محرم سنه ۱۳۰۳ هجری سایه بادی رو افض بیشتر آمد گنجایش این بود که حضرت مولانا

بعد از نماز ظهر حسب معمول و سائبان مسجد مراقب نشسته بودند و پیش دروازهٔ مسجد که شارع عام است ازان
راه علما می روند از همراهیان علم قریب دو صد کس مسلح در احاطه مسجد در آمده بزن بزن گویان سائبان
مسجد را محاصره کردند و شمشیر ها کشیده قصد قتل حضرت مولانا نمودند مرزا کلن بیگ و میان فتح علیصاحب
نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بندوق یا تپانچه سر کرده بالای دوش حضرت گذشته
بر دیوار مسجد رسیده دیگران حربهٔ شمشیر ها بسیار راندند مگر بر جسم مبارک حضرت مولانا نمیرسید مرزا موصوف
میگوید که گداه سنه غیبی حائل بود که حفظ از حربه آنها میکرد چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضای مرزا کلن بیگ چند
ضرب شمشیر زدند مگر کارگر نشد درهمان حال میان فتحعلی و مرزا مذکور دست گرفته حضرت را از معرکه برداشتند
و همه بین حفاظت غیبی دریافته متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خادم حسین و پنو خان
و عبد الرزاق وغیره که بیرون سائبان شده بودند دست تعدی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبد الرزاق
زخم شمشیر زدند و کلاه الله و شمشیر و پارچه وغیره اسباب شان بغارت بردند و بر سر پنو خان صاحب نیز
ضربت قبضه شمشیر رسید که خون آلوده گردید بعد رفتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را خون آلوده
دیده فرمودند که اگر بیرون همچو نمیرفتند مجروح نمیشدند و در حق ظلمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند گر آنکه
آنها اراده سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدر نبود و اگر دیگری در حق آنها بد میگفت
منع میفرمودند بعد وقوع این واقعه در سنه ۱۲۳۶ هجری در عهد ابو المظفر معز الدین غازی الدین حیدر شاه زمن
خلد مکان بحکم جناب عالیه بادشاه بیگم صاحبه محل خلد مکان با اهتمام سید فضل علی خان بهادر داروغه
سرکار بیگم صاحبه مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده در سنه ۱۲۳۹ هجری مسجد سقف والان و دالان مرتب گشت
درهمان سال کاتب الحروف از سرکار شاه زمن رخصت یافته بوطن خود رفته پنج سال را نجوا گذرانیده
بر احوال و اقوال حضرت که درین پنجسال بظهور رسیده باشد مشاهدهٔ آگهی نیافته لهذا در نور هدایت همین
قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پر نور بعد از مراجعت وطن در نور ثانی اندراج خواهد نمود ان شاء الله الودود

نور ثانی مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در اوقات شبانه روزی و معمولات اوی رضی الله عنه و دران

حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف اللیل از استراحت برخاسته پس از فراغ طهارت وغیره ضروریات تا دو
دو رکعت نفل میگزارند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخوانند بعده سر بر بنه نشسته و چادر بطور
پهانسی در گلو انداخته بترتیبی که در اجازت قصیده بُرده علیحده ترقیم می یابد قصیده شریفه شروع میکردند

۱۱۱ سنه ۱۲۳۹ هجری و تاریخ بنای مسجد

۱۱۲ لمعه اول نور ثانی در اوقات

بعد ختم قصیدهٔ میمونه اکثر شب و گاهی بیشتر رکعات تهجد و سه رکعت وتر میخواندند در شفعهٔ اولی بعد فاتحه والضحی و الم نشرح و در شفعه ثانیه آیة الکرسی و آمن الرسول و در شفعهٔ ثالثه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در شفعه رابعه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میخواندند و در رکوع تسبیح اسم و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و گاه گاه بجای سبح اسم انا انزلناه میخواندند و بعد تهجد سجدهٔ طولانی میکردند و آنچه در سجدهٔ طولانی معامله با خدا و رسول ﷺ بوده باشد کسی را از آن آگاهی نیست بلکه عند الامتحان فرمودند که معمول خواندنی هر شب در سجده مختلف است چنانچه تفصیل آن بدینطور است شب شنبه اول یکصد بار خواه بست یکبار خواه یازده بار درود بدا میخواندند اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک بعده در یک تسبیح اول صد دانه یارب یارباه واغوثاه و در تسبیح دوم اللهم فرج عن امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم اصلح امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم اکشف امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم اغفر امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم انعم امت محمد علیه الصلوة والسلام در تسبیح سوم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در تسبیح چهارم سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و در تسبیح پنجم ما زاغ البصر وما طغی و در تسبیح ششم این شعر صد بار میخواندند شعر گفت ما زاغ بصرم همچون زاغ نے + مست صهبای غمم مست باغ نے + و در تسبیح هفتم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین صد بار میخواندند شب جمعه اول یازده بار اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک خوانده یکهزار و یکصد بار درمیان سجده درود بدا میخواندند بدین صفت صلی الله علی حبیبه محمد وآله وصحبه وسلم بعده صد بار شعر هذا شعر یا حبیب الاله احمد بیدی + ما الذی منک اشتهی سوال مستندی + من بعد شش تسبیحات که در شب پنجشنبه نوشته شد بدستور مرقوم الصدر میخواندند شب شنبه بعد آغاز درود مذکور یعنی اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک در تسبیح اول صد بار

یا دافع البلاء یا باسط الرجاء یا کاشف الضراء یا سامع الدعاء یا ارزق العباد

خوانده شش تسبیح از اللهم فرج تا وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بدستور سابق میخواندند شب یکشنبه بعد آغاز به درود مذکور یکصد بار این رباعی میخواندند رباعی ای ذات تو مظهر صفت ذات تو حیران که ومه + وز هر دو جهان خدمت درگاه تو به + علت تو ستانی و شفا هم تو دهی یارب تو بفضل خویش بستان وبده + بعده در شش تسبیح همون اللهم فرج تا وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بدستور صدر میخواندند شب دوشنبه اول یازده مرتبه درود مذکور خوانده

صد بار این دو بیت میخوانند ۵ عقوبت مکن عذر خواه آمدم ۵ بدرگاه تو روسیاه آمدم ۵ سیاه مرا بهم تو گردان سپید ۵ مگردانم از درگه ناامید ۵ بعد هر شش تسبیحات مذکوره میخوانند شب شنبه اول یازده مرتبه درود مذکور خوانده صد بار یا عِبَادَ اللهِ رَحِمَكُمُ اللهُ اَعِينُونِي يَا اَوْلِيَاءَ اللهِ قَدَّرَ اللهُ اَسْرَارَكُمْ اَغِيثُونِي واسم مبارک فرید الدین گنج شکر قدست اسراره بعد دنهصد وبشتاد ودو بعده شش تسبیحات مذکوره میخوانند شب چهارشنبه اول یازده بار درود خوانده صد بار یَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ وَيَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ وَيَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا كَاشِفَ الْمَكْرُوهِينَ ۵ میخوانند بعده تسبیحات مرقوم الصدر و نماز تهجد معمول حضرت بود که فاتحه نام بزرگان میخوانند و مقدمه آن فاتحه کلام بود مخاطبا الی ارواح رجال الله فی العالم منقولا من الشیخ زین الدین الشهرورودی قدس سره

مقدمه فاتحه

اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مِنْ اَهْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَحْيَى لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۵ وترتیب فاتحه معمولی این بود اکثر اوقات اول سوره وَالضُّحٰى وَاَلَمْ نَشْرَحْ وبعض اوقات سه اخلاص سه گانه ومعوذتین وفاتحه خوانده در فاتحه مختصر این عا میخوانند اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاَوْصِلْ ثَوَابَ هٰذِهِ الْخَتْمَةِ هٰذِهِ التُّحْفَةَ اِلٰى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَخْصُوصًا اِلٰى رُوحِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِيعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّةِ اَعْيُنِنَا وَشِفَاءِ صُدُورِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاِلٰى اَرْوَاحِ اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّاتِهٖ اَهْلِ بَيْتِهٖ وَخَدَمِهٖ وَمَوَالِيهِ وَاُمِّهٖ وَاَبِيهِ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰى اَرْوَاحِ وَالِدَيْهِ مَاجِدَيْهِ وَمُرَبِّيَيْهِ سَيِّدِنَا حَلِيمَهَ وَاِلٰى اَرْوَاحِ بَنَجْتَن پاک دوازده امام وچهارده معصوم وخلفاء الراشدین المهدیین واِلٰى اَرْوَاحِ جَمِيعِ اَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَاِلٰى اَرْوَاحِ اَوْلِيَاءِ اُمَّتِهٖ فِي جَمِيعِ اَقْطَارِ الْاَرْضِ مِنْ مَغَارِبِهَا وَمَشَارِقِهَا عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَخْصُوصًا مِنْهُمْ مَحْبُوبِ سُبْحَانِي قُطْبِ رَبَّانِي غَوْثِ صَمَدَانِي شَيْخِ سَيِّدِ مَحْبُوبِ مُحْيِي الدِّينِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِيلَانِي عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰى

ذکر مقدمه فاتحه که معمول حضرت شیخ بود

ذکر ترکیب فاتحه که معمول حضرت شیخ بود

ارواح مشائخ قادریه چشتیه نقشبندیه سهروردیه مجددیه کبرویه شطاریه
سیاریه طیفوریه طبقاتیه اذادیه مداریه قلندریه جلالیه اویسیه والی آخر
یک تن سه تن چهار تن هفت تن بیل تن سه صد تن چهار هزار تن علی نبینا و علیهم الصلوٰة
والسلام والی ارواح جمیع من ذکرتهم مفصلة والی ارواح جمیع للمسلمین
والمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
ربنا انک مجیب الدعوات اجب دعوتنا یا رافع الدرجات ارفع درجاتنا
یا قاضی الحاجات اقض حاجاتنا یا کافی للمهمات اکفنا مهماتنا یا دافع البلیات
ادفع بلیاتنا فی الدارین وصلی الله علی خیر خلقه محمد والهٖ واصحابه اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین ودر خاتمه مفصل اسامی پیران مرکب سلسله بترتیب شجره ارشد تا
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام کرده اسامی دیگر سلاسل فروع هم بهمین فصلاً ذکر نموده تا اولیای کبار زمان
بعبارة ذکر میکردند علی الخصوص الی روح مطهر منور مثلاً شیخ المکرم و والدیه ماجد به وصاحبته واهل بیته
من اصوله وفروعه واصحابه واحبابه وحلقة امره وصادریه وواردیه وسائر مریدیه
وذراریهم واهل بلدته وسائر سلسلتهم والی منتهاء رضائه علی نبینا وعلیه
وعلیهم الصلوٰة والسلام و این عبارت سه بار تکرار میفرمودند اجده نام از مشائخ آن بزرگ گرفته
تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترتیب اسماء ذکر میکردند واز آنحضرت شروع نموده تا نام صاحب عرس ترتیب
اسامی پیران سلسله را تکرار میفرمودند اعاز فراغ تهجد و فاتحه باداء شانزده تسبیحه ذکر معمولی خواجگان
چشت بجهر متوسط مشغول میشدند بدین ترتیب لا اله الا الله دو صد بار الا الله چهار صد بار الله الله شصت بار
هو هو صد بار آن صد بار الی صد بار حق چهار ضربی صد بار بعد فراغ ذکر بوده عشق ومحبت اشعار
مناجاتی مثنوی شریف وکثرت درود وکلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماند وبعض اوقات
مراقب میشدند اشعار مثنوی اینست ای کریمی وی رحیمی سرّ بینی در گذار از بیگانگان
این بدی ✤ ای رسیده دست تو در بحر و بر ✤ خوش سلامت مان بساحل ره ببر ✤ وقت تنگ آمد
بیا و یک نفس ✤ بادشاهی کن مرا فریاد رس ✤ وی عظیم از ما گناهان عظیم ✤ تو توانی عفو کردن زین بتر
ما ز آز و حرص خود را سوختیم ✤ وین دعا را هم ز تو آموختیم ✤ حرمت آن کرد وعا آموختی ✤ وز چنین ظلمت چراغ

افروختی ✤ دستگیر و رهنما توفیق ده ✤ جرم بخش و عفو کن یکشا گره ✤ ای سعادت بخش جان انبیا
یا بکش یا باز خوانم یا بیا ✤ خوشتر از هر دو جهان آنجا بود ✤ که ترا با من سر و سودا بود ✤ ابتلایم بکنی آه
الغیاث ✤ ای ذکور از ابتلایت چون اناث ✤ و گاهی از یکپاس شب باقیمانده و اکثر سه چهار گھڑی
شب باقیمانده چنانکه معمول حرمین شریفین است اذان فجر همیشه بنفس نفیس خود میگفتند و تلفظ کلمات
اذان بکمال تانی و تدریج میکردند یعنی بعد گفتن هر لفظ اینقدر توقف میکردند که سامع اجابت او ان
بخوبی کردن تواند بعد ختم اذان میخواندند اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ اٰتِ مُحَمَّدًا
الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَّحْمُوْدَ نِ الَّذِيْ وَعَدْتَّهٗ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ✤
اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ
بعد طلوع فجر یعنی نمود سپیده صبح صادق که تا درستی بعبارت بچشم خود می دیدند و بعد از خلل نظر
بگواهی میان مدار نجش که مرده حاضر باش حضور هستند در اول وقت نماز میگذارند کیفیت
قرایت قران در نماز فرائض خمسه و سنت های مولده بدین طور بود در نماز فجر در
جمعه در رکعت اول سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا و در رکعت دوم وَالضُّحٰى و اَلَمْ نَشْرَحْ هر دو میخواندند و بروز شنبه
در رکعت اول سوره نوح و در رکعت ثانی اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ و گاهی اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و بروز یکشنبه
در اول عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بروز دوشنبه در اول اٰمَنَ الرَّسُوْلُ
در دوم و الضحی و الم نشرح هر دو و بروز سه شنبه در اول سوره ملک و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره
و بروز چهار شنبه در اول عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بروز پنجشنبه در رکعت
اول عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره میخواندند و گاهی نادراً تبدیل سوره در شنبه
و یکشنبه و سه شنبه و چهار شنبه میکردند و در نماز ظهر در رکعت اول و الضحی و در ثانی الم نشرح اکثر میخواندند
و در نماز عصر تین و الضحی و الم نشرح بیشتر معمول بود و در نماز مغرب از اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ تا قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ
سوای ثبت یا اختلف میخواندند مگر اکثر در مغرب شب دوشنبه معوذتین و در مغرب شب جمعه
قُلْ يٰٓاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ و قل هو الله احد می خواندند و در نماز عشا شب دوشنبه و شب جمعه و الضحی
و الم نشرح التزام داشتند بلحاظ اینکه درین دو شب روح مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطرف ایشان
متوجه میباشد و در روزهای دیگر و التین و گاه اَلَمْ تَحْسَبُوْٓا اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ و گاهی آخر احزاب و گاهی محمد

نماز فجر ۱۱۹ نماز جمعه نماز ظهر

رَسُوْلُ اللّٰہِ آخرآنا فتحنا وگاہی اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ یکوع اخیر سورہ کہف میخوانند و در آخر
والتین بعد اَلَیْسَ اللّٰہُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنَ وَاِنَّا عَلٰی ذٰلِکَ مِنَ الشّٰہِدِیْنَ و در آخر سورہ مالک
بعد فَمَنْ یَّاْتِیْکُمْ بِمَآءٍ مَّعِیْنٍ اللّٰہُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ چنانکہ در حدیث وارد است در نماز با واز بلند میخوانند و در جمیع
سنن روایت سورہ اخلاص صرف میخوانند **عقبات پنجگانہ نماز** در فجر بعد سلام اَللّٰھُمَّ صَلِّ
وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ یکبار خواندہ رکیہ لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ
اَنْفُسِکُمْ عَزِیْزٌ عَلَیْہِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰہُ
لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ وَھُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ یکبار و استغفر اللہ سہ بار و رضینا باللہ ربا
وبالاسلام دینا و بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم رسولا و نبیا سہ بار خواندہ دست برداشتہ در روز جمعہ و دوشنبہ و بعد نماز
عیدین نیز دعا باین عبارت مے کردند بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰھُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَعَظِّمْ
وَمَجِّدْ وَشَرِّفْ وَکَرِّمْ وَبَارِکْ وَزِدْ وَادِمْ عَلٰی سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِیْعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّۃِ اَعْیُنِنَا وَشِفَآءِ صُدُوْرِنَا مُحَمَّدٍ صَلٰوۃً تَجْعَلُنَا
صُدُوْرِنَا مُحَمَّدٍ عَلٰی اٰلِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِیْعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّۃِ اَعْیُنِنَا وَشِفَآءِ صُدُوْرِنَا مُحَمَّدٍ صَلٰوۃً تَجْعَلُنَا
بِھَا مِنْ جَمِیْعِ الْاَھْوَالِ وَالْاٰفَاتِ وَتَقْضِیْ لَنَا بِھَا جَمِیْعَ الْحَاجَاتِ وَتُطَھِّرُنَا بِھَا مِنْ جَمِیْعِ السَّیِّئَاتِ وَتَرْفَعُنَا
بِھَا عِنْدَکَ اَعْلَی الدَّرَجَاتِ وَتُبَلِّغُنَا بِھَا اَقْصَی الْغَایَاتِ مِنْ جَمِیْعِ الْخَیْرَاتِ فِی الْحَیَاتِ وَبَعْدَ
الْمَمَاتِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَھُوَ الْمَیْسَّرُ لِکُلِّ عَسِیْرٍ وَّبِالْاِجَابَۃِ جَدِیْرٌ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
وَالْمَیْسَّرُ لِکُلِّ عَسِیْرٍ وَّبِالْاِجَابَۃِ جَدِیْرٌ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَالْمَیْسَّرُ لِکُلِّ عَسِیْرٍ وَّبِالْاِجَابَۃِ جَدِیْرٌ

ب ره نمائم باش و دیوانم بشو + وز دو عالم تحفہ جانم بشو + پردہ ای ستار ما را مکبر + باش نو
در امتحان ما را مجبر + اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ مِنْ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰہِ اِنَّ اللّٰہَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ
وَنُوْرِ عَرْشِہٖ وَمَظْھَرِ لُطْفِہٖ وَمَرْکَزِ کَرَمِہٖ وَمَعْدَنِ جُوْدِہٖ وَمَنْبَعِ اِحْسَانِہٖ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَّ
اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ بعد بست بیجا اَللّٰھُمَّ اِنَّا نَجْعَلُکَ فِیْ نُحُوْرِھِمْ وَنَعُوْذُ بِکَ
مِنْ شُرُوْرِھِمْ وسید الاستغفار یکبار میخوانند بعد فجر شنبہ و یکشنبہ و سہ شنبہ و چہار شنبہ و پنجشنبہ بعد عقبات
بدستور سابق دعا بدیں عبارت میکردند بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰھُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ
کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰھُمَّ رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ
الْخٰسِرِیْنَ اَللّٰھُمَّ رَبَّنَآ اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَۃً وَّفِی الْاٰخِرَۃِ حَسَنَۃً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ اَللّٰھُمَّ

اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْعِفَّةَ وَالْمُعَافَاتَ الدَّائِمَةَ فِي الدِّيْنِ وَالدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ
اَسْئَلُكَ الْهُدٰى وَالتُّقٰى وَالْعِفَافَ وَالْغِنٰى وَنَعُوْذُبِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَنَفْسٍ
لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَاٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالسَّلَامُ عَلٰى عِبَادِهِ
الصَّالِحِيْنَ وَالصَّلٰوةُ ثُمَّ عَلٰى رَسُوْلِهٖ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ وَعَلٰى اَتْقِيَآءِ اُمَّتِهٖ اَجْمَعِيْنَ ۵

۵ رہنمایم باش و دیوانم بشو ۔ وزدو حاکم تختہ جانم بشو ۔ پردہ ای ستار از ما وا مگیر ۔ باش تو در امتحان ما را مجیر ۔ سیہ روم تو مایۂ خویش را ۔ تو وانی حساب کم و بیش را ۔ اَللّٰهُمَّ وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْ
اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ وَنُوْرِ عَرْشِهٖ وَمَظْهَرِ
لُطْفِهٖ وَمَرْكَزِ كَرَمِهٖ وَمَنْبَعِ جُوْدِهٖ وَمَعْدَنِ اِحْسَانِهٖ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ
اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَدر قاعدہ آخرہ بعد التحیات و درود مشہور این مدعا میخواند رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ
وَلِوَالِدَيَّ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ
الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْمًا
كَثِيْرًا وَّلَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ فَاغْفِرْ لِيْ مَغْفِرَةً مِّنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِيْ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ
الرَّحِيْمُ رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ
مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ اکثر قبل از سنت و گاہے بعد فجر درود تصنیف خود بدولت
آیات و مرات میخواندند و ان این است اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ
النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَحْبَابِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ وَاُمَّتِهٖ سَابِقَةً
وَّلَاحِقَةً بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ وَاَضْعَافِ ذٰلِكَ اَزَلًا وَّاَبَدًا بِعَدَدِ جَمِيْعِ مَعْلُوْمٍ لَّكَ وَاَضْعَافِ ذٰلِكَ

دعا و قاعدہ اخیرہ ۱۲۱

وَاَبَدًا ہر روز سوائے تعطیل جمعہ و سہ شنبہ بعد فراغ نماز فجر اکثر در روشنی چراغ و گاہی بعد سطوع سپیدہ فجر درس مثنوی شریف شروع میشد تا یکپاس روز برآمدہ و درمیان این شغل بخ نماز اشراق گزشتی رکعت معمول بود بہیچ طرف دیگر التفات نمیفرمودند بلکہ درمیان درس مثنوی اگر کسی کلام دیگر میکرد سخت ناگوار میگذشت و میفرمودند کہ در شغل مثنوی حکایت مولوی جامی قدس سرہ السامی پیش نظر باید داشت و آن اینست کہ در نفحات الانس مثنوی است کہ روزی چلپی حسام الدین گفت وقتیکہ اصحاب مثنوی مخدومی را میخوانند اہل حضور در نور مستغرق میشوند می بینم کہ جماعت غیبان بلکہ دور باشما و

درس مثنوی ۱۲۲

انجذاب مثنوی در اوائل

شمشیر باگرفته حاضر میشوند و هرکه از سر اخلاص صفا نیکند پنج ایمان و یراو شاهای دین و برا برکنده
گشتان گشان بستقر ستقر میبرند خدمت مولانا فرمود که چنانست که دیدی ۵ سنگ انچرف این وهم و نظر
شد مشکل سرنگون اندر سقر ۰ ای حسام الدین تو دیدی حال و ۰ حق نمودت پانج افعال او ۰۰۰
دیگر میفرمودند که خوانده مثنوی مادام القراءة ولی میباشد فقط و برزه تعطیلین بجای مثنوی درس نفحات الانس
وغیره کتب از جنس تذکرة الاولیا معمول بود بعد یکپاس و زبرآمده چیزی تناول فرموده چهار پنج گهڑی بستر
استراحت میکردند و دو گهڑی پیش از دو پهر بیدار شده از بیت الخلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت
نماز چاشت خوانده باستقبال نماز مے نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفته
هزار بار نام حضرت اویس قرنی قدس سره و اسماء متبرکه شجرهٔ قادریه وچشتیه می خواندند و در روز
سه شنبه اسم مبارک فرید الدین گنج شکر بعدد عدد نام که نهصد و بشتاد و دو میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم
قدس سره بدین عبارت پیر کبیر شبیر گیر دستگیر سلیمان حضرت شیخ العالم محمد ه احمد عبد الحق علی نبینا و علیه السلام
لا اقل یازده مرتبه و اکثر را حدی معین نیست میخواندند بمجرد رسیدن آفتاب بر نصف النهار که از روی دائره
هندی که در صحن مسجد کشیده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا
کرده امامت ظهر میکردند و بر فور اذان سلام اندرون مسجد رفته دو رکعت سنت و بست پنج بار اللهم
انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم خوانده بر مصلی رو بقبله مراقب نمی نشستند دیگر هر کدام که میخواست
شریک مراقبه میشد و دروازهای مسجد بند میشدند اکثر تا یکپاس روز باقیمانده و گاهی یک دو گهڑی کم و بیش
این جلسه میگردید بعده برخاسته در حجره تشریف برده هر چه خوردنی میبود تناول میفرمودند ازان بعد اگر وقت
عصر و فقه یک دو گهڑی میبود پیش روی مسجد نشسته ناس تماکو میپوئیدند و قریب وقت عصر برخاسته
بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند بعد اذان اندر چهار رکعت وقفه ساخته ادای عصر مینمودند
و بعد فراغ آن دست برداشته دعا میکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخواندند من بعد تا مغرب بنظر ظاهر
فارغ می نشستند اکثر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و سوالها از هر یک باب مینمودند حضرت جواب
شافی هر یک میدادند و بعضے کسان سبق رساله آنحضرت میگرفتند بعد نماز مغرب دو رکعت سنت خوانده
و بست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو بقبله می نشستند دیگر هر کدام که میخواست در ین جلسه
هم شریک میشد بعد ازان دو گهڑی شب گذشته اذان عشا میشد در انوقت سر از مراقبه برمیداشتند بعد فضه

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و بست پنج بار اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم و چند بار یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع خوانده بر بستر استراحت دراز میشدند و شتافان خدمت فراهم شده بمالیدن دست و پا چپی بدن مصروف میگشتند و مقتبسان انوار مستمعان کلام گهربار مانند پروانه ها بر گرد شمع هدایت فراهم می شدند و اینوقت حرف و حکایات پر فوائد بود اگر مخاطب صحیح می بود دقائق سلوک و تصوف و معانی آیات و احادیث مشکله و حل شبهات علمای فرمودند والا بسماعت اخبار و اسمار که همنشینان ذکر میکردند متوجه میماندند تا آنکه میان اسدالله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکوبی بالتخصیص سرفراز بودند حاضر آیند همین که میان اسدالله صاحب آمده حاضر گردیده قدمبوس میشدند ارشاد میشد که آب آمد تیمم برخاست یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین رخصت میشدند در بیغوله اکثر یکپاس شب میگذشت

چهار رکعت نفل بعد نماز عشا

اندرون پاس ثانی که برای خواب مقرر بود چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که گجر دو بهر میدمید برخاسته به بیت الخلا رفته وطهارت نموده موافق معمول که بالاگذشت مصروف میشدند در آخر عمر سوائے نمازهای مذکوره دیگر نوافل نمیگذاردند مگر چهار رکعت نفل بعد نماز عید بین جماعت گزاردن بقراءة سرّیه معمول بود در رکعت اول سبح اسم و در ثانی والشمس و در ثالث والضحی و در رابع قل هو الله احد و بعد تهجد یک رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگرچه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان میکنیم مگر مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة و اعمال کحکول و مربع که مکررن را حرف بحرف تلقین فرمودند

بیان صلوة العشق

طریق آن بدینطور دریافت شد که بنیت نماز تکبیر گفته سبحانک اللهم خوانده سورهٔ فاتحه شروع نموده هرگاه برانا هدنا الصراط المستقیم برسند مکرر اهدنا الصراط المستقیم باینچه نماید که تاب ایستادن نماند و بزمین بیفتد بعد افاقه باز ایستاده صراط الذین انعمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره انا انزلناهم سازد و بعد تمام رکعت بنشیند و التحیات و درود خوانده سلام دهد معمول حضرت مولانا بود که مابین عصر و مغرب امساک اکل و شرب و مابین مغرب و عشا امساک کلام میفرمودند و عند الاستفسار فوائد آن را بسیار ارشاد نموده اجازت دادند که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد برداشت یکی از فوائد امساک بین العصر و المغرب آنست که تمام عمر انسان بمنزله یک روز است و اینوقت اخیر خاتمه روز گویا خاتمه عمر وی است و هنگام شروع هر کدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر میدانند پس اگر عادت اینکس در وقت عصر به ترک اکل و شرب

عمل امساک اکل و شرب مابین العصر و المغرب

خواهد بود وقت نزع هر زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت ازهمین است
زیرا که در انوقت هر چهار فرشته آب و دانه و قدم و دم الوداع میگویند و در انوقت گرسنگی و تشنگی که در تمام عمر
ندیده بود پیش می آید انوقت الملیس قابو یافته جام شراب و طعام حرام موذا رسیکند و میگوید که اگر کلمه کفر
قبول کنی جوع و عطش تو بنشانم پس کسانیکه عادت ایشان امساک بین العصر و المغرب باشد در نظر شان
همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که اینوقت زمان خوردن آب و طعام ماست و شام فریب است فقط
و اگر بمراد امساک اکل و شرب امساک کلام هم باشد نوراً علی نور تر روز جمعه خطبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه

خطبه جمعه حضرت مولانا

که همیشه میخواندند اینست **خطبه اولی** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ
لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَی الَّذِیْ بٰرَکْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیَهٗ مِنْ اٰیٰتِنَا
اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِیْمُ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ وَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَ نَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَ رَسُوْلُهٗ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ
وَ عَلٰی اٰلِهٖ وَ اَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ شَهِدَ لِیْ بِالْوَحْدَانِیَّةِ وَ لَکَ بِالرِّسَالَةِ
دَخَلَ الْجَنَّةَ عَلٰی مَا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الْعَمَلِ اِنَّهٗ تَعَالٰی جَوَّادٌ کَرِیْمٌ مَلِکٌ بَرٌّ رَّءُوْفٌ رَّحِیْمٌ
در جلسیین الخطبتین که محل اجابت است برانگشتان شمار کرده ده بار می خواندند اَللّٰهُمَّ اٰمِیْنَا قَبْلَ
مَوْتِنَا **خطبه ثانی** اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ
مُحَمَّدٍ ذِی الْمَقَامِ الْاَسْنٰی قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ صَلّٰی وَ
صَامَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ قَعَدَ وَ قَامَ وَ عَلٰی اٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَ اَصْحَابِهِ الطَّاهِرِیْنَ خُصُوْصًا عَلٰی اَوَّلِهِمْ وَ اَفْضَلِهِمْ بِالتَّصْدِیْقِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ
اَبِیْ بَکْرِنِ الصِّدِّیْقِ وَ عَلَی الشَّیْخِ النَّاطِقِ بِالصِّدْقِ وَ الصَّوَابِ الَّذِیْ کَانَ رَأْیُهٗ مُوَافِقًا
بِالْوَحْیِ وَ الْکِتَابِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَلٰی کَامِلِ الْحَیَآءِ وَ الْاِیْمَانِ
جَامِعِ اٰیَاتِ الْقُرْاٰنِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ وَ عَلٰی مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ وَ
الْغَرَائِبِ اَسَدِ اللّٰهِ الْغَالِبِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَی الْاِمَامَیْنِ الْهُمَامَیْنِ

السعيد بن الشهيد بن ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين وعلى امهما
سيدة النساء فاطمة الزهراء وعلى عميه الشريفين بين الناس حمزة والعباس
وعلى السنة الباقية من العشرة المبشرة وسائر الصحابة والتابعين برحمتك يا ارحم الراحمين
اللهم انصر من نصر دين محمد واجعلنا منهم واخذل من خذل دين محمد ولا تجعلنا
منهم عباد الله يرحمكم الله ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى
عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون اذكروا الله يذكركم وادعوه يستجب
لكم ولذكر الله تعالى اعلى واولى واعز واجل واتم واهم واكبر

بروز جمعه تعطيل مراقبه ظهر ميشد و بروز سه شنبه نيز نسبت ديگر ايام تقليل در جلسه مراقبه ميگشت و بعد فراغ
نماز جمعه طبع شريف متوجه سماع ميگرديد در محراب مسجد منتظر قوالان مي نشستند اگر در رسيدن آنها تاخيري
ميشد شيخ مظفر علي بانتسي خان وغيره مريدين خوش الحان باهر خوانده حاضر الوقت بي مزامير چيزي
مي سرائيدند همين كه حضرت را اندك ذوق ميشد حالت اهل دلان حضار تغير ميگشت در مسجد باند تسبيل غلطان
وطپان ميگشتند و هرگاه قوالان ميرسيدند در مسجد نشسته بامزامير مي سرائيدند بعضي علماي قشر ين جزا
محل اعتراض و سوي ظن پيدا شد باينمعني كه مزامير حرام اتفاقي است و مولانا باين تشرع و تقوي اسرائيدن
مزامير در مسجد روا ميدارند و مستعد اينمعني شدند كه از طرف حاكم ممانعت رسانند چنانچه بعضي كسان از نواب
معتمد الدوله بهادر در اينباب استمدادي كردند پذيرا نشد باز خواستند كه بقوالان ضرري رسانند باستماع اينمعني
حضرت مولانا فرمودند كه اگرچه در اباحت مطلق غنا و مطلق مزامير نزد محققين علما اشتباهي نيست و نزد
من اگر سر مو مظنهٔ حرمت مي بود گاهي نزديك آن نميگرديدم ما آنرا فعل پيغمبر و خلفاي راشدين و سنت
پيران طريقت خود دانسته و از روي فائده باطن مفيدتر از قوالي نگاشته ميشنوم و هرگاه چنين شد
وجهي براي امتناع آن در مسجد هم نيست ليكن چون مردم از نافهمي بگناه غيبت و سوي ظن مبتلا ميشوند
نميخواهم كه من موجب معصيت كسي باشم بالجمله من به قوالان كسي ايذا نرساند لهذا ترك كردم چنانچه
در يك جمعه اول مرزاي وغيره قوالان را حضت كرده ملول نشسته بودند در تضمين مولوي يعقوب صاحب
رد و لوي چشتي صابري كه يجناب مولانا عقيدت زياده از ارادت ميدارند بحضور شان حاضر شده پرسيدند
كه آيا حضرت ترك سماع فرمودند كه امروز جمعه خالي است حضرت فرمودند چه كرده آيد كه سواي مسجد ديگر

ذكر احوال روز تعطيل ۱۳۰

درانجا مکانی نیست واز صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند واراده ایذارسانی بقوالان میدارند
والامن زیاده ازسماع در هیچ مشغولی فائده نمی یابم قهر درویش برجان درویش نابرحراست مردمان
ازگناه وحفاظت قوالان ازرنج نخواهم شنید مولوی صاحب موصوف عرض کردند که نیت حضرت را
کسی نخواهد دانست وهمه دم منکرین خواهند گفت که درآخر کارحرمت سماع برمولانا متحقق شد که ترک آن
گفته اند ودرین امر وقباحت عمده پیدا خواهد شد یکی مظنه اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهوای نفس
مرتکب فعل مشتبه میشدند که مولانا طریقه آنها گذاشتند دوم اینکه ازترک سماع یقیناً رنج بردل حضرت
خواهد رسید وازبخش دل کامل غیرت الهی بجوش می آید که ضرر آن بعام وخاص میرسد اگرهمچنین خیال
است زیرمسجد نشسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تامل برمعنی راضی شدند قاسم علی وکلثم علی
وغیره برادرزاده های مغدوقوال که معه ساز حاضر بودند برفرش زیرچبوتره نشسته شروع سرود خوانی
نمودند وحضرت نیزدرانجا نشستند وباستماع کلام حافظ غفرالله له برزمینیکه نشان کف پای وی بود
سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میدانند وبس
ازانروز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت درصحن مسجد بدیوار تکیه زده می نشستند وقوالان را
برچبوتره وضوکه خارج ازمسجد ومتصل چاه واقع است می نشانیدند ازانجاکه سماع باشرائط مستجلب رحمت است
وبفضله تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن اززمان ومکان واجتماع اخوان وبودن مسموع ازجنس
منهی عنه وبودن قوالان نمازگذار وآمدن آنها بلاطلب ونکرار وخالی بودن محفل ازشور وشغب و
کلام دنیاوی ومتوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار ورعایت اکرام واحترام صوفیان
صاحب حال ومتمتع شدن هریک قوال بلاطلب وسوال بادیگرآداب مشروطهٔ شریعت وطریقت
که تشریح آن درنغمه عشاق مندرج است قرارواقعی یافته میشد لهذا تاثیراین صحبت بابرکت مخصوص
بدرویشان ارادت مند ومریدان عقیدت پیوند نبود بلکه عوام وخواص ازاهل اسلام سنی وشیعه وهنود
وجهود حظ وافرونصیبه متکاثر بر میداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت نیز هست مجلس بران قرار
که بود + هست مطرب برمان ترانه هنوز + وشمه قوالان سه چوکی که اکثر آنها مرید هستند مقبول ومطبوع
خاطر حضرت بودند وحاضرباش دائمی هستند یکی چوکی محبوب بخش وحسین خان وحسین بخش دوم چوکی
لطف الله نابینا معه برزالکی ومغلو وغیره پسرانش سوم چوکی مهتاب خان ونورخان ومداری خان

سوای اینها خوانندگان غیر معین آنقدر می آمدند که نوبت مجرای آنها کمتر میرسید هرگاه که وقت عصر می آمد
فوراً برخاسته ادای نماز با جماعت ساخته باز جلوس در مجلس میفرمودند تا نماز مغرب و بعد نماز مغرب بدستور قوم
خود بدولت مشغول مراقبه میشدند و برخاست محفل میکردند الا آنکه کدام صوفی مستغرق حال بوده باشد
تا افاقه او سر و موقوف نمیشد تا نماز عشا **لمعه دوم در ذکر بعضے اعمال مخصوصه که معمول حضرت بود**
و اجازت ان ابتداءً بکمترین خصوصاً و انتهاءً بجمله مریدین و مخلصین عموماً داده اند سبحه جلالی
و سبحه جمالی با طهارت و حضور بخواند پیر کبیر شبیر گیر دستگیر پیکیسان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق
علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام لااقل هر روز یازده بار و اکثر را حدی و نهایتی نیست هر روز خوانده شود
روز سه شنبه که یوم وصال حضرت شیخ المشائخ و الاولیا فرید الدین گنجشکر قدس سره است بوقت چاشت
همین اسم مبارک را بقدر عدد آن که نهصد و هشتاد و دو میباشد خواندن فوائد بسیار دارد چنانچه معمول
فقیر نیز هست و عای ماثوره برائے رفع دشمن و رفع شر حاسدان بموجب حدیث شریف بعد هر نماز پنج بار
و بعد عشا یکصد و پنج بار خواندن اثر تمام دارد **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَجْعَلُكَ فِيْ نُحُوْرِهِمْ وَ نَعُوْذُ**
بِكَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ لرؤیته صلی الله علیه وسلم و سائر المهمات درود مشهور که حضرت سید حسین رسول نما
تلقین کرده زیارت رسول علیه السلام میکنانیدند از سینه سید حسین رسول نما بحضرت مولانا رسیده است
وقت شب یکبار مرتبه بخواند و کلام نکند بخدا **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ**
مَعْلُوْمٍ لَكَ گنڈه برائے رفع آسیب وغیره بر رشته نیله هفت گره بدهد آیه کریمه **اَلتَّآئِبُوْنَ**
الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّآئِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ
النَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اگر ضیق وقت باشد
بر پنج گره بایسه گره اکتفا کند برای حل کل مالا یحل **یَا دَلِیْلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ**
یَا مُجِیْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّیْنَ یَا کَاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوْبِیْنَ برای حاجت بقدر مربع اعداد یعنی
چهار چند عدد مجموع آن که بست و چهار هزار و سه صد و شصت و هشت میشود بخواند سریع التاثیر است
اگر در یکروز ممکن نباشد در چند روز بوقت معین بخواند شغل خفتن **الٰہ حاضری الٰہ ناظری الٰہ**
شاہدی الٰہ معی وقت خفتن الٰہ حاضری را در خیال از سر برداشته تا پای راست رساند و الٰہ ناظری
از دماغ برداشته تا پای چپ رساند و الٰہ شاہدی را از پا تا ناف و الٰہ معی را از ناف تا دماغ تا استغرق

اجابت بعضی اعمال ۱۳۱

عدد دعای مذکور ۲۴۳۶۲

نوم در تصور همین شغل ماند و غرا ولت چندروز اثر آن نادر خواهد بود انشا الله تعالی برای عود مفقود بمجرد
شنیدن خبر گم شده بجبس نفس سه روز ده بار آیه کریمه و اذ کر ربک اذا نسیت اول و آخر دو سه بار بخواند
دوستان زود پیدا کند لیکن شرط اینست که بمجرد گم شدن چیز صاحب مال خبر کند هر قدر که دیر خواهد گذشت تاثیر
کم خواهد شد شفا بکل داء باذن الله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد کل داء و دواء و عدد کل علة و شفاء بالحق انزلناه و بالحق نزل الا مبشرا و نذیرا

بر مریض بدمدت نقش نمودیم برای جمله حاجات و امراض شفاست این نقوش

۴	۱۰	۲	۰	۸	۰
۵	۰	۱۰	۴	۲	۱
۳		۵	۰	۲	۰
۲	۰	۲	۰	۳	۰۰

بدست مبارک عنایت فرموده برای دوام اذن و اجازت فرموده اند
که نقش هذا را نوشته در گلوی بابا زده بسته و شکر نیاز حضرت گنج شکر تقسیم کند
و نیت نماید که بعد حصول مراد حلوا به حسب مقدور
تیار کرده للله تقسیم خواهم کرد برای استدراک حال غائب و بزودی یافتن خبر مجهول و پیدا شدن رهبر در
صحرا و بادیه که راه گم شده باشد عمل ذان مجربست کمتر تعداد آن سه و اکثر یازده است و اگر بنیت رسیدن
خبر غائب یا صحت مریض باشد بعد شفا التزام نماید بهر قدر کثرت ازان خواهد کرد زوده بمراد خواهد رسید انشا الله تعالی
عمل سوره والضحی و الم نشرح اگر سوره والضحی و الم نشرح را در کل صلوة فرائض و واجبات و نوافل که اداکند میخوانده باشد
برای محبت و عشق نبوی صلعم مجربست و اگر عامل این عمل بصدق دل مداومت نماید و باخفای آن بکوشد
که احدی را بران اطلاع ندهد برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج نخواهد ماند انشا الله تعالی دیگر انکه
آیه کریمه آخر سوره کهف ازان الذین آمنو و عملو الصالحات تا آخر سوره برای دوام تاثیر بلا تخلف دارد
یکی برای دردسر هر قسم که باشد دوم برای بیدار کردن بهر وقت که خواهش باشد اجازت حضرت برای دردسر
بدینطور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیق باشد صاحب صداع خورد را بغرد و دست خویش
مستحکم بگیرد اول و آخر دو آیه مذکوره خوانده بر سرش بدمد بعده بگذارد اگر درد باقی باشد مرتبه دوم والا
مرتبه سوم نیز همین طور سر را مستحکم بگیرد و بخواند بعونه تعالی رفع خواهد شد و برای الیقاظ بدینطور که بوقت
خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدمد و بعده کلام نکند و بدل خود بگوید که مرا فلان وقت بیدار کن انشا الله تعالی
همانوقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند باز اعاده آیه نماید تا درمیان خواندن و خفتن
کلام فاصل نبود دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب هرگاه مرضی باشد بر خیزد و در بیداری آنوقت کامل نشود
درمیان مغرب و عشا خاموشی گیرد بهمین نیت کلام نکند و مشغول بیاد خدا باشد فقط و من یتق الله یجعل

لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا اکثرت قرات آن بلحاظ

معنی مفید توکل وموفق برای صفت تقوی است ؎ هر که ترسید از حق وتقوی گزید ۔ ترسد از وے جن وانس وهر که دید ۔ لیکن غرمیت درست در توکل وصدق حال در تقوی شرط است چنانچه شان نزول آیه مذکوره بمین است که یک صحابی برای خریدن غله گندم دو چهار شتر بهراه گرفته در شهری رفته بود زنے صاحب حسن وجمال بربام خود سر راه نشسته بود نظرش برین صحابی افتاد و راغب گردید کنیز خود را گفت این درامعه شتران بیار و بگو که غله از خانه ما بگیرد هرگاه آنمرد اندرون خانه رفت قفل دروازه بیرونی بند کنانید وزن جمیله مذکوره ازان مرد گفت که اگر با من صحبت زنا کنی هر دو شتر تو از گندم پر کرده دهم مرد متقی هرچند انکار کرد پیش نرفت بهم رسانید وهم وعده اکرامش کرد در انوقت آن مرد از مزید تقوی عزم بالجزم کرد که اگر کار دیا استره بیابم آلت رجولیت خود قطع کرده پیش آن زن بندازم واز زنا محفوظ مانم لاچار شده از زن مذکوره گفت که من مرد مسافرم موی زهار من دراز شده اگر استره یا دست آید اول صفائی مو کنم بعد ازان هرچه مرضی تو باشد آن زن فوراً او را استره وآب داده بمکان خلوت نشاند مرد استره بدست گرفته میخواست که قطع آله کند از غیب دیوار برروی او کشاده شد ومنجی یافت ازان بیرون آمده دید که شتر انش پر از گندم بر سر راه ایستاده اند مهار گرفته بخانه آورد وبحضور آنحضرت صلعم ماجرا برد آن سرور صلعم فرمودند که این رزق غیبی ست که بصدق تقوی تو خدا عنایت کرده است وانیک جزیل درحال این ماجرا وحی آورده است مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا الایه اجازت ختم لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ بدینطریق مجرب فرموده اند که روز جمعه اهل حاجت باتفاق یازده کسان یا یازده نمازی وورد مند ودلسوز از صبح در مسجد نشسته تا شام یا هر قدر عرصه که ممکن باشد یک لک وپنجهزار بار بخوانند وسوای فرض کلام نکنند واز مسجد بیرون نشوند مگر بعد اختتام لیکن شرط انیست که خاتمین بسگاری نباشند بل اَنهارا طعام نفیس بخورانند وبدادن حق محنت خوشنود سازند تا بدل متوجه شوند برای حصول مراد خواندن یا فعال نیز مجرب ست اول وآخر بست ویکبار درود خوانده بوقت معین بست ویکبار بخواند وباوقات دیگر غیر معین میخوانده باشد آیه کریمه وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ که همه اوقات ورد زبان حق ترجمان بود خواندن آن بقدر مربع اعداد ویکصد ویکبار درود اول وآخر مفتاح قفل هر مشکل فرموده اند هرچند اجازت همه اعمال ودعوات وغرائم مشهوره حضرت مولانا از بزرگان عاملین

یافته بودند مگر التفات خاطر بطرف او راد و عوائم خوانی اصلا ندا شتند بلکه سالکان طریقت را از چنین
اشتغال که ظاهرا مانع استغراق و مشغولی باطن است ممانعت میفرمودند آلا نزد بانان مبارک اعراف انمعنی
داشتند که عامل قصیده بُرده و سوره یسین هستم لیکن بحمد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود نخوانده
مگر لاستر ضاء الله ولاستر ضاء الرسول صلعم اجازت سوره یسین حضرت پیر و مرشد قدست اسرارهم را از
بدا شاه سهارنپوری رسیده خواندن آن بر سه طریق است زکوة سوره یسین بدین ترتیب است که شب
جمعه یا شب دوشنبه باشرائط و آدابیکه برای دعا نوشته اند بنیت زکوة قدیمه بخواند طریق اول بدینطور که بعد نماز مغرب در اول
یکبار بخواند در روز دوم همانوقت و بار هر روز یکبار بعدد سابق زیاده کرده باشد تا چهل یکبار رسانیده باز تنقیص کرده یک یک کند
تا آنکه روز شانزدهم نوبت یکبا خواهد رسید بعده هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بدانعدد تا غنه نامه
عامل خواهد شد من بعد عند الحاجت بهمین طور بخواند طریق دوم آنکه هرگاه برای نفع خود یا دیگری خواندن
منظور باشد در یکشب یا سه شب شصت دیکبار یا در دو یا یازده گانه اول و آخر بخواند انشاء الله تعالی تیر مراد
مراد خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لبن و غیر ممتنات واجب است
و در اثناء خواندن کلام نکند و بکار دیگر سوای وضو و تر متوجه نشود مگر بضرورت بول و براز و وضو و غیره
اگر بر خیز و مضائقه نیست حتی الامکان در حلیه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا نباشد
طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در اثنای قراءت حضوری آنحضرت صلعم را بشیر نظیر
دارد و صفای باطن و فتوح ظاهر نیز بدولت این عمل میسر خواهد آمد و انشاء الله تعالی آنحضرت صلعم بذات
مقدس خود کفیل حوائج عامل خواهند بود طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده
تا مبین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا مبین دوم بخواند و سوم بار از اول تا مبین ثالث
برساند باز معهود کرده تا مبین رابعه و علی هذا القیاس تا مبین هفتم تکرار نموده ختم کند دوم کردن یسین
به ترتیب مذکور برای هر مرض شفاست لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لبن و دیگر
شرائط چنانچه سابق نوشته شد واجب است اجازت قصیده بُرده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد
کل معلوم لک اجازت قصیده بُرده شریفه معظمه آنجناب را از مشاهد محمد نظیر برای عند الله دستگیر قدس سرهٗ
که در پنجاب عدیم النظیر بودند رسیده حفظ ترتیب دعوة آن و ترکیب زکوة و کیفیت و کمیت قراءة آن بدینطور
است رطالب صادق واجب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیده میمونه پرداخته حفظ نماید بعده

عمل سوره یسین

اجازت قصیده بُرده

زکوتش بدین ترتیب ادا سازد که شب چهارشنبه غسل نموده و لباس پاک و سفید پوشیده و مکان خلوت
از فرش پاک و صاف آراسته و پیراسته از خوشبو عطر و گل و بخور و لوبان وغیره معطر و مبخر نماید و دران مکان و بگرد
را نگذارد حتی که روشنی شمع و چراغ هم نباشده بقدر خورش یک آدم آرد و قدری شکر و روغن زرد و انجا
نگاهدارد و تجدید وضو نموده دو رکعت نفل هدیۃً الی روح الرسول صلعم بگذارد و در هر رکعت بعد سوره فاتحه
اخلاص سه بار بخواند بعد سلام دو سه بار درود خوانده بجلسه نماز نشسته اعتصام مرقوم الذیل را کلید
در افتتاح نماید پس از اعتصام سر بر هنه نشسته قرأت قصیده متبرکه به تامل تمام و خضوع و خشوع تمام شروع کند
و چادر بطور پهانسی در گلو انداخته بطرف سینه به آویزد و تصور سازد که آنحضرت صلعم روبروی او تشریف
داشته استماع میفرمایند و نظر التفات و عنایت بحال قاری دارند پس بر قاری هم واجب است که خود را محو
جمال و خیال احمدی انگاشته با دب و تضرع کلی مشغول مدح خوانی دارد و خطرات و وساوس را بدل راه
ندهد و در محل اجابت تکرار شعر و درود و رباعی که بزبان پنجابی است مینموده باشد و آن اینست رباعی
مین عاجز بیچاره تیری دامن لگا دامن لگیان کی شرم تو سانون یارسول اللہ + مین عاجز بیچاره دست و
پانون مانده در تیری بتین کهڑا پکارون یارسول اللہ + ملک سبع سموات در تیرے تین کهڑے پکارن
وانک نقیبان مین کون بیچاره یارسول اللہ + کوئی ذره بهکیا سٹنا اس روسیہ نون یارسول اللہ +
و نوزده اشعار که محل اجابت اند بعد هر شعر رباعی مذکوره خوانده باشد و کیفیت تکرار اشعار که چهار محل
مخصوص اند تفصیل آن علیحده مرقوم میگردد و به ترتیب مذکور قصیده شریفه را در جلسه واحده سه مرتبه هر شب بخواند
تا یازده شب و نگاهداشتن خوراک مذکور سه شب ضروری است و بعد آن اگر تا یازده روز کند بهتر است و
آرد وغیره خوراک مذکور نگاه صبح برداشته بمحتاج عیالدار بدهد و قاری قصیده موصوفه تا یازده روز از
گوشت و ماهی و پیاز و لهسن و ترب و مجامعت بالکل پرهیز نماید و حتی الامکان در اکل حلال و صدق مقال
کوشد و یازده روز که ایام زکوة است اگر صائم باشد اولی تر و الا شرط نیست و بعد اتمام زکوة اگر سه بار هر روز
مبخوانده باشد هیچ کدام حاجت خود را در مانده نشوده الا یکبار بلا ناغه ورد داشته باشد وقت افضل خواندن
قصیده شریفه بعد نصف شب است اگر میسر نیاید در شب هر کدام وقت که ممکن باشد اختیار نماید
و اگر در شب ناغه شود در روز قضا نماید وقت زوال دو پهر یا وقت عصر اگر این هر دو وقت
میسر نیاید در هر کدام ساعت که فرصت و فراغ خاطر باشد. و در اثنای زکوة

افضل وقت خواندن قصیده شریفه

غسل شب چہار شنبہ اولی است و دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تا ہم بنیت مستحبی
پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام وضو تازہ کند و اگر ہر شب اتفاق غسل در اثنای زکوۃ و بعدہ شدہ باشد بسیار
اولی و انسب است و اگر ادای زکوۃ مذکور بر لب آب میسر آید سبحان اللہ و الا بامکان قرأت وقت خواندن
یک طشت پر آب پیش نظر دارد بعد ادای زکوۃ حتی الامکان ورد قصیدہ طیبہ یکبار ناغہ نکند و اگر بعذر
بیماری وغیرہ ناغہ شود بعد ناغہ قضا نماید و اگر بلا عذر ورد خواہد گذاشت و یکبار ہم نخواہد خواند تاثیر خواہد رفت
باید کہ تجدید زکوۃ نمودہ باز التزام قرأت نماید تفصیل اعتصام اینکہ ۵ الصلوۃ علیک یا خیر الوریٰ
السلام علیک یا نور الہدیٰ + یا جمیع سیئے درماندہ ام + مرکب اندر حرص و عصیان راندہ ام + خجلۃ للعاصین
یا رسول + ہم شفیع المذنبین یا رسول + مشکلم پیش است و من در بیکسی + یا رسول اللہ مارا تو بسی +
یا محمد لطف آمد عام تو + بس بود مارا محمد نام تو + احمدا جز تو شفیعم نیست کس + یا رسول اللہ بفریادم برس +
الصلوۃ و السلام تا قیام + بر محمد و آل و اصحابش تمام + سہ بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبہ ثانی کرام و در مرتبہ
ثالث عظام تکرار نماید بعدہ اللہم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید
بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید یازدہ بار بخواند استغفر اللہ العظیم الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم
غفار الذنوب و اتوب الیہ ہفت بار یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا للہ ہفت بار آقدجار کم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم
بالمومنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی اللہ لا الہ الا ہو علیہ توکلت و ہو رب العرش العظیم اللہم حصنی
من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیہ الصلوۃ و السلام اللہم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم
لک یکبار خواندہ بار حسبی اللہ لا الہ الا ہو علیہ توکلت و ہو رب العرش العظیم ہفتاد بار و یک بار درود
خواندہ و باز ہفت بار حسبی اللہ مذکور الی آخرہ بخواند بعدہ ہفت بار درود خواندہ قصیدہ شریفہ شروع نماید

تفصیل اعتصام

تفصیل خواندن باعی

تفصیل خواندن باعی ہر قوم الصدر کہ در نوزدہ ابیات بعد ہر شعر خواندن می باید یک مصرع اشعار
مذکور نوشتہ می آید و آن اینست مصراع عد تک حالی لا سری بستتر + من لی بروجاج من غوایتہا
یا خیر من یم العافون ساحتہ + و من ہوا الآیۃ الکبریٰ المقبر + سریت من حرم لیلا الی حرم + و بت ترقی
الی ان نلت منزلتہ + و قد متک جمیع الانبیا بہا + و انت تخرق السبع الطباق بہم + حتی اذا لم تدع
شاوا لمستبق + خفضت کل مقام بالاضافۃ اذ + کیما تفوز بوصل ای مستتر + فخرت کل فخار غیر مندرس
و حل مقدار ما ولیت من رتب + تشبہی لنا مشعر الاسلام ان لنا + لما دعی الیہ داعینا لطاعتہ +

ان آت ذنبا فما عهدی بمنقض ۔ فان لی ذمة منه بتسمیتی ۔ ان لم یکن فی معادی اخذ بیدی ۔ یا اکرم الخلق
مالی الوذ به ۔ تفصیل محل تکرار ابیات مقامات اجابت دعا و تبدیل اسما و صفات هو الحبیب الذی
ترجی شفاعته ۔ فمبلغ العلم فیه انه بشر ۔ کم آبرت وضیا باللمس راحته ۔ ومن یکن برسول الله نصرته ۔
یا اکرم الخلق مالی من الوذ به ۔ کیفیت تکرار اسفار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات بدینطور است ۔
مثلا در مصراع هو الحبیب الذی ترجی شفاعته هو الرسول الذی ترجی شفاعته هو النبی الذی هو النجی الذی
هو الحمول الذی هو الغفور الذی هو الشریف الذی هو الکریم الذی هو الرحیم الذی هو الرشید الذی هو
النجیب الذی هو الشفیع الذی هو العظیم الذی هو الرؤف الذی هو الغفار الذی هو الولی الذی هو العلی الذی هو الصفی الذی
هو الحکیم الذی هو العلیم الذی هو الحلیم الذی هو السمیع الذی هو البصیر الذی هو السلیم الذی هو المصور الذی
هو الشکور الذی هو الحمید الذی هو السراج الذی هو المنیر الذی هو اللطیف الذی هو الخلیل الذی
هو الکلیم الذی هو المسیح الذی وغیر ذالک الی غیر النهایت وهمچنین در مصراع دوم ومن یکن برسول الله
نصرته ومن یکن نجیب الله نصرته ومن یکن بخلیل الله نصرته ومن یکن بکلیم الله نصرته
ومن یکن بمسیح الله نصرته وبعد هر شعر استنصر بک یا رسول الله استنصر بک یا نبی الله استنصر بک یا خلیل الله
واستنصر بک یا کلیم الله مع اختلاف لفظ اسم شریف بگوید وبعد یا اکرم الخلق مالی من الوذ به یا اشرف الخلق
یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احسن الخلق یا افضل الخلق یا اعظم الخلق یا اجمع الخلق یا اکمل الخلق یا اشد الخلق
یا ازهد الخلق یا انجب الخلق یا اصبر الخلق یا اشکر الخلق یا احلم الخلق یا احکم الخلق یا اسمع الخلق یا
ابصر الخلق یا اعلم الخلق یا احمد الخلق یا امجد الخلق یا اسلم الخلق یا انور الخلق یا اغوث الخلق یا اعدل الخلق
یا اغزر الخلق یا اجل الخلق یا اولی الخلق یا اعلی الخلق یا اشفع الخلق وغیر ذالک بخواند اختتام بعد ختم
سه بار اعاده الصلوة علیک یا خیر الوری تا آخر نموده باز درود مذکور بخواند بعده استغفار ومناجات که
ما بعد این دعا مناجاتی مسطور است بخواند دعای مناجاتی الهی انست الهی وسیدی ومولای ضاقت هذا
الی الیک وخابت الآمال الا لدیک وانقطع الرجاء الا منک وبطل التوکل الا علیک لا ملجاء و
لا منجاء الا الیک لا مناص ولا مفر عنک الا الیک رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین بالحق انزلناه و
بالحق نزل وبحق کمیص وبحق حم عسق وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
بعده مناجات کند مناجات یا الها العالمین درمانده ام ۔ غرق خون در خشک کشتی رانده ام

تفصیل محل تکرار ابیات کیفیت تکرار اسفار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات

دعای مناجاتی

در میان راه تنها مانده ام ✤ کس ندارم بیسر و پا مانده ام ✤ دست من گیر و مرا فریاد رس ✤ دست بر سر
چند مالم چون مگس ✤ از در خویشم مگردان ناامید ✤ وز سر لطفم سیاهم کن سفید ✤ در سیاه آمد مرا رنگ امید
تو سپیدم کن چو میخواهی کریم ✤ رهنمایم باش و دلیوانم شو ✤ وز دو عالم بخته جانم شو ✤ پرده ای ستار از ما برگیر ✤ باش تو در امتحان یارم بگیر ✤
وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط اجازت درود وصلوۃ تنجینا برای

اجازت درود وصلوۃ تنجینا

رویت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وبرای حمله حاجات دینی ودنیوی بدینطور فرموده اند که بعد عشاء در جلسه واحد
یکهزار مرتبه خوانده بخسپد بصواب قرأت تا دوازده هزار است اگر بعذری در دوازده روز در جلسه واحد نتواند
نتواند در شبانه روز یکهزار تمام کند واگر اینهم متعذر باشد سه صد و سیزده بار هر روز بخواند تا که بصواب مذکور رسد
ارشاد شده که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف الرحیم فان تولوا فقل حسبی اللہ لا الہ الا ہو علیه توکلت وہو رب العرش العظیم اللهم
اجعلنا من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوۃ والسلام خوانده بعد ختم درود یکبار هفت بار

عمل لقضاء الحکم

حسبی اللہ لا الہ الا ہو علیه توکلت تا آخر بخواند و در روایتی هفتاد بار بخواند انشاء اللہ تعالی خوانده را صدق
توکل نصیب میگرداند و فقیر برای جمع بین الروایتین حسبی اللہ تا آخر هفتاد و هفت بار بعد نماز فجر میخواند
چنانچه تمرین را روزی بعد نماز فجر یاد فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فجر و بعد مغرب همیشه میخواند

عمل للتوکل

باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قرأت آیات مفصله ذیل همواره مفید توکل خواهد بود قل لن یصیبنا
الا ما کتب اللہ لنا ہو مولانا وعلی اللہ فلیتوکل المتوکلون ✤ ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه ان اللہ بالغ امره
قد جعل اللہ لکل شی قدرا ان اللہ یرزق من یشاء بغیر حساب ان اللہ ہو الرزاق ذو القوۃ المتین وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقها ✤ لا تحملوا
اولادکم خشیۃ املاق نحن نرزقکم وایاہم ✤ واللہ غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون ✤ برای فیل و شیر و غیره

عمل لسلامتی از جمیع

افسون هذا مجرب است که کردنی بر بر دنی بر برون شو خدای ما بزرگ است تو بزرگ مشو بحق لا الہ
الا اللہ محمد رسول اللہ سه بار خوانده بر گرد و نیل دم میکرده باشد عمل بسم اللہ الرحمن الرحیم که از قدیم معمول
خاندان چشت اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره العزیز همین قدر است که بوقت تعین
باطهارت نشسته بقدر عدد بسم اللہ که مقتضد و بهشتاد و شش است خواندن مفید باطن و هم بمقتضی

اجازت خواندن حروف تهجی

حاجت است اجازت خواندن حروف تهجی نیز بمیان غلام علی باورچی که مرد حاضر باش است داده اند
مگر تعداد آن بر استعداد و خواهش خوانده واشته اند برای خلاصی از قید بمولوی سبحانی مانت علی صاحب

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلاواسطه حضرت شاه سید عبدالرزاق قدس سره که هم اجازت وخلافت
از حضرت مولانا دارند ودر ضلع حمیرپور در قید فرنگ بوده نوشته بودند که لفظ آج کل پرسون ده بار خوانده بر هر
شش جهات محبس دم کرده باشند بروز شروع یا فردا یا پس فردا رهائی خواهند یافت مولوی صاحب
موصوف میگویند که همچنان کردم از آغاز بروز سوم صاحب حج خود بخود مرا طلبیده حکم داد که از کلکته
حکم مخلصی شما رسید غرض از تحریر همچنین اجازتها همین است که حضرت مولانا مقید کدام عمل وغیره
نبودند هرچه عند السوال سائل رشاد میکردند که چنین بکن همان سخن تیر بهدف بود لمعه سوم از نور
ثانی در اسامی بزرگان وپیران هر یک خانواده که حضرت مولانا قدس سره النور
را اجازت وخلافت ازانها رسیده سلسله عالیه قادریه اللهم صل وسلم علی محمد وعلی
آل محمد وبارک وسلم اجازت وخلافت رسید حضرت سلطان العارفین زبدة الکاملین قدوة السالکین
مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره ویرا از حضرت سید شاه
غلام دوست قدس سره ویرا از قطب الاقطاب حضرت سید شاه عبدالرزاق بانسوی قدس سره
ویرا از حضرت شاه عبدالصمد حق نما قدس سره ویرا از حضرت شاه هدایت قدس سره ویرا از حضرت
شاه حسین قدس سره ویرا از حضرت شاه امان الله قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم بهکری
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم ملتانی قدس سره ویرا از حضرت شاه فرید قدس سره ویرا از حضرت
شاه جلال قدس سره ویرا از حضرت شاه سید محمد قدس سره ویرا از حضرت شاه بهاؤالدین قدس سره
ویرا از حضرت شاه ابوالعباس قدس سره ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت شاه موسی
قدس سره ویرا از حضرت شاه سید علی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید احمد قدس سره ویرا از حضرت
شاه سید محمد بغدادی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید عبدالرزاق ابن حضرت غوث الاعظم
قدس سرهما ویرا از حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی میر سید محی الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابوسعید المبارک مخزومی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن
علی الهکاری قدس سره ویرا از حضرت ابوالفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز
تمیمی یمنی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
سری سقطی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره ویرا از حضرت خواجه داؤد طائی قدس سره

عمل برای خلاصی از قید

در اسامی پیران طریقت ۱۳۲

ویرا از خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ حسن بصری قدس سرہ و ویرا از حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیہ السلام بسنبت دیگر بہ توسط دوازدہ امام علیہم السلام حضرت خواجہ
معروف کرخی قدس سرہ را از حضرت امام موسی علی رضا علیہ السلام و ویرا از حضرت امام موسی کاظم
علیہ السلام و ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام و ویرا از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام و ویرا از حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام و ویرا از حضرت امام حسین شہید دشت کربلا علیہ السلام و ویرا از حضرت
امیر المومنین علی سلام اللہ علیہ و ویرا از حضرت سرور سروران سلطان زمین و زمان خواجہ خواجگان
احمد مجتبی محمد مصطفی شفیع الوری محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ اجمعین و نیز
سلسلہ علیہ قادریہ بواسطہ حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی
بحضرت مولانا قدس سرہ میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت
مولوی شاہ نور الہدی قدس سرہ و ویرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سرہ و ویرا از حضرت
شیخ محمد یامین قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ ابراہیم رامپوری قدس سرہ و ویرا از حضرت بندگی شیخ
ابو سعید قدس سرہ و ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سرہ و ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری
قدس سرہ و ویرا از حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ درویش قدس سرہ و ویرا از حضرت
قاسم دہلوی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ بدہ بن بہرا لجی قدس سرہ و ویرا از حضرت سید اجمل جونپوری قدس سرہ و ویرا از
حضرت مخدوم جلال الدین جہانیان جہانگشت قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد بن عبد الغیث قدس سرہ
و ویرا از حضرت شمس الدین عبد عیسی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ ابو المکارم قدس سرہ و ویرا از حضرت قطب الدین ابو الغیث قدس سرہ
و ویرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الافلح قدس سرہ و ویرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سرہ و ویرا از حضرت
قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ
والسلام باقی اسماء بدستور مندرجہ شجرہ سابق کہ نوشتہ شد سلسلہ علیہ چشتیہ صابریہ اجازت
و خلافت رسید بحضرت مولانای شاہ عبد الرحمن قدس سرہ العزیز را از حضرت مولوی شاہ نور الہدی
قدس سرہ و ویرا از مولوی محمد سلیم قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سرہ و ویرا از حضرت
شیخ محمد یامین قدس سرہ و ویرا از حضرت ابراہیم رامپوری قدس سرہ و ویرا از حضرت بندگی ابو سعید قدس سرہ
و ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سرہ و ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری قدس سرہ و ویرا از حضرت

قطب العالم بنگی شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ العزیز و برا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ و برا از
حضرت مخدوم عارف احمد قدس سرہ و برا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سرہ و برا از
حضرت جلال الدین پانی پتی قدس سرہ و برا از حضرت شمس الدین ترک صاحب ولایت پانی پتی قدس سرہ
و برا از حضرت مخدوم سید علاؤ الدین احمد علی صابر قدس سرہ و برا از حضرت فرید الدین گنجشکر قدس سرہ
و برا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ
و برا از حضرت خواجہ عثمان ہرونی قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ حاجی سید شریف زندنی قدس سرہ
و برا از حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ و برا از حضرت ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ
و برا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ و برا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ و برا از حضرت ابو اسحق شامی قدس سرہ و برا از حضرت علو
دینوری قدس سرہ و برا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ ابو حذیفہ المرعشی قدس سرہ
و برا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ و برا از حضرت فضیل ابن عیاض قدس سرہ و برا از حضرت ابو الواحد بن زید قدس سرہ و برا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ و برا از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیہ السلام و برا از حضرت سلطان
زمین و زمان خواجہ خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا شفیع الوری محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم فقط سلسلہ علیہ نظامیہ فخریہ اجازت و خلافت رسید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ و برا از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ و برا از حضرت مولانا محمد
فخر الدین قدس سرہ و برا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ و برا از حضرت شیخ
کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ و برا از حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سرہ و برا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ
و برا از حضرت شاہ حسن قدس سرہ و برا از حضرت شاہ جمال الدین مدنی سرہ و برا از حضرت شاہ علیم الدین قدس سرہ و برا از حضرت
شاہ محمود معروف شیخ راجن قدس سرہ و برا از حضرت شاہ سراج الدین قدس سرہ و برا از حضرت
شاہ کمال الدین قدس سرہ و برا از حضرت شاہ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ و برا از حضرت
سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ و برا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنجشکر
قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ معین الدین
چشتی حسن سنجری قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ
حاجی شریف زندنی قدس سرہ و برا از حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ و برا از حضرت ناصر الدین

سلسلہ علیہ نظامیہ فخریہ

یوسف چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سره
ویرا از حضرت ابو اسحق شامی علی قدس سره ویرا از حضرت علو مشاد دینوری قدس سره ویرا از حضرت
ابو ہبیرۃ البصری قدس سره ویرا از حضرت ابو حذیفۃ المرعشی قدس سره ویرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سره
ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین
خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ قلندریہ** اجازت وخلافت رسید
حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاہ فرزند علی رضہ ویرا از حضرت حاجی الحرمین
قاضی محمد تقی مہونوی رضہ ویرا از حضرت قاضی مینا قلندر رضہ ویرا از حضرت شاہ مجتبی اعرف شاہ مجی
قلندر رضہ ویرا از حضرت عبد القدوس قلندر جونپوری رضہ ویرا از حضرت عبد السلام قلندر رضہ
ویرا از حضرت شاہ قطب محمد قلندر رضہ ویرا از حضرت قطب الدین بنیاول قلندر رضہ ویرا از حضرت
شاہ نجم الدین قلندر رضہ ویرا از حضرت میر خضر رومی قلندر رضہ ویرا از حضرت عبد العزیز مکی اعرف عبد اللہ
علم بردار رضہ ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ اویسیہ**
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاہ محمد علی رضہ ویرا
از حضرت محمد سعید خان ابن ابراہیم خان رضہ ویرا از حضرت ابراہیم خان والد خود رضہ ویرا از حضرت
سید حسین رسول نما رضہ ویرا از حضرت اویس قرنی رضہ ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ
علیہ وسلم **سلسلہ اویسیہ اسطہ دیگر** اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن
قدس سره را از حضرت حاجی لچی رضہ ویرا از حضرت محکم الدین اجمیری رضہ ویرا از حضرت عبد الخا
رضہ ویرا از حضرت اویس قرنی رضہ ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینائیہ** اجازت وخلافت رسید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت پیر بخش صفی پوری رضہ ویرا از حضرت شاہ قدرت اللہ
رضہ ویرا از حضرت شاہ عبد اللہ رضہ ویرا از حضرت شاہ بھولن رضہ ویرا از حضرت شاہ زاہد رضہ
ویرا از حضرت شاہ عبد الواحد رضہ ویرا از حضرت شاہ عبد الرحمن رضہ ویرا از حضرت شاہ بندگی
شیخ اکرم رضہ ویرا از حضرت شاہ مبارک رضہ ویرا از حضرت محمد رضہ عبد الصمد اعرف شیخ صفی رضہ ویرا از حضرت محمد رضہ شیخ سعد خیر آبادی رضہ ویرا

سلسلہ علیہ قلندریہ

سلسلہ علیہ اویسیہ

سلسلہ اویسیہ اسطہ دیگر

سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینائیہ

از حضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض و ویرا از حضرت مخدوم شیخ سارنگ مجمگوان والہ رض
و ویرا از حضرت سید راجو قتال رض و ویرا از حضرت مخدوم جہانیان جہانگشت رض و ویرا از حضرت نصیر الدین
چراغ دہلوی رض و ویرا از حضرت نظام الدین اولیا رض و ویرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض و ویرا از حضرت
قطب الدین بختیار کاکی رض و ویرا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی رض و ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی
رض و ویرا از حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رض و ویرا از حضرت قطب الدین مودود چشتی رض و ویرا از حضرت
ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ و ویرا از ابو محمد چشتی رض و ویرا از ابو محمد ابدال چشتی رض و ویرا از حضرت ابو اسحق شامی علکے رض
و ویرا از حضرت علو مشاد دینوری رم و ویرا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو خلیفہ
المرعشی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ و ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ
و ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ و ویرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا
و علیہ السلام و ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ قادریہ فخریہ
بواسطہ دوازدہ امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانای شاہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ
والغفران از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ و ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ
و ویرا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی
قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد یحیی مدنی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ و ویرا از حضرت
شیخ محمد حسن قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد غیاث نور بخش قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد علی
نور بخش قدس سرہ و ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ خواجہ ابو اسحق
جیلانی قدس سرہ و ویرا از حضرت سید علی ہمدانی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ
و ویرا از حضرت شیخ علاؤ الدولہ سمنانی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالکینی
قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ احمد جوزفارابی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لالا قدس
قدس سرہ و ویرا از حضرت مجد الدین بغدادی قدس سرہ و ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ
و ویرا از حضرت شیخ عمار بن یاسر قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ ابو نجیب عبد القاہر قدس سرہ و ویرا از حضرت
محبوب سبحانی غوث صمدانی میران سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیہ السلام
و ویرا از حضرت ابو سعید المبارک مخدومی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ ابو الحسن علی الہنکاری

سلسلہ قادریہ فخریہ دوازدہ امام علیہ السلام

قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت عبد الواحد بن عبد العزیز قدس سره
ویرا از حضرت ابو بکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره ویرا از حضرت
خواجه سری سقطی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره ویرا از حضرت امام علی موسی
رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت
امام حسین علیه السلام ویرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت خاتم النبیین
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم **سلسله چشتیه قدوسیه بواسطه شاه سیده بهیک قدس سره**
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والغفران از حضرت سید امیر الله تهانیسری قدس سره
ویرا از حضرت شاه فاضل قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره ویرا از حضرت شاه
امان الله قدس سره ویرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره ویرا از حضرت شاه ابو المعالی قدس سره
ویرا از حضرت شیخ داود قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الهی قدس سره ویرا از حضرت
قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی قدس سره باقی بدستور سابق **سلسله علیه قلندریه**
اویسیه اجازت وخلافت رسید حضرت مولانای شاه عبد الرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت
مولوی شاه نور الهدی قدس سره ویرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره ویرا از حضرت شیخ
محمد شریف بنا ولی قدس سره ویرا از حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ویرا از حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم
بسلسله علیه شطاریه اجازت وخلافت رسید قطب زمان حضرت شاه عبد الرحمن علیه الرحمه
والغفران از حضرت شیخ باب الله مدینی پوری قدس سره ویرا از حضرت شیخ باکو قدس سره
ویرا از حضرت شیخ بدیع الدین مدینی پوری قدس سره ویرا از حضرت سید دیوان راجه مدینی پوری
قدس سره ویرا از حضرت مولانا شاه بازنهاگل پوری قدس سره ویرا از حضرت سید یسین منگیری
قدس سره ویرا از حضرت محمد غوث گوالیاری قدس سره باقی بدستور **سلسله علیه نقشبندیه**
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت شاه غلام
امروهوی سلمه الله تعالی ویرا از حضرت شاه ابو القاسم قدس سره ویرا از حضرت مرزا مظهر جان جانان

سلسله علیه قادریه ابو الخیریه قدس سره

سلسله علیه قادریه بابا فریدیه

سلسله علیه قادریه بطائیه

سلسله علیه نقشبندیه

قدس سره ویرا از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره ویرا از حضرت محمد زبیر قدس سره ویرا از حضرت
خواجه محمد نقشبند قدس سره ویرا از حضرت خواجه معصوم قدس سره ویرا از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی
قدس سره ویرا از حضرت فانی فی الله خواجه باقی بالله قدس سره ویرا از حضرت خواجه امکنگی قدس سره
ویرا از حضرت خواجه درویش قدس سره ویرا از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
ناصر الدین عبید الله احرار قدس سره ویرا از حضرت خواجه یعقوب چرخی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره ویرا از حضرت سید امیر کلال قدس سره ویرا از حضرت خواجه بابا سماسی
قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی رامیتنی قدس سره ویرا از حضرت خواجه محمود فغنوی قدس سره
ویرا از حضرت خواجه عارف ابوگری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره
ویرا از حضرت ابو یوسف همدانی قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره ویرا از
حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی قدس سره ویرا از حضرت سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی
قدس سره ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره
ویرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه ویرا از حضرت سلمان فارسی قدس صاحب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ویرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبینا وعلیه السلام ویرا
از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لمعه چهارم در ذکر بیعت
وفوائد متعلقه آن باید دانست که ارادت منشاء دوستی عظیم وتخم سعادت رجوع بحضرت کریم
است تا حقتعالی بدین صفت بر روح بنده تجلی نمیکند ارادت نمی آرد ودر ائمه دین ومشائخ اهل یقین
اختلاف است در اینکه بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا مستحب کسانیکه فرض گفته اند
بران دلیل می آرند دو آیه کریمه را یکی اینکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة
دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند که ابتغاء وسیله واتباع سبیل کسیکه انابت بخدا
آورده است امر به بیعت است ومومنان را یا رسول خدا صلعم واصل صیغه امر برای ثبات طلب
است وما دامیکه دلیل بر نفی اراده نرضیت ازان امر قائم نشود صرف کردن وی از حقیقتش جائز
نباشد واینجا هیچ دلیلی بر نفی این اراده یافته نمیشود چنانچه بعضی مفسرین این هر دو آیه کریمه را
همچنین تفسیر کرده اند وکسانیکه قائل بوجوب بیعت اند صیغه امر را درین هر دو آیه بر وجوب حمل میکنند

بیان اختلاف ائمه دین ومشائخ اهل یقین در فرضیت وسنیت وجوب بیعت

ومیگویند که اگر بیعت فرض بودی منکر آن کافر شدی وجاحد بیعت بالاتفاق کافر نیست وکسانیکه
مستحب میگویند صیغه امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر بیعت فرض یا واجب بودی بر ترک
آن از جانب شارع وعیدی وارد شدے وتارک آن فاسق بودے وحال آنکه چنین نیست عند التحقیق
اینمقدمه حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد کردند که بیعت در زمان رسول صلی الله علیه وسلم بنبات
مختلفه بوده است اول بیعت برای اسلام دوم بیعت برای جهاد سوم بیعت برای ترک معاصی
واستقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ
اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَا یَنْكُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا
عٰهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا وذکر ثانی در قوله تعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ
الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِیْنَةَ
عَلَیْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیْبًا وَّمَغَانِمَ كَثِیْرَةً یَّاْخُذُوْنَهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا حَكِیْمًا وذکر سوم
در قوله سبحانه یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ یُبَایِعْنَكَ عَلٰۤی اَنْ لَّا یُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ
شَیْـًٔا وَّلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ یَّفْتَرِیْنَهٗ
بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِیْنَكَ فِیْ مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ واقع است بعد آنحضرت صلعم از زمان خلفاے راشدین وائمه هادیین المهدیین الی الان این
سنت سنیه فیما بین مشائخ جاری ورائج بوده است ودر حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه
فقد مات میته جاهلیته وعیدی نیز بر ترک آن وارد شده کو در صحت معنی حدیث بطور محدثین کسی را
سخن باشد در تصور بیعت برای مردان وزنان بموجب امر الله وسنت رسول الله ازضروریات
زین است اما طالب خدا را بیعت ارادت بلاشبه واجب است زیرا که چنانکه بی اتصال زن
بامرد طفل پیدا نمیشود مگر نادرا همچو آدم وحوا وعیسی علیهم السلام همچنان طالب بے ارادت مرشد بخدا
نمیرسد مگر نادرا همچو اویس قرنی وبعضی دیگر بلکه اوشان هم بسمت باطنی پیران رسیده اند بقول مولوی
معنوی قدس سره العزیز شعر پیر را بگزین که بی پیر این سفر ؛ سست بس پر آفت وخوف وخطر ؛
هر که او بی مرشدی در راه شد ؛ او ز غولان گمره و در چاه شد + هر که تنها نادرا این ره برید + هم بعون
همت پیران رسید + فقط اکنون باید دانست که علماے صوفیه را در بیعت وارادت اختلاف است

بیان اختلاف علمای حنفیه در بیعت و ارادت

صاحب اقتباس را لانوار مسنون است معنی بیعت دست مرید بر گرفتن و مراورا پند و نصیحت فرمودن و مرید را
اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و برگفته وی عمل کردنست و ارادت از عادت قدیم اعراض نمودن
و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل جان شنیدن و قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت و سبب خود
تا دست بدست پیر ندهد و پیر بر سر مرید مقراض نراند و ویرا خرقه ندهد مراد از خرقه پارچه جامه یا خرقه ارادت
و کلاه سبت و بعضے خرقه و مقراض از شرائط لازمی نشمرده اند اما و استعمال بجائی رسیده که ترک آن
هیچکس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لا یکون مریدا حتی لا یاخذ الشیخ شعر امنه و لا یعطی له خرقه و در زمان

دستور حضرت مولانا قدس سره

حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز فتوی شده بود که بی بیعت ارادت
درست نبود انتهی و دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز در بیعت همین قدر بود که در روز و شب یک کدام
وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را روبروی نشانیده اول فاتحه موافق معمول سنه حبل نور ثانی
خوانده سر و دست مرید بهر دو دست خود گرفته میفرمودند که آنچه ما از بزرگان یاد گرفته ایم قبول کردی او میگفت
قبول کردم دفعه دوم میفرمودند که آنچه خدای سبحانه تعالی ما را به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردید
میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند آنچه بطفیل بزرگان متاع فاخر ما را حاصل و واصل گشته
شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعده میفرمودند مبارکباد من بعد شیرینی اگر موجود میبود از ان بدست
راست برداشته ببرید میدادند اگر او نذر گذرانیدند آنرا قبول کرده لفظ شاباش میگفتند دیگر هیچ تعلیم
و تلقین عند البیعة معمول نبود و در بیعت اناث حاضرات دستور این بود که گوشه چادر یا رومال
کلان بهر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مرده بهر دو دست خود ش میگرفت
و ایجاب و قبول بیعت بطریق مرقوم الصدر میشد و برای اناث غائبات برداشتن
نشان پنجه دست از صندل ثبت کرده میفرستادند و شخص متوسط وکالتة ایجاب و قبول بیعت میساخت
تا صحت بصر بحضور خود آمدن مستور است جائز نداشتند بعد صحت بصر مستورات بحضور آمده بزیارت
حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصداً برانها نمی انداختند هرگاه مرید درخواست شجره میکرد میپرسیدند
که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعین آن بر ای حضور میکرد اشت حضور برای نوشتن داون شجره
قادریه و الاهر کدام سلسله را که او مستدعی میشد پشاه تاج الدین احمد صاحب یا بیان عزیز الله صاحب
خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آخر آن بدست مبارک خود این عبارت

دستخط میفرمودند اجازت این سلسله عالیه بفلان صاحب او فقیر عبد الرحمن و بعد ضعف بصر عبارت
مذکور بقلم دیگری نوشته میشد حکایت در نیمقام روزی کمترین را مخطور شد که حضرت مولانا دام ظلهم
بجود و خواست طالب را مشرف به قبول بیعت میفرمایند و بلاحظه حال بزرگان سلف چنین معلوم
میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد مرید دست باو میدادند موجبش چیست
حضرت مولانا بر بیخطره مشرف گشته در ضمن دیگر حکایات ارشاد کردند که سلطان المشائخ قدس سره
بلا تامل و تاخیر مرید میکردند حال آنکه طریقه حضرت شیخ المشائخ فرید الدین گنجشکر قدس سره چنین نبود
و در سبب آن سلطان المشائخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که ارادهٔ من برای عزلت بوده
پیر دستگیر من برای نوشتن تعویذ و اعطاء آن بجا جمعندان امر کردند حسب الحکم میکردم لیکن خلاف
طبع خود میدانستم حضرت گنجشکر قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق میباید بود و فیض بخلق میباید داد
بدل خود متامل شدم فرمودند ترا در بینماب تامل چیست اگر فریدرا حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا
و تمامی مریدان سلسله نخود را همراه نخواهم گرفت در بهشت نخواهم رفت والا من و تو و مردم نخ خوشم
ازانجاکه پیر من صادق القول است پس ازانوقت هرکه درخواست بیعت میکند بدلم می آید که بزودی
این را بجنبت گشتم بعده فرمودند که در سیر الاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کمترین عبارت
سیر الاولیا را در نیمقام ثبت مینماید - در سیر الاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین برنی در
حسرت نامه خود آورده اند که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تا چاشت بمجاورة
مشیخ مشغول و ران روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آورده اند در اثنار ایشان بخاطر
گذشت که مشائخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم عام خود عام و خاص را
دستگیری مینمایند و دست بیعت میدهند خواستم که در بینماب سوال کنم شیخ نظام الدین از انجا
که مکاشف عالمست بر خطره من واقف شده فرمود که هر چیز را از من سوال میکنی و این نمیپرسی که
من بی تفتیش آینده گان را چرا دست بیعت میدهم فرمود که هفتصالی در هر عصری بحکمت بالغه خود حضرت
نهاده است تا در مردم آن عصر رسم و عادتی پیدا من آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر دیگر نمی ماند
اصل و را روات انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله و سلف تا انقطاع کلی نمیدیدند دست بیعت
نمیدادند اما از عصر شیخ ابو الخیر ابو سعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سیف الدین باخرزی

عبارت سیر الاولیا

واز عصر شیخ شهاب الدین سهروردی تا عهد دولت شیخ فرید الدین بر درهای این پادشاهان دین
هجوم خلائق میشد واز هر طائفه از ملوک وامرا و معارف ومشاهیر وطوائف دیگر می آمدند وخود را از خوف
بغایت آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند واین مشائخ دست بیعت بخاص وعام میدادند
وهیچکس نتواند که معاملات محبوبان خدا را مقیس علیه سازد که ایشان همچو مریدان میگرفتند من هم
بگیرم آمدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط و دلاسا نمیکنم یکی آنست که بتواتر شنیدم
که بسیاران از دل ارادت من دست از معاصی باز میدارند ونماز جماعت میگذارند وبه اوراد وفوائد
مشغول میباشند اگر من هم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از نیمقدار خیر که از ایشان
در وجود می آید محروم شوند دیگر بی آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس و وسیلتی انگیزم یا شفیعی میان
آرم شیخ کامل مکمل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است ومی بینم که بسلمانی معجز و اضطرار
ومسکینیت بر در من می آید ومیگوید که از جمله گناهان توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او راست
باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که ارادت من اهل بیعت را از معاصی باز میدارد
وسبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات وقلم از پیش
خود مرا دادند وفرمودند که تعویز بنویس و بجا تمندان بده چون در من اثر ملائی مشاهده کرد فرمود که
تو همین زمان از نوشتن دعا ملول شدی در آن زمان که حاجتمندان بسیار بر در تو خواهند آمد حال تو
چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم وگریه کردم که مخدوم مرا بزرگ گردانیده وخلافت خود فرموده
ومن مردی علیم از اختلاط خلق متنفر بودم این کار بزرگ است اندازه من بیچاره نیست همین اجازت
مخدوم ونظر شفقت در کار من کافیست چون عرضداشت من شنیدند فرمود اینکار از تو نیکو خواهد بود
من در بیتاب الحاح کردم وخواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شد راست به نشست ومرا نزدیکتر
طلبید و پیش خود نشستن فرمود گفت نظام بدانکه فرد اسعود بنده را در درگاه بی نیازی آبروی بود
یا نه اگر خواهد بود من با تو عهد میکنم که پای در بهشت ننهم تا ایشان را که تو دست داده با خود در بهشت
ببرم پر از خوف سلطان المشائخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافت همچنین داده اند و اینکار گاهی نیکو می آید
نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار اند بحیله وچاره و دروغ وتمویه دست در نیکار نازک نمیزنند از اینان
چگونه خواهد آمد ومن برای العین مشاهده کرده ام که شیخ من از دو اصلان درگاه الهی است واز منزلے

که بازید وجنید ودیگر مستان عشق الهی جامها نوشیده اند او هم نوشیده بود در باب کسانیکه من
الشانرا دست بیعت میدهم آنچنان سخن گفته باشد وعهد شده من نتوانم که از بیعت مانع شوم فائدهٔ
جلیله در منافع بیعت ارشاد میکردند اول فائدهٔ بیعت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بمجرد بیعت از
گناهان ماضی پاک وصاف میشود همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود چنانچه در حدیث
آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له ومثال مرید تائب در محو سیات ماسبق مثل آنکس است که از کفر
در اسلام داخل میشود دوم اینکه حفاظت وحراست مرید خود بر مرشد لازم میشود ودر دنیا نیز عند المصائب
بدد گاری او میرسد بشرطیکه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوم اینکه وقت رسیدن آثار موت
گرسنگی آنچنان میباشد که مختصر یعنی صاحب نزع منخواهد که اگر تمام جهانرا در دهن من اندازند یک لقمه کم
وتشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یکجرعه نمایم در انوقت سخت ابلیس لعین شراب وطعام نماید
کلمه کفر تلقین میکند ومیگوید که اگر کفر اختیار میکنی شراب وطعام بدهم در انوقت بر گرسنگی وتشنگی صبر کردن
واز مکر شیطان ایمان بسلامت بردن دشوار میباشد در همچو وقت مرشد درمیان شیطان ومرید خود
حائل میشود وشیطان را نزدیک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان بسلامت میبرد چهارم اینکه
امداد مرشد در عالم برزخ نیز مرید میرسد وشفاعت پیر مرید انرا در آخرت مشهور ومعروف است این
فوائد در حق عامه مریدین است وبرای طالب صادق وارادتمند واثق که بخلوص محبت وبصدق عقیدت
فانی فی الشیخ شده باشد فائدهٔ جلیله اینست که همه احوال وکمال شیخ در ذات مرید فانی پیدا میشود وبقدر
فنا خود اولا بدولت فنا فی الرسولی وثانیا بعظمت فنا فی اللهی میرسد وبرای توضیح وتوشیح نمیفهمان
چند حکایت مناسب اینمقام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد **حکایت** شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده
مرید گردید وبخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از مواخذه آن
چگونه پاک شوم پیر امر کرد که ستائی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای تو خواهد کشاد چنانچه شخص
مذکور حسب الامر مرشد خود شش خدمت ستائی مردم اختیار کرد روزی بر چاه در صحرا آب میکشید
یک کس اسپ سوار در انجا رسیده آب بزودی طلب کرد ودر نوشانیدن آب اندک تاخیر شد سوار مذکور
ضرب تازیانه بروز وستائی مذکور زد تازیانه خورده آب نوشانید همینکه برای نوشیدن آب سر فرود کرد
شمشیری بر فرق سوار مزبور زد که سرش از تن جدا گردید همچو کشتن او حجاب از چشم قاتل برداشته

دولی گردید و بمرتبه عالی رسید شاوان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکر گذاری کرد
عند الاستفسار مرحوم مرشد او ظاهر کرد که سر ما جرا این بود که آن سوار بارادهٔ قتل یک قطب زمانه میرفت
الله تعالی این معامله در میان آورد و کشتن او سبب عفو خونهای سابق و حال گردید که ذمه انیکس بود گردید
و علاوه بران از عنایت الهی بدرجهٔ ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود ارشاد شد
که حضرت سلطان المشائخ قدس سرهٗ با پیر خود آنقدر تعشق داشتند که روزے باخواص خلفاے
خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود خواهد نمود اگر بصورت شیخ فرید گنجشکر متجلی خواهد شد
خواهم دید والا نخواهم دید فقط این لفظ اگرچه در ملفوظات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده ام
و مثل اینکلمه از دیگر بزرگان در پیر پرستی کمتر صادر شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود او را
بچیزی احتیاج افتاد بطرف بروج پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم معه چیز مطلوبش تشریف آورده فرمودند
که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم گرفت
حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او نخواهی دو منزل آنطرف او رسیدن
میتواند عرض کرد که همو بخارفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نمیگیرم چنانچه از مکه
کوچ کرده دو منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن اینکلام مجمد حسین
خانصاحب پرسیدند که بنظر علما ظاهر و رنیمقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مرید نگوید لحاظ پیر خود
زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس اسلام او کجا باقی ماند حضرت مولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء
ظواهر بدین سبب است که آهنا شیشه کبود بر چشم خود نهاده تمام جهانرا کبود می بینند فی الحقیقت
اینست که آن شخص بدولت پیر این مرتبه یافته بود که بمجرد خواهش او پیغمبر صلعم مع مطلوبش تشریف
آورند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حضور معاتب میشد بلکه عین پسند
خاطر اقدس صلعم افتاده سخن درین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرهٗ را
اجازت خلافت از کدام شده است ارشاد شد که در کتاب فرائد که در سلوک است
دیده ام که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس الله سرهٗ بر کنارهٔ چشمه با ولی خود
نشسته بودند ناگاه از میان آب پنجهٔ دست نمودار شد حضرت سلطان المشائخ کلاه خود بران بسته
نهادند پنجهٔ دست کلاه را گرفته غائب شد مردم حضار استکشاف این سر کردند فرمودند که این دست

بوعلی قلندر است که او با وصف استعداد عالی نسبت بیعت ظاهری نداشت بنا بر بیعت پیش من آمده
بودند من او را خلعت خلافت دادم از نیحکایت معلوم میشود که حضرت شرف الدین بوعلی قلندر
نسبت چشتیه نظامیه از سلطان المشائخ و نسبت کبرویه از حضرت شمس تبریز قدس سرهما داشتند
حکایت فرمودند که درویشی بخدمت عبد الله شطار آمد و حضوری داشت چون بدروازه رسید
حاجبان در ممانعت کردند و نگذاشتند که اندرون برود و آن درویش گستاخی کرده در حضور حضرت عبد الله
رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بخدا نرسیده
یعنی اگر ادب میکردم مرا اندرون کی راه میدادند بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولوی
ابو الحسن استفسار کردند که در بیعت حضوری مرید شیخ را است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدمت شیخ شرط
بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد اینقدر کافی در بیعت است
اگرچه در ظاهر ملاقات فیما بین نگردیده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابو بکر سلسله باف را که مرید حضرت
بودند در شهرے بنا بر ارشاد و هدایت خلق فرستادند و کدام پارچه مبارک خود بهم دادند که طفلی بلا واسطه
ازین فقیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابو بکر سلسله باف دران شهر رسیدند دیدند که چند طفلان لعب و بازی میکنند و یک طفل پارچه طفلان جمع کرده نگاهبانی میکند چون آن طفل
ابو بکر سلسله باف را دید گفت تا کی نگاهبانی پارچه طفلان کنم آنچه پارچه ما امانت آورده اید ما را بدهید
جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا باید
شاید مشغول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است و کالتاً بیعت از طرف غائب کند بعد ازان آنکس
بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معاینه کرده میشد که مریدان آنحضرت
از طرف زوجه و مادر و همشیره غائبات خود ها دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از متعلقان
خود ها میگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۱۲۴۵ هجری یوم جمعه محفل سماع بود حضرت مولانا قدس سره
در صحن مسجد جانب حجره و قوالان بر چبوترهٔ ملحقهٔ مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل در ربع شرقاً
و غرباً قائماً و قاعداً تماشای تجلیات رحمانی مینمودند و این کمترین خدام ادبا بر اندک فاصله بمواجهه شریف
وی رضی الله عنه مستعد بود مهتاب خان قوال بهانوقت مشرف بشرف بیعت گشته این بدها وا
حضرت امیر خسرو علیه الرحمه میسراید آج رنگ ہی ای مارنگ ہی آنند بدها و اسوری گھر مین میرا پیه

نظام الدین اولیا وه تو منه مانگی پرسش سے باستماع آن حال وی رضی الله عنه متغیر گردید اثر سوزش
دل برچهره مبارک طاری و آب بر رخساره منور جاری گشت از عوام و خواص کسی نباشد که از خطا آنحالت
و لطف آن صحبت بابرکت محروم مانده باشد در انوقت خوش فرمودند که نور الله کجائی پیش بیا خود را در بر
رسانیدم فرمودند که یک گوهر بی بها بشما میدهم عرض کردم که عنایت شود ارشاد کردند که آنچه حضرت خواجه
بحضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سرهما بشارت داده بودند مانیز بشما وعده میکنیم که بغیر شما و بهمه
مریدین و مخلصین و اتباع شما بجنت نخواهم رفت از فوط خضوع و خشوع سجده تهنیت در قدم رحمانی خود
ساخته معروض داشتم ع برین مژده گر جان فشانم رواست + شعر شکر کردن کی توانم در خور آلای تو
شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو + فطوبی للمریدین و بشری للمخلصین الحاضرین والغائبین من الماضین
والغابرین رباعی نازم بچشم خود که جمال تو دیده اند + افتم بپای خود که بکوبت رسیده اند + هر دم هزار
بوسه زنم دست خویش را + کان دامنت گرفته بسویم کشیده اند فقط نور ثالث مشتمل بر شش
لمعات لمعه اول در اجابت دعا در خلوت کعبه شریفه و حصول قرب منزلت بحضرت
النبی صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره و فضائل و رود و حکایات متعلقه آن
سخن در اجابت دعا در کعبه بود فرمودند که در کتابی دیده بودم که اگر طواف بیت ربی در تنهائی میسر آید
اندر ان ساعت هر چه دعا کند مستجاب است الا ماشاء الله تعالی چنانچه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره
در تنهائی طواف با خدای سبحانه تعالی خلوت یافته بودند حق تعالی گفت هر چه میخواهی بخواه عرض کرد خدایا
از من گناه صادر نشود مدار رسید که این نخواهد شد یعنی عصمت از گناه نمیدهم تا شان غفاری ظاهر گردد
بعده دعای دیگر خواستند مستجاب شد من نیز روزے بعد نماز ظهر با دوسه دوستان در حرم شریف بودم
همنشین من ساکن بهاگل پور مرا گفت به بینید که کعبه خالیست این وقت هیچ بشر نیست منکه با دو صنوبودم
کمر بسته دویده طواف شروع کردم یک اسبوع یعنی هفت بار طواف تمام کردم و دو رکعت نفل خواندم
در اسبوع دیگر چهار بار طواف کرده بودم که در بقیه اسبوع ثانی دو سه کسان شریک شدند کمترین خدام
پرسید که در بیقرصت دعا حسب نخواه فرموده باشند مستجاب شد بانه ارشاد کردند که البته هر چه خواستم
از کرم الهی مستجاب شد در تشریح آن اینقدر فرمودند که دعا کرده بودم که خداوندا هر امر شدے نشان
که مرا بتو واصل گرداند لیکن چنان باشد که نزد تو کامل باشد و نزد من نیز کامل و متحقق نمود و اگر نزد تو

تو کامل باشد و مرا بران آگاهی نبود یا بالعکس آن پس ازان مطلب بر نمی آید و تعالی الاجابت کردم مرا ملاقات مولوی عبد الحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائد ورود و حصول فیض از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود فرمودند که فوائد و نتائج درود از حد حصر و احصا متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث ازجمله فوائد که باحادیث صحیحه و روایات حسنه ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی در رساله خود نوشته اند که اول از فوائد صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه وسلم امتثال امر الهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او عز اسمه بمنطوق آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما دوم وصول عشر صلوة و رفع عشر درجات و ثبت عشر حسنات و محو عشر سیات از جانب خدای سبحانه بعوض فرستادن وی یکبار سوم اجابت دعا که اول و آخر آن درود باشد چهارم وجوب شفاعت سید انبیا صلی الله علیه وسلم در حق مصلی پنجم شهادت آنحضرت صلعم مصلی را ششم قربت نبوی و مزاحمت دوش شریف وی بر باب جنت هفتم لحوق مصلی بآنحضرت پیشتر از دیگران روز قیامت هشتم متولی گشتن آنحضرت جمیع امور مصلی را در روز قیامت نهم کفالت جمیع مهمات و قضاء حوائج مصلی و مغفرت جمیع ذنوب دهم کفارت جمیع سیات یازدهم محسوب شدن درود بجای افضل صدقات دوازدهم تفریح کرب و شفای سقم و رفع خوف و جزع سیزدهم اظهار برات متسم و تقرر اعدا چهاردهم حصول رضای الهی و محبت وی تعالی و رسیدن رحمت از حق او و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاکی و تنمیه در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و صفای قلب هفدهم فراغت مال و حصول برکت اسباب و اموال و اولاد و اولاد و اولاد هیجدهم نجات از اهوال قیامت نوزدهم آسانی سکرات موت بستم خلاص از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر آخرت بست و یکم نفی فقر و اعدام حاجت بست دوم سلامتی از التئام بخل و جفا که در حق تارک صلوة واقع است بست سوم تطیب مجلس به تنزل رحمت بر جلسای محفل صلوة بست چهارم توفیر نور در مرور بر پل صراط و ثبات قدم در انحال بر آفات و نجات ازان در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة بست پنجم عرض اسم مصلی بقید ولدیت در حضور فائض النور صلی الله علیه وسلم بست ششم ازدیاد محبت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثل خیال وی علیه السلام در چشم مصلی است امتی من بعد فرمودند که کثرت درود بلاشبه موصل بحضور آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چنانچه

در سفر مدینه منوره که مکرر ورود بود م بسواری شتر میرفتم در اثنای راه دولت حضوری وی علیه الصلوة والسلام بارها حاصل میگشت و بعد رسیدن مدینه طیبه از زاده مزید عنایت و التفات که بحال این بی بضاعت مبذول بود اشارت شد که قریب تر بیا خدر عرش و کدورت خود عرض کردم ارشاد شد فبلنک علی العرش حضار بلا حظه مزید عنایت رشک بردند و گفتند که بحال هندی اینچنین التفات عجیب است چون [illegible] حضور یافتم عرض داشتم که به برکت حضور علم ظاهری از معقول و منقول و حدیث و تفسیر نصیب من گردید امیدوارم که بعلم جنید و شبلی هم بهره مند شوم الحمد لله حق حمده و الصلوة علی خیر خلقه که مقرون باجابت گردید چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتابی داشته از دست مبارک خود مرا مطالعه کنانید و من بمطلب آن رسیدم اللهم صل وسلم علی محمد و اله بقدر احسانه بعده ارشاد کردند که هر که باخلاص و خضوع و خشوع یا درود تمسک کرده است بمراد رسیده است برای تصدیق اینمعنی چند حکایت که دیده ام و شنیده ام نقل میکنم از انجمله چهار حکایت شیخ عبد الحق نوشته اند **حکایت اولی** مردی را دیدند که در طواف و سعی و سائر مواقف و مناسک حج ورد و بدعای دیگر همی پرداخت گفتند چرا از ادعیه ماثوره نخوانی گفت من عهد کرده ام که شریک نسازم با درود چیزی دیگر را و سبب آن نست که چون والد من وفات یافت روی ویرا دیدم که بر شکل حمار شده است از مشاهده این حال اندوه بر من غلبه کرد پس بخواب رفتم و پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم و دست بدامن او زدم و شفاعت والد کردم و از سبب این حال پرسیدم فرمود وی آکل ربا بود و هر که آکل ربا باشد جزای وی در دنیا و آخرت این باشد ولیکن والد تو هر شب نزدیک خواب صد بار بر من درود میفرستاد بدین جهت او را شفاعت کردم قبول افتاد پس بیدار شدم و روی پدر دیدم مثل ماه شب چهارده شده و در وقت دفن نیز از تابش که میگوید سبب عنایت و آمرزش الهی جل وعلا بوالد تو صلوة و سلام فرستادن او شد بر رسول صلی الله وسلم **حکایت دوم** جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در دیباچه جمع الجوامع آورده است که این عساکر در تاریخ خود از خضر این عبد الله روایت میکند که ابو ذر اعرابی بعد از موت در خواب دیدم که در سماء دنیا با ملائکه امامت نماز میکند گفتم این درجه بچه یافتی گفت بدست خود هزار هزار حدیث نبوی نوشته ام و بر نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیوشتم **حکایت سوم** بر ذمه بعضے از صلحا سه هزار دینار قرض بود و صاحب دین مرافعه آن بقاضی برد قاضی مدت یکماه

در اثنای راه سفر حضوری بارها حاصل میشد

خطاب بفوت کردن نبی صلی الله علیه وسلم

ذکر عنایت کتاب بدست مبارک صلی الله علیه وسلم

روی بانخواهد که بود صورت شیطان شده بود شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخشیدن او

ابو ذر غفاری رضی الله عنه صحابی مشهور است صلی الله علیه وسلم بر او نماز گذارد

مهلت داد آنمرد صالح از پیش قاضی برامده در محراب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بدرود خوانی
برسید ابرار صلی الله علیه وسلم مشغول نشست در شب بست و هفتم از ماه در خواب دید که قائلی میگوید
حقه الی قضای دین ترا میکند نزد علی ابن عیسی وزیری بردار و ابگو که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید
تا سه هزار دینار در قضای دین بدهی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم اثر خوشحالی در خود یافتم لیکن بان
اعتماد نکردم او علامت صدق اینواقعه بپرسید چه گویم آنروز نرفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم که امر
میفرماید مرا بانچه شب اول فرموده بود بمقتضای بشریت آنروز نیز نرفتم شب سوم باز می بینم که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سبب نرفتن من میپرسید ند گفتم یا رسول الله صلی الله علیک وسلم علامت صدق
اینواقعه میخواهم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو هر روز بعد
از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجبار بار بر پیش از انکه سخن گوئی تحفه درود بر من میفرستی و این از تو سخت میماند
غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش وزیری رفتم و قصه خواب و علامت برگفتم خوشحال شد و گفت
مرحبا برسول رسول صلی الله علیه وسلم حقا بعد ازان سه هزار دینار بر من بیاورد که در وجه قضای دین
خود کن و سه هزار دیگر بداد که نفقه عیال خود کن و سه هزار دیگر بداد که این ما به تجارت خود کن و مرا سوگند
داد که رابطه مودت از من قطع نکنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی برم
تا در حضرت او بصاحب دین او انکنم صاحب دین را دیدم که ملهوف و مبهوت پیش قاضی در امد و نابرا
شمردم و قصه را باز برایشان برگفتم قاضی گفت اینهمه کرامت ابن وزیری را چرا باشد من متولی قضای
این دین تو شدم پس صاحب دین گفت اینهمه کرامت شما را چیست من سزاوارترم به براءت آن
از ذمه تو از دین خود در گذشتم لله و لرسوله صلی الله علیه وسلم پس قاضی گفت لله من از بهت خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با اینهمه اموال بیرون آمدم و شکر مزید نعمت حق گذاردم
فلله المنت و علی رسوله الصلوة و التحیة حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلبه علم حدیث را
در خواب دیدند که میگوید خدا رب العزت جل جلاله مرا بیامرزید و تمام اهل مجلس را که در وی استماع
حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم که از لوازم قرائت این علم شریف است
حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود رنگرز بنا بینا مخصص شده التزام درود کرد و بکثرت خواندی بخوبی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شده درخواست بصارت کرد فورا بینا گشت انکس با تقصیر ملافات داشت

گفتگو در دوام ذکر صلی الله علیه وسلم و فتوح بسبب آن

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس بتنگ آمده بود مصمم گرفته در حجره نشست و نیت کرد که تا کلید بهشت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نگیرم از حجره برنخواهم آمد و شب و روز به قرأت درود مشغول بود شب جمعه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد او تشریف فرما شده فرمودند که اگر خواهی لکهٔ و پیه بگیر و اگر خواهی حفظ کلام الله آنشخص گفت که حفظ کلام الله عنایت شود حکم شد که یک سیپاره پاره بالا هر روز در قرآن دیده بخوان بعد در تراویح همین طور خواهی شنوانید چون رمضان شریف رسیده بود آنشخص ختم قرآن در تراویح تمام کرده حافظ کلام الله شد **حکایت هفتم** شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله رفته توبه نماید باتفاق پسر خود روانه کعبه گردید در اثنای راه آنشخص بمرضی بیمار شده بمرد و ریش سیاه گردید پسرش متحیر شد که بنظر مردم سخت بیوائی گشت ناگاه شخصی آمده روبش کشاده دست خود را بروی سیاهش مالید همچو ماه شب چهاردهم درخشان شد پسرش دامن آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با چنین مجرم غریب احسان کردی فرمود من رسول امم صلی الله علیه وسلم انیکس اگرچه شراب خوار بود ولیکن هر روز یکهزار درود تحفه میفرستاد رسوائی او گوارا نکردم **اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک** **حکایت هشتم** شخصی رحالت نزع بود و نمیخندید امام ابوحنیفه رضی الله عنه دیده گفت همانا که یکهزار درود التزام داشته باشی جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آله بقدر حسنه و کمال **حکایت نهم** در کتابی دیده ام که اهل جنت بجزای اعمال حسنه خود درجات عالیه خواهند یافت و حسرت خواهند کرد که کاش زیاده ازین عبادت میکردیم تا زیاده ازین می یافتیم الا خواندگان درود آنچنان جزا خواهند یافت که اشیا نزاطمع و حسرت نخواهد بود **حکایت دهم** میفرمودند در پنجاب معلمی یک طفل را تختی زد قضا را طفل مذکور از ضرب تختی بمرد معلم را کمال ندامت شد هرچند مادر و پدر طفل تسلی او کردند که آنچه مقدر بود شد تو غم مخور لیکن معلم مذکور از راه انفعالت آفتابه وضو گرفته در حجره غربت بنشست و گفت مادامیکه خدا عوض این طفل شما را نخواهد داد و همچو طفل متوفی نخواهد شد من از خلوت برنخواهم آمد چنانچه در حجره بدرود خوانی مشغول شد از عنایت الهی بخانه شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پدرش طفل نوزاد را پیش معلم آورد و انچه برآمد **حکایت یازدهم** میفرمودند که پدر رابعه بصری رضی الله عنها مبتلای افلاس بود حتی که شب تولد حضرت رابعه چراغ در خانه نداشت مگر مکرر درود بود به یمن دلالت آن سعیده از لیه حضرت صلی الله علیه وسلم خانه اش تشریف آورده تهنیت کردند فرمودند که ترا عسرت بسیار است پیش فلان تاجر رفته بگو که پیغمبر رسول صلی الله

علیه وسلم بگیرد و بنیاد مرا نخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو سه هزار درود برما
بفرستی و بران کسی را اطلاع نیست تا بجز مذکور نه هزار و نیا حسب برات بحضور درود هزار و نیا علاوه بران از طرف
خود و پدر و مادر و ابوبصری نذر کرد اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت دوازدهم بفرمودند
شخصی از قوم بنجاره مداولت درود داشت روزی همراه قافله خود بازرگان و آن محموله غله میرفت اتفاقا دیگر
همراهیانش پیشتر رفتند آنشخص معه زرگاه عقب ماند و در اثنای راه که آنجا آبادی نبود پای زرگاه بشکست
درچاره سازی آن بحالت تنهائی مضطر شد و نزدیک زرگاه نشست و بدرود خوانی مشغول گشت اتفاقا سه
سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بفاصله استاده ماند و دو کسان نزدیک آمده پای شکسته زرگاه بدست خود
مالیدند که زرگاه برپا بایستاده روان شد بنجاره مذکور ازانها پرسید که شما کیستید و آن بزرگ سوم کیست
گفتند نام ما حسن و حسین است و آنکه دور استاده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم است ما را برای
فریادرسی تو فرستاده بود بنجاره مذکور بآواز بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیک بر حال من عنایت
فرمودند ما را از قدیم بوس چرا محروم داشتند و نزدیک نیامدند ارشاد شد که در دهن تو بوی تماکو از حقه کشی می آید
لهذا نزدیک نیامدیم بعد حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از بوی لهسن و پیاز
خام و دیگر نتنات نفرت است همچنان از بوی حقه حکایت سیزدهم بفرمودند زنی را پسری
حسین و جمیل بود خود بر او عاشق گردیده میخواست که پسرش با وی صحبت نماید او قبول نمیکرد روزی
او را شراب خورانیده بحالت بدمستی و بیهوشی مباشرت کنانید و همانوقت حامله گردید هرگاه پسرش
بهوش آمده از انحال آگاه شد کمال ندامت کشیده برای کفارت آن گناه راهی بیت الله گردید
در غیبت او مادرش که از لطفه او حامله بود دختری زائیده نابرکتمان زنا بکدام فقیر حواله کرد فقیر پرورش
او کرده دختر را بجوان ساخت و از اتفاقات آن دختر را نادانسته همان جوان کنیچ رفته بود نکاح کرده
داد و وقتی که آنجوان را عند التحقیق دریافت شد که منکوحه از لطفه اوست فورا او را طلاق داده چون
از فرط غضب قبر مادر خودش بر کند تا استخوانش پراگنده سازد در گور لاش و استخوان هیچ نیافت
با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر دریچه است ازان دریچه نظر کرده دید که مادرش در میان باغی
که نهایت سرسبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند انیکس حیران انمعامله شده پرسید
که تو با آنچنان گناه چگونه بایں درجه رسیدی مادرش گفت که شخصی درود اکبر ورد میداشت وقت

خواندنش من گوش نهاده می شنیدم به برکت ساعت درود اگر حضرت ارحم الراحمین باین درجه رسانید

لمعه دوم نور ثالث در حصول فیوض و برکات از اولیای احیا و اموات حکایت اول

چون تصور کردم که به نسبت احیا اهل قبور بیشک از نفسانیت پاک هستند لهذا رجوع به اهل قبور بیشتر افتاد و دارا به چند اعنایت کرد بیشتر از اهل قبور عنایت کرد چنانچه در ابتدای حال از روی کلام بزرگان همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین رومی و فرید الدین عطار و غیرهم سید انستم که آنها عقیده وحدت وجود داشتند و طبیعت مائل این عقیده بود لیکن از کلام علمای ظواهر عدم مطابقت آن با قرآن و حدیث مفهوم میشد لهذا انوده داشتم که اینچنین اولیا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود تا نائب شده باشند مبادا این اعتقاد خلاف مرضی خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد و خاتمه ما بران گردد چنانچه خوب یاد دارم که بهرگاه ابتدا گوهر خانقاه حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدم اولا به همت روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بنطور که میان محبب الدین نامی طالب علم از خدمه درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند او شان شاگرد من شدند روزی یک رساله دو ورقی مسمی بمقدمة الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که بهرگاه کدام طالب علم در ویش در خانقاه بیاید او را مطالعه خواهی کنانید بدانست من آن در ویش شما هستید من آن رساله را دیدم در مقدمه رساله تمهید بنطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم چون موضوع علم معرفت ذات سبحانه تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم سلوک اشرف علوم باشد بنظر موضوع و غایت بعد غور آن رساله مطلب موحدین در یافتم مگر در بود لیک خلاف عقل و نقل تصور بودم بدر دروازه مسجد مقابل مرقد منور حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله را دیدم که در خاطرم افتاد که معنی کلمه طیبه نیز همین است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا وغیره خوانده بودم غور کردم در نفی وجود از اله منظنه کذب لازم می آمد نعوذ بالله منه بعد رد و قدح تقدیر غیر الله بجای خبر بخاطر گذشت انان معنی توحید به نفی غیریت و ثبوت غیبت بخاطر نشست آخر رفته رفته نوبت بتحقیقات و تصنیفات آن باب ناکاسته الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه و الهامه حق حمده و الصلوة

علی رسوله محمد و اولیائه بقدر نعمائه و آلائه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الهی نورانی تر از آفتاب بر من
جلوه افروز شده و دست من گرفته در مقابر بدیوان آوردند و بزبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا
هفت نظام الدین خفته اند فقط حکایت دوم سخن در نسبت اویسیه بود فرمودند که از من
تا حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه السلام صرف سه واسطه درمیان اند بدینطور که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی بودند و برادرزاده شان شیخ محکم دین قدس سره مرید و خلیفه
عبد الخالق بود و حاجی کچی خلیفه محکم دین قدس اسرارهم اگرچه ملاقات اینجانب و شیخ محکم دین نیز در اجمیر
شریف بسیار شده بود و او شان شفقت میفرمودند لیکن مراد را نوقت شغف خاطر بطرف علم ظاهر بود
عند الاستدعای علم ظاهر شاه محکم دین فرمودند که بمراد خواهی رسید بعد رفتن شیخ محکم دین حاجی کچی
ملقب بشیخصاحب راجمیر شریف ماندند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجه معین الحق والدین
قدس سره دسوخ و رسائی بسیار دارند لهذا من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدون
اذن حضرت خواجه مرید نخواهم کرد گفتم که استجازت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواهم داد بروقت معهود
که از اندرون روضه منوره برامدند حال پرسیدم فرمودند که عند الاستیذان حضرت خواجه طانچه بر رویم زدند
فرمودند که عبد الرحمن لائق آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد ازان حاجی ممدوح گفتند از نسبت اویسیه
حصه شما نزد من است اجازت آن سپرده هم چنانچه اجازت دادند فقط کمترین پرسید که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اویس قرنی صدها سال مقدم بود
فرمودند که ایمعنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بجواب آن گفتند که شیخ عبد الخالق
عم من در پنجاب به فقر و زهد و تقوی مشهور بودند و خدمتگذاری درویشان و مسافر شعار خود داشتند روزی
درویشی طویل القامت گلیم از پشم شتر پوشیده در مسجد شان مار گشته دراز کشید شیخ عبد الخالق
حسب معمول پاکوبی آندرویش شروع کرد درویش مذکور دست عبد الخالق گرفته ایجاب و قبول
بیعت کنانید بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چیزی بیاریم گفتا احتیاج نیست
شیخ عبد الخالق اصرار نموده برای آوردن طعام بخانه خود رفت درویش مذکور غائب شد عند الاقتضا
من محکم دین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان بحضرت اویس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین
حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار مسموع شده از انجمله حکایت میکردند که عم من بسماع

غنا با نغمه تنبه شغف داشتند که در حالت نماز هم غنا و مزامیر موقوف نمیشد روزی علما جمع شده در وقت شنیدن
در نماز بود قوالان را منع کردند که دهل نزنند ایشان در رکوع بیهوش شده در افتادند و هشت پاس کامل
همچو میت افتاده ماندند هرگاه باز بهوش آمده علما اذن و حکم دهل زنی دادند شیخ باز بجان آمده
شمیکه راکع بود همان رکن قیام کرده نماز تمام کردند محکم دین مدوح نیز مستغرق بسماع بود حکایت سوم
میان غضنفر علی ناقل اند که حضرت شیبی میفرمودند که هرگاه از وطن برادرم اول در نواح لاهور بخدمت بزرگی
رسیدم که اکثر مردم بقطبیت او قائل بودند من نیز بنیت استفاده سه روز بخدمت او حاضر ماندم سر حال
من مهربانی بسیار کرد چون سه روز هیچ نخورده بودم گفت که چرا طعام نمیخوری گفتم انچه مقصود من است بیابم
پرسید که مقصودت چیست گفتم شعر تستم کن آنچنانکه ندانم ز یخودی ؛ در عرصه خیال که آمد کدام رفت
گفت از مستی چه خواهی یافت آنچنان صاحب نعمت چرا نمیشوی که هزار نامردم طفیل تو به نعمت رسند
لاکن جلدی ضرور نیست بروفت مقدر خواهد شد حکایت چهارم کرامت صوفی شاه نور محمد
وتلقین درود خاص صوفی شاه نور محمد در پنجاب عامل مشهور بودند روزی در بهاولپور نور محمد
نامی درویش دیگر ساکن غزنی که بلباس تجار بوده وارد شد چون بهاولخان حاکم بهاولپور مرید شیخ بود
اعزاز و احترام درویش مذکور بسیار کرده خلقی بنیاز استفاده پیش وی رجوع کردند باستماع ایخال صوفی
نور محمد پنجابی نیز در انجا رسیده در حلقه درویشان نشست منکه بطریق تحصیل علم در ان شهر وارد بودم
تیز در ان صحبت رسیده کناره مجلس نشستم فقط و بدل خود گفتم که در زمره این بزرگان اگر صاحب نسبتی باشد
ما را نیز خبری ارشاد و تلقین نماید ازان طائفه شاه نور محمد پنجابی بر ضمیر من آگاه شده از محفل برخاسته نزدیک
من آمده گفتند که شما طالب علم ظاهری هستید دیگر شما را چه تلقین کنم مگر این درود را شب جمعه یکهزار مرتبه
خوانده باشید درود اینست صلی الله علی حبیبه محمد و آله وصحبه وسلم چنانچه حضرت میفرمودند که ارشاد مرشد
موصوف بر درود مذکور به شب جمعه مداومت کردم و فائده تامه بر داشتم لیکن من یکهزار را یکصد بر میخوانم
وحال شاه نور محمد پنجابی بس عالی بود سخن عجیب از احوال شان نقل میکنم یکی اینکه مرشد شاه نور محمد
روزی همرهان خود حکم کرد تا سیزم بسیار فراهم کرده آتش افروختند بعد ازان حکم کرد که هر یک پارچه های
بدنی خود را در آتش بیندازد هر یک دستار و کلاه و جبه وغیره در آتش انداخته هرگاه نوبت تنبند و پاجامه
رسید دیگران بخیال برهنگی تامل کردند و شاه نور محمد بلا تامل تنبند خود نیز در آتش انداخته برهنه مخلص گردید

درود خاص حسب اجازت صوفی نور محمد قدس سره

مرشدش او را در کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید دوم اینکه شاه نور محمد قدس سره مع قافله مردمان
در سفر بودند در سواد موضع خورد رسیدند وقت طعام آمد سیم در انجا میسر نشد ایشان از همراهیان خود فرد فرد
که هر کدام را آنچه رغبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و مگردد و کس را در ظرف یکدیگر رغبت نکنند چنانچه هر یک مرغوبات
خود جدا گانه بیان کردند حضرت ایشان انگشت بر داشته یک نقش نوشتند بعد ساعتی از همان دهنه
جمیع اقسام طعام نفیس مهیا آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نماید حکایت میفرمودند در زمانیکه
بعد مراجعت کعبه شریفه ثانیاً سفر اختیار کردم و تلاش درویشان بهبت استفاده باطن بسیر دیدم در نواح
شاهجهان آباد با درویشی بابو الخیر نامی ملاقی شدم بپیش او شان مراقب می نشستم تا عرصه سه روز تاثیر محسوس
نشد بروز چهارم تاثیر قوی بر قلب پیدا گردید که در تعبیر نمی آید مگر اینقدر چنانکه چوبهای خشکی مثل مرده پژمرده باشند
در موسم برشکال بران آب باران میرسد یکبار آن چوبهای مرده زنده میشوند و تر و تازه گردیده جوش
و خروش بر لب آب مینماید باد خزان خشک خزان رسیده پژمرده از رسیدن موسم بهار سرسبز گشته
برگ و شاخ برمی آرند همچنان حال قلب خود یافتم و در ادراک کیفیت آنچنان حالت طاری میشد
که همچو ماهی بر زمین طپیدن و غلطان می بودم و قریب دو ده پاس حالت و کیفیت مستولی میماند تا عرصه
چند روز بخدمت شان ماندیم بعده او شان گفتند که نسبت که مقدمه فناست ایشان بخوبی حاصل شده
حالا شما را احتیاج باستفاده نیست بروید بگیران افاده نمایند و مرضی آن بزرگ چنان دریافتم که بروید دیگرے
افاده نسبت کرده به بینم که تاثیر میشود یا نه توجه خاطر بر جوت بخش رفیق قدیم بود او را گفته شد که پیش من
بنشین او قبول نکرد من بعد از انجا رخصت شدم بعد رسیدن لکهنؤ شخصی امامیه مذهب پیش من آمده
مراقب میشد روزی ایضاحی نسبت بروز کردم میگفت از سر تا پا مالامال شدم فقط حکایت میفرمودند
در شهری با درویشی تماکو فروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر کلی را بصورت انسان نمی بینم
کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی را از انها بصورت سگ و بعضے را بصورت خوک می بینم
مگر یک کس از قوم هنود انسان منظوری آید خدای که او را آدم کرده است ایمان هم خواهد داد حکایت
در سبب اعراض از تحصیل علم ظاهر میفرمودند که حضرت مولانای جلال الدین رومی قدس سره العزیز نوشته اند
که عمر خود در تحصیل و درس و تدریس و مواعظ علم ظاهری بسیار صرف کردم روزی حکایتی بنظر آمد از آن روز
دل من از علوم ظاهری سرد شد و آن حکایت اینست که شخصی مالدار بمرد و پسرش جوان بود و مال او

ذکر صحبت ابو الخیر

اسباب متروکه پدرش یافته جوزنی عاشق شد بمشابهره پانصد روپیه نوکر داشت و دادوعیاشی داد در عرصه
قلیل مفلس و ناچار محض گردید محبوبه او بعد از افلاس از عیاش مذکور کناره گرفت هرچند از جانب عاشق الحاح مشید
معشوقه مایل نمیشد آخر عاشق مذکور مبالغه کرد که یکشب دیگر پیش من باش چون محبوبه نزد او شب باش کرد به
جوان مزبور انگشتان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیافتم
فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرد شد خلاصه ارشاد
اینکه اسباب عزت نفس خواه مال وجاه دنیا باشد خواه علم و فضل ظاهری هیچ محض بی سود بحث است انجام کار
بجز ندامت حاصل نخواهد شد فاعتبروا یا اولی الابصار حکایت میفرمودند که در ایام سیاحت شهر خاکی شاه
درویش مدار بنده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن و ماوای او معلوم نبود هرچند که می پرسیدم کسی نشان
نمیداد آخر جویان جویان زیر دامن کوهی رسیده بر جوی وضو کردم و معمول و مجرب است که از گفتن اذان
راه گم گشته پیدا میشود لهذا اذان گفتم درهمان عرصه از بالا کوه شخصی سبوچه گرفته برای پر کردن آب ازان
جوآمد ازو پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر
شما را رفتن است بدنبال من بیائید چنانکه من بدنبال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پرهای طاوس
گازه ساخته اندرونش خاکی شاه جبه از پرطاوس پوشیده نشسته است و به نزدیک او شخصی دیگر حاضر است
آنکس مرا از دور دیده باخاکی شاه گفت که ایشانند که دشمن درویشانند یعنی علما خاکی شاه تبسم شد و من
نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد لمعه سوم نور ثالث در ذکر نعمت کاملین و اجلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات میر عبد القادر که مرده را زنده و خاک
را زر میکرد در زمان طالب علمی بفلان موضع که پنج شش کروه از جنگ سهاله متعلقه پنجاب واقع است
گذر افتاده دران نواح میر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت باشتیاق او قصد آنجا کردم در جنگ سهاله
حافظ رحمت الله نامی مدرسش بود اول او را ملاقی شدم عند الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از
میر عبد القادر هیچ فیض نخواهید یافت سخن او با دو نکته از انجا برخاسته در موضع که بر لب دریای چناب واقع است
رسیدم در انجا اسلام نامی جولاهه مرا دعوت کرد بعد فراغ طعام پرسید که کجا میروی گفتم برای ملاقات میر
عبد القادر قهقهه کرده استهزا سخن بدگمانی خود نسبت پیر موصوف لعنت از تشکیک او اعتقادی که باو
اوصاف آن بزرگ بدل داشتم سرد گردید لیکن فتح غریمت نکردم هرگاه که عبور دریای مذکور کردم

هنگام عبور دریای چناب از طغیان

دیدم شخصی استر سواری گرفته استاده است مرا پرسید کجا خواهی رفت گفتم در فلان جا پیش فلان کس گفت
برخیز سوار شو من آنجا میرسانم چنانچه سوار شدم در انوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم رجحان یافت زیرا که تجربه
و امتحان خود هم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنیم سواری خواه نخواه بدست می آید آخر سواری استر
در انموضع رسیدیم عند التحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای اولاد در بغداد شریف رفته
بحضور حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی علی نبینا وعلیه السلام استدعاء فرزند کرده بود حکم شد که تو نشست خود را
بر تربت ماس نمود و یک پسر بگیر هرگاه پیدا شود او را عبد القادر نام نهی همچنان کرد و بخانه آمده باز وجه
خود صحبت نمود فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال قوت و لاتوشش
این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه مفلسی و حاجتمندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود ظاهر میکنید
بلا تکلف ولی پرده او را میگوید که کلوخ برداشته بیار بران کلوخ نظر کرده زر خالص مینماید چنانچه روزی یک امیر
دیندار شیعه مذهب امتحاناً کلوخی برداو شان بران چیزی دم کردند زر شد امیر مذکور زرگران را جمع کرده بمحک
امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که میرگاه ماست اینچنین زر خالص گاهی ندیده ایم امیر مذکور ازان
طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و درهمان عرصه پیش از رسیدن ما پیر موصوف را زنده کرده بود
چنانچه آن شخص زنده شده را بچشم خود دیدم رنگ زرد و مردگی بر چهره او در انوقت نیز موجود بود و کیفیت احیاء
آن مرده بدینطور شنیدیم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضاء پسرش فوت کرد
چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنماز جنازه در انجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی
من هستی و خدای قدیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسر مرا زنده گردان هر چند پیر موصوف
مجوری بشیر از تقدیر بیان کردند نشنید بعد اصرار او وضو کرده دو رکعت نفل خوانده در سجده رفته دعا کرد
پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در رمز نمی که عنقریب پیدا میشود و ان
خواهم مرد چنانچه در سیر من آن بزرگ دنبل پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت
بابا پیر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول حافظ رحمت الله مذکور چون فیض
ازان بزرگ مقدر بنبود صرف یکبار ازو دریدم بتقریب اینکه پسر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده بود
و برای نماز جنازه او مرا نیز طلب کرده بودند و را نجا آن پیر بزرگ بسواری رتهه ایستاده بود من و او چار چشم
شدیم مگر بهیچ گفتگو میان نیامد سخن بی را حوال شهدا بود فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهید مقتول

بالحدید دوم شهید مقتول سیف العشق نزد خدای سبحانه مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در ضمن حکایت
معتبر شنیده ام که در ملک پنجاب مدرسه بود و بر دروازه آن چاهی واقع بود متصل آن درویشی سکونت داشت
روزی آن درویش بر سر چاه نشسته وضو میکرد طالب علمی بدید که وضوی درویش موافق ترتیب راست نیست
گفت تعجب است که بر در مدرسه میباشی و هنوز وضو کردن نیاموختی گفت که میخواهی که تو نشان بدهی وضو بکنم
طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد همچنان کرد درویش را داده هدایت طالب علم مذکور نمود گفت
که از طهارت ظاهری هیچ نمیشود طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی اینست
که این آب طاهر که در دهنت زود گنده نشود و حال چنین است چنانچه درویش مذکور دهن خود بر سر چاه نهاد و
آب کشید و از راه دیگر جاری کرد چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب سر بر می آمد این کرامت دیده طالب علم
را هدایت شد و مرید گردید او را حکم کردند که از اینجا علم نصیب تو نیست فلان جا رفته بخوان طالب علم همانجا
برفت هنگام وقت مرگ آن بزرگ قریب رسید به همت خود طالب علم را از اینجا پیش خود کشید بعد
آمدنش وصیت کرد که بعد مردن من غسل و کفن داده جنازه را بر فلان کوه برسانی و یک اشرفی تفویض کرد
که بحمالان جنازه خواهی داد طالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور نهاده داد از غیب شخصی پیدا شده
پیش امام گردید و طالب علم و حمالان جنازه را مقتدی کرد در عین نماز در دل مرید خطور شد که افسوس از
مرشد خود مدفن نپرسیدم تا اینجا که وصیت او کردم آینده چه خواهم کرد بعد ادای نماز جنازه گروه طیور سبز
از آسمان طیران کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپائی پریده در میان طیور آمیخته پرواز کرد
طالب علم مذکور دامن امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشد کدام بود و این چه ماجرا است امام گفت
من خضرم بحکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طیور نیز شهدای عشق بودند در اینجا
رسیده او را همراه بردند **حکایت** فرمودند که از عجائب سفر یکی اینست که بدو واسطه از معاینه کننده
شنیدم که فلان شخص ساکن جنگ سهاله که نامش سهو کردم بطریق تجارت در ین ملک آمده بود بعد
فروخت متاع خود هندوی زرخود نویسانیده عازم وطن گشته در شاهجهان آباد رسیده در مسجدیکه متصل
لاهوری دروازه واقع است فرود شده وقت شب شخصی متصل اینکس را کشیده بود آخر شب شخصی
از بیرون مسجد آمده او را از شش کشت این سود اگر بدل خود خائف گردید که اگر بار دیگر آمده مرا هم بکشد
این هندوی با اهل و عیال من که خواهد رسانید تا صبح در همین غم و غصه بسر کرد و هنگام صبح شد مقتول از

از مسجد برخاسته وضو کرده و از آن گفت انیس زیاده تر نیچه گردید از مقتول پرسید که تو بچه طور زنده شدی
گفت تو خائف مشو ترا کسی نخواهد کشت و معذرسالم بخانه خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من ملایست
بیگاه لفظ انا الحق از من میشنود مرا سر از تن جدا میکند حق باز زنده میباید بارها مقتول شده ام و باز زنده
می شوم فقط حکایت در زمان سیر قصبه دیوبند و منگلور متعلقه ضلع سهارنپور روزی در دیوبند یک مجذوب
دیدم محمد عظیم نامی درویش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برداشته
آمزا از آلایش وغیره صاف نموده در دیگ کلی برای پختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز
مجذوب شما گوشت می پزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده میپزد محمد عظیم دیگ
وا کرده دید بریخ باریک در دیگ بود چنانچه بعد پختن بریخ خودش خورد بدیگران نیز داد فقط حکایت
فرمودند که قافله حاجیان بکعبه میرفت در اثنای راه بوزینه ها پیش آمدند یک کس از اهل قافله بضرب گولی بندوق
یک بوزینه را کشت ناگاه صدها بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه رهائی از انها ممکن نبود همه یکدیگر صلاح
کردند که قاتل بوزینه را از قافله علیحده نمایند اگر مقصود بوزینه ها همان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان
کردند او از دست بوزینه ها تاب گریز نیاورده در میان شان نشست و بوزینه ها گرداو سرفرو کرده ساعتی
بطور مراقب نشستند شخص مذکور فورا بمرد بوزینه ها او را گذاشته راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تجهیز و تکفین
کرده دفن نمودند کمترین بندگان محمد نور الله پرسید که آن بوزینه ها بحقیقت قرده بودند یا دیگر ارواح ممثل
بوزینه بجواب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق همت کرده قاتل بوزینه را هلاک کردند
و بیگاه اراده خدا متوجه میشود از هر چوب و خشت وغیره جمادات اینچنین افعال عداو انصاف می گردد و بوزینه
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از و چه بعید است فقط سخن در ذکر همت و طاقت
اولیا بود فرمودند که در پنجاب بعلاقه جنگ سیاله که مشهور است موضعی است معروف باستانه در انجا
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چیله حسبکا الله کی ساته میله موجب لقب چیله اینکه آن بزرگ را
نسبت اویسی بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لهذا چیله اویس
میگویانند درویش مذکور بر درخت گز یعنی جانوکه متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود در
مذکور نسبت عشقیه آنچنان پیدا گردید که هر برگ او که بر زمین می افتاد چون مرغ بسمل طپان و مضطرب میشد
چنانچه تا وقتیکه من بچشم دیدم هر گاه برگ آن درخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت بسمل میکرد و یقین است

والحاصل همین حالت آنقدر خت باشد مرشد در رکشیں ممدوح در ملتان بود شاه فتح محمد بر گاه وفات یافت وصیت
کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مرا در قبر بدینطور خسپانید تا یم سمت جنوب و پائم جانب شمال باشد
و قبل دفن من علما را از مضمون آگاه نسازند والا مانع خواهند آمد همچنان کردند بعد دریافت علمای آنجا
خواستند که قبر را واکرده موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نعره زد که همه ما گریختند فقط حکایت
در همین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نورالله ابوالعلای در اکبرآباد بودند بر یک گاؤ نظر تصوف انداخته
بودند آن گاؤ بطور سگ اصحاب کهف کامل گردید آثار کرامت و انسانیت از آن گاؤ مشاهده میشد چنانچه
این حکایت در کتاب منقول است و همچنین حال نجم الدین کبری نوشته اند که هر یک سگ نظر انداخته
بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی شریف بسوی این قصه
ایما فرموده اند حکایت سخن در بی نیازی خداوند سبحانه تعالی الی بود فرمودند که مرشد قضبان
موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طوریکه بشیر آگاهی داده بودند که مرگ تو و مرگ
فلان کافر یکروز اتفاق خواهد شد نعمت ایمان تو به آن کافر و کفر او به تو داده خواهد شد چنانچه آن بزرگ
بروز وفات بقضبان موصلی مرید خود فرمود که جنازه من تیار کرده بطرف کوه در فلان میدان خواهند برد
از انطرف مردمان جنازه دیگر خواهند آورد و آن جنازه را شما مسلمین گرفته باعزاز و احترام دفن نمائید
و جنازه مرا حواله آتش مردم گردانند تا هر چه مرسوم آنها باشد همچنان بعمل آید بفضله من غضبه و سخطه
و اسئله الایمان والامان والسلامه و بعد نقل این حکایت چشم پر آب شده میفرمودند که کم شکن ها
همین حکایت است سخن در احیای اموات از اولیای این زمانه بود ارشاد شد که در
زمان تحصیل علم در رام پور حافظ محمد امین صاحب بتهوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده
ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع برمتصل تهوری باشند نزد مرده مرید ایشان بودند
عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معه زن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در
فلان روز و تاریخ بخانه خود مقیم الحال بودم ناگاه زوجه ام دید که قریب بهلاکت رسیدم و قت
شب در تهور رسیده بخدمت حضرت اطلاع کرده درخواست قدم رنجه نمود حافظ صاحب فرمودند
وقت شب همراه زن نخواهم رفت لیکن فردا صباح خواهم رسید زوجه ام باز گردیده مرا در حالت
نزع یافت آخر در همان شب روح من از قالب پرواز کرد مردم خانه ماتم و گریه کردند و در فکر تجهیز

وتکفین شدند وقت صباح حافظ صاحب سیده مرا زنده کردند فقط غالبا سید طفیل علی مذکور زنده
باشد قصه کراست مختصر در سیتاپور وبجاول پور را رشاد مسافر بودند در سیتاپور کرا زمضافات بهاول پور
است در زمان طالب علمی وارد شده بودم در خانه راجپوت مسلمان که به وصیر مشهور اندزنی مبتلای
ضیق النفس بود چنانکه دهن بند کردن نمیتوانست عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که در بن خانه
شخصی که شبان خزان مختستان بود میماند همراه مختستان دل میخواست وقت شب در صحت میبافت
در بیخا آمده وضو میکرد وتهجد میگذارد وهنگام صاف کردن حلق آواز تنحنح گلویش شنیده این زن نقل
آوازش میساخت لهذا زن مذکوره بانجالت مبتلا گشت ازانوقت معلوم گشت که آنکس ولی
کامل بود چنانچه کرامت ظاهری هم واقع گردید وآن اینست که درزمان جهانگیر بادشاهی احمد شاه
دُرانی برسم یک راجه بطرف هند آمده بود عند المراجعت فوج او ازراه سیتاپور مذکور عبور کرد سواری
از فوج همراهی اوزن یک راجپوت وصیر را که خوبصورت بود گرفته براسپ خود سوار کرده برد شوهر
در فراق زن خود بیقرار بود مدتی نگذشت پیش هرور ویش وفقیر بنا بر چاره سازی او التجا ببرد آخر وی
او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم مختست که خزان آنها میچراند خواهد برامد بشرطیکه اباو انکارش را
باور نکرده ورپی شومی او بچنان کرد هرچند او بهانه تهی کرد عقب او نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را
گفت که بهار گهڑی شب گذشته خواهی آمد چنانچه بوقت موعود رفت گفتا چشم خود بند کن بند کردم
گفت بکشا بکشادم خود را در شهرے که نخلستان ایران است یافتم در انجا محفل رقص بود واجتماع مردم
در روشنی بود دران محفل چند زنان حلقه کرده میرقصیدند شمول آنها زوجه وصیر مذکور نیز میرقصید آنگاه
درویش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوجه خود را شناخته در بغل بردار وچشم بند کرده از
محفل بیرون شو او بچنان کرد گفتا چشم بکشا چون کشادم معه زوجه بخانه خویش در سیتاپور حاضر بود
این ماجرا زبانی وصیر مذکور بسمع من رسید فقط سخن در ذکر همت حضرت شاه شرف بوعلی قلندر
قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم متبحر بودند در ابتدای حال متوجه مطالعه کتب بودند
بادشاه دهلی در انوقت نکاح جدید با عروسی جمیله که نظیر خود نداشت کرده بود لیکن واقعه این بود که
هرگاه بارادهٔ صحبت نزد یک منکوحه میرفت از ذکر فوج طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت سید
حکماء عقلا از هیچیا له حیران بودند آخر الامر بادشاه بر علماء تغن نمود که ایشان همه ما اوراد وظائف

بادشاهی میخورند با نکشاف این امر کوشش نمیکنند اگر این امر حل نشد همه علما را چنین و چنان خواهم کرد
همه رای میزنند و در کتب این علت تلاش میکردند چنانچه حضرت قلندر قدس سره نیز مستغرق کتاب
بهمین تلاش بودند در اثنای حالت ایشان را خواب برد و کتاب همچنان گشاده ماند جناب امیر المومنین
علی علیه السلام بدر ایشان رسیده در انجا تشریف آورده بر حاشیه کتاب که گشاده افتاده بود نوشتند
هذه وخته یعنی مکتوبه دختر بادشاه است حضرت قلندر بیدار شده دیدند و بمطلب رسیده این مضمون
ببادشاه رسانیدند بادشاه تحقیقات حال دختر کما ینبغی نمود معلوم شد که مادر دختر از نطفه بادشاه حامله
گردیده است واتفاقا غضب سلطانی در امده از دولت سرای بادشاه بدر شده بود و این دختر زائیده
فوت کرد شخصی دیگر آن دختر را پرورده بود با بادشاه نادانسته نکاح کرده و او بادشاه برین سر آگاه
شده ازان زن دست کشیده و حضرت بوعلی قلندر معروف و ممتاز شدند اخر بحضور حضرت شمس تبریز
قدس سره رسیده فیضیاب شدند و بهدایت حضرت اوشان فیض صحبت مولانا جلال الدین رومی قدس سره
دریافتند و رسیدند بمقامیکه رسیدند حکایت در ذکر حاجی سعد الله لاهوری قدس سره
در لاهور حاجی سعد الله نامی بزرگی بود در مسجد عالمگیر بادشاه که لب دریا بیرون شهر است وعظ میگفت
در صحبت او آنچنان تاثیر بود که هنود و کفار مسلمان میشدند هرگاه نوبت اسلام صد نامردم از هنود رسید
کفار قدغن کردند که کدام هنود در محفل وعظ حاجی نرود تا هم بعضے بعضے بر هنونی حق و در انجا رفته بشرف
اسلام مشرف میشدند آخر سکهان وغیره کفار حد معین ساخته بر راه مسجد مذکور چوبی کلان نصب کردند
که هر کدام را مذهب کفر و بت پرستی عزیز باشد ازین حد تجاوز نکند و هر که تجاوز کند از قوم خود بدر سازند
آخر عمر حاجی سعد الله را پیری پیغام و سلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید حاجی مذکور فورا از مسجد برخاست
و روانه شد مسجد نیز همراهش حرکت کرد و خواست که روان شود حاجی نیزه خود را در زمین فرو کوفت
و گفت که ای مسجد همین جا باش انشاء الله تعالی بعد دو سال باز راجع میشوم مسجد بدستور ثابت ماند
و حاجی از حرمین حسب وعده رفته باز آمد اللهم اغفر له ذکر مخدوم هاشم ٹھٹھوی ساکن ٹھٹھه بهکر که در سند
مشهور است زائری از مدینه منوره در ٹھٹه رسیده مخدوم هاشم را گفت که رسول صلی الله علیه وسلم
ترا سلام فرستاده است مخدوم فی الفور برخاست و راهی حرمین شریفین گردید بعد زیارت مدینه
طیبه باز در انجا رسیده چندی قیام نموده در انوقت رواج چنان بود که داخل مردان و زنان با هم نمیشدند

سبب رفتنوی قلندر صاحب بر مرحلی

مخدوم هاشم شریف کعبه و دیگر اعیان و ارکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان وقت داخلی رسم
بد موجب فتنه است این را موقوف کرده یکروز برای داخلی مردان و روز دیگر برای داخلی زنان معین
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از عهد رسول صلی الله علیه وسلم و خلفا راشدین شده آمده است
آنرا مردمان بدل نمیکنند این گاهی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند وقت شب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شریف را حکم محکم کردند که آنچه هاشم میگوید پسندیده من است همچنان بکنند چنانچه موافق گفته مخدوم هاشم
تفریق یوم داخلی زنانه و مردانه از انروز جاری شد الی الآن همان رائج است و دیگر رکن مقرر کرده مخدوم
ممدوح در عرب اینست که بیشتر مردم در آنجا شافعی مذهب اند در طهارت بر حوض قلتین اکتفا میکنند حنفی
و مالکی وغیره نیز باتباع الاقل للاکثر از آبی که نزد امام ابو حنیفه مکروه و غیر طاهر است اکتفا میکردند مخدوم
برهمین مردم را متنبه ساخته در جده حوض ده در ده تیار کنانید بعد ازان بمقام های دیگر نیز حوضهای کثیر
مرتب شدند فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری صغیر نوشته اند که
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت پز آمده گفت مرا چیزی بنمائی که بان شرف اسلام و فضل آن بدین خود
بدانم تا ایمان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن ده ردای وی را
بستد و در میان ردای خود پیچیده در آتش انداخت و در عقب آن درامد و آنرا برگرفت و ردای خود را
ازان بگشاد ردای یهودی در میان آن سوخته ردای او بر گرد آن سلامت ماند یهودی ایمان آورد
فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمة الله علیه حکایت
میکنند که وی گفته است وقتیکه بعمل آجری مشغول بودم در میان خشت که زده بودند سیر فتم ناگاه شنیدم
خشتی مر خشتی دیگر را گفت که سلام بر تو باد که امشب با آتش درمی آیم مزدوران را منع کردم از انکه
خشتها با آتش در آرند همه را بدا نحال بگذاشتند بعد ازان دیگر خشت نه پختم فقط سخن درین بود
که با محبت خدا محبت غیر او گنجایش ندارد ارشاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام بحضور والد
ماجد خود علی نبینا و علیه السلام نشسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چیزی محبت من بدل جناب تست
یا نه حضرت امیر فرمودند انت نور عینی و راحة قلبی باز پرسیدند که محبت خدا نیز هست یا نه فرمودند
محبت خدا چرا نباشد محبت خدا که جان و ایمان منست امام علیه السلام گفت ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه یعنی دل یکیست در ان دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

هر دو در دل باشند حضرت امیر علیه السلام ازین سخن متحیر شده متامل گشتند شهزاده عالی تبار باز پرسید
که اگر حقتعالی در میان محبت خود و محبت من جناب را مخیر گرداند که یکی را اختیار کن جناب محب کدام
یک از هر دو را اختیار خواهند کرد فرمودند که محبت حذا بر محبت شما اختیار خواهم کرد صاحبزاده عرض کرد
که الحکم للغالب پس معلوم شد که اصل محبت که در دل جناب است حذای راست و یا من شفقت
پدری است محبت بنسبت حضرت مرتضی علی علیه السلام بشنیدن این کلام تحسین کردند و گفتند که این
نور عقل تو از جزئیت رسول صلی الله علیه وسلم است که بر من سبق بردی الحمد لله علی ذلک

لمعه چهارم نور ثالث در نکات تصوف و فوائد متفرقه سلوک تحصیل مجد و شرف سخن در حقیقت ولایت بود
ارشاد شد که ارکان فقر سه چیز است اول توحید دوم بسنت سوم تبدیل صفات ذمیمه بحمیده که عبارت
است از تبدیل هستی مقیده موهوم به هستی مطلق و رسیدن هر سه رکن جمع میشوند او کامل و مکمل میباشد
بعضے کسان بحصول یکی از هر سه قناعت کرده اند لیکن تلازم در میان یکدیگر البته هست یعنی هرگاه
یک صفت بوجه کمال در سالک می آید بصفت دیگر بالاضطرار راه می یابد و نزدایجات ثمره آنمه
ارکان کسر نفس و امساک در هستی محض است اللهم ارزقنا میفرمودند که در تحصیل مجد و شرف صاحب نفحات
از ابراهیم بن ادهم نقل میکند که ابان یبلغ الشرف کل الشرف فلینجز سبعا علی سبع الفقر علی الغنا
والجوع علی الشبع والدون علی المرتفع والذل علی العز والتواضع علی الکبر والحزن علی الفرح والموت
علی الحیات فقط حکایت شخصی از احمد خضرویه طلب وصیت کرد گفت امت نفسک حتی تحیها فقط
حکایت میفرمودند که در نفحات الانس یحیی بن معاذ رحمة الله گفته انکسار العاصین احب الی
من صولة المطیعین هم وی گفته صدق المحبة العمل بطاعة المحبوب هم وی گفته حقیقت محبت آنست
که به بر نیفزاید و بجفا نکاهد فقط حکایت میفرمودند یکی از بزرگان مشائخ عبد الله ابن محمد بود
لیکن بخود را ظالم تام گفته میگفت که از من بندگی حق هرگز نیاید پس من ظالم باشم وی گفته هر که
راه بروی گشاده شود این سه کار را ملازمت باید کرد آرام گرفتن یا ذکر حق و از خلق گریختن و کم خوردن
حکایت میفرمودند مریدی پیش ابو محمد حداد آمد و بیرا گفت اگر مقصد این طریق داری اول بر دجاجے
بیاموز تا نام حجامی بر تو ننهند نه از ابتدا ترا عارف خوانند آنگاه اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن فقط
حکایت از ابو الحسین قوسجی قدس سره منقول است من ذل فی نفسه رفع الله قدره و

ومن عرفی نفسه اذله الله فی اعین عباده ابو بکر وراق گوید انیکار کسی است که برای خدا یتعالی خود را بجان
رو فته است حکایت از محمد منصور پرسیدند حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل
وجود یعنی حقیقت فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و بخشد و صرف کند در هر اری فقط
حکایت از حاتم بن اصم منقول است که هر که درین طریق درمی آید باید که جهار موت را بر خود گیرد موت اجوع
و آن گرسنگی است و موت اسود و آن صبر کردن است بر ایذای مردم و موت احمر و آن مخالفت نفس است
و موت اخضر و آن پاره بر هم دوختن است پوشش او هم وی گفته هر بامداد شیطان میگوید چه خواهی خورد
میگویم مرگ او میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن او میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور فقط حکایت
جنید قدس سره گفته که از حسن مسوحی چیزی گفتم در انس گفت اگر تمام خلق بگذارند بمیرد مرا ملالت نیاید و وحشت
نگیرد البته با خدا حکایت از نفحات نقل میفرمودند که ابو شعیب المقفع رحمة الله علیه هفتاد حج
پیاده گذارده بود در هر حجی از مکه تا بیت المقدس احرام بستی بیابانی بتوک در آمدی بر توکل گویند
در آخر حج سگی را دید در بادیه که از تشنگی زبانش از دهان برآمده بود بانگ زد کیست که هفتاد حج یک جرعه
آب بخرد شخصی یک شربت آب بوی داد او آب را بسگ داد و گفت که این بهتر است مرا از
همه حجهای من زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اجر یعنی در تصدق بحال
هر صاحب جگری که دی تشنگی گرفته باشد مزدی هست فقط سخن در معجزه و کرامت و خرق عادت
بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از نبی بوجود آید و اگر خلاف عادت از ولی
بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را بل استدراج را نیز که از جوگیان
و غیره کفار صادر میشود لیکن کرامت اولیا دو قسم است یکی عام هست که خلاف قیاس و وهم
عوام چیزی از تقلیل و تکثیر یا بالعکس صادر گردد یا کشف ما فی الضمیر یا خبر مستقبل و ماضی
نشان دهد ازین کرامت اهل کمال را ننگ می آید و از مقتضای نفس می شمارند و دوم
کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات ازین طاقت بشر را ملک
ملک را چیز دیگر میگرداند فقط اللهم ارزقنا از نفحات الانس نقل میفرمودند که سری سقطی و
طرطوس بیمار بودند جماعتی بعیادت وی رضی الله عنه آمدند و چندان نشستند که سری سقطی از یکبار شان
ملول شد وقت بجاست استدعای عاکردند سر قدس سره دست برداشت و دعا کرد اللهم علمنا کیف نعود المرضی فقط

حضرت مولانا حال خود نقل میکردند که بنا بر عیادت مولوی شاه عبد العزیز صاحب رفتم و بعد جلسه خفیفه برخاستم
اوشان فرمودند که دیگر چرا نمی نشینید گفتم علمنی الله کیف نعود المرضی فقط حکایت روزی رسول صلی الله
علیه وسلم در مجمع صوفیان یعنی اصحاب صفه رض بودند تعلیم بانها کردند اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی
لا اعود اللهم حبب الی الطاعات وکره الی المعصیات هر دو این را و دوام آن می باید
سخن در تقرب فرائض و تقرب نوافل بود ارشاد شد که واسجد واقترب یعنی سجده نماز خواه فرض
خواه نفل موجب قرب حق است لیکن فرق است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است ازانکه حق تعالی
فعل بنده را بخود نسبت کند گویا فاعل آن فعل خدا است و بنده الة اوست نحو قوله تعالی ما رمیت اذ رمیت
ولاکن الله رمی و قرب نوافل عبارت است ازانکه فاعل فعل بنده باشد و الله تعالی خود را آله فعل عبد گرداند
چنانچه در حدیث آمده العبد مقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده الذی یبطش به ورجله الذی یمشی به فبی یبصر وبی یسمع وبی یبطش وبی یمشی یعنی
حضرت مولانای روم قدس سره میفرماید ؎ علم حق و علم صوفی گم شود ؛ این سخن کی باور مردم شود ؛
یعنی صوفی بقرب نوافل بمقامی که رسیده است که علم حق در علم او گم گشته ای دانست او بدانست خدا است
آله علم وی علم حق گردیده ظهور علم صوفی به علم حق میشود چنانچه عارفی گفته ؎ علم صوفی خط وعلم حق لفظ ؛
از وجود نقطه باشد بود خط ؛ سخن در مراتب صوفیان بود ارشاد شد که صوفی دو قسم است یکے
ابن الوقت که تابع وقت باشد یعنی بمقتضای وقت کار بند باشد وخلاف آن کردن نتواند گویا وقت بر وی چو
پدر غالب آمده است دوم ابو الوقت که وقت تابع او باشد یعنی اوقات لیل و نهار بر حکم مرضی او باشد بحیکه
میخواهد میگرداند کذلک ابن الحال و ابو الحال لیکن ابن الوقت و ابن الحال ضعیف و کم رتبه است و آنرا
صوفی صفا میگویند و ابو الوقت و ابو الحال عالی مرتبه است که آنرا صافی میگویند چنانچه حضرت مولوی
روم میفرماید مثنوی باشد ابن الوقت صوفی در مثال ؛ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ؛
حالها موقوف عزم و رای او ؛ زنده از نفخ مسیح آسای او ؛ میکند حوالست نی موقوف حال ؛ بنده آنماه
باشد ماه و سال ؛ چون بگوید حال را فرمان کند ؛ چون بخواهد جسم ها را جان کند ؛ کیمیائی حال با شد دست او
چون بجنباند بود پر مست او ؛ هست صوفی صفا چون ابن وقت ؛ وقت را همچون پدر بگرفت سخت ؛
هست صافی غرق عشق ذو الجلال ؛ ابن کس نی فارغ از اوقات وحال ؛ حکایت سخن در محافظت

آداب بود ارشاد شد که حقتعالی اخلاص بندگان خود را هر زمان و مکان ناظر میباشد تا کدام امری ادبی از انها سر زد نشود چنانچه در رویه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد تیامن فوت کرده بود هاتف غیب ندا کرد که ای ثوری یعنی ای گاو اول پای چپ در مسجد نهادی سفیان رضی الله عنه از انروز خود را ثوری ملقب کرد با وصف اینکه سفیان روبروی امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه صاحب بود بل امام با وجود اصابت رای و حذاقت ذهن روبروی سفیان قوتی نمیداد و اگر ضرورت چنانچه روزی عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه شادی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را با الاتفاق دعوت کرد و دران صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهران حقیقی آنحضرت صاحب ولیمه را با دو برادران حقیقی دوست او نکاح کرده بودند بعده هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقا زوجه هر یک بدست دیگری افتاد و هر یک با مقبوضه خود صحبت کرد بعده معلوم شد که با انیکس نکاح دختر دوم بسته بودند که با وی برادرش صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زنا محفوظ ماندند مگر هر یک را باید که مذخوله خود را طلاق بدهد و در عدة بنشاند و بعد انقضای عدة تجدید نکاح کند برادر لیای طرفین این امر بسیار شاق گذشت همه ها متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بزمین خاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این ماجرای عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجان را پیش من بیارند سخنی بسر هم بعد ازین رای خود خواهم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جداگانه پرسید که از مذخوله خود راضی هستی یا نه هر یک گفت که از مذخوله خود راضی هستم بعده هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بلا انتظار عدة نکاح هر یک با مذخوله او کرده دهند زیرا که طلاق قبل دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاده و همچنین طلاق بلا انتظار عدة نکاح درست است یعنی هر که مذخوله زید بود مثلاً منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمر بود و بالعکس هر یک طلاق مذخوله خود را نداده است بلکه منکوحه غیر مذخوله شوهر را داد اگرچه او مذخوله برادر دیگر بود فقط سخن در منکوحیات بود ارشاد شد که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماحی سیات شمشیر است حتی که از حقوق عباد نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهید شود یا مظلوماً مسلاح کشته شود همه گناهان او محو شوند و حقتعالی ذوی الحقوق او را بالعنایت در جلیات جنت که مخصوص شهید است حقوق آنها معاف خواهد کنانید دوم همچنین حکم حج مبرور است در حج مبرور نیز حقتعالی حقوق عباد را معاف خواهد کنانید و حد

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه وسلم متبسم بودند صحابه حضنا خوشنود یافته معروض داشتند که اضحک الله سنک یارسول الله یعنی خندان دارد خداوندان ترا یارسول الله کدام چیز متبسم ساخت ترا فرمودند می بینم شیطان ناخاک بر سر کنان واثبورا واثبورا گویان میگوید که خداوندا اگر رابست محمدی اینچنین عنایت ورحمت است که درحج مبرور تا حقوق عباد مغفور میشوند زندگی من چیست هلاک من بهتر سوم توبه مقبول تیر کفر گناهان از قسم حقوق الیه بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پرسش خواهد بود وعلامت قبول توبه ندامت وآب چشم است وقت توبه وبطلان رغبت گناه است اللهم ارزقنا حکایت روزی ارشاد شد که در نفحات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد حنبل رضی الله عنه که قبر وی در بغداد بر لب دجله واقع است رفته بود بر دجله کشتی نبود او پای در آب نهاد دجله خشک شد و بزیارت رفت وباز بهمین طور راجع گردید شخصی این حال دیده از ان ابدال پرسید که کیستی گفتا کمترین حنفیانم شخص مذکور بارادة اظهار این حال بحضور غوث الاعظم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته اند حسبارت اظهار ما فی الضمیر نیافت وآنحضرت رضی الله عنه بر ضمیرش آگاه شده فرمودند که یا هذا در مذهب حنفی همین یک ولی است که تو دیدی فقط همچنین شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره فرمودند که از کشمیر تا پنڈ دادنی گردیدم نیم مسلمان که او هم بچه گوجر بود بنظر آمد پس برای تصدیق وتطبیق اینچنین کلام بزرگان که موهم نفی ماسوای الذکور است تاویل اینست که مراد هر یک حسب زعم اوست یعنی اوصاف ولایت که در یک حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بوده باشد منجمله اولیای مذهب حنفی درهمان ولی یافته باشند وعلی هذا القیاس معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد درهمان طفل دیده باشند معنی قول مشهور که هذا را لطلب نیابد مگر طالبیکه در یقول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه توانگفت که خدا را بجز طالب نیابد لیکن وقتی یابد که طلب در وی باقی نماند یعنی خواهش آرزوی که دلیل هستی طالب موهم غیریت وجدائی مطلوب است بالکلیه از دل بدر رود همان وجدان مطلوبست بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوب بوده است بامعنی مولانا اشارة فرماید ؎ آرزو بگذار تا رحم آید بشر ؛ آرزو می کاینچنین بسیار بیش ؛ فقط کلام لالی نظام در تاویل اقوال شیخ مجدد الف ثانی علیه الرحمه ارشاد شد که مردمان را در بعضی اقوال مجدد الف ثانی رضی الله عنه اشتباه زیادتی وی رضی الله عنه بر جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام پیدا میشود

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیدم بیواسطه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دوم اینکه در معراج ولایت که اولیا را میشود اسپ من واسپ پیغمبر علیه الصلوة برابر بود مگر گوش
اسپ من پیش گوش اسپ نبی بود صلی الله علیه وسلم تا دلیش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی واتباع
سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت نه پنداشت پس انچه از
خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود لامحاله در ذات فانی ظاهر گردد واز جمله صفات نبوی رسیدن بحق
بیواسطه وهمین حال هر ولی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا وطالب مرشد او واسطه است
مادامیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را در هستی شیخ خود فنا کرد وهستی شیخ در خدا فنا
گشته واصل خدا شد وصل او عین وصل فانی اوست هرگاه شیخ مجدد قدس سره بدین مرتبه فانی
فی الرسول شده باشد در پیش قدمی سهل وهم مخدوری لازم نمی باید که آن اسپ از رسول صلی الله
علیه وسلم یافته باشند بعد ذکر هذا فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ مجدد قدس سره سنت رسول صلی الله
علیه وسلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا وعلیه السلام اگرچند ماهه
بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقا پیشاب امام موصوف بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد واز حضرت امام عفو
کرد که جامه را بشویم فرمودند اندک آب بر بزنید که بول طفل است فقط بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه
گفت که بخواین سنت هیچکدام سنت از من ترک نشده است هرچند مرگ بر سر رسید مگر چون دختر حامله
هرگاه نواسه من پیدا شود وبعد چند ماه وچند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام برسد او را باید
بر قبر من خوابند نشانند تا بول کند واین سنت هم ادا شود هرگاه نواسه شیخ پیدا شد همچنان کردند از قدرت
خدا بجرد نشانیدن بر قبر نواسه شیخ بر قبر شاشید وبران آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطور و شنیده
که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ابهام میفهمی میشود که در بول صبی وبالغ فرقی باشد بجواب نشاید گفت
که البته ابهام بعلما هم شده است لیکن محققین فتوی بنجاست بول صبی وبالغ برابر داده گفته اند که حدیث
مذکور خبر احاد است بدان بخفت نجاست بول صبی فتوی نمیتوان داد فقط **حکایت معامله حضرت**
شمس تبریز با مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما ارشاد شد که ابوبکر سلمه باب
علیه الرحمه مرشد مولانا فخر الدین عراقی وحضرت شمس الدین عرف شمس تبریز قدس سرهما بود ودر
سیر مقامات سلوک آنچه بر مولانا فخر الدین عراقی واردات میشد آنرا نظم کرده بمجرد مرشد خود

میخواندند و شمس تبریز بحال خود هیچ ظاهر نمیکردند روزی ابوبکر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود نمیگوئی عرض کرد که عراقی عالم آشفت و طلاقت لسانی دارد من اینچنین زبان ندارم پیغمبر فرمود که اسرار تو بر زبان شخصی از مریدانت ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز را تلاش و جست و جوی اینچنین مرید و طالب پیدا شد شهر شهر دیه بدیه میگردیدند آخر بتقریب سیر بشهر قونیه وطن حضرت مولانای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز در بازار سروکان فرود آمده بودند و حضرت مولانا در آنزمان مدرس علوم ظاهری و واعظ احکام بودند و علم و فضل و زهد تقوی شان ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت بر خچر سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه و رفقا بسیار همراه رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فرودگاه خود دیده عنان مرکب مولانا گرفته استاده کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب دادند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر ما گفته است ما عرفناک حق معرفتک و بایزید نعره سبحانی ما اعظم شانی میزند پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند نه بل عرفان پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوصله بلند و ظرف عالی داشت که با وصف اینچنین عرفان ما عرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون دیگ کوچک و ظرف تنگ داشت که بجوش آمده نعره سبحانی ما اعظم شانی زد که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت شمس تبریز به شنیدن اینجواب هوش شد و بر زمین افتاد مولانا بحذام خویش فرمود که شمس تبریز را برداشته بمدرسه برند بعد فراغ از دعوت که بمدرسه رسیدند ملاقات مفصل شد روز بروز محبت و اخلاص در ترقی فزائد بود روزے حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی بدست داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس تبریز کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آب انداخت مولانا مناسب و متاسف شده گفتند این نسخه تصنیف پدرم بود نقلی بنداشت شمس تبریز قدس سره دست دراز کرده از ته آب آن کتاب بے خشک برداشته بدست مولانا داد مولانا این حال دیده پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر از آنوقت مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاده شد حتی که روزے شمس تبریز گفت که شراب میخواهم گفتند که طلبیدن میتوانم فرمودند بذات خود خریده بیار مولانا با وصف شان و شوکت شیخیت و فضیلت

حکایت حضرت شمس تبریز قدس سره

در محله میفروشان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سبوی آن بر عمامه مبارک خود نهاده آورند خوش شده
گفتند که شراب آب حالا معشوق میباید حضرت مولانا حرم محترم خود را که نهایت حسینه و جمیله بود پیش کرده گفت
زن خوب است لیکن معشوق نمیخواهم حضرت پسر خود سلطان ولد را که کمال حسین و نازنین بود دست
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یافتم بعده شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند
و حضرت مولانا از فراق شان بیقرار شدند بعد چند روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریز
بر فرنگی بچه عاشق شده در فلان جا نشسته با وی نرد شطرنج میبازد و بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق
مات کند طپانچه بر روی مبارک شمس تبریز زند و اگر حضرت مات کنند بوسه بر دستش دهند بعد دریافت
ایخال مولانا سلطان ولد را بر معامله آگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فرنگی بچه آشکارا نما
غالب که مشرف باسلام شود حسب الحکم مولانا سلطان ولد در انجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول
همان بازی اند سلطان ولد در پا بوس حضرت شمس تبریز اشرفی و روپیه را از نظر دیگران پوشیده بر کنار
هر گاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و روپیه ریزان شد فرنگی بچه دیده معتقد گردیده تائب گشت و مسلمان
شده همراه شد بعد چند گاه بقونیه آمدند و فیمابین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در افعال
کسر نفس آنچنان کوشیدند که فرزندان و خویشاوندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان و شوکت
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که ایخال بدولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت
شمس تبریز میشدند آخر کار علاؤ الدین پسر دومی مولانا شمشیر گرفته
باچند کسان دیگر هنگامیکه مولانا و شمس تبریز در حجره نشسته بودند رسیده و آواز داد که ای شمس بیرون آ
حضرت با مولانا گفتند که مرا برای قتل میخواهد مولانا گفتند که چون شما با خدای سبحانه عهد کرده بوده که
در عوض یافتن بد می سر تذر خواهم کرد الحال وقت ایفای وعده است شمس تبریز خوشنود شده برخاست
و بیرون آمد علاؤ الدین ولد سرش بریده و لاش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از سر حقیقت آگاه بودند
علاؤ الدین را قصاص نکردند مگر رویش باز ندیدند و هر گاه که مردم نماز جنازه او نخواندند و نیز ارشاد میکردند
که در ابتدای حال مدرس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شده و مرجعیت قاضی و ادانی
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بخضور سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیف
خلائق و تسخیر امرا نموده است که اگر خواهد در یکساعت شما را معطل گرداند بادشاه پرسید که تدبیر چیست

ذکر شهادت شمس تبریز قدس سره

گفت کلید های خزائن سلطنت را پیش او باید نهاد و درخواست تعطل خود باید کرد تا حال او منکشف شود
بادشاه همچنان کرد مولانا بر خطره او آگاه شده رخت اقامت از بلخ برداشته بقونیه رسیدند سلطان
فخر آری بر مظنه خود نادم شده بسیار مبالغه در اقامت آنجا کردند حضرت مولانا قبول نساختند حکایت
سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا
وعلیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقبة کل ولی معلوم میشود که آنحضرت
از همه اولیای امت افضل باشند حال آنکه در خاندان چشتیه و قادریه و دیگران غوث و قطب شدند حضرت
مولانا بعد تامل جواب دادند که هر ولی بر قدم یکی از انبیا میباشد و حضرت شیخ قدم بقدم پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه وسلم هستند هر گاه نبی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی نبینا
وعلیه السلام بهتر از همه اولیا شدند فقط حکایت ارشاد شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین
علی نبینا وعلیه السلام در خواب محتلم گشته چون بیدار شد فورا غسل کرد و باز خسپید باز محتلم شد باز غسل کرد
همین طور در تمام شب هفتاد بار محتلم شد و غسل کرد از بیمغا ملة متحیر شده صباح بحضور پر نور آنحضرت حاضر شده
ماجرای شبینه بعرض رسانید ارشاد شد که در لوح محفوظ دیده بودم که از تو هفتاد بار عمل زنا صادر شود از
خداوند سبحانه تعالی خواستم که آنجرائم تو بخواب مبدل شود الحمد لله که از زنا محفوظ ماندی فقط حکایت
شخصی تاجر بخدمت شیخ حماد که معاصر حضرت غوث الثقلین بودند عقیدت داشت و بحضور غوث پاک
نیز حاضر میشد روزی تاجر مذکور با شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد رضی الله عنه
گفت که در سفر مال تو خواهد رفت و سر ترا خواهند برید بعد ازان بحضور حضرت غوث الثقلین نیز استصواب
کرد حضرت فرمودند مبارک است نفع در تجارت خواهی یافت و بسلامت خواهی آمد تاجر مذکور حسب الارشاد
غوث پاک سفر کرده سود مند شد مگر روزی در سفر تاجر مذکور بحمام رفته بود در انجا صره دینار که همراه داشت
سهوا گذاشته آمد و در فرودگاه خسپید در خواب دید که قزاقان تاخته مال او بغارت بردند و سر بشمشیر جدا
کردند در بخیال بیدار شده دست بر گردن مالید که سرش هست یا نه سرش موجود بود مگر اثر خون بر
گردن نمایان دید همانوقت یادش آمد که صره هزار دینار در حمام فراموش کردم دوان رفت بعینه
نهاده یافت بعد مراجعت سفر بخدمت شیخ حماد حاضر گشته عرض نمود که من بر گفته شیخ عبد القادر قدس سره
عمل کردم سود مند شدم و بسلامت آمدم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ

برای تو بجناب الهی دو بار عرض نمودم آنواقعه را بسهو و خواب تبدیل کنانید من بعد آنشخص بحضور حضرت
شیخ عبد القادر رضی الله عنه رفته ماجرا بعرض رسانید فرمودند که من برای تو هفتاد بار بجناب کبریا عرض
کرده سلامتی جان و مال تو خواستم الحمد لله که مستجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب بانی غوث همدانی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بتاریخ یازدهم ربیع الآخر فاتحه چهلم پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده بودند آن نیاز
آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در هر ماه بتاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرر فرمودند دیگر
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم
حضرت محبوب سبحانی مشهور شد الحال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم
هفتدهم ربیع الثانی است بالاتفاق سخن در فضائل امت محمدی بود ارشاد شد که فضیل ابن عیاض
رضی الله عنه در ابتدای حال قزاقی میکردند چون تائب شدند مال مغروته هر کس که موجود بود واپس دادند
و از متصرفه خود پیش مغروت منهم عذر خواهی مینمودند چنانچه از مال یک یهود هزار دینار صرف کرده بودند
پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغروته تو باقی نمانده که مسترد سازم اگر عفو کنی احسان است والا عوض
دینار چیزی خدمت از من بگیر یهود گفت که عفو میکنم مگر یکسال در خدمت من باش بعد ازان هرچه مصلحت
باشد فضیل قبول فرمودند تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از یهود مذکور گفتند
یهود گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع حنثیت قسم خود حیله ساخته ام
زانهزار دینار بدهم و از تو مسترد سازم بر و بخانه من برو تکیه صره هزار دینار نهاده ام بگیر و بیار و مرا بده
تا من جانت نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل بمنزل آوردند یهود گفت که دهن صره واکشاده شمار
کرده بده چون دهن صره واکرده اشرفیها خالص دران بود یهودی مذکور قسم یاد کرده گفت که من در بن
خریطه خذف پاره ها پر کرده بودم بالله دین تو حق است و تو در توبه خود صادقی که من در توریت خوانده ام
که در امت نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند زر گردد پس
تو منجمله همان کسانی این بگفت و بر دست حضرت ایمان آورد فقط حکایت احمد شاه کنبل پوش
بتاریخ یازدهم شهر محرم ۱۲۴۵ هجری حکایة ارشاد کردند که در حیدر آباد با احمد شاه کنبل پوش قلندریه
شهرب ملاقات شده بود لیکن در آنوقت نشئه علم ظاهر چنان بود که قدر آن درویش کامل ندانستم و از

استفاده مجموعه مازه والاخرق عادات وکرامات آن بزرگ در حیدرآباد بر ملا بود از انجمله یکی اینست که
شخصی دیگ پلاو پخته بود و نمک فراموش کرده احمد شاه خاک نمین از هر دو دست برداشته دران انداختند
طعام نمکین بکمال خوشمزگی اتفاق شد دیگر اینکه روزی مهمان نزد شان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی
نیست فرمودند که برگ املی شکسته بطور ساگ بپزند طیار کرد صرف برگ املی باتفاق مهمان مذکور خوردند
عمان شناختن نتوانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده نواب نظام الملک مغفور شان بود اکثر
برای ملاقات میرفت روزی بخدمت شاه موصوف وقتی رسید که دیر انوقت شاه صاحب پاره نانے
تان شب مانده در آب تر نموده میخورد امیر دل خود اندیشید که اگر مرا تواضع خواهند فرمود این نان خشک
خوردن خواهد افتاد بمجرد این خطره شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور چار و ناچار شریک شد بعد برخاستن
امیر بارکان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود نمی یابم تصرف وطاقت آن بزرگ
زیاده ازین بود که مذکور شد اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد شد که هرگاه عمر آدم علیه السلام بنهصد سال
رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو باین زودی چرا آمدے
عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داؤد عمر نیره خود را دیده بودی و عمرش
چهارصد سال دریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر
من باقیست عزرائیل عرض احوال بحضرت حق سبحانه تعالی کرد حکم شد که اگرچه آدم یکصد سال از عمر خود
بداؤد داده بود مگر چون الحال منکر شد صد سال دیگر گذارند بهمین سبب زیادتی عمر محبوب هر فرزندی آدم گردید
فقط سخن در رحال محی الدین ابن علی العربی قدس سره بود فرمودند که شخصی بر فصوص الحکم شیخ اکبر
اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب اوند که چون مضمون فصوص را بجناب رسالتمآب
صلوات الله علیه وسلم نسبت میکند و میگوید که حضرت در خواب فرموده اند که آنرا بامت برسانم درینصورت
اگر معترض شیخ را در نقول راست گوید اعتراض بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم میشود و اگر افترا میبندد
نسبت افترای شیخ بر پیغمبر چه کم است که تلاش عیب دیگر در کلام شیخ میکند محمد حسین خان یکی از خدام
گرامی بعد اطلاع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آنحضرت کرده اند نیز با قوال شیخ اکبر مخالف
است پس این نسبت بر آنحضرت هم وارد میشود جواب چیست فرمودند که مذهب شیخ همین است در معنی مراد
کلمه فیما بین من او فق است گوید تشریح و تفسیر و ترکیب معنی کلمه و دلائل آن تفاوت و تخالف

فصوص الحکم تصنیف حضرت شیخ محی الدین ابن عربی علیه الرحمة

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام را موافق استعداد و صفای هر کس مختلف است
زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام او را
شیر نوشانیده اند بعد بیداری بقصد امتحان در طشت قی نمود شیر برآمد شیخ اکبر قدس سره مینویسد که آن شخص
بسبب کمی استعداد در تعبیر خواب نقصان کرد اگر شیر را بعلم تعبیر میکرد علم کامل حاصل میشد حکایت بعد ذکره
مرقوم الصدر فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب
دیده بودند که کعبه بخشت ملے نقره تعمیر شده است و در انجای یک خشت خالے مانده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشت نقره شده را در انجای خالی خود را داشته اند پس وجود آنحضرت مکمل کعبه
گردید و شیخ اکبر خواب دید که کعبه مرا بخشت های طلائی تیار کرده اند و جای یک خشت خالی مانده خود شیخ خشت طلائی
در انجای خالی نشست و مکمل نباشد یعنی نافهمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دید و این ولی امتے
خود را خشت طلا پس تفضیل او بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم می آید جواب اش اینکه خشت نقرئی عبارت از
شریعت آنحضرت و خشت طلائی طریقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد اگر طریقت نبی از شریعت وے
تفضیل باشد قباحتی نیست و ازین جاست آنچه مشهور گشته که الولایت افضل من النبوة یعنی ولایت
النبی افضل من نبوة حکایت روزی شخصی سوال کرد که کدام سبب بود در جذب بایزید علیه الرحمه خنجر و
شمشیر کسی کار نکرد بل زنندگان خود مجروح شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از بایزید بهزار درجه
غرق توحید بود فرق مبارکش را شمر پلید بخنجر برید در جواب ارشاد شد که سروران این بود که بایزید علیه الرحمه
ہستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا بالله رسیده و در انجا خلعت عصمت جسمانی یافت که از ان جسم وی
قدس سره از زخم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام بمرتبه بودند که حق سبحانه ذات پاک خود ش
بر ایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب افتاد که در شکرانه قدوم سلطان مطلق قادر برحق تن و
جان ظاهری خود را نثار کنند همچنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال باکمال و
موجودیت و ہستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاس اداب مرشد بود ارشاد شد
که حضرت شیخ المشائخ والاولیا شیخ فرید الدین گنجشکر را جود من عرف پاک پتن بدرس عوارف مشغول
بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا نسخه عوارف را دیده عرض کردند که این کتاب غلط
نویسیا است کاش نسخه صحیح بودی حضرت گنجشکر روی در هم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن نمیتوانیم

سبب محفوظی جسم بایزید سلطامی قدس سره از زخم

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشائخ خاموش شدند برانقدر سخن چند روز در معرض عتاب ماندند و تمینی
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشائخ بالطف و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو
بمقتضای همان حکمت است که پیغمبر علیه السلام وحی چند روز بند شده بود و خود را هلاک کردن نمی خواستند
و میگفتند یالیت رب محمد لم یخلق محمداً فقط سخن و خوردن طعام بازاری بود ارشاد شد که حتی الامکان
از طعام پخته وغیره چیزها که در مد نظر هر کس نهاده باشد پرهیز باید کرد که مانع برکت و تاثیر زبان است چنانچه
نقل است که بچه بزرگی طفلی ولی مادرزاد پیدا شده بود بعد چند روز زبان به بیان اسرار کشاد و مثل مردم
عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد هرگاه والدش بر بخال مطلع شد حکم کرد تا شوربای بازاری طلب داشته
بدهن او انداختند از تاثیر آن زبانش بند شد فقط در وجه ابتدای تقریر بسنت فرمودند که خواجه
تقی و خواجه بربان همشیره زاده حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند و فیمابین هر دو بسیار
محبت بود چنانچه خواجه تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پرسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری
عرض کرد به نیت اینکه عمر حضرت دراز شود ناگاه خواجه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشائخ
نهایت اندوهگین شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو روز بسنت برای دفع اندوه جناب شان
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سرود کنان از در در آمدند بمشاهده آن
حضرت محبوب الهی بی اختیار متبسم شدند چنانچه آن دروازه احاطه بدروازه بسنتی مشهور گشته تمام سال
بند میماند بروز بسنت در سال یکبار وا میشود از انوقت مشائخ رسم بسنت را بنظر خوشنودی محبوب الهی
ازان معمول گرفتند هرچند درین امر فی الجمله شبه بهنود است لیکن نزد من اینست هر غیب که سلطان
به پسندد منهی است هرگاه شعار دین نگردانند و بطور رسوم و عادت کنند عیب هم نیست فقط چونکه حضرت
مرشدی را پیروی و تقلید پیران خود محبوب و مطبوع گشته بود درین مسجد دو سال دیدم که هرگاه قوالان
را هم شده بسنت سرایان می آمدند و گلدسته های نگلین که آنرا گروه میگویند بحضور والا می نهادند و بالاتفاق
ایستاده مبارکباد می سرائیدند دیگر مشائخ و اهل محفل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا نشسته میماندند
و برموافق سنت سلطان المشائخ قدس سره متبسم شده گروه ها را بروی خود میگذاشتند و در آنوقت
بانعام قوالان همت می گماشتند مریدان و معتقدان حضار محفل نذور میگذرانیدند و در آن زمان
از یک تا صد هر قدر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان همه چوکیهای قوالان بحصه

مساوی تقسیم میشد بعده همه کسان می نشستند و مجرای یک یک چوکی جدا گانه میشد باد آن صحبت
هوشش را با هوش از سر میبرد بالحال نیز بر فرار فائض الانوار آن برگزیده آفریدگار همان رویه باقی است
ع هست مجلس بر آن قرار که بود ۰ هست مطرب بران ترانه هنوز ۰ فالحمد لله بقدر نعمائه
والصلوة علی رسوله واوليائه ذکر منصور حلاج بود فرمودند که سر در قتل منصور این بود که روزے
منصور در حالت مستی قرب حق چنانکه مبارز بجهت مقابله پهلوانی را می طلبد گفت این محمد ابن محمد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه
هستی که در معراج شفاعت گنهگاران نکنانیدی چرا بر شفاعت مومنین اکتفا کردے
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که ما ینطق عن الهوی یعنی مرا اذن شفاعت مومنین حاصل است
نه شفاعت کافرین اینقدر گستاخی که از منصور در معامله نسبت بپیغمبر صلی الله علیه وسلم بمیان آمد مستوجب
آن شد که جان و ایمانش بر باد رود لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای رحمت کاملهٔ ایمانش
محفوظ داشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علما کشتند اگرچه علما در تجویز قتل او خطا کردند زیرا که
در شرح حکم اینست که اگر اسمی از اسمای مخصوصهٔ الهی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا
الرحمان بگوید بر گوینده قتل لازم می آید بخلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسماء مخصوصه
نیست پس در لفظ انا الحق قتل شرعاً لازم نمی آید بنا حضرت لانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور
لفظ غدار اطلاق کرده اند حیث قال ع چون قلم در دست غداری بود ۰ لاجرم منصور بر دار رفت
غدار صیغه مبالغه است از غدر انا نجا که در اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد
علمای محققین قتل نمیکنند لان الحدود والقصاص تندرئ بالشبهات گفته اند اولا حق از اسمای
مخصوصه نیست بر هر چیز واقعی و حقیقی اطلاق حق میتواند کرد ثانیاً اگر حق را از اسماء الهی گیرند تاهم
گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس بباطل با وجود اینهمه که علما بلا تامل و توقف حکم قتل منصور کردند
در غدر مبالغ گشتند و آن مظلوم را بناحق کشتند و ما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله العزیز الحمید اللهم
اغفر له وتجاوز عنه وعنهم اجمعین و ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید که جنید قدس سره نیز فتوی
بقتل منصور داده بودند ارشاد شد که از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبود پس فتوی چگونه داد فقط
حکایت روزی محمد حسین خانصاحب استفسار کردند سبب چیست که فیما بین انبیا خلاف و

تقاضی نمیباشد و در میان اولیا با همدیگر خلاف نمیباشد در جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه
در بیت المقدس حمالی بود پسر انش با او میگفتند که فلان قسم حلوا ما را بخوران او وعده میکرد روزی که
فرصتی زیاده حاصل خواهد شد خواهیم خورانید یکروز فرصتی زیاده از دیگر ایام بدستش آمد نامبرده اسباب
حلوا آورده بزن خود داد و گفت که برای طفلان حلوا تیار بکن زن شروع بتیاری حلوا مشغول شد و حمال
مذکور بسبب بیماری بر بستر دراز شد اتفاقا بخفت در اثنا هاتف غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو نیست
برای مهمان ماست که در مسجد بیت المقدس است حلوا را اول پیش او ببر هر چه پس بخوره او بماند آنرا مختار است
هر کس خواهی بده بدین اینخواب بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته در مسجد
بیت المقدس برد و تلاش میکرد که مهمان کدام است بعد حسبت وجود دید که شخصی مراقب نشسته است
دانست که این شخص همانست که برای او هاتف خبر داده بود حلوا را پیش او نهاد آن شخص بی تکلیف
و بدون گفتگو از ان حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و بحمال مذکور داد و نامبرده بقیه را در رومال
بسته روانه شد هرگاه از اندرون مسجد برامد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود دست حمال
مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میپرسی گفتا سبب پرسیدن من
اینست که من درین مسجد از پیشتر بودم و انکس در وی من درین مسجد رسیده بطرف قنادیل مسجد
نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران والا اینهمه قنادیل خواهم شکست من متعجب بودم که با کدام
کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش او نهادی و او بی تکلف
خورد لهذا می پرسم که ترا چگونه بر حال انکس رغبت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین زودی
حاضر کردی او بجوابش حال خود گفت دوم انکه در مدینه منوره دوکاندار بود صاحب نسبت او را
در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که در مسجد ما مهمانی بدخو وارد شده است
او را فلان قسم طعام تیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود دوکاندار مذکور حسب الارشاد همان قسم
طعام تیار کرده در مسجد نبوی آمده دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست همانکس
خواهد بود پیش او رفته التماس کرد که حسب الارشاد رسول صلی الله علیه وسلم فلان قسم طعام تیار است
در خانه ما بیا تا بخورانم در پیش مذکور همراه شهر بیرون رفت چون طعام خوردند بعد فراغ گفت حضور
صلی الله علیه وسلم ترا مهمان بدخو بر زبان راند سبب آن چیست بجوابش گفت که هرگاه در مسجد

نبوی رسیدم قنادیل را دیده گفتم که مرا فلان قسم طعام بخوران والا بنهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکست آنقدر گستاخی از من البته شده است بعد ازان گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفت حکم است که از مشهد من بشو فوراً بدر رفت بعد نقل سرود حکایت مرقوم الصدر حضرت مولانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این مهمان نبوی کلام یکیان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشده و از انحضرت صلی الله علیه وسلم با وصف اینکه رحمت بودند نسبت بمهمان مسجد نبوی عتاب صادر گشت سر آن همین بود که ترحم آنحضرت صلعم بار حمت الهی برابری نکند محض بنا بر تنگمداشت ادب لب لغزت عتاب فرمودند همین حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر خلافت هم نبودی در صفت لطافت با انبیا مساوات می شد و با اولیا را از مرتبه انبیا فرو تر داشته اند فقط از همین جا گفته اند ع جاذبا و یوآ باشش و با محمد هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار سخن دران بود که کامل را معصیت ضرر نمیکند روزی محمد حسین خانصاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی بخانه شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه بضرورت کار جائی رفت و با اهل خانه خود گفته که هر گونه خدمت مهمان خواهی کرد که او نا راض نشود چنانچه اهلخانه او طعام خواند و خدمت کرد و آن بزرگ با اهلخانه مذکوره گفت که با من صحبت کن او انکار کرد مهمان مذکور به چیر باوی اجماع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پریدن مذکوره متحیر شد بعد چندی که شوهر بشر آمد حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال زنکه معظمه آمد در طواف کعبه این شخص را با وی مذکور ملاقات گردید انکس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و باز وجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق ارادهٔ الهی کردم فقط بعده حضرت فرمودند که اگر این فعل شنیعه با دختر میکردی و بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صورت بقای بستی اگر از سالکان ندک گناه شود آنچنان خالی میگردد که سبو پر آب را سرنگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشد بود فرمودند که در زمان حیات حضرت مولانای فخرالدین محمد قدس سره بمجلس شخصی در حالت بود که امام مرید حضرت مولانا دریافت که حالت آنشخص آمد نیست ملک آورد است مرید مذکور آنشخص را در کنار گرفته بیرون محفل سپانید و گفت که بحال در وغ چرا صوفیان را بدنام میکنی انچه بحضور مولانای ممدوح رسانیدند مولانا گفتند که اگرچه او به تکلف حال آورده آخر نقل و رویشان بود چرا کشف راز او کردی باری رحمت بر غضب غالب آمد که او را همراه خود بدرگاه حضرت محبوب الهی قدس سره الاقدس برده حکم دادند که همین جا باش میگویند

که در هفته عشره اشتغال کرده مگر بفضله تعالی ایمان بسلامت برد سخن در آداب صحبت بود فرمودند
که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد در یکروز مهذب میگرداند پرسیده شد که اخلاص
صحبت چیست فرمودند با اعتقاد آنمعنی که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش بنشیند و طمع و
آرزوی خود بالکل بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هرچه مرضی او باشد
بدل و جان مستعد گردد موافق و ملائم طبع انگیس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی میفرماید
ابیات سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ۞ یک قناعت به که صد بوت و طبق ۞ دل مدز دامن ز دلربای
نور بخش ۞ کان سوارت میکند بر پشت خویش ۞ سر مدز دامن ز سر فراز تاج ده ۞ کان ز پای دل کشاید
صد گره ۞ سایهٔ او چونکه سایه ایزدست ۞ سایه چه خورشید بر جمله سرمدست ۞ دل نگهدار ای بسا صلان
در حضور حضرت صاحبدلان ۞ پیش اهل تن ادب بر ظاهر است ۞ کای خدا زانیشان مهان را
سائر است ۞ پیش اهل دل ادب بر باطن است ۞ زانکه دل شان بر سرائر فاطن است ۞ بی ادب
گفتن سخن با خاص حق ۞ دل بمیراند سیه دارد ورق حکایت در نفحات است که خلیفهٔ بغداد
رویم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و نیم روز با جنید صحبت داشتم یعنی
هر کس با وی نیم روز صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیف که بیشتر حکایت میفرمودند چون
شنیده بودم که عمارت مزار خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره در غایت
وسعت بی نظیر است و سقف روضهٔ مقدسه نهایت دلپذیر و لعل رخشان از بس کلان در مجرهٔ
منوره تعبیه است مرکوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجای مبارک دیده خواهد شد چون بمشیت ایزدی
بزیارت اجمیر شریف مستفیض سعادت سرمدی شدم از وفور ادب نظری بر طراحی سقف مکانات
نینداختم که چون است و تبلاش گوهر گران بهانه پرداختم که چگونه است تا اقامت آنجا که سه ماه
و دو روز بود نیز انداخته میسر فتح فقط پوشیده نماند که هر انسان تماشای اشیای غریبه مشهوره اش دل
میکشد لیکن جناب مولانا پیر و مازاغ البصر و ماطغی ابودند در حایت مزید آداب علاوه بر آن بود
که بسیر عمارت عالیه و نظاره گوهر گرانبها توجه ننمودند حکایت ازهمین قبیل است که میفرمودند که در با
زمان اقامت بحضور قطب یگانه حضرت سید شاه عبد الرزاق قدس سره در گوشهٔ مسجد میماندم و در گوشهٔ
دیگر سگی سکونت میداشت ما دامیکه انجا ماندم از حال آن سگ متعرض نشدم مرا چه طاقت بود که

که سگ آن آستانه را بد میکردم **لمعه پنجم نور ثالث ورذکر صدق مقال و اکل حلال و حکایت**
عمل و محبت صادقه در ذکر کسر نفسی و سادات پرستی مولانا بعشق نبوی علیه الصلوة
والسلام سخن در اجابت دعا بود ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو اجابت اند
مولف کتاب هدایة العلمی که او سیاح بود بطور مخدوم جهانیان جهانگشت تاثیر صدق مقال بدینسبب
نقل میکند که در زمان سیاحت بموضعی رسیدم که مسکن سنو بود دران موضع یک پیراگی سکونت
میداشت مرضاء تمام دیه از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند همینکه دم میکرد صحت می یافتند در بقصص
کمال او بودم که ناگاه آتش بمرد سنو جمع شده او را سوختند و خاکستر او را برداشته در حجره اش نگاهداشته
قفل بذکر دند بعده هر که مریض میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند صحت می یافت مرا زیاده ترجرت شد
از خواص امر دم آنموضع استفسار کردم که در نیکس چه کمال بود که اینچنین کمال دارد گفتند راست گفتار
بود و عهد بسته که گاهی دروغ نگوید فقط سخن در **عمل صالح بود** ارشاد شد که عمل صالح اگر محض لله
و باخلاص دل بود موجب نجات در دنیا و آخرت هر دو میگردد بر صداقت اینمعنی بسیار اخبار و آثار
وارد است فقط **حکایت از حدیث** در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه
آن حکایت اینکه از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوهی رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان
در غار کوه متواری گردیدند بانتظار اینکه باران بگذرد اتفاقا از بالای کوه سنگی کلان بر دهان غار
افتاده راه ایشان بسته شد تحریک سنگ و انفتاح در از قوت آنها بیرون بود متحیر شده گفتند که نجات
ازین قید بجز لطف خدا که به برکت اعمال بی ریا باری نماید ممکن نیست از هر کدام که کار نیک و باخلاص
بعمل آمده باشد بذریعه آن استعانت از خدا باید کرد یکی از انها گفت خداوندا تو خوب میدانی که من
بر فلان زن جمیله که خواهر عم زاد بود عاشق بودم وصل او دستم نداد آخر کار از محنت و مشقت
در مدتی صد دینار و چند بهم سانیده پیش او رفتم بعد گرفتن دینار مذکور تن در داد هرگاه پایین برای زنا
بر داشتم زن مذکوره گفت اتق الله ولا تفک الخاتم بغیر حقه یعنی بترس از خدا و مهر عصمت خدایرا بی اذن
خدا مشکن من صرف بخوف تو دست بردار شدم اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات دهد
بمجرد گفتن اینکلام در سنگ مذکور سوراخی گردید مگر لائق رهائی نبود شخص دوم گفت که خداوندا تو
دانا و بینا هستی که من چند سال پیشتر ازین شخصی را بمزدوری مقرر کرده کار خود ازو گرفتم وقت شام

او باو داجر بست غله بیدارم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گرفت
چند روز بگذشت که آن مرد نگرفت بعد ده در موسم تخم ریزی من غله را در زمین کاشتم هرچه دران پیدا
شد برداشتم باز در فصل دیگر همان غله کاشتم و محاصل آن برداشتم در چند سال که انبارها پر شد فروخته
برنا خریدم و آن برنا از نوه اله و تناسل آنقدر افزونی گرفتند که از ان فلان وادی پر شده در مدت چهل سال
آخر در آمد و گفت یاد داری که مرده ری یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر
بدهی احسان است گفتم گله برنا کدام فلان وادی است آنها از آن تست به بر گفتا تمسخر میکنی گفتم تمسخر
نیست والله راست میگویم اینها از ان غله تو پیدا شده است نزد خود امانت داشتم خداوند اصرف بنظر
تقوی تو آنهمه مال و مواشی و برنا بوی حواله کردم اگر اینمعنی راست است مرا راه بده پاره دیگر از ان
سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فراخ ساخت شخص سوم گفت خداوندا تو دانا و بینا هستی که من
خدمت مادر و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزند خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گوسفندان
دوشیده اول مادر و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزندان فلان روز که من بمشغولی کاری چند گه
شب گذشته بخانه رسیدم و شیر گوسفندان در محلب دوشیده بر بالین والدین بردم آنها خفته بودند
بلحاظ آداب بیدار کردن نتوانستم شیر بدستها گرفته بر بالین ایستاده ماندم و فرزندان صغیر من از
گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را هرگز نداده تا که والدین من از خواب بیدار شدند و تنها
را سیر کردم بقیه را بفرزندان دادم اگر اینمعنی راست است ما را ازین قید نجات ده بمجرد اتمام این سخن
از سنگ مذکور پاره کلان بیفتاد که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر رفتند خلوص نیت
در اعمال ایچنین اثر دارد فقط حکایت سمدر نمینی ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان شخصی
بود مسمی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در ان موضع دختر مقدم دیه نیز جمیله و حسینه
بود اتفاقا نظر دختر بر یوسف افتاد همچو زلیخا به هزار جان عاشق او گردید هرچند رسل و رسائل و
پیغام کرد که یوسف بر و متوجه گردد او هرگز متوجه نشد دختر مردم خود مقرر کرد که هرگاه او بمکانی تنها
باشد خبر دهند تا آنکه روزی خبر باو رسانیدند که یوسف در باغ پدر ست تنها نشسته است آن نامنی
زلیخا موزا دران باغ رسید و دروازه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند
یوسف انکار کرد دختر مذکوره گفت ترا نمیگذارم یوسف از دگر نجته بالای دیوار باغ که نهایت بلند بود

برامد بدل خود گفت که اگر مرتکب زنا میشوم عفت میرود و در نار دوزخ خواهم افتاد و اگر این جوان را نیست
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داد و عنان از دیوار برگشت
در این حالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و آسیبی نرسید
و جبینش را بوسید و گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او دست بردار
نشد تا اینکه یوسف علیه السلام پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقه مذکوره شنیده در تنهائی بی اختیار
میگریست و بدل میگفت که بسبب تو آن مظلومه بسیار رنج و تعب کشید اگر یکروز دلش خوشنود
میکردی چه بودی از گناه تو به ممکن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس در جوانی از تو رهائی یافتم و
در پیری خلاص نیافتم که خطره زنا هم بمرتبه زناست و بخطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کالشمس فی نصف اللیل بر وطالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مواخذه نیست موجب امان
خطره بعد چندین سال اینست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود نسبت این زمان بعید تر
گشت و کل یوم بر حکایت عجیب و قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیة انقدر تاثیر است
که در جوار وطن مادر قصبه مسافری وارد شد از دوکان بقالی آرد خرید و مقصل دوکانش خانه بهشیاری
بود آنزا آرد و او نانان تیار کرده و بدختر بهشیاری زن دیگر نشسته بود بهشیاری زن مذکوره را گفت
که آرد را بخته دهی تا خمیر کنم چون آرد بغربال انداخته بختین آخاز نهاد و در میان آرد یکروپیه برامد زن
آرد و نیز به بهشیاری گفت و بهشیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد برامد مسافر گفت از آن من نیست
از آن بقال بوده باشد روپیه پیش بقال برد بقال گفت که از آن من نیست الحاصل هر چهار
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت
داشت که شاید صرد مالک آن پیدا شود و آن روز یوم آخر سال یکهزار و یکصد هجری بود وقت
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دوازدهم شد وقت مکتب نیست هر یک تبدیل شد صباح آن
هر یک از انجمار کس با هم بمنازعت برخاستند که روپیه ماست مسافر گفت غلط میگوئید روپیه مابود
چنانچه مسافر یکسی نداد و خود گرفت و حالانکه مالش نبود فقط حکایت ابراهیم ابن ادهم در حال
حلال میشود که در اثنای راه کعبه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره خرما خریده بود بوقت
گرفتن خرما یک خرما زیر سبد خرما فروشش افتاده بود انشان گمان کردند که از خرمای من در افتاده

آنرا برداشته در خرمای خود آمیخته از آنجا بطرف بیت المقدس روانه شدند اثنای راه از خرمای مذکور خذا کردند
هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند دران مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره العزیز
بطور خفته ماندند و خدام مسجد مقفل کرده رفتند هنگام آخر شب چند تن از ابدالان در انجا رسیده بنماز مشغول شدند
و باهمدیگر گفتند که موجب چیست که امروز لذت عبادت نمی یابیم یکی از انها گفت که امشب در زیر پای ابراهیم
بن ادهم مخفی است و او لقمه شبه ناک خورده است بجهت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت لقمه شبه ناک
بدینطور بیان کردند که خرمای ازان خرما فروش بود او از آن خورده و انسته برداشته بود که از خوردن آن
برکت و لذت از عبادتش رفته حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت راه چند پا پیش آن
خرما فروش آمده از و استغفار نموده او بخشید و خودش نیز فقیر گردید فقط **حکایت حداد در اکل حلال**
میفرمودند که حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره العزیز در اثنای سفر بدوکان حدادی وارد شدند حداد
مذکور بکار خود مشغول بود در انوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک باو کردند او بعد دیری وعلیکم
السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفت که من بکار شخصی مشغول بودم
اگر در اثنای آن کار بسلام علیک شما متوجه می شدم اجرت من شبه ناک میشد حضرت ابراهیم حال او
او دریافته باو استدعای دعای خیر نمودند گفت که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مرا در ماکول نحو شبه
معلوم میشود زیرا که از مدت دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود قبول نمیشود ایشان فرمودند ابراهیم منم
آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عظمت کرد **فقط حکایت در اکل حلال** در نفحات است
ابراهیم بن ادهم و علی بکار و خدیفه مرعشی و سلم خواص یاران بایکدیگر بودند همدیگر عهد کردند که هیچ چیز نخوریم
تا ندانیم که از حلال است چون درماندند از یافتن حلال بی شبه با اندک خوردن آمدند گفتند چندان
خوریم که انان چاره بود باری شبه اندک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه منقول است که سبب کم شدن
معارف از میان مردم کم شدن حلال است از میان انسان **فقط حکایت** زبانی شیخ عظفر علی
در اکل حلال میفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول منحصر بر اکل حلال و صدق مقال است بزرگان ما را
حق تعالی بهر دو داده بود ما را اکل حلال لائق پسند صوفیان میسر نیاید کسی گفت طعامی که در حال
توکل در مسجد می رسد البته حلال باشد فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان برای
اتصاف باطن شرط می کنند و بر ضمنی دو حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال بر کنار دریا

نشسته توکل کرد که انچه از غیب خدا خواهد داد خواهم خورد و الا فلا روزی یک نان ماش یا مونگ بر سر آب
روان پیش وی گذشت دانست که فتوح غیبی است آن را برداشته خورده هر روز بوقت معین همان قسم
نان می رسید و می خورد مدتی گذشت که کشف باطن نشد صوفی را شبهه در نان مذکور پیدا شد بر خاست
تا تحقیق نماید گذارش بجائی آید کنار ده قریب آبادی رسید در انجا دید که زنی همان قسم نان مدبر با اندخت
پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می اندازی زن مذکوره گفت که من کنیزم که در فرج بی بی من
مرض کرم است نان گرم وقت شام می پزم کرمها در نان جمع می شوند صباح نانی دیگر می پزم نان شبینه
را مدبر یا می اندازم چنانچه دوازده سال برین معامله گذشت بعده فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم
باید دانست مگر انچه از قوت بازوی خود پیدا کند دران هم گنجایش شبهات بسیار است بنده عرض کرد
که نزد حضرت برای لقمه حلال کدام سبیل است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریق است
اگر کسی کند و در چهلروز کشف باطن نگردد دامن من گیرد و آن اینست که از جهه حلال یک شصت امنی
وذور ولگی بهم سانیده بر کنار دریا که در ملک کسی نباشد رفته بنشیند و نیت کند که هر گاه تعالی باهی رضا من
خواهد انداخت خواهم خورد و بوقت صید مشغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواه بروز دوم یا
سوم که ماهی بگیرد و بخورد و غافل از حق نباشد تا چهل روز همین عمل نماید حکایت شیخ مظفر علی موصوف نقل
میکنند که روزی تحقیق مدفن حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الاقدس بوده جناب مولانا فرمودند که ابراهیم بن
ادهم علی نبینا و علیه السلام در کنار نفس آنچنان مرتبه داشتند که کمتر کسی بآنمرتبه رسیده باشد چنانچه روایت است
که روزی با نفس خود خطاب کردند که چه خواهش داری نفس ایشان فریاد برآورده گفت که تو را آنچنان
ذلیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته درویشی را اختیار کردی حکومت را گذاشته حاجتمندی
فربهی را گذاشته لاغر شدی سیری را گذاشته گرسنگی و رزیدی هر چه خواستم بر خلاف آن کردی پس از
خواهش من چه پیری فرمودند آخر در خیال تو چیزی امید بهبود خود با قیست یا نه گفتا که در زندگی از شما توقع
ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر تن مرجع خلائق و معبد اهل حاجات خواهد شد آنزمان البته
خوش خواهم شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشتند هر گاه زمان وصال قریب رسید پارچه کفن
و یک خادم همراه گرفته بالای جهاز سوار شدند در میان سمندر زمین یک جزیره بنظر آمد در آنجا فرود شده تو کنند
کفن پوشیده بخادم رفیق گفتند که مرا درین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این وصیت جان بحق تسلیم کردند

رفیق مطابق وصیت در قبر انداخته زمین برابر کرد بعد چندگاه موج سمندر آمد و آن تخته زمین را غائب کرد فقط

ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقه آن میفرمودند که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه آن بس عالی است و عمل بران نهایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت توکل نهاده چنانچه میفرماید وعلی الله فلیتوکل المومنون و نیز فرمود فتوکلوا ان کنتم مومنین متوکلین را بمحبوب خود گردانیده چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین بجمیع امور خود را کفیل متوکلین گردانیده میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شئ قدرا امام محمد غزالی رحمة الله علیه نوشته اند بدانکه توکل حالتی است از احوال دل و آن ثمره ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است ولیکن توکل از جمله آن اهم بود بسبب آنکه ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آنخالت دل اعتماد دل است بر وکیل و استقرار وی و آرام گرفتن بوی تا دل در روزی نه بندد و بسبب تخلل شدن اسباب ظاهر شکسته دل نگردد بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رساند و توکل را سه درجه است

درجه اول آنکه حال او چون حال آنعزیز باشد که در خصومت وکیل فراگذ جلد و هادی و فصیح و دلیر و دشفیق که امین باشد بروی **درجه دوم** آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرادی رسد جز مادر را نداند اگر گرسنه شود و یرا خواند و اگر تب رسد و یرا بخواند و روی آویزد و آن طبع وی باشد نه بتکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرقی که باشد بوکیل اما آن اول را از توکل خویش خبر بود و بتکلف و اختیار خویشتن را فوا توکل آورده بود **درجه سوم** آنکه حال وی چون حال مرده باشد پیش مرده شوی خویشتن را مرده بیند متحرک بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متحرک بحرکت غاسل باشد اگر کاری پیش آید دعا نیز نکند چون کودک که مادر را خواند بلک چون کودکی بود که داند که اگر همه مادر را نخواند مادر خود داند و تدبیر وی کند پس در مقام باز پسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار نبود مگر ابتهال و دعا و دست در وکیل زدن و در مقام اول اختیار بود ولیکن تدبیر اسبابیکه از سبب عادت وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگرفتند تا در منجنیق نهند و در آتش اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا یعنی بتو حاجت ندارم بعده جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه بحالی حسبی عن سوالی امینست صفت رسوخ توکل حکایت در علو همت آن زن میفرمودند که بر سبیل

متوکل بود بعبرت میگذرانید بادشاه خبر عسرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معافی پیش
آن درویش فرستاد درویش در اقبال معاش بزوجه خود استصواب نمود او گفت اگر معاش قبول میکنی
ما را طلاق بده احتیاج معاش ما را چیست زیرا که از چرخه زنی یک چادر تنها میکنم و در ان نماز میخوانم
شدن میتواند اگر درویش را از تائید زوجه همت قوی شد فرمان دیهات قبول نکرد حکایت درهمت
میفرمودند که شخصی مفلس دختر ناکتخدا داشت رضای دختر خود دید بمفلسی متوکل نکاح کرده داد و هرگاه زن در خانه
شوهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی دانه غله و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است منکوحه مذکور
گفت کسیکه چیزی برای فردا نگاه ندارد متوکل نیست پس من با غیر متوکل راضی نیستم آخر وعده بست که آینده
گاهی بهیچ اتفاق نخواهد شد صحبت هر دو موافق افتاد و هر دو ولی شدند حکایت در اخلاص عمل میفرمودند
که بزرگی متوکل بود از سه روز فاقه داشت در اثنا لت یکی مهمان وارد شد و در خانه رفت تا مهمانداری
کند هیچ چیز نیافت مگر دامنی المایه خود آن دامنی را در بازار فروخته چیزی جنس خوردنی آورده طعام تیار کرده
پیش مهمان نهاد بعد طعام مهمان شخصی صره هزار اشرفی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش از
دروازه می دید آن بزرگ خریطه اشرفی مسترد کرد که من نخواهم گرفت زوجه اش فریاد برآورد که بنیاد ظالم را
که من از فاقه کشی هلاک میشوم و چادر ما فروخته مهمان را خوراینده است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است
آنهم نمیگیرد درویش مذکور بگفتن زن التفات نکرد و زر مذکور هرگز قبول نساخت مهمان مایوس یافت ابخال
متحیر شده رفت انجکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره العزیز رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد
و سبب رد فتوح در اینچنین حالت بکسی ازان درویش پرسیدند که الدنیا لا تزن تو چرا رد بدیه کردی بجواب گفت
که هرگاه برای ضیافت مهمان دامنی زوجه خود میفروختم هاتف غیب ندا داده بود که عوض این احسان تو اهم داد
گفتم عوض نمیگیرم پس دانستم که عوض آن هزار اشرفی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر قصد کرده بودم نه
بطمع عوض لهذا مسترد کردم حضرت جنید بهمتش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره
السامی در احوال شفیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که وقتی شفیق با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شفیق گفت سگان خراسان هم چنین
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم ابراهیم بوسه بر سر وی داد و
گفت استاد تو لی حکایت در نفحات است که احمد بن عاصم انطاکی را از اخلاص پرسیدند گفت

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بآن یاد کنند و ازبرای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از غیر حق تعالی آن اخلاص است
و هم وی گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لافی السماء احد غیره حکایت میفرمودند وقتی
در بصره قحطی عظیم افتاد رابعه قدس سره را از احوال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بیخودی است و اگر
یکدانه بمثقال ذره شود در باطنم هرگز اضطراب و اضطرار راه نیابد فَاِنَّ عَلَیْنَا اَنْ نَقْضِیَهُ کَمَا اَمَرْنَا وَعَلَیْهِ اَنْ
یَزِیْدَنَا کَمَا وَعَدَنَا بر ما لازم است آنکه به پرستم و بر اوست چنانچه مرا فرموده است و بر وی است آنکه روزی رساند
چنانچه وعده کرده است بمن پس اضطرار از حماقت و اضطراب از حرافت باشد حکایت میفرمودند که چون
مالک دینار قدس سره ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار بگریستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب
خدا نبودی و حق بدین گفتن امر نفرمودی هرگز نخواندمی یعنی میگویم که ترا میپرستم و خود بنفس پرستی مشغولم
و میگویم که از تو یاری میخواهم و بر دراین و آن میکردم و از هر کس شکر و شکایت میکنم حکایت نقل
میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه در بادیه میرفت و تشنگی بر وی مستولی شد بر لب چاهی
رسید بغایت عمیق گفت اگر کاشکی با من دلو و رسن بودی تا قدری آب کشیدمی و این نفس عطش را
پاره تسکین بخشیدمی وی در همین فکر بود که ناگاه آهوان چند تشنه و عطشان بسر چاه رسیدند و نظر بر آب
کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لبریز شد آهوان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم خواست
که بطور آهوان قدری آب بکار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرد و گفت که ما عاجز و فقیریم
و درین بادیه بی تدبیریم و از غایت تشنگی بمیریم چه دانست که برای حیوانی چند آب بجوش آورده و چون
من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو بردی از هوا آوازی شنید که ای ابراهیم این مسکینان نظر بر دلو و رسن
نداشتند و تو بر دلو و رسن نظر داشتی چون ایشان نظر بر ما کردند ما بآب ساختیم و تو هرگز بی دلو و رسن
بآب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم ادهم قدس سره گوید وقتی در بادیه توکل میرفتم سه روز هیچ
نیافتم ابلیس بیامد و گفت بادشاهی و آن نعمت گذاشتی تا کرسنه بحج میروی با تحمل هم میتوان رفت از این
گفتن او دلم در شورش آمد و گفتم الهی دشمن را بر دوست گماری تا و را بشوراند این بادیه بی مدد تو قطع
نتوان کرد آوازی شنیدم یا ابراهیم آنچه در جیب داری بیرون آر تا آنچه در غیب است بیرون ارم دست
در جیب کردم چهار دانگ نقره بغیر اموشی در وی مانده بود بر آورده بینداختم بجز داند اختن ابلیس از من ناپدید
و قوتی در من پدید آمد که باز دلم هرگز مضطرب نشد حکایت عند الذکره محمد خنیف شاه مرید رسول شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل بود چنانچه شنیده ام که یک درویش باسم اشرفی شاه مشهور بود وجه تسمیه اش
اینکه هر کس که تما کود چلم نهاده او را قلیان میکشانید کل تما کو را در چلم اشرفی میکرد اشرفی شاه مذکور برای
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف درویش مذکور حکم نمود تا قلیان تیار کرده پیش او
نهادند چون قلیان آن کشید و تما کو را اشرفی کرده داد رسول شاه گفت چلم دیگر بدهید خدام چلم دیگر آورده نزد
مرتبه دوم اشرفی گردید باز چلم تیار کرده دادند مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک چلم دیگر بدهید چهارم
اشرفی نشد اشرفی شاه متامل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که به بین چه بود
که کوه زر خالص گردیده بود اشرفی شاه این حال دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه برگردون او گذشته
گفت که برین قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از امروز آن درویش اظهار تصرف خود گذاشته تا هم
اکنون شاه نهاد فقط خلاصه حال رشاد اینکه کامل را هر گونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب ابد

ذکر کسر نفسی و سادات پروری حضرت مولانا بعشق وی علیه الصلوة والسلام

اگرچه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنها لیکن از باعث عشق رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنقدر پاس و ادب سادات میکردند که گاهی از کسی نخواص و عوام نشنیده باشد چنانچه صدها سادات
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب چهل و پنجاه کس اکثر استقامت سیدا شتند در ابتدا انچه فتوح و نذر
مریدین و معتقدین پیش آنحضرت می آمد آنرا جمله میگرفتند و کسی را از مریدو غیره در مقدمه اوشان دخلی نبود و
صدها روپیه بذریعه قمجات آنحضرت حاصل میکردند و هرگاه یکه فتوح وغیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد
خود بحضرت قرض داده باز بوقت آمدن وعده ادا می گرفتند و اگر کسی از مریدان عرض میکرد که انقدر زور
و زیادتی سادات بر آنحضرت از ما دیده نمیشود و میفرمودند که جور و ستم انهارا سر سر جمت معلوم میشود
اگر از شما دیده نمیشود از ینجا بروید من برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدای دستور بود که انچه فتوح
وغیره نزد آنحضرت می آمد آنرا بحسب حصه بهر یک حضار میرسید و حصه سادات هم باوشان میدادند باوجود
اینغنی باز سادات مذکور آنقدر زیادتی کردند که انچه فتوح وغیره پیش آنحضرت می آمد جمله بتصرف خود ها می آوردند
و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد را خطره اینغنی گذشت که حضرت بخاطر سادات حیثیتی
ما میفرمایند جناب مولانا بر ین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور حقوق
دیگران بر بردستی از من میگیرند لیکن جوابدهی حقوق دیگران پیش خدا کردن میتوانم و جواب با خوشی

سادات پیش رسول گفتن نمی توانم حکایت در بعضی شبی ایام سلاطین چهار سادات تکلیف ما برخود گوارا کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور نزد آنحضرت حلقه بسته نشستند و گفتند که مایان تمام شب در خانقاه تو تکلیف سرما کشیدیم و تو اینقدر اسباب سردی بربدن خود داری جمله پارچهای که خود پوشیدی بمایان ده چنانچه بسخت کلامی پیش آمدی رضائی و دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت ستیده گرفتند حتی که بربدن آنحضرت بجز کرته تن زیب دیگر پارچه باقی نمانده از معائنه این حال شخصی از مریدان رضائی کهنه خود پوشانید از معائنه این ماجرا پنوخالصاحب که یکی از مریدان و عاشقان آنحضرت اند لحاف و رضائی و قبای وغیره نهایت معقول طیار کنانیده زیب قامت باکرامت کردند بدینگونه معامله اکثر از سادات مذکور واقع میشد و آنحضرت بخوشی تمام متحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی از روی امانت اینگونه کلمات در حق سادات مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکنند اینقدر عدار شاد میشد مصراع حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ؛ میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما الصلوة والسلام را ندیده باشد این صاحبزاده ها را معائنه نماید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصورت همین صاحبزاده ها در دنیا تشریف می آرند و اگر کسی میگفت که این سادات وغیره از باعث طمع نفسانی در امام بارده ها شهر رفته تبرا گوئی مینمایند ارشاد میشد که مرا از افعال بشان چه سروکار بر من اداب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است ادا مینمایم حکایت روزی یکی از مریدان حضرت که سید بود گذارش نمود که آنحضرت فقط پاس و آداب سادات بجا میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن ارشاد شد اول آنکه سادات بنجاب بعد مسافت صدها کروه طی کرده برای همین امید می آیند دوم آنکه این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در بنجاب گذشته اند هستند و تا حال قرابت و یگانگت آنها بغیر کف نگردیده و سادات اینجا را می بینم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ و مغل و افغان هم میشود از این باعث سادات بنجاب را بنسبت سادات اینجا معتبر میدانم و اگر کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را نمی شناسم اینقدر میدانم که خاکپای آل رسول صلی الله علیه وسلم ام حکایت حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بنی فاطمه رضی الله عنها را آتش دوزخ حرام گردیده است اگرچه آنها در تمام عمر بفسق و فجور اوقات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان خواهند رفت چرا که رسول صلی الله علیه وسلم برای
آل خود دعا فرموده والله تعالی در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر بشارت داده حکایت
حضرت مولانا در عشره محرالحرام برای استماع مصائب ائمه طاهرین علیهما السلام رغبت میداشتند چنانچه از شیخ
غضنفر علی اکثر شرحه های مودب واز مولوی محمد نور الله کتاب مجالس و دیگر روایات سماعت فرموده
و آبدیده میشدند و میفرمودند که انچه مصائب برای امتحان بر سر انبیا علیه الصلوة حقتعالی نازل کرده
در معرکه کربلا جمله مصائب جمع گردیده بر امام علیه السلام پس آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوشدلی و
شکرگذاری تمام متحمل هر یک مصائب گشتند و بتبعش انکه حضرت امام علیه السلام معشوق الهی بودند
والله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود حضرت امام علیه السلام بشکرانه آن بجز سر خود دیگر چیز قابل نذر
ندیده سر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاده نشین تبدیل لباس
روز جمعه معمول حضرت بود مگر در عشره محرالحرام بروز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند صرف غسل و پاچه
مستعمل می پوشیدند چنانچه در سنه وفات بعادت معهود بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی
شاه صاحب ارشاد شد که پاچه هائی که تبدیل نموده ام اگر بخانه گاذر نداده باشند آورده ما پوشانیده
دهند چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعده فرمودند که گویا همین قدر غم امام نمودم
حکایت روزی محمد حسین خانصاحب در باب رفتن بزیارت تعزیه وغیره از حضرت مولانا
گذارش نمودند ارشاد شد که این تعزیه داری اگرچه از روی شرع شریف ناروا است لیکن در
هندوستان شعار اعظم دین است چرا که نام نواسه رسول صلی الله علیه وسلم بلند گردیدن گویا
نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند شدن است وعلاوه بران نفع رسانی خلائق بهر نوع میشود
ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن برای زیارت تعزیه ها
ارشاد فرمودند که اگر تعزیه را ضریح مبارک تصور نکرده همان اداب روند مضائقه ندارد و اگر با نفس
و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر روند نباید و مقام زیارت را سیر گفتن موجب خطاست و میان
همین گفتگو شخصی عرض نمود ضریح مبارک خاص یک است و این تعزیه ها هزاران اند تعظیم و ادب
چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یک است و نقل آن هزارها مسجد اند چگونه تعظیم آنها میباشد
حکایت در مراتب تفضیل صحابه کرام هر کس که میپرسید همین ارشاد میشد که نزد ما همه اصحاب

دلی باشی مصری اندوز هر اشب اعلی و ادنی اصحاب مرا تمیزی نیست و ایشم ارشاد میشد که از فرقه ثانیه
درین باب هرگز هرگز گفتگو نباید ساخت چرا که بوقت گفتگو سنی در پی اینمعنی خواهد بود که آن کلام را چیم
که فضیلت خلفای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب امیر بر آنها بیان خواهد بود
قباحت اینست که هرگاه یکه سنی نام صحابه کرام بر زبان خواهد آورد فوراً بدل خود حضرات صحابه تبرا خواهد
گویا باعث تبرا سنی شده علاوه بران از فرمایندان این دان هرگز معقول نخواهد گردید لهذا مرد سلیم را
باید که درین باب اصلاً گفتگو نکند فقط حکایت در سال آخر عمر شریف یوم عشره محرم الحرام بروز جمعه اتفاق
بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر بستر مبارک دراز شده از مریدین و معتقدین حاضرین وقت حکایات
معرکه کربلا بیان میفرمودند چنانچه مولوی محمد نور الله کتابچه مجلس مرویه آنحضرت میخواندند و
آن حضرت بگوش حق نیوش سماعت فرموده ابدیده میشدند درین اثنا مولوی مجید الدین مهوتوی
مریدخانه را ارشاد فرمودند که اندکی خاک بیار عرض نمود که در اینجا خاکی بدست نیامد فرمودند که گلوهای
گل در اینجا بیار اینه یک کلوخ را سائیده زود تر نزد من آر آنحضرت برای حاجت آنجا تشریف میبردند
چنانچه مولوی مذکور زود کلوخی را سائیده قریب زینه مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت یک چشمک
خاک را از دست مبارک گرفته بر سر مبارک که برهنه بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب
و محمد حسین خانصاحب از مریدان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد
مایان را خیلی تعجب شد و نمود فرمودند که بروز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در مدینه
منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه وسلم شیشه خون در دست و برهنه سر و ریش مبارک گرد آلود
می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من در دنیا بدینصورت
آنحضرت هم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که انیوقت من در کربلا در مقتل
حسین خود بودم هرگاهیکه خبر شهادت در مدینه منوره رسید همانوقت بود که در خواب دیده بودند
در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله خواب با سنت پیغمبر آن وقت
فرمودند که نه ما خواب حضرت ام سلمه عین مشاهده است این سنت که از من باقی بود ادا کردم
و آنهم دستور حضرت مولانا بود قدری از نهادی لنگر حسینی طلب فرموده تبرکاً می چشیدند حکایت
شب باشوره بعد نماز تهجد که در انوقت آواز نوحه ها بگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه

حاضرین عرض نمودند که صبحی یوم عاشورا است این نوحه مومنین شیعه است ارشاد گردید که اگر حقتعالی نوحه
اینها را قبول فرموده و بهشت را بگریه امام حسین علیه السلام موقوف داشته شیعه ها از همینان باشی فرمود
حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل میخواست فرمودند که از سینان اینقدر نمیشود **حکایت**
روزی ارشاد کردند که علمای ظواهر اعجب دین و اسلام است که هر کس را که میخواهند کافر میخوانند و هر کرا منجی اهل
مومن چنانچه اگر کسی این لفظ بجانب عالم بگوید که چوقی او قی قائل این قول را کافر نوشته اند چرا که عالم
وارث النبی است در حق او این کلمه اهانت زوسرزد و شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه
وسلم را ناحق ذبح کرده اطلاق کفر بر وکردن نمی توانند رهین تذکر فرمودند که هر گاهی که شمر ملعون
بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای ذبح کردن سوار بود شخصی ازان مرد و گفت که تو رتبه این را
نمی شناسی که این حرکت بخدا گوارا ساختی آنمرد و از عمامه خود کاغذ استفتا بمهر دو صد علمای آنوقت پیش
انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم ازان علمای هستند حقتعالی از فضل و عنایت خود
مارا از ملاحظه آن محفوظ داشته است **حکایت** شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود
میان امام حسین علیه الصلوة و یزید پلید مغایرت هست یا نه ارشاد گردید که مثل گل و خار ذات حضرت
مثل گل است و یزید پلید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط **حکایت** روزی محمد حسین خان صاحب از
حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت یزید ملعون چه میفرمایند اول این حکایت ارشاد فرمودند
که بروز عید الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد تشریف میبردند
شخصی یهود از بام خود تو کرده خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت بخس
بدن مبارک گردالوده گردید حضرت امام متحمل شده فرمودند که امروز طاقت قصاص از تو نیست وجه میدانم
یکی اینکه اگر امروز بخلیفه وقت رسانم او ترا از جان بکشد دوم خاکروان من برای تو گفایت می کند
سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا سزا دهم با اینهمه وعده می کنم که بروز حشر اگر معروض من روبروی
خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوة به نسبت حضرت
امام اعظم بهزاران هزار تحمل جور و ستم و صبر و شکیبائی و حوصله بلند و ظرف وسیع مبدا شتند چه عجب اگر
قصد شفاعت فرمایند لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان درگاه او بخصوص سازد حقتعالی
ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حقتعالی رد کرده است حضرت امام خلاف مرضی خدا شفاعت او

هرگز نخواهند فرمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای اقل قلیل که حضرت یکبار در شبانه روز پاس میخورند موجب چیست رغبت نمیشود یا عمداً تقلیل میفرمایند ارشاد شد که در ایام جوانی که زمان رغبت و قوت ناضمه می باشد شکم سیری میسر نیامد و الحال که از عنایت الهی همه نعمات میسر است قصداً شکم سیر نمیخورم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و همین نیت تمام عمر رجا پائی آرام نکرده ام که مبادا در تمام جهان کدام سید بزمین افتاده باشد فقط سبحان الله زهی همت علیا و نهی نیت عظمی احدی را دست نداده باشد حکایت شیخ عظفر علی زبانی میان نبار خسینی از اولاد امجاد حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره الغیر ناقل اند در عهد یمین الدوله نواب سعادت علیخان بهادر حضرت مولانا قدس سره در مسجد مخدوم شاه مینا صاحب رضی الله عنه سکونت میداشتند در آن زمان مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای منکرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا بمهور علما طیار کرده معه عرضی خود بحضور نواب سعادت علی خان بهادر فرستاده استدعای کردند که بموجب عبدالرحمن مردم شهر را گمراه می کند او را اخراج باید کرد نواب یمین الدوله آن عرضی را بمولوی سدن خان صاحب اُستاد خود ملاحظه کنانیدند مولوی سدن خان صاحب گفتند که اینچنین عالم نادرالوجود از حسن اتفاق در شهر ما وارد است کسانی فتوی تکفیر شان میدهند آنها را حکم شود که پیش او شان رفته تحقیق ایمان بکنند یا او شان را الزام دهند وزیر الممالک فرمود که اگر اینچنین عالم اند در اینجا بیارند که من نیز مستفید شوم مولوی سدن خان صاحب گفتند که او شان از بادشاه و وزیر کاری ندارند بیاده خود او در مسجد مشغول می باشند وزیر الممالک گفتند که از طرف من شما بجذمت شان رفته جواب دو سخن پرسیده بیائید به بینم که چه میگویند چنانچه مولوی سدن خان صاحب آمده از طرف نواب وزیر الممالک دو سوال کردند اول اینکه در مثنوی مولوی معنوی در قصه پهلوان سیابنده حضرت امیر علیه السلام آمده است بیت اوفتاد و انداخت بر روی علی ؛ افتخار هر نبی و هر ولی ؛ افتخار هر نبی چگونه شدن میتواند پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجواب فرمودند که جای فخر نبی بدینطور بوده که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاعده مقرری صوفیه کرام علیهم الرضوان است که بهمه صفات منفی در فانی سرایت میکند اعنی فانی متصف بصفات منفی میشود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم افتخار هر نبی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر نیز بسبب فنا فی الرسولی جای فخر هر نبی شدند سوال دوم این بود که سلطان العارفین بایزید بسطامی موحد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام زیاده از او شان

پس چه سبب تبر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و بر جسد مقدس و مطهر امام همام شد بجواب این سوال حضرت مولانا
ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام دریای توحید و عرفان بودند و بایزید قطره از ان دریا لیکن فرق
دقیق است در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده در هستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته
قاتلان شش را مجروح لرزه در خانه هستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکرانه آن امام حسین
سر خود نثار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت علی خان بهادر باستماع جواب این سوال
بدل و جان معتقد گردید و بقصد زیارت حضرت مولانا بجیله ملاحظه مکان بهوانی مهره که متصل درگاه بود شرف
آورده حکم کردند که خبر بیارند که مولانا کجا هستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواستند که باوزیر الممالک
دو چار شوند فقط لمعه ششم نور ثالث در ترک غذای حیوانی و طلب غذای روحانی و در بیان
منافع کم خوری و مضار پرخوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش باید دانست که
گرسنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری موجب سرکشی
نفس و طغیانی و پرخوری وظیفه هوای شیطانی است بحکم آنکه انجوع طعام الابنیا گرسنگی بلاریب پرده
غفلت از بصر بصیرت برمیدارد و خلو معده بلاشبه روح طالب را آماده عروج عالم علوی میسازد جناب
مولانا میفرمودند که خلاصه مثنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خورش است و بس چنانچه بعضی اشعار
حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز در این باب نشان داده مثنوی گر تو این ایوان زنان خالی کنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی ❊ طفل جان از شیر شیطان باز کن ❊ بعد از انش با ملک انباز کن ❊ تا تو تاریک و
ملول و تیره ❊ دانکه با دیو لعین همشیره ❊ گر ز شیر دیو تن را وا بری ❊ در قطام او بسی نعمت خوری ❊ نان
گل است و گوشت کنجر از زمین ❊ تا نانی همچو گل اندر زمین ❊ آلت آنکار خود جز سنگ مدان ❊ کمتر ک
انداز سنگ را استخوان ❊ زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود ❊ کی سوی صید شکار خود رود ❊ نفس و حشیست
نان سیرش مکن ❊ تا نیارد یاد از ان کفر کن ❊ گر نباشد جوع صد رنج دگر ❊ از پی بیضه برآرند از تو سر ❊ رنج
جوع از رنجها پاکیزه تر ❊ خاصه در جوعی که صد نفع و هنر ❊ رنج جوع اولیا بود همچنان غلمل ❊ هم بلطف و
هم بخجت هم عمل ❊ رنج جوع از رنجها آسان تر است ❊ زانکه نفس پیش خرس کمتر است ❊ جوع خود شیطان
واگور ماست بین ❊ جوع در جان نه چنین خوارش مبین ❊ جمله ناخوش از مجاعت خوش شده است
جمله عوشحالی مجاعت ناز داست ❊ جوع مرخاصان حق را داده اند ❊ تا شوند از جوع سیر و مهر مند ❊ جوع رزق

جان خاصان خداست ❊ کی زبون همچو تو کیے درگداشت ❊ تو نئی زان نازنینان غیرنه ❊ که تراز اندیبی جوز
و مویزه ❊ باش فارغ تو ازانها نیستی ❊ که درین مطبخ تو بی نان بایستی ❊ ننگ دارد این گلو با جان
خاک خوردی کاشکی حلق و دهان ❊ فائده در تنبیه الغافلین از ابو سلیمان دارابی قدس سره منقول است
که سیری شش چیز بار آرد یکی بی حلاوتی طاعت دوم نقصان حفظ سوم قساوة قلبی و بیرحمی بر خلق
چهارم کسالت و کاهلت تن پنانکه عبادت بر وگران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی عزم و نیز فرموده اند که
هر چیز را نگاری است و نگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرمایند ؎ چون
میشوی سگ میشوی ❊ تند و بد پیوند و بد رگ میشوی ❊ چونکه خوردی سیر مرداری شدی ❊ منجمد چون
نقش بر یاری شدی ❊ چون دمی مردار و دیگر دم سگی ❊ چون کنی در راه شیران هم تگی ❊ سخن در تعیین
که غذای جان چه چیز است و غذای نفس همیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نه فرموده اند که غذائے
جان همچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چیز که می یابد و غذای جسم از ماکول و مشروب
هر چه جزو بدن و مبدل ما یتحلل میگردد و نوکه غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود لهذا جسم اوشان حکم
روح پیدا میکند چنانکه روح ناقصان بسبب انهماک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند بنا بر آن مقوله
اولیاست که احسانا ارواحنا یعنی جسمهای ما مثل ارواح لطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد
احتیاج بغذای جسمی که ماکول و مشروب کثیف است نمیماند علامتش آنکه در گرسنگی سیری می یابد و
از سیری شکم گرانی روح می بیند پس بمعنی بجوع طعام الصالحین اذعان صادق و یقین کامل حاصل میشود
پس ازین یقین رغبت بغذای روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می فزاید و نفرت از دنیا و لذات
آن پیدا می آید و ازینجا ملکه قوت ایمانی دست میدهد و نفس از مکائد شیطانی میرهد چنانچه در بیان همین
مراتب حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز فرموده اند مثنوی گر نکشتی دیو جسم آن را کول ❊
اسلم الشیطان نفرموی رسول ❊ دیو زان لوتی که مرده میشود ❊ تا نباشد مسلمان کی شود ❊ دیو بر دنیا
عاشق کور و کر ❊ عشق را عشق و گر بُرد مگر ❊ از نهانخانه یقین چون میچشید ❊ اندک اندک سخت خود انجا کشید
یا لرا یعلی البطن عرج کهذا ❊ انما المنهاج تبدیل الغذا ❊ چون ملک تسبیح حق را کن غذا ❊ تا رهی همچون ملائک از دا
درزندمست جمع مال دنیا برای درویش ارشاد شد که اصحاب صفه درویشان باتجرید و تفرید بودند
انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میسری آمد برای خورد و نوش از نهاميدادند و هرگاه چیزی غنیمت یا

فتوح یمنی آمد اصحاب صفه را و دیگر صحابه ذوالاستطاعت برای مهمانی حصه رسد میدادند و هر قدر که باقی میماندند
آنحضرت شریک طعام خود میکردند منجمله آنها شخصی فوت کرد عند الغسل و پارچه او یک اشرفی برامد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را خبر کردند آنحضرت فرمودند که آنشخص را غسل و کفن داده و مع اشرفی پیش من بیارند همگاه
آوردند اشرفی را در آتش سرخ ساخته و پیشانی او داغ کردند دیگر صحابه ذوالاستطاعت ترسان و لرزان
شده عرض کردند که یا رسول الله ما زیاده ازین مال داریم ارشاد شد که شما عیال اطفال دارند شما را بطرف
مال احتیاج است و آنکس را بیش بود و حاجت لابدی او بر با بود او را نگاهداشتن خفیه و صرف نکردن در راه
خدا مستوجب وعید والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون شنیدند خواستند که از عذاب عقبی محفوظ مانند نزای مذکور در همین جا رقم
از تحکایت معلوم میشود که تردد و متوکل خیری از جنس مال بر سد از اصرف نماید و بنیت زاد راه حج وغیره کار خیر
نگاهدارد خود را امین شمارد و تعذیب ندکور از رحمة للعالمین بظهور آمد بنا نفرت جبلی از مال ومتاع ودنیاوی
همین است انچه در احادیث از حالات آنحضرت در تخصوص وارد گشته از انجمله یک حکایت اینکه روزی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد فراغ نماز عصر بلا توقف مضطربانه برخاستند وصفوف مصلیان را شکافته اندرون
خانه رفته بعد لحظه تشریف آورده بجای خود نشستند صحابه سبب این حرکت و اضطراب پرسیدند فرمودند که امروز
انچه مال غنیمت آمده بود همه را تقسیم نمودم اینزم بادم آمد که یک درهم در خانه ام باقیست برمن شاق آمد
که شب در خانه ام باشد لهذا آنرا داده آمدم فقط حکایت دوم از انجمله اینکه حضرت خدیجة الکبری رضی الله
عنها بسیار مالدار بودند همگاه در نکاح صلی الله علیه وسلم آمدند شبی اول گذشت صباح آن حضرت صلی الله
علیه وسلم را کمال مخزون یافته حتی که آثار ملال بر چهره مبارک نمایان بود حضرت خدیجه گمان برند که شاید
ملال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت افلاس است عرض کردند که یا رسول الله سبب مخزونی چیست اینهمه
مال ومتاع که نزدم موجود است فدای شما آنحضرت صلعم فرمودند که بالعکس فهمیدی ملال من صرف تموّل شماست
همگاه اینمعنی بر حضرت خدیجه متحقق شد تمامی مال ومتاع را لله بغارت دادند حتی که بستر خواب باقی نگذاشتند
آنروز بر بستر خالی خواب کردند تا اینکه نشان بوریا بر پشت مبارک آن معصومه نمودار گردید از انوقت
عشق ومحبت با جناب ممدوح روز افزون گشت چنانچه در زندگی شان نکاح دیگر نکردند باوصف اینکه
ضرورت بود زیرا که هر نبی را قوت باه چهل مرد میباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را قوت چهل نبی بود

دیگر آنکه حضرت خدیجه بعمر چهل سال بحالت بودن شبهه در نکاح آنحضرت که بست پنجسالگی بودند آمده بود تلاش و اشتیاق زن باکره هرکس را میباشد مگر آنحضرت بنظر اینکه خلاف مرضی حضرت خدیجه خواهد بود نکاح دیگر نزد ایشان نکردند فقط سوم حکایت از انجمله اینکه در حدیث آمده است که حب الدنیا راس کل خطیئة ترک الدنیا راس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند که از زمان پیدا کردن حقتعالی کاهی بروی نظر رحمت نکرده است و ندا می فرمود چون بحبیبت او خبر داده که دنیا اگر برابر پرپشه قیمتی داشتی یک شربت آب بکفار نمیداد چون حبیبت بود در حضیض بیقدری افتاد خلاصه مدح ترک و ذم اختیار دنیا که واقع شده است مراد از ان حب دنیاست نه نفس مال و اسباب دنیا اگرچه اسباب موجب غفلت است لیکن کمال همین است که مرد خود را غافل نگرداند و حب آن بقدر ذره در دل نیاید ۵ چیست دنیا از خدا غافل بودن ؛

فی قماش و نقره و فرزند و زن لمعه اول و ذکر معنی و تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس سره بر دیگر علما تفرد و اشتند از انجمله تفسیر کلمه طیبه است اصل ملفوظ حضرت مولانی و مرشدی در تعلیم علم توحید و مسئله وحدت وجود معنی کلمه طیبه است که در ان برجمله علمای زمانه تفرد دارند و ضمن بیان آن معنی غلطی های فاحش اکابر علما ثابت کرده اند و آنمدت چهل بل پنجاه سال کلمة الحق حضرت عالم غلغله انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علما با وصف کوشش بسیار رفع اغلاط خود نیا یا تخطیه صحته معنی مولانا کردن نتوانسته ۵ شور شیرینی لب های شکر گفتار ت ؛ ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند ؛ قال رضی الله عنه فی رسالته حدیم النظیر کاسرة الاسنان عرف دندان شکن الکلمة الطیبة لا اله الا الله ؛ زعم المکس و هو الکلمة الخبیثة المذکورة فی القرآن ای لا شیء من جنس الالهیة الممکنة غیر الله و کل اله من الجنس المذکور الله فیلزم من عبارة النص و دلالتها لا موجود الا الله ای لا موجود غیر الله و کل موجود الله اذ لا فارق بین موجود و موجود آخر و اعلم انه قد غاط فی لا اله الا الله اکابر العلما شرقا و غربا سلفا و خلفا من المحدثین و المفسرین و المجتهدین و المقلدین و المتکلمین و المتفقهین غلطا فاحشا من وجوه ؛ ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شی از الهه ممکنه غیر خدا اگر خدا نیست یعنی الهه ممکنه غیر خدا اگر هست یعنی الهه ممکنه موجوده غیر الله نیست بلکه عین الله هست و فقیر بمعلوم شد از عبارة النص که هیچ الهی از الهه ممکنه غیر الله نیست بلکه الله هست معلوم شد از دلالت النص که همه چیز و ای الهه ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد. عدم افتراق بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارة النص و دلالة النص معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

این ترجمه بزبان حضرت مولانا است که بمولوی محمد یعقوب نوشته بودند

هیچ معبودی محسوس باشد یا معقول نیک باشد یا بد غیر اللہ بل اللہ کہ مبرا است در لغت فارسیہ ہمہ دست
انتہی بلفظہ رضی اللہ عنہ شرح و بیان اینکلام معجز نظام باد لائل قاطعہ و براہین ساطعہ در مفتاح التوحید
وجہد المقل و کلمۃ الحق و کاشرۃ الاسنان عرف و ندان شکن رسائل مصنفہ حضرت مولانا موجود است
لیکن ازان فیضیاب نخواہد شد مگر عالم معقول و منقول و ماہر فروع و اصول کہ ایمان را از کتاب و سنت
فہمیدہ باشد و با اینہمہ حقتعالی او را حسن عقیدت از ابنیا و اولیا دادہ باشد والا بسیار علمای متقشرین
و اکابر و ما بین بہ بینت رد و قدح دیدند و بہ دولت ایمان ہم نرسیدند بدیگر کمال چہ رسد اگرچہ ما ہم
درین ملفوظ شریف جرأت افزایش کلام بر ارشاد مرشدی و مولائی نکردہ است مگر در ذکر کلمہ طیبہ و بوجہ
اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابم اول اینکہ در نور مطلق شرح کلمۃ الحق بر قدر تفصیل حال
و تصریح مقال کہ نوشتہ بودم جناب مولانا قدس سرہ العزیز آنرا پسندیدہ بودہ بمقابلہ درس این بدہم
میدارند دوم اینکہ در آغاز کاشرۃ الاسنان امر میفرمایند احد ذکر ایمان لنا از ذکرہ ہو المسک ماکررتہ
بتضوع بنا بر آن بہ نیت افاضہ تام از کلام معجز نظام و بقصد تفہیم عوام تفصیل آن اجمال و اجب افتاد
تا ازان حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثل آفتاب روشن گردد باید دانست کہ کلمہ طیبہ برای
اثبات توحید و ابطال شرک نازل شدہ است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حد توحید
و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکہ در تصریف خواندہ باشی و معنی نسبت اضافت یک مقولہ
خاص است بطرف کسی کردن همچو تسبیح نسبت مقولہ سبحان اللہ بطرف خدا کردن همچنین تکبیر اللہ اکبر
گفتن تہلیل نسبت لا الہ الا اللہ بخدا کردن همچنین توحید نسبت اللہ واحد بخدا کردن است لیکن
این نسبت باعتبار لحاظ و جہت معتقدین بر سہ قسم است یکی توحید ذاتی دوم توحید شرعی سوم
توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقولہ اللہ واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا در کدام صفت
می باید بعضی کسان موحد بتوحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند کہ خداوند عالم در ذات خود یگانہ
و یکتاست چنانکہ عوام میگویند کہ خدا ایک ہی اور محمد برحق ہی یعنی بہت خدا نہیں ہیں و این قسم
توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا کہ مشرکین و کفار نیز باینمعنی اعتقاد وحدانیت خدا دارند وحدہ
لا شریک فی ذاتہ میگویند نتیجہ و فائدہ توحید ذاتی اینست کہ موحد بتوحید ذاتی نسبت ثنویہ و مشابہت
کہ قائل بتعدد الہ اند بہتر است لیکن شرعاً کافر است بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید شرعی

آنست که خداوند سبحانه که مدار شریعت بر کلام اوست در کلام خود خبر داده باشد که بوحدانیت من در فلان صفت ایمان باید آورد چنانکه فرمود انما الله الٰه واحد و الهکم الٰه واحد لا الٰه الا هو الرحمن الرحیم و کسی را در فلان صفت شریک من نباید کرد چنانکه فرمود من کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و لا الٰه الا هو خالق کل شئ فاعبدوه ؛ یعنی هر که امید دارد دیدار رب خود را پس باید که کارهای نیک و شریک نگرداند در عبادت من کسی را در این ایات یک صفت عبادة را در توحید و شرک خدا الله تعالی متعین کرد که نیست معبود مگر معبود واحد و معبود شما واحد است یعنی لائق پرستش نیست مگر حاکم واحد که خالق هر چیز است صرف همان را عبادت کنید و کسی را در عبادت او شریک نگردانید و هر که در معبودیت خدا دیگری را شریک گرداند او مشرک است پس توحید و شرک هر دو در همین صفت عبادت منحصر شدند پس سوای اعتقاد معبودیت غیر خدا شرعی نخواهد بود و در هیچ کدام فعل از افعال جوارح و نتیجه و غایته توحید شرعی محفوظی جان و مال معتقدش در دنیا و امید نجات در آخرت است لیکن درین توحید شرک خفی که زعم غیریت است باقی میماند چون علمای وهابیه این توحید شرک را از قرآن و حدیث نه فهمیدند بر اکثر افعال جوارح همچو طواف قبور و سجده تحیت و تعظیم قبر سیوم و دهم و چهلم میت و تعزیه داری و استماع غنا و غیرها باطلاق شرک نمودند و نداستند که شرک نقیض توحید است و در توحید خدا صرف یک صفت عبادة معتبر است پس شرک نیز منحصر شد در اینکه غیر خدا را بدل خود معبود یعنی حاکم مستقل که خالق زمین و آسمان است اعتقاد کند یا اصنام و غیر غیر خدا را الٰه نگوید و سوای قرار با اعتقاد الوهیت و معبودیت غیر در هیچکدام فعل از افعال جوارح شرک شرعی نیست پس بسبب نفهمیدن این معنی از قرآن و حدیث بسیاری از علما و عقلا گمراه شدند و تمام عالم را بزعم خود مشرک گردانیدند ضلوا فاضلوا قوما کثیرا اقسم سوم توحید تحقیقی و نفس الامری که مدلول لا الٰه الا الله باشد عبارت است از اعتقاد وحدانیت خدای سبحانه در صفت وجود و نفی غیریت از هر موجود یعنی بنسبت مقوله الله واحد بخدا اعتقاد میکند که لا الٰه الا الله یعنی نیست هیچ موجودی غیر الله و هر چه هست الله هست حضرت مولانا قدس سره الاقدس را در شرح و بیان همین معنی تفرد است که سوای مولانا احدی از علما و عرفای پیشین این معنی را از قرآن و حدیث بیان نکرده و ننوشته است اگرچه اعتقاد نفی غیریت داشته باشند چنانچه از کلام بعضی عرفا هیچو ؎ غیر پیش غیر در جهان

نگذاشت ❊ لاجرم عین جلد اشیا شد ❊ وعلی ہذا القیاس بسیار اقوال اند کہ اعتقاداً نفی غیریت از کلام آنہا مفہوم میشود لیکن بمنداند کہ از کلمہ نفی غیریت چگونہ مفہوم میشود اینمعنی موقوف بر فہمید ترکیب صحیح کلمہ است موافق قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظواہر آن ترکیب صحیح فہمیدن نتوانستہ ہرچہ نوشتند و ران غلطہا فاش کردند و وجوہ غلطی علما و دلائل تقرر علما و دلائل تقرر مولانا در کاسرۃ الاسنان و در کتاب ہدایت المعلمین تصنیف اینخادم مولانا مشروحاً مندرج است ہر کہ مشتاق باشد ملاحظہ نماید اما خلاصہ ترکیب مجوزہ علمای ظاہر و فساد معنی آن و لب لباب ترکیب مجوزہ مولانا و خوبی صحت آن بیان کردہ می آید ترکیب علمای کہ از ہدایت النحو تا مسلم الاصول نوشتہ اند اینست لا الہ موجود الا اللہ یعنی ہیچ موجود مگر اللہ یعنی الا نفی جنس و الا اسم آن است و موجود خبر لا محذوف است پس حاصل ترکیب مذکور اینست کہ صفت وجود مسلوب است از ہر معبود حق باشد یا باطل و الا اللہ مستثنی است از ضمیر کہ راجع است بطرف موجود پس لازم آمد کہ ہیچکدام معبود موجود نباشد بجز خدا و اینمعنی صریح البطلان است زیرا کہ معبودان باطل ہمچو اصنام وغیرہ موجود اند پس سلب کلی وجود از ہر یک موجود چگونہ صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اکابر علما برای رفع کذب و تصحیح معنی خود ادا بمعنی مستحق العبادۃ مراد داشتند تا ہم رفع کذب نگردد زیرا کہ از مستحق العبادۃ اگر مستحق زعمی مراد است اصنام مستحق زعمی کفار موجود اند سلب کلی وجود از انہا باطل است و اگر مستحق العبادۃ نفس الامری مراد است مستحق نفس الامری خدای سبحانہ است پس حاصل معنی این شد کہ نیست الہ مستحق العبادت کہ واجب الوجود است مگر خدا کہ ہمان واجب الوجود است پس نفی و اثبات ہر شی واحد واقع شد در ینصورت سلب الشی عن نفسہ لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد کہ تقدیر موجود بجای خبر غلطی فاحش است و ترکیب حضرت مولانا قدس سرہ العزیز اینست لا الہ غیر اللہ الا اللہ نیست ہیچ معبود ممکن غیر خدا اگر خدا معبود غیر اللہ نیست مگر خدا است یعنی خبر الا تو غیر اللہ میدانی آن غیر نیست بلکہ عین خدا است پس از عبارۃ النص غیب معبود ممکن باخذ اثبات شد و ہرگاہ معبود ممکن عین خدا شد ممکنات دیگر کہ معبود نیستند نیز عین خدا شدند زیرا کہ فارق نیست درمیان معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون ہر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن ہر دو در لفظ موجود جمع ہستند پس باعتبار دلالۃ النص حاصل کلمہ برامد کہ نیست ہر موجود غیر خدا بلکہ خدا است و ہمین است مقصود از وحدۃ وجود یعنی ہمہ اوست و این کلام قصری نازل شدہ است برای رد زعم مشرک کہ میگفت ہمہ غیر اوست کہ اصل کلمہ تثنیہ ہمین بود و اینمعنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی اللہ علیہ وسلم

ترکیب کلمہ طیبہ علمای ظواہر و فساد آن

ترکیب حضرت مولانا قدس سرہ

تفصیل این اجمال انکہ آیات قرانی دو قسم اند یکی محکم کہ تاویل نپذیر نباشد دوم متشابہ کہ تاویل پذیر باشد
و دال بر توحید واجب است کہ محکم باشد زیرا کہ از محتمل التاویل حکم قطعی ثابت نمیشود پس از آیات محکمات دال
بر توحید شانزدہ آیۃ اند اول لا الہ الا اللہ دوم لا الہ الا ہو سوم لا الہ الا انا چہارم لا الہ الا انت سبحانک
پنجم انما الکم الہ واحد ششم مالکم من الہ غیرہ در مواضع عدیدہ ہفتم ہو الاول و الآخر و الظاہر و الباطن ہشتم انما
تولوا فثم وجہ اللہ نہم واللہ معکم انما کنتم دہم واللہ علی کل شی قدیر یازدہم وہو الذی فی السماء الہ و فی الارض الہ
دوازدہم ہل من خالق ہو اللہ احد سیزدہم ما یکون من نجوی ثلاثۃ الا ہو رابعہم و لا خمسۃ الا ہو سادسہم و لا ادنی من ذالک
و لا اکثر الا ہو معہم چہاردہم لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا پانزدہم لو کان معہ الہۃ ما وردہا شانزدہم ما کان معہ
من الہ اذا لذہب کل الہ بما خلق و لعلی بعضہم علی بعض و از احادیث صحاح ہشت حدیث دال بر توحید و
وحدۃ موجود اند اول حدیث آنست کہ صاحب مشکوۃ در باب الایمان بالقدر آوردہ اخرج احمد عن ابی بن کعب
رضی اللہ عنہ فی تفسیر قول اللہ عز و جل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم قال جمعہم فجعلہم ازواجا
ثم صورہم فاستنطقہم فتکلموا ثم اخذ علیہم العہد و المیثاق و اشہدہم علی انفسہم الست بربکم قالوا بلی قال فانی
اشہد علیکم السموات السبع و الاضعین السبع و اشہد علیکم ابا کم آدم ان تقولوا یوم القیامۃ انا کنا عن ہذا غافلین او تقولوا
انما اشرک آباؤنا من قبل و کنا ذریۃ من بعدہم افتہلکنا بما فعل المبطلون و اعلموا ان لا الہ غیری و لا رب غیری و لا تشرکوا بی شیئا فانی ارسل الیکم رسلی یذکرونکم عہدی و میثاقی و انزل علیکم کتبی قالوا شہدنا
بانک ربنا و الہنا لا رب لنا غیرک و لا الہ لنا غیرک دوم حدیث سبحانک اللہم و بحمدک و تبارک اسمک
و تعالی جدک و لا الہ غیرک سوم حدیث کان اللہ و لم یکن معہ غیرہ چہارم و الذی نفس محمد بیدہ
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لہبط علی اللہ ثم قرء ہو الاول و الآخر و الظاہر و الباطن حدیث پنجم
قولہ علیہ السلام لا تسبوا الدہر فان الدہر ہو اللہ حدیث ششم قولہ تعالی فی الحدیث القدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حدیث ہفتم در صحیح بخاری است از ابو ہریرہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال عبدی و لا یتقرب الی بالنوافل حتی احببتہ فکنت سمعہ الذی یسمع بہ و بصرہ الذی
یبصر بہ و یدہ الذی یبطش بہ و رجلہ الذی یمشی بہا حدیث ہشتم قولہ علیہ السلام و اصدق کلمۃ قالہا الشاعر لبید
الا کل شی ما خلا اللہ باطل انتہی ازین آیات و احادیث بر صحت معنی و ترکیب بینہ حضرت مولانا نصوصا
دال اند اگر کدام لفظ در قرآن یا حدیث موہم غیریت میبا شد برخلاف نصوص مذکورہ پس تاویل آن
بطرف مضمون کلمہ طیبہ واجب است زیرا کہ لا الہ الا اللہ اصل الاصول ایمان و جملہ احکام دین و مقدم

دال بر توحید شانزدہ آیات محکمات در قرآن مجید

دال بر توحید ہشت حدیث صحاح

بر فروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله توحید شرعی ثابت گشته و در زعم عرب بعد از مشرکین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آمد جواب شرک در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم شرک فی التکوین و التخلیق پنجم شرک فی الغیریت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادة والالوهیت میشود باقی اقسام اربعه شرک از نفی عبادت غیر خدا بمعنی خیزد و از نفی غیریت بمعنی شرک باقسام متصل میگردد چه خفی چه جلی زیرا که هرگاه غیر خدا موجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته نشد و بهمین سبب اعتقاد غیریت یا شرک نفس الامری و نفی آن را توحید نفس الامری قرار دادیم که از نفی غیریت نفی جمیع اقسام شرک می شود و این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیجه آن همین است که در کونین مشهود سالک نگردد الا ذات واحد حق و بعد عین الیقین و مشاهده وحدت الهی توحید حالی و کشفی موسوم میگردد و سالک در نیمرتبه از رتبه تقلید که در توحید شرعی باقیمانده بود و از قید استدلال که در توحید عقلی داشت نجات می یابد و الیه اشار المولوی المعنوی قدس سره **مثنوی** چیست توحید خدا آموختن نحو نبشتن را پیش واحد سوختن چون دولت آموخت شمع افروختن چه آفتاب او را نیارد سوختن گر بگوید صد هزاران گاو و خر گاو و خر را کاید و روزی چو روز چه بستی همچون شب خود را بسوز چه هستیت در رهت آن هستی نواز چه همچو مس بی کیمیا اندر گداز و بدون اثبات توحید نفس الامری و بغیر ایمان بوحدت واقعی بتحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری نمی شود در نصوص با وصف اقرار توحید شرعی غیریت نمیرود و فائده و غایت هر یک قسم از اقسام ثلثه توحید در صدر کتاب هدایتنا الیه بابین ترقیم یافته که از کمال نفی در افنای هستی موهوم ساخت حقیقت خود که همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایقان بمعنی مطابقی کلمه طیبه است از جمله معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الاقدس فرمودند که هرچند تمام کلام الله معجز و بر بلاغت است لیکن از بین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل غیر اسمه ظاهر میشود که سوره مذکور با قلت الفاظ خوش مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و مبطل است جمیع عقائد مشرکین و ملحدین را اول بالاجمال ترجمه لفظی مفسره حضرت می نویسم بعده نقل کلام دیگر مفسرین بتفصیل آن نخواهم کرد تا ناظرین را بخوبی ارشاد حضرت آگهی رسد شان نزول این سوره همین بود که کفار قریش و گروه یهود از رسول صلی الله علیه وسلم گفتند که بطرف کسی که دعوت میکنی اوصاف او بگو تا ایمان آریم که او چیست

وچه میجوزد وچه می آشامد وخدای ازکه میراث گرفته ومیراث او که خواهد گرفت وورکارخانه عالم مذکار اوکیست
درجواب آنها این سوره نازل شد قل بگوای محمد هو الله آنکس که ازو میپرسید او خدای است یعنی
خود آینده است وخدای ازکسی میراث نگرفته است احد در ذات وصفات خود یگانه ومنفرد است
یعنی در هر دو عالم یخ ذات وصفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رد کرد
همه توهمات ومعتقدات فاسده سائلین را یعنی خدایی نیاز است از همه واوست پناه نیازمندان
نخورد ونیاشامد وپاینده است که فانی نشود ونزد حضرت مولانا صمد بمعنی محیط کل بوجود خود است که
آنرا در هندی ٹھوس سگل بدل یعنی همه عالم را از وجود خود پر کرده است لم یلد نه زاد کسی را ورا یهود است که گفتند
عزیر ابن الله است ولم یولد نه مولود شد از کسی رد نصاری است که گفتند ان الله هو المسیح ابن مریم
ولم یکن له کفوا احد ونیست ونبوده است اورا همتا وهمپیر سیکلپس رد مجوس ومشرکان عرب است
که گفتند اتخذ صاحبة ولا ولدا چنانچه حضرت مریم علیها السلام را زوجه خدا وملائکه را دختران خدا قرار دادند
فقط تفصیل این اجمال انکه این سوره را سوره اخلاص از انجهت نامند که اعتقاد معنی این سوره خالص
میکند دل مومن را برای معرفت ذات وصفات حق وخلاص میکند او را از عقائد باطله مشرکین و
مستعد میگرداند جان مسلمان را برای ذعان توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی
رحمة الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست وفلاسفه برانند که صانع هست اما
او را نام وصفت نیست مذهب ثنویه آنست که شریک دارد ومشبه را اعتقاد آنست که مشابه بخلق است
یهود وترسا گویند که او را زن وفرزند است ومعتقد مغان آن ست که کفو دارد چون بنده مومن صفت
هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه بیزار گشت چون گفت احد از روش ثنویه برات
نمود چون بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبه دور شد وچون لم یلد ولم یولد خواند از یهود ونصاری
بیزاری کرد وچون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مجوس ومغان پاک گردید انتهی ومثبت استام
توحید بدینوجه است که درمیان شرک وتوحید بنسبت تضاد وتناقض است ونقیض هر شی رفع آن
میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقائد فاسده مشرکین وکفار
گردید واز لفظ هو الله احد یکتائی او تعالی ذاتا وصفاتا به ثبوت رسید ووحده لاشریک له ثابت گردید
حکایت روزی فیمابین مولوی قدرت الله گوپاموی وحمایت الله خان مرید خاص حضرت

مولانا در سوره اخلاص مباحثه و تکرار بود مرافعه آن بالمشافهه را قم اثم بحضور مولانا رسید حضرت
مولانا پرسیدند که منشاء نزاع همدیگر چیست مولوی قدرت الله صاحب عرض کردند که از لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و همچنین از دیگر صفات سلبی تنزیه او تعالی موافق مذهب متکلمین ثابت میشود و
وحدت وجود که مسلک حضرت است بدانست ما ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و برکرامت و اعجاز کلام حضرت مولانا حمل کردند
خلاصه آن کلام بالمعنی همین بود که شرک در عالم در پنج قسم منحصر است یکی شرک فی العبادة دوم شرک
فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم شرک انحصار او تعالی در تنزیه پنجم انحصار او تعالی در تشبیه و صفاتی
در آیات توحید همچو لا اله الا الله و قل هو الله احد ابطال جمیع اقسام شرک منظور است و علمای ظواهر که
تابع متکلمین اند در توحید اکتفا کرده اند بر رد شرک فی العبادة که شرک شرعی است و رد دیگر اقسام اربعه
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در فهمیدن معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول
امام جمال الدین سیاحی رحمة الله علیه در صدر منقول شد که چون مومن احد گفت از روش شنویه برأت
نمود و در فتح العزیز نوشته اند که احد آنست که اصلا انقسام در وجاری نباشد پس برای اشاره به کمال
بساطت او سبحانه احد آورد ندانستی و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیته یعنی در خدای او دیگری شریک نیست
غلطی ایشان بچند وجوه است اول آنکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیبه ثابت شد
و لازم و واجبست که معنی دیگر آیات توحید مطابق لا اله الا الله که از اصول ایمان است باشد پس
موافق کلمه طیبه و دلائل آن از قرآن و احادیث صحاح که در لا اله الا الله مذکور شدند مراد از احد
وحدة ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی الله تعالی یکتاست در وجود که غیر او موجود نیست که
معنی هندی آن اکیلا است و آن معنی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن معه غیره
و گمان نباید کرد که این حدیث حکایت ازلست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا غیری نبود و الحال هیچده هزار
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال ناقصه در الهیات بمعنی دوام و استمرار مستعمل اند منسلخة الزمان
یعنی ماضی و مستقبل در ذات و صفات خدا مراد نباشد همچو کان الله علیما حکیما و کان الله سمیعا بصیرا
و در همین حضرت مولانا را بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای بضاریها و ثنویه که در
رد آنها سوره اخلاص نازل شد مدعی تعدد واجب الوجود نبودند بلکه وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی ابلغ البلغاست القائل بد کرد کلامیکه مخاطب منکران نباشد بلکه مزعوم کفار غیریت
عالم باخدا بود چنانچه همه علمای متکلمین نیز عالم را ماسوی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد اینمعنی دارند که کل شیء
غیر الله و در دعوی غیریت هر شی تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آمد یعنی در عالم موجود بیقسم
بدو قسم گردید یکی واجب دوم ممکن و لفظ احد خدا یعالی نفی وجود دیگر کرد که او سبحانه در وجود یگانه است دیگری
در وجود شریک او نیست این توحید مطابق مضمون لا اله الا الله شد باقی ماند شبهه اینمعنی که انعلم بلد و لم یولد معلوم
میشود که والد و مولود غیر او باشد و همچنین از لیس کمثله شی و لا تدرکه الابصار و لا یدرک الابصار و کذا لا تاخذه
سنة و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم از صفات سلبی مظنه انحصار در تنزیه ناشی میباشد جوابش اینکه نفی صفات
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی بجهت دفع مظنه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام والد و مولود دائم
و یقضان وحی و میت و قادر و عاجز منحصر نیست اگر بوالدیت و مولدیت متصف کرده شود لازم آید که اشیائیکه
در ان توالد و تناسل نیست مثل ملک و فلک و حجر و شجر غیر خدا باشد پس سلب صفات مذکوره بنظر عدم انحصار
ذات در صفات منفیه است نه آنکه والد و مولود غیر خدا است دوم اینکه اتصاف او سبحانه بجمله اضداد در وقت
است اطلاق و تقیید پس بنسبت صفات ثبوتی بنظر مجد و شرف بسوی مرتبه اطلاق است همچو وجوب قدم
و علم و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و بنسبت صفات سلبی همچو لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد سوی او
بنظر تقیید است پس او سبحانه در مرتبه اطلاق منزه و بیچون و بیگمان وحی لایموت است و در مرتبه تقیید شبه او
و حادث و میت و نامحرم و والد و مولود و مجاز اطلاق و عدم اطلاق بعضی اعتماد دون بعض بر امر شایع منحصر است
فقط منجمله ان آیات آیه کریمه لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر است که در معنی آنحضرت مولانا قدس سره
را بر دیگر علما ترجیح و تفرد است ترجمه علما اینست مثل خدا هیچ چیز و اوست شنوا و بینا میگویند لیس کمثله
شی دلالت میکند بر تنزیه و هو السمیع البصیر دلالت میکند بر حصر سمع و بصر در ذات او سبحانه یعنی مثل خدا چیزی
نیست و اوست بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر اینمعنی اعتراض میکردند بدو وجه اول اینکه مراد از نفی
مثلیت اگر بجمیع وجوه است یعنی جمیع صفات کمال مثل خدا در دیگری نیست کلام حق است منکران
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب منکران نباشد عبث و لغو است
و از خدای سبحانه که ابلغ البلغاست بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز موجود من الوجوه مثل او نیست کذب است بمعنی

پس ظاهر است زیرا که مساوی وجوب همه صفات خدا و در بشر موجود است از حیات و وجود و علم و قدرت و ارادہ
و کلام و سمع و بصر پس سلب کلی مشابهت چه معنی دارد بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراض مذکور
میگویند که مراد از نفی مشابهت و انحصار سمع و بصر در ذات او سبحانہ اینست که صفات مذکور حقیقتاً در او تعالی یافته
میشود و در غیر او وجود آن صفات مجازاً است نه حقیقتاً در جواب همچو علما میفرمودند که نسبت فعل بسوی فاعل
آن حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود و بشر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجاز
حذای سبحانہ میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً پس فرق نسبت بحقیقت
و مجاز و انحصار سمع و بصر در آفریدگار صحیح نشد و اعتراض مذکور بحال ماند لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز
تفسیر آیت مذکوره چنین میفرماید که لیس شی فی الوجود کمثله یعنی لیکون مثله ترجمه اینست چیزی موجود
غیر او تا مثل او باشد و او ست سمیع و بصیر یعنی هر شنوا و بینا را که غیر او میدانند غیر او نیست بل خود او ست پس
سمع و بصر بشر غیر سمع و بصر خدا نباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله
احد است بدینجهت در بین تفسیر مولانا بر جمله علما تفرد دارند فقط و از جمله آیت کریمه کل شئی هالک الا وجهه است
تفسیر علما اینست که هر چیز نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیز فنا پذیر است و در قیامت همه نیستی
خواهند شد و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلال و اکرام است
و منشای غلطی علما در اینجا همین ست که هالک اسم فاعل است و در اسم فاعل زمان استقبال ماخوذ است
لهذا هلاکت و فنای حالی بخیال شان نیامد و حضرت مولانا قدس سره العزیز در تفسیر آیه مذکوره میفرمودند
هر چیز نیست و نابود است بالفعل بجز ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود مینماید هالک ست و باقی
در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا بر صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میت و انهم میتون
و حدیث صحیح اصدق کلمة قالها اللبید الا کل شئی ما خلا الله باطل مطابق آن موجود از بحث جناب مولانا
در معنی همچو آیات بر جمله علما تفرد دارند و مرجع انیمه بسوی کلمه طیبه است حل ثنائها فقط حضرت مولانا قدس سره
در تفسیر این آیت در جهد المقل بدینمضمون تقریر کرده اند که مفسرین هالک اسمعنی سیهلک میگیرند و بعضی
تاویل میکنند کل شی معدوم بالامکان العام در هر دو تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فنا بلیغ
بودن ممکنات عالم امر محسوس و بدیهی است و کسی منکر آن نیست و بلیغ القا نمیکند چیزی را که کسی منکر
آن نباشد یا و اظهار آن فائده نباشد چه از تقریرات عقلی است که مسئله علم لابد است که نظری باشد یا

نفی پس از بلاغت خدای سبحانه بعید است که آنچنین محسوس ومسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار القا فرماید
اگر کسی گوید که فنا پذیر بودن افلاک وعناصر محسوس و بدیهی نبود مقصود اظهار فنای آن بود در ضمن آن فنای
هر چیز مذکور شد گوئیم که انیم خلاف حال وخلاف مقتضای مقام است وبعید از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام
مذکور شود فقط از انجمله آیه کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا تفسیر علمای ظواهر کلهم اجمعین همین است اگر
بودندی در زمین وآسمان معبودان که غیر الله یعنی سوای الله باشند هر آینه فاسد میشدند زمین وآسمان حال چون
زمین وآسمان فاسد نشده اند ازان معلوم شد که هیچ الهه غیر الله یعنی سوای الله معبود نیست پس معبودیت
منحصر شد در ذات خدا وهمین است مراد علما در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است وسوای آن معبودی نیست
و در وجه ملازمت لزوم فساد در کتب خود ها نوشته اند که اگر سوای خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از
دو حال خالی نیست که متفق در مراد خواهد بود با خدا یا مختلف در صورت اتفاق تواردو حاکم قادر بر مراد واحد
لازم می آمد و در صورت اختلاف همدیگر تمانع وتعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین وآسمان باین
هیئة باشد ومعبود دیگر خواست که بر هیئت نماند پس بسبب نزاع همدیگر فساد لازم آید چون تعدد وتکثر الهه را
فسادات لازم بود وفاسد نشده اند ازان معلوم شد که سوای حاکم واحد که بجمیع وجوه قادر است حاکم دیگر نیست
پس اوست مستحق عبادت همین بود دعوی در لا اله الا الله واین آیت دلیل بود بران مدعا تمام شد مطلب علما
در تفسیر سر دو آیة کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیبه بدلائل کلام خدا ورسول
وبقواعد فروع واصول ثابت کرده اند که مراد از اله والهة که در آیات توحید ودلائل آن مذکور شد الهه ممکنه
ومعبودان باطل اند ونفی آنها مقید بقید غیریت است نه باعتبار وجود پس معنی مفسره علما که مذکور شد اصلا
بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیهما الهة الا لفظ آلهه اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین خواهد شد
که اگر معبود در میان زمین وآسمان هیچکدام معبود ممکن موجود هر آینه فاسد می شدند زمین وآسمان حال آنکه
معبودان ممکن مثل آفتاب ولات وعزی وغیره اصنام در میان زمین وآسمان موجود هستند پس باقی
که زمین وآسمان بر پا نماند چون فساد زمین وآسمان لازم نیاید بتعلیق فساد بر وجود معبودان ممکنه باطل شد
وکلام خدا بلاشبه صادق وحق است پس معلوم شد غلطی علما بر تعلیق فساد بر وجود معبود ممکن واگر
مراد گیرند از لفظ الهه واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد بر مدعا زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است
بقرینه زعم مخاطب وبقرینه وقوع الا نکره در خبر نفی افراد ممکنه متعین شده است پس تقریب تمام آنگاه شود که

در دلیل کہ لو کان فیہما الہۃ است نیز الہ ممکنہ مراد باشد لہذا حضرت مولانا قدس سرہ العزیز در کاسۃ الاسنان
تفسیر آیت مذکورہ و دیگر دلائل توحید آنچنان بشرح و بسط بیان فرمودند کہ در ہیچ کتاب از کتب مفسرین
نخواہی یافت اول تبرکاً چند سطر عبارت عربی متن در تفسیر آیت مذکورہ نقل میکنیم بعدہ ترجمۂ آن در رفتار
برای تفہیم عوام و خواص می نگارم قال رضی اللہ عنہ فی کاسۃ الاسنان فی انطباق دلائل التوحید علی المدعا
و برہن اللہ علی نفی الغیریۃ بنیۃ سبحانہ وبین المنکور برابین خمس ترجمہ بریان آوردہ است خدای سبحانہ بر نفی
غیریت در میان خود و در میان آنکہ بدلائل خمسہ الاول لو کان معہ الہۃ کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا دلیل اول امنیت اگر بودندی ہمراہ خدا معبودان بسیار چنانکہ میگویند مشرکین در آنوقت ہر آئنہ
طلب میکردند بسوی صاحب عرش راہ الثانی لو کان فیہما الہۃ الا اللہ فسدتا دلیل دوم آنکہ بودندے
در میان زمین و آسمان معبودان سوای خدا ہر آئنہ فاسد میشدند آن ہر دو والثالث لو کان معہ الہۃ
ما ورودہا دلیل سوم اینکہ اگر بودندی آن تبان معبودان غیر اللہ وارد نمیشدند دوزخ را والرابع والخامس
ما کان معہ من الہ اذا لذہب کل الہ بما خلق ولعلی بعضہم علی بعض دلیل چہارم و پنجم اینکہ اگر بودی ہمراہ
خدا ہیچ معبودی آنجا ہر آینہ می برد ہر یک الہ مخلوق خود را و ہر آینہ تعلی و غلبہ میکرد بعضی از انہا بر بعض دیگر
و ظاہر آن نہ الا ولۃ کلہا علی ہیئۃ القیاس الاستثنائی فلا بد لہا من اشتمالہا علی المطلوب و ہو لا الہ الا اللہ
او نقیضہ و ہو بعض الالہ غیر اللہ و ظاہر است کہ انیہ دلائل تمامی بر صورت قیاس استثنائی ہستند و قیاس
کہ اصطلاح منطقیین است مشتمل میباشد بر اصل دعوی اینجا لا الہ الا اللہ ہست یا بر نقیض آن کہ بعض
الالہ غیر اللہ ہست و در لو کان فیہما الہۃ نہ اصل مطلوب مذکور است یعنی لا الہ الا اللہ و نہ نقیض آن
یعنی بعض الالہ غیر اللہ مذکور است فلا بد من التوجہ للمذکور فی الاستدلال من المنکور والا اللہ تعالی
یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از متوجہ کردن چیزی کہ مذکور در استدلال از لفظ الہ والا اللہ
بسوی نقیض مطلوب کہ بعض الالہ غیر اللہ است تفصیل این اجمال بزبان وال است کہ زعم مشرکین و بعضے
اعتقاد علمای متکلمین بکلیہ خبیثہ بود یعنی معتقد بودند کہ ہر موجود از معبود و غیر معبود غیر اللہ است اللہ تعالی
این زعم و اعتقاد را رد فرمود بکلیہ طیبہ لا الہ الا اللہ ای لا موجود غیر اللہ الا اللہ ای کل موجود اللہ و برہن
دعوی ایں را بآیات و براہین کہ لو کان فیہما الہۃ الا اللہ دلیل بر ہیئت قیاس استثنائی است و قیاس استثنائی مشتمل میباشد بر مطلوب
یا بر نقیض مطلوب مثلاً الشمس طالعۃ فالنہار موجود لکن الشمس طالعۃ فالنہار موجود نتیجہ برآید

و زیشان الکنار موجود عین مطلوب مذکور است و اگر گویند لاکن الشمس لیست بطالعة و النهار لیس بموجود
نقیض مطلوب مذکور خواهد شد همچنین در استدلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لا اله الا الله
مذکور میشد یا نقیض آن که بعض الا له غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی یافته شد از ذکر اصل
مطلوب که لا اله الا الله است و از نقیض آن که بعض الا له غیر الله است پس واجب افتاد که انچه در ایت
لو کان فیهما الهة الا الله مذکور است آنرا راجع گردانیده شود بسوی نقیض مطلوب لهذا بجای بعض الا لهة
که موضع نقیض مطلوب بود آورده شد لفظ آلهة جمع منکور غیر محصور برای تحصیل حرف بطلان در میان مدلول که لا اله الا الله بود و در میان
دلیل آن زیرا که در کلمه طیبه اگرچه لفظ اله مفرد و منکور بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره
که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر کثرت افراد منفی یعنی لاشی من جنس الالهة الممکنة غیر الله و کل
اله الا الله پس از عبارة النص کلمه طیبه عینیت هر معبود با خدا ثابت شد و از دلالت النص عینیت هر موجود
پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیریت هر موجود و اثبات عینیت آن با خدا مذکور باشد پس خلاصه
دلیل اینست اگر معبودند در زمین و اسمان معبودان ممکنه غیر خدا هر آینه فاسد میشدند هر دو یعنی زمین و آسمان
زیرا که وجود حکام اغیار موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک در بقای هیئة کذائی و منشای
فساد اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکان خدا لازم می آید چه هر یک ازان متصف خواهد بود
بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این هیئة باشد و اراده دیگر برای تبدیل این
هیئة پس جزای نقیضتا لازم آمد چون این مطلب دقیق را علمای ظاهر نفهمیدند مراد گرفتند از الهة تعدد
وجبار او تقریر کردند که اگر معبودند در زمین و آسمان چند واجب غیر الله تمانع می شدند در میان آنها حالانکه
در دعوی کلمه طیبه نفی مغائرت الهة ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی وجبا پس تقریب تمام نشد که عبارت است
از سوق الدلیل علی حسب المدعا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل مدعا موافق قواعد اصول و
معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید گوی سبقت بر سابقین و لاحقین ربوده اند از انجمله آیه کریمه
لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون هر آینه نوشتیم ما در زبور پس از نگاشتن که زمین وارث
شود آن را بندگان ما که نیکوکارانند اگر معنی ظاهری مراد گیرند که مالک روی زمین بجز صالحان نخواهند شد
اعتراض صریح است که شداد و نمرود و فرعون که سلاطین جبار بودند و مدعی الوهیت صالح نبودند بل طالح
بودند در دفع این اعتراض بعضی گفتند که مراد از صلاحیت صلاحیت دنیوی است یعنی دانائی و لیاقت

در رساله تحقیق در آخر سوره انبیاء

بنده و بست ملکی گو صلاحیت دینی نباشد و بعضی نوشتند که مراد از ارض زمین جنت است و این موجه تاویل
قرائست بالرای نعوذ با الله منها و حضرت مولانا میفرمایند که مراد از صالحان اولیاء الله اند که انتظام مهام
تمام روی زمین بسپرد آنهاست چنانچه از مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منقول است کشف المحجوب
که خداوند سبحانه تعالی بر تان هویدا باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته
آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر میباشد و مراد ایشان را والیان عالم گردانیده اند تا مخبر
مر حدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از
زمین نبات از صفای احوال ایشان روید و برکات فران بهمت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند
که بکنونان اند و هر یکه دیگر را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کمال احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار
برین وارد است و سخن اولیا بر این ناطق و مرا خود بحمد الله این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل
و نیز بندگان درگاه حق اند سیصد اند که مر ایشانرا اخیار خوانند و چهل دیگر از ایشانرا ابدال خوانند و هفت دیگر
از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر ایشانرا اوتاد خوانند و سه دیگر ایشان را نقبا خوانند و یکی آنرا قطب و غوث
خوانند و انجمله یکدیگر را بشناسند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و اهل حقیقت
بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشتم از ان
کتاب رجال هفت گانه را ابدال بیان کرده است و در انجا ذکر کرده که حق سبحانه تعالی زمین را هفت اقلیم
گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشانرا ابدال نام نهاده و جود هر اقلیمی را یکی ازان هفت تن مدار و انتهی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در بحر المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال و اقطاب
نوشته داخل نمودند که حدیث صحیح از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه مروی است ان لله ثلاثة مائة قلوبهم
علی قلب ابراهیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة قلوبهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد قلوبهم علی
قلب اسرافیل علیه السلام و بروایت اخری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر بشام و ثمان
و عشرون بالعراق و علاء الدوله در کتاب خانواده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا ظهور عیسی و امام
مهدی علیهم السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بوده اند و خواهند بود و قوام عالم از ایشان است و صاحب
اقتباس الانوار تفصیل این اجمال بشرح و بسط تمام نوشته من شاء فلیرجع الیه فقط از انجمله آیات

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما

اشکال در معنی آیت همین است که انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه قبل نبوت و بعد آن پس معنی ما تقدم من ذنبک و ما تاخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند که این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناهان از آنحضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفور میشدند و بعضی نوشته اند که مراد از مغفرت گناهان ترقی درجات آنحضرت است چنانچه مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمه آیت مذکوره در فائده نوشته اند یعنی تجکو اس تحمل سے درجے بڑہے اور یہ بات اللہ نے کسی بندے کو نہین فرمائی کہ اسکے پچھلے گناہ بخشے وحضرت مولانا میفرمودند که نزد من مراد از ما تقدم ذنوب آبا و اجداد آنحضرت است صلی اللہ علیه وسلم و از ما تاخر مغفرت ذنوب اولاد اوست علیه السلام تا قیام قیامت و از آنجمله آیات مذکوره امینت و اللہ یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی الخ ترجمه این آیت و تفسیر حسینی چنان میکند که خدا قبض میکند نفسها را هنگام موت ایشان و فرو میگیرد آن نفسها ئیکه نمرده است در خواب پس نگاه میدارد در انعالم آن نفس را که قبل ازین قضا کرده است بر و مرگ را و میفرستد دیگر نفوس را که آن زندگانی است تا بدان ایشان تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد امام محی السنه رحمة اللہ علیه در معالم فرمودند که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمییز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و به زوال او نفس تمییز زائل میگردد و نفس تمییز نیز مفارقت مینماید بوقت خواب و به زوال او نفس حیات زوال نمی یابد فقط و در سوره احقاف از ابن جبیر رحمة اللہ علیه نقل میکنند که حق تعالی جمع میکند میان احیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فقط و همچنین در تفسیر آیه کریمه و اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی صاحب کشاف گفته یعنی ممیتک هتف الفسه یعنی خواهم میرانید تو را بمرگ اجل و در جلالین یعنی متوفیک قابضک و رافعک الی محل الدنیا من غیر موت نوشته حضرت مولانا قدس سره میفرمودند که تفسیر توفی بقبض جان و اماتت چنانکه از کلام مفسرین مفهوم گردید درست نیست بوجوه چند اولا اینکه موت نیز عبارت از قبض روح است پس اگر یتوفی الانفس حین موتها بمعنی قبض جان در وقت موت باشد لتکرار در کلام بلیغ لازم می آید چه حاصل معنی تمیت الانفس حین موتها خواهد بود ثانیا اینکه عطف جمله ثانیه که و التی لم تمت فی منامها بر یتوفی الانفس درست نخواهد بود چه در نوم قبض جان نمی شود

در سوره زمر رکوع ۴ واقع است

در سوره زخرف رکوع ۸ و در سوره مائده رکوع ۱۵ واذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک

ثالثا معنی مذکور در آیۂ کریمہ یا عیسی انی متوفیک ہرگز راست نمی آید زیرا کہ رفع حضرت عیسی علیہ السلام بسوے
آسمان بالاتفاق در عالم حیات شدہ است و عیسی علیہ السلام ہنوز حی القائم اند پس اماتت خفیف نفسہ
و قبض روح کجا واقع شد رابعا در آیہ کریمہ فلما توفیتنی کنت انت الرقیب معنی توفی چگونہ درست خواہد شد
خامسا حسب فحوای آیہ کریمہ ثم ان علینا بیانہ ما دامیکہ تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر بالرای جائز
نیست و لفظ توفی و مشتقات آن در کلام الہی بمواضع عدیدہ واقع گشتہ ہمہ جا مادہ مذکور بمعنی اتمام و
کمال و سوبیت یعنی برابر و یکسان کردن مستعمل است و نعت نیز مساعدت آن میکند مثل قولہ تعالے
و ابراہیم الذی وفی ای اتم امرہ کما ورد و اذ ابتلی ابراہیم ربہ بکلمات فاتمہن و کذا قولہ سبحانہ ثم توفی کل
نفس ما کسبت یوم القیامۃ یعنی جزای اعمال کامل دادہ خواہد شد بغیر نقصان و کذا قولہ عز و جل غیر مخیف
اذا جمعنا ہم لیوم لاریب فیہ و وفیت کل نفس ما کسبت و ہم لا یظلمون و کذا قولہ عز اسمہ و اما الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیہم اجورہم و اللہ لا یحب الظالمین و ہکذا قولہ سبحانہ تعالی یتوفاکم ملک الموت
الذی وکل بکم ای یسوی نفوسکم بنفوس الاموات و علی ہذا القیاس ہر جا کہ مادہ توفی مستعمل است
مدلول و مراد ان ہمین معنی مذکور است پس معنی اللہ یتوفی الانفس الخ علی ما ہو الملہم من الرحمان
علی عبدہ اینست کہ خدای سبحانہ تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و ہنگام خواب
در سلب افعال و صفات بشری از انہا کہ سته ضروریہ است یعنی نفوس ہمدیگر چنانکہ در حالت موت
در ربودن مسلوب الصفات مذکورہ برابر اند ہمچنان در حالت نوم کہ النوم اخ الموت است در سلب
و تبرنی از صفات مذکورہ برابر اند پس رفع عیسی علیہ السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب
صفات مذکورہ برابر فرشتگان گردانید چون اینمعنی بذہن سلیم و طبع مستقیم مستقر گردید پس بعد ازین
در معنی یا عیسی انی متوفیک و لما توفیتنی کنت انت الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدر اشکالی
نماند یعنی ای عیسی ترا با فرشتگان برابر خواہم کرد و در جاودان برہانہا اعلی و سلب صفات بشریت
فافہم ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم از انجملہ معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین
ترجمہ تیرے ہی بندگی کرتے ہیں ہم اور تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم علمای فرقہ وہابیہ در کتب و رسائل
مصنفہ خود ہا مینویسند کہ این آیت دلیل است بر اینکہ عبادت و استعانت ہر دو خاصہ خداست خدا
عبادت غیر خدا شرک شرعی است ہمچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سرہ العزیز

در رسیدن ملک الموت بموسی علیہ السلام برای قبض روح

میفرمودند که عبادت بلاشبه خاصه خدا و شریک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلایل
امتناع آن آیات دیگر اند همچو وقضی ربک ان لاتعبدوا الا ایاه و لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه
فاعبدوا الله مخلصین له الدین و درین ایات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در اباک نعبد
و ایاک نستعین نه امتناع عبادت است نه امتناع استعانت زیرا که درین آیت حصر عبادت و استعانت
از طرف بنده است بجناب خدا یعنی سبحانه تعلیم میفرماید که مناسب حال بنده اینست که بدینمضمون بجناب
مناجات میکرده باشد و خدا نمیفرماید که مدد از غیر من مطلبید بلکه برخلاف آن امر فرموده تعالی و تو اعلی البر
و التقوی یعنی مدد بکنید یکدیگر را بر کار نیک و پرهیزگاری و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و مدد مکنید
بر گناه و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت برای
خدا از آیات مزبوره الصدر و تعمیم عون و مددگاری از تعاونوا علی البر و التقوی ثابت گردید قیاس استعانت
بر عبادت ممکن بود اگر خدا نمیفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغیره یا میگفت و لا تشرک فی عونه احدا
اگرچه استعانت که از هر کس که باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوسائط جاری
است و در عالم اسباب بدون وسائط چاره نیست مثلا طلب رزق از خدا بلا واسطه اشکار
یا خرید و فروخت یا سوال همدیگر متصور نیست و سیری شکم بغیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا امید
استعانت دفع گرسنگی میکنند که بزعم شما شرک است و منشای غلطی فرقه وهابیه درین آیت نافهمی ضابطه
توحید است و آن اینست که مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلبی
از جانب خداست و اختصاص طلبی هر فعل بر دو نهج باشد یکی آنکه امر صریح باشد بتخصیص آن برای خدا
چنانکه فاعبدوا الله مخلصین له الدین که اخلاص یعنی اختصاص است دوم آنکه نفی صریح باشد از نسبت
آن فعل بغیر خدا و وعید شدید باشد بران همچو فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و نهی عبادت غیر است پس
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و سوای این صفت
برای سچکدام صفات دیگر خدا یتعالی اختصاص طلبی نکرده گو معنی اختصاص از کلام بنده مفهوم شود
چنانکه ایاک نعبد و ایاک نستعین لیکن خدا طالب خصوصیت نیست و نمیگوید که سوای من مدد از دیگر
مجوئید بلکه بعضی یا حصر از کلام خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو ان الحکم

الا الله ظاهر حضر صفت حکم برای خدا نمیدهد میشود لیکن خدا نمیفرماید که سوای من دیگری را حاکم بگوئید بلکه
در آیة الیس الله باحکم الحاکمین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقه وهابیه ضابطه اختصاص طلبیه
و اقتسام توحید و شرک و اجزاء آن نفهمیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانستند که در شرع شریف
فعل واحد که بحسن اعتقاد حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیت حرام میگردد چنانچه نماز از خلاص
فرض است و از نیت ریا حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستعین مستعان را حاکم مستقل و شریک
الوهیت خدا داند شرک میتواند شد والا فلا این بود وقت نظر و معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین طریقه
انچه معنی حصر از تقدیم معقول هر فعل مستفاد میشود و دوال بر وحدت وجود است برای معنی علمای ظواهر را
نظر التفات نیست تر بعملهاش اینکه تیری ہی عبادت کرتے ہین ہم و تجھی سے مدد چاہتے ہین ہم یعنی
و حقیقت هر عابدی هر معبودی را که عبادت میکند آن معبود توئی غیر تو نیست و هر مستعین از هر مستعان که مدد
بجوید آن مستعان توئی غیر تو نیست گو مستعین آن را عابد غیر از حماقت و جهالت خود غیر پندارند ۵ توئی مقصود
گر نزد یک غیرم ۵ توئی معبود گر تر و یک و بر م ۵ خلاصه معنی توحید ایاک نعبد و ایاک نستعین این نسبت لیکن
حجاب است یعنی از روی هر کس نمیکشایند فافهم ولا تکن من الغافلین از انجمله آیه کریمه واعبد ربک حتی
یاتیک الیقین است که در آخر سوره حجر واقع شده مفسرین در معنی این آیه مینویسند که عبادت بکن ترا تا وقتیکه برسد ترا الیقین که علما
میگویند که یقین نه پس از موت که بحکم کل نفس ذائقة الموت آید نش یقینیست بعضے میگویند که یقین نام ہست از اسماء موت و این تفسیر نه از روی
قرآن است نه از حدیث و عقلا هم فائده امر معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط
بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائده خطاب الحکیم خاصة برسول صلی الله علیه وسلم
واضح نشد لهذا حضرت مولانا اقدس سره العزیز در رساله جد المقل این آیت را دلیل حقیه وحدت وجود
گردانیده و یقین را به معنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل الیقین بالموت صرف ادعا هم مفسرین است
از قرآن و حدیث بران دلیلی ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی اینست که ظاهرا اعتراض وارد میشود
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس برای دفع اعتراض از یقین موت مراد میکنند
حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرموده اند که یقین را سه مراتب است اول علم الیقین پیش از دیدن
شی دوم عین الیقین بعد از دیدن شی سوم حق الیقین بعد از فنای رای و رویت و این هر سه مراتب
در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین و در حق

فائده سوره والعصر

کلام خود میفرماید و انه لحق الیقین هرگاه وجود هر سه مراتب در کلام الهی دریافت کردی اکنون بدانکه مراد
از لفظ الیقین در آیه حتی یاتیک الیقین فرد کامل یقین است که آن عبارت از حق الیقین و حدت وجود با
چون انیمرتبه بعد فنای کامل حاصل میشود و در انحالت سکر و بیخودی عبادت بچطور بعمل آید سوال برابر نمیشود
اعتراض عظیم وارد میشود و آن اینکه از دو حال خالی نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مرتبه حق الیقین
توحید داشتند یا نه اگر نداشتند نقصان در کمال نبوت لازم می آمد و اگر میداشتند میبایست که عبادت
می گذاشتند که یقین مذکور بالفظ حتی غایت عبادت واقع شده و غایت از حکم مغیا خارج میباشد برای
دفع این سوال مولانا قدس سره نوشتند که پیغمبر ما و دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام را علم الیقین و عین الیقین
توحید دائما حاصل بود و ادای عبادت انبیا بطور احسان و مرتبه عین الیقین میباشد چنانچه در احادیث
صحاح واقع است الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک و این ادا ب
احسان در مرتبه عبدیت و بشریت است نه در فنا و بیخودی که آن حال از احوال ولایت بنی نباشد که فوق
از مرتبه نبوت است و چون انبیا علیهم السلام مامور اند بکار هدایت و صلاح و فلاح خلائق که نبوت عبارت
از انست و مدار آن بر صحت و سلامت عقل معاش و معاد میباشد اقتضا دارد که حالت حق الیقین
مذکور علی الدوام نداشته باشند زیرا که قول خدای سبحانه قل رب زدنی علما و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اللهم ارنا الاشیاء کما هی و اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و کذا قول
موسی علیه السلام رب ارنی انظر الیک و قس علی هذا دیگر ادعیه انبیاء دلالت میکند بر طلب زیادتی علم
و رویه حقایق اشیا و تمنای مشاهده ذات منزه و بر ظاهر است که این طلب و تمنای دائمی و در حالت
بیخودی و فنا نباشد بلکه مضمون اقوال مذکور بجز استدعای حق الیقین نیست پس معنی ارنا الاشیاء
کما هی ارنا وحدت الاشیاء معک فی الوجود و ارنا الموجود هو انت وحدک یعنی تعدد و تکثر و تغایر اشیا که
در عین الیقین می نماید از حصول حق الیقین وحدة ارنا نظر ما بر وارنا نه بینیم که منبت در وجود مگر ذات واحد تو
و همچنین معنی اللهم ارزقنا فیک تحیرا و دلالت میکند بر طلب مرتبه حق الیقین که موجب تحیر است در ذات
او تعالی بر صدق آنمعنی قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
شاهد عدل است همچنین رب ارنی انظر الیک دلالت میکند بر طلب رویه تنزیه در حال بشریت و
فرق عظیم است در میان رویه تشبیه مرتشبیه را و میان رویه تشبیه مرتنزیه را زیرا که در رویه تبارک و تعالی

رای بحال خود باقی نمیماند ملک چیز دیگر میگردد چنانکه دلالت میکند بران قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا واگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق الیقین میداشتند در جواب ان لن ترانی نمی شنیدند چه مراد از لن ترانی انکار رویة مطلقا نیست بلکه انکار در حالت سببی وجود مستدعی است یعنی لن ترانی شناعری خوش گفته است ۵ مبین نمے آرنی کہا تو بون بولا ؛ جب تاک تو ہے ان ترانی ہے ؛ وچون برای فنا مراتب لاتعد ولاتحصی است پس مراتب حق الیقین انبیاء واولیا نیز مختلف ومتفاوت بحسب فنای هریک میباشد از جمله منفردات وکمال علمی حضرت مولانا اینست که حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل الاصول دین یافته تفسیر ان بنفی غیریت واثبات عینیت موافق علم معانی وبیان وکلیات غیریت واصول شریعت نموده دلائل توحید ودیگر آیات کلام مجید را مطابق آن فرموده وغلطیهای دیگر علما سلفا وخلفا بیان نموده ودر رسائل خود دعوی اینمعنی نوشته اند که دلالت نمیکند بر غیریت که نقیض عینیت مثبته باشد هیچکدام آیت از آیات ربانی ونه حدیث صحیح نبی آخر الزمانی از روی عبارت النص ودلالت النص وبر اینچنین دعوی بلند علمای زمانه جرح وقدح کردن نتوانستند مگر از یعنی آیات آنها را تو هم غیریت ناشی میشد بنابر دفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسرة الاسنان باین خوبی نوشتند که فریدی بران متصور نمیشود لیکن عبارت ومعنی آن دقیق است بفهم هر کس نمی آید لهذا برای افاضت عامه عبارت آنمقام را باترجمه فارسی مبنی بسیط قال مولانا قدس سره الاقدس فان قلت ان قوله علیه السلام لا الٰه غیرک وقوله سبحانه مالکم من الٰه غیره معارض بما ورد وهو حی لا یموت ولا تاخذه سنة ولا نوم وهو یطعم ولا یطعم ولم یلد ولم یولد فالاول کما انه نص فی سوق فی نفی الغیریة عن المذکور فکذا الوارد نص فی سوق فی نفی العینیة بینه سبحانه وبین الموصوف بالموت والسنة والنوم وکونه مطعما علی المفعول والدا ومولودا ترجمه اگر بگوئی که تحقیق قول علیه السلام لا الٰه غیرک وقول خدای سبحانه مالکم من الٰه غیره معارضه کرده شده است باقوالیکه وارد شده اند در نفی عینیت همچو حی لا یموت یعنی خدای زنده است نمی میرد ونمیگیرد او را اونگی ونه خواب واو طعامه نمیخورد واو والد ومولود نیست قول اول یعنی لا الٰه غیرک چنانکه سوق کرده شده است در نفی غیریت الٰه یعنی خدای سبحانه پس همچنین آیات مذکوره سوق کرده شده اند در نفی عینیت درمیان خدا ودرمیان موصوف بموت ونیکی وخواب یعنی زنده شده میت ونائم وخورنده طعام ووالد ومولود وغیر خدا هستند وایضا معارض بصریح الغیریة بقوله سبحانه افغیر

تامروني اعبد ايها الجاهلون افغير الله اعني ربا وهو رب كل شئ افغير الله اتخذ وليا فاطر السموات وقوله سبحانه من دوني ومن دونه ومن دون الله اي من غيري ومن غيره ومن غير الله فهذه الاقوال كلها تدل دلالة قطعية على ان المنكور غير الله سبحانه ترجمه وهمچنين معارضه كرده شده است بصريح غيريت كه مفهوم ميشود از بعضي آيات يكي ازان اينست ايا غير خداي را امر ميكنيد كه به پرستم من اي قوم جاهلان دوم اينكه ايا غير الله را رب بگيرم وحالانكه خدا رب هر شئ است سوم اينكه ايا غير الله را بگيرم دوست خود حالانكه خداي خالق سموات است وهمچنين لفظ من دوني ومن دونه ومن دون الله يعني من غيري ومن غيره ومن غير الله اينهمه اقوال دلالت ميكنند بدلالت قطعي بر بنكه الهه نكره غير خداي سبحانه است قلت المراد من سلب الصفات المذكورة ان الله سبحانه ليس منحصرا فيها لان الموت والسنة والنوم والمطعم على المفعول والولدية والمولودية مختص بانواع الثلث من الجن والانس والحيوان فاتصافه سبحانه بهذه الاوصاف يوهم انحصاره سبحانه في الانواع الثلث فيلزم التغاير بينه سبحانه وبين غيره كالملك والافلاك التسعة والعناصر الاربع وما يتركب منها من غير انواع الثلث من الاشجار والاحجار وغيرها فيلزم الوقوع فيما عنه الفرار فورد النفي على الاتصاف بهذه الاوصاف لئلا يلزم الوقوع فيما عنه الفرار لانه سبحانه غير الميت وغير ما خوذ السنة والنوم والمطعم على المفعول وغير الوالد والمولود تغايرا حقيقيا فالمراد انه حي لا ينحصر في من يموت او في من يا خذه سنة او نوم او يطعم على المجهول ويلد ويولد ذكر الملزوم واراد اللازم ترجمه درجواب معارضه مذكور مولانا ميفرمايند كه مراد از سلب صفات مذكوره اينست كه بتحقيق خداي سبحانه منحصر نيست دران صفات زيرا كه صفت مرگ وپنكي وخواب وطعام خوردن وپسر بودن وپدر بودن مختص اند باقسام ثلثه جن وانس وحيوان پس منصف كردن خداي سبحانه را باين صفات درو هم مي اندازد كه خداي سبحانه در همين صفات منحصر است پس لازم مي آيد تغاير درميان خداي سبحانه ودرميان غير انواع ثلثه چنانكه فرشتگان وآسمانها وكواكب وعناصر چهارگانه وانچه مركب است ازان سواي هر سه انواع مذكوره از قسم اشجار وجمادات وغيره پس لازم نخواهد آمد وقوع درانچه ازان گريز بود يعني غيريت بدين سبب وارد شده است نفي ازاتصاف صفات مذكوره تا لازم نيايد وقوع درانچه ازان گريز بود نه براي اينكه خداي سبحانه غير ميت وغير نائم وغير مطعم وغير والد ومولود است تغاير حقيقي پس مراد اينست كه بتحقيق خداي تعالى حي است يعني منحصر نيست دران چيزها كه بميرند وهمچنين منحصر نيست در نائم وطعام خوري وپسر بودن وپدر بودن وبدين اتصاف

صفات مذکوره را غیریت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق ذکر ملزوم و اراده لازم فان قلت ان التاویل
بذکر الملزوم و اراده اللازم تفسیر بالرای وقد ورد الوعید الشدید علی من یفسر القران بالرای ترجمه پس اگر
کوئی تو که تاویل بذکر ملزوم و اراده لازم تفسیر بالرای است و تحقیق وارد شده است وعید سخت بر انکس
که تفسیر میکند قران را بعقل خود قلت ان ذکر الملزوم و اراده اللازم المذکور تفسیر للقران بالقران او قد
ورد نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکور لا الٰه الا الله ای لا الٰه غیر الله الا الله موافقا بقوله سبحانه مالکم من الٰه
غیره وقوله علیه السلام لا الٰه غیرک وبرهن علی نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکور بعبارة وبینه وبین سائر الاشیاء
بدلالة براهین خمس والبراهین الخمس یحکم حکما بینا علی تفسیر الوارد بذکر الملزوم واراده اللازم المذکور
اذ لم یرهن علی نفی العینیة بینه سبحانه وبین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها فما لم یرهن علی من نفی الغیب
تاویله الی ما یرهن علیه من نفی الغیریة دفعا للتناقض ترجمه ورجواب سوال مذکور گوئیم که ذکر ملزوم
واراده لازم مذکور تفسیر قران است بقران زیرا که تحقیق وارد شده است نفی از غیریت میان خدائے
ومیان الٰه منکور بر کلمه طیبه که یعنی نیست معبود غیر خدا مگر خدا است موافق آیه کریمه مالکم من الٰه غیره ومنطوق
حدیث لا الٰه غیرک نیست هیچ معبود غیر تو وبرهان آورده شده است بر نفی غیریت ومیان خدا ودر میان
هر معبود از روی عبارة النص ودر کلمه طیبه ثبوت عینیت ودر میان او تعالی ودیگر همه اشیا از روی دلالت
دلالت النص بدلائل خمسه وبر هیچ دلائل مذکوره حکم میکنند حکم بین بر تفسیر وارد وذکر ملزوم واراده اللازم
یعنی غیریت چرا که وارد نشده است کدام دلیل بر نفی عینیت ومیان خدا ودر میان موصوف بصفات
سلبی از موت وغیره پس انچه برهان وارد نشده است بران از نفی غیریت واجب است تاویل آن بطرف
معانیکه وارد شده است بران دلیل از نفی غیریت تا بر دفع تناقض والقرینة علی المجاز من ذکر الملزوم
تعذر الحقیقة کما فی جری المیزاب صام نهاره وقام لیله ویکون التعذر الحقیقة فی جری المیزاب وصام وقام مشاهدا بعین البصیرة کذالک تعذر الحقیقة
فی الوارد المذکور وهی ارادة الملزوم دون اللازم مشاهدا بعین البصیرة اذ تعقل بعد ان ان التغایر بین العالم کلا وجزا
وبینه سبحانه یقتضی امکان الطرفین وامکانهما یقتضی عجزهما والعیاذ بالله من عجزه سبحانه ترجمه وقرینه بر مجاز
که عبارت از ذکر ملزوم واراده لازم است تعذر حقیقت است حنانکه در قول جری المیزاب یعنی جاری شد
آب ربزه وصام نهاره یعنی روزه داشت روز او وقام لیله یعنی قیام کرد شب او پس چنانکه تعذر حقیقت
در جری المیزاب وصام وقام مشاهده کرده میشود بنظر بصیرة همچنان تعذر حقیقت که عبارت از اراده

ملزوم است نه لازم در آیات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که تغایر حقیقی در میان عالم از روی کل وجزو در میان خدای سبحانه مقتضی امکان طرفین است و امکان طرفین مقتضی عجز هر دو جانب است پس پناه بخدا از لزوم عجز خدای سبحانه و اجواب بما اعطیت من اقوال الدالة علی صریح الغیریة ان هذه الاقوال لیس نصا فی التفرقة والتغایر او غیر الله ومن دونه ومن دون الله کتب اضافی وقع مفعولا او متعلقا فلا یکون نصا اولا بد للنص من کلام تام والکلام التام ههنا قد سبق فی انکار عبادة الغیر الوهمی واتخاذه ولیا او لبسه ربا وهو المقتضی فلا یصلح للمعارضة بالکلام التام المبرهن علیه وهو قوله لا الله غیرک ومالکم من الله غیره ترجمه وجواب ندان شکن علما از حضرت مولانا اینست که آنچه اقوال نص نسبت در تفرقه وتغایر از لفظ غیر الله ومن دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است بعضی مفعول وبعضی متعلق حمایه پس نشد نص زیرا که ضرور است برای نص از کلام تام وکلام تام در اینجا تحقیق سوق کرده شده است در انکار عبادت غیر وهمی واتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب وآن بطلان است یعنی غیریت وهمی نه نفسی پس صالح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آورده شده است برآن وحدیث لا الله غیرک وقول مالکم من الله غیره متضمن قوله سبحانه افغیر الله تزعمون واعتبارا وهو ناقض والواقع دفعا للتناقض والتعارض فمعنی تامر وفی اعبد ایها الجاهلون وجه الجهل ان عبادة غیر الله تزعما واعتبارا عبادة المقید وعبادته یوجب انحصار المطلق فی المقید فیلزم منه ان غیر المقید من سائر الاشیاء غیر المطلق وهو الله سبحانه فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار وهو الاشتراک بالله فی زعم الخلق فیکون ضلالا نعوذ بالله وقس علیه معنی ورائه من الاقوال المذکورة ترجمه پس معنی قول سبحانه افغیر الله این است که چیزیکه در زعم شما غیر است باعتبار نه آنکه انچنین مغائر خدا است در واقع ونفس الامر واراده مغایرت زعمی واعتباری برای دفع تعارض وتناقض است در میان آیات که دال بر نفی مغایرت حقیقی گذشته اند واز همین جهت خدا تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تامر وفی اعبد ایها الجاهلون بجهالت نسبت کرده است وجه جهل اینکه عبادت غیر زعمی واعتباری عبادة مقید است وعبادة مقید موجب انحصار مطلق است در مقید پس لازم می آید از انکه غیر مقید از سائر اشیاء غیر مطلق است که خدا می سبحانه باشد پس لازم می آید ازان وقوع در انچه ازان گریز بود وآن اشتراک با الله است در زعم خلق واین منجر باضلال است نعوذ بالله منه وقیاس کن برا بقی دیگر اقوال را که از ان توهم

اثبات غیریت ونفی عینیت ناشی میشود فقط از آنجمله منمیدن فضیلت زید ابن حارث از آیات کلام الله
که جمهور علما التفات بدان نکرده اند عقیده مشهور اهل سنت وجماعت است که افضل البشر بعد انبیا ابوبکر
صدیق رضی الله عنه است ودلیل افضلیت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند بعضی نا تمامی اشتن از انجا

فی الغار واذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وبعضی الا التقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی وامثال ذلک
درین آیات از اشارة النص قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر میکنند لیکن از روی عبارة النص در آن
ثابت کردن نمیتوانند چنانچه علمای شیعه سنگ تخصیص اند حضرت مولانا سپر مانده که فضل وکمال وصدیقیت
واسبقیت ایمان وصرف جان ومال در کار دین وعشق ومحبت سید المرسلین که موجب مزید اتصاف
اکثریت ثواب عند الله باشد مر حضرت صدیق اکبر را مسلم الثبوت است لیکن همت علماء اهل سنت
متوجه آنمعنی است که منجمله صحابه کرام را فضلیت هر کدام که کتاب الله صراحتة ناطق باشد آنکس را
افضل البشر بعد انبیا باید دانست بدانست تقریر بخر حضرت زید ابن حارث رضی الله عنه نمادح وذکر
هیچکدام صحابی بقید نام واوصاف تمام عبارة وصراحتة مذکور نیست وقصه حضرت زید ابن حارث است
که زید در اصل از شرفای عرب بود در عمر ده سالگی بدست کفار اسیر شده در شهر مکه فروخته شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خریده بود پرورش فرمودند برادر وپدر زید بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده
درخواست آزادی کردند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راضی شدند لیکن زید فیض صحبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم یافته عاشق شده بود محبت حضرت صلی الله علیه وسلم را بر شفقت پدری ترجیح داده رفاقت
پدر وبرادر قبول نکرد وملازم صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماند تا اینکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم او را متبنای خود کردند یعنی لی پالک را فرزند خود گردانیده خواستگار شادی او شدند چنانچه روزی
بخانه جحش شوهر عمه خود رفته با زینب بنت جحش که خواهر عمه زاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نسبت
زید مقرر کردند مردمان خانه جحش گمان اینکه پیغمبر خدا برای نفس نفیس خود میخواهند بر عنف تمام
قبول کردند وبعد دریافت اینکه برای متبنای خود میخواهند انکار پیش کردند واین امر بر آنحضرت ناگوار
آمد برای استرضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حق تعالی خود متهم انکار گردیده اول رسپاره دوم
در سوره احزاب درین آیه کریمه حکم عام فرموده ما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون
لهم الخیرة ترجمه نمیرسد هیچکدام مرد مومن وزن مومنه را که باشد آنها را اختیار در کاری حکم کرد خدا و

رسول او دران یعنی انچہ تجویز خدا و رسول باشد مجال نیست کسی راکہ انکار آن کند بعد نزول این
آیت ہمہ کسان بر نسبت زینب با زید راضی شدند و آنحضرت نکاح کردہ بخانہ خود آوردند و باہم صحبت شد
لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید را اگو متبنای رسول بود زر خرید میدانست و زینب رضی اللہ عنہا
در زید بنظر حقارت نگاہ میکرد ازین سبب موافقت کلی نیامد و زید ارادہ طلاق کرد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را خاطر زینب نیز عزیز بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی شدہ بود و در طلاق
ہنوز عزت شان انگاشتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید اگفتند امسک علیک
زوجک واتق اللہ نگاہ دارید بر خود زوجہ خود و بترس از خدا چنانچہ این قصہ را حق تعالیٰ باین عبارت
حکایت میکند واذ تقول للذی انعم اللہ علیہ وانعمت علیہ امسک علیک زوجک واتق اللہ وتخفی
فی نفسک ما اللہ مبدیہ وتخشی الناس واللہ احق ان تخشہ ترجمہ جب تو کہنے لگا اوس شخص کو
جسپر اللہ نے احسان کیا اور تو نے احسان کیا رہنے دے اپنے پاس اپنی جورو کو اور ڈر اللہ سے
اور تو نے چھپایا تھا دلمین ایک چیز کو جو اللہ اوسکو کھولا چاہتا ہے اور ڈرتا تھا لوگون سے اور
اللہ سے زیادہ چاہیے ڈرنا فلما قضی زید منہا وطرا زوجنا کہا لکیلا یکون علی المومنین حرج
فی ازواج ادعیائہم اذا قضوا منہن وطرا وکان امر اللہ مفعولا زید تمام کر چکا اوس عورت سے
اپنی غرض ہمنے تیرے وہ نکاح مین دی تو نرہے سب مسلمانون پر گناہ نکاح کر لینا جورو نمین اپنے
لے پالکون کی جب وہ تمام کرین اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب
زید کے نکاح مین آئین تو وہ انکی آنکھون مین حقیر لگتا مزاج کی موافقت نہوئی جب لڑائی ہوتی
تو زید حضرت سے آکر شکایت کرتے اور کہتے مین اسے چھوڑتا ہون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
منع کرتے کہ میری خاطر سے اوسنے تجکو قبول کیا اب چھوڑ دینا دوسری ذلت ہے جب
بار بار قضا یا ہوا حضرت کے دلمین آیا کہ اگر نا چار زید چھوڑے گا تو زینب کی دلجوئی بغیر اسکے
نہین کہ مین نکاح کرون لیکن منافقون کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہینگے اپنے بیٹے کی جورو
گھر مین رکھی حال آنکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہین ہے کسی بات مین اللہ تعالیٰ نے
حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح مین دی اللہ کے فرمانے سے
نکاح بندھ گیا ظاہر مین نکاح کی حاجت نہوئی جیسے اب کوئی لے پالک اپنی لونڈی غلام کا

درسہ ۲۲ ماہ صفر ۱۳۰۲ھ

نکاح باندھ دے غرض تمام کرے یعنی چھوڑ دے ماکان اللہ علی النبی من حرج فیما فرض اللہ لہ سنت اللہ فی
الذین خلوا من قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ نبی پر کچھ مضایقہ نہیں اوس بات میں جو ٹھہرا دی اللہ نے
اوسکے واسطے دستور رہا ہے اللہ کا اور لوگوں میں جو گذرے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر ٹھہر چکا
الذین یبلغون رسالات اللہ ویخشونہ ولا یخشون احدا الا اللہ وکفی باللہ حسیبا ترجمہ وہ جو پہنچاتے ہیں
پیغام اللہ کی اور ڈرتے ہیں اوس سے اور نہیں ڈرتے کسی سے سوائے اللہ کے اور
اللہ بس ہے کفایت کو ہوا لا یعنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع میں روا ہو کیا مضایقہ رکھتا ہے
ہمیشہ پیغمبروں کو اوسکے سوائے کسی کا ڈر نہیں رہا یا یہ کہ بعضے حکم ہمیشہ
پیغمبروں کو خاص رہے ہیں جیسے عورتوں کی گنتی حضرت داود کو سو عورتیں
تھیں اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور انکو روا ہوا اونپر مضائقہ نہیں اور انکو
خاص بعضے حکم ایسے ہیں کہ خدا کے خلاف حکم نہیں کرتے ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول اللہ وخاتم النبیین وکان اللہ بکل شی علیما ترجمہ محمد باپ نہیں کسی کا تمہارے مردوں میں لیکن
رسول ہے اللہ کا اور مہر سب نبیوں پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا اڑکی
گذر گئی یا بیٹیاں ہیں کوئی مرد ہو کسیکو اوسکا بیٹا نجانو مگر رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب
اوسکی بیٹی ہیں اور پیغمبروں پر مہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہیں یہ بڑائی اوسکو سب سے
بڑی ہی وبرائی دفع طعن منافقین کی گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانہ انداخت سبحانہ تعالی در
اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ماجعل ازواجکم اللائی تظاہرون منہن امہاتکم وما جعل ادعیاءکم
ابناءکم ذلکم قولکم بافواہکم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل ترجمہ نہیں کیا تمہاری جوروں کو جنکو ماں کہہ بیٹھتے ہو
سچ تمہاری ماہیں اور نہیں کیا تمہارے لے پالکوں کو تمہاری بیٹی یہ تمہاری بات اپنی منہ کی اور
اللہ کہتا ہے ٹھیک بات اور سوجھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جورو کو ماں کہتا تو وہ
ساری عمر اوس سے جدا ہوتی اور کسیکو بیٹا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا اللہ تعالی نے یہ دونوں
حکم بدل دیے جورو کو ماں کہنا قد سمع اللہ آویگا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو کے
ساتھ تیسری بات یہ سنا دی کہ ایسے باتیں کہنے کو بہتیرے ہیں اونپر عمل نہیں ہو سکتا جیسے مستقل مرد
کو کہتے اسکے دو دل ہیں جاتی چیر کر دیکھو تو کیسے دو دل ہیں فحفظ وربین آیات ذکر خبر حضرت زید و بودن

منعم علیه خدا و رسول و آمدن وحی مطابق رای او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل
و کمالات حضرت زید بل فضل اسامه این زید انچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از انجمله است
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامه ابن زید لوائے جهاد بدست مبارک خود داده رخصت
فرمودند اغزبرکته الله و دران غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر ابن الخطاب را تابع اسامه کردند که فرمان او
دی باشند زیاده ازین که ام فضل و فخر خواهد بود و انچه در کتب احادیث افضلیت حضرت صدیق اکبر
بر سائر صحابه نقل میکنند هیچکدام ازان متواتر نیست و از حدیث احاد نسخ قرآن در هیچ مذهب نمیتواند شد
بعد انبهه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهرا وجه تخصیص و ذکر تقیید نام زید ابن حارثه رضی الله عنه انست
که او تعالی العلیم قدیم خود دانست که زید را بسبب فنای هستی خویش و تعالی ظرفی نخویش غرور نخواهد بود
که روح من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هریک را مقامی دیگر است تتمه لمعه اول فی ربع
در معنی بعضی احادیث از انجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی بحضور مولانا تذکره این حدیث
بمیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلکه اصح و اشهر است که نزد محدثین مدرجه تواتر رسیده است
و جمله ائمه حدیث آنرا تسمیتا و تبرکا در اوائل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوة از امیر المومنین
عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات
گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود رسول خدا بروی باد صلوة و سلام نیست اعتبار کارها و قبول
آن بدرگاه حقتعالی مگر به نیتهای آن و در بعضی روایات الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض اعمال
نیز آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل بغیر نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بران مرتب نشود
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از مقبولیت و ترتب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست میشود یا
فرمودند درین اختلاف است در میان مجتهدین بنابر آنکه اعمال دو قسم است یکی آنکه مقصود لذاته باشد همچو
نماز درین قسم چون ثواب نماند صحت هم نبود جائز نباشد بالاتفاق بی نیت مطلقا دوم آنکه وسیله عمل دیگر باشد
چنانچه وضو درینجا نیز ثواب مشروط به نیت است و لیکن نفس عمل بی نیت جائز
بود نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی و غیره ائمه دیگر که نزد آنها از وضوی بی نیت نماز
جائز نیست پرسیدند که عمل صرف فعل جوارح را میگویند یا فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که البته فعل
قلبی را نیز شامل است و اطلاق بران عبارت از احادیث دیگر آمده زیرا که نیة المومن خیر من عمله در اخبار وارد

اگرچه بطور محدثین لفظ آن بدرجه صحت نرسید لیکن بالمعنی صحیح است پس از روی انحدیث نیت قلبی را
خیرالاعمال توان گفت بچند وجه اول انکه نیت تنهائی اقران عمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بران مترتب
میشود بخلاف عمل جوارح که ترتیب ثواب بران منحصر بنیت است دوم انکه در حدیث آمده که بمجرد ارادهٔ حسنه
اجر حسنه کامله در نامهٔ اعمال نوشته میشود و بر عمل بی نیت ثواب نیست چه جاکه عمل اصلا بوقوع نیاید سوم آنکه
در حدیث آمده است که اگر وقت خواب نیت تهجد کرده خفت و از غلبه نوم صبح شد که تهجد گذارد ان نتوانست
ثواب تهجد خواهد یافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل اشرف اعضای دیگر است
محل معرفت حق است پنجم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پایدار و باقی است و عمل فانی و ناپایدار است
و خلود جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است نه بمقتضای عمل والا بقدر زمان عمل بکمت میشد ششم آنکه
در عمل خوف ریا و سمع است و نیت محفوظ از ریاست هفتم انکه اعمال خیر بحد و بی اندازه است و مومن
نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بموجب نیت ثواب بیحد می یابد و علی هذا القیاس نیة الکافر
شر من عمله دلالت کرد که سزای اعمال جمله سیات نصیب او باشد که بهان موجب خلود جهنم خواهد بود بعده
ارشاد شد که از همین حدیث معلوم میشود که عمل بشک با فنا و عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس
کسانیکه باغفا و غیریت دعوی توحید میکنند و روزه و نماز میسازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانیکه
معتقد غیبت و مبطل غیریت اند اعمال آنها همچو جهاد و غیره گو موهم غیریت باشد لیکن بحکم نیة المومن خیر من عمله
بهتر اند بنسبت منکرین غیبت از انکه لفظ خیر اسم تفضیل است دلالت میکند بر زیادتی خیریت و رتبت از
عمل پس مطلق بلی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا زبان گفتن هم ضرور است
جواب ارشاد شد که نیت صرف قصد دل است زبان گفتن حاجت نبود بلکه خلاف سنت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم که در حدیث زبان تلفظ کردن حضرت بجز الله اکبر ثابت نیست و اگر زبان گفت
و دل حاضر نبود اعتبار ندارد اگرچه فقها میگویند که مطابقت زبان با دل بهتر است محدثین میگویند که
اتباع رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز واجب است پس زبان گفتن
خلاف سنت باشد و انما لامرء ما نوی و منتهی مرد می را نصیب از عمل و ثواب مگر انچه نیت کرده یعنی عمل
بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که دران
نیات متعدده توافق کرده و در عمل واحد موافق نیات ثوابها خواهد یافت مثلا جلوس در مسجد فعل واحد است

دران نیات مستعده شدن میتواند بلکه آنکه مسجد نیت الله است هرکه باین نیت در مسجد رود بران اجر می یابد
چنانچه تحت المسجد بطور شکرانه دخول خانه خدا مشروع شد زیرا که الله تعالی کریم است و بر کریم واجب است
که ضیافت زائر خود کند دوم آنکه انتظار نماز بجماعت کند بموجب حدیث صحیح مادامیکه در مسجد است در نماز است
سوم آنکه نیت کند در نشستن مسجد که گوش و چشم از دید و شنید نامشروع که در کوچه و بازار میشود محفوظ خواهد ماند
چهارم آنکه نیت اعتکاف کند بقول آنکه ادنی الاعتکاف ساعة ثواب اعتکاف می یابد پنجم آنکه نیت کند
که در اياب و ذهاب مسجد رود و ادعیه که در دخول و خروج مسجد وارد اند بر زبان خواهد گذشت ششم آنکه
نیت کند که ذکر خدا و تلاوت قران و وعظ و تذکیر آن در مسجد شرف دارد و بر مکان دیگر هفتم آنکه در حدیث
وارد شد هرکه وضو کند و در مسجد نماز گذار باشد او را ثواب حج و عمره و نیت ادراک همچو ثواب حج و عمره است
برای او هشتم آنکه نیت کند که در مسجد مردم بسیار فراهم می باشند امر بالمعروف و نهی منکر خواهم کرد برین نیت
ثواب دیگر است نهم آنکه نیت کند زیارت برادران دینی را که در راه خدا مجتمع باشند برین نیت ثواب
دیگر است دهم آنکه در نیت باشد که جمعیت خاطر و رفع افکار دنیاوی و اثر توبه و استغفار چنانکه در مسجد میسر است
بجای دیگر نیست برین نیت ثواب دیگر است یازدهم آنکه بحکم واذا جاءک الذین یومنون بآیاتنا
فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و سلام و علیک با مسلمان جلب رحمت است برین نیت ثواب
دیگر است دوازدهم آنکه قصد نمایند که مسجد را حق تعالی تخصیص بتی تجلی گاه خود گردانیده پس آرام دل و
حضور خاطر بذکر و فکر در انجا بوجه احسن میسر خواهد آمد برین نیت ثواب دیگر است آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که جامع الکلم بودند انما لامرء ما نوی بطور کلیه فرموده آینده یک جزئیه این کلیه بطور مثال ذکر فرموده
فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن سوی خدا
و رسول وی یعنی نیت طلب رضا و امتثال امر خدا و رسول باشد پس هجرت او بطرف خدا و رسول است
یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب است و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها
لدنیا واقع هست و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن تا برسد بدان او امراة تیز و جهایا
باشد هجرت او برای زنے که نکاح کند ازان برای رضای خدا و رسول خدا
و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیز است که هجرت کرده است سوی آن یعنی
رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن در لفظ ما هاجر الیه مجمل فرموده تا عام باشد هر یک مهاجر الیه را و نیز مشامل

مرد و صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین هر دو را چنانچه هجرت کرد برای حج و در راه تجارت هم نمود و را بنحال نیز ثواب هجرت خواهد یافت و در شان ورود این حدیث نوشته اند که ام قیس نامی مغنیه بود در مدینه مردی لطلب آن هجرت نمود قصه او بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر کردند بران این حدیث فرمود چنانچه آنشخص مهاجر ام قیس مشهور شد متفق علیه یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند بعد تذکر این حدیث شریف شیخ سلامت علی ساکن چمپره متعلقه عظیم آباد که مرد خاص اند پرسیدند که آنچه در حدیث مذکور است که هجرت سوی دنیا باشد دنیا چه چیز است ارشاد شد اگرچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف میفرماید ؎ چیست دنیا از خدا غافل بدن ؛ نی قماش و نقره و فرزند و زن لیکن بدانست من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر زنا با مادر خود است نعوذ بالله منها رقم آنم شیخ سلامت علی را اجازه کرد که این وقت خاموش باشید که ما هم اهل دنیا هستیم مصرع این بمان بگذار تا وقت دگر ؛ مسئله دیگر که دران رای مولانا بر دیگر فقها ترجیح دارد تعجیل نماز است در موسم گرما یعنی دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات در ظهر نیز تعجیل میکردند دست آویز علماء حدیثی است که صاحب مشکوة بروایت ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید بنماز یعنی نماز ظهر و فی روایة البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و برای تعلیل انجکم فرمودند فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابردوا بالصلوة میفرمایند که سرد کنید حرارت دوپهر را بنماز ظهر یعنی به ادای نماز در اول وقت دلیل حضرت مولانا بر ایمنی اول آیت کلام الله است که در صورت براة بدو موضع واقع شده اول فقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون و در همین سوره

میفرماید و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم شان نزول این آیت آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تمارت آفتاب نرفتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون صبح دمید کوچ بروز دیگر ملتوی داشتند تا آنکه تخلف ازان هر سه کس واقع گردید و حق ایشان آیه مذکوره تجدیداً نازل شد و در بن دلیل صاف در بحث است

برانیکه حرارت آفتاب سبب تاخیر تعمیل امور دین نمیتواند شد زیراکه الله تعالی تعلیلاً میفرماید که بگو ای محمد آتش دوزخ گرمتر است از گرمی آفتاب یعنی گرمی آفتاب لایق نیست امور دین سازند دوم حدیث جناب است که مروی است ازوی که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد از ما و از امام شافعی رحمة الله علیه نیز منقول است که ایراد رخصت برای کسانیست که در طلب جماعت بمسجد های شتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد بقوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت که مخالف ظاهر حدیث است پس نظر بر قرآن و احادیث مذکوره رای مولانا قدس سره العزیز در باب عدم تاخیر نماز ظهر در صیف وشتا بر رای دیگر علمای ترجیح دارد فقط از انجمله معنی حدیث است که احمد و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرء هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شی علیم ترجمه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قسم بذات کسی است که جان محمد بقبضه اوست اگر بتحقیق شما دلوی را بریسن بسته بیندازند بزمین سفلی هر آینه خواهد افتاد آن دلو بر خدا پس خواند آنحضرت صلعم برای تصدیق قسم خود آیه کریمه هو الاول هو الآخر الی آخره را حضرت مولانا قدس سره این حدیث را دلیل میکردند بر عینیت تشبیه اعنی ارض سفلی با تنزیه یعنی الله وجه دلالت اینکه قاعده مقرره اهل بلاغت است که تاکید مضمون جمله به قسم نمی باشد مگر وقت شدت انکار مخاطب از مضمون مذکور پس فرض کردن مخاطب قائم مقام منکر پس ضرور است از بیان وجه انکار او اولاً ثم تاکید الانکار ثانیاً بالقسم وظاهر است که در مضمون مذکور جهت انکار نیست مگر بلزوم وحدت سبحان زمین و خدا ازروی عبارة النص ولزوم عینیت سبحان خدا و سائر اشیا ازروی دلالة النص چون مخاطبین از تیمنی بحسب دین خود تا منکر اند شدید الانکار لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم موکد کرد افاده جمع وعینیت را اولاً به قسم ثانیاً بدلیل آیه کریمه هو الاول والآخر والظاهر والباطن زیرا که در آیه مذکوره الله تعالی حصر فرمود ذات خود را در صفات اربع که هیچ موجود از ان خارج نیست پس زمین سفلی نیز در ان داخل است در اینصورت ثابت شد که هبوط دلو بر زمین سفلی عین هبوط علی الله است وبحسب اقتدای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در موکد کردن مضمون وحدة وجود را باقسم مولوی رومی قدس سره السامی ترقی نمود بدو قسم در کلام خویش رباعی

همسایه و همنشین و همره و همه اوست

در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ❊ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ❊ با الله همه اوست
و حضرت مولانا در تلاز قسم دقیقه عجیبه در جهد المقل نوشته اند که چون جامی قدس سره السامی در بدکر خدا سبحانه و تعالی
بر تصدیق فرموده پیغمبر خود قسم یاد کرده میفرماید که والنجم اذا هوی ناضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس در بیان حال جامی قدس سره السامی مضمون وحدت را الموکد یقین ساخت و نیز فرموده
در بیان حدیث نوشته اند که انچه علما تاویل کرده اند لبسط علی الله و علی قدرته این تاویل غلط است زیرا که این تاویل
خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصیح و بلیغ بود اگر مراد آنحضرت لبسط علی علمه و قدرته میبود
لبسط علی الله نمیفرمود و این تاویل علما را تاویل بما لا یرضی قائله توان گفت چنانکه در آیه کریمه ان الله علی
کل شی محیط تاویل میکنند ای محیط علمه علی کل شی انبقدر نمی فهمد که هر جا که بیان احاطه علمی منظور حق تعالی است
فرموده است ان الله بکل شی علیم و قد احاط بکل شی علما و هر جا که بیان احاطه قدرت منظور است انجا
فرموده است ان الله علی کل شی قدیر و در هیچا که مقصود احاطه ذاتی بوده نموده ان الله بکل شی محیط تا انکه
در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شی محیط پس جای اضافت است که
در بخصوص تاویل نامی و همی علما درست است یا معنی مبین حضرت مولانا مطابق قرآن و حدیث است
سخن در معنی حدیث مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر ام اوسطه او آخره یعنی حضرت مولانا نموده
که این حدیث صحیح است و بروایت منقولست ترجمه اش اینکه مثال امت من مانند باران است نمیدانم
که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن در بخصوص روا است بر عقیده فاسده وهابیه که نوشته اند
بدعت غلطی نوشته اند که بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الی الکذب هر چه در قرن
ثلاثه وقوع شد خیر محض و سنت الهدی است و انچه بعد زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین پیدا
گردید باآینده حادث شود بدعت سیئه است یعنی دران خیر نیست این دعوی ایشان بر خلاف قول سید الانام
است صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داده امت خود را به باران در نیکی و بدی که
دائر کرده است در اول و اوسط و آخر دران صاف و دلالت است بر نیکه نیکی و بدی مخصوص نیست باول
و اوسط و آخر ملک در هر یک زمانه مردم اخیار ایجاد سنت یعنی خط بقیاسی نیک کرده اند چنانچه صوفیه صافیه
ایجاد شغل ها می نیک کرده اند که تعمیل آن هزارها مردم شاغل و ذاکر فانی فی الله و باقی بالله شده اند صاحب عرف
از عالم شده و مردم اشرار ایجاد بدعها کرده اند همچو خوارج و روافض و معتزله و غیره فرق مختلفه ایجاد طریقه ها می

بد اعتقادی و بد عملی کردند که بدان امت اسلام منقسم بدو فرقه شدند و خیر القرون قرنی دلالت میکند بر انحصار
خیریت در قرون ثلاثه و انحصار شرف بعد آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقرره خدا و رسول علیه الصلوة
والسلام ایجاد خیر و شر در یک زمانه جاری است قال الله تعالی وما تفعلوا من خیر یعلمه الله یعنی انچه میکنید
باخواهید کرد شما از کارهای نیک میداند و خواهد داشت خذا ایضا فرمود و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره و نیز فرموده افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و مطابق این کلیات الهی حدیث شریف در صحیح بخاری
و صحیح مسلم وارد است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من
عمل بها و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها ترجمه جسنے پہلے نئی کی بیچ اسلام کے راہ و رسم نیک
پس واسطے اوسکے ثواب اوسکا ہے اور اجر اوس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ اوسکے اور جسنے پہلی
نئی کی رسم بری پس واسطے اوسکے بوجھ اوسکا ہے یعنی گناہ اوسکا اور بوجھ اوس شخص کا کہ عمل کیا
ساتھ اوسکے فقط و گواہ برینمعنی کہ معنی بین ایجاد بطریقہ نواست حدیث صحیح است کہ در صحیح بخاری و مسلم
بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه وارد است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقتل
نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه من سن القتل ترجمہ نہیں مارا جاتا کوئی
جی ظلم سے مگر ہوتا ہے اوپر بیٹے آدم کے جو پہلے تھا ضمان خون اوسکے سے اسواسطے کہ وہ پہلا
اوس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط از بنجدیث صاف معلوم شد کہ معنی سنت براہ و رسم
و رسم جدید است نیک باشد آلطریق خواہ بد پس ازان باطل شدن قول علمای وہابیہ کہ سنت بنی
کی خبر کی رواج کو کہتے ہین اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہین فقط سخن در معنی لا تسبوا الدہر
بود فرمودند در بنحدیث در صحیح مسلم بروایت ابو ہریرہ رضی الله عنه وارد است لا یقولن احدکم یا خیبة الدہر
فان الدہر ہو الله و فی روایة لا تسبوا الدہر فان الدہر ہو الله و فی روایة فان الله ہو الدہر و اقع است
مقصود ہر دو ہمہ عبارات افادہ دو معنی است یکی نہی سب و شکایت زمانہ دوم عینیت دہر با حدا از روی
عبارت النص و دلالت کرد بر عینیت سائر اشیا از روی دلالة النص زیرا کہ زمانہ نیز حادث و ممکن
است و دیگر اشیا سوی الله تعالی نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلا مرجح است کہ دہر عین خدا
باشد و دیگر چیزہا می عین خدا نباشند فقط سخن مع معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرمودند کہ
و صحت انکلام بالفاظه از انحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف است بعضی بر انند کہ حضرت امیر المومنین

علی مرتضی علی علی نبینا وعلیهم السلام از انحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیرالمومنین است
حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار شمرده اند بالجمله از روی معنی اصل اصول طریقت است و مضمون
آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد کقوله تعالی وفی انفسکم افلا تبصرون وایضا سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم وکقوله سبحانه اولم یتفکروا فی انفسهم الایه ودر حدیث قدسی حکایة عن الله تعالی آمده یا آدم اعرفت
نفسک تعرف ربک وقال صلی الله علیه وسلم اعرفکم بنفسکم ودر اخبار وارد است که اوحی الله تعالی الی بعض
انبیائه ایها الانسان اعرف نفسک فانک ان عرفت نفسک عرفت کل الاشیاء کلها خلاصه معنی آنکه دیگر علمای محققین نوشته اند همین
شناختن نفس بجمیع اوصاف او رسیدن بکنه معرفتش عین معرفت رب است چنانکه معرفت کنه رب مقدور نیست
معرفت کنه نفس نیز مشکل ودشوار است بل متعذر ومحال باید دانست که معرفت نفس بر چند اقسام است
معرفت آن بحسب معنی لغوی واصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شی بنفس خود قائم است مراد از آن حقیقت
وماهیت آن شی است دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح وجان میکنند چنانچه در حدیث وارد است والذی
نفسی بیده ای جان من وگاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خطر بنفسی کذا یعنی بدلی وگاهی مراد
از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جواهر الاسرار منقول است که کمیل بن زیاد رضی الله عنه
از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا وعلیهم السلام سوال کرد قال یا سیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی
رضی الله عنه ای نفس تریدان اعرفک یا کمیل فقال کمیل بل هی لیس غیر نفس واحدة قال علی رضی الله عنه
بل هی اربعة نامیه وحسیه وحیوانیه وناطقه قدسیه وکلیته الهیه الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس است
اول نفس امارة است که مائل است بطبیعت بدنی وآن امریست بالذات والشهوات حسیه وجاذب است
قلب را بجهت سفلیه واین نفس معدن شرور ومنبع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء
دوم نفس لوامه است که او منور شود بنور قلب بقدر اما چنانکه هرگاه از غفلت بگناهی مبتلا شود متنبه گردد الم
کرده ومیان حجاب ربوبیت بجهت خاکیت خود را ملامت گیرد وتوبه کند ورجوع کند بحضرت غفار واین همراست
که حقتعالی بدو قسم یاد کرده حیث قال لا اقسم بالنفس اللوامة سوم نفس ملهمه است چون از مقام لوامگی ترقی
نماید ملهمه گردد کقوله تعالی فالهمها فجورها وتقوٰنها چهارم نفس مطمئنه است که منور شود بنور قلب تا متخلی گردد
از صفات ذمیمه ومتجلی گردد باخلاق حمیده وترقی کند بعالم قدس ومواظبت نماید بر طاعات واطمینان یابد
بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گردد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک

مرضیه سوم قسم معرفت باعتبار ذات وحقیقت آنست وبمعنی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست
که هر کس که ذات وحقیقت خود را بصفت فوقیت واحاطت بر جمیع اجزاء وجود خود نشناسد وهمه جنود ملکی
وشیطانی وحقائق جسمانی وروحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجودات
روحانی وجسمانی وملکی وشیطانی وجنی وانسی همان نسبت بیند در عالم کبیر چنانکه روح خبیثی ونفس خبیثی وقلب
خبیثی وعقل خبیثی را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بیند روح اعظم وقلب اعظم که عرش اعظم است ونفس
کلی را در تحت ذات واحد محاط ومحوی بیند واگر بر نفس ناطقه اطلاق کند بمعنی آن بود که هر کس نفس خود را بصفت
عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند وهر که نفس خود را بصفت مذلت بیند خدای را
بصفت عزت مشاهده نماید فقط علی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن بسیار وارد است بعد حضرت
مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی بیچ معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه اینست که سالک بعد طی
منازل سلوک وتهذیب اخلاق ووصول بمقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و
افعال وصفات را که پیش ازین از راه غفلت بخود نسبت میکردم فاعل آن افعال موصوف بآن صفات
حق است که باینصورت نمودار شده است این معرفت نفس خود معرفت رب ست تا وقتیکه خود را عارف
میداند باین معرفت فنا ناقص است هرگاه بکمال فنا خواهد رسید که آن را فنا فنا میگویند یعنی علم بفنای خود
نخواهد ماند آنوقت زمزمه عرفت ربی بربی خواهد نواخت وخود را علم حق خواهد شناخت اللهم ارزقنا وایاکم
فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورته فرمودند که این حدیث را بخاری ومسلم از ابوهریره رضی الله عنه
روایت کرده اند ولفظ خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک
النفر وهم نفر من الملائکة جلوس فاستمع ما تحیونک فانها تحیتک وتحیة ذریتک فذهب فقال السلام
علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله فزادوه رحمة الله وقال فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم وطوله
ستون ذراعا فلم یزل الخلق ینقص بعده حتی الآن منتفق علیه اشکال در این حدیث آنست که مرجع ضمیر صورته
کیست اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم وجسمانیت است بر خدا لازم می آید واگر ضمیر راجع
بآدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم
چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک ولم تک شیئا برای دفع این اشکال اهل تاویل
دو طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورته را عاید بآدم علیه السلام میکنند وبرای بیان فائده خبر سبب

ورود حدیث نقل میکنند که امام فخرالدین رازی رحمة الله علیه میگوید که میان استان پیشین معروف شده بود
که هرگاه از کسی عصیان صادر میشد صورت او مسخ میگردید چنانچه در شهر ایله در زمان داود علیه السلام واقع شده
پس نصاری که در زمان محمد صلی الله علیه وسلم بودند زعم فاسد ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام
از هذا عاصی شده بود بقوله تعالی وعصی آدم ربه وجبرئیل علیه السلام برهنه و نالیده بود و صورت او خلقت
اول نگشته مگر او مسخ گشته بود نعوذ بالله من هذا الجاهلین و این سخن با کید گر میگفتند که از بهشت آدم
را از بهشت بیرون کردند تا حضرت مخبر صادق بر وقوع این قبایح فاسد شان این حدیث فرمود ان الله
خلق آدم علی صورته یعنی خلقت ثانی او در دنیا بر صورت اول او کرد که در جنت بود پس ضمیر راجع بآدم شد
و فائده خبر دادن نصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جواهر الاسرار
میگوید وجهی دیگر آنست که میگوید صحابی پیش حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر پسر خود غضب کرد چنانچه بر روی
او زد و در هنگام طمانچه زدن گفت لعنت بر صورت باد حضرت نبی صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و زجر و منع
این حدیث فرمود که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی بر صورت ضمیر راجع بطرف پسر اعرابی باشد و وجه دیگر
میگوید که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان الله خلق آدم علی صورته عقل اول است که او را نیز در عالم کبیر آدم میگویند
چنانکه در عالم صغیر آدم خلیفه ست همچنان در عالم کبیر آدم خلیفه الهست حضرت جل جلاله اول شی که آفرید او بود و بقوله علیه السلام اول ما
خلق الله تعالی العقل و بجمیع صفات در و تجلی کرد او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس چون بجمیع صفات
مستخلف موصوف گشت و خلافت کبری آفرینش بدو مقرر گشت حضرت مدبر اظهر کرد که بنویس گفت چه
بنویسم گفت ما هو کاین من الازل الی الابد بیک طرفة العین اجناس کائنات را بنوشت و ساکن شد
که جف القلم عبارت از انست چون عکس عقل اول در آدم خاکی افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس
معنی حدیث چنین برآمد که پیدا کرد الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی ارباب تحقیق
اند که ضمیر علی صورته را عائد بالله میکنند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه وسلم اخلاق صورت بالله تعالی
وارد است حیث قال رایت ربی فی احسن صورة و رایت ربی علی صورة شاب امرد جعده قطعة و رایت
ربی فی احسن صورة فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدی فعلمت علم الاولین والآخرین والی
غیر ذالک و بر تقدیر یکه اطلاق صورت بر او جایز نباشد مجازا گفته اند ان الله خلق آدم علی صورته ای خلقه
مظهر جمیع صفاته اینهمه تاویلات بجواب اشکال مذکور از فریقین بود و نزد عرفا اهل کشف و عین الیقین است که

این است تقویم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله ۵ چو بار آمد ز خلوتخانه بیرون ۵ همان
نقش درون بیرون برامد ۵ پس عارف را می باید که صورت را عین بی صورت انگاشته خود را دلیل
و حیرت را اندیشه ۵ نیز بگیون سے بارے حیران مو جیو ۵ سب رنگ مین اوسیکو نمودار دیکھنا ۵ بعد صفات
قالب در همین صورت مشاهده حق خواهد شد ریاعی دل را اگر تو صاف کنی همچو آینه ۵ بی شک جمال دوست
ببینی معاینه ۵ او در دل من است و دل من بدست اوست ۵ چون آینه بدست من و من در آینه ۵ در شغل
آنند از مشاهده صورت خود بزه وی مستفاد میگردد لمعه دوم از نور رابع در بعضی مسائل شریعت
که رای حضرت مولانا و دیان بر دیگر علما ترجیح دارد از انجمله مسئله که اصلت صلوة جنازه بر چارپائی است حاشا
امینست که اکثر مردمین باشنده شهر و بعض معتقدین اموات خود را بنا بصلوة جنازه پیش حضرت مولانا
می آورند مولانا میفرمودند که نامیت را از بالای چارپائی بر فرش بوریا وغیره فرو می آورند و بران نماز
بذات خود میخواندند. و اگر کسی فرو نمی آورد دیگر حضار امر میکردند که نماز جنازه بخوانند و خود شریک نمی شدند
راقم آثم روزی سبب نگذاردن نماز میت بر چارپائی پرسیدار شاد کردند که بدانست من در جواز نماز بدین هیئت
تامل است و گر اهیت قطعی ست و وجه آن امنیست که در متون و شروح کتب فقهی مینویسند که از شروط
نماز جنازه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین
داده نماز بر چارپائی رواج کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است اینقدر جواب حضرت مولانا
شنیده راقم آثم تجسس این مسئله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شروح و متون یافته
استفتا در این باب مرتب نموده پیش علمای لکهنؤ و رامپور و شاهجهان آباد و مراد آباد و بریلی و غیر هم رسانید
احدی جواب شافی و حجت شرعی که از ان جواز نماز بر چارپائی بلا کراهیت ثابت کرده نوشت بلکه
اولویت داشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را کراهت مستلزم است چون رواج هندوستان
یعنی نماز جنازه بر چارپائی بر خلاف کتب فقهی است لهذا بنا بر هدایت خاص عام نقل استفتا مذکور
در ذیل مندرج میگردد استفتا امینست ما قولهم رضی الله عنهم در این مسئله که در صلوة جنازه باتفاق فقهای
اعلام جمعین شرط جواز است نبودن میت بر دابه و بر مرکب و بر ایدی الناس و نیز شرط است نهادن میت
بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند و در عالمگیری است شرط فی صلوة الجنازة
ان المیت موضوع علی الارض فان کان علی دابة او ایدی الناس لم تجز الصلوة علی المختار الاصح عند ۱۲

فی نہر الفائق ومن الشروط حضور المیت ووضعہ علی الارض وکونہ امام المصلی فلا یصح علی غائب ولا علی محمول
علی الدابۃ ولا علی موضوع خلفہ فی الغرائب ولو صلی علی دابۃ او الی یدی لا یجوز الصلوۃ علیہ وعلیہ الفتوی کذا فی
شرح المنیۃ المصلی ولا یجوز صلوۃ الجنازۃ رکبانا ای اذا کان القوم رکبانا والمیت علی الارض او بالعکس کذا فی
بحر الرائق قیل اذا کان وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوۃ علیہ لان کفنہ یصیر حائلا بینہ وبین الارض
لانہ لیس بلابس بل ہو ملبوس فیکون حائلا فی شامان حاشیۃ الہدایۃ الاصل فی المیت ان یوضع علی الارض
لکن توسعوا فی الجواز علی السریر فقط یعنی سریر را مجازاً حکم زمین داده اند در جامع الرموز آمده وانجنازہ بالفتح والکسر تخت
بسریر ہ کما قال ابن امیر فان لم یکن علیہ میت فنعش وسریر ونعش ودر صراح است کہ جنازہ بالفتح والکسر تختہ را
گویند کہ مردہ را بروی بردارند وانچہ مردہ بروی نباشد آنرا نعش وسریر خوانند ومروج در حرمین شریفین دیگر
دیار عرب نیز تختہ سریر است الغرض از ہمہ مرویات واضح گردید کہ اصل در نماز جنازہ نہادن میت بر زمین
است لیکن شارع تختہ سریر را بسبب قرب واتصال آن بزمین مجازاً وتوسعاً حکم زمین داده اند وایدے
واعناق رجال ودابہ ومرکب وکشتی ودرخت وغیرہ اشیاء مرتفعہ عن الارض را حکم مرکب وبا بمنزلہ داده
وعدم جواز نماز بران تصریح کرده اند پس قیاس چارپائی سریر وحصیر وغیرہ غیر صحیح وفاسد مع الفارق
است چہ فقہاء در باب حلف ویمین تصریح فرموده اند کہ سریر در حکم زمین نیست فی الہدایۃ لو حلف لا یجلس
علی الارض فجلس علی بساط او حصیر لا یحنث لانہ لا یسمی جالساً علی الارض بخلاف ما اذا جلس بینہ وبین الارض
لبادۃ لانہ تبع لہ کذا فی البحر الرائق کنز الدقائق حلف لا یجلس علی الارض فجلس علی بساط او حصیر او لا یقیام علی ہذا الفراش
فجعل فوقہ فراشا آخر فنام علیہ او لا یجلس علی ہذا السریر فجعل فوقہ سریرا آخر لا یحنث ولو جعل علی الفراش قرامیدا
او علی سریر بساطا او حصیرا یحنث فی جامع الرموز من حلف لا یجلس علی الارض او الوسطیہ او الدکان فجلس علی
بساط او حصیر فوقہا ولو حال بینہ ای بین الحالف وبینہا ای الارض لبناء الذی یلیہ حنث کمن حلف لا یجلس
علی ہذا السریر فجلس علی بساط او فراش فوقہ فانہ حنث فقط الجواب اصل در نماز جنازہ آنست کہ میت
بر زمین یا بر انچہ در حکم زمین است باشد بر چارپائی وتخت وغیرہ ملبند از زمین نباشد ودر بودن میت بر زمین
پاک مانبودن یا وغیرہ اصلا اہانت میت نیست بلکہ موافق حکم شرعیست وسریر ونعش وجنازہ عرب کہ
تختہ غیر مرتفع از زمین میباشد دیگر است وچارپائی مروج ہند دیگر لہذا علمای ولایت با بتائے چارپائی را
قبل از نماز در زمین گذیدہ می نہند تا میت قریب زمین باشد ومسلمین ہند در گذاردن نماز بر چارپائی

بلند بلا شبہ ترک اولی و تسامح در جواز کردہ اند و میگویند زیرا کہ میت در حکم امام است و امام از قوم بلند نمی باید
بنا بر آن بر دابہ و مرکب و ایدی الناس نماز جائز نیست حسب ابات مفصلہ ذیل فی الشاہان بالاصل فی المیت
ان یوضع علی الارض لیکن توسعوا فی الجواز علی السریر او نحوہ ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشہور شرنبلالی بے
شرط فی صلوۃ الجنازۃ کون المیت موضوعا علی الارض لکونہ کالامام من وجہ فان کان علی دابۃ او ایدی الناس
لم یجز الصلوۃ علی المختار الامن عذر فی الغرائب و لو صلی علی میت علی الدابۃ او الایدی لایجوز الصلوۃ علیہ علیہ الفتوی
و فی الفتاوی شرط استقبال القبلۃ المصلی و ستر عورتہما و طہارۃ بدنہما و النیۃ و کون المیت علی الارض کما
فی المشہور علی دار سر السرور فی جامع الرموز و شرط صلوۃ الجنازہ استقبال المصلی صدر المیت کما فی التمرتاشی
و ستر عورتہما طہارۃ ثوبہما و بدنہما و النیۃ کما فی النہایۃ و کونہ علی الارض او الایدی قریبا منہا کما فی المحیط
و فی بحر الرائق قیل اذا وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوۃ علیہ لان کفنہ یصیر حائلا بینہ و بین الارض
لانہ لیس بلابس بل ہو ملبوس فیکون حائلا عن ابی سعید الانصاری قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان یقوم الامام فوق شی والناس خلفہ یعنی اسفل منہ رواہ الدارقطنی فی المجتبی و نماز آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بر چارپائی نشنیدہ است بل بر تختہ کہ ملحق بزمین باشد چنانچہ از اسفار الانبیا منقول است انگاہ
از موضع غسل برداشتہ بر روی تختہ خوابانیدند بعد ازان پوشیدند و بموجب وصیت در انجا گذاشتہ
بیرون رفتند تا ملائک فوج فوج بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز گذارند بعد ازان افواج مسلمانان
در امدہ ہر یک علیحدہ بی آنکہ کسی امامت کند نماز گذارند فقط انچہ از جواب فرمان است بموجب قاضی و مفتی
و علمای معتبرین رامپور مسئلہ جواز و عدم جواز اظہار وحدت وجود عند العوام درین مسئلہ نیز رائے
حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بر ای دیگر علما ترجیح میداشت چنانچہ در ابتدای حال ورود مولانا
قدس سرہ در شہر لکھنؤ مولوی ذوالفقار علی صاحب رئیس قصبہ دیوہ با اتفاق بعضی علمای فرنگی محل
حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اظہار وحدت وجود نوشتند و استفتای در خصوص مرتب شدہ بہ
شاہجہان آباد پیش مولانا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ العزیز فرستادند و مولانای ممدوح
جواب استفتا متضمن تحقیقت وحدت وجود و عدم جواز اظہار آن عند العوام نوشتند بدلائل اینکہ
جواز مسئلہ توحید وقتی است کہ عوام آنرا نمی فہمند و مراد موحدین نافہمیدہ در احکام دین بتساہل نگذرند
و ترک علوم و صلوۃ میفرمایند پس در اظہار آن انفتاح باب الحاد و اباحت شرور و فساد است و ہر مسئلہ

که بحث و تکرار آن منجر بفساد باشد دران سکوت واجب است چنانچه در بحث جبر و قدر و منازعات صحابه
همدیگر حدیث وارد است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا الخ و نیز توحید سزاست و افشای سر
حرام است **جواب الجواب** استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز در رساله کلمة الحق و
کاسرة الاسنان عرف و دندان شکن نوشته اند بنظور که جواب استفتا را در سوال فان قلت نوشته
جواب بجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم ام الله فانه سبحانه اظهر التوحید بالا الٰه الا الله علی اللسان
وهم او کوا ما هو المراد منه لقوله تعالی حکایة عنهم اجعل الآلهة الٰها واحدا ان هذا لشیء عجاب و اذا قیل لهم لا الٰه
الا الله یستکبرون الخ و لم یبال هذا الوهم ترجمه میگوییم پاکیست خدا تعالی را یا شما دانا تر بدیا الله تحقیق
شان اینست که خدای سبحانه اظهار کرد توحید را بکلمه طیبه بر اهل زبان که عرب بودند و آنها دریافت کردند
انچه مراد خداست از کلمه طیبه چنانچه خدا تعالی فهمید ان آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند مشرکین آیا
گردانید محمد صلی الله علیه وسلم همه خدایان را الٰه واحد این چیز عجب است و بجای دیگر فرمودند که هرگاه گفته شود
از مشرکین لا الٰه الا الله سرکشی میکنند و موجب سرکشی نبود مگر فهمیدن وحدت و عینیت از کلمه طیبه و اندیشه
نکرد خدا این وهم را یعنی عوام نخواهند فهمید و گمراه خواهند شد فقط از قدیمت جمیع الانبیا علیهم السلام
بکلمة التوحید فقد اظهر سبحانه توحید باظهار المعجزات و استدل علیه بالدلائل و ملا ر کتابه بانهدید
و الحاق الغار علی المنکر بالقتل و الاسر و اباحة النساء فی الدنیا و خلود العذاب فی الآخرة ترجمه
و خدا اندیشه نمی عوام نکرد زیرا که بر انگیخت جمیع انبیا علیه السلام را بکلمه توحید و اظهار کرد کلمه توحید را
بتائیدات معجزات و استدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خمسه و مشحون ساخت کتاب خود را بتهدید
معجزات و الحاق غار بر منکرین بقتل و اسیری و اباحت عورات آنها در دنیا و خلود عذاب در آخرت
پس معلوم شد که توحید از اسرار نیست بخلاف ما امر فیه بالامساک عنه کالقدر و اصحاب سوال الله صلی الله
علیه وسلم و غیرهما فانه لیس بمثابة التوحید فکیف قیاس التوحید علی القدر و غیره فی الامساک عنه قیاسا
مع الفارق ترجمه بخلاف انچه امر کرده شده است دران بسکوت چنانکه مسئله جبر و قدر و اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و غیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید پس قیاس توحید بر جبر و قدر
و غیره در سکوت قیاس مع الفارق است و الضابطة فی معرفة السر الذی یحب کتمانه و اعلانه افاضة البرهان
او عدمها فالذی اقیم علیه برهان یحل اظهاره بل یثاب علیه و الا بلغوا اقامة البرهان فان اقامة البرهان لیست

الا للتفهیم والتعلیم وکل منهما لیس الا لاظهار الحق واعلانه لا لکتمانه واخفائه ترجمه ضابطه وقاعده
کلیه در معرفت سری که واجب است کتمان آن یا اعلان آن اقامت برهان است یا عدم اقامت آن
پس حکمی که قائم کرده شد بران برهان ودلیل حلال است اظهار آن بلکه ثواب می یابد اظهار کننده
بران واگر اینچنین نبودی اقامت برهان لغو شدی زیرا که اقامه برهان نیست مگر برای تعلیم وتفهیم وتعلم
تفهیم نیست مگر برای اظهار حق واشتهار آن نه برای کتمان آن واخفا فما لم یقم علیه البرهان وکان سر و اتفاقا
عسیرا ادراکه بحرم افشائه ویجب کتمانه فانظر ان لا اله الا الله منها سواء قیم علیه البرهان ام لا فتامل ترجمه
وامروزین که برین اقامه برهان نباشد وباشد آن امر از قسم اسرار باریک ودانک که دشوار باشد فهمیدن آن
البته حرام است افشاء آن وواجب است کتمان آن پس نظر کن که لا اله الا الله از کدام قسم است
ایا اقامت کرده شد بران برهان یا نه پس تامل کن در بنکه اگر لا اله الا الله که دال بر توحید است از قسم اسرار
مشتوه حکم نمیکردند که در اوقات خمسه بر سر منابر ها استاده به آواز بلند بگویند اشهد ان لا اله الا الله وشارع
حکم نکرده است که انچه بزبان عربی واجب الاظهار است آنرا بزبان دیگر اظهار نکنند والا تمام کلام الله
بزبان عربی نازل شد وتراجم آن بزبان فارسی وهندی در شریعت رائج وشائع است وکلمه طیبه تیز از کلام الله است واقرار واظهار آن واجب بل فرض عین ومنشای اختلاف علمای در نمیفهمد همین است
که توحید از کلمه طیبه نمیفهمند **سوال** اگر کسی گوید که مدار جواب بالجواب مولانا که ترقیم یافته بر فهمیدن
وحدت وجود وعینیت اشیاء باخدای بجانه از روی عبارة النص کلمه طیبه وتقدیر غیر الله بجای خبر
وبطلان تقدیر موجود بوده است ودر نمیفهمی مولانا بر خلاف جمهور علما متفرد اند پس اتفاق علما بر تقدیر
موجود بجای خبر در کلمه لا اله الا الله بمنزله اجماع امت گردید ودر حدیث شریف وارد است لا تجتمع امتی
علی الضلالة وعلیکم بالسواد الاعظم یعنی جمع نمیشود امت من بر گمراهی ولازم گیرند سواد اعظم را یعنی جماعت
کثیر وجمهور علما را پس تفرد مولانا بمقابله اجماع امت بر خلاف جمهور علما قابل اعتنا نیست دفع توهم اعتراض
مذکور حضرت مولانا در کاسره الاسنان نوشته اند لابد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیه امرا شرعیا
والثانی اتفاق اهل الحل والعقد علیه فی عصر واحد وازمنة متقاربة ترجمه ضرور است برای اجماع امت از
دو امر یکی بودن مجمع علیه امر شرعی ودوم اتفاق اهل حل عقد بران در زمان واحد یا ازمنه متقاربه حاصل کلام
اینست گمان نمیفهمی که تقدیر موجود بجای خبر تجویز جمهور علما واتفاق همه علما بمنزله اجماع امت شد مولانا نمیفهمند

که اجماع است که دلیل چهارم شریعت است تا ابطال و کتب اصول چنین است حکمی که بران اجماع باشد امر شرعی
بودن آن شرط است و شرط دوم اینکه اهل حل و عقد پس مجتهدین در زمان واحد یا از سنه قریبه متفق شده حکم
آن امر مجمع علیه داده باشند و تقدیر موجود و کلمه طیبه نه امر شرعی است نه اتفاق مجتهدین بران در هیچ یک زمانه
شده است بلکه تاویل بالای بعضی علما بوده و اول دیگران بران تقلید کردند چنانچه بیان آن سیفرمایند اما التاویل
فقوله لا اله الا الله محکم و المحکم یابی عن التاویل و اما تقدیر موجود لیس بامر شرعی بل خلاف حکم شرعی اذ الشرع الشریف
یکن به بقوله علیه السلام لا الہ غیرک و قوله سبحانه مالکم من الہ غیره و البراہین خمس ترجمه اما تاویل علما در لا اله الا الله
جائز نیست زیرا که کلمه طیبه آیه محکم است و محکم ابا میکند از تاویل مالک کافر میشود مؤول آن و اما تقدیر موجود پس نسبت
امر شرعی بلکه خلاف حکم شرعی است زیرا که شرع شریف تکذیب میکند آنرا بقوله علیه السلام لا الہ غیرک و بقول سبحانه مالکم
من الہ غیره و از روی براہین توحید که در قران شریف مذکور اند و اما الامر الثانی و هو الاتفاق فلم تثبت ایضا اذ لم
یتفقوا علی التاویل و التقدیر فی عصر واحد و از سنه متقاربه کاتفاقهم علی خلافة ابی بکر رضی الله عنه بل هو تقلید محض
کتقلید الناج بعضهم لبعض و کتقلید النصاری بعضهم لبعض علی التثلیث و العیاذ بالله ترجمه اما امر ثانی که اتفاق
اهل حل و عقد است نیز ثابت نشد زیرا که متفق نشدند اهل حل و عقد بر تاویل و تقدیر مذکور در زمان واحد یا از سنه
متقاربه نشده است مثل اتفاق صحابه بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل تقدیر موجود تقلید محض است مثل تقلید
بزمینشان بعضی آن بعض دیگر را یا مثل تقلید نصاری همدیگر را بر تثلیث پناه بخدا از همچو تقلید اذ اول الاکابر لجا
توهم ان الظاهر بدل علیه لا الہ الا الله من توحید و العینیة بین المذکور و بین سبحانه خلاف ما حکم به سلطان القوا
اذ الممکن لا یصیر واجبا و بالعکس لا بعد انقلاب احدهما الی الآخر و ظاهر ان وهم انقلاب الحقیقة محال صرف
لا اله الا الله من ظاهره الی ما حکم به سلطان القوی من التاویل المذکور و التقدیر المزبور ثم جاء اخره و اسخن التاویل
و التقدیر فقلده ثم آخر فآخر و لم یجدوا الی ان توهموا ان التاویل و التقدیر المذکور امر مجمع علیه فندای
صرف ظاهر لا اله الا الله هو اول قارورة کسرة فی الاسلام بالتاویل و التوجیه و الصرف من الظاهر الی ما دونه
الیه الوهم و العیاذ بالله من ذلک ترجمه زیرا که اول اکابر علما هرگاه که توهم کرد که ظاهر کلمه طیبه دلالت میکند
بر عینیت درمیان الهٔ مذکور و درمیان خدای سبحانه بر خلاف انچه حکم میکند بدان سلطان القوی یعنی واجب
زیرا که ممکن واجب نمیگردد بالعکس یعنی واجب ممکن نگردد مگر بعد انقلاب یکی بطرف دیگر و ظاهر است که انقلاب
حقیقت محال است پس گرویدند آن اکابر بکلمه طیبه را از ظاهر یعنی آن بطرف معنی که حکم کرده آن سلطان القوی

او یعنی وهم او از تاویل مذکور و تقدیر مزبور بعد آن اکابر آمد عالم دیگر و استحسان کرد تاویل و تقدیر او را پس مقلد او شد همچنین یکی بار دیگری مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور مراد محمد علیه است پس این است معنی این گروه این معنی کلمه از ظاهر اول شنیده است که شکسته شد در اسلام تاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی آنچه رفت بطرف وهم آن و پناه بخدا از آنچه تاویل مسئله سئله که دران فعل حضرت مولانا بر خلاف اکثر علمای زمانه بوده اینست که حضرت مولانا قدس سره بعد نماز ظهر و مغرب و عشا بجز و سلام فرض آنوقت برخاستی و باوراد سنت موکده که بعد فرض در هر سه اوقات مذکوره هست مشغول میشدی و عادت مستمره دیگر علما اینست که بعد هر فرض دست برداشته دعا میکنند و بعضی اوراد معقبات نماز بجا میاورند و سنت میگذارند رافم آثم سبب آن از مولانا قدس سره پرسید فرمود که من مقتدی فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمل آنحضرت علیه الصلوة والسلام همین بود که بعد فرض مجرد عصر از طرف قبله ثبت گردانیده و رو بطرف حجره شریفه کرده می نشستند و دست برداشته دعا میکردند و بعد سلام فرض ظهر و مغرب و عشا اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام گویان بسرعت تمام برخاستی و بسنت مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد هر نماز سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سی و سه بار بخوانند و آیة الکرسی متصل بخوانند و بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت و کلمه تمجید و غیره معقبات نماز آمده عمل بران نشد ارشاد شد که فصل درمیان فرض و سنت باوراد و اذکار باید کرد هر چه بخواند مضائقه نباشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواهد شد چنانچه تصریح آنمعنی شیخ عبد الحق علیه الرحمه در ترجمه مشکوة و سفر السعادت کرده اند دران به بینند فقط چنانچه بنده حسب الارشاد در سفر السعادت تصنیف شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحه یافتم و در ضمن تنبیه اینقدر تحقیق زائد بود که بحسنه نقل کرده می آید تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه این ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن محالست بلکه مراد عدم فصل است بچیزیکه عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت کند بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد فراغ نماز هر چه بوجه مذکوره بخواند عقب او سنت تا بانکه اشتغال بسنت رانیز بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار مذکوره و عدم معاقب گردد و یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد و خصوصا بر قول کسی که سنت میدارد و صل سنت را بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است

که انچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی ادعیه و اذکار بر اوباد صلوة تقاضا میکند وصل آنها را
بفرض بلک بودن آنها عقب سنت بی اشتغال بانچه از نماز نیست کفایت میکند وران واختلاف
علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است
وارد میشود بروی که در سنن ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر اولی را متصل بگذارد سنت را عمر رض دوش او را بگرفت وبجنبانید وگفت
بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم به پسندید این سخن را از عمر رض پس لفاظ بتکیه دادن فصل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه رض
آورده اند که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنمقدار که بگفت این فرا
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام واز کراهیت نظاهر لازم نمایه که بهیچ وجه
فصل گفته مقدار انچه خوانده شود مروی این ذکر در این سنا قاعده ندارد و بخواندن ذکر دیگر مثل لا الا الله
وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکار یکه مواظبت میکنند
بران در مساجد درین اعصار مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن وجلوانی گفته است که
لا باس است بخواندن او میان فریضه وسنت ومختار آنست که فصل کند بذکری مختصر بخواندن او راد
واذکار بعد از سنت وقول حلوانی لا باس او مناقاة بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف اوست پس گویا گفته اولی آنست که بخواند واگر بخواند لا باس به ودر خلاصه گفته که بهتر
آنست که بدهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعد اولیکن باید که بایستد بقطوع و تطوع
تنگ در مکان فرض بلک منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس نرآید واگر خواهد رجوع کند منزل خود
برای تطوع و در نماز یکه بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته ماند یا
برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد وهمه برابر است در سنت ولیکن افضل
رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام لمعه سوم از نور رابع در تقاریر وی
رضی الله عنه در مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه وتنزلات سته بود هر چند درین باب
صوفیه کرام مثل قدوة الموحدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محب الله الآبادی ورئیس العلما
مولانا عبد العلی محمد وغیرهم رحمهم الله شرح وبسط بسیار کرده اند خلاصه آن انچه از صحبت بابرکت حضرت

مولانا قدس سره العزیز مستفاد شد همین قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجابا من نور و ظلمة یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت مراد از نور اوصاف جمالیه و صفات فعلیه و مراد از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لاتعین که عبارت است از احدیت ذات مطلق که معری و منزه است از جمیع صفات و نعوت و لاتعین است از تعینات و اعتبارات و ممیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدوث و تنزیه و تشبیه و وحدة و کثرت و علم و جهل نیز و آن وجود مطلق باکمال ذاتی خود غنی محض است از عالم و مستور است در پرده غیب و آن ذات مقدس از نیز تنزیه غیب الغیب بحجاب ظاهر نمیشود نه بر نبی مرسل و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب از ان خبر میدهد و آن ذات مستجمع کمالات را بمقتضای کل یوم هو فی شان در تعینات و شیونات غیر متناهیه ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای اتصاف او بکمالات اسمای خود است و از جمله مظاهر و محالی الهیه شش مرتبه مدرک و مشهود عرفا شده از انجمله دو مرتبه منسوب بسوی حق گشته بمرتبه الهیه مسمی شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شهرت یافت و یکمرتبه جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی ناسوت که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استهلاک و استغناست یعنی حقتعالی مستقل است بالاجمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات که صالح است ظهور عالم را و در هیچ مرتبه تکثر را راه نیست اصلا نه اعتبارا نه حقیقتا و این مرتبه را لاتعین و غیب اول و علمی نامند چه ذات که کنز مخفی بود از غیب الغیب دران مرتبه اولا اراده ظهور کرده است و او سبحانه در این مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافتی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه مشابهت است و در عین تشبیه منزه و آن ذات واجب الوجود در این مرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه مقید و نه عام و نه خاص و در این مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اضافت صفات سلبی همچو لیس کمثله شئ و هو السمیع البصیر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو یدرک و لا یدرک الابصار و هو یطعم و لا یطعم و همچنین اتصاف او بصفات بیچون و بیچگون و بی شبه و بی نمون و بود و نش بی رنگ و بی کیف و نبود و نش مصداق جوهر و عرض و نبود و نش محدود و متصور بهمین مرتبا ست و این مرتبه را عالم ناسوت و لاتعین و غیب الغیب و غیب اول و کنز مخفی و عین الحیات می نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است در خارج محتاج بوجود عالم نیست و در یکمرتبه از ارتفاع نقیضین جایز داشته اند حدیث شریف کان الله ولم یکن
معه غیره حکایت از همین مرتبه است و در یکمرتبه موسی و فرعون و مساز و احمد و بوجهل همراز اند سرگاه سالک محل
هستی موهوم خود طی کرده با نیمقام میرسد از خود و از غیر خود و نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز

چون بنیستی رسی کان تست ۔ موسی و فرعون دارند آشتی

مرتبه ثانی لاهوت و آن عبارت است از تعین ثانی و وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بهویت غیر زائد بر خود نگاه کرد خود را وجود مستقل
بالکمال حسن و جمال و نهایت عظمت و جلال متصف بامهات صفات و جامع جمله حقائق و شیون الهیه و
کونیه که در مرتبه اول مندمج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن دید بمقتضای عشق و محبت ذاتی از مرتبه اطلاق
تا مرتبه شهود من الازل الی الابد آنچه تفصیلا ظهور شدنی است در یکمرتبه اجمالا خود را دید یعنی بعلم اجمالی سر جمیع صفات
خود کرد با نوجه که متمیز شود هر اسمی از یکدیگر مثلا سمیع ممیز گردد از قدیر و قدیر از علیم پس امهات صفات را از
حیوت و علم و سمع و بصر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود لاندراج الکل فی الذات کالمفصل فی المجمل
و کالشجرة فی النواة و درین مرتبه بجز اراده ظهور و تکثر فی الاعتبار و تعین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشد و
نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک هیچ ظهور نگرفته و الله غنی عن العالمین
حکایت ازین مرتبه است و چون در مرتبه لاهوتی ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود
پس باعتبار تجرد از ان همه مرتبه احدیت نیز نامند و باین جهت مصداق ازلیت و اولیت و باطنیت است

مرتبه ثالثه جبروت این مرتبه شهود علمی ذات است مر خود را بجمیع تفاصیل شیونیه و امتیاز بعضها عن بعض
ذات مطلق بشهود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود لیکن عشق ذاتی تقاضای
این معنی نمود چنانکه شهود علی اجمالی جمال خود جلوه گر گشته همچنان شهود
علمی تفصیلی را که در قبر احدیت مستهلک بود جلوه باید داد و بنا بر آن محبوب ازل باعتبار قابلیت اتصاف
بجمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس در یکمرتبه مقابل ممکنات را بثبوت علمی پیدا گردید
لهذا آن حقائق اعیان ثانیه نام یافتند و این علم را اجمالا به تفصیل
ممکنات کونیه خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن
عالم در خارج پیدا نمود بر استعداد عین هر یک ممکن در یکمرتبه واجب از ممکن متمیز گشت چه ذات باعتبار اتصاف
باصفات کمالیه واجب و معبود است و همان ذات باعتبار اتصاف باصفات کونیه ممکن و عائد است بحلیه

تعین اول که در اعلی مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسماء و صفات الهیه و کونیه در تعین اول واحد بود اصلا تکثر راه نداشت لهذا تعین اول را باحدیت مختصه و تعین ثانی را بواحدیت تعبیر میکنند اما این هر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیه اند و مالخت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند مخفی نماند که تقدیم و تاخیر این هر سه مرتبه نسبی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بی مزید صفات گنج مخفی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم هر مرتبه را بع عالم ارواح و اینم مرتبه ظهور ذات است مر خود را و رنایج بصفت شیون متغائره و روح وجود مجرد است از سواد و اعراض اجسام از الوان و اشکال و قابل ادراک خود و اغیار خود است و قابل اشارت حسیه نیست بر چند اعیان موجودات در صورت علمی بشهود تفصیلی مشهود حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق باینقدر اکتفا نشانته ترقی ظهور و افزونی امتیاز خواست و ثبوت حکم غیریت را گو اعتباری باشد تقاضا نمود بمقتضای آن نور الهی تجلی ثالث باحدیت مطابق تفصیل در مرتبه واحدیت بوجود خارجی که الطف موجودات خارجیست نزول کرد و عالم ارواح تمام یافت مرتبه پنجم عالم مثال و اینم مرتبه ظهور ذات حق است در خارج بصور و اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل هر انقضاء و حرکت و التیام را چون تکثیفات روحانیه کمال لطافت بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده ترخواست بنا بر آن اندک کثافت بران لطافت افزوده خود را بصور مثالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود مثنا بعالم ارواح است و بجهت ممتد بودن بشکل امتداد اجسام مشابه بعالم شهادت است پس این عالم برزخ است میان ارواح و شهادت و مثال و دو نسبت یکی مثال تقیید که در خواب و تخیل نمود امیتوود آن گاهی صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال متصل گویند دوم مثال مطلق که در ان خطا را راه نیست و آنرا عالم مثال و خیال منفصل و ملکوت الحیات و عالم برزخ می نامند و عالم ارواح و مثال را جمیع کرده عالم ملکوت میگویند مرتبه ششم عالم حس و شهادت و اینم مرتبه ظهور ذات او سبحانه است خود را در خارج بصور جسام و اجرام و جواهر و اعراض چون بعشق ازلی و بر تقاضای ظهور حسن و جمال ذات نعره هل من مزید برآمد که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود نیکو را نشانته ظهور اکمل را که مزیدی بران متصور نباشد در خواست نمود و بنا بر آن نور قدم تجلی خامس خود را بصور محسوسات تجلی گردانید بدو تجلی یکی بصورت طبایع که معظم عرش و کرسی و افلاک سبعه و ما فیها گردید دوم بهیئت عناصر که مظهر آب و آتش و خاک و باد و ما یترکب منها از حیوانات و نباتات و معدنیات بظهور رسید هفتم مرتبه عالم انسان و آن ظهور ذات

مرخود را در یک مظهر اتم که شامل است مرجمله مراتب ستة سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن وجمال خود را
در هر مرتبه بجلوه جداگانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که همگی تجلیات گوناگون وتعینات بوقلمون در یک آینه
تماشا کند بنا بر آن تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید واین انسان مظهر یست جامع مرجمله مظاهر را
چه مرتبه ناسوت وتعین اول در لاهوت وتعین ثانی مندمج گشته لاهوت نام یافته وعالم لاهوت باجمله
مراتب الهیه در جبروت مندرج شده عالم ارواح وامثال نام یافته وعالم ارواح وعالم مثال جمیع گردیده
عالم ملکوت نام یافته وهرچه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده عالم حس وشهادت نام یافته بوده
وعالم حس وشهادت مع مافیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انسان وعالم صغیر نام یافت پس آدم
جامع آمد همه موجودات را از ازل تا ابد وانسان کامل که ملقب است بخلیفة الله متصرف است در همه عوالم
وفیض حقتعالی نمیرسد بهیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حقتعالی
بحکم ان الله خلق آدم علی صورته بانصورت تجلی گشته حسن خود را بجمیع تجلیات ذاتی وصفاتی واسمائی
وافعالی وانفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید ؎ بارسن بالکمال رعنائی ؛ خود تماشا وخود تماشائی
در شبر و پوش گشتست آفتاب ؛ فهم کن والله عالم بالصواب ؛ از انجاکه مرتبه ناسوت وحدت محض
واطلاق صرف است بران اطلاق تجلی وتعین روا نداشته اند وآغاز مراتب از لاهوت نموده تا عالم
انسان به تنزلات ستة نام زد میکنند فقط مسئله تجدد امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدست اسرارهم
دو مسئله مخالف اوهام واخفی الخفیات عند العوام است اول مسئله وحدة وجود که از فضل الهی وهمت
بالا تا تحقیق وتصدیق آن کما ینبغی در صدر کتاب گردید دوم مسئله تجدد امثال آنهم نزد علما وعقلا نظری
وعسیر التجدید است وحضرت مولانا آنرا از روی عقل ونقل ثابت کرده بمرتبه شهود رسانیده اند اگرچه شیخ
اکبر رضی الله عنه وبعض شعبی در بیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین
واحد که حقیقت هستی است وآن متبدل ومتجدد میگردد مع الانفاس والاناث در هر آنی عالمی میرود
ومثل آن بوجود می آید واکثر اهل عالم ازین غافل اند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله
اول یک مقدمه عقلی در جهد المقل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که دال بر تجدد امثال اند منطبق
کرده اند مقدمه مهمده اینست که دوام وجود دو قسم است چنانکه دوام عدم بر دو طور است اول دوام حقیقی
دوم دوام اضافی پس دوام حقیقی برای وجود علما وغیرنا منحصر در ذات حق است یعنی وجود او تعالی

ازلی وابدی است سلب وعدم نمی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علما وعینا منحصر در ممتنع ومحال محض است
که هرگز وجود نمی پذیرد پس باقیماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود وعدم پس دوام اضافی برای وجود
در تشبیه که عبارت است از بقای مشبه از ابتدای حدوث حسی تا فنای حسی ودوام اضافی برای عدم
در تشبیه عبارت است از فنای آن مشبه بعد الوجود الی الابد دال بر بمضمون از کلام الهی یکی آیه
کل شی ہالک الا وجہہ یعنی هر شی بالفعل ہالک ومعدوم است مگر وجه جداورین آیت بیان تجدد
مثلی آنی است در تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود وشی بمعنی
موجود است وہلاک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شی ہالک دوام العدم للموجود
مطلقا من التشبیه ودوام عدم للموجود مطلقا کذبه بدیهی پس ضرور است انکه تاویل کرده شود قول حدائے
سبحانه باوجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تا راجع گردد بطرف صدق وکلام مفید
پس تاویل اینست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه کریمه اینست که هر موجود از تشبیهات موجود آنا معدوم است
دایما یعنی در آنی وجود حادث میشود ودر آن دیگر معدوم میگردد وهمچنین در آن ثالث موجود میگردد و
در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای اشجار خزان وبهار آنا فانا طاری میشود لیکن بهنیده مضمر
خزان وبهار را در یکسال می پندارد واین غلطی قوت واهمه است که سرعت انتقال وجود وعدم را
نفهمیده گمان استمرار میبرد چنانکه در حرکت شعله جواله دائره مستمر می پندارد ودیگر آیت دال برین تجدد
قوله تعالی است کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام معنا وکل من علیه الذے
ستوہم بقاءه فان ابد کما عرفت سابقا پس معلوم شد هر چیزکه بر زمین است از آن حدوث حسی تا
آن فنای حدوث حسی نیست مگر وہمی وہمین است مراد از تجدد آنی وقیاس کن بران قوله تعالے
انک میت وانهم میتون انهم دلالت میکند بر تجدد امثال یعنی خداوند سبحانه باحبیب خود میفرماید
که حیات تو وحیات دیگران از قوله حسی تا موت حسی نیست مگر وہمی یعنی وہم انتقال وجود وعروض
عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند وحیات مستمر می پندارد وحال این حیات اینست که بموت تعبیر کرده
دال بر بمضمون قوله تعالی است بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس دیگر است
از آفرینش گویا در مشاهده عرفا وجود واحد حق مثل دریاست مسمر وطیران عدم وجود در تشبیه مثل امواج
دریاست که آمد ورفت آن دریافت نمیشود ووجود آب بر یک حال مستمر مینماید وہمین مطلب قول

شیخ اکبر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین واحد است و همچنین قوله تعالی وهو بدی و یعید پیدا میکند
هر چیز را آنا فآنا و باز اعاده میکند آن را در عدم و در هر آن دو اما و سر در تجدد آنی اینست کما سما و صفات الهی متضاد
و متقابل اند مقتضای بر هم لا بد است که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شد و در آن دیگر ظهور مقتضای
ضد آن مثلا هر گاه حق تعالی تجلی کرد باسم محی در یک آن تمام عالم زنده وحی گردید آنا و هر گاه تجلی کرد باسم
ممیت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و نگذارد آن چنانکه هنود قائل
تناسخ اند و آنرا آواگون میگویند گوییم که صوفیه کرام تناسخ مذکور را باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلاف عقل
و نقل اول اعاده معدوم محض که ممتنع است و برای همین نکته در کلام کل هالک بجمله اسمیه واقع تا دلالت کند
بر دوام معدومیت کل شی و الا هالک میفرمود دوم لزوم عجز و تضییق خداوند سبحانه از خلق جدید که حد وسعت
است حالانکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل ما صوفیه بر بن مدعا آیه کریمه است چنانچه در سوره فاطر
واقع است یا ایها الناس انتم الفقرا الی الله والله وهو الغنی الحمید ان یشا یذهبکم ویات بخلق جدید وما
ذلک علی الله یعنی بزبر جمیعه لوگو تم ہو محتاج الله کی طرف اور الله ہی بے پرواسب خوبیوں سراہا اگر چاہے
تمکو لیجاوے اور لے آوے ایک نئی خلقت اور یہ الله پر مشکل نہیں فقط سخن در بین بود که وجود مطلق
که حقیقت سبحانه تعالی قرار یافت کلی است یا جزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او سبحانه
قرار داده اند بر بن مسئله اعتراضات چند از معقولیان وارد میشد جواب آن شبهات در کاسرة الاسنان
نوشته اند اول اینکه هر گاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و معنی واجب شی ثبت له الوجوب است
یعنی چیزیست که ثابت است برای او وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شی و وجوب آن و ترکیب
خالی نیست از حاجت پس وجود نکرد واجب نماند بلکه ممکن شد در جواب این اعتراض فرموده اند که وجود
مقابل و نقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و متصف است بامهات صفات
از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین اتصاف بساطت او زائل نمیشود و در اکه این صفات
بر وجود زائد نیستند مثلا وقتیکه اثر حیات بر وجود مترتب شد گفته شد او حی و هر گاه اثر انکشاف مترتب شد
علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت وجوب زائد نیست بر وجود بلکه عین اوست و تصدیق بدین صفات
در تعبیر است نه در معبر عنه پس لازم نیاید اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هر گاه که حقیقت سمجها شد
لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبیعی است و ماهیات مقولات تانیه که وجود آن در خارج نیست

بل صرف وزوس است درجواب این اعتراض حضرت مولانا نوشتند که در وجود عقلاً سه اعتبار متصور است
لابشرط شی و بشرط لاشی و بشرط شی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار الخلق و وجود بدین اعتبار
واجب و بسیط است و موجود فی الخارج و متصف بصفات متضاده و این وجود را نه کل توان گفت و الا مرکب
لازم می آید و نه جزء توان گفت زیرا که جزء بدون کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی جزئی باشد
برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگرچه تعریف جزئی صادق می آید
باعتبار اینکه مفهومیت که ممتنع است فرض صدق آن بر کثیرین و ثانی اعتبار وجود است مع الخلق و بدین
اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب ازین هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب از مستقل و غیر مستقل
غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از مقولات ثانیه میگویند مثل محب الله الآبادی این اعتبار او است
مع الخلق و ازین موحدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جزء و کثیر
میتوان گفت سوم اعتبار لابشرط شی است یعنی لحاظ وجود او تعالی مع عدم الخلق و لا مصداق لذی الوجه
خلاصه کلام اینکه وجود لابشرط شی معقول اول است و واجب و معقول ثانی است و ممکن پس لازم
نیامد بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعتراضی که حضرت قطب العالم سید
عبد القدوس گنگوهی قدس سره العزیز در شرح عوارف نوشته اند و مولانا رکن الدین خلف امجد
آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده اند که اعتقاد کلیت
واجب الوجود چنانکه منطقیین در کتب خود نامیده اند نزد موحدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد
ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی
که مستلزم امکان باشد کفر است و ایضاً لو کان الواجب الوجود کلیاً و الکلی عندهم مالا یمنع نفس تصور
مفهومه عن وقوع الشرکة فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم جزئیات فی الذهن و لهذا اشتراک فی هذا المفهوم
فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلک الجزئیات موجودة ازلاً و ابداً کذات الله تعالی
لان الوجود لما کان مقتضی ذات الواجب لا ینفک عنه ازلاً و ابداً و هذا کفر انتهی پس خلاصه تحقیق همین است
که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراض سوم که برین عقیده دارد میشد اینست زعم موحدین
اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است ازینان ذات واجب باعتبار تشخص بهر آن
ذوجود از واجب منفک نمیشود و گاهی پس انسان وقتیکه بمیرد و خاک شد معدوم محض گردید برای انتفاع

وجود و تشخص معاً پس لازم آمد سلب وجود از ذات واجب و در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند
که در صورت مرگ و فنای میت نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص بلکه انتفاع خصوصیت و
بریت تشخص است فقط مثلاً زید مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد
بعلقه پس بمضغه پس بعظام پس بلحم پس بشحم بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس میت
شد پس خاک رمیم شد و بنصوص فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است
هرگز معدوم محض نشده بلکه چندین تغیر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و
تعین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته ازان انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود
باعتبار عروج و نزول تا بوجود مطلق میرسد مثلاً نطفه زید بود در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و
جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد
که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر منفک است از نفس وجود و زوال و انفکاک وارد نشده است مگر بر
تشخص که فانی است با وجود دلالت میکند بر اینمعنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر قوله سبحانه
خالق کل شی وجه دلالت اینست که چیز منصور نیست وجود آن بدون تعدد و تکثر و تغایر بمقابلات ثلثه پس معنی
خالق کل شی الله متعبر کل شی متعددة و تکثره بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست
قول خدای سبحانه حکایة عن الخلیل علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا
من المشرکین سه جمله ای متوجه شدم من بطرف خالقی که اعتبار کرده است سموات و ارض را در حالتیکه
مائل هستم از باطل بسوی حق مراد از باطل توهم وجود اشیا در نفس الامر و مراد از حق نمودار ی آن را اعتبار
است فقط سخن در تحقیق چار پیر و چار رده خانواده بود ارشاد شد که بقول مشهور چهار پیر بلاواسطه
از انحضرت صلی الله علیه وسلم اول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة السلام دوم حضرت
امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی نبینا و
علیه الصلوة السلام و چار پیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم
حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه چهارم حضرت کمیل بن زیاد
رضی الله عنه و چهار رده خانواده منسوب اند بحضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بدین ترتیب که
خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجمی

نه خانواده بایشان میرسند اول کرخیان منسوب بحبیب عجمی دوم طیفوریان منسوب بخواجه بایزید بسطامی قدس سره
که نام شان طیفور بود سوم کرخیان منسوب بحضرت معروف کرخی رضی الله عنه چهارم سقطیان منسوب
به سری سقطی رضی الله عنه پنجم جنیدیان منسوب بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنه ششم کازرونیان منسوب
بابو اسحاق کازرونی هفتم طوسیان که منسوب اند بحضرت جنید رضی الله عنه بسه واسطه هشتم فردوسیان
نیز بواسطه حضرت نجم الدین کبری بحضرت جنید رضی الله عنه میرسند لهذا ایشان را کبرویه نیز گویند نهم سهروردیان
که بواسطه شیخ ابو نجیب سهروردی بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد خلیفه دوم حضرت خواجه حسن بصری
رضی الله عنه خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره بود پنج خانواده بایشان میرسند اول زیدیان منسوب بحضرت
عبد الواحد بن زید قدس سره دوم عیاضیان منسوب به شیخ فضیل ابن عیاض میرسد سوم ادهمیان منسوب بحضرت
ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه چهارم سمیریان منسوب بخواجه سمیره البصری رضی الله عنه پنجم چشتیان منسوب
بخواجه ابو اسحاق چشتی رضی الله عنه لیکن سید فتح الله چشتی در کتاب خود نقلاً از کشف المحجوب و طبقات صوفیه
و رشحات المریدین و جواهر جلالی و تذکره الاصفیا می نویسد که اصل الاصول جمیع سلاسل ذات مقدس
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است و از آنحضرت بلا واسطه فیض رسید بهر چهار خلفای راشدین را
رضی الله عنهم و حضرت حسنین را علیهما الصلوة والسلام و حضرت اویس قرنی را رضی الله عنه و از حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه بسلمان فارسی و از سلمان به قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابو یزید بسطامی
و از ابو یزید بسطامی به شیخ عبد الله مکی علمدار رسول صلی الله علیه وسلم و از عبد الله بامین الدین شامی
و ازوی بشاه طیفور شامی و ازوی بشاه بدیع الدین عرف شاه مدار و ازوی به سید السادات سید اجمل
و ازوی به شیخ بدیهن بهرائچی و ازوی به شیخ درویش قاسم اودهی و ازوی بقطب العالم بندگی عبد القدوس
گنگوهی و ازوی به شیخ جلال محمود تهانیسری و ازوی به شیخ نظام الدین عبد الشکور تهانیسری و ازوی
به شیخ ابو سعید بن شیخ نور حنفی و ازوی به بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی و ازوی
بسید فتح الله چشتی مصنف این کتاب این خانواده طیفوریه است که بواسطه شیخ طیفور شامی بحضرت
صدیق اکبر میرسند بدین ترتیب از ابو یزید بسطامی قدس سره به شیخ محمد مغربی و ازوی بخواجه ابو یزید عشقی
و ازوی بمولانا ترکستانی و ازوی بخواجه ابو الحسن خرقانی و ازوی بخواجه اقلی ماوراء النهری و ازوی
بمحمد عاشق و ازوی به محمد عارف و ازوی بشاه عبد الله شطاری و ازوی به شاه قاضن و ازوی به شیخ

خانواده طیفوریه که بواسطه شیخ عبد الله شطاری رضی الله عنه بحضرت صدیق اکبر میرسد

ہدایت یافتہ است وازوی بشیخ محمد مغوث وازوی بشاہ وجیہ الدین گجراتی وازوی بشیخ بایزید ہندی وازوی بہ شیخ فرید ابن شیخ احمد صدیقی متوطن چنیٹہ رضوان اللہ علیہم اجمعین خانوادہ سوم نقشبندیہ بتبر بواسطہ بایزید بسطامی بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی ابوالحسن خرقانی وازوی بہ ابوعلی فارمدی وازوی بخواجہ یوسف ہمدانی وازوی بخواجہ عبدالخالق غجدوانی وازوی بخواجہ عارف ریوگری وازوی بہ محمود انجیر فغنوی وازوی بہ بابا محمد سماسی وازوی بسید امیر کلال وازوی بخواجہ بہاء الدین نقشبند وازوی بعلاء الدین عطار وازوی بخواجہ یعقوب چرخی وازوی بخواجہ محمد ارسلان وازوی بخواجہ محمد زاہد وازوی بخواجہ درویش محمد وازوی بخواجہ امکنگی وازوی بخواجہ محمد باقی وازوی بہ شیخ احمد کابلی فاروقی دیگر ہمہ سلاسل بتوسط حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میرسند الا بواسطہ حضرت اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ نیز یک سلسلہ بحضرت نبوی رسیدہ است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن زید ابغی وازوی بابراہیم بن ادہم بلخی شاگرد حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ وازوی بہ شقیق بلخی وازوی بہ امام ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمہ اللہ وازوی بہ ابوعلی ابن خرم وازوی بہ بشر ابن حارث حافی وازوی بہ امام احمد بن محمد حنبل شاگرد امام شافعی وسلسلہ حضرت کمیل بن زیاد رضی اللہ عنہ در دیار مشہور بنسبت در کتاب مذکور مینویسد کہ بہ دیار یمن سلسلہ کمیل بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا بود فرمودند کہ معنی ظاہر اینست کہ فرمودہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افلاس و ناداری کہ فقر اضطراری است قریب است کہ بکفر انجامد یعنی در حالت اضطرار اگر کلمہ نومیدی زحمت مند او شکایت رزاق از بی صبری از زبان برآید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت رزاق کہ چند بن سال یافتہ میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و نزد صوفیہ کرام فقر بمعنی فنا و بجودی است و کفر بمعنی ستر است یعنی چون سالک از ہستی خود فانی و مضمحل گردد و ہستی جمیع موجودات از نظرش ناپدید شود و در ہمہ مجالی و مظاہر بجلوہ نما تو لوا فثم وجہ اللہ بجز شہود حقیقی منظور نظر او نباشد و در ہر مظہر ظاہر را بیند و غیر را اصلا بودی و وجودی نداند پس ہمچو فقر و فنا موجب ستر ہستی موہوم موجودات گردد و این کفر محمود است نہ مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا کہ اعلی مقامات فقر است بود ارشاد شد کہ فنا بر سہ قسم است اول فنا فی الافعال دوم فنا فی الصفات سوم فنا فی الذات فنا فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از انانیت خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی و

سکناتی و افعالی که پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و فاعل آن همه حق را داند و خود را آله حق پندارد چنانکه فنی بدست نائی ۵ فنی اوست بردم نغمه آرائی کند و فنی الحقیقت
ازدم نائی کند و فنا فی الصفات عبارت است از دانستن سالک جمیع صفات خود را و صفات دیگران
را صفات حق یعنی هر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که علم و ارادت و مشیت و سمع و بصر و کلام باشد
چنانکه پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و صفات حق داند اصلا بخود و دیگران نسبت نکند که نسبت فعل و صفت بخود کفر و شرک است نزد صوفیه
کرام و بحکم مایومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون اکثر مومنین نیز مبتلای این شرک خفی هستند و فنا فی الذات
عبارت است از دیدن و دانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش ازان چنانکه
میدانست که من منم و عالم عالم است در مقام فنا فی الذات خواهد دانست به یقین که من منم و عالم چیز دیگر
نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صور و اشکال مختلفه
ظاهر شده است و همه اوست و غیر او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بفنای خود باقیست
فنای ناقص است و اگر حالت فنا الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بی خود گردید که شعور بفنای خود هم نماند
فنای کامل است و به همین مرتبه اشارت رفته است اذا تم الفقر فهو الله الهم ارزقنا ولسائر الطالبین
سخن درین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند ۵ تو مباش اصلا
کمال اینست و بس ۵ رو در رو گم شو وصال اینست و بس ۵ مراد از کلمه تو مباش همین فنای کامل است
و آن از گم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود نه بچیز دیگر و مراد از گم شدن در و این است
که هستی خدا را که از راه غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی که منم منم بعد فنا خواهی دانست که متکلم بلفظ منم
او ست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیریت ذات سالک بود از یقین عینیت و بذا سوال اگر کسی گوید
چون ذات مطلق بحکم لا تدرکه الابصار و لا تمثله الافکار در تصور و خیال نمی آید و بعین مشاهد نمیشود پس
مشاهدة الذات و تجلی الذات چه معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و منزه است
از ادراک و علم کنه ذات از ممتنعات است لیکن کمال عرفان آن همین است که عقل عاجز شود از ادراک
آن و همین عجز از درک بمنزله ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک ادراک
پس معنی مشاهدة الذات همین است که از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیا نیکه ورای ذات میدانست

شود و کثرت و اعتبار ماند و در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری هم در بصیرت نماند و در
بالکسر و مدرک بالفتح حق باشد و بس فقط **لمعه پنجم از نور رابع در تذکره مثنوی معنوی مولانا جلال الدین**
رومی قدس سره السامی این لمعه مشتمل است بر دو فائده افاده اولی در مدح کتاب و ثنای مصنف آن
حکایت روزی میان اسد الله مثنوی خوان که ذکر خیر شان پیشتر گذشته بحضور حضرت مولانا قدس
سره العزیز اشعار مولوی عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خواند اشعار اینست **نظم**
مثنوی مولوی معنوی ؛ کهنه افسرده را نجدد نوی ؛ مثنوی مفتاح گنج کبریاست ؛ هر دو دانا مهر دان اندوه زداست
مثنوی تفسیر اسرار خفی است ؛ نامه اهل طریقت مثنوی است ؛ مثنوی خلق را حق نعمت است ؛ صاحبان
اشتهار ادعوت است ؛ مثنوی معنوی دار الشفاست ؛ آر و کبر و غفلت مار و دواست ؛ مثنوی آر و ے
رنج غفلت است ؛ مار گیر و مار گنج غفلت است ؛ نی همین باشد رموز نی دی ؛ هست گنجی از گنوز ایزدی
مثنوی روح الله امراض شد ؛ اشتهای کفر را مقراض شد ؛ مثنوی در دل نرج و جان سرور ؛ مثنوی
در لب سخن در دیده نور ؛ نسبت میگو بند در دنیا نعیم ؛ مثنوی بس چیست ای رب کریم ؛ نیکبختان را
رهنمون مولوی ؛ جنت روحانی آمد مثنوی ؛ مثنوی طوطی است و موی مولوی ؛ موسی بی ال ترانی مثنوی
هر که خواند مثنوی را صبح و شام ؛ آتش دوزخ بر و باد احرام ؛ مثنوی مولوی معنوی ؛ هست قرآن در
زبان پهلوی ؛ من چگویم وصف آن عالیجناب ؛ نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ؛ بعد استماع این اشعار
فرمودند من میگویم **ع** هست پیغمبر بمعنی دارد و کتاب ؛ یکی از حضار مجلس عرض کرد که در
اطلاق قرآن بر مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند بدو وجوه ثابت شدن میتواند که در قرآن مجید
و مثنوی شریف بجز زبان عربی و پهلوی فرقی دیگر نیست اول اینکه قرآن عبارت است از کلام المنزل
من الحق علی قلب البشر بهر زبان که باشد اگر نزول آن بطور وحی بواسطه ملک است آن کلام نفسی
مفرد من القرآت است و اگر بطور القا و الهام بلا واسطه ملک است آن کلام قدسی واجب الایمان
است و قرآت آن در نماز جائز نیست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود
بودند از قسم ثانی است نه از قسم اول پس دفع شد شبهه اینکه که قرآت مثنوی در نماز جائز نیست و قرآت
قرآن فرض است دوم اینکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است
چنانچه خود مولانا در دیباچه اول میفرمایند که مثنوی اصل الاصول اصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

وشروع الله الازهر است سوم انکه چنانکه قرآن هدی للمتقین و شفاء للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
سبست مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صدور برای مومنین وطالبین راه خداست خدای که
در روح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و دریا دوات و هفت دریا
مدد آن دوات نمایند تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در روح مثنوی شریف میفرماید
ع گر شود بیشه قلم دریا مداد ؛ مثنوی را نیست پایانی امید ؛ چهارم اینکه چنان که در شان قرآن وارد است
یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا همان شان مثنوی معنوی است هر که آنرا با عتقاد خواند و کلام حق داند او کامل
ایمان بل مدرجه ولایت میرسد چنانچه بالفعل کس بی ارشاد و دیگر مرشد صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی
ولی کامل شده اند و اگر بلا اعتقاد و مطورا فسانه و هزل بخواند گو عالم معقول و منقول باشد از فیض آن محجوب
بل از ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانای رومی خود میفرمایند ع این رسولان ضمیر راز گو
مستمع خواهند اسرافیل خو ؛ نحوتی دارند و کبری چون شهان ؛ چاکری خواهند از اهل جهان تا او بها
شان بجگاه نادری ؛ از رسالت شان چگونه برخوری ؛ تا نباشی پیش شان زانو زده و وتو بر کی رسانند
آن امانت را بتو ؛ هر ادب شان کی همی آید پسند ؛ کامدند ایشان ز ایوان بلند ؛ پنجم اینکه در کلام مجید
قصد متکلم بموزونیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و تکلف صنائع و بدائع متعلق بنیست لیکن بلا اراده
متکلم از راه اعجاز کلام مسجع و مقفی و موزون و از فوائد عوائد مشحون از بحر مسلسل جوشش میزند و خود بخود
حلاوت آمیز و طرب انگیز میشود و از خطاقت جن و بشر بیرون است که مثل آن بیک آیت بلکه بده چنانچه
خدای سبحانه میفرماید لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا همچنان از کلام معجز نظام مثنوی که بلا قصد فصاحت و بلاغت و صنائع و بدائع شاعرانه
بتکلف پر فصاحت و بلاغت و تمکین و با حلاوت و رو آمیز و شور انگیز از قلزم سینه اسرار گنجینه حضرت
مولانا سر میزند تاثیر عجیب و حالت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود و بیخبر از افراد انسانی را
بعد از مولوی معنوی آنحالت محویت و استغراق یا قدرت بیخباری دست نداده و از چنین احاطه عالم
عقلی و نقلی و مشاهدات کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرمایند ع
آب حیوان خوان مخوان این را سخن ؛ روح تو بین در تن خود کم کن ؛ قافیه اندیشم و آن یار من

گوید هم مانند بیش خرد بدارمن و کیف یاتی النظم لی والقافیه ؛ بعد ما ضاعت اصول العافیه ؛ ششم اینکه چنانکه خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الهی را بضرب الامثال و حکایات سلف رو پوش نموده میفرماید و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل همچنان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی را در حجاب قصه و افسانه مستور و محجوب فرموده تا سامعین از محسوس بمعقول پی برند چنانکه میفرماید ؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران ؛ گفته آید در حدیث دیگران ؛ ای برادر قصه چون پیمانه است ؛ اندر و معنی مثال دانه است ؛ دانهٔ معنی بگیرد مرد عقل ؛ نگرد پیمانه را گر گشت نقل ؛ هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و انکه دید شش نقد خود مردانه است ؛ هفتم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقائد باطله کفار و ملحدین را ذکر کرده ابطال آن بدلائل عقلی و نقلی و الزام خصمای جبری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد ابطال عقائد باطله اثبات مذاهب حقه به براهین انی ولمی میفرماید ؎ حقا که مثنوی روح الله امراض شد ؛ اشتهای کفر را مقراض شد ؛ هشتم اینکه چنانکه در قرآن مجید پانصد آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و قصص انبیا و منکرین ماضین و وعده و موعدین بجنات و نعیم است و وعید کافرین و تهدید متمردین است همچنان در مثنوی شریف تذکره صوم و صلوة و حج و زکات و تزکیه و طهارت ظاهری و باطنی و ترغیب و تحریص عاملین و صالحین است نهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط و بلا ترتیب واقع شده بهمان نهج بلا تفاوت سیاق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله های معترضه و دفع دخل مقدر ضمنین و باز ربط کلام لاحق با بیات سابق و تطبیق ظاهر بباطن مذکور میشود لهذا چنانکه ربط آیات کلام الله مشکل و دشوار است همچنان ربط ابیات مثنوی معنوی عسیر و دشوار است و خلاصه آن راجع میشود به آویزه گریز یعنی اول بمقتضای فهم عقلا کلام را بمطابقت شرع شریف میراندند و هرگاه غلبه عشق و حالت محویت جوشش میزدند در دریای وحدت غوطه میخوردند و در عذر میفرماید ؎ که چنین نماید گه ضد این ؛ جز که حیرانی نباشد کار بین دهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله بظاهر آسان و به نظر دقت مشکل مینماید و انتهای وقت آن تا هفت بطن میرسد همچنان ؎ وحدت اندر وحدت است این مثنوی ؛ از سمک ره تا سماک ای معنوی و نیز در مدح کتاب مستطاب مولانا فرمودند که مثل این کتاب گاهی نشده است و نخواهد بود بعد از کتاب الله همچنین کتابی در نظر ما نگذشته تالی و قاری این کتاب تا ما دامیکه مشغول بدان است مرتبه ولایت بروطاری میباشد گویند از ان حال نماند و میفرمودند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا و علیه السلام

فرموده اند که هنگام قبر من نقره خواهد گشت فیض این مثنوی تا وقت زیاده خواهد شد فقط انتهی فرمودند که در اعلم شاهست که
قبر مولانا نقره گردیده است دیگر ارشاد کردند که مولانا خود میفرمایند که لذت از خواندن مثنوی که می یابند آن
لذت منم دیگر ارشاد کردند که مثنوی وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاده مناسبت
نسبت روز دیگر ارشاد کردند که اگر بقدر یک جزء از مثنوی معنوی هر روز خواندن التزام نماید نفس خواننده بمیرد
چنانچه عمل من مدتها همین بوده فقط دیگر ارشاد کردند که مثنوی آبحیات در دست است بسبب مثنوی آن
دل مرده زنده میگردد چنانکه درخت خشک از گشت آب تر و تازه میگردد دیگر ارشاد کردند که برای مثنوی دانی
علاوه بر عبارت چهارده علوم مروجه علم تصوف می باید و با وجود اینهمه نسبت باطن و صحبت استاد
کامل ضرور است هر که جامع این صفات نخواهد بود مثنوی را چنانچه خواهد فهمید زیرا که در این کتاب بعضی اشعار
آنچنان اند که حل معنی آن خود حضرت مولوی میکنند یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند
یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرموده ؎ کار خود کن کار بیگانه مکن ؛ بز بمین غیر خانه مکن ؛ بعده گفتند
کیست بیگانه تن خاکی تو ؛ کز برای اوست غمناکی تو ؛ و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است
و تشریح آن شارحین نموده اند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنان است که معنی
آن نیز مولانا بهر که پسند دارد شان باشد نفهمیده است همچو ؎ باغ سبز عشق گوبی منتهاست ؛ جزء عدم
و شادی در وی سیوه ماست ؛ چه غم و شادی تضمین محیط همه اشیاست نفهم نمی آید که سوای آن چیز
خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و بیخودی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود
مولانا معنی دیگر است و آنرا بغرضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود ذکر کرده اند از انجمله اینکه ؎ سر کجا
کاو عشق می افروخته ؛ بوحنیفه شافعی درسی نکرده ؛ مقصود اینست که بوحنیفه شافعی درسی نکرده مگر دیگران
درسی نکرده گفتند از انجمله اینست ؎ حج زیارت کردن خانه بود ؛ حج بیت الله مردانه بود ؛ مصرع ثانی
ندا میکند که مراد از خانه در مصراع اول زنانه است به نظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرموده اند و بعضی اشعار
را خود شراح نا فهمیده مراد مولانا حسب فهم خود شرح کرده اند حالانکه آن معنی غلط محض است همچو ؎ عاشقی
گر زین سر گر زان سر است ؛ عاقبت ما را بدان سر رهبر است ؛ شارحین مینویسند که مراد ازین سر
عشق مجازی و از آن سر عشق حقیقی است و این تاویل بمالا یرضی قائله است زیرا که در ابیات آینده
میفرماید ؎ عشقهای کز پی رنگی بود ؛ عشق نبود عاقبت ننگی بود ؛ از بنقسم بسیار غلطها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در افاده ثانیه معنی مخصوصه حضرت مرشدی و استادی علیه الرحمه بنویسم

افاده ثانیه در شرح ابیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده

هرچند مولانا عبد العلی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی ابیات مشکله نوشته اند و اقوال دیگر شراح

نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ما قل و دل معنی رحمانی است که موافق مرضی و مسلک مولوی معنوی

بیتکلفت و بلا تاویل از عبارة النص مثنوی شریف می برآید اگرچه لطف تقریر مرشدی و مولائی بعد شنیدن

معنی معین دیگر شیرین و واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مبسوط خواهد شد و ملفوظ خاص

نخواهد ماند لذا بذکر معنی خاصه اکتفا میکنم بسم الله الرحمن الرحیم بشنو از نی چون حکایت میکند و از جدایها

شکایت میکند و آمر بشنو خداست سبحانه بر زبان مولوی و ما موربطالب حق و مراد از نی عموما انسان

کامل و خصوصا ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مهجوری روح از مرتبه احدیت

ذات و بیرنگی و مراد از شکایت ابتلای آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول وجود مطلق

بمراتب تنزلات بسوی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذی العرش

بلطرف تنزلات اشاره است و مراد از نای نی دل سالک عشق است که عین حق باشد هرگاه مفعلی

مفردات الفاظ معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که منصب من در

سخن سرائی مثنوی بیش از نی نیست هرچه از لب من برمی آید آواز نای عشق است که در من می دمد

از وجود خود چو نی گشتم تهی ۱۲ نیست از نیکو خدایم آگهی ۱۲ بالب و مساز خویشم کرد جفت ۱۲ می نیارم لب

الا چه گفت قوله از نیستان تا مرا ببریده اند ۱۲ از نفیرم مرد و زن نالیده اند ۱۲ مراد از نیستان مرتبه انبساط

ارواح باذات مستجمع صفات در پرده غیب بود چه ارواح ملایک تمام عالم در امر تبه و رذات مندمج و مندرج

بود چنانکه درتخم درخت شاخ و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد انبعثی داشت که بهر صورتی

که خواهد خود را اظاهر نماید و مراد از نفیر در وجدائی اعتباری که در ظهور آسما و صفات پیش آمد و مراد از مرد و

و صفات فاعلی و مراد از زن اسمار صفات انفعالی است چون همه اسما و اعیان بی خصوصه و در

امانده مرتبه انسان ظهور ۱۲ جمله را در ضمن انسان نالها ست ۱۲ که جدا هر یک ز اصل خود جدا ست ۱۲ شد

که پیمان گیر شان حب الوطن ۱۲ این بود سر نفیر مرد و زن ۱۲ نظم اگر کسی گوید که کامل واصل است

و اصحاب را قرب جانان حاصل است ۱۲ پس مهجوری حکایت سهر چیست ۱۲ و از جدایها شکایت چیست

دفع این سوال بسه وجه کردند اول آنکه هرچند کامل فانی و واصل باشد لیکن تا بقای حیات وصل روح
با ابدان جان بروجه کمال متعذر و محال است دوم آنکه عاشق هجر کشیده بعد وصل نیز ما جرای گذشته
پیش یار عرض میکند که هجر تو با من چنین و چنان کرد سوم آنکه بطور تعریض شکایت حال مخاطبین خافل است
و نسبت آن بخود میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و مالی لا اعبد الذی فطرنی السموات والارض والیه
ترجعون قوله سینه خواهم شرحه شرحه از اشتیاق ؛ تا بگویم شرح درد اشتیاق ؛ مقوله نی یعنی عارف
کامل است میگوید که سینه خود را پاره پاره و دراق میخواهم تا پیش طالبان شرح درد اشتیاق بگویم که نالهٔ
دردناک اثر میکند و میتواند که مراد از سینه سینهٔ مخاطب باشد زیرا که گفتن در دل خود پیش بیدردان حکایت
و هر چند انسان کامل سر الله و سر من الله تمام کرده و واصل شده باشد لیکن در سیر فنا فی الله نهایتی
نسبت هر تجلی حق که مشاهده میکند مشتاق تجلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شدند
بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسرور علیه السلام همیشه دعا میکردند
رب زدنی فیک تحیرا و وجه حیرت در حالت وصل همین است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم هر اسم
اشتیاق علم اسم دیگر میشود و همین سبب ما عرفناک حق معرفتک هست والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را علم اولین و آخرین حاصل بود فقط قوله هر کسی کو دور ماند از اصل خویش ؛ باز جوید روزگار وصل
خویش ؛ مقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله نی میفرماید که چون روح عارف بعد تعلق بدن
از مشاهدهٔ حق که در عالم نیستی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن
موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در نیستی تیز وصل حاصل است لیکن مقتضیات بدن
نیستی که پیوند اری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرماید ؎ بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
و اندرون برگ و نوا خوش نالهٔ زار داشت ؛ گفتمش در عین وصلی ناله و فریاد چیست ؛ گفت
ما را جلوهٔ معشوق در انظار داشت ؛ قوله ؎ من بهر جمعیتی نالان شدم ؛ جمعیت خویش حالان
بد حالان شدم ؛ از این بیت تا سر من از ناله من دور نیست ؛ قطعه بند است مراد از جمعیت آنها
در وحدت و مثالیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال اسماء کوان است
و مراد از جمعیت شدن جامعیت خوش حال و بد حال در خود است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جمالی
در مظاهر حسنه است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بدحال ظهور آثار اسمای جلالی در مظاهر

قبیحه باشد همچو ضلالت و شرور و جهالت و تفریق حسن و قبیح افعال سبب مظاهر است والا ظهور کننده در مظاهر ذات واحد است جل شانه و الاسماء الحسنی اند چون معنی و حداد مفردات دریافتی اکنون حاصل مبیت باید فهمید عارف کامل میگوید که من با بر جمعیت اسمائی و روحی که در من است نالان یعنی معرفت جو شدم لیکن کسی از سر من آگاه نشد همین دانستند که طالب غیر خود است حال آنکه سر من از ناله من دور نیست یعنی ناله کننده جان است و جان عین جانان است اما ظاهر بینان جسم انسان را می بینند و جان او را نمی بینند که کس را دید جان دستور نیست ؎ هر کسی از ظن خود شد یار من ؛ و از درون من نجست اسرار من حاصل آنکه خلقی در صحبت مولوی معنوی وعظ و تذکار شنیده بعضی فائده دنیا و بعضی فائده دین برداشتند و سر ناله این بود که ناله کننده مولوی نیست بلکه حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق ندانستند و اگر کسی گوید که در صورت اتحاد با ناله سر چرا محسوس نمیشود در جوابش بطور تمثیل میفرماید ؎ تن ز جان و جان ز تن مستور نیست ؛ لیک چشم و گوش را آن نور نیست ؛ حاصل اینکه مشاهده جان و ادراک سر سر و از حواس ظاهر نمیشود بلکه از بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صیقل آئینه دل از زنگ متعلقات می باید قوله ؎ آتش است این بانگ نای و نیست باد ؛ هر که این آتش ندارد نیست باد ؛ مولوی معنوی قدس سره منشای محرومی شنوندگان نالرنی میفرماید که مضامین مثنوی را که بظاهر از زبان من شنیدند هوای لب و دندان فهمیدند پس متنبه میکنند که آنرا هوا خیال نکنند بلکه آتش عشق و عشق عین حق است پس آواز حق شدن آواز مولوی چنانکه کفار قرآن را هوای لب پیغمبر صلی الله علیه وسلم می پنداشتند برای تنبیه آنان فرمود ما ینطق عن الهوا ان هو الا وحی یوحی و در مصراع ثانی بد دعاست برای کسی که عشق ندارد نیست باد قوله ؎ آتش عشق است کاندر نی فتاد ؛ جوشش عشق است کاندر می فتاد مراد از نی عاشق و مراد از می معشوق است حاصل اینکه بمقتضای حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق منشای آفرینش خلق ظهور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است بالبداهه ظاهر چون پرتو معشوق بر آینه صورت انسان افتاد برعکس خود عاشق گردید عاشقش عشق در خود فروزان دید والا ؎ کیا بی چین خواب عدم بین تعاذف بار کا کچھ خیال ؛ سو جگا کے شور ظہور نے مجھے کس بلا مین سپھا دیا ؛ فقط قوله ؎ در غم یار روزها بیگاه شد ؛ روزها با سوزها همراه شد ؛ روزها گر رفت گو رو باک نیست ؛ تو بجان ای آنکه جون تو پاک نیست ؛ یعنی کامل را در غم جدائی مازیانه

بسیار ضائع شد چنانچه حضرت نوح پنصد و پنجاه سال دعوت خلق بحق کردند و تمام عمر جفا بردند با اینهمه
نورده کسان ایمان آوردند پس گوبا نالهٔ بی سود شد میبایست که ساکت شود لیکن در بیت ثانی از طرف
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضائع شد و رفت گو برو غم نیست چون نالهٔ عاشق بحکم و مشیت عشق است
و عشق که ذات حق است همیشه با قیست او را دعا میکوید که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه
حقتعالی محمد صلی الله علیه وسلم را گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و لعلک باخع نفسک الا یکونوا مومنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است دران مشغول باش و غم
مخور که همه ها چرا ایمان نیاورند **قوله** هر که خبر با هستش ز آبش سیر شد ؛ و انکه بی روزیست روزش دیر شد
مراد از ماهی در اصطلاح اینطائفه عاشق است چنانچه بدفعه دوم در قصه جوحی و کودک میفرماید ؎ هر که دید
آن بحر را او ماهی است ؛ هر که دید الله را اللهی است ؛ و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیری
رفع تشنگی و سیروی شوق طالب بمشاهده بعضی کشف و کرامت یا ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان را
میشود و مراد از دیر شدن روز و ضائع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود چون طالبین
بر سه قسم اند چنانکه در آیه کریمه بدان اشارت رفته بر اقسام ثلاثه فرموده تعالی فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر پس مراد از خبر ماهی غیر عاشق و مقتصد است که از اندک آب بحر معرفت
سیر گشت و از مقابله خبر ماهی حال ماهی یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که
معرفت الهی بحر بی کنار است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل
بزرگ است هر کرا خدا عطا فرماید و در مصرع ثانی حال ظالم لنفسه بیان کردند که بی نصیب از عشق و معرفت
بود عمرش ضائع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بخبری وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است
سواری مرکب عشق کما هو حقه میباید حال نخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام و الاکرام
تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و هیولای مثنوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بر خطر و حسام الدین
چلپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از انکه استدعا
نماید بمولانا حسام الدین عطا فرمودند و رسیت اشارت است که در تمام مثنوی مدح کامل است و بحکم
تعرف الاشیاء باضدادها مذمت ناقص تذکره شد شارحین در معنی و بیان ابیات مذکوره تکلفات
بسیار کرده اند لیکن الطریق همین بود که از جناب پیر مثنوی و استاد معنوی علیه الرحمة و الغفران استفاده

نموده ترقیم نمودم **قوله** بالب ومساز خود اگر جفتی ؛ همچونی من نغمتیها گفتمی ؛ این شعر باشش ابیات مابعد دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از جفت بودن خود بالب ومساز که عشق است باخدا بعد ازین هفت ابیات میفرمایند ۵ من چگونه هوش دارم پیش وپس ؛ گر نباشد نور یارم همنفس ؛ نور او از یمن وبسیر وتحت فوق ؛ بر سر و بر گردنم چون تاج وطوق ؛ پس ظاهر او در کلام مظنهٔ تناقض مشهود برای رفع این تناقض جمله شراح بلک خود مولانا عبد العلی علیه الرحمه تاویل کرتمی وگفتمی نموده حکایت ماضی بمعنی حال ساخته اند تا هم اطمینان قلبی نمیشود وحضرت مرشدی ومولائی قدس سره فرمودند که مولوی معنوی از بیت ۵ هر کرا جامه ز عشقی چاک شد ؛ او ز حرص وعیب کلی پاک شد ؛ مدح عشق میکند وهر شعر وسخن که در بیان عشق گفتند دلالت میکند بر درستی عقل وهوش ودر میان عقل وعشق تضاد یعنی عقل بطرف هوشیاری میکشد وعشق بطرف مستی وبیخودی ودستور مولوی معنوی در تمام مثنوی گربز واویزاست پس اول در حالت هوشیاری بطور عذر از مدح عشق فرمودند که اگر من بالب ومساز خود یعنی عشق جفت نیستم اسرار عشق همچونی یعنی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل وهوش حالت عشق در بیان نمی آید چنانچه در ابیات من بعد گریزاست از گفتن اسرار کما بدل علیه **قوله** انچنانی میکوید اندر این دو باب ؛ گر بگویم من جهان گردد خراب ؛ بعده حالت عشق غلبه کرده در آویزا فتاده فرمودند ۵ من چگونه هوش دارم پیش وپس ؛ گر نباشد نور یارم همنفس ؛ جمله معشوق است وعاشق پرده هندهٔ معشوق است وعاشق مردهٔ عشق خواهی کین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود **قوله** بشنو بدای دوستان این داستان ؛ خود حقیقت نقد حال ما ست آن ؛ وجه ربط این داستان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را بدایت رجوع بود باصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وارد میشد که این تکلف مالا یطاق است زیرا که عشق باختیار ما نیست ولا تکلف الله نفسا الا وسعها چنانکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حاذق امراض قلبیه هستند برای ازاله مرض غفلت وتبدیل صفات ذمیمه بصفات جمیله وپیدا شدن عشق در جان طالبین داستان عشق کنیز بزرگ بیان میکنند وآنرا نقد حال ما میفرمایند وجه مطابقت داستان بر حال ما اینست که در بین داستان ذکر بادشاه وکنیز وزرگر واطبای ناقصین وحکیم کامل است مراد از بادشاه روح وقلب از کنیز نفس امارہ ومراد از زرگر دنیا ومراد از اطبا ادیان ناقصین ومراد از طبیب حاذق مرشد کامل است یعنی جان ما غافلین بر نفس امارہ عاشق است که بر خواهشهای او میرود وخلاف نفس نمیکند ونفس بر دنیا

عاشق است از اطبای ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می باید که نفس را از عشق دنیا برهاند تا نفس
تابع شاه روح گردد و ملک هستی آباد و معمور شود اگرچه در بین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز
را قنطرهٔ الحقیقه میگویند ازان براسباب گرفتاری نفس و ازالهٔ اسباب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود
از بیخبر نقد حال ما ست این **قوله** ترک استثنا مراد مفسوت است پی بهمین گفتن که عارض حالت است
حاصل اینکه حکما که دعوی مسیحائی کردند و صحت کنیز را به انشاء الله تعالی حواله نکردند خدا بنمودشان عجز بشر مولوی
معنوی میگویند که مراد من از ترک استثنا غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگفتند تا هم
مقید نبود که الله ناظر قلوب است و انما الاعمال بالنیات در بیمقام اعتراض وارد میشود که بعد نزول ولا
تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ترک استثنا قولا نیز حرام گردید آنرا مولوی معنوی
حالت عارضی میگویند تو همین نهی امر حق لازم آمد در جوابش حضرت مرشدی مولائی فرمودند که در تفسیر
کشاف و بیضاوی این نهی را نهی تادیبی نوشته اند پس ترک استثنا که مذموم و حرام باشد همان است
که با مساوت قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگرچه ترک اولی باشد چنانچه در بیت باقی
مدح تذکر قلبی میفرمایند **ه** ای ببسا نا ورد استثنا بگفت ؛ جان او با جان استثناست جفت ؛ **قوله**
آن خیالاتی که دام اولیاست ؛ عکس مهروبان بستان خداست دفع دخل اتمعنی است اگر کسی گوید
که مولوی قدس سره مذمت خیال جهان و جهانیان میکند حال آنکه مدار تصوف نیز بر خیال است یعنی
هر سالک در نفی خود و اثبات خدا میباشد پس مذمت خیال مطلقا روا نباشد در دفع این اعتراض میفرمایند
که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهروبان بستان خداست
مراد از مهروبان صور علمیه حق اند که در بین عالم میتواند از صحائف خواطر انبیا علیهم السلام و عکس آن بر قلوب
اولیا می افتد پس اولیا در دام همین خیال که عکس صور علمیه حق اند گرفتار اند و رهائی ازین دام گاهی
نخواهند نخلاف خیالات اهل جهان که هر دم موجب پریشانی باشد نه جمعیت خاطر پس خیال اهل دنیا
مثل خیال احلام و احتلام است که بمجرد نمود لذت انگیزد آخر کار پشیمانی افزاست **قوله** عاشقی گر زین سر
گردان سر است ؛ عاقبت ما را بدان سر رهبر است ؛ شارحین منبو بسند که مراد از بین سر عشق مجازیست
و ازان سر عشق حقیقی است حضرت مرشدی و مولائی میفرمودند که این معنی تفسیر القول بما لا یرضی قائله است
زیرا که مولوی معنوی قدس سره آبنده در قصه زرگر میفرمایند ؛ عشقهای کزبی رنگی بود ؛ عشق نبود خاصیت

تنگی بود ؛ کاشکی آن تنگ بودی یکشبری تا نرفتی بروی آن بدداوری ؛ پس در اینجا عشق مجازی را رهبر حقیقت چگونه گفته آید پس در معنی بیت مذکور ارشاد کردند که مراد ازین سر دو ان سر دو عشق حقیقی است لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی وهبی که دران کسب بنده را دخل نیست دوم کسبی است که دران کوشش بنده را دخل است خلاصه کلام اینست که هر دو طریق عشق حقیقی ما را بطرف خدا رهبر است بطرف اینمعنی احدی از شراح نرفته خاص فکر جناب مرشدی است علیه الرحمة والغفران وهمچنین معنی بیت کاشکی آن تنگ بودی یکسری ؛ تا نرفتی بروی آن بدداوری ؛ از هیچ یک شرح درست نمیشود مگر از قول مولانا قدس سره تفصیل این اجمال همینوال است که ذکر کشتن زرگر است باستعمال شربت داود یه مهلک از تجویز حکیم غیبی که ولی کامل است ونسبت اهلاک بطرف بادشاه است که او هم ولی بود در انمقام مذمت عشق مجازی که کبیر بزرگر نوجوان داشت میفرمایند ؎ عشقهای کز پی رنگی بود ؛ عشق نبود عاقبت ننگی بود ؛ و باز میفرمایند که کاشکی تنگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاهر میشد ؛ تا نرفتی بروی آن بدداوری ؛ در تعین مرجع ضمیر بروی اختلاف است میان شراح بعضی آنها ضمیر بروی بطرف زرگر میگردانند بر این تقدیر معنی چنین میشود که از طرف بادشاه بد حکومت یعنی ظلم که بر زرگر شد نگشت واین نسبت بدداوری مولوی معنوی در ابیات آینده تبری میکند و بادشاه را عادل میگویند و منظنه ظلم رفع مینموده اند بعضی کسان ضمیر بروی بطرف کبیر راجع کرده اند اینهم غلط است زیرا که بر کبیر همچگونه بدداوری نشده است حضرت مرشدی واستادی قدس سره ضمیر بروی بطرف عشق راجع ساخته از بدداوری اطلاق لفظ عشق که موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفتند در نصیحت بادشاه از نسبت بدداوری محفوظ ماند و انچه بر زرگر گذشت زبونی آن کار خود نیامد زیرا که مولوی قدس سره در حق اینمعامله میفرمایند ؎ آن گل سرخست نو خوشش مخوان ؛ مست عقلست او تو مجنونش مخوان در معنی این شعر هم حضرت مولانا منفرد اند بهمه شارحین وعلما فاحفظه فانه عجیب ؛ معنی مذکور مطابق مرضی مولوی راست گردد زیرا که در ابیات آینده میفرمایند که ؎ شاه آن خون از پی شهوت نکرد تو رها کن بدگمانی و نبرد ؛ تو گمان بردی که کرد آلودگی ؛ در صفا عشق کی ماند پلودگی ؛ یعنی بادشاه مرد مرتاض بود که در ورت وسیل اغراض نفسانی در و کجا باقی ماند بلکه از همه عیوب و شهوت پاک شده بود از انجمله معنی ابیات است که در و قبل اول بمقام مذکور شد باقی ابیات و سبب نزول او در ضمن اثبات

معجزه شق قمر مذکور اند ؎ تازه کن ایمان نه از گفت زبان ؛ ای هوا را تازه کردی در نهان ؛ تا هوا تازه ست ایمان تازه نیست ؛ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ؛ بر هوا تاویل قرآن میکنی ؛ پست و کژ شد از تو معنی سنی ؛ فکر تو تاویل کرده ذکر را ؛ ذکر را یابان و بگردان فکر را ؛ شارح عبد اللطیف نوشته بگذارید که این بیت مستنبط است از مضمون آفریت من اتخذ الهیه هواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود نوشتند که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تاویل نباید کرد حضرت مرشدی و مولائی قدس سره العزیز فرمودند که ائمه حضرات مصر عچون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ؛ مولوی قدس سره العزیز برای تجدید ایمان بتصدیق چنان هدایت میفرمایند و بر تاویل نکردن قرآن ملامت مینمایند و ایمان و افضل الذکر بعد لا الا الله چیزی دیگر نیست ؛ تاویل علما در کلمه طیبه که پست و کژ شد از ان معنی سنی ظاهر و باهر است پس از گذاشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تاویل علما در کلمه طیبه بشرح و بسط تمام در لمعه اول نور رایع گذشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی جنس موجود پیدا کردند و ازان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تاویلات نمودند که ازان عینیت را شرک و غیریت را توحید و ایمان انگاشتند و همین است مراد از پست و کژ شدن معنی سنی اگر تفصیل این اجمال در کار باشد در لمعه مذکور باید دید از انجمله معنی بیت ؎ هر چه گیرد علتی علت شود ؛ کفر گبر د کامل ملت شود ؛ این بیت در دفتر اول در تفسیر قول حضرت فرید الدین عطار قدس سره العزیز ؎ صاحب دل را ندارد آن زیان ؛ گر خورد او زهر قاتل را عیان ؛ واقع است مولانای عبد العلی محمد علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشتند هر چه کرد صاحب علت که در قلب وی علت و مرض است که مانع شود از ادراک حقائق کما هی آنچیز علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه تاویل قرآن در حق ما ولین علت شد و جهل از حق پیدا گردید و همچنین عامه عمل جوارح بی درستی نیت و اخلاص که از صاحب علت صادر میشود آن عمل علت میشود در حق این عمل و اگر کامل کفر سنجد گیرد آن کفر ملت و شریعت میگردد چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکراه کفار کلمه کفر گفت هرگاه عند الاستفسار رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یا فتم دل خود را مطمئن یافتی گفت بلی فرمود ان عادوا فعد یعنی اگر بار دیگر کفار اکراه کنند تو عود کن یعنی بگفتن کلمه کفر از زبان پس ببین که عمار برای بقای جان کلمه کفر در زبانیه بود در شریعت ملت گردید که کفر

باکراه ضرر ندارد و در ایمان فقط حضرت مرشدی و مولانا قدس سرهما معنی این بیت فرمودند که مراد از کامل رسول صلی الله علیه وسلم و مراد از کفر ضم کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه کرام شرک خفی است یعنی بحکم کلمه الا بنیابی ذات احد عین احد بود و اقرار عبدیت و رسالت توهم غیریت و شرک خفی است چون آنرا جزو ثانی کلمه گردانیدند عین ایمان و شریعت گردید و در تمهید حضرت مولانا قدس سره العزیز هم متفرد اند که احدی از سابقین و لاحقین بانظر ظرف نرفته باشد فقط انتهی منجمله معنی ابیات **قوله** آن دمی که آدمش کردم نهان ؛ با تو گویم ای تو اسرار جهان ؛ الی آخره است این بیت با سه بیات دیگر در دفتر اول بمقام حکایت تاجر و پیغام طوطی بباطوطیان واقع است باید دانست که شارحین در معنی این ابیات اطالتی کرده اند و در دو قدح بریکدیگر نوشته اند خلاصه آن نوشته تقریر حضرت مرشدی و استاذی خونخوانم نگاشت تا لطف آن مکشوف گردد شیخ ولی محمد گفته معنی آنست آنم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل پنهان داشتم با تو گویم بعد فنای تو یعنی با بنیابی سابقین هم نگفته ام پس بتحقیقت با ایشان نگفته ام که بعد فنا ایشان نمانده بودند تو با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر ابنیا بجز نبی که ابنیا بودند نگفته ام یعنی بوجه اخبار نگفته ام با ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر ازان قاصر است و این شارح تصریح کرده که مراد از آنم تجلی ذاتی است که بی فنا متصور نیست بر بن هر دو تقریر اعتراض وارد میشود بچند وجوه اول آنکه بزعم شیخ موصوف متکلم این کلام حق سبحانه است و مخاطب و سامع آن مولانا معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی حین الخطاب باهستی خود بودند یا فانی فی الله بر شق اول ستر راز از مولانا ضرور افتاد چنانکه از ابنیای پیشین و بر شق دوم حجاب از شهود فانی برداشته میشود و بحکم ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب کلام بحجاب متصور نیست اعتراض دوم اینکه اگر مراد باشد که با بنیای سابقین هم اول نگفته بودم و بعد فنا با ایشان گفتم از جمله با تو گفتم حصر موقت شد و جای افتخار نماند که دیگر رسل و خاتم النبیین را بر شدند اعتراض سوم اینکه اگر گفته شود که با بنیای سابقین من حیثیت النبوة گفته نشد مگر من حیثیت الولایة گفته شد در هیچ مساوات بین الانبیا و خاتم النبیین لازم می آمد اعتراض چهارم اینکه تجلی ذاتی در وقت فنا متصور نیست الی ما صرح به الشیخ الاکبر قدس سره العزیز این بود خلاصه تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولانی و مرشدی قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی بر لسان مولوی معنوی از خطاب سابق انتقال کرده

خطاب بروح محمدی صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند ؎ گفت حرف صوت را بر هم زنم ؛ تا کہ بی این هر سہ با تو دم زنم ؛ اشارت است بآیہ کریمہ فاوحی الی عبدہ ما اوحی پس وحی کرد سوی بندہ خود انچہ وحی کرد اشارت بآن مضمون کردہ میفرماید کہ آن سر کہ بآدم و خلیل و عیسی و جبرئیل نگفتم با تو گویم مصرعای تو اسرار جہان و چون تو هم ؛ این معنی بود کہ بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ امت هم منکشف گردد دفع این توهم ساخت بقولہ با ما هم نگفت یعنی ما دامیکہ مائی و هستی ما باقی ماند نگفت بعد فنا گفت پس گویا اصلا نگفت نہ در بقا نہ بعد فنا زیرا کہ بعد نماندن فانی کلام حق با خود است نہ با فانی و این قسم انتقالات خطابی در مثنوی معنوی بسیار واقع است فاحفظہ فانہ من مواقع الاشکال فقط بعد ابیات مذکورہ میفرمایند ؎ آن دمی کز وی مسیحا دم زدہ ؛ حق ز غیرت نیز بی ما هم تردہ ؛ ما چہ باشد در لغت اثبات و نفی ؛ من نہ اثباتم منم بی ذات نفی شارحین بر خلاف سیاق و سباق کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور با فارسی صیغہ متکلم مع الغیر فهمیدہ حاصل معنی بدینطور برآوردند کہ آنچہ مسیحا دم تردد بدون ما کردہ است محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ایم کہ مظهر ولایت محمدیہ ایم است حق اظهار آن نکرد و بر آنچہ با ما معنی نوشتند کہ بلا وساطت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم اظهار نکرد حضرت مرشدی میفرمودند کہ بر غلطی هر دو معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند ما چہ باشیم کہ این ما عربی است نہ فارسی فقط ؎ هر کہ محراب نمازش گشت عین ؛ سوی ایمان فرقش سیدان توشین ؛ این بیت در ذیل قول او در تفسیر قول حکیم سنای قدس سرہ واقع است و آن اینست ؎ هر چہ از راہ و امانی چہ کفران حرف چہ ایمان ؛ هر چہ از دوست دور افتی چہ زشت آن نقش چہ زیبا ؛ بعضی کسان معنی این بیت چنین فهمیدند کہ هر گاہ صوفی بمرتبہ مشاہدہ رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن و عبادت کردن عیب است و بعد ادعای توحید بدست آویز این قول نماز و روزہ ترک میکنند حضرت مرشدی و مولائی قدس سرہ العزیز فرمودند کہ این گمراهی و نافهمی آن کسان است بلکہ مراد مولوی معنوی اینست کہ هر گاہ صوفی از ایمان تقلیدی بالغیب ترقی کردہ نوبت بایمان تحقیقی و کشفی رساند در آنحال نمازش بحضور و مشاہدہ معبود می باید کہ مرتبہ احسان همین است گویا کہ می بیند معبود را و اگر این مرتبہ نداشتہ باشد بداند کہ او می بیند معبود را و بعد ایمان بالشہادہ رفتن صوفی بطرف ایمان عیب است مراد از ان اینست کہ پیش از ایمان کشفی کہ ایمان بالغیب است

میدانست که معبود غایب است و بعد مشاهده عین ذات خود خواهد دانست که ظاهر او باطن خود را نماز میکند
اکتفا کردن او بر غیب البته عیب است در حضور بعد حصول ایمان بتحقیقی لذت و ذوق در نماز آنچنان
خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشت نه آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مشاهده ذات کسی را نصیب نشده باشد و نخواهد شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند قرة عینی
فی الصلوة یعنی تسلی چشم من در نماز است معنی مذکور بهر اسلوب ترجیح دارد برانچه مولانا می عبد العلی قدس سره
نوشته اند که عارفان دو گروه اند یکی آنانکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر مکشوف خود و عمل بر تقلید رسول
صلی الله علیه وسلم نمیکنند و اتباع را بر تبه رسول متبوع مکشوف نشده و ایشان ناقص العمل اند گروه دوم عارفان
اند که با وصف ایمان کشفی عمل میکنند بتقلید رسول متبوع و ایشان را مکشوف شده است که تقلید رسول
صلی الله علیه وسلم کمال اعظم است پس قول مولوی معنوی ناظر بطرف گروه اول است فقط **قوله** کفر هم
نسبت بخالق حکمت است ؛ گر ترا نسبت کنی کفر آفت است ؛ ارشاد شد که در مقام ذات و اطلاق
نه کفر است و نه اسلام لمکب معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد در ذات موجود بود همان معنی در مرتبه تعین
و تقید مذموم و محمود گردید و علت آفرینش هر دو خلقت اینست که کفر محل اسلام و اسلام محل معنی کفر
است که بحکم تعرف الاشیاء باضدادها معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که مجمع اضداد است
هر دو ضد موجب کمال اوست فقط **قوله** چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ؛ موسی با موسی در جنگ شد ؛
جواب ؛ بیرنگی رسی کان داشتی ؛ موسی و فرعون دارند آشتی ؛ شارحین در معنی این اشعار طوالتی کرده اند
تقریر مرشدی و مولائی قدس سره قل و دل است و آن اینکه مراد از بیرنگی مرتبه اطلاق است که تعین را
در ان راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاهر اسما و صفات در تعینات است و مراد از اسیر
بیرنگی در رنگ انعکاس شیشه های مشکوة موجودات از نور آفتاب وحدت است یعنی چنانکه انوار
انعکاس آفتاب واحد در آبگینه ها هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آینه قوه و اهمه وجود واحد حق
کثرها موجود بخیال می آیند و مراد از جنگ موسی با موسی نسخ شریعت پیغمبر است مر پیغمبر دیگر را و مراد از
رسیدن بمقام بیرنگی رجوع نهایت بسوی بدایت و مراد از موسی و فرعون محق و مبطل است که در مرتبه
اطلاق هر دو معنی یکجا بود و هیچگونه نزاع و جنگ نبود همان بیرنگ در رنگ آمده مبتلای جنگ گردید
چنانکه آب در اصل روغن مملح داشت و بعد گرفتاری تعین باهم اختلاف مزاج پیدا شد از بیقدر تفصیل یعنی

کلام روشن گردید فقط **قوله** چون قلم در دست غداری بود ؛ لاجرم منصور بر داری بود ؛ حضرت مرشدی
واستادی فرمودند که غدار صیغه مبالغه است از غدر مولوی معنوی قدس سره العزیز علمای زمان منصور
علیه الرحمه را که فتوی بقتلش داده بودند غدار میفرمایند زیرا که درین فتوی از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه مسئله
شرعی اینست که اگر کسی اطلاق اسمای مختصه ذات خدای سبحانه بر خود کند انکس واجب القتل می شود
واسمای ذاتی بجز الله و رحمان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا و غیر خدا بر دو جایز است
همچو رحیم و کریم و سمیع و بصیر و کلیم وغیره و لفظ حق نیز از اسمای مخصوصه نیست و منصور بجز انا الحق نگفته بود
وحق مقابل باطل است پس شرعا در انا الحق قتل واجب نمیشود پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی نبود
لهذا عذار گفتند فقط **قوله** پر تو حق است آن معشوق نیست ؛ خالق است آن گویا مخلوق نیست ؛
این شعر در قرار اول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شد که عارف و جمیع مظاهر
جمال حق می بیند و در آئینه زن صفات جمالی حق زیاده تر و واضح تر مشاهده میکند و جذبه معشوق را
از طرف حق میداند نه از طرف زن که مخلوق است و این جذبه خالق و موجد است و معنی رقت و الفت
را در دل عارف و خالقیت صفت قدیمه است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد
و خلق چنانکه در مظهر زنان نمایان است در مردان نیست بدینجهه پر تو حق فرمودند و منشاء غلبه زنان
بر مردان عقلای با وجود آنکه بر خلاف الرجال قوامون علی النساء هست در ابیات سابق بیان فرموده اند
ب آب غالب شد بر آتش از نهیب ؛ زانش او بوشد که باشد در حجیب ؛ خلاصه آتش اینکه زن حکم
آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب در میان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیگ غیره در میان
باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان بمنزله حجاب است لهذا آتش زن بر انها
غالب میشود بخلاف جاهلان سخت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه
در حدیث ان من یغلبن العاقل و یغلبهن الجاهل از همینجا تناقضی که بظاهر در میان این حدیث
و آیه مذکور بود رفع گردید فقط **قوله** این نباشد و بود ای مرغ خاکی ؛ بجز فلزم را زه زاری چه باکی
این شعر در حکایت طاعن شیخ بشراب خواری بر قرار دوم واقع است و مشعر است باینکه شرب خمر
شیخ کامل را ضرر ندارد چون شرب خمر گناه کبیره است و کامل از کبائر محفوظ است پس خوردن
شراب چگونه روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا قدوه سخن فرمودند

اول اینکه شرب خمر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعن باو شهرت باشد دوم اینکه اگر راست باشد شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بموجب حدیث صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم لقد غفرت لکم یعنی بتحقیق خدا بتعالی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود بکنید هر آنچه خواهید هر آینه معاف کردم شما را حاصل اینکه معصیت نیز در حق شهدای بدر مباح گردید و بعضی اولیا که بر قدم اهل بدر اند از انها هیچ مواخذه نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در ابیات آینده میفرمایند کفر و ایمان نیست آنجا رے که اوست ؛ زانکه او منزاست و این دو رنگ و پوست ؛ فاحفظ فانه عجیب ؛ فقر دوم قوله بلبلی زینجا برفت و باز گشت ؛ بهر صید اسمعانی باز گشت ؛ از اینجا آغاز فقر دوم است وجه ربط کلام با فقر اول اینست که در فقر اول فرمود بودند ؎ ای دریغا لقمۂ خورده شد ؛ جوششش فکرت ازان افسرده شد ؛ و در آخر خاتمه فرمودند که ؎ سخت خاک آلوده می آید سخن ؛ آب تیره شد سر جوی بند کن ؛ تا خود اش باز صاف و خوش کند آنکه تیره کرد هم صافش کند ؛ اکنون در آغاز فقر دوم میفرمایند بلبلی زینجا برفت و باز گشت یعنی بلبل فکر که بسبب خوردن دو لقمه بعالم غیب راجع شده بود بعد دو سال که تاریخ آغاز این فقر است آن بلبل باز شکاری گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار داد قوله این دهان بر بند تا بینی عیان ؛ چشم بند آن جهان حلق و دهان ؛ حضرت مرشدی و مولائی علیه الرحمه میفرمودند که فقر دوم بلکه تمام مثنوی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که رهائی از تن و رهائی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم مادهٔ صفات ذمیمه از حرص و هوا و غضب و شهوت و کبر و نخوت بلکه سرمایهٔ کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت از کسی که دم درویش گرسنه نشنیده باشی بلکه از فرعون و شداد و نمرود و غیره شکم سیران شده است فقط قوله اے دهان تو خود دهان دوزخی ؛ وی جهان تو پر شمال برزخی ؛ نور باقی سهلوی دنیای دون ؛ شیر صافی پهلوی جوهای خون ؛ ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول لجهنم هل امتلئت و تقول هل من مزید حتی هر گاه خواهد گفت متمنائی هرا دوزخ آیا سیر شدی تو خواهد گفت دوزخ چیزی دیگر هست پیارے همین حال دهان است که اگر شب روز پر کنے خواهد گفت چیزی دیگر پیار سیر نخواهد شد مصرع وی جهان تو مر شمال برزخ است یعنی عالم دنیا در میان عالم مثال و عالم آخرت برزخ و حجاب و واقعست هر چه در اینجا خواهی کار در آخرت خرمن آن خواهی برداشت لهذا الدنیا

مزرعة الآخرة وارد است یا دنیا برزخ است میان جنت و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشروعه خواهد کرد
آن اعمال درحق وی شراب طهور و جوی های لبن و شهد مثل جوی های جنت خواهد شد پس دنیا جنت گردید و
اگر در بغالم اعمال طالحه و غیر مشروعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب حمیم و غیره عذاب جحیم خواهد شد
و حق اگر دنیا دوزخ بود چون دنیا صلاحیت هر دو چیز داشت پس برزخ شد میان جنت و نار و معنی بیت ثانی
اینست که اگرچه دنیا ناپاچیز و غیر باقی و در مرتبه دون است لیکن چون نور صافی یعنی جنت یا ذات حق در پهلوی
او ست تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پهلوی جوی های خون در سینه میباشد و از حکمت حق
درآمیخته نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین
فرث و دم لبنا خالصا سایغا للشاربین ترجمه بدرستیکه مر شما را است در وجود چارپایه ها عبرت و بصیرت که
ازان بدانید حکمتهای خدا را که درمیان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار برای شیرخواران پیدا کرد و
همچنین بنا است ۵ چون در وکامی زنی بی احتیاط ؛ شیر تو خون میشود از اختلاط ؛ فقط **قوله** گاه خورشید
گهی دریا شوی ؛ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ؛ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ ای فزون
از وهمها وز بیش بیش ؛ از تو ای بی نقش با چندین صور ؛ هم مشبه هم موحد خیره سر ؛ ارشاد شد که مولوی
معنوی قدس سره حقتعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و گه عنقا میگویند و
باز در هوش آمده گریز نموده اعتذارا میفرمایند که ۵ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ که در ذات
تو هر یک حیران و خیره سر است نه من تنها زیرا که طور تو در شان تشبیه است با تنزیه مشبه خیره سر است بحیرت
مذموسه که اگر مشبه هم چو جسم و جسمانی است محسوس و مبصر چرا نمی شود و انصاف او پس کند شی و لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و لا تدرکه الابصار هر چیست و موحد یعنی معتقد تنزیه بطور متکلمین بحیرت محمودی خیره سر است
که اگر او تنزه بحت است پس ما تو لو فثم وجه الله ؛ و الله معکم اینما کنتم ؛ و انه بکل شی محیط و بدا الله فوق
ایدیهم و بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء چه معنی دارد فقط **قوله** نا مصور یا مصور گفتنت ؛ باطل آمد
بی صورت رستنت ؛ نا مصور یا مصور پیش او ست ؛ گو همه بیرون شد ز پوست ؛ چون
در کلام سابق ذکر دو فرقه کرده بودند یکی معتقد تنزیه و دوم معتقد تشبیه اکنون صناد و قباحت بطلان
هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاصی از صورت نیست زیرا که مشبه اگرچه میگوید که حق مثل
این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت همچو مجردات تا هم قائل جسمیت شدند و

معتقدان تنزیه بحث نیز قائل اند که موجود مجرد است مغایر و مبائن ممکنات عالم پس بر قول ایشان نیز
از صورت مجرده رهائی نشد خوشا بحال صوفی سراپا متنعر معرا از پوست صورت که حصر نمیکند خدا را نه در تشبیه
و نه در تنزیه ملک میگوید که ظهور او در هر دو شان است در عین تشبیه منزه است و در عین تنزیه مشبه او را
میرسد مصور داند خواه نامصور قوله چون خلیل آمد خیال یار من ۴ صورتش بت معنی او بت شکن
بیان برزخ عرشداست یعنی از تصور عرش در مخیله مرد صورت خیال پیدا میشود که هیچگاه از نظر او غائب
نمیشود این صورت خیالی بظاهر هم بت و صنم است لیکن باعتبار اثر و معنی بت شکن است که بسبب
این برزخ نفس مرد میمیرد و یعنی تبدیل صفات نفس چنانکه از برزخ شیخ میشود از چیز دیگر نمیشود و چنانچه میفرماید
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر ۴ دامن آن نفس کش را سخت گیر ۴ حضرت مولانا میفرمایند که نزد اکثر صوفیه
کرام طریق تحصیل فنا همین است که اول طالب را در زیر برزخ شیخ میکنانند بعد فنا فی الشیخی بدایت
مینمایند که باین صورت شیخ را بر برزخ رسول صلی الله علیه وسلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکنند که آنرا
که رسول میدانی همین خداست بعد کثرت این شغل مرتبه سوم فنا فی الله میشود اما این طریق کسانی مست
که استعداد ناقص میدارند و برای آنکه استعداد کامل میدارند مسافت فنا فی الشیخی و فنا فی الرسولی
قطع کرده ابتدا تعلیم میکنند که من نیم اوست یعنی ذاکر خود نیست ملک مذکور است بعد کثرت این شغل
سالک از دل خود نغمه انی انا الله خواهد شنید اگر کسی گوید که جسم و جسمانیت و عجز و عدم قدرت لوازم بشریت
اند از نظر سالک مرفوع نمیگردد پس معنی فنا فی الله چگونه متصور شود که بسبب آن بشریت را واصل بالله گفته اند
جواب معرفت کنه از ممتنعات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر
صفات حق داند ظهور کننده دران حق را شمارد و هستی خود را و هستی همه اشیا که پیش عرفان غیر پیدا نیست
اکنون غیر نداند صرف حقیقت واحد در نظر ماند بعد غلبه این نسبت ما سوا از بصر بصیرت سالک غائب خواهد شد
و خواهد دانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در ازل بود الآن بکما کان هست همین معنی
تجلی ذات و وصول الی الذات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از تصور همین نسبت است
که عابد بداند که من نیستم ظاهر خود باطن خود را عبادت میکند فقط قوله آینه جان نسبت الا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار ۴ میفرمودند که مراد از یار آن دیار انسان کامل است لیکن آینه خود را
آینه کلی روی حق تعالی است چنانچه در بیت ثانی میفرمایند ۵ گفتم ای دل آینه کلی بجو ۴ رو بدریا کار بر بنا نیز

قوله آفتابش چون برامد زان فلک ؛ ما شب تن گفت هین ما ودعک ؛ وصل پیدا گشت از عین بلا ؛ زان حلاوت شد عبارت ما قلا ؛ شراح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره العزیز فرمودند که این بیان اتصال و انفصال روح محمدی است صلی الله علیه وسلم با جسم مقدس بیان اتصال اینکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم از فلک احدیت برامد با شب تن گفت هوشیار باش نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلک وصل پیدا گشت از عین بلا که دوری مجوری است یا در بلای اختلاط روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و خلت و محبوبیت که حصول آن موقوف بر اختلاط روح با تن بود حاصل گردید و از آن حلاوت وصل بعبارت ما قلا حق حکایت کرد و اما بیان انفصال اینکه چون آفتاب روح محمدی از حضیض پستی تن با وج فلک حقیقت خود رجوع نمود با شب تن خود گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار تو یعنی فصل مکانی را موجب نه پنداری بلک در عین فصل مکانی عین وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت این همان وصل است که ما ودعک ربک و ما قلی حکایت بود از ان فاحفظه فانه عجیب **قوله** گر ضرورت هست مر اری مباح ؛ پس فسادی گر ضرورت شد صلاح ؛ این شعر در داستان صوفیان فرو ختن بهیمه متوفی مسافر را جهت سماع وارد است اشتمال شعر بر اباحت مردار اشارت است بآیه کریمه وما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه **ترجمه** چیست شما را که نمی خورید از ان چیز که ذکر کرده شد بر ان نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن چیزها را که حرام کرده است بر شما از میته و دم و لحم خنزیر مگر انچه مضطر شدید بسوی آنچیزها چون در بیجا ضرورت شرعی نبود از راه طمع بر صوفیان غیر محتاط فرمودند ؛ پس فسادی گر ضرورت شد صلاح ؛ شاهد این معنی بیت ماسبق ؛ صوفیان درویش بودند و فقیر ؛ کاد فقران یکون کفرا کبیر ؛ پس رفع شد اعتراض از کلام مولوی معنوی که فرو ختن بهیمه مسافر را برای سماع مباح میگوید **قوله** گفت پیغمبر خدا ایمان نداد ؛ هر که را صبری نباشد در نهاد ؛ ارشاد شد این مضمون چند جا و در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان دو نیمه است یکی صبر دوم شکر و از آیه کریمه فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون هم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است **قوله** آنکه او بیدرد با شد بی نمک است ؛ زانکه بیدردی انا الحق گفتن است ؛ حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام فرموده

بیدرد را رہزن بدین سبب گفتہ اند کہ بیدردی شرک خفی است بہمت آنکہ کسیکہ در عشق نماند خود را بحق
مستقل می پندارد و این بیدردی ہر قدر کہ زائد خواہد بود شرک خفی را جلی خواہد کرد چنانچہ فرعون و نمرود
وغیرہما بین بچون در عشق اصلا نداشتند مگر بحق کردہ دعوی الوہیت نمودند پس انا الحق از زبان فرعون
نابود و از زبان منصور نور چنانچہ مولوی معنوی علیہ شعر مذکور میفرماید ؎ این انا بیوقت گفتن لعنت است
آن انا در وقت گفتن رحمت است ؛ آن انا نہ را رحمت بدہ ؛ این انا فرعون را لعنت بدہ ؛ **قولہ**
پس ہر دور ولی قائم است ؛ تا قیامت آزمایش دائم است ؛ پس امام حی و قائم آن ولی است ؛ خواہ
از نسل عمر خواہ از علی است ؛ حضرت مولانا فرمودند کہ درین قول رد زعم روافض است کہ میگویند امام
ہر زمان از اولاد علی علی نبینا و علیہ السلام میباشد پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانہ خود است
کہ ہیچیک از زمان خالی از وی نباشد و دیگر حکام ظاہر و باطن نائب خلیفہ از طرف او میباشند و تفصیل
مراتب ولایت را حوالہ بکتاب آفتاب الانوار نمودند لہذا از کتاب مذکور در اینجا نقل کردہ می آید
شیخ مکی شارح فصوص الحکم مراتب ولایت چہارگانہ بدین تفصیل نقل می کند
بدانکہ ولی و عارف کسی است کہ بذات و صفات حق سبحانہ تعالے بقدر طاقت
بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت صوری و معنوی
ملازم بود و از معاصی ظاہر و باطن محترز و اقسام ولی کہ آنرا عارف نیز نامند سہ قسم اند اول ذو العین
دوم ذو العقل سوم ذو العین و ذو العقل ہر دو ذو العین عبارت از کسی است کہ شہود حق بروی غالب
باشد حق را ظاہر بیند و خلق را باطن باین خیال موحدی است کہ خلق در نظر او بمثابہ آئینہ بود مر حق را بسبب
ظہور حق در خلق ہمچو ظہور صورت در آئینہ و اختفای خلق در حق ہمچو اختفای آئینہ در صورت ذو العقل
عبارت از کسی است کہ شہود خلق بروی غالب بود خلق را ظاہر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او
بمنزلہ آئینہ بود مر خلق را و خلق بمنزلہ صورت منطبعہ باشد در آئینہ لاجرم حق باطن بود کما ہو شان المراۃ
و خلق ظاہر کما ہو شان الصورت المرتسمۃ فی المراۃ و ذو العین و ذو العقل قسم سوم عبارت از کسی است
کہ حق را در خلق مشاہدہ کند و خلق را در حق و بشہود ہیچکدام محجوب نگردد از شہود دیگری بلکہ وجود واحد را
بعینہ از وجہی خلق بیند و بوجہی حق نماید کثرت مانع نیاید شہود وحدت را و شہود وحدت مزاحم نشود کثرت را
الغرض باتفاق علمای ظاہر و باطن ظہور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکہ قدرت بآنہا

هم شرط نیست و نه عصمت شرط است اما ولی محفوظ است چنانکه نبی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول
ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند لهذا اهل مکاشفات ولایت شعار متفق اند
که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین یعنی از نبوت خود آگاه بودند پس حقتعالی او را خبر داد در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد اجسام
انسانی و انبیا در عالم نواب او اند از آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملک او بود و از
روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند مدد میرسید بآن شرائع که از انشان صادر و ظاهر میشد
در زمانیکه رسول بودند اما در عالم حسن موجود نبود که هر یکی بآنکس منسوب میشد و در حقیقت آن شرع محمدی
بود صلی الله علیه وسلم لهذا فرمود علمت علم الاولین والآخرین چون اولیا وارث انبیا اند پس هر که وارث
آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسویت علیه السلام او را عیسوی گویند
و علی القیاس ابراهیمی و اسحاقی و یعقوبی و سائر انبیا علیهم السلام اینست که در اصطلاح این طائفه میگویند
که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تجلیات و مقامات و
حالات که آن پیغمبر را بود این ولی را بواسطه او آن پیغمبر حاصل است اما از مشکوة محمد صلی الله علیه وسلم
است پس آن ولی مثلا محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسوی بود چون این مقرر شد
بدانکه ولایت محمدی دو نوعست اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم بحسب معنی چنانچه قطب
میرسد و بحسب صورت چنانچه سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد
نوع دوم مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت
محمدی که عبارت از ولایت سائر انبیاست آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است
و هر نوع ازین انواع چهارگانه خاتمی دارد خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف
صوری و معنوی و مقرون خلافت باشد علی ابن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفای
راشدین است قال علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة و قد مضت بعلی پس ابن خاتم را خاتم کبیر
گویند خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلافت میباشد
مهدی است علی نبینا و علیه السلام که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود پس این ولایت
باو ختم گردد و او را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ
محی الدین عربی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع میباشد میان
تصرف صوری و معنوی ملک تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بخلافت نبود و خاتم از نوع چهارم
از ولایت محمدی عیسی ابن مریم است علی نبینا و علیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود اصلا یعنی ولایت
عامه بدو ختم شود او را خاتم اکبر گویند بعد از ان این دور تمام شود قیامت قائم گردد یعنی صور موهوم برخیزد و البته
هو الرجوع الی البدایة آنچنان را گردد کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و له الحکم و الیه ترجعون **قوله**
ای بسا کس را که صورت راه زد ۞ قصد صورت کرد و بر الله زد ۞ این بیت بدقرد وم در داستان گرفتار
شدن باز بسیان چندان واقع است شیخ عبد اللطیف مینویسد ای بسا کس را که صورت راه زد ۞ چنانکه عابدان
اصنام را و بسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظاهر شریعت کرده بخدا رسیدند یعنی
مناسب مقام نسبت و خلاف مدلول کلام است حضرت مرشدی و استادی ارشاد کردند که معنی آن بر دو وجه
توانند شد وجه اول که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که بر حقارت جثه و صورت نبی یا ولی نظر کرده و در پی
ایذای آنحضورت افتاد بر الله زد یعنی قصد ایذا بخدا کرد بحکم ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة و من یحاد الله و رسوله فان له نار جهنم ترجمه هر که ایذا داد خدا و رسول او را لعنت کنند
خدا در دنیا و آخرة و هر که محاربه کرد با خدا و رسول او را برای آن آتش دوزخ است دوم اینکه بسیار کسان تمام عمر
مشغول ذکر با سماء و صفات ماندند و از معنی آن غافل نشدند یعنی اسماء الله را وسیله دنیا ساختند و از خدا محروم
ماندند سوم اینکه بعضی کسان مقصد صورت کردند و بر الله زدند یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتداء
بعشق مجازی مبتلا شدند و آخر کار جذب الهی بطرف خود کشید و عشق مجازی آنها مبدل بعشق حقیقی
حق گردید و این کمتر و ناراست فقط **قوله** یا تبر بگیر و مردانه بزن ۞ تو علی وار این در خیبر بکن ۞ ور نه چون صدیق
و فاروق مهین ۞ هین طریق دیگر از ما برگزین ۞ یا به گلبن وصل کن این خار را ۞ وصل کن تا بار نور
یار را ۞ تا که نوز او کشد نار ترا ۞ وصل او گلبن کند خار ترا ۞ این ابیات در فقرة دوم بداستان برکندن
خار بن از راه وارد است شارحین در معنی این ابیات طوالت کرده اند خلاصه مقصود و عطر مغز
که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردید اینست و در این ابیات هدایت بنفس کشی است

وکشتن نفس وکندیدن خوی بد را که بمنزله خاربن در راه طریقت است وآن دو سبیل است یکی آنکه بمجاهده و
عمل خود نفس را بکشد وخوی بد را بکند و این سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از احتیاج خود
بملاحظه اشارات کتاب وسنت بعقل خود برارد وبدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق ذمیمه را زائل
سازد تا انوار محمدیه بروی فائض گردد و بمشاهده حق رسد و سیر کامل کرده بوساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وشق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل و مجاهده که مقطوع الصحت است ومقرر کرده انبیا و اولیاست در آن
شیطان دخل نمیتوان کرد و ماخوذ نباشد آن نیز از کتاب وسنت تقلید ان کرده عمل بدان کند تا نفس
کشته شود وقلب مصقل گردد وانوار محمدیه بروی فائض شود وبواسطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمقصود رسد وسبیل دوم آنست که از مجاهده وعمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کامل سپارد
وشیخ در و تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته شود و دل مصقل گردد تا انوار محمدیه بروی فائض شود
وبتوسط آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقصود برسد پس مولوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل
کشتن نفس بیان فرموده در دو تبیین اول لیکن بیان سبیل اول است آن بر دو شق یعنی بیت اول و بیان شق اول سبیل اول و بیت دوم
و بیان شق ثانی سبیل اول و بیت آخر بیان سبیل ثانی بتفصیل آنکه بیت اول از خیبر نفس مراد است چنانکه در خیبر قلعه کفار بود همچنین
نفس را قلعه شرور و اخلاق ذمیمه است حاصل آنکه تو نیز بمجاهده مردانه وار تبر گرفته بی تقلید احدی باجتهاد
خود این خیبر را علی وار از بیخ برکن تا قلب مصقل قابل انوار گردد و بطفیل آنحضرت بمقصود برسد و نیز
چون صدیق وفاروق مبین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه و ذکر بنسبت اسم طریق بحابنقشبه
وثانی تغلبی است یعنی اگرچه چشتیین نیز طریق مجاهده نفسی وقالبی اشتند لیکن طریق قلبی مختار شان بود
وسبیل دوم اینست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ و وصل کن نار خود را با نور یار تا که نور او نار تو را
نار تو را وصل او گلبن کند خار ترا و این سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط رضا و تسلیم کامل بر
تصرف شیخ یعنی سانک مثل میت بدست غسال شود و هوا و هوس خود را بالکل بگذارد و اسم طریق
نیز تعلیم آنحضرت است مر امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا وعلیه السلام را چنانچه در دفتر اول گذشت
بقوله ؎ گفت پیغمبر علی را کای علی ؎ شیر حقی پهلوانی پر دلی ؎ لیک بر شیری مکن هم اعتمید ؎ اندر آ
در سایهٔ نخل امید ؎ فقط **قوله** اصل آب نطفه است ؎ خمیده است و خوش ؎ لیک عکس جان رومی و حبشی
سپید بد رنگ احسن التقویم را ؎ تا باسفل سپرد آن نیم را ؎ این قطعه بدفتر اول در داستان زید بن حارثه

رضی الله عنه واقع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از زید پرسید که کیف اصبحت یا زید قال اصبحت مؤمنا
مراد از رومی سفید و از حبش سیاه و سفید کنایت است از شقی و سعید چنانکه خدا تعالی میفرماید منهم
شقی و سعید معنی ظاهری همین که آب نطفه هر یک آدمی از رومی و حبشی سفید میباشد اما از عکس جان
والدین مولود نطفه حبشی سیاه و نطفه رومی سفید میگردد و در معنی این قطعه در میان شراح اختلاف است
شیخ محمد رضا گفته که در مصراع اول بیت اول اشارت است باول حدیث ما من مولود الا یولد علی
فطرة الاسلام و در مصراع ثانی بیت اول اشارت است بطرف ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
و شیخ ولی محمد شارح آنمعنی را اغلط گفته زیرا که بریں تقدیر لازم می آید که رومی نیز بسبب حبش کنایت از شقی
باشد و حال آنکه رومی کنایه از سعید است و جناب مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود مینویسد که
در حقیقت شیخ ولی محمد از معنی حدیث غافل است معنی حدیث شریف نیست که هر مولود را ابوین یهودی و نصرانی
و مجوسی میسازند بلکه معنی اینست که هر مولود بر فطرت اسلام زائیده میشود و بعد ازان ابوین بعضی را
یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند و بعضی بر فطرت اسلام باقی میمانند فقط بر این تقدیر نیز وارد اعتراض
لاحل وارد میشود اول اینکه الله تعالی میفرماید فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله پس
ابوین را چه مقدور است که تبدیل فطرة الله نمایند ازین معلوم شد که معنی اسلام که در حدیث واقع است
علمای ظواهر نفهمیده اند دوم اینکه از بیت ثانی قطعه هذا معلوم میشود که رنگ سیاهی و سفیدی باختیار
جان رومی و حبشی است که سفید بهر رنگ احسن التقویم را میفرمایند و در مصراع چهارم علت غائی آن میفرمایند
تا باسفل سیرو آن نیم راه این دلالت میکند بر آنکه بروں اسفل السافلین هم باختیار ابوین باشد و اگر فاعل
سیر و خدا را گویند در هر دو بیت مذکور آن نیست این بود قباحات معنی دیگر علما اکنون معنی مبین حضرت
مرشدی و مولائی باید شنید که از وی آن همه شهادت رفع میگردد و ارشاد شد که لفظ اسلام که در حدیث مذکور
واقعست از ان ملت اسلام مراد نیست بلکه معنی لغوی اسلام مراد است که عبارتست از فرمانبرداری و انقیاد لقوله تعالی اذ قال
له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی هرگاه گفت خدای او مر ابراهیم را که فرمانبردار شو گفت منقاد شدم
لرب العالمین و فطرت و خلق مرادف المعنی است و مراد از حدیث ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
تبدیل فطرت و خلق نیست بلکه تعلیم و تلقین کردن عقائد خود است اکنون معنی حدیث و آیات مذکور
باید شنید تا احتمال تعارض بین الحدیث و الآیات باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر مولود

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداد تسلیم و فرمانبرداری که هر چه ابدا بشنید از روی غفلت آرامی فهمد
و تسلیم میکند آنرا چونکه در جبلت او چنین استعداد او بود لهذا انواع تعلیم و تلقین والدین طریقه دین آنها قبول
میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد اگر تا آخر عمر بران عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی نیز بود
ازین تفسیر رفع شد تعارض که در میان حدیث و آیات بود و انجا معلوم شد که معنی قطعه مولوی معنوی
قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ترجمه هر آینه پیدا کردیم انسان را در بهترین صورت و خلقت
پس رد کردیم او را باسفل درجه دوزخ مگر آنکسان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برای آنها اجر غیر
منقطع است خلاصه معنی قطعه اینست یعنی اصل فطرت انسان مطلقا سفید و خوش بود
که احسن التقویم عبارت ازانست لیک پر نوی خلق که پر جان رومی و جبش افتاد در رنگ سیه گوشیانی
یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته دو قسم گردانید قسمتهم شقی و سعید از ان خبر میدهد
مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا باسفل میبرد آن نیم را و نیم ثانی را برای جنت استثنا کرد
بقوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات برای آن نیم در جنت اجر غیر ممنون فقط و فقر سوم در قعر میم بجای
چند ابیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نمیشود از تقریر مرشدی و استاذی قدس سره
نجوبی حل مقام میشود لهذا بعد نقل ابیات تشریح آن میکنم قوله هر زمان نزعی است جزو جانت را
بنگر اندر نزع جان ایمانت را ؛ عمر تو مانند همیان زر است ؛ روز و شب مانند دینار اشمر است و می شمارد
میدهد از بیوفوت ؛ تا که خالی گردد و اید خسوف و خلاصه ابیات اینکه غفلت از یاد خدا و شغولی دنیا
عمر را بر باد میدهد بحکم حدیث الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا بعد مرگ برین غفلت متنبه خواهد شد
لیکن آن تنبه مفید نخواهد شد زیرا که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هر گاه در دنیا غافل ماند
تذکر دران جهان چه سود در بصورت می باید که پیش از موت آمد و رفت دم را نگاه دارد که بغیر یاد خدا
دمی نه برآید و نه زیرود که شاید همین دم واپسین باشد پس خود را هر وقت در حالت نزع انگارد و
در بیخالت نزع ایمان خود را نگاه دارد با ذکر خدا اگر دم برآید از دنیا با ایمان رفت والا بی ایمان و همین
قول عارفانست ؎ هر آنکو غافل از حق یکدمانست ؛ بیماندم کافر است اما نهانست ؛ و در بن باب
وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاسک انبیائی فمن یخرج بغیر ذکری فقد قتلت ابنیائی خدا و بجد

حدیث فرمود ای بنی آدم دمهای تو ابنیای من اند پس هر دم که خارج شود بغیر یاد من پس قتل کردی تو ابنیای
مرا ایضا یا بنی آدم انفاسک معدودة فمن یخرج بغیر ذکری فمونه ای بنی آدم دمهای تو شمار کرده شده است
پس هر دم که خارج شود بغیر ذکر من پس آن مست است و در قرآن مجید میفرماید واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین ترجمه و یاد کن پروردگار
در نفس خود از روی زاری و آهسته و کمتر از جهر از گفتار صبح و شام و مباش از غافلین و معنی بیت ثانی آنکه
عمر تو مانند همیان زر است حال همیان اینست که هر چه ازان صرف شود همانقدر عوض در وی گذارند آخر شود
همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر یکبار عوض صرف خواهد شد در چند روز همیان خالی خواهد شد و عمر تمام خواهد شد
و مراد از عوض برامدن باز کرد خدا است هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات و در دنیا
فائدهٔ تنفس مزیدی عمر بود و در عقبی عوض عمر لقای الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکر مذکور در گور موجب روشنی
و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و در ابیات مابعد علاج آن میفرماید ؎ خاک او گردی مدفون
عمش ؛ تا دمت یابد مدد ها از دمش ؛ گور خانه قبه ها و گنبده ؛ نبود از اصحاب معنی آن سره ؛ یعنی بکار
نخواهد آمد اگر با ایمان نرفت **قوله** قول پیغمبر شنوای مجتبی ؛ کو عقل آمد وطن در ره ستا ؛ هر که روزی باشد
اندر ره ستا ؛ تا بماهی عقل او ناید بجا ؛ این ابیات در دفتر سوم اندر داستان روان شدن خواجه و
قوشش بسوی ده وارد است ترجمه حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من سکن فی القری بوماً فکانما
شهراً ومن سکن فی القری شهراً فکانما سنة سر مراد از شهر شیخ کامل و از ده پیر ناقص و گشتن چنانچه میفرمایند ؎
ده چه باشد شیخ کامل ناشده ؛ دست در تقلید در حجت زده ؛ پیش شهر عقل کلی ایخواس ؛ چون خران چشم بسته
در خراس ؛ بعد ازین میفرمایند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ؛ رو بهل در دانه کندم دانه گیر ؛ ظاهرش
گیر ار چه ظاهر گر بود ؛ عاقبت ظاهر سوی باطن برد ؛ باید دانست که حضرت مولوی معنوی در بین ابیات
بطریق آویزه گریز تعلیم میفرمایند راهی حقیقت را اصل دعوی در حکایت آشنای و سبقانی باشهری مدح شهر
و مذمت ده بود چنانچه فرمودند ؎ ده مرده مرد را احمق کند ؛ عقل را بی نور و بیرونق کند ؛ بعده فرمودند
که مراد از ده پیر ناقص و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کن و صحبت ناقص را ترک کن
بعد ازان فرمودند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ؛ یعنی ظاهر را فسانه کن غیب ملکوت شهر و ترک
بود و باش ده باشد اکتفا کنی هم مفید عقل و دانائی است سن بعد میفرمودند ؎ ظاهرش گیر ار چه

ظاهر از بود و این دفع اعتراض است باین که حضرت مولوی همیشه امر میفرمایند برای ترک صورت ظاهر
و رجوع بمعنی و در اینجا بر خلاف آن ارشاد کردند جوابش چیست حاصل جواب اینکه تحذیر از صورت و عجب
بمعنی برای کسی است که او بر صورت دل بسته از معنی محروم میباشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نمیداند
ملک صورت را وسیله معنی می پندارد برای او تعلیم اینست که صورت ظاهری از معنی برآمده باز
این صورت بباطن میرود ابیات ما بعد بمنزله تمثیل و دلائل این مطلب اند خلاصه اینکه حضرت مولانا میفرمودند
که مولوی معنوی اگر افسانه ظاهر بر زبان می آرند برای تفهیم معنی است و به معنی میروند غلبه حال و جوشش
عشق نمیگذارد که حکایت سابق را تمام کنند فقط **قوله** عاشق شمع خدا باقی بود ۵ عاشق مصنوع او کافر شود
این شعر در دفتر سوم در بیان توفیق دو حدیث متضاد المعنی واقع است و آن دو حدیث اینست الرضا
بالکفر کفر و حدیث دیگر اینکه من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوای تقریر سوال اینکه در عقائد کلامیه است
که جمیع افعال عباد به مشیت و قضای حق است کفر نیز به قضای او باشد و رضا بالقضا واجب است
چنانچه مضمون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا بالکفر کفر است در اینصورت چاره بنده چیست
اگر بکفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافر است و اگر رضا ندهد ترک واجب کرده باشد حضرت
مولوی معنوی جواب این سوال داده اند بفرق و بیان قضا و مقضی یعنی مقضی بصیغه اسم مفعول او قضا
علیه القضا بشر است و ماصدر عنه القضا حق است لهذا فرمودند **ب** راضیم در کفر زان رو که قضاست
نی از آن رو که نزاع و خبث ماست ۵ کفر از بدی قضا خود کفر نیست ۵ حق را کافر خوان اینجا مایست ۵
حاصل جواب اینکه کفر از این حیثیت که مشیت حق است عین کمال و ست یعنی مظهر کمال اسلام است
از حیث رضا بالکفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و اختیار بشر نافرمانی و طغیان را واجب الترک است و
باین حساب از کفر راضی نیستم پس توفیق شد میان هر دو حدیث متناقض المعنی و در مصراع ثانی
بیت مذمت عشق مجازی است حضرت مولانا قدس سره در این مقام فرموده بودند که عشق صورت بر سه
وجه است یکی آنکه عاشق را مشاهده حق جل و علا بتقید صورت حاصل است و صورت او را باز نمیدارد
از مشاهده حق لیکن با وجود آن در بعضی مظاهر او بجمال می بیند چنانچه حبب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر
دنیا از این قبیل بود دوم آنکه عاشق صورت بقید باشد که مشاهده حق در آن صورت خاصه میکند و از آنجا
تجاوز نمیکند این قسم اگرچه عشق حق است که ظاهر است در آن صورت لیکن از منزله را اهل کمال دون میدانند

دسوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر از آنکه حق در آن ظاهر است
یا نه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره ننگ عشق میگوید زیرا که این عشق بتغییر رنگ و صورت ظاهر
زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کافر گفته اند و جه کفر لغة اینست که کفر بمعنی ستر است و این عاشق
ساتر صانع است به معشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی بصورت است با وصف اعتقاد غیریت
چنانچه عابدان اصنام فقط **قوله** عجز از ادراک ماهیت عموم حالت عامه بود در باب تو و زانکه ماهیات
و ستر آن و پیش چشم کاملان باشد عیان ؛ این اشعار بدفتر سوم در سرخی فرق در علم متقاد و متحقق
وارد اند ظاهر در کلام مولوی معنوی قدس سره در بین مقام در دانستن کاملین کهنه ماهیات مخالفت
حدیث ماعرفناک حق معرفتک و العجز عن الادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام
ماتن اقوال امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا و علیه السلام مثل لم اعبد ربا لم اره و لو کشف الغطاء
ما ازدت یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها پیش نشود یقین من و قول امام همام ابن حنیفه رحمة الله
علیه ما عبدناک حق عبادتک و لاکن عرفناک حق معرفتک و قوله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
نقل کرده اند لیکن ازان همه اقوال رفع منافات حدیث ماعرفناک حق معرفتک نمیشود حضرت مرشدی
و استادی علیه الرحمة و الغفران فرموده اند که حدیث ماعرفناک حق معرفتک در کنه ماهیت حق وارد است
و اعتراف عجز عن ادراک کنه ذات حق بمقتضای عبدیت و رسالت از هر یک نبی و ولی شده آمده است
و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول بکنه حقائق اشیاء از خواص عوام و علماء
معفون ست و درجه عرفا و پایه اهل کشف ازان برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب وقت خود
بوده اند موافق مشاهده و کشود خود میفرماید ص زانکه ماهیات و ستر آن ؛ پیش چشم کاملان باشد
عیان ؛ یعنی ادراک چیزی که تر عقل محال است پیش کاملین ممکن بل محسوس و مبصر است چنانچه
از ابیات ما بعد این مطلب بخوبی واضح میشود و فقط بدفتر سوم در سرخی رفتن عاشق نا ابالی وارد نجارا
پیش معشوق اشعار وارد اند که از نامفهوم نا فهم را تو هم تناسخ ارواح چنانکه متقدمین اند پیدا می شود
چنانچه در زمان سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن سبه اشتر حضرت صاحب قران ثانی اعلی حضرت سعید
اشرف جهانگیر پسمنانی صاحبقران ثانی کچو چه آن بشتر از ابیات در خط خود نوشته بمولانا قدس سره
فرستاده استکشاف معنی آن کردند حضرت مولانا بالفبه بالاخطه آن خط را حواله راقم آثم کردند که جواب نوشته

جلا خطه من بگذرانند هرگاه گذرانیدم ارشاد شد شاباش شاباش آن جواب بگیرند چهره عرسناده شد و نقل
آن بجنبه و ذیل مینویسم بسم الله و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی یعنی بشرف و امجاد احباب
استکشاف معنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره الاقدس نمودند هر چند در ک و
کشف معنی آن ابیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوالنی میخواهد اما اجابة السوال
بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و انتقالات و وجود متعینات
بسوی اصل خود که عدم تعین است متکلم بر حق بزبان حق ترجمان مولانا میفرماید **قوله** از جمادی مردم و
نامی شدم ؛ و از نما مردم بحیوان پرزدم ؛ یعنی هرگاه بصورت نطفه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت
و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفتی که خواص انسانیت است هیچ نداشتم بعد از تغیر
آن حالت که موت عبارت از انست در هر انتقال ترقی کردم و نام دیگر یافتم چنانچه هرگاه از جمادیت یعنی
صورت نطفه نشو و نما کردم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول بیک درجه ترقی یافتم
و از نما مردم یعنی از نمای محض در گذشته ترقی کردم حس و حرکتی پیدا شد و بعد موت ثانی بحیوان موسوم شدم
قوله مردم از حیوانی و آدم شدم ؛ پس چه ترسم که در مردن کم شدم ؛ یعنی از صفت حیوانیت در گذشته
عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم بادم مسمی گشتم و هرگاه در سه انتقالات جز ترقی و از وبا و تبه
هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چرا ترسم زیرا که از مردن کی ناقص شدم ملک و ربهر قربه ترقی یافتم و کامل
شدم **قوله** حمله دیگر بمیرم از بشریه تا برارم با ملائک پر و سر ؛ یعنی بعد موت سه گانه مذکوره دیگر از بشریت
بمیرم یعنی در موت چهارم از حرص و هوا و رنج و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر
برارم و در صفت یفعلون ما تومرون و کل شی هالک الا وجهه در موت پنجم از منحوده عادت ملک هم
گذشتن و جستن باید زیرا که بحکم کل شی هالک فرشته نیز هالک است پس در انتقال ششم میفرماید
قوله بار دیگر از ملک قربان شوم ؛ انچه اندر وهم ناید آن شوم ؛ یعنی هرگاه از مرتبه ملکی بگذرم مستجمع
جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن در وهم تو نیاید **قوله** پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون ؛ یعنی پس از انتقال استحاله ششم باصل خود که عدم تعین است و اصل شوم
چنانکه اسم الله و اعتبار وجود و غیره صفات و اسماء نیز از ان مرتبه مرفوع گردد و بعد و اصل شدنم باصل خود
گوئیده در حق من نغمه انا الیه راجعون همچو ارغنون سراید و در تشبیه قابل ترجیع بارغنون اشارت است

بسوی ایمنی که گوینده انا الیه راجعون نیست چنانچه ارغنون خود بخود آواز میدهد همچنان قلل ترجیع
بر حال خویش خود بخود انا الیه راجعون بخواند پس غرض مولانا از بیان انتقالات مذکوره همین است که در حقیقت از
مرتبه نطفه تا وصول بسوی حق جز تعین اسمای حجابی نیست و بجز غفلت بر چشم غافل تفاوتی نیست همان است
که در خاک نامش طین بود هرگاه از خاک سر کشیده صورت دانه پیدا کرد نامش گندمه شد و چون از انحال
تغیر یافت و از بعده بصلب رسید نامش منی گردید و هرگاه از انجا انتقال کرده در رحم مادر رسید باسم نطفه
ملقب شد و پس از تغیر آن حال بعلقه مسمی گشت و بعد از تبدیل آنصورت بمضغه نامیده شد پس از انتقال
این هیئت بعظام تسمیه یافت و بعد از تشکل جسمیت کسوت لحم پوشید و بعد از تلبیس بلباس جسمیت روح در وجود
دمید و باز بر جاده زمین جلوه گری نموده بحضرت انسان مخاطب گردید و بشکل جبرئیل بر صورت محمدی علیه السلام
نازل گشته در کیفیت انتقالات مسطوره خود فرمود و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیامة تبعثون هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وله الحمد من الاول الی الآخر بر ضمیر روشندلان کوشش نفس و حقیقت جویان معنی رس مخفی
و محجب نماند که هرگاه از ابیات مرقوم الصدر کیفیت انتقالات وجود بسوی تعینات موجودات در یافت
گردید معنی دیگر اشعار حضرت مولوی معنوی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشتمل بر عروج بانزول
وجود ناطق است نیز حل گردید و منظنه تناسخ روحی که از همچو کلام ناشی میشد مرتفع گشت مثال عروج

همچو سبزه بارها روئیده ام ٭ هفتصد هفتاد قالب دیده ام ٭ مرا و از روئیدن همچو سبزه تبدیل صورت
هر یک تعین است بتعین دیگر چنانچه در ابیات مذکور مفهمیده شد و عدد هفتصد و هفتاد و مراد اهل سخن
برای کثرت می آید از ان عدد معین مراد نیست و بینده صورت قوالب همان وجود مطلق است که بزبان
قائل ناطق و ظاهر است نه روح انسان چنانکه معتقد هنود است و مثال کلام که مشتمل بر نزول باشد مثل
ترجیع بند مولوی معنوی قدس سره واقع دیوان شمس تبریز رضی الله عنهما ترجیعینه هر نقطه شکل آن

بت عیار برامد دل برد و نهان شد ٭ هر دم بلباس دگر آن یار برامد که پیر و جوان شد ٭ گاهی بدل طفل
صد ساله فرو شد ٭ غواص معانی ٭ گاهی ز تکمل فتها ربرامد ٭ زان شاه جهان شد ٭ گه نوح شده کرد جهانرا
بد غرق خورد فیت بکشتی ٭ گاهی چو خلیل از دهن نار برامد ٭ آتش گل ازان شد ٭ بوسعت شده ابصر

فرستاد قمیصی + روشن کن عالم ۵ از دیده یعقوب چو انوار برآمد تا دیده عیان شد ۵ حقا که همان بود که میگرد
شبانی ۱۲ اندر دیده موسی ۵ و چوب شده بر صفت مار برآمد ۵ زان سحر خران شد ۵ حقا که همان بود که میگفت انا لحق
در صورت منصور ۵ منصور نبود آنکه بران دار برآمد ۵ تا دان بگیان شد ۵ بالله همان بود که می آمد و نمیرفت ۵ هر قرن کسی دیگر
تا عاقبت آن شکل عجب ار برآمد ۵ از آب جهان شد ۵ رومی سخن گفتنه است نکویید ۵ منکر شوید ش ۵ کافر بود آنکس که بانکار برآمد ۵ از ذوق خیال
وقته چهارم قوله نفس مومن شغری آمد یقین ۵ کو جرم و رنج رفت است و سمین ۵ زین سبب انبیا رنج و شکست ۵ از همه خلق جهان
افزون تر است ۵ این ابیات بدقر چهارم در حکایت و اعظی که در هر خانه وعظ و تذکر میگفت و ظالمان
و سخت دلان را دعای خیر میکرد واقع اند ظاهرا اشکال در معنی آن همین است که نفس کسی از رنج و ریاضت
فربه نمیشود و ملک نفس مومن از رنج و ریاضت ذلیل و نحوار میگردد و نه فربه و زفت پس تشبیه آن
باشقر که در هندی سیبی میگویند چگونه راست آید حضرت مرشدی و استادی قدس سره میفرمودند که تشبیه نفس
مومن باشقر باونی مناسبت است یعنی در تحمل رنج و ضرب نفس مومن همچو اشقر است ۵ مصراع ثانی
مصراع گو نه رنج رفت است و سمین ۵ حال آن شقر است و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد بلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل یبتلی الرجل علی حسب دینه فان کان دینه
صلبا اشتد بلاؤه وان کان فی دینه رقة ابتلی علی حسب دینه فما یزال کذالک حتی یمشی علی الارض ماله ذنب
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بلا انبیا علیه السلام اند بعد ازان
کسیکه امثل در دین باشد بعد ازو کسیکه امثل باو باشد مبتلا کرده میشود مرد بر حسب دین او
پس اگر باشد در دین وی صلابت شدید میشود بلا او را و اگر باشد در دین وی نرمی پس نرم کرده میشود
بروی بلا پس همچنین مبتلا باشد تا اینکه میرود بر زمین بحالتیکه او را گناه نباشد یعنی این بلا کفارت ذنوب
او گردد و گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط پس از حدیث معنی اشعار مذکور واضح گردید
که چون انبیا دین قوی و همت عالی دارند سخت مصائب و رنج و بلا برای انبیا نازل میشود بعد ازان بهر
متحمل شدند بلا او لیا اند که بر قدم انبیا بوده اند بعد ازان کسانیکه مقلد اوشان باشند پس نفس مومن کامل
در تحمل رنج و مصیبت مثل جانور سمینی برامد که هر قدر زدو ضرب مصائب بروآید خوش و صابر و شاکر میشود
بخلاف ان شکر تهی لاغر بنگم درجات قرب و لغات باطن کامله میگردد و وجه ربط این اشعار با کلام و اعظ آنست
که خود و اعظ بیان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میکنم که سرگذاشت و بدنیا میکند مرا ظالمان

جفا نامید مدعا تا اینکه از ظلم ظالمان دنیا متروک گردید و روبآخرت آورد پس بلا و مصیبت و بیزاری است
بسوی دین **قوله** و زمی تانی رضا داده ای عیار ؛ که خدا را بخت دهد بی اختیار ؛ کان بلای دوست نظیر
شماست ؛ علم او بالای تدبیر شماست ؛ این اشعار متمم بمکمل مطالب سابق اند یعنی اگر آنچنان قوی الایمان
و بلند همت نیستی که بر بلای دوست خوشنود شوی پس راضی بقضای رب باید شد تا او تعالی که صانع عباد است
از فضل خود ترا مبتلای رنج گرداند و کفارت ذنوب سازد حضرت مولانی و اوستادی قدس سره میفرمودند
که اینهم اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا سهم ولا حزن ولا اذی ولا غم حتی الشوکة یشاکها الا کفر الله بها من خطایاه
ترجمه نمیرسد مسلمان را از تعب و نه از وجع یعنی مرض و نه از هم و نه از حزن و نه از رنج و نه از غم تا اینکه خار بخاید
او را مگر اینکه بخشد بآن رنجها گناهان آن مسلم را **قوله** پس بصورت عالم صغری توئی ؛ پس بمعنی عالم کبری کوئی
این شعر و سرخی بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبیر واقع است مراد از حکما
اهل یونان که بدعوی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون نه حکمای فلاسفه که آنها را مشائین گویند چرا که
ترد مشائین انسان نه عالم صغیر است نه عالم کبیر و مراد از حکما الهی عارفانند که نظرشان بر حقیقت انسان
افتاده و آنرا عالم کبری اعتقاد کرده اند زیرا که جامع اسمای الهیه و حقائق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاده
و علم شان بحقیقت آن نرسیده لهذا عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر باشکال و درین شعر همین است که عالم صغری خود
عالم کبری کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال از کلام مولوی معنوی
قدس سره پیدا است خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده دیگر اشیا را از کواکب و ملک و فلک
انچه درمیان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت غائی ظهور جهان است
اگرچه در وجود متاخر باشد اما بنظر علیت مقدم است چنانچه ابیات آینده درین همین مطلب میفرماید
ه پس بمعنی آن شجر از میوه زاد ؛ گر بصورت از شجر بودش ولاد ؛ مصطفی زین گفت کادم و انبیا
خلف من باشند در زیر لوا ؛ بهر این فرموده است آن ذوفنون ؛ نحن الآخرون السابقون ؛
گرچه در صورت ز آدم زاده ام ؛ من بمعنی جد جد افتاده ام ؛ پس زمن زائید در معنی پدر ؛ پس ز میوه شد شجر
در معنی شجر ؛ حضرت مولانی و مرشدی میفرمودند که نحن الآخرون السابقون اشارت بحدیث است
عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دنی

منهم سمع بعضهم یذکرون قال بعضهم ان اللہ اتخذ ابراہیم خلیلا و قال آخر کلم موسی تکلیما و قال آخر فعیسی کلمۃ اللہ و روحہ و قال آخر آدم اصطفاہ اللہ فخرج علیہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراہیم خلیل اللہ و ہو کذلک و موسی کلیم اللہ و ہو کذالک و عیسی روحہ و کلمتہ و ہو کذلک و آدم اصطفاہ اللہ و ہو کذلک الا انا حبیب اللہ ولا فخر و انا حامل لواء الحمد یوم القیامۃ تحتہ آدم و من دونہ ولا فخر و انا شافع اول مشفع یوم القیمۃ ولا فخر و انا اول من یحرک حلق الجنۃ و یفتح اللہ لی فید خلہا و معی فقراء المومنین ولا فخر و انا اکرم الاولین و الآخرین عند اللہ ولا فخر رواہ الترمذی و الدارمی مشکوۃ ترجمہ از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت نمودہ کہ گفت نشستہ بودند مردم از اصحاب پس برامد پیغمبر علیہ الصلوۃ و السلام از خانہ مبارک خود تا آنکہ چون قریب شد از ین جماعت شنید ان سخن را ایشان را کہ مذاکرہ میکردند و گفتگوی میبنمودند از تفضیل انبیا علیہم السلام بعضی گفتند کہ ابراہیم خلیل اللہ را حقتعالی دوست خود گرفتہ و او را خلیل اللہ نام کردہ بواسطہ آنکہ محبت حقتعالی در دل و جمیع جوارح و قوای او سرایت نمودہ بنوعیکہ در دوستی حق جمیع مال خود را صرف فرمودہ چنانچہ مشہور است و دیگری گفتہ کہ موسی را برگزید کہ کلام کرد با او خدا یتعالی کلام کردنی و لہذا او را کلیم اللہ میگویند و دیگری گفتہ کہ عیسی کلمۃ اللہ است کہ وجود او بکلمہ کن است از غیر پدر و القا کرد او را بسوی مریم روحی است از خدا کہ مخلوق اوست تعالی شانہ و اضافۃ بسوی حق از ممر شرافت و تعظیم است مثل ناقۃ اللہ و بشمیا او بروح اللہ بواسطہ احیا موتی است و دیگری گفت کہ آدم از جہت آنکہ برگزید و برداشت او را خدا یتعالی چنانچہ فرمود ان اللہ اصطفی آدم پس برامد و ظاہر شد بر ایشان رسول خدای علیہ السلام و فرمود کہ بر تحقیق شنیدم کلام شما را و عجب کردن شما را و حقیقت امر چنین است چنانچہ میگویند و ہر چہ گفتید ہمہ راست است انکہ ابراہیم خلیل خدا است دوست خدا و آن چنین است و موسی مناجات کنندہ است با خدا و راز گوینده است و آنچنین است و عیسی روح خدا و کلمہ اوست و آن چنین است و آدم برگزیدہ خدا است و آن ہمچنین است و بعد ازان سید عالم و مہتر اولاد آدم علیہ السلام از جہت ادای شکر نعماء الہی بموجب وامابنعمۃ ربک فحدث بر کمالات خود متنبہ نمود و فرمود آگاہ باشید آنکہ محبوب خدا ام چنانچہ در قرآن آمدہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ و محب چنانکہ اطاعت محبوب میکند ہمچنان اطاعت محب محبوب نیز میکند و یقین است کہ محبوب افضل است از محب و حال آنکہ ہیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر و مباہات نمیگویم و منم حامل و بردارندہ لوای حمد و علم او روز قیامت و لوای حمد آن روز در دست من خواہد بود و تخصیص لوای حمد

بانحضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور حق را چنانچه حق او بود بجا آورده و حمد یکه شایان او بوده
تعالی شانه ثنا فرموده آنروز آدم و کسی که دون او و در زیر لوای من خواهند بود و این کلمه
از روی مفاخرت نمیگویم چنانچه عادت عرب است و من اول شفاعت کننده ام برای عصات مومنان
و من اول از آن کسی ام که شفاعت او قبول کرده میشود در روز قیامت این گفتن از فخر نیست بلکه از قبیل
تعداد نعم الهی است و من اول از آنکسی ام که مبجنبانند زنجیر در بهشت بجهت او می گشاید برای من در بهشت پس می آرد
مرا حق تعالی در آن بهشت و حال آنکه با من فقرا، مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمیگویم و من اکرم
خلائق اولین و آخرین ام نزد خدا یتعالی یعنی من نزد او افضل موجوداتم و اکرم مخلوقات و آنچه بیان واقع
میگویم و فخر و مباحات نمیکنم **قوله** وین لشکر هم زامتحان قسمت شدند ؛ آدمی شکل اندسه است شدند ؛
یک گروه مستغرق مطلق شده ؛ همچو عیسی با ملک ملحق شده ؛ نقش آدم لیک معنی جبرئیل ؛ رسته از خشم
و سوء و قال و قیل ؛ از ریاضت رسته و زرد و جماد ؛ گویا از آدمی او خونتر اد ؛ قسم دیگر با خران ملحق شدند
خشم محض و شهوت مطلق شدند ؛ وصف جبرئیلی در ایشان بود رفت ؛ تنگ بود آنخانه و آن وصف رفت
مرده گردد شخص کو بیجان شود ؛ خر شود و چون جان اولی آن شود ؛ این ابیات باقی چهارم در تفسیر حدیث
ان الله تعالی اخلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب
فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم
ترجمه بتحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است در ترکیب آنها عقل را و پیدا کرده است
چارپایها را و نهاده است در ترکیب آن شهوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است در ان
عقل و شهوت را پس هر که غالب شد عقل او مر شهوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و هر که غالب شد
شهوت آن مر عقل او را پس آن کمتر است از چارپایها و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره
واقعه میفرماید و کنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشامة ما اصحاب المشامة
و السابقون السابقون اولئک المقربون ترجمه بود شما سه گروه در مر تبه پس اصحاب دست راست
کدام اند یاران دست راست این تکرار بجهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ
ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند به ایمان و طاعت بعد
از ظهور حق سابقانند برحمت خدا یتعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ابیات هر سه گروهی انسان را

تفصیل میفرمایند اول مقربان که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم و ششم دیگر باخران ملحق شدند ؛ مصداق اصحاب المشامة است و در ابیات ما بعد اوصاف این قسم دوم است و قسم سوم را در آخر این بحر خی بیان فرمودند ؎ ماند یک قسم دگر اندر جهاد ؛ نیم حیوان نیم حی با رشاد ؛ روز و شب در جنگ اندر کش مکش ؛ کرده چالش اول و آخر بلش ؛ بعضی مردم بر این ابیات اعتراض کردند که مولوی قدس سره سه فرقه ذکر کردند یکی آنهاکه ملحق بملائکه اند و یکی کالانعام و یکی از آنهاکه در کش مکش افتاده اند پس اگر اصحاب یمینه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثانی اند و آنها گروهی ثالث باشند پس سابقان مقربان داخل درین هر دو نمیتوانند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند پس اصحاب یمینه در اول و ثانی داخل نمیتوانند شد پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست پس تفصیل مندرجه ابیات مطابق آیه کریمه کلام الله نشد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند که مراد در آیه کریمه از سابقان مقربان اهل الله اند که عارف باموراند و مطیع محض اند و عبادت بر بصیرت و مشاهده میکنند لهذا ابنیا را الله تعالی فرمود ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین یعنی مقربان گروهی عظیم اند از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان بالله و عابدان با مشاهده در صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان آمدند و بعد ازان در تابعین زیاده بودند از من بعد ایشان بعد ازان در تبع تابعین زیاده بودند از من بعد تا آخر و آنچه بعضے مفسران از اهل ظاهر گفته اند که امم پیشینیان ثلة اند از این امت قول مرجوع و مخالف احادیث صحاح است و از اصحاب یمینه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی میفرماید ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنوی فرمودند که قسم ثالث آنهانند که نیم حیوانند و نیم حی بارشاد و در جنگ و کش مکش اند که بجهت بودن آنها مومن در رشاد اند و ایمان بسوی طاعت حق میکشد و چون نفوس آنها خوگر ده او بسوی مخالفت میکشند بطرف لذات حیوانی و در جنگ و تعرض اند و اصحاب مشامه کاوانند چنانچه حقتعالی در حق آنها میفرماید بصرون علی الحنث العظیم یعنی مصرانند بر حنث عظیم و این شرک است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله همچو پیغمبر گفتن و زنهار ؛ توبه آرم روز من هفتاد بار ؛ لیک آن مستی شود توبه شکن ؛ مستی است این مستی تن خانه کن ؛ حکمت اظهار تاریخ و راز ؛ مستی انداخت بر دانای راز ؛ راز پنهان با چنین طبل و علم ؛ آب جوشان گشته از جهت القلم ؛ این اشعار بدفتر چهارم در تفسیر انی لاستغفر الله نمی

کل یوم سبعین مرة ترجمه هر آینه استغفار میکنم الله را هر روز هفتاد بار مقصود مولوی معنوی از این ابیات آنست که هر چند از اظهار اسرار در این کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و تقاضای غیب توبه شکن است و خواه نخواه اظهار اسرار میکند باز بیفرماید که مستی بر دو قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت است و استغراق زیرا که جان را کار با مشاهده است و بس مستی تن مقتضی نطق و کلام زیرا که زبان متعلق تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبه از یاد رود باوجود این مستی جان تن را برهم نیزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آرد یعنی جان را که مشاهده غیب است بسبب ایحال ازلی و ابدی مستی عارض میشود که اسرار یکشوف کردن نمیتواند بیت اخیر تمثیل تنبیه له دلیل است ه راز پنهان باچنین طبل و علم ؛ آب جوشان گشت از جف القلم ؛ یعنی جوش و خروش غیبی و هجوم اسرار لاریبی بمنزله طبل و علم است باوجود آن ضبط اسرار میتواند شد و هر چند قلم از تحریر خشک میشود اسرار مثل فواره آب از قلم خشک میجوشد و بیرون می تراود قوله حیرت اندر حیرت آمد این مقص ؛ بیهوشی خاصگان اندر اخص بیهوشیها جمله اینجا بازی است ؛ چند جان داری که جان پردازی است ؛ این اشعار در داستان بیهوشی مصطفی صلی الله علیه السلام نمنباید صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اندر آواز خاصگان جبرئیل وغیره ملائک و در آواز اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بنظر ظاهر مردم را در نیمقام اشکال پیش می آید که درین داستان ذکر بیهوشی پیغمبر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخص بودند از جبرئیل ع و درین بیت بیهوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت گردانیده اند حضرت مولانا قدس سره در نیمقام فرمودند که معترض را بنظر آغاز داستان اشتباه افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیهوش نشده بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت اینکه مولوی معنوی در ابیات ماقبل فرموده اند ه احمد ار بگشاید آن پر جلیل ؛ تا ابد بیهوش باشد جبرئیل ؛ و درین بیت بطور شرطیه بیهوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم مذکور است بنظر آن بیت فرموده اند بیهوشی خاصگان اندر اخص ؛ و وجود بیهوشی ظاهری که بر جسم مطهر ان سرور علیه السلام واقع شده و لا اقل بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد آغاز دفتر پنجم قوله سست چشمانی که شب جولان کنند ؛ کی طواف شعلهٔ ایمان کنند ؛ نکتهای مشکل و باریک شد بند طبعی کو زدین تاریک شد ؛ تا بر آرایند هنر را تار و پود ؛ چشم در خورشید تواند کشود ؛ همچو نخلی بر نیارد

شاهنشاه گرده موشانه زمین سوراخ کنند این اشعار رویباروی فتحیم واقع اند اول خطاب بضیاء الحق حسام الدین قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و افاضه خلق نموده اند قوله نور حقی و بحق جذاب جان ۞ خلق در ظلمات و هم اند و گمان ۞ بعده فرموده اند که استفاده از کامل مشروط بر تعظیم کامل است چنانچه فرموده اند

ست شرط تعظیم است تا آن نور خوش ۞ گرد و این بی دیدگان را بر کشش ۞ نور میکشش از رضدای تیر گوش ۞ گر نمی جوشش و ظلمت نکوش ۞ بعد این تمهید بر چهار ابیات مذکور العدد آورده اند مراد از سست چشمان شب نعوذ گروه حکمای فلاسفه اند و مراد از طواف شعله ایمان اعتقاد بنور ایمان و تسلیم عقائد حقه معاد است و مراد از نکته های باریک و مشکل دقائق فلسفیه است که از افکار و انظار غائره فلاسفه مینماید اگرچه غیر صواب باشد بنده و قید طبایع ظلمانی فلاسفه شده که بسبب آن چشم آنها نور تجرید دین نمی بیند پاک ز ظلمت افکار تار و پود هنر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است در زمین که سوراخ میکند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب ناصواب مشغول میدارد همچو مخلد که شاخها بر زیر و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر خشک میگردد و این تقریر در بنمقام مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که قول مولوی معنوی ست که خلق در ظلمات هم اند و گمان ۞ ندانمیکند باینکه مراد از سست چشمان که شب جولان کنند علمای ظاهری منکر عینیت و مبتلای غیریت هستند و مراد از نکته های مشکل و باریک لاتعلق آنها که مخالفت عینیت که مذهب طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بینند یعنی ادراک عینیت و احساس وحدت بسبب ابتلای او هام کردن نمی توانند قوله حرفهای طرفه بر لوح خیال ۞ بر نوشته چشم و ابرو خد و خال ۞ بر عدم باشم نه بر موجود دست ۞ زانکه معشوق عدم وافی تر است ۞ عقل را خط خوان آن انگال کرد ۞ تا دهد تدبیر ها را زان نورد ۞ این اشعار بدقیم در حکایت انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس و ضمن مناجات واقع اند انگال اون ابیات بدو وجه است یکی ربط کلام با صل و استان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تر است وجه ربط با کلام سابق اینست که در سر خی ما قبل این بود نور یکه غذای جانست غذای جسم اولیا میشود و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند ست اغتذی بالنور کن مثل البصر ۞ وافق الملائک یا خیر البشر ۞ و برای تفهیم اهل تن که عاشق غذای خسیس اند گفتند ست جذا خوانی نهاده در جهان

لیک از چشم حسیان بس نهان ؛ وآن خوان نعمت سیری است و گرسنگی کلید تصریح آن پیشتر کرده بودند
آن فی الجوع طعاماً وافراً بعد ازان در ضمن مناجات کمال صنعت خدای بی نظیر بیان کردند که در عدم
که عالم غیب است چند حرف رقم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تا فته حشم و ابرو و
خد و خال بوجود آمد و عقل را خط خوان آن اشکال کرد یعنی عقل را فریفته آن نقوش محسوسه خط و خال
گردانید تا دران مبتلا گشته از مطالعه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است ماند چرا که مطالعه آن معشوقان
غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و سبان و افی بودن معشوق عدم علی ما افاده مولانا قدس سره
اینست که عشق و طلب عموماً متعلق بعدم است نه بوجود یعنی هر عاقل طالب معدوم میباشد و الا طلب
موجود و تحصیل حاصل عقلاً باطل است مثلاً طالب علم تحصیل ان علم میکند که حاصل نیست و معدوم
سائل سوال آن چیز میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق نزدیک است طالب دیدار است
و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه و کنار شد که نداشت علی هذا القیاس
گرسنه طالب نان است که معدوم است و تشنه راغب آب است که نیافته پس معلوم شد که عشق متعلق
بشی معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین متحقق گردید که معشوق عدم وافی تر است
از موجود لهذا آینده میفرماید ؛ بر عدم تو حرف ها بین بابیان ؛ وان سواد شش حیرت دلان سودایان
همتها را سوی پس افگنده اند ؛ نسبتیها را طالبان بنده اند ؛ زانکه کان و منجن صنع خدا ؛
نیست غیر نیستی در ابتدا ؛ چون انیس طبع تو آن نیستی ست ؛ از غنا و نیست این پرسش چیست
قوله چون ز مرده زنده بیرون می کشد ؛ هر که مرده گشت او دار در رشد ؛ چون ز زنده مرده بیرون می کشد
نفس زنده سوی مرگی می تند ؛ مرده شو تا مخرج الحی صمد ؛ زنده کز زین مرده بیرون آورد ؛ این ابیات
در قصه حکیم که طاؤس را از کندیدن پر با نقش و نگار ممانعت کرد واقع اند حاصل این اشعار آنکه صمد
یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی مرده از زنده بیرون میکشد چنانکه سپیده را از جانور زنده
را از مرده چنانکه از سپیده بچه جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده تو زنده
بیرون می آرد یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت امارگی و ملهمی مطمئنه گشته حیات جاودانی یابد **قوله**
حاکمی بر صورت بی اختیار ؛ هست هر مخلوق را در اقتدار ؛ تا کشد بی اختیار سی صید را ؛ تا برد دیگر فته
گوسفند را ؛ لیک بی هیچ آلتی صنع صمد ؛ اختیارش را کمندا و کند ؛ این ابیات بدفتر پنجم در حکایت

و حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی این اشعار مردم را تامل بدینوجه میشود که در بیت اول قدرت و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق بی اختیار بیان میفرمایند و در بیت ثالث اختیار آدمی را کمند آدمی میگیرد و اینکه از این مجبوری او ثابت میشود ازین بیان حضرت مولانا معنی ابیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحتی نمانده حاصلش اینکه در حکایت ماقبل اثبات قدرت و جبر هر دو بود و در انسان و در این ابیات بیان فرق است میان اختیار نمودن و اختیار خدا تعالی بدو وجه یکی آنکه هر انسان را بر صورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیر انداز بر تیر و شمشیر زن بر سیف و سنان و غیره که جمادات بیجان اند قدرت میدارند و آهنگر و درودگر وغیره بر آلات صناعت خود تا که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بندوق وغیره می کشد و صید و زنجیر وغیره قید میکند همچو زید پس قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلا اختیار نمی دارند مقصور شد دوم اینکه اثر اختیار و قدرت انسان منحصر است بر اسباب و آلات بخلاف اختیار و قدرت خدای سبحانه که قدرت او نزد همه الاشیا بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق بر اسباب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلت صنع اختیار آدمی را کمند آدمی گرداند یعنی آدمی با اختیار خود در روی کرده قید میشود با اختیار خود خون کرده قصاص کشته میشود آید میرود بیند و نادر باشد که چندین اختیار ها ساجد آید ز اختیارش بنده وار ها یعنی نادر و عجب اینست که اختیارات جمله بندگان بی آنکه فتوری در ان راه یابد پیش اختیارات اسلحه سر فرود آرد چنانچه پیشتر میفرمایند ۵ قدرت تو بر جمادات از نبرد ها کی جمادی را ازانها نفی کرد ها قدرتش بر اختیارات آنچنان ها نفی نکند اختیاری را ازان ها یعنی با وجود قدرت و حکم ما که ترا بر جمادات است سلب جمادیت ازان جمادی نمیتوانی کرد همچنین قدرت و غلبه حق بر اختیار تو نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیا و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق عاجز و بی اختیار میگویند ازین کسر نفسی شان اختیار او شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه قدرت شما جمادیت را از سنگ و چوب زائل نکرد همچنان غلبه حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل نمیکند فافهم قوله تا نخوانی لا والا الله را ها در نیابی منهج این راه را ها مراد از خواندن یقین کامل آوردن است یعنی لا والا الله یعنی تا وقتیکه هستی موهوم خود را نفی نکنی در اثبات وجود حق نرسی خلاصه اینکه وجود تو همین وجود حق است لیکن تو هم انی موجود سوی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب خرد

حق ماند تو نمانی برای تشریح آنمعنی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورده اند مرا از موت موت اختیار است
که از لوازم بشریت که حرص و هواست همچو میت شوتا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرماید ۵ گر بمیری
زندگی یابی تمام ؛ نام نیکو تو بماند تا قیام ؛ من سر بر ماه سه روزای صنم ؛ بیگمان باید که دیوانه شوم ؛
همین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیریست نی هر روزه است ؛ این اشعار در قصه محمود و ایاز در چارقی
و پوستین او بدفتر پنجم واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین داستان کنایت می کند از جذبات سبحانی
اشتیاق محمود و از محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم به ایاز وجه مناسبت اینکه چنانکه شاه محمود با وصف قدرت تام
و تصرف عام با کمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته و نیاز را
اختیار کرده التفات ایاز در هر امر میخواست همچنان خدای سبحانه ذو الجلال والاکرام با وجود مستجمع بودن
بجمیع صفات و منزه بودن از جمله نقص و زوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه وسلم عاشق
گردیده بمحبوب رب العالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرموده من فوق العرش الی تحت الاخضین
کلهم یطلبون رضائی وانا اطلب رضا ک یا محمد تر جمه از بالای عرش تا تحت الثری تمام مخلوق
طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی هذا القیاس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وصف تقدس ذات و متخلق و مجمع بودن بصفات حق که او تعالی تمامی بندگان عالم را عباد او گفته
خود را مثل ایاز عبد مسکین انگاشتند و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عاشقی پوشیده لیل و نهار بر آه نیاز بندگی
کوشیدند ؛ پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طرفین است در تذکره آن مولوی معنوی
خود را مجنون میگوید و قاعده صاحب جنون است که در سه ماه سه روز طغیان جنون بر و میشود و مرا دو ماه تذکر قصه عشق است چنانچه فرموده اند ۵ هر دلی را که سران شه بود ؛ سیدم او را سران سه بود ؛ بعد هفته
میفرماید ۵ همین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیر و زیست نی هر روزه است ؛ قصه محمود
و اوصاف ایاز ؛ چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز ؛ زانکه سیلم دید مهد و ستان بخواب ؛
از خراج امید بریده شد خراب ؛ یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی موهوم متکلم
ده ویران شد و بر دیه ویران خراج نمیماند پس امید خراج یعنی سخن گوئی از متکلم نباید داشت ۵ کیف
یاتی النظم الی والقافیه ؛ بعد ما زالت اصول العافیه ؛ ها جنون و احتلی فی السجون ؛ بل جعون فی جنون
فی جنون ؛ و مرا از چارق و پوستین ایاز دو حکایات یاد داشت هستی ناپایدار و موهوم خود است یعنی

بر جاده و مال دنیا و هستی مستعار مغرور نباید شد قوله باهم بود عشق پاک حضرت ؛ بهر عشق او را خدا لولاک گفت ؛ مطابق مضامین ابیات سرقوم الصدر در تفسیر لولاک لما خاقت الافلاک این کلام فرمودند و بطور استدلال گفتند ؎ منتهی در عشق چون او بود فرد ؛ مرورا از ابتدا تخصیص کرد ؛ گر نبودی بهر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را ؛ من بدان افراشتم چرخ سنی ؛ تا علو عشق را منهی کنی ؛ قوله در خرد جبر از قدر رسواتر است ؛ زانکه جبر حس خود را منکر است ؛ منکر حس نیست این مرد قدر ؛ فعل حق حسی نباشد ای پسر منکر فعل خداوند جلیل ؛ هست و انکار مدلول دلیل ؛ این ابیات در جواب مومن سنی مرکاف جبری را و اثبات اختیار بنده بدقیر نجم واقع اند مقصود مولوی معنوی قدس سره در ینمقام بیان اختلاف مذاهب و ترجیح یکی بر دیگری هست یعنی قدریه میگویند که افعال ما مخلوق ماست و باختیار ماست و شرور و قبایح بغیر ارادت خدا در عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب هستیم اصلا اختیار نداریم افعال ما بارادت و اختیار خدا صادر میشود و اهل سنت و جماعت میگویند که بنده باعتبار تکوین و ایجاد مجبور است و باعتبار اکتساب افعال و صدور آن مختار است و در ینمقام میفرمایند که اگرچه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند لیکن مذهب قدریه بر مذهب جبریه ترجیح میدارد زیرا که غایت شناعت قدریه آنست که چون بنده را خالق افعال خود میداند و شرور و قبایح بغیر ارادهٔ حق در عالم صادر میشود عجز خدا لازم می آید و بر مذهب جبری جهل و سفه خدا لازم می آید که آن بدتر از عجز است بلکه عند التامل عجز هم در عقیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدرت عباد بر خلق افعال را حق سبحانه میداند و شرور و قبایح را که مراد حق نمیگویند نزد شان مشیت دو قسم است یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیبلوکم ایکم احسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید دوم مشیت قصری است اگر بر خلاف آن امری از بنده صادر شود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام بر آمد که نزد عقل عقیده جبر از قدر رسواتر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدریه فعل خود را فعل حق نمیداند فعل حق محسوس نیست پس قدری انکار دیهی اقرار دیهی میکند و انکار مدلول دخان اینکار است و جبری خود نار را می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لا در قتل غیر حق براند ؛ و رنگرزان پس که بعد از لاچه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت ؛ ذات دریاش ای عشق شرکت سوز رفت ؛ این قطعه بدقیر نجم در بیان آنکه ثواب عمل بعاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سخن فرموده بودند که عاشقان را شادی و غم او دست ؛ دست مزدو اجرت خدمت هم اوست ؛ غیر معشوق ار تماشائی بود ؛ عشق بنود هر زه

سودائی بود ؛ عشق آن شعله است کو چون برفروخت ؛ هرچه جز معشوق کلی پاک سوخت ؛ معنی قطعه مذکور
سوای مولوی معنوی وحضرت مولانا قدس سرهما از سلف تا خلف احدی نفهمیده است زیرا که مولانای
عبدالعلی محمد قدس سره وسرابا هم الکرام خاتم المشارحین وماهر مثنوی وجامع مظاهر وباطن اند در مقام اینقدر
نوشتند که درین قطعه ترکیب کلمه طیبه بیان می کند پس دیگر شراح
چگونه درک آن می کردند هرچند معنی وترکیب کلمه طیبه همانست که در لمعه اول الغ در رابع
مشروحا مندراج یافته لیکن دریغا بالاجمال عادت ترکیب آن واجب افتاد باید دانست که ضابطه کلیه طیبه
برغیر حق راننده است یعنی لانفی جنس اسم وجز نخواهد اسم لاالاه است وجز آن غیر الله است پس غیر الله مسلوب
ازالهه منکور یعنی هیچ الهه غیر الله نیست هرگاه غیر الله نشد عین الله شد والا ارتفاع نقیضین لازم آید لهذا در بحث نا
فرمودند عم در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ؛ ماند الا الله در خبر اثبات باقی جمله رفت در خبر نفی حاصل آنکه
لاالاه الا الله کلام قصری یعنی استثنائی است واستثنای مرکب باشد از نفی واثبات ودر کلام قصری رد زعم
مخاطب میباشد پس کلمه طیبه برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لاالاه الا غیر الله بود تشریح اینکه مشرک
گمان میدارد که هر چیز غیر خدا است والله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هرچه هست عین اوست پس
کلمه طیبه باطل کرد زعم مخاطب مشرک را که معتقد غیریت هر چیز بود با خدا وثابت ساخت عینیت هر چیز را
نسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علما که بجای خبر لاموجود مقدر ساخته مراد میگیرند که هیچ معبود موجود نیست
مگر خدا ؛ یعنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حالانکه معبودان باطل زمین
وآسمان ومابینهما موجودات غیر متناهی موجوداند معدوم نیستند واذا بحال خود یعنی احتمال سوال بود که کسی
گوید هرگاه غیر موجود نیست ونبود پس ضرورت رد آن چه بود برای دفع این سوال فرمودند خود همان
بود اولین وآخرین ؛ شرک جز از دیده احول مبین ؛ اگر کسی گوید در صورت نفی غیریت احول نیز
غیر او نباشد پس دوبینی هم دیدحق شد در جواب گوییم البته ظهور کثرت بدون غیریت یافته نمیشود مگر برای
تحقیق کثرت غیریت اعتباری کافی است وآن به اراده الهی بود آن غیریت اعتباری را مشرک
از راه غلط اندازی قوت واهمه غیریت حقیقی می پندارد وغیریت عشق نمی خواهد که غیر حقیقی در وجود
باشد لهذا بکلمه طیبه رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت ؛ عشق آن شعله است
کو چون برفروخت ؛ هرچه جز معشوق کلی پاک سوخت ؛ انچنین باید فهمید مقام را وانچه مولانا علیه

قدس سره در نمیقام نوشته اند بدانکه غیر حق سبحانه از نظر و شهود عارف منفی میگردد اگرچه در واقع این غیر نفع نمیشود چنانچه شیخ اکبر قدوه محققان بآن تصریح کرده فقط تفسر للقول بما لا یرضی قائلها است زیرا که معتقد او معنوی اینست که غیر در واقع نیست و نیز لا در قتل غیر و بمی خداداده است نه آنکه عارف بحالت فنا چنان تخیل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود ولیکن عبارت خطای بزرگان گرفتن خطاست **قوله** طالب اولی نگردد طالبیت ؛ چون بمردی طالب شد مطلبت ؛ زنده کی مرده شو شوی بدترا ؛ طالبی کی مطلبت جوید ترا ؛ اندرین بحث ار خرده بین مبدی ؛ فخر رازی راز دار دین بدی ؛ این ابیات بذکر پنجم در تفسیر قول سحرة فرعون لا ضیر انا الی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما دامیکه تو طالب آسمی و بقای خود هستی خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزله تمثیل است تا وقتیکه انسان زنده است مرده شو او رامی شوید چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند همچنین بعد موت اختیاری هست مطلق ترا زنده خواهد کرد و حیات جاودانی نصیب خواهد شد لیکن موت در زندگی هر کس اختیار نمی کند چنانچه حال فخر الدین رازی میفرماید ۵ که اندرین بحث ار خرده بین مبدی ؛ فخر رازی راز دار دین بدی ؛ درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر رازی در علوم عقلیه صاحب مذهب و امام علما مشهور بود و یک هزار و یک دلیل بر اثبات وجود واجب تعالی از خود اقامت نموده بود آوازه کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف صحبت ایشان را دریافت بعد مباحثه و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانسته طالب فیض شد چون بخلوت نشستند از باطن خود آواز هیبت ناک شنیده از خلوت برامد و عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را از لوح سینه تو سیخ اشتد اگر صبر میکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواهم که معلومات تمام عمر من سلب شود و ازان صحبت روگردانیده در وطن آمده بیمار شد و حین احتضار ابلیس لعین باو معارض شد و یکهزار دلائل پیش کرده امام را در کرد یک دلیل باقی مانده بود که فخر رازی مضطر گردید حالت اضطرار او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافته به یاران صحبت فرمودند که فخر رازی روزی چند صحبت ما دریافته بود اکنون شیطان بر او غالب شده نخواهد که ایمانش ببرد از امداد او باز ماندن مروت نباشد همت شیخ بر سرش رسیده فرمود بگو که فخر صادق صلی الله علیه وسلم مرا بوحدانیت خدا خبر داد در خاتمه کار بدین اقرار ایمان بسلامت برد مگر راز دار دین نشد **دفتر ششم قوله** گفت پیغمبر که جنت از الف

گر همیخواهی زکس چیزی مخواه ؛ چون نخواهی من کفیلم مر ترا ؛ جنت المأوای و دیدار خدا ؛ و ربا مر حق بخواهی
آن رواست ؛ آنچنان خواهش طریق انبیاست ؛ بدنماید چون اشارت کرد دوست ؛ کفر ایمان شد چو کفر
از بهر اوست ؛ این ابیات بذکر ششم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن هندو را بود بلکه هر آدمی بدین
غرور مبتلاست واقع اند در بیت اول هدایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال و
آن کفالت حضرت صلی الله علیه وسلم است برای جنت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت ثالث
دفع دخل مقدر است اگر کسی گمان برد که در دعا نیز از خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کننده
از کفالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند در جواب این سوال فرمودند ع و ربا مر حق بخواهی
آن رواست ؛ حاصل جواب اینکه دعا بحکم ادعونی استجب لکم مامور به است و هر که امر که بحکم خدا باشد
اگرچه بظاهر بد نما باشد آنهم نیک میشود همچو جهاد که بظاهر قتل نفوس مذموم است مگر بحکم حق مدی آن نماند
با یک نیکی آن از نیکیهای عالم درگذشت و معنی ع کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ؛ اینست که اگر مسلمانی
برای خوف جان از اکراه کفار کلمه کفر بگوید ان کفر عین ایمان باشد لقوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره
وقلبه مطمئن بالایمان الی آخره آن کفر اکراهی به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که قریش بعد از عرض
حضرت صلی الله علیه وسلم ازاله باطل و دشمنان صحابه را ایذا میرسانیدند و صحابه را در رجوع بکفر اکراه
میکردند تا حدی که والدین عمار بن یاسر شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن کلمه
ایذا نداشت کلمه که رضای آن قوم بود گفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کشته
کفار است یا نه حضرت فرمودند نه انچنین است عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان بگوشت عمار
بر آمیخته است عمار گریه کنان بجناب نبوت مآب آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک
او پاک میکرد و میفرمودند که ترا چیست اگر کفار باز گردند تو باکراه باز گرد بدانیان همان کلمه حق تعالی
این آیت فرستاد و حضرت مولانا در تتمه فرمودند که گرچه باک شرک ایمان است چو از بهر اوست
یعنی اگر از پیغمبر به عبدیت نزد موحدین جمیعه متضمن شرک خفی است چون بامر خدا شد عین ایمان گردید
قوله پس زنقش الخ ظاهر معنوی و صورتش مثال است دادی معنوی ؛ در نبی فرمود کین آن
و دل ؛ دادی الخ یعنی بعضی را مضل ؛ این ابیات بذکر ششم در تفسیر حدیث ان الله شرا با اصحاب
لا ولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا تابوا واقع اند و در تمام قصه استدعای امیر ترک منهور

و مستی او بر قول مطرب که دران این نداشم و آن ندانم بود و خلاصه سخن این بود ؎ مطرب جان مونس مستان بود ؛ نقل و قوت قوت مست آن بود ؛ مطرب ایشان را سوی مستی کشد ؛ باز مستی از دم مطرب چشد ؛ درین ابیات انتقالست بذکر مطرب ظاهری بسوی مطرب حقیقی که جان است یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مونس مستان است که جان مستان کلام از دوشنیده در طرب می آید و حال مصراع ثانی آنکه نقل قوت و قوت مستان همین طرب جانست و حاصل بیت مانی آنکه این مستان در سیرگاهی بسوی مطرب وندو گاهی از مطرب سوی مستی آیند حاصل مطلب اینکه مستی دو قسم است یکی مستی جان و دوم مستی تن چنانچه در بیت سابق فرمودند ؎ مطرب ایشان را سوی مستی کشد ؛ باز مستی از دم مطرب چشد ؛ و در مصرعه اول بیان مستی جان است و در مصرعه ثانی بیان مستی تن مراد است چونکه ترکیب انسان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم مستی میباید گاهی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهری میگردد و گاهی بمقتضای مستی تن اول از باعث نغمه سرائی قوال جان را بطرف مستی میکشد و چون نفس را مانند جسم و معنی را مانند جان قرار داده اند و اثر هر دو متفاوت است لهذا نفطهای مثنوی را صورت ضال و معنی آنرا هادی قرار داده اند و در مقدمه ترقیم یافته که مثنوی موافق قرآن مجید یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا لهذا مستی جان را شراب حق گفتند که حق بدان بمطرب جان می برد و مستی تن را شراب تن فرموده و گفتند ؎ آن شراب حق بدان مطرب برد ؛ وین شراب تن از نی مطرب چرد ؛ یعنی بمقتضای تن طالب قوال و مطرب ظاهری چرد فقط قوله چون زحد شد می ندانم از شگفت ؛ ترک ما را زین حرارت در گرفت ؛ بر جهید آن ترک و بوسی کشید ؛ تا علیها بر سر مطرب رسید ؛ این اشعار بدقر ششم در حکایت آن مطرب در بزم امیر ترک (که عشق این غزل آغاز کرد) ؎ کلی یاسوسنی یاسرو یا ماهی نمیدانم ؛ ذرین آشفته بدیل چه میخواهی نمیدانم ؛ مراد از امیر مخمور مست جان است و مراد از مطرب مست تن جان عاشق که از شراب حق محو هستی مطلق بود قول او از نفی ماسوی کاره شده برآشفت و بر مطرب بوس کشیده خواست که او را بکشد و گفت ؎ این عجب کین نیستی از من جدا ؛ می ندانم من کجایم تو کجا ؛ گفت این فکر ار بجوید مرترش ؛ گوفت طبعم را بکوبم من سرش ؛ قلتبانا می ندانم که مخور ؛ در بیابانی بزن مقصود بر ؛ مطلب جان مطرب این بود که از نفی ماسوای که موجد نیست جز فانی

وانچه موجود مطلق است آنرا بگو شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع
شده مدتی بر سبیل ازدوم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم مظهر و مضمر از طبع دراک شان
مظهر میگردد استمداد کرده شد هیچ صاحب ضمیری در مطلب ارجاع ضمیری که بمقصد راجع باشد نمود الا از نویسنده
اعزه الله فی الدارین نادر همگانی و نایاب داستانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بطبعی حاصل آید مسموع
گه الحق دیجل ارجاع ضمیر بمحل شنود است و آن اینکه در مدارس ماوراء النهر ایام تعطیل ملاگزاری میباشد بیکی
از ساده لوحان طلبه با احمقان کج مدرسه را دستار کلان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر سند تدریس مینشانند
میگردانند و جزو نا بدست گرفته مطالعها حاصل میکنند و سراسری چند رفته این بار ان می نهند اعداز اخراش
چند بجهت تحقق مباحث و تشخیص مطالب پیش ملاگزاری می آیند و از مقدمات مضحکه که نظاهر بحث نما
می باشد استفسار نموده آخر بر سر ان می آیند که چون در هیچ مبحثی تشفی ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها
بکجا راجع میشود و چون ضمیرش از بنها خبری ندارد بر سر آن کوتک مضبوط کوفته دستار و جامهاش را
می کشند و از مسند افاده بخاک مذلتش می اندازند و این علیها در قصه ترک و مطرب اشاره بان معنی است
در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود
که در محاوره آن عصر بمعنی علی الجمله مستعمل شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره حال بی سبق مرجع استعمال میباید
و لفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین تفتازانی در تلویح این دو لفظ را چنین شرح
نموده فبالنخ اذ النخنة اخذوا نعمت الخصلة مدار این چیزها را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر در محاوره
شائع میگردد بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده انداز خرافات نقلیه و عقلیه
اراده حل عبارت نموده اند منیر نور الله الاحراری **قوله** از سوی معراج آمد مصطفی ✽ بر بلالش حبذا حبذا
حبذا ✽ این شعر در قصه بلال رضی الله عنه واقع است ماقیل این بیت دو بیت مقوله بلال است ✽
تن به پیش زخم خار آن همود ✽ جان من مست و خراب آن ودود ✽ بوی جانی سوی جانم میرسد ✽ بوی یاری مهربانم میرسد ✽ تشبیه میدهد آمدن بوی یار را که تجلی حق باشد بر جهت حضرت نبوی از معراج و مطلع
ثانی اشاره بآنست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حبذا یا بلال مرترا و جنت دیدم که پیش
پیش من میرفتی آواز نعلین تو شنیدم و از جبرئیل پرسیدم کیست این گفت غلام تست بلال اتبجیب
برخاسته و لفظ بر بلال متعلق حبذا است اگر بمعنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمده است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد بر بلال و حبذا الی حبذا بود و اگر لفظ
بقضمین یا بتقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصه معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج
تشریف آورده فرمودند حبذا یا بلال و بعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبذا اول متعلق بلال است
و حبذا دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبذا و بر من حبذا که مدح او نمیکنم و این تقریر بغایت عجیب
و غریب است کما لا یخفی **قوله** چون بود آن چون که از چونی رهید ؛ در حیاتستان بیچونی رسید ؛ گشت چونی
بخش اندر لامکان ؛ گرد خوانش جمله شیران چون سگان ؛ او ز بیچونی و هدشان استخوان ؛ در حنابت تن
زن این سوره مخوان ؛ تا ز چونی غسل ناری تو تمام ؛ تو برین مصحف منه کف ای غلام ؛ این اشعار
بذفر ششم در بیان قول مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام لوزاد یقینه لمشی علی الهوا ی
واقع اند در ربط این کلام از سابق اینست که ماقبل این سرخی ذکر عیادت پیغمبر بود علیه السلام مر بلال صحابی
ولی خدا را که در اصطبل امیری بیمار بود هرگاه آن ماه نبوت مر بلال را که بدر کمال بود زار و نزار دید پرسید
چونی ای بلال ؎ گفت چون باشد خود آن شوریده خواب ؛ که در آید در دمانش آفتاب ؛ چون بود
آن تشنه کو کل چرد ؛ آب بر سر نهدش خوش می برد ؛ همچو عیسی بر سرش گیرد فرات ؛ کاینمی از غرقه
در آب حیات ؛ گوید احمد گر یقینش افزون بدی ؛ خود هوا لیش مرکب و ماموز بدی ؛ همچو من که
بر هوا راکب شدم ؛ در شب معراج مستصحب شدم ؛ قول لوزاد یقینه لمشی علی الهوا دال بر تفاوت مراتب
یقین است در انبیا علیه السلام نه بر نقصان فرید عیسی علیه السلام و شان و رود قول مذکور اینکه از حضرت
صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بر روی آب بی تکلف میرفت آب
غرق نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لوزاد یقینه لمشی علی الهوا یعنی هوا به نسبت آب لطیف است
بر هوا سوار شدن مشکل است به نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زاید بود من بر هوا
سوار شده بمعراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز برابر یقین من بودی او را هوا بر خود سوار کردی
و حاصل ابیات مرقوم الصدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اینست
که چون شوریده خواب باشد همچو آفتاب در دمانش در آید چون بود حال او و در بیت اول میگوید
؎ چون بود آنکس که از چونی رهید ؛ در حیاتستان بیچونی رسید ؛ تا اینجا استفهام بود در بیت ثانی
بیان حال آن شوریده خواب است ؎ گشت چونی بخش اندر لامکان ؛ گرد خوانش جمله شیران

چون سگان ؛ یعنی کسیکه فانی شده از چونی به بیچونی رسد آوچونی بخش دیگران در لامکان معبشود مراد
از چونی بخشی کامل گرداندن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان بر گرد خوانش اینست
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران حسرت داشتند بر خوان نعمت آن فانی بیچونی مثل
سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف بیچونی ذات استخوان پیش همچو شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه بیچونی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمسه الا المطهرون
وارد است لهذا ناپاکان سگان دنیا را فرمود و در جناب تن زن این سوره مخوان ۵ از چونی
غسل ناری تو تمام ؛ تو برین مصحف منه کف ای غلام ؛ اینچنین باید فهمید مقام را **قوله** پس قیامت شیخ
قیامت را به بین ؛ دیدن هر چیز را شرط است این ؛ این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موتوا قبل ان تموتوا
واقع است بملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غائبین از ان مقام بالاجمال بیان
کرده می آید لیکن مستحسن اینکه بحکم ثم ان علینا بیانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که
دنیا دار الغرور است و ران بحقیقت هر شی بالعکس مشهود میگردد و قیامت را حق تعالی آینه حقیقت نمای
گردانیده است و مدار آن بر دو نفخه صور نهاده یعنی خدا در نفخه اول همه را بمیراند و در نفخه دوم همه اموات
را زنده گرداند بعد ازان بحکم خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا امتحان اعمال خواهد کرد پس معلوم شد
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطراری که موت باجل است
دوم اختیاری که عبارتست از تبدیل حرص و هوا و کبر و کینه و غضب و حسد و غیره صفات ذمیمه به قناعت و
تواضع و تسلیم و توکل و غیره صفات حمیده که ازان تبدیل در عالم انسان زنده بمنزله مست میگردد پس برای
همین موت اختیاری در حدیث شریف امر است به موتوا یعنی ای طالبان خدا اگر میخواهید وصول خدا را
در عالم پس بمیرید پیش از موت اضطراری که هر یک را بحکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد فنای کلی بقای حق یافته قیامت شده است کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم انا والساعة کهاتین فرمود پیغمبر علیه السلام که من و قیامت همچو این دو انگشت ایما اشاره نمود بضم
وسطی و سبابه یعنی با هم متصل هستم ازین معراست که بوجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را علامت کبری
قیامت نوشته اند دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن
او بمرتبه حق الیقین تا مشاهد قیامت شود پس تا وقتیکه انسان از خودی خود نمیرد و بسنی جدید از حق برو

فائض نشود و دیدن قیامت او را میسر نیست زیرا که دیدن هر چیز بدرجهٔ حق الیقین همین است که آن چیز شود چنانچه انگشت هرگاه انگار یخ میگیرد او را نا انگار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بوجود حق این جا در اصطلاح صوفیه ولادت ثانیه میگویند هرگاه متمهید این مقدمات دانستی اکنون معانی ابیات شنوی شریف که در این مقام فرموده اند واضح خواهد شد قال قدس سره ۵ تا نگشتند اختران ماهنهان ؛ و انگه پنهان نیست خورشید جهان ؛ یعنی ما دامیکه اختران حواس و قوای نفسانی ما مختفی و معطل نشوند و مثل هیبت تعین بی ادراک نگردند بدانگه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است از ما ۵ بی حجابت بابدان ای ذوالباب ؛ مرگ را بگزین و بردران عجاب ؛ فی چنان مرگی که در گوری روی ؛ مر تبدیلی که در نوری روی ؛ هر که خواهد کو ببیند بر زمین ؛ مردهٔ که میرود ظاهر چنین ؛ مر ابوبکر نفی را کو بین شد ز صدیقی امیر المحشرین ؛ اندرین نشاة نگر صدیق را ؛ تا بحشر افزون کنی تصدیق را حدیث است من نظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن فحافه ۵ پس محمد صد قیامت بود نقد ؛ زانکه حل شد در فنای حل و عقد ؛ یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوة و السلام را در مرتبه فناحل و آسان شده است بست و کشاد که در این عالم شد زیرا که هر که بحضور رسید از خودی خود مرده شد و بحق زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشند ۵ زاده ثانی است احمد در جهان ؛ صد قیامت بود او اندر عیان ؛ بهر این گفت آن رسول با پیام ؛ رمز موتوا قبل موتوای کرام ؛ همچنانکه مرده ام من قبل موت ؛ زانطرف آورده ام این صیت و صوت ؛ پس قیامت شو قیامت را ببین ؛ دیدن هر چیز را شرط است این ؛ عقل گردی عقل را دانی کمال عشق گردی عشق را بینی جمال ؛ خلاصه اینکه مشاهده و حضوری حق عبارت از غیبوبت و فنای تست ۵ تا تو هستی خدای در خواست ؛ چون بمیری خدا شود ببدار ؛ ۵ تو سباش اصلا کمال اینست و بس ؛ رو دروگم شو وصال اینست و بس ؛ در خانه اگر کس است یک حرف بس است فقط قوله همچنین اجزای سنان وصال ؛ حامل از تمثال های حال و قال ؛ در جمال حال وا مانده دمان ؛ چشم غائب گشته از نقش جهان ؛ آن موالید ذره بین جایگه منبت ؛ لاجرم منظور این اصحاب منبت ؛ آن موالید از تجلی زاده اند ؛ لاجرم مستور پرده ساده اند ؛ این ابیات در دفتر ششم در حکایت پرسیدن عارف از کشتی بانصاری که تو بزرگ تری بسال یا ریش تو واقع اند ربط این تمثیل

بداستان ماسبق که دربیان آنکه صبر در بیخ کار سهل تر از صبر در فراق یار نیست در آخر آن داستان
گفته بودند ۵ ای تو جو یائی نوادر داستان ؛ هم فسانه عشق بازان باز خوان تا بعد ازین تمثیل بیان
عشق بازان شروع کردند از قول خود ۵ باری اکنون تو زهر جزوت بپرس ؛ صد زبان دارند این اجزای
خرپرس ؛ روز و شب افسانه جو بائی توچیست ؛ جزو جزو تو فسانه گوی تست ؛ چنانچه کیفیت فسانه گوی به
زبان حال در ابیات من بعد بیان کردند و حال اجزای تن را مشبه به گردانیدند بحال اجزای مستان
وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از بهار آب و آتش میجوشد و
کف بیرون میکند صور حال و قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان
میکنند که عارف در جمال حال دهان وا مانده و چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی
از دهان چیزی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهده غیب که کرده است از دیدن محسوسات جهان غائب شده
یعنی سند بیت و بیت ثالث تمثیل دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار هستی و موجبات
حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا نشده تا که این عبارت ما که مخلوق از اربع عناصر است
آنرا دیدن تواند بلکه آن موالید از تجلی حق پیدا شده است لاجرم در پرده ساده یعنی پرده غیب مستور است
پس این چشم ظاهر که مرکب از اربع عناصر است چگونه بتواند آن صور حال و قال را بعد ازین دو سه بیت تمثیل
۵ هر دو کون تمثال پاکیزه مثال ؛ شاهد عدل اند بر بستر وصال ؛ هر دو کون حسنی لطیف مرتضی ؛ شاهد
احیا و حشر ماضی ؛ یعنی حسن حال و حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شاهد است که او بموت اختیاری
مرده و از خود فانی گشته حق تعالی احیا و حشر ماضی کرده یعنی فنای او را به بقای خود مبدل ساخته قوله چون
فرو گیرد بغمت کرچستی ؛ زاندم نا امید کن و اجستی ؛ کفبش از عضه منکر بحال ؛ راتبه انعاما زان کمال
هر دمت کرنه بهار خرمیست ؛ همچو چاش گل تنت انبار چیست ؛ چاشت گل تن فکر تو همچو گلاب ؛ منکر
گل شد گلاب است حجاب ؛ این قطعه بدفتر ششم در داستان پرسیدن عارف آن کنیش که تو
بزرگ تری لیس بارئیش تو واقع است اصل سخن اثبات تعینهای خدا در اجزای بدن بود که در ابیات
سابق مذکور شد ع جزو جزو تو فسانه گوی تست ؛ و در بیان فسانه گوئی تمثال دادن حال قال عارفان را در واردات حق
که بر جان شان طاری میشود فرمودند که ۵ هر دو کون تمثال پاکیزه مثال ؛ شاهد عدلند بر بستر وصال
یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزله دو گواه باشند بر وصول او بمرتبه وصال و بیش از قطعه مذکور فرمودند

حال رفت و ماند جزوت یاد گار ۵ یا ازو واپرس یا خود یاد آر ۵ و ابیات این قطعه بمنزله دلیل
مذکر حال از یاد رفته است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ
معنی جداگانه باید فهمید بدینطور ۵ چون فروگیرد بغمت کرچستی ۵ بجیم فارسی و همزه است در مصرعه اول
دو اجستی بجیم عربیست و همزه و یای در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرعه ثانی بیت ثانی برای
مفعول است و با برای سببیت و ناامید کن یک لفظ است بمعنی ناامید کننده حاصل آنکه چون ترا غم
فروگیرد اگر تو چست و چالاک هستی از اندم ناامید کننده از انعام حق سبحانه جست جوی بکن و گفتی او را
که ای غصه انکار کننده بحال هستی انعامهارا که از حقتعالی میرسد اگر هر دم ترا بهار نو نمیرسد پس تن تو همچو
انبار گل از چیست این تقریر بنسخه ای غصه است بجای از و منکر بصیغه اسم فاعل است بجای منکر صیغه نهی و
بتقدیر نسخه از مصرع چنین میشود ۵ گفتش از غصه منکر بحال ۵ انبه انعامهارا زان کمال ۵ ترکیبش اینست
که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فروگیرد فعل و غمت فاعل آن گرچستی فعل با فاعل بمنزله شرط ثانی
و اجستی فعل فاعل و زاندم موصوف و ناامید کن بمعنی ناامید کننده صفت هم موصوف با صفت خود متعلق و اجستی شده
شرطیه ثانی گردیده و در بیت گفتش از غصه منکر بحال گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بدم ناامید کن از غصه
متعلق گفتی منکر صیغه نهی بحال مضاف باز انبه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف مع مضاف الیه
خود مضاف الیه حال شدند و بحال مفعول منکر زان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرعه بیان
و اجستن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است ۵ هر دمت گر نه بهار نو رسی است
همچو جاش گل تنت انبار چیست ۵ و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکوره
میفرماید که مراد از چاش گل تن است و قوت متفکره که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی
عرق آن گلهاست تعجب اینست که آن فکر تن بمرتبه گلابیت آمده اصل خود را گل بود فراموش کند
عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشو و نمای تن از لطف و انعامهای حق گردیده بود
و لذت آن انعامها در وقت نشو و نمای هر یک جزو را یاد بود بعد از اختلاط روح با تن و انهماک نفس
در لذات جسمانی آنچنان و لذتها از یاد فرو رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت چون غم بر دل هجوم
می آرد میفرماید که اگر تو از راه چستی و چالاکی در موجبات غم که ناامیدی مراد است جستجو خواهی کرد هر
جزو تن تو بیاد لذتهای نو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد داد و برافضال و انعام حق تعالی ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بود ندبه هر دو کون
همتال پاکیزه مثال ؛ شاید عدلند بر سر وصال **قوله** عجل بان نور شد قبله کرم ؛ قبله بی آن نور شد
کفر و صنم ؛ **یعنی** اباحت کز هوا آمد ضلال ؛ **یعنی** اباحت کز خداوند کمال ؛ کفر ایمان کشت و دیو
اسلام یافت ؛ آنطرف که نور بی اندازه تافت ؛ این ابیات بفتر ششم در سرخی جواب گفتن
مرید و زجر کردنش ز وجه شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه واقع اند مطلب بدون دیدن آن مقام
بفهم نمی آید بعد دیدن مقام نیز در میان شارحین اختلاف است ؛ خلاصه ؛ استان اینکه مریدی
برای زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی از سفر دور دراز آمده حلقه در کوفت شیخ در خانه بود زنی از
اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و مناقب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بدا اعتقاد از
زیارت شیخ محروم بازگردد مرید صادق الاعتقاد بود لهذا آن طاعنه را زجر کرد و هرچه او نسبت شیخ
گفته بود از آن او ساخت چنانچه مجملا مطاعن این هم گفته بود که شیخ همچو عجل است معتقدانش
گوساله پرست ستند ندبه آل موسی کو در یغا تا کنون ؛ عابدان را عجل را ریزند خون ؛ مرید مذکور
از رد آن طاعنه میگوید که شیخ از حق نوری میدارد که عجل بان نور شد قبله کرم و معنی این شعر
شارح محمد رضا گفته که سامری لطفیل نور حضرت موسی علیه السلام جبرئیل را دید و خاک مرکب او
برداشته در العجل گوساله زرین انداخت گوساله بانگ کرد و مسجود بنی اسرائیل گردید و بر بام کعبه
مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم علی مرتضی کرم الله وجه را کتف
نازک خود بر ... است و حضرت امیر کبر اصنام ... تا بدانی که نور انبیا و اولیا را اینجا حسیت است فقط
و میر نور الله در شرح این شعر نوشتند یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله
کرم میشود و گردر توجه بقبله آن نور مضاف بعابد نبوده باشد روی آوردن وی بقبله فی الحقیقت
کفر است و آن قبله حکم صنم دارد و این از ان عالم است که فرموده اند ندبه باخدا گر بت پرستی
کعبه ات سنگ آورد ؛ بی خدا گر کعبه باشی بت ز تو نیرنگ آورد ؛ و بعضی از متاخرین چنین آورده تو
یعنی عجل بر کت نور مردان قبله کرم شد که بر کت خاک پای جبرئیل علیه السلام عزیز و محترم شد و قبله
کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و صنم شد اگر حضرت موسی دران
جای حاضر بودی هیچ کس گوساله پرستی ننمودی ؛ منتهی کلامه و منتهی نسبت که عجل سامری پیر شد

قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بران بمنبتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتن و باز قبله
کرم عبارت ازان داشتن و بمعنی جایی و مقام موسی علیه السلام گفتن از فهم نهایت بعید است و مولانا عبد العلی
قدس سره در شرح خود نوشتند رد آنست که زوجه شیخ گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل
عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور دون عجل بودی عجل قبله
کرم بودی و اگر قبله که کعبه شریفه است خالی ازان نور بودی قبله نبودی بلکه مثل صنم بودی خلاصه آنکه قبله
مظهر الله است و الله باجمیع اسما و صفات خود دران مشهود و مشهود و برای همین قبله عبادت گردیده و گرنه انچیز
بودی پس حق در همه جهات است و عبادت سوی همه جهات مشروع نیست مگر سوی کعبه شریفه و انسان
کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر اله هم باسمیت باجامعیت است و خلائق
عالم را و اسمار انفعالیه را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگرچه بصورت غصریه خود مظهر اسم باسمیت
لیکن بنظر حقیقت و باطن خود مظهر همه اسماء است پس انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان
کامل عابد باطن خود است فقط تردیک حضرت مولانا معنی اخیر که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه نوشته اند
مرجح اند زیرا که مناسب مقام و مربوط باسیاق و سباق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتن و بی نور سوی
آنرا جای کفر و صنم گفتن مستحسن نمی نماید فافهم فانه دقیق **قوله** آن حکیمی را که جان از بند تن ۵ باز رست
شد روان اندر چمن ۵ یا روان شد خود بسوی ها ویه ۵ همچو بوشل از زاویه در زاویه ۵ دو لقب را او برین
هر دو نهاد ۵ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ۵ در بیان آنکه بر فرمان رود ۵ گرگلی را خدا خواهد آن شود
این اشعار بذفتر ششم در سرخی حکمت انی جاعل فی الارض خلیفة واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه
در شرح مینویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلسفه ابو علی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و خبر آن بیت
ثالث است یعنی دو لقب را او برین هر دو نهاد ۵ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ۵ حاصل آنکه شیخ بفطرت
ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاده برای فرق درمیان هر دو و برین لقب شیخ مستحق
آفرین شد معهذا حضرت مولوی شک میدارند در اینکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار چنین انگلیخ
شیخ در کتاب مبدا و معاد بعثه احساد را منکر شده و این کفر است بلاشبه لیکن در کتاب شفا گفته که
حشر دو قسم است یکی بعثه اجساد که بدین شریعت مصطفویه بوجه اکمل بیان کرده و دیگر حشر ارواح آنرا
بیان میسازم ازین ظاهر میشود که از انکار حشر اجساد رجوع نموده قائل حشر اجساد گردیده باشد و نیز شیخ

در کتب خود بقدم عالم بانبوجه قائل است کہ انواع بتولد اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسبیل
تعاقب ہمیشہ بوجود می آیند و نیز شیخ منکر علم خدا بجزئیات ما و لیست ایں ہمہ وجوہ کفر شیخ نوشتہ اند ازیں سبب
مولوی معنوی در کفر و ایمان شیخ ابو علی سینا شک دارند فقط و مولانا ی عبد العلی قدس سرہ ناقل اند کہ
شیخ مجید الدین بغدادی قدس سرہ فرمود کہ در واقعہ از ان سرور صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم کہ ما تقول فی
حق ابن سینا قال صلی اللہ علیہ وسلم ہو رجل اراد ان یصیل الی اللہ بلا واسطتی فاحجبتہ بیدی ہکذا فسقط
فی النار ترجمہ شیخ مجید الدین بغدادی میفرماید کہ در واقعہ پرسیدم از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ میفرمائی
در حق ابن سینا فرمود آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ او مردی بود میخواست کہ برسد بخدا بلا واسطہ من پس
حاجب گردانیدم او را بدو دست خود بدیں طور کہ دافتاد در آتش ازین قول صحیح بودن او در ہاویہ
دوزخ است فقط و حضرت مرشدی و مولائی در مقدمہ فرمودند اللہ عالم بعواقب الامور ظنوا المومنین خیرا
طریق احوط است و ربط این ابیات با شعار ما سبق بدیں مقام ظاہر میگردد کہ در ابیات سابق ذکر
ایمنی بود کہ ابو جہل و غیرہ کفار معجزات پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام دیدند و ایمان نیاوردند پس معلوم شد کہ
نظر بر فکر عقلی بکار نمی آید زیرا کہ امعان نظر عبارت ازانست کہ بصحبت مرشد حاصل شود لہذا ہدایت فرمودند
ع زین ہمیگوید نگارندہ فکرہ کہ بکن ای بندہ امعان نظرہ آن نمیخواہد کہ آہن کوب سر و ہا لیک ای
پولاد بر داود کارہ مراد از پولاد طالب و مراد از داود مرشد است فافہم و لہ چونکہ حرفی ہر تنہا بدین وصال
واجب آمد کہ کنم کوتہ مقال ہ چون سیکے حرفے فراق سین و بے است ہ خامشی
اینجا مہم تر واجبی است ہ چون الف از خود فنا شد بکتمتف ہ بے و سین بی او ہمی گوید
الف نامرست از مرست بی ولیست ہ ہمچنین قال اللہ از ضمنش بحیست ہ تا بود دار ندا دار و عمل ہ چونکہ فانی شد
کند دفع علل ہ این ابیات بدفتر ششم در سرخی معجزہ ہود علیہ السلام در تخلیص امت خود بوقت نزول باد قہر
واقع اند در ضمن کل شیء ہالک الا وجہہ فرمودہ بودند ع از دو جوہ و جہہ در روخ شود ہ چون الف در
بسم در رو در رج شود ہ حاصل معنی اینکہ در بسم اللہ بدون حذف ہمزہ وصلی کہ در لفظ اسم بود وصل بے
با سین صورت نہ بست چونکہ الف اسم وصل را مانع شد پس وجود متکلم اسرا خواہ نخواہ موجب دوئی
و مغائرت خواہد بود پس احب آمد برای اطلاق دوئی کہ کنم کوتہ مقال چونکہ حرفی یعنی الف اسم موجب
فراق سین و بی است پس خاموشی اینجا مہم تر واجبی است کہ الف از خود فنا شد بکتمتف بی سین و بی او

یعنی بدون ذکر الف میگوید الف یعنی محذوف خود فهمیده میشود احتیاج وجود او نیست بعده این مطلب را از آیه کریمه بطور نظیر می برارند یعنی قول ما میت از میت بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل بقول خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله از ضمنش بحیث اعبده میفرمایند تا بود دارد ندارد او عمل یعنی تا وقتیکه بنده خود را موجود پنداشته نسبت فعل بخود میکند عمل حق مفقود است چونکه بنده فانی دفع کند عمل وجود غیر و نسبت فعل بغیر خدا یا یک فعل او فعل خداست چنانکه وجود پیغمبر را در میان ندیده نسبت رمی حجاره بخود فرموده فافهم فانه دقیق **قوله** چون شود بیشه قلم دریا مداد ۵ مثنوی را نیست پایانی امید چار چوبه خشت زن تا خاک ست ۵ سید بد تقطیع شعرش نیز دست ۵ چون نماند خاک و بودش جهت کند ۵ خاک ساز و مهر او چون کف کند ۵ چون نماند بیشه و سر کشند ۵ بیشها از بین دریا کرکشند ۵ بهر این گفت آن خداوند فرج ۵ حدثوا عن بحرنا اذ لاحرج ۵ چون در افاده اولی تذکره مثنوی شریف ترقیم یافته که حال مثنوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله در سیپاره اتل ما اوحی الیک و سوره لقمان واقع است ۵ ولو ان مافی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ترجمه اگر باشند درختان تمام زمین قلمها و باشند دریا سیاهی و مدد آن دریا کنند هفت دریای دیگر تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال مثنوی بیان کرده که میکنند بران و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین با بیست چار چوبه ای قالب خشت زن طیار میکنند تقطیع شعر مثنوی دست خواهد داد از آن توهم انیعنی پیدا شد که هرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت خواهد آمد اسرار مثنوی هم تمام خواهد شد در رفع این توهم فرمودند چون نماند خاک و بودش جهت کند ۵ یعنی زمین دنیا فنا پذیرد آنوقت بحر من لدن عشق بجوش آمده کف خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد شد و بران زمین تقطیع شعر مثنوی موزون خواهد گردید چنانچه الله تعالی خبر میدهد یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز بدل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه اینکه مثنوی بحر آن اسرار است که ابدالاباد ماند این عالم ماند یا نماند و اگر قلمهای بیشه نخواهند ماند از عین آن بحر بیشهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون بیشه دارد بنا نماند بیشه دیگر در دار آخرت پیدا شود پس فیض مثنوی بر بن دنیا موقوف نیست در ان عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار مثنوی حظی خواهند برداشت و انچه ولی محمد و غیره شراح گمان برند که بعد قیامت باز دنیا برپا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و در ان عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است بعده مولوی
معنوی قدس سره العزیز میفرمایند ۵ باز گرد از بحر رو در خشک نه ؛ هم زلعبت گو که کودک راست به
تا زلعبت کی اندک در صبا ؛ جانش گردد با هم عقل آشنا ؛ عقل زان بازی همین یابد صبی ؛ گرچه با عقل است
در ظاهر ابی ؛ حاصل اینکه اگرچه فکر در اسرار خاموشی میخواهد لیکن در ین دنیا کار باطفالست و برای اطفال
مشغولی بلعبت راست و موافق است پس از بحر حقیقت رو گردانیده سخنهای خشکی که موافق مزاج کودکانست
باید گفت میتوانند شد که ازین امور لعب یعنی از گفتگوی ظاهری اندک اندک کودکان دنیا مدبر یا آشنا
شوند چنانچه اطفال در ضمن بازی بکار و بار عقل ما هر میشوند و لعبت را گذاشته کارهای دنیا قرار واقعی میکنند
پس چه عجب است که از سخنهای مجازی پی بحقیقت برند بنظر طوالت ملفوظ بر همین قدر ابیات در نقل تقاریر
حضرت مولانا قدس سره اکتفا رفت از بقدر اجمال ما هو المذکور ما هو الباقی مکشوف خواهد گردید انشاء الله العزیز

تتمه لمعه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی معنوی قدس سره العزیز
مشهور است اگرچه در نسخ صحیحه مثنوی شریف یافته نشدند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر معنی آن میشوند
از انجمله است **قوله** من ز قرآن مغز را برداشتم ؛ استخوان پیش سگان انداختم ؛ نافهمان در ین بیت
اعتراض میکنند بدو وجه یکی اینکه از ین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغز و استخوان هر دو ست حال آنکه
مضمون قرآن سراپا مغز نغز است دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر باستخوان شد پیش
سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرموده اند که نافهمان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام
و طعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در
عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مغز علوم است دوم علم
طبعیات و فلکیات و نیرنجات و غیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان قرار داده اند حاصل اینکه مثنوی شریف سراپا مغز است و من آنرا از قرآن شریف برداشته ام و دیگر
فلسفیات و طبعیات و غیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکما و عقلا که بحکم حدیث لدنیا خلقتم
و لها انتم و لا بد سوال اگر کسی گوید که در مثنوی شریف که همه علوم است مضمون قرآن نسبت جواب اینکه در مثنوی شریف ذکر دیگر
علوم برای ابطال عقاید فاسده معتقدین آن علوم آمده است چنانچه در قرآن مجید بتکرار بحکم لا ریب فیه و لا باس الا فی کتاب مبین تذکره همه علوم
حکمائیه و ابطال دلائل حکما موجود است موضوع و مقصود کتاب پیر عشق و معرفت ذات و صفات خدا

ومدح کامل منست وبمقتضای تعرف الاشیاء باضداده اضمناً ندست ناقص وبمقابله آخرت ذکر دنیا والمها
سیفرماید از انجمله کورا نمرود در کربلا و تانیفتی چون حسین اندر بلا خطاب است سالک شاغل فنیارا
که قبل از وصول بمقام فناء الفنا و پیش از رسیدن بمنزل حقیقة الحق نعره انا الحق و انا الله بر بلا زند تنبیه
اینکه سالک طریقت را ترقی درجات بقدر زیادتی یقین و فنای صفات و ذات موهوم خود و شرک در وجود
مطلق حاصل میشود مثلاً مجتهدیان و عوام الناس را ایمان بخدا همین قدر میباشد که خالق ما و خالق زمین
و آسمان و مافیهما کسی هست که قدرت تمام و تصرف عام در عالم میدارد لیکن گفتن نمیتوانند که کجا و چگونه هست
بالاتر ازین ایمان حکمای متکلمین و علمای مقلدین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع را بے
مصنوعات دریافته دلائل عقلی آن قائم کردند و نقلاً در نص قرآن دیدند ان الله خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهن فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ولیس کمثله شئ ولا یدرک الابصار حاصل اینکه خالق منزه بحیث
وجد آفرینش طبقات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است
نه از روی ذات بالاتر این فرقه ایمان موحدین شهودیه است که وجود را در ذات واحد حق حصر میکنند و
عالم را خلال و میگویند و میفرمایند که ظل نیز بمقام فنا هستی موهوم خود را و هر موجود را احدامی بینند لیکن این
شرک است او را در بمقام نباید بایستادن هرگاه از بمقام ترقی ساخته معتقد عبدیت خود و معبودیت رب
باشد ایمان او معتبر است و اعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافیه موحدین وجودیه عینیه است که
ذات خدا را از تنزیه حصر میکنند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شریک وجود نمیکردانند و غیر او را ممتنع میدانند
این ایمان چون بکمال رسد و هستی موهوم سالک فنا پذیرد در اثنای خدا بینان این سالک
انا الحق یا انا الله میگوید اگر این حال او دائمی است واز انگشتی مثل انگشتی قائل انا النار شده است معذور است
شرعاً بر و مواخذه نیست اگر این حال وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فنای او ناقص است اینچنین کس را
میفرمایند که ای کورانند تا بینایان و در کرب و بلای لامر و تانیفتی تو هیچ نمیدانی که حسین نام داشت در
بلای هلاکت یعنی مضطر اگرچه فانی بود مگر فنای کامل و هستی دائمی نداشت والا جسم او نیز محفوظ
میماند چنانکه روح معصوم ماند تا عنان که با بمعنی نمیرسند از لفظ کرب لا بشت کربلا و از لفظ حسین
امام سید الشهداء علیه السلام نمیدهد اعتراض می کنند که سفر امام بهمه لطرف کربلا کورا دیده سود ملک دیده
بود انسته و مشهد خود از روی وحی شنیده در کربلا رفته بود، و انچه امام را پیش آمد بلا نبود بلکه علیا

شهادت کبری بود پس بجهة اعتراض بسبب نافهمی مراد بود نور خامس مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در ذکر
بعضے رویای آن بیدار دل که مطابق واقع بظهور رسیده و معنی رویای صالحه در حدیث شریف است
الرویا الصالحة جزء من ستة وثلثین اجزاء النبوة ورویای صالحه عبارتست از انکه انچه بزرگان در خواب بینند
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده فیض و فائده برداند در ظهور آن هرگز تفاوتی بمیان نمی آید چنانچه
محمد حسین خانصاحب و مرزا کلن بیگ صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که انچه از حضرت پیش از وقوع
در بیداری شنیده ایم مطابق آن بعینه بظهور آمده و همچنان تجربه با در خواب هست یعنی انچه آنجناب را خود
در حالت منام روی نموده یا بعضی از مریدین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند بارها امتحان
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن بظهور نرسیده و تفاوت نشده اگرچه برای نقل
آن دفتری باید لیکن بعضی ازان که وقت اقتضای آن میکند تحریر مینماید حکایت اول یکسال پیش
از انتقال غازی الدین حیدر شاه من میان اسد الله تیرانداز از طرف بادشاه بیگم خاص محل بادشاه ممدوح
بحضور مولانا آمده حال عسرت بیگم صاحبه و تنگدستی مرشدزاده بیان کرد و اظهار شاد شد که من در خواب دیده ام
که انگریزان معتمد الدوله را گرفتار کرده اند و همه اسباب و مکانات را تاخت و ساخته اند و سابق در حیدرآباد
سفیر نظام الملک والی حیدرآباد هم خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان بظهور رسیده بود گفتن نخواستم
که ظهور را خواب تا کی خواهد شد مگر خاطر جمع کرده باید داد که هر قدر رنج و عسرت که برداشته اند همچنان خوبی
و خوشی پیش خواهد آمد و مالک همه ملک و مال مرشدزاده است اگر خدا را طاقت داده است که امروز
معتمد الدوله را زیر و زبر سازم لیکن امید است همچو نه تعصان او رو امید ارم و الامر اپیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم جواب خواهد بود بعد یکسال تعبیر خواب مذکور همچنان بظهور رسید یعنی مرشدزاده نصیر الدین حیدر
بر تخت بدرنشست و مالک ملک گردیده و بعد شش ماه معتمد الدوله را صاحبان انگریز گرفتار نموده متعهد
داشتند لیکن بسبب حضرت و لحاظ سیادت او هر زر و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانی
از زبانی پنوخانصاحب رحمه غازی الدین حیدر شاه زمن رودی بعد نماز فجر حضرت مولانا قدس سره العزیز
را دیدی مرزا کلن بیگ صاحب و پنوخانصاحب ارشاد کردند که خدا خیر کند دی شب خوابی دیده ام
که موجب تشویش شده مرزا فرمود بپرسید که خیر باد چه چیز موجب تشویش حضرت شده فرمودند که دیده ام که
بادشاه وقت بمردد انگریزان برای بند و بست آمده و من نیز آنجا هستم افسران انگریز مرا ندرد تا گذاشتند

مرزا کلن بیک عرض کردند که سبحان الله اینخواب بسیار مبارک است که افسران انگریز نگرای نیدو بست آمدند و ندور بحضور گذرانیدند ازین معلوم شد که موافق مرضی حضرت که ام شخص از اولاد بادشاه مالک یاست گردد حضرت مولانا مرزا موصوف را تحسین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد بعد چندگاه همچنان واقع شد **حکایت سوم** مولانا میفرمودند که هنگام اقامت برمزار فلان بزرگ بسبب نبودن وجه کفاف بحال عسرت میگذشت شبی در خواب دیدم که من در اثنای راه بمیدانی میروم غضب حضرت مولانا فخرالدین محمد قدس سره بر اسپ سوار معه چند سواران همراهی خود در رسیدند چون بیدار شدم فهمیدم که حضرت ممدوح بمدد ما رسیده اند صباح آن فلان کس از مریدان حضرت مولانا بمن ملاقی گشته بعض خوراک معه چند فلوس روزینه برای خرچ از جای مقرر کنانید تا بودن آنجا بلا تکلف وصول میشد **حکایت چهارم** خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیمار شد و حضرت برای او فکرمند بوده دعای صحت میکردند بوقت شب خبر آمد که خیرات علی قریب الموت است صباح آن بعد نماز فجر حضرت فرمودند که امشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته یا خاتمه او بخیر شده باشد خبر او بگیرید بعضی از حضار رفته دیده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پرسید گفت امشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد **حکایت پنجم** قبل از ارتحال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب دیده ام که همه مکانات این احاطه از بیخ و بن برکنده زمین هموار شده است و هجوم خلائق در این زمین است و یک جنازه بالای سرهای مردم میکرده و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقایع ارتحال آنحضرت در نور پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال پیشتر فرموده بودند که می بینم که در زمین این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوب جایی دلچسپ شده است شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر خدام حضار عرض نمودند که شاید مقبره کدام امیر در اینجا خواهد شد فرمودند خدا داند که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر این خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز محاذی آن طیار گردید **حکایت** درین حال بزبانی شیخ غضنفر علی امینت که پنجروز قبل از وصال آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب پیش امام نموده خود اقتدا فرمودند و همانروز پیشتر از دو پهر شیخ عبد القادر ساکن دهلی که مرید میر محمدی بیدار بودند در حجره آمده استفسار مزاج حضرت

نمودند بعد فوکر خیر حضرت مولانا فخرالدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند در آنوقت حضرت که دراز بودند
برخاسته نشستند و پرسیدند که شما را معلوم هست که مولانا فخرالدین محمد صاحب بچه طور برخاستند شیخ مذکور
عرض کرد که من خورد سال بودم حضرت بیان کردند که بحکم کوتوال شهر بازده کسان میواتی جناور سرشته
بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز بردند شیخ مذکور بتصدیق نمود که فی الحقیقت آنروز چیزی
هنگامه در شهر برپا بود لهذا آنروز هیچ اتفاق نبوده است بعده حضرت مولانا چهره بسرخ کرده ریش مبارک از دست گرفته فرمودند
که من دیده ام که در دین احاطه بحجوم خلائق است و یک جنازه را مردم بطرف مسجد میکشند و جنازه بطور پرنده بالا
شده بر سر مردم حضار فیض میبرد بدوران احاطه گشت میکنند **ذکر حکایات متعلقه لمعه اول حیات** در رویای مریدین که حضرت
مولانا بحین حیات خود بعد آنها در خواب دیدند و آنها بعد بیداری فورا اقرار آن دیدند و دیگر معاملات گفتنی
که در حیات بوقوع آمدند **حکایت اول** محمد حسین خانصاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا
حضرت مولانا قدس سره العزیز بر مزار سید شاه عبدالرزاق علی نبینا و علیه السلام تکیه زده نشسته اند و
چند مردم گرد و پیش از حضار مجلس اند و راتخال مرتضی خان برادر کوچک من که مرید حضور است روبرو
بیک پا ایستاده است و چنان معلوم میشود که یک پای او ماؤف است ناگاه نظر حضرت بر او افتاد زجر
فرمودند که برون شو یعنی آن آفت که در جسم مرتضی خانست او را خطاب کرده زجر میفرمایند که از بدن اینکس
برون شو و این کلمه را مکرر سه کرر بکمال خشم نمائی فرمودند بعده از مرتضی خان پرسیدند که چه حالست او
عرض کرد که صحت کلی یافتم حالا هیچ اثرا و در من نیست من بعد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که محبت
مردان در زیر بین و قتها بکار می آید بعده بیدار شدم صباح بمکان خود رفته از مرتضی خان مستفسر شدم
معلوم شد که پاشنه پای او متقرح شده بود از سه روز آنچنان الم داشت که بتمام مردمان خانه خواب بحرام
گشته بود همان شب اندرورد با تخفیف شد من او شان را مبارکباد صحت دادم و آنچه در خواب دیده بودم
بیان کردم مرتضی خان خوشنود شده گفت که الحمدلله که صحت یافتم **حکایت دوم** مرزا کلن بیگ صاحب
میگفتند که تخمیناً عرصه بست سال میگذرد که سید غلام مصطفی نبیره و سجاده نشین سید شاه لعل صاحب بریلوی
قدس سره در لکنؤ آمده بودند از لکنؤ به الله آباد میرفتند بسبب کمال محبت و اتحاد مرا نیز همراه خود بردند در انجا بدارة
شاه اجمل صاحب فروکش بودیم که در بیخ ران من دنبل پدید آمد و تپ وغیره عوارض آنچنان مرا گرفتند
که اطبا جواب دادند و همه دوستان را از زندگی یاس کلی شد و مرا نیز از حیات خود مایوسی گردید

شبی در حالت یاس بحضور پیر مرشد برحق حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اکنون امید زندگانی نمانده
روقت دستگیری است همانوقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا حاضرم و یک درویش سر و پا برهنه نیز آمده
بحضور مولانا نشست حضرت مولانا بدرویش مذکور گفتند که برای انیکس یعنی مظهر خیر می بخوانید بقدر دیده
بیدار شدم صباح آن افتاده بودم و دیگر مردمان همراهی حاضر بودند که همان درویش بهمان شکل و لباس
که در خواب دیده بودم دران مکان رسیده بطرف چارپائی من نظر کرده پرسید که انیکس بیمار است مردمان
گفتند که بسیار بیمار است نزدیک من آمده دست خود بر سر من نهاده چیزی خواند که بغیر سمع من بنا بدگر
نام حضرت جنید و شبلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا بردو گفت که بلای تو دفع شد
و مرض رفت همچنین سه بار کرد بمجرد مس دست مبارکش خود را صحیح و تندرست یافتم و همه بیماری من فوراً
زائل شد چنانکه بروز چهارم آن به لکهنو مراجعت نمودم حکایت سوم شیخ لعضنفر علی روایت میکنند
که عرصه چند سال میگذرد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاهیان تیالن بر محبوسخانه شاهی
متعینه بودم دران محبوسخانه زمره قیدیان مرزا عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بغایت خوش از عرصه
بیجده سال مقید بود نامبرده زبانی امام بخش داروغه محبوسخانه که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت
شنیده نیت کرد که اگر من از قید رهائی یابم خود را بحضور حضرت مولانا رسانیده مرید شوم بعد دو سه روز عاقل بیگ
مذکور پیش داروغه ظاهر کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی در اینجا آمده فرموده که رحمان رحمان رحمان اذه با
انشاء الله تعالی رهائی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ مزبور بخواندن رحمان رحمان مشغول شد
بعد ازان میگوید که مکرر در خواب دیده ام که حضرت مولانا تشریف آورده میفرمایند که رحمان رحمان
چه میکنی تو که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من بقرأت سوره رحمان مشغول شدم داروغه
امام بخش من غضنفر علی را بر یحال مطلع نموده بحضور حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده
کیفیت مرقوم الصدر گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الاقدس شنیده خاموش شدند و مولوی ابو الحسن
رود لوی که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور رهائی خواهد یافت بعد پانزده روز
خود بخود حکم سلطانی لفاذ یافت که فلان قیدی حافظ کلام الله را فوراً بگذارند چنانچه مظفر علی خان داروغه
دیوانخانه او را بدرد ولت طلبیده رهائی داد همانروز بحضور حضرت مولانا آمده روبروی راقم آثم مرید
و باجرای مرقوم الصدر بزبان خود ش بیان کردند حکایت چهارم حضرت مولانا را هفت سال

پیش ازار نحال در پانزدهم دیجه عارضه سرسام طاری شده بود یکروز انچنان غشی و بیهوشی مانده بود که
هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در انحالت احتیاج بول براز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار بر میخاستند
و مجوز کردن بول در طشت بلحاظ ادب مسجد نشدند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در عین بیهوشی
میداشتند نوبت طیاری تجهیز و تکفین شد در انحالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خامسامان
که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت در ین شهر خدمت بسیار کرده بود وزیر دیوار مسجد
در احاطه تمام داشت بود بحال مرشد خود با تضرع و نیاز بدرگاه خداوند سجانه سجده کرده دعا نموده که الهی
من واقعه رحلت حضرت بچشم خود نه بینم ایمز به حضرت را شفاده تا من روبروی حضرت بمیرم و حضرت نماز
جنازه من بگذارند بعده هفت بار گرد حضرت قربان گردید بفضله تعالی حضرت را شفا شد بنو خان میگویند
که روبروی حضرت حال حامی حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قضای ما را حمایت الله نمان
برخود گرفت و خود را بر ما تصدق کرد همین که حضرت را صحت شد حمایت الله خان بیمار شد حضرت تاکید فرمودند
که ازین مکان منحوس بر خیز او شان نقل مکان کرده قریب فرنگی محل مکان گرفتند و طاقت آمد و رفت
نماند حضرت مولانا بنو خان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند خوابی دیده ام که بحضور
حضرت حاضر شدم و در مسجد بستر حضرت گسترده است حضرت فرمودند که بر بستر و از شو من عذر کردم که بی ادبی
است حضرت فرمودند الامر فوق الادب بنو خان گرچی پا میکردند تیز گفتند که حسب ارشاد بعمل آرید من
برابر حضرت بر بستر در از شدم بنو خان گفتند که من مطابق آن حرف بحرف دیده ام فقط روزد گر باز
حضرت مولانا بنو خان را فرستادند در افوقت حالت شان سقیم بود مگر بشادان و فرحان گفت
که حالا مرا از فرط خود خطره نمانده است من دیده ام که حضرت روبروی درگاه حضرت مخدوم شاه مینا
قدس سره پر بور بانشسته برای من سفارش می کنند من نیز در انجا وارد شدم هرگاه از انجا برخاستم پایم
لغزش کرد و بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند علاوه
بران سه روز که بر من حالت سکرات میشود حضرت را نزد یک نشسته می یابم همین قدر مطلوب بود
آن حاصل شد آخر آن مرحوم تاریخ ربیع الاول فوت کرد و نماز جنازه او حضرت او اکردند
بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است
که اگر بعد مردنم حال من دریافت کردنی باشد از حضرت مولانا استفسار خواهند کرد حضرت بجواب

تسلی گفته فرستاده بودند که حمایت امیرخان و کمال لطف الهی است خاطر جمع دارد و نیز نوخان روایت میکنند
که در ایام حالت سرسام هرگاه مردم میگفتند که حضرت بتیمم اکتفا فرمایند و نماز نشسته بگذارند میفرمودند که تا هوش من
باقیست انشاء الله تعالی در معمولات فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب رودولوی
مولوی موصوف نقل میکنند که حافظ لسبادون صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبدالکریم صاحب
گنگوهی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صاحبزاده شاه عبدالکریم صاحب لکهنؤ
وارد شده بودند و مرا خبر نبود حضرت مولانا قدس سره العزیز روزی بمن فرمودند که پیر شما آمده است گفتم
من هنوز پیر نگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بلی پیرزاده
هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خواهند شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند
در رودولی با اوشان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز رسیده بود
شاه صاحب ممدوح در رودولی رفتند من نیز در انجا رسیدم عند الملاقات معنی کلمه طیبه پرسیدم حاصل معنی
مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخدمت شان زیاده شد همونجا بیعت کردم و کرامت
مولانا بخدمت پیر خود حکایت کردم اوشان فرمودند که مولانا عبدالرحمان صاحب مرشد من تصور
میکرده باشند لهذا مرا صحبت رودولی بحضور حضرت مولانا حاضر گشته حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود
شده فرمودند خوب ہے خوب اچھا ہے اچھا حکایت ششم مولوی صاحب ممدوح
نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علیخان بهادر مراد عدالت اتفاقی بود حسب اقتدای بعضی مفسدان
نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در رودولی فرستادند در حالت غضب حاکم حاضر شدن مصلحت
ندیده من از رودولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوهناک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علیخان
باز در لکهنؤ رفتن محال گشت در همین اندیشه شبی در خواب دیدم که من در لکهنؤ آمده بحضور مولانا بمسجد
حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسجد نشسته چیزی مشوره کرده اند هرگاه از خواب بیدار شدم فی الحقیقت
خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنؤ آمده اول بحضور حضرت مولانا حاضر شدم
چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مرا درون مسجد بگوشه جنوبی نشانیده کلمات تسلی فرموده همراه
خود طعام خورانیدند از ان زیاده تر تقریب بدل خود یافتم مگر بخوف و اندیشه سابق در مجالس وغیره بلا
نمیرفتم روزی حضرت مولانا مرا بالتخصیص یاد فرموده خرپزه ناعنایت کرده فرمودند که ایمن از زرنوشته

حضرت مخدوم شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام است همین جا نشسته بجز اندیشه از دل گو بالکلیه خواهد رفت همینکه خوردم خوف و خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه همانوقت در محفل عرس شاه تدر محمد صاحب رفتم باز کسی مزاحم حال من نشد **ذکر حکایات متعلقه لمعه اول بعد از وصال** بدانکه معاملات فیض و صرف همت حضرت مولانا بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند **حکایت اول** در ماه ربیع الثانی ۱۲۴۳ هجری راقم آثم بهجت گم شدن تفسیر فتح العزیز از ان غلام حیدر خانصاحب که برای نقل به کاتب داده بودم و او کتاب را گرو کرده روپوش شد تشویش مفرط داشتم و هرچند بذه کوشش ساخت سراغی نیافت بحالت مایوسی بر مزار حضرت نشسته بروحانیت وی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روای خلائق هستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکنند من چه تقصیر کرده ام بعد این گذارش بر بستر خود دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس من اقتدا کرده اند بعد ادای نماز عرض کردم که با حضرت کتاب مفقود هنوز دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد در همین سر و بیدار شده در صحن مسجد برامده بودم که سپر چقداد خان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام کتاب شما گم شده است گفتم عند الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب تفسیر را پیش انگلیس گرو نزاری میکند بنابر فروخت بروبود انگلیس افضال قیمت بر تجویز والدم ماتوی داشته یک تمان پارچه قیمتی چهار روپیه پیشش آنه بادوداده است حق دادخان پیش شما فرستاده است چنانچه همانوقت چهار روپیه شش آنه ادا کرده کتاب مذکور گرفتم و بمالکش رسانیدم و شکر اندمولانا ادا کردم **حکایت دوم** میان غضنفر علی و پنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن فتحپور یکی از ملازمان نواب معتمد الدوله بهادر روزی بوقت پگاس روز برامده بمشیره زاده خود را که بعمر چهار پنجسالگی خواهد بود و بمرگ مفاجات روح از قالب او پریده بر سر دست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا اندرون مسجد به استراحت بودند و پنوخان چپی پا میکردند چون معلوم شد که در طفل چیزی باقی نیست حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضان مذکور طفلی را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کردن شروع نمود دوبار گردیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشستند و پرسیدند که چیست پنوخان و میان غضنفر علی عرض کردند که طفل انگلیس همچو مرده شده است حضرت رضی الله عنه بر دوم کرده تعویز از حجره مبارک دادند همین که از مسجد برون برد طفل از رمضانخان مذکور آب طلب

آب نوشانیده بهوشیار شد رمضان خان میگوید که بمشیر زاده من از همت مولانا زندگی دوباره یافته است

حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول پور متعلقه سلطانپور سرکار لکهنو تا بتاریخ بست و پنجم شهر شوال ۱۲۴۴ هجری بکنیم پاس شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستفسار بیان کرد که من از سنه سال مرید حضرت مولانا هستم و از سنه ۱۲۴۱ سال پنجالن انگریزی بارن جنگلی کمپنی چهارم نوکر بودم شست ماه هست که بمیعاد یک ماه از کاشانه پور رضا گرفته بخانه آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بخانه نشسته ماندم و عرضی عذر هم بسرکار نفرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری تو بی عذر نام تو از نمبر سپاهیان کار بدر شد هر چند اسباب من قریب صد و صد روپیه در پلٹن مانده بود لیکن بسبب خوف نرفتم اسباب را هم صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده ماجرای خود عرض نمودم گفتم که حالا لائق نوکری سرکار نمانده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته بنشینم فرمودند از نوکری خبر گیری اهل و عیال نمود باشید و باد خدا هم بکنید گفتم نوکری بهیچ عمر رفته باز بدست نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بحال شوی عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جا نشد فرمودند که برنوکری قدیم خود بروخطره مکن گفتم در انجا سزا خواهم یافت الا صاحب کلان بهادر لکهنو چٹھی بقصوری من نوشته و بدبد بعد آن میتوانم رفت حکم کردند که بصاحب کلان درخواست چٹھی بکن انشاء الله تعالی خواهد داد هر چند که پیشتر بعد درخواست از همینی هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوٹھی رفته عرضی دادم بمجرد دیدن آن صاحب کلان چٹھی بنام کرنیل لمٹن مذکور بدین مضمون نوشته داد که این سپاهی نزد من حاضر بود قصوریش نیست بدستور بکار نوکری بحال دارند چنانچه چٹھی بدست دارم فردا خواهم فرستاد کرانی وغیره در حیرت اند که اینچنین مضمون انگریز بکاهی همینو بسیده و نیز حسین بخش مذکور بیان میکرد که همیشه مانند مراد و مرتبه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میعاد گذشته بود مایوس شدم مرشدم گفت که بانا خط بروید یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد همچنان کردم او موافق این اراده من او معزولی من کرد چون روبرو شدم خنده کرد و هیچ نگفت و من بحال شدم

حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شهر کار زمیندار تپی یعنی انور خان زمیندار موضع بهائین بابت سرحد موضع بهاروپور در پی هلاک من شد و جمعیت آنها از دو هزار مردم زیاده بود و جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بحضرت مولانا آمدم و ماجرا عرض نمودم حضرت ریش من

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد در ماه کنوار که از بنجار فتم روز دی من و بازخان و امل خان و نعمت خان
همقوم من و مرزا باول بیگ مغل در خانه ویران شکسته که متصل بهادرپور است بودیم یکپاس روز
برآمده انور خان مذکور بجمعیت دو هزار کس ملبوه کرده موضع رسول پور و بهادرپور که بطور محله آباد اند محاصره
کردند هر جا که ده و دو بست کس از ده بهر من بودند بمقابله پیوسته افتادند و زیاده از یکصد سند و قچی دران مکان
ما را محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان در اول گولی کشته شد ما چهار کسان تا دو پهر مقابله کردیم
قریب دو پهر لعل خان و نعمت خان و باد بخان نیز تاب گولی نیاورده بحیله رفع تشنگی راه خود گرفتند
من تنها ماندم صدها گولی بر من میرسید و کار نمیکرد حتی که در شاخ بارود یعنی سنگره سوراخ شد آنوقت بدل خود
گفتم که یا مولانا حالا یک رفیق هم نمانده جان من میرود دو بهه هم رفت بجز دنیال ایمنی نظر کردم که قریب
یکصد سند و قچی بد بکاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا امین کردند و اعدا روبهزیمت نهادند بنیروه کسان ما
ازا نها مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع بهامین رسانیدیم و فتحیاب شدم بعده تحقیق کردم که این مردم
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بندوا با استماع آوازه عظمت
برخاست و مردم همراهی او از فاصله یک کروه باین زودی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام مولانا
بمجرد دیدن مدد قلیل رو بفرار نهاده و شکست فاحش یافتند مصرعه نام رحمان اینچنین باری کند حکایت پنجم
حافظ قاسم علی صاحب ساکن رودولی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از مریدان با اختصاص که
از چند ماه بخدمت مولانا حاضر بودند در ماه شوال ۱۲۷۴ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند بخاطر گذشت
که نکاح ثانی باید کرد بجز و این خطره بحضرت مولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما
مناسب است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر بیمعاشی و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و من
دآبة فی الارض الا علی الله رزقها هیچ تردد نباید کرد حافظ مذکور رسگیو بند که جرات نکردم و نا دم گشته بعد چند سال
باز استجازت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت **حکایت ششم** حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم شیخ طفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند و خبر خیریت نشان نرسیده از بیحد
اضطرابی تمام لاحق حال من بود روزی بخدمت مولانا قدس سره الاقدس عرض حال خود نمودم فرمودند
که بعد هر نماز دوازده گفته باشی چون بموجب فرموده بعمل آوردم خطی متضمن خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد ازان عرض کردم که اگر بعنایت حضور بدیدار ایشان مسرور شوم
نهایت متمنیات قلبی است فرمودند که باز ازان گفته باشی عرض کردم چند بار فرمودند که هر قدر شکر بیفزاید
حلاوت زیاده خواهد شد باید که چهل و یکبار گفته باشی چون حسب الارشاد بعمل آوردم چندان عرصه نگذشته بود
که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مجور را مسرور ساخت **حکایت هفتم** حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود متردد بودند چون بخدمت مولوی مظهر علی و
خود حقیقت احوال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در مزار حضرت شیخ العالم حضرت مخدوم احمد عبد الحق
قدس سره رفته بنشینید انچه از انجا القا شود بعمل آرید چون برادر مسطور حسب گفته مولوی صاحب ممدوح بمزار
حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند همان زمان القا شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون
بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الاقدس تبسم فرموده بشرف بیعت مشرف ساختند
حکایت هشتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که وقتی برادرم مولوی قدرت علی بیمار بودند و آنچنان
اشتداد مرض شد که از زندگی یاس بهم رسید و احوال بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود
ارسال داشتند چون عرضی بحضور حضرت مولانا گذشت بجواب آن مرقوم قلم فیض رقم شد که زود صحت
میشود هر گاه نامه عنایت آمود ورود فرمود از همانوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امراض
مزمنه رو به تنزل نهاد **حکایت نهم** حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که در قصبه رودولی کلوار مینصل
خانه من دوکان می فروشی داشت از انجهت ظهور فتنه و فساد متصور بود و رنج تمام بخاطر داشتم بنابر آن
روزی بجناب مولانا قدس سره الاقدس اظهار ایحال نموده عرض داشتم که بنام منشی رفیق علیخان
رقعه سفارش صادر شود تا آنچنان سعی موفوره بکار برند که خانه کلوار از بیخ و بنیاد برکنده شود مولانا
ارشاد فرمودند که از من نمیتواند شد که برای خانه بربادی متفنسی سعی نمایم مگر خاطر جمع دارید رفع رنج شما
خواهد شد اتفاقا چندان عرصه نگذشته بود که پرچه اشتهار بحضور گذشت و آنچنان تدارک بظهور رسید که
کلوار مذکور بعمله خود ازان زمین برداشته برد و آنجا چوهدری سرفراز احمد مسجد قائم کردند **حکایت دهم**
حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که روزی عند التذکره حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد فرمودند
که حال پیر و مرید اینست که چنانچه کشتی نشین را از رفتار کشتی آگاهی نیست همچنین مرید را از تکفل پیر خود
اطلاعی نمیباشد و پیر او را مقصد میرساند اتفاقا در همان هفته بخواب دیدم که همراه حضرت مولانا قدس سره الاقدس

برکشتی سوار یم و کشتی در دریا روان است علی الصباح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الاقدس مشرف
شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سوار بیند تعبیر چیست فرمودند که بهتر است دیگر چه باقی ماند
حکایت یازدهم مولوی عبد الغفور متوطن ننگاله از شاگردان مولوی محمد مبین مرحوم گاه گاه بحضور
حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی مبین صاحب موصوف بعبد الغفور
مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبد الرحمان گمراه خواهی شد در انجا نرفته باشی عبد الغفور اظهار ایمنی و حال
عقیدت خود بحضور مولانا گذارش کرد حضرت مولانا فرمودند که بر حکم او ستاد خود عمل باید کرد آخر کار شما را
درخواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب
و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نائب عبد الغفور گفت سوای آنحضرت بر دیگری عقیدت ندارم ارشاد شد
که صاحبان فرنگی محل را توسل بحضرت سید شاه عبد الرزاق بانسوی قدس سره است بهتر آنکه در بانسه رفته
از روح پر فتوح سید صاحب استجازت و استصواب نمای بهر جا که رهنمای شود همانجا رجوع کن چنانچه عبد الغفور
در بانسه رفته چهل روز بر آستانه فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبد الرزاق قدس سره خلوت گزید
شد از حضور فیض ظهور القا شد که پیش مولوی عبد الرحمان رفته بیعت کن عبد الغفور مذکور از انجا در همین
مسجد آمده اظهار حال نمود بعد ازان روز دوم یا سوم مشرف بشرف بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در
باطن آگاهی ازان معامله شده بود هیچ انکار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غضنفر علی نقل میکنند
که مولوی نزاکت علی الهآبادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سبقا
می خواندند در زمان معتمد الدوله بهادر در همراهیان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان امپوری
نهایت منکر مسئله وحدت وجود بود و مولوی هادی علی شاگرد مولوی ذوالفقار علی صاحب بر سبیل قصیده
باخوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی نیز پیش اخوندزاده آمد و رفت میداشتند و سمدگیر
گفتگو در رد و قدح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کدام رفیق خود خوان
شیرینی بحضور حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی از مولوی هادی علی ملزم و قائل
شده از مسئله وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا
از اشراق باطن بر سوء ظنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را میان حضار تقسیم کنانیدند
صباح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسرة الاسنان آمدند حضرت مولانا متوجه حال شان

نشدند و کلام نکردند مولوی خیرات علی بار بار حال می پرسیدند که امروز مزاج حضور چگونه است آخر الامر من غضنفر علی میان خیرات علی را اندرون مسجد طلب داشته برپا جای و بروز مطلع ساختم مولوی خیرات علی کمال خجل و شرمنده در پای مبارک افتاده بقسمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مغلوبی من و غلبه مولوی نادی علی در مناظره و تهمت اتحاف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم جای من دوزخ باشد والا از تهمت حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گردد حضرت خاموش شدند فردای آن براخوندزاده عتاب معتمد الدوله مبارز شده واز شهر بدر گشت **حکایت سیزدهم** در حالت جذب شیخ غضنفر علی میگویند که پنجروز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر بستر دراز بودند و من پاکوبی میکردم و در انوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من وعلیکم السلام گفتم آنها بعد یک لحظه روان شدند و همانوقت حضرت بکمال سرعت برخاسته بر بستر نشستند و ریش مبارک خود را بدست گرفته مکرر سه کرر فرمودند که منم که رو و پشت او برابر باشد و حالت جذبه طاری شد من حضرت را در کنار گرفتم فرمودند بگذار تو کیستی عرض کردم که من غضنفرام فرمودند غضنفر کیست عرض کردم که غضنفر عبد رحمان فرمودند کدام عبد رحمان از بخالت من رسیده گریان شدم و بدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند بحجره داخل شده هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن من تو از آن من بعده باز بر بستر افتاده مشغول باستغراق شدند همانوقت مرزا کلن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک باد شما که ابخالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طاری شده بود و در انخالت حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند مگذار کیستی عرض کردند که عائشه فرمودند کدام عائشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد الخ

حکایت چهاردهم در تصرف مولانا و ستایش مدح و ذم زبانی بنوخانصاحب و شاه غلام ذکریا صاحب صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز و مولوی قدرت الله صاحب گویا سوی که هر دو مخلص و معتقد خاص حضرت مولانا بودند روزی بحضور آمده عرض کردند که حضرت بدرخواست اهل غرض رقعه ها بنام کس ناکس میدهند بعض مردم از بدگمانی گنهگار میشوند و بنده رقعه همراه نمیدهد چنانچه دیروز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باو چنان رقعه حضرت برداود و نابی و مرید سید احمد

صاحب است رقعه را دیده گفت که شاید این سادات همراه مولانا سید مهدی باشند براین سخن فیمابین ما و او بسیار مکابره شد بلکه نوبت بمجادله رسید و سید را یک سیلی محکم زد چون این کلام شنیده فرمودند که هرچه کسی در حق من گوید شما را بران تکرار و نزاع نمی باید کرد نه از مدح کسی خوشنود میشوم و نه از ذم احدی ناخوش میشوم و این حکایت بدارو غه مذکور نیز رسید بعد ده سه روز یک سید دیگر رقعه حضرت پیش غلام علی خان مزبور برد خود را نسبت پنجروپیه داد و گفت که اگر مولانا را ذره نفسانیت می بود گاهی نام من نمیگرفتند حکایت پانزدهم در فریاد رسی و همت باطنی در رهائی احمد خان سیوانی که مرید بود و شیخ غضنفر علی حکایت میکنند که احمد خان سیوانی برادر دوست محمد خان ساکن لکنهو که ترک دنیا نموده بحضور حضرت شب و روز حاضر باش بود او برای آوردن زوجه بخسرارخود رفته بود در انجا فیمابین او و خسر او قصه و فساد شده و نوبت زدوکوب رسید خسر او در کلوالے مستغاثی شده احمد خان داماد خود را مقید کنانید و بدست خود چیزے زخم زده نوچکان بحضور حضرت مولانا برای فریاد او آمد اهل مسجد که به احمد خان چشمک داشتند حال دریافته گفتند که احمد خان حضرت مولا را همیشه تنگ میکرد و خوب شد که بسزا رسید و حضرت مولانا مرا فرمودند که بپیش کوتوال قصبه بگو که احمد خان را فوراً بگذارد عرض کردم که برگفته من نخواهد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است عمر و احمد خان می آید ساعتی نگذشته نبود که احمد خان را کوتوال حضرت کرده و بحضور حاضر گردید فقط حکایت شانزدهم کرامت حضرت مولانا در اشراف خطره نیبانی پنوخا نصاحب مریدان سکنه مسجد خفیه باهم گفتند که بیشتر فتوح از نقد و جنس که می آمد حضرت مولانا حق نامردم دانسته برابر تقسیم می کنانید از وقتیکه سادات بنجاب آمده اند هرچه می آید بالکل باو شان میدهند و خیال حق نامردم نمیفرمایند روزے حضرت بعد نماز صبح همه سکنه مسجد را یاد فرموده روبروی خود نشانیده اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانای جلال الدین رومی علی نبینا و علیه السلام پانصد کسان از طلبا و فقرا متوکلین بطور اصحاب صفه میماندند از انجمله بعضی مردم را خطره گذشت که مولانا در محل خط مذمت دنیا و اهل دنیا بدرجه کمال میفرمایند و هرگاه وزرا و امرا می آیند اخلاق و هم التفات بحال شان میکنند و هرچه نذر و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول است حضرت مولوی معنوی برین خطره مشرف گردیده فرمودند این عالم اسباب است اگر من نروم نذور و فتوح کنم سامان خوراک و پوشاک و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود بعد ذکر این حکایت ارشاد شد که جواب حق نلفی شما مردم بخدا گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوة و السلام گفتن نمے توانم

حکایت هفتدهم مرید معتقد باخلاص دلی شیخ انور علی بجنوری روایت می کنند چون وزمان فرب انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بیعت مراشده بود بعضی صاحبان می گفتند که بیعت در هیچ حالت متعین نیست در دل من تردد پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیست نهایت مصفا و پاکیزه و دران چمنهای مرتاض مرتب است حضرت مولانا در انجا تشریف میدارند آنوقت بنده را طلبیده طوریکه دستور بیعت شریف بود مکرر سرافراز فرموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من پرسیدند بنده حسب فهمیده ناقص خود عرض نمود ارشاد شد که از معنی تو غیریت نمیرود آخر شش آنحضرت به تعلیم وارشاد معنی نفی غیریت بنده را سرافراز فرموده لفظ شاد باش بحق بنده فرمودند از افضال وعنایت رحمانی با وجود کم علمی از آنوقت مراد رعقیده توحید تمکی وشبهی باقی نمانده حکایت هیجدهم زبانی شیخ انور علی مزبور از حافظ اعلیم الله مگرامی که عالم وفاضل ومرید خاص حضرت مولانا بودند منقولست که روزگاریکه حضرت مولانا قدس سره العزیز بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز تشریف میبردند من وقاضی عبدالکریم صاحب پایپوی بخدمت حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب گفتم که دل من برای مرید شدن میخواهد اوشان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم وزهد وتقوی شهره آفاق اند یکی مولانا عبدالرحمان ودوم مولانا عبدالعزیز دهلوی لیکن در علم معرفت الهی مولانای شاه عبدالرحمان را اوشان فوقیت دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی محل بمکان لطیف وپاکیزه برده ودرمکان مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنکس عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده حکم فضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبدالرحمان ببر او نزد شیخ عبدالقادر خواهد برد فقط چنانچه من همان روز بخدمت حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته مشرف به بیعت گردم حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست هرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید ترا اطلاع خواهیم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشه صحن مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز مرا علیحده طلبیده فرمودند که امروز وقت بیعت تو است من عرض کردم که شیرینی نیارم فرمودند که هیچ احتیاج شیرینی نیست چنانچه همونوقت بدون شیرینی مرا مشرف به بیعت خود فرمودند حکایت نوزدهم زبانی میان محمد غوث صاحب که مرید خاص ومعتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول است که یکجا حضرت فرمودن آنحضرت بروز چارم بوقت شب من تنها بر مزار شریف قیام نموده قصیده برده خوانده

سر بخواب بردم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را روبرو مرشدان بیخ خاموشی
هیچ خواندن نشاید امیغنی بخیالم هیچ نیامد شبی دیگر هم بهمین طور ارادہ خواندن قصیدہ شریف و دیگر وظائف خود
بر مزار شریف کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفہ من قضا گردید آنوقت بر
ارشاد آنحضرت آگاہ شدم **حکایت بستم** زبانی میان محمد غوث صاحب منقولست که بعد رحلت
فرمودن آنحضرت بعرصہ دہ پانزدہ روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از مزار شریف خود برآمدہ در صحن مسجد
استراحت میفرمایند و من بخدمت پای چپی حاضرم چنانچه ساق مبارک اندکی ضرب رسیدہ دیدہ عرض کردم
که این ضرب بر ساق مبارک از کجا رسید فرمودند که بروقت برامدن از مزار من عرض کردم که
آنحضرت در اینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا تشریف نمیدارند فرمودند که مردک پاس شریعت نمیدارد
حکایت بست و یکم در استخلاص رستم علی چیله شاه سلطانصاحب مسمی رستم علی چیله شاه سلطان
در باغ شان که بیرون شهر لکهنؤ متعلقه موضع پتوره واقع است می ماند وقت شب مردم سپاه نمیدارد
موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پهره مقید داشتند خواجه محمد شریف صاحبزادہ شاه سلطان عرف
سید صاحب که معتقد حضرت مولانا بدل و جان بود در مزار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده
استمداد خواستند همانروز حضرت مولانا همت کردند که چیله مذکور رنجانه آمد از و پرسیدیم که چگونه رهائی
یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره العزیز دران مکان تشریف بردند
اکثر مردم خفته بودند و دو سپاهی بر پهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت بر انها نیز غنودگی
طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هرگاه اندر شهر آمدند یک آدم
همراه من کردند که این را در مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شدند **حکایت بست و دوم**
روزی محمد حسین خانصاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضوری من
بخدمت حضرت پیر و مرشد برحق فقط از تائیدات رحمانی گردید که ناگاه ولوله شوق قدمبوس
آنحضرت بدل پیدا شده مستفید خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و سمی
مرتضی خان برادر حقیقی کوچک من که معتقد و شاگرد و حافظ وارث علی صاحب بود و از عقیده
توحید مثل حافظ مذکور او را هم نفرت کلی بود حاضر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار خاطر داشته
هر روزه بکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب ماجرا رو داد که دران اثنا بیچاره حافظ مذکور

ازوالد خود رنجیده شده از زینجا بسمتی رفته بود برادرم که محبت وعقیدت از حافظ مذکور میداشت از باعث
رسوخیت خود جلد کمر بسته بسمت کاشنه پور برای تلاش او راهی شد بعد عرصه دو سه روز مراجعت کرده
بخانه خود آمد از من گفت که طرفه واقعه بر من رو داد وقتیکه از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی پیر و مرشد
برحق همراه من بوده با نواع عنایات سرفراز فرمودند در بغرصه سه روز آنحضرت یکساعت و یک لحظه
از من مفارقت نفرمودند حالا انجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا رسانید چونکه او اولا به
شوق قدمبوسی بدرجه کمال بود مرا یکساعت فرصت نداده همونوقت بخدمت حضرت آوردم بعد
قدمبوسی اراده عرض نمودن حال برادر خود از زبانش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه احتیاج
چنانچه او را همونوقت بشرف بیعت خود مشرف فرمودند و خلافت دستور او را اجازت خواندن تسبیحات
هفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآنحضرت رسیده اند دادند و با نواع
فیوضات توحید وغیره سرفراز فرمودند **حکایت اربعین وسبعم** زبانی پنوخالنصاحب روزی حضرت مولانا
ارشاد میفرمودند که مردی پیر سال مسمی بمداشاه بر دروازه حرم شریف مدام نشسته ناس یعنی تمباکو سائیده
می فروخت از وی پرسیدم از چند مدت در اینجا هستی گفت هفتاد سال گذشته که همین جا می نشینم و
ناس میفروشم گفتم که مردم آیند و روند از اینجا فیض میبرند تو که از هفتاد سال مقیم این درگاه هستی کرامت
حاصل کرده باشی چیزی نام خدا را بگو گفتا که در بندت صورت مردم هزاران هزار برای طواف کعبه
آمدند و رفتند حالا یک انسان صورت بنظرم آمده او را هم هنوز زنار نشکسته انشاالله تعالی عنقریب خواهد شکست
گمان کردم که اشاره بمن میکند **حکایت چهارم** اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر را بی عند الله
دستگیر که در پنجاب بودند حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب
قدرت و برکت بودند و تبه حضوری رسول صلی الله علیه وسلم داشتند چنانچه یکبار بدریا غسل میکردند
دکوه در نظر بود و کوه مذکور یکبارگی طلا شد مردم حضار دیدند ایشان التفات بران نکردند بار دیگر نظر کردند
بحال خود گردید و نیز میفرمودند که در حالت قصیده خوانی ماری در پایجامه شان در آمد او شان بهمان
حضور قلبی که میخواندند قصیده شریف را تمام کرده در روشنی چراغ دیدند مار مرده از پایجامه بدر افتاده
صاحب کشف چنان بودند که من بنا بر استجازت قصیده شریفه بخدمت شان رفتم پیش از درخواست من
گفتند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دی شب صورت شما نمایده ارشاد کرده بودند که فردا انکس خواهد آمد

ورا اذن قصیده باید داد بعده اجازت داد ند یک روپیه نذر گذرانیدم قبول کردند و پرسیدند که ارادهٔ اقامت
در بغداد و غیره ممالک حجاز در دل شماست عرض کردم بلی فرمودند که حکم حضور اینست که در هند و ستان در
هر کدام جا که پسند باشد استقامت نمایند بعد چند شنیدن آنمعنی خیال طرف دیگر از خاطر مدبر شد و عازم هند و ستان
شدم **حکایت بست و پنجم** زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا مرشدنا
در تاریکی مشغول قصیده خوانی بودند ماری بر مصلای شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بر ان افتاد
از پنجه دست مبارک بکسو کردند و بدستور بهمان حضوری قلبی مشغول ماندند بعد فراغت که در روشنی چراغ
دیدند آن مار بر مصلا افتاده بود **حکایت بست و ششم** باظهار حاجی محمد معظم صاحب لکهنوی مرید خاص
که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده حوالهٔ خواجه سرا شیعهٔ متعصب بود با سکنان عداوت غایبی سبب
خصوصًا با این عبد ضعیف که در بارو چیخانه خاص ملازم بودم عنادًا میخواست که بزور ترک مذهب کنانند
با یکدام حیلهٔ ذلیل و بیهوده گرداند چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرد و موثر نشد آخر الامر روزے
بر ملا از من گفت که عنقریب شما را بیهوده میکنم ازین امر نهایت اندوهگین میماندم روزی باتفاق شیخ
محمد عظیم تحصیلدار که او نیز هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم
الصباح همدیگر بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت منردواست جناب مولانا صاحب پرسیدند خیر باد من حال
مقدی خواجه سرا مذکور عرض کرده اسند عا نمودم که مرا ترک روزگار شاه منظور است مشروطیکه از همت حضور
آبروی و ایمان سلامت ماند خواجه سرا در مزاج سلطان نهایت دخیل است و هر وقت در فکر آبروریزے
من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر خرابی
شست همانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور رخصت شده بطرف باورچیخانه میرفتم
خبر یافتم که همانوقت خواجه سرا مذکور بغضب سلطانی گرفتار شده پا بزنجیر مقید گردید و همه خدمات مفوضه او
بداروغه غلام علیخان متعلق شد **حکایت بست و هفتم** در اشراف بر خطره زبانی شیخ انور علی صاحب
از مرزا فاضل بیگ داروغه پوشاک خاص شاهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی اند منقولست
که در ایام طالب علمی که من اکثر برای نماز جمعه بمسجد مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز میرفتم روزے
از روزها یکی جمعه بدل خود اراده نمودم که انشاء الله تعالی امروز بعد نماز از حضرت مولانا صاحب در معنی
کلمه طیبه لا اله الا الله دو بار و قدرے بسیار مناظره خواهم نمود چنانچه حضرت مولانا بر اراده من آگاه شدند بر گاه

بعد فراغ نماز نیت رد و قدح در معنی کلمه طیبه بخدمت حضرت مولانا نشستم ناگاه لرزه براندامم افتاد و زبانم جهاد طاقت گویائی نیافت بدل خود نهایت نادم و شرمنده شدم او انوقت عظمت و جلالت حضرت مولانا قدس سره العزیز بدلم نشست **حکایت بست و ششم** در کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز میر کرامت حسین صاحب رئیس رای بریلی که مرید خاص حضرت مولانا هستند زبانی قاضی عبدالکریم صاحب نگرامی که اجازت و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از بریلی در لکهنؤ آمده بخدمت جناب مولانا حاضر بودند در انوقت شخصی از سکنه لکهنؤ بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و انهم میدانم که جناب صادق القول اند معهذا بخواهم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق نکنند جناب مولانا فرمودند که انچه پرسیدن است بپرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت اقرار یا انکار کشف هیچ نکردند اندک تامل کرده فرمودند که تو پریروز نیز اراده آمدن اینجا داشتی بلک تا فلان مقام آمده پس پاشدی و دیروز نیز تهیه اینجا داشتی شخصی تو بجای دیگر کار بردو امروز در اینجا آمده امتحانا سوال میکنی سائل مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بحضور مکشوف شد فرمودند یک سخن برای بهتری خود دیگر بشنو که بار دیگر امتحان کدام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت **حکایت بست و هفتم** زبانی میر موصوف قاضی صاحب ممدوح نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم متبحر نامش یاد نمانده سیاح بود شاید از اطراف مشرق آمده بود کتب بسیار همراه داشت مقدمه وحدت وجود چند روز بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوه جاذبه حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد گردید و گفت که از خر وار کتب ها تا چند سال تسلی من نمی شد انچه از صحبت حضرت در زمان قلیل تسلی من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یا نه

حکایت سیم ۳۰ زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جای نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز نسبتش سید عبدالله دیپ قراری سید عبدالقادر صاحب ساکن فتحپور بعد وفات قاری موصوف هر سال برای خواندن مولود شریف و ختم فاتحه حضرت مولانا می آمدند و از حضرت مولانا و مرشدنا استدعای اولاد نمودند روزی سید صاحب موصوف بهزاران الحاح و زاری استدعای اولاد کرده سر خود را بر پای مبارک آنحضرت نهادند حضرت مولانا بخنده در آمده سه شست دو بزور و یک از ان هر دو کم برداشت سید موصوف زده فرمودند که بروانشاالله تعالی تو صاحب اولاد خواهی شد چنانچه بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف دو قرزند و یک دختر بوجود آمد **حکایت سی و یکم ۳۱** زبانی خلیفه

فتح علی شاه صاحب ممدوح حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت در مسجد کلان بلده حیدرآباد
قریب نیم شب عجیب و غریب ماجرا رو داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور بزیر آمد و بحوضی که در صحن مسجد واقع است
غسل نموده باز بر بالای مسجد پران میشود و دفعات اینحرکت ازان بزرگوار دیدم و مولوی رحمت بخش که در انجا
نزدم موجود بودند گفتم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که
طاقت پرواز هم دارد بعد آن هرگاه که من برای زیارت کعبه شریفه رفتم در انجا همان شخص را دیده ازو پرسیدم
سابق الذکر گفتم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت نیم شب
معائنه کنانیده بودم او شان گفتند که درست است **حکایت سی و دوم** شاه صاحب موصوف
نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بر طبیعتم نهایت تردد پیش آمده بود بجناب
حضرت مولانا دمرشدنا بدیطور عرض کردم که تا رفع تردد آب وطعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود
و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بخور عرض کردم که تا
رفع ملال دل خود هیچ نخواهم خورد چنانچه بموقت شخصی دونه پیره های تازه بدست خود گرفته و در روضه
روضه شریف کشاده بدست من داد من هیچ نخوردم و بر طاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم چیزے
غفلت بر دلم طاری شده دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره های نمخوری چیزی شیرینی بنوش
من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن ایرکه از همسایه باشد چیزی شیرینی معقول و ظرف گل آورد
و در روضه مقدسه شریف کشاده پیشم نهاد شیرینی بر طاق نهادم و باین عنایت بغایت سجده شکر رحمانی
بجا آوردم و شیرینی و پیره های عطیه حضرت مولانا و مرشدنا خوردم بمجرد خوردن انچه تردد ات بر دلم بود
بالکل مندفع گردید **حکایت سی و سوم** در تعلیم عالم رویا **و مطابق آن** در ظاهر در حلیه حیات
سید زین علی ساکن شیخ پور علاقه فتح پور بسنده نقل میکنند که در آخر زمانه سلطنت غازی الدین حیدر
شاه اوده در لکهنؤ آمده بشرف بیعت حضرت مولانا قدس سره العزیز مشرف شدم و شجره چشتیه صابریه
بدستخط حضرت یافتم لیکن چیزی دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بوطن خود رفتم در موضع مسکن من
اتفاقا خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقشبندی سهرانجی مهمان وارد شدند وقت شب و شان
مراد وستانه تعلیم نمودند که در مراقبه نشسته بردل نقش الله بر تاک طلائی تصور نموده بذکر خفی الله الله
میکرده باشند و خیال نمایند که درمیان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن بدماغ میرسد

مطابق گفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماوه جنون در من پیدا شد و خیالات فاسده
و رغبت بطرف فسق و فجور پیدا گشت گاهی ارادهٔ زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری و غیره
خطرات فاسده بخاطر میگذشت و در نماز وغیره رغبت نمی شد لیکن نماز تهجد و ورد و وظیفه هم میکردم روزی
وقت شب بجلسه نماز نشسته ورد میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در
طبع من هیچو خیالات نبود حالا نوبت جنون رسیده مولانا خبر گیری نمیفرمایند همانوقت غنودگی آمد بخواب
دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان فتح علی شاه صاحب وضو میکنانند من سلام کردم
حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چرا؟ من عرض حال کردم فرمودند که بعد هر نماز یک تسبیح فلک
فی الافلاک میخوانده باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم و بعد نماز صبح شروع کردم
بمجرد خواندن آن خطرات فاسده رفع شدن گرفت بعد چند روز افاقت کلی یافته در لکهنؤ آمده قدمبوسی
حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من مشرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل اشغال
ارشاد نشده بود امیدوار تلقین ستم حضرت در حجره تشریف برده مرا در تنهائی یاد فرمودند و دروازه حجره را
بند کنانیده پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه بتکرار پرسیدند و
فرمودند در خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بحالت جنون بودم ارشاد شده بود
که لفظ فلک فی الافلاک میخوانده باشی متبسم شده پرسیدند که ازان چیزی فائده برداشتی یا نه عرض کردم
که من مجنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طبیب حاذق میشود
موافق مزاج مریض تشخیص علاج میکند شغل قلبی که ازان جذبه پیدا میشود ابتداءً مناسب حال شما نبود
بعده ترتیب شغل ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند **حکایت سی و چهارم** زبانی میان کریم بخش
صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چودهری عنایت احمد رودلوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا
بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه
روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنؤ وارد بودند فرستاده پیغام گفتند
که آنصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده استدعای مخلصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من پیغام
رسانیدم بروز دیگر میان غلام ذکریا صاحب پیرزاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت
شاه کفایت الله صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد رحم فرمایند چنانچه میان غلام ذکریا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دور دیده پیش از آنکه ایشان پیام رسانند از خود گفتند که میان ذکری آیند یا میان یحیی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه یحیی نام والد غلام ذکریا بود او شان را این سخن ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که یحیی نام پدرم نیز هست هرچه گفتم به پدر خود گفتم بعده گفتند که مولوی عبدالرحمان صاحب اینمین جواب بگویند غلام ذکریا بحضور حضرت مولانا آمده انچه ماجرا گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند و از قید بگذارند غلام ذکریا عذر کردند که میترسم که از زبان مجذوب حرفی بد در حق من برآید فرمودند که تو فرستاده من میروی ترا چه خطر است حسب الارشاد مکرر رفتم شاه ممدوح باز صورت ایشان دیده پیش از بیان پیام گفتند که تا زندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکریا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اندک تامل کردند بعده سر از جیب برداشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد مرگ خود خواهد گذاشت در همان هفته شاه کفایت الله قدس سره راهی ملک بقا شدند و همانروز عنایت احمد مخلصی یافت

حکایت سی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی نصرت الله متخلص بمذاقی در مذهب تشیع غالی بود اگرچه به خدمت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چندگاه معتقد شده مرید گردید و تعصب مذهبی گذاشت تا اینکه شعری تصنیف کرده بحضور مولانا گذرانید و آن اینست

ذاتیا چون ننگارم معبود را در شان عبد

من که رحمان را بشکل عبد رحمان یافتم

چون حضرت این بند نموده تاج خود و صلای شعر مولوی نصرت الله ذاقی عنایت فرمودند سعادت فراوان نصیبش شد و خوش اعتقاد گردید

حکایت سی و ششم زبانی خلیفه شیخ علی شاه صاحب و هم زبانی پنو خان صاحب در زمان وزارت نواب معتمد الدوله بهادر دل بهمن آباد و غه عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لته هارا ناگاه طلب داشته مقید ساخت و پالیش در کاشانه انداخت چونکه غلام حسین مرید و معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب یکماس غیب گذشته بحضور حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که فکر مرا نباید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید خراجیان و در عرض و معروض گستاخ است گذارش کرد که فقیر را همین است که حضور حکم ناطق مخلصی فرمایند والا غلام حسین تا فردا زنده نخواهد ماند که دو اژدهم طلبم گرفته و پانزده هزار روپیه از و میدارد و برای تهدید بیحرمت خواهد کرد و غلام حسین بدست خود کار دگرفته تشنه است و عزم بالجزم کرده که بکبوف بیحرمتی خود اگر خواهم شنید و شکم خود

کار روزده هلاک خواهم شد حضرت فرمودند که من جان وعزت او را سپرد خدا نموده ام فردا بعزت تمام خود خواهد آمد
مگر او را بگوئید که کسی را دادن یک خرمهره قبول نکند و دعوی باقیات قیمت مال خود نماید انشاء الله تعالی
زسرکار روزیره هزار روپیه خواهد آورد و یک روپیه از وکسی نخواهد گرفت تا قریب نصف شب قاسم علی حاضر
بوده اینهمه بشارت حاصل کرده پیش غلام حسین رفته او را برارشاد حضرت مطلع ساخت آخر شب اعظم علیخان
داروغه دیوانخانه نواب ممدوح که مختار کل بود در انمقام وارد شده پای غلام حسین مذکور در بکاسه دیده
نهایت برهم شد که کدام کس بر تو این ظلم کرده است غلام حسین حال ل تهمن مذکور بیان کرده فوراً
از قید گذاشته گفت که فردا دل تهمن را بنزد ما بیاوری تو در سرکار است حساب کرده خواهم داد و انچه باقی تو در سرکار است حساب کرده خواهم داد
چنانچه همچنان شد حکایت سی و هفتم بتاریخ دوم رجب سنه ۱۲۶۶ هجری بر آستانه فیض کاشانه
حضرت شیخ العالم دستگیر بیکسان مخدوم احمد عبدالحق صاحب علی نبینا وعلیه السلام حاضر بودم در انجا
باسید روشن علی صاحب رئیس قصبه بنگرام که بحضور حضرت مولانا عقیدت از قدیم میدارند و استفاده
مثنوی معنوی هم از انحضرت نموده بودند با راقم الحروف ملاقات شد عند التذکره ملفوظ شریف بیان نمودند
که در سنه ۱۲۵۲ فصلی شیخ علی بخش رئیس کسمندی از طرف سرکار سلطانی حکمه دار مهونه باڑی وغیره بودند
و من از طرف اوشان تحصیلدار سبوه بودم بتاریخ یازدهم ذیحجه یوم پنجشنبه سنه ۱۲۶۱ هجری بکپاس شب
باقیمانده بعد فراغ تهجد اندک غنودگی داشتم صورت مثالی حضرت مولانا قدس سره روبرو شده ارشاد
کردند که امروز در محفل رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شاه چاند درویش حسن پور بنده و مولوی امداد
شاه صاحب بهلایچی سعی شیخ علی بخش شما کرده بودند از حضور پر نور شیخ مذکور را خطاب خانی بهادری
شده است فقط صباح آن انحکایت رویای خود شیخ علی بخش صاحب انمقام باڑی نوشته مرسلتم
شیخصاحب نوشتند که بمقتضای محبت همچو خواب وخیال در حق میدیده باشند بعد چندی اهیران سنکه
زمیندار قیام پور علاقه دریا آباد که مجرم فراری داشتهاری بود بدست ملازمان شیخ علی بخش گرفتار
گردیده او را بحضور سلطان خلد الله ملکه فرستادند و از حضور سلطان بخطاب شیخ علی بخش خان بهادر
مخاطب شدند حکایت سی و ششم دیگر سید موصوف ناقل اند که در سال گذشته یعنی در سنه ۱۲۵۵ فصلی
شمرکامنج میداری با من مخالف شده متفق گردیدند که این کس را بحیله حساب و کتاب طلبداشته گرفتار بایکرد
و اگر مقابله نماید باید کشت و من برین بداندیشی آگاه نبودم چنانچه در نگرام روزی در مجمع خود مرا طلب کردند

جریده دران مجمع رفتم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فراهم هستند وعند المکالمت مخالفان من در کشتی
شروع کردند برفساد نیت شان متنبه شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدل گفتم که آخر هلاک خواهی شد
اگر موت باوضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت عصری رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم
آنها گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عصر ادا ساختم و بعده در سجده
رفته بروح حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اینوقت نوبت بر جان و آبروی من است یخزا الحضرت بارے
و مددگاری منست بهانوقت صورت مثالی حضرت مولانا بنظر آمده گفت که هیچ اندیشه مکن زانجا خلاص
میگردم ازین مجمع برخیز و برو بمجرد این مشاهده دل قوی گردید بعد فراغ نماز از مخالفین گفتم که امروز خصومت مسلوم
بروز دیگر فهمیده خواهد شد از همت مولانا هیچکس دم ترد صحیح و سالم بخانه نرسیدیم **حکایت سی و نهم**
حاجی محمد معظم صاحب ناقل اند که روزی برای قدمبوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود می آمدم
در اثنای راه دو خطره بخاطر گذشت یکی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چیزی عنایت
نکرده اند دوم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضر حضرت مولانا مرد فاضل است مولانا او شان را
همراه خود طعام نمیخورانند موجبش چیست هرگاه در مسجد رسیدیم دیدیم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی مسجد
نشسته تنها طعام میخورند سلام کردم فرمودند محمد معظم شب بیا نزدیک خود نشانیده چند جلیبی داده فرمودند
که بخور ادب بجا آورده خوردم و بدل خود گفتم که جواب یک خطره حاصل شد بعده فرمودند که یک حکایت
نقل میکنم چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر مهمان آمد وقت شب صوفی میزبان
حاضر خود پیش مهمان داشت که بخورید مهمان دریافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من گذاشته
مبالغه نمود که شما هم بخورید و نیت میزبان بود که من نخورم تا مهمان سیر شود آخر از مبالغه باهم نشسته
خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در انجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که مهمان بخورد
و مهمان نیز دست کشید تا میزبان بخورد طعام همچنان نهاده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد
کردند اگر اینچنین نیت هر دو کسان باشد آنها را باهم طعام خوردن درست است و الا صوفیان که
نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط از نحکایت خطره ثانی رفع کردید **حکایت چهلم** زبانی
سپونهان غوثی نامی مینالد جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دو سه گز درمیان
دیوار جنوبی مسجد درمیان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد گشاده میماند غوثی مذکور درمیان

دروازه می خفت وازیم شب بیداری ماند پنوخان روایت میکنند که شبی من دروازه جنوبی نشسته بودم
شخصی از غوثی مزبور گفت که چرا در ڈیوڑهی افتاده میمانی اندرون خانه چرا نمی خسپی او بجواب گفت که زنجا
فائده اینست که بالای ایمکان در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب میمانند که غوث وقطب تا اندازنصف شب
برخاسته مشغول ذکر وشغل میباشند وآخر شب اذان میگویند آواز ذکر واذان می شنوم محبت اوشان
در دلم می افزاید منکه مرد گنهگارم شاید همین قدر سبب نجات من باشد فقط رجب علی پسر غوثی که مرید حضرت
مولانا گست میگوید که پدرم با مولانا کمال اعتقاد ومحبت داشت از قدرت خدا همراهی مولانا در العالم
نیز کرد یعنی بتاریخ ششم ذیقعده روز جمعه بعد دوپهر بمرگ مفاجات فوت کرد ووصیت کرد که جنازه من
طیار کرده جلد بحضور مولانا ببرید چنانچه درطرفة العین جنازه او طیار شد از انجاکه آنروز از صبح بشیر وگوهر
حضرت مولانا مجمع خلائق درین محله بود وگرد وپیش مسجد هزارها مردم منتظر نماز جنازه حضرت بودند ناگاه
جنازه پدرم برداشتند مردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مسابقت جنازه کردند
ودرین مسجد شریک نماز او شدند در انوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد را
منور کردند همانوقت غوثی نیز دفن شد وهر خاص وعام را بر مغفرت ونجات غوثی مذکور اذعان کلی
گردید غرض اینکه محبت بزرگان اینچنین کارها میکند حکایت چهل ویکم در بشارت جنت پیرنخش نامی
سقه در اندرون خانقاه حضرت سکونت داشت ظاهرا شرابخوار وقمارباز ومتصف بعیوب شرعی بود
روزی حضرت مولانا بطرف بیت الخلا میرفتند بزینه مسجد پیرنخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنهگارم
نمیدانم که بانجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست گفت بهشتی ارشاد شد تو بهشتی دیگر چه میخواهی
این سخن از زبان حضرت شنیده سقه مذکور را یقین کلی گردید که نجات من شد دعای وثنای بسیار
وبسیر نوعها ذکر وید بعد چندی سقه مذکور تائب شده بنوشتحالی در جمعه فوت کرد جنازه او بدروازه مسجد آوردند باوجوانکه
شریع بود حضرت بنفس نفیس خود بیرون مسجد در نماز جنازه او خوانده فرمودند که بهشتی است حکایت
چهل ودوم از مرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
پیر رمضان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که نجابت علی
شاه صاحب مجذوب از دنیا بقری سودائی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب ممدوح
سلطان الاولیاء اند از حال کشف اوشان بخوبی آگاه هستم وبیان کردند که هنگام اقامتم در مسجد

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی هر روزه بوقت دوپهر روز برآمده آب نوشیده منجفت روزی آنکس را
در آنجا آب نهم درسیده تشنه بخواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آبخوره
آب بدست یک طفل داده بقید نام گفتند که فلانرا بده چنانچه طفل مذکور را در ابیدار کرده آب نوشانید آنشخص
آب خورده باز بخواب رفت چنانچه همون روز من صادق بیک معه میر رمضان علی و میان غلام ذکریا
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب رفته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوف
رفتم بمجرد دیدن بجانب میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که رو بروی مرشد خود مرا برسی سودائی مسلفنی
ازانوقت بربایان کشف او شان ظاهر گشت و فرمود حضرت مولانا بیقین پوست مثل مشهور است
که ولی را ولی می شناسد حکایت چهل و سوم زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا
قدس سره منقولست که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد پنڈائن مکهونامی مرده
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجناب حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نمود از تاثیر
شاه صاحب ممدوح در بدنش نهایت سوزشی پیدا شد نامبرده از انجا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر شده
اظهار حال نمود فرمودند که چرا بجناب شاه صاحب گستاخی و بی ادبی نمودی چونکه همونوقت حضرت مولانا غسل
نموده بودند و رسقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب او را غسل کنانیده و بنده بمجرد غسل
آن آتش فرو شد بعد ازان فرمودند که آینده گاهی درخدمت بزرگان گستاخی نخواهی نمود حکایت
چهل و چهارم زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
در ایام برشکال در کوٹهری که سابق قریب حجره مبارک واقع بود حضرت مولانا باطعام مخورانیدم و قریب بود
که سقف و دیوار آن مسندم گردد و فرمان حاضرین از بیرون کوٹهری با بحاح تمام عرض میدوند که آنحضرت
زود از کوٹهری بیرون شوند و آنحضرت بخوشحالی و بجمعی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من نخواهد شد
وقتیکه از طعام وغیره بخوبی فراغت کرده بیرون کوٹهری تشریف آوردند فوراً کوٹهری منهدم گردید فقط
حکایت چهل و پنجم زبانی پوخا صاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز [illegible]
دردی میکرد بدرگاه خدا تعالی او را بهدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرید شد [illegible]
وصول کنانیدن مرشد سرفرازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و نالهٔ ساخت
مرید مذکور بر دروازه آن زن رفته پرسید که حال چیست دو عورت یکی پیر و دیگر جوان در انخانه بودند آن

پیر سال گفت که پسرم دوجه خود را من گذاشته بسفر رفته است و زوجه او اینوقت در روزه میدارد و مارا روغن
چراغ هم میسر نیست که در روشنی بزاید بدیگر خورد و نوش چه رسد بدان شخص رحم آمد و باخود گفت که صد ها در دست
برای نفس خود کرده یکبار لله هم باید کرد چوب ست خود که بمکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای سقف
یکخانه رفته اندرون خانه خزید بقدر ضروریات یکماهه روغن و جنس وغیره وزدی کرده بانها رسانید که
کار روائی خود سازید بعد ازان بکار مفوضه خود حاضر شد وقت وضو مرشد پرسید که کجا رفته بودی و حقیقت حال
بعرض رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تو راضی شد و من نیز راضی شدم و کار تو تمام کردم آن دزد
همانوقت ولی شد فرمودند که معنی اولئک جعل الله سیاتهم حسنات همین است

حکایت چهل و ششم
در حکومت قطبیت حضرت مولانا زبانی پنوخانصاحب چون نواب معتمد الدوله بهادر

از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند و رحیات نواب سعادت علی خان بهادر بسیار کوشش
جان بلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر خفیه ساخته
نائبت خود قبول کرانده بود چنانچه بمجرد جلوس غازی الدین حیدر معتمد الدوله نائب گردید بعد یکسال که
همراه مرشدزاده آفاق بنا بر استقبال لارد صاحب تا فرخ آباد رفتند و در غیبت معتمد الدوله مخالفان
مزاج غازی الدین حیدر منحرف ساختند و خبر گذشت که بعد رخصت مرشدزاده معتمد الدوله دو گهڑی در تخلیه
بالارد صاحب مشوره کرد برا یمنی بعد مراجعت فرخ آباد معتمد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند
و مرزا حاجی صاحب و آفرین علی خان و میر خدا بخش در پیش گشته داد تعصب سهو اوند و سنیان
را نهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتمد الدوله بخدمت مولوی انوار الحق صاحب
شد مولویصاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بحال شدن میتواند بشرطیکه مولانا می شاه عبد الحق
صاحب منظور فرمایند چنانچه شاه سید گلذار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش مولانا
فرستادند سید گلذار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولویصاحب
گفته اند که معتمد الدوله سید است و از کردار ناشایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عمدا میکند که
میر خدا بخش وغیره اعلان هرا وغیره بدعات شروع کرده اند آنهمه موقوف خواهم کرد و احدیرا ایذا نخواهم
لهذا من تقصیر و معافی دهم آنجناب نیز قصورش معاف کرده بحال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند
که در انچه خوشی و رضای مولویصاحب ست چشم ما روشن سید گلذار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضور دستخط منظوری کرده دهند ارشاد شد که مراعوشی مولویصاحب منظور است بعین نوشته خواهند داد
سید موصوف مکرر عرض کرد که مولویصاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد
بران مولانا ساعتی تامل کرده فرمودند که اگر از من دستخط می کنانند بخدمت مولویصاحب قصاف گفته دهند
که معتمد الدوله بنا تها اور بن کے بگڑ گیا اور پھر بنتا ہے اب بنکر نہ بگڑ جاے یعنی گفتن این سخن کار ندارد
مرسله مولوی انوار الحق دستخط کردند فردای معتمد الدوله باز بحال شده مختار کل زیاده از سابق گشتند
و میر خدا بخش وغیره روافض مقید شدند و پلٹن حیدری تبرائی موقوف شد و سبحانعلی خان وغیره از راه
طعن گفتند که معتمد الدوله بهادر سنی شدند بنا بر رفع مظنه مردم و محرم آینده غلو بسیار کردند عموماً نسبت
سنیان و خصوصاً بر فرنگی محل چنانچه فقیر محمد خان و سید وخان سرداران اهل سنت بحضور مولانا سپاس کردند
که آنحضرت در مسجدی قید سر را نشسته اند مناسب است که در عشره بمکان قلیب و مسجد دیگر سکونت ذیابند
حضرت در جواب گفته فرستادند که اگر الله تعالی را غرت عبد الرحمان و آشنی است اگر در بازار خواهد نشست
کسی را یارا بیغرت کردن نمیتواند و اگر بیغرت کردن منظور خدا باشد در قلعه آهنی محفوظ نخواهد ماند بعد ازان
هرگاه معتمد الدوله بنخ کنی عمارات شهر شروع کرده و مخالفت با مرشد زاده و بادشاه بیگم برپا کردند باب یارم
شکوه و شکایت معتمد الدوله پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی اوشد مولانا فرمودند که حالا کمک
او کج نخواهد شد هر چه مرضی او باشد بکنند و نیمکانات وغیره که منهدم میسازد بعد خرابی از سر نو معمور و آباد خواهد شد
هر مقام را میکند گویا قطب وغوث وقت کلان گرفته همراه اوست هرگاه تواتر نا الشها پیش کردند صاف
فرمودند که معتمد الدوله و غازی الدین حیدر دو نر دو چوسر اند باهم پیوسته که آنرا جگ میگویند بدون موت
احد هما جگ نخواهد شکست چنانچه بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند که اقبال معتمد الدوله تمام شد
مردم گفتند که مرشد زاده زیاده از پدر خود فرمانبردار اوشدند ارشاد شد که عنقریب اثر فرمانبرداری او ظاهر
خواهد شد چنانچه بعد شش ماه نصیر الدین حیدر فردوس منزل موفت صاحب کلان بهادر او را
مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد ازین معلوم شد که مالک غزل و نصب حضرت مولانا بوده اند
بعد محبوسی بعضی دولتخواهان معتمد الدوله باز رجوع کرده بودند حضرت مولانا فرمودند که بپاس سیادت عزت
اونگاهداشته شد یقین است که مع مال و اسباب از نجا برشود فقط حکایت چهل و ششم مزاصنافت
مرید صادق حضرت مولانا قدس سره ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید

که تصویر ذی روح دیدن جایز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود وحیا کلبی رضی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز بشکلوی نزول میکردند برای دعوت کیریا دشاه کافر بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه وحیا کلبی پیش بادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد بادشاه مذکور پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی دیده ام بادشاه هر قطعه تصاویر انبیا علیه السلام طلبیده پیش وحیا کلبی نهاد که ببین درین تصویر پیغامبر شما هست یا نه وحی رضی الله عنه همه تصاویر را دید تصویر پیغمبر صلی الله علیه وسلم برآورده نشان داد و زار و نزار گریست بحضور مشاهده تصویر بادشاه سه نوبت ولواحق خود مشرف باسلام شد بعد نقل این حکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی وحیا کلبی از اصحاب جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط **حکایت چهل و هشتم** مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکند که روزی احمد حسین خان کاشمیری بحضور حضرت مولانا قدس سره رو بروی من حاضر شده عرض کرد که تغزیه داری کفر است پس حلوا که رو بروی تغزیه می نهند خوردنش نیز حرام خواهد بود و اصل تغزیه در شرع نیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود او را باز طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاهی میداری گفت بلی فرمودند من نه برای تغزیه داری اجازت میدهم و نه منع میکنم لیکن این قدر میگویم که در شرع از تصویر ذی روح الجمله ممانعت است و از تصویر غیر ذی روح ممانعت نیست چنانچه نقل مکانات و تصویر کعبه وغیره می کنند همان قسم تغزیه نقل روضه است پس حلوا وغیره که در انجا نهاده میشود بران ورود قرآن خوانده شود دران وجه حرمت چیست فقط **حکایت چهل و نهم** حافظ سعادت الله صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بحضور حضرت مولانا عقیدت و اخلاص بدل میدارند و پیر مرشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای ورود مولانا در مسجد مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره العزیز بدام حاضر میشدم و نماز مغرب و عشا عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده تا وقت استراحت حضرت حاضر مانده بسعادت پایبوسی وغیره حاصل میکردم و عنایت حضرت بحال من روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من هرچه باشد باید عرض کردم که مقصود من لقای جمال باکمال و مس جسم مبارک است و بس حضرت تحسین کردند که حسن نیت همین است باید و نیز میکوشند که در حلقه مولانا قدس سره در آیند که ایشان قطب مولانا بانسهای و پیر مسجد جنبش و اعتبار میرساند شاید دیگری هم دیده باشد **حکایت پنجاهم** زبانی حافظ سعادت الله صاحب

حافظ صاحب ممدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست
که انچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود فرمودند که البته میگویم عرض کردم
که چندین علما و عرفا ما دون فهمیدن توحید چگونه اولیا شدند و در قدما جامع علوم ظاهر و باطن بودند چگونه
باور کنم که نفهمیده بودند ارشاد شد که مطلب من این نیست که آنها عقیده توحید نداشته باشند لیکن مقصود
من اینست که معنی کلمه طیبه و عقیده وحدت را از قرآن و حدیث بلا تاویل از روی عبارة النص چنانکه
من فهمیده نوشته ام همچنان ننوشتند اگر می فهمیدند البته می نوشتند حافظ موصوف میگوید عرض کردم
که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم لائق فهمیدن من ارشاد فرمایند فرمودند که در فهمیدن شما چه سبب
نمی آید میگوئی عجب است که خدا چندین بزرگان را این فهمیدنداد و بما بین حزو ضعیف داد در مثال این تعجب
یک حکایت نقل میکنم از ان تعجب تو رفع خواهد شد تعجب فرمودند که خدای سبحانه حضرت بایزید بسطامی
علی نبینا و علیه السلام را خطاب کرد که ترا سلطان العارفین خطاب بخشیدم و پیش از تو هیچ احد حضرت
بایزید برای یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت
که چندین مدت شد که من برای این عجوزه طعام میرسانم گاهی در دل او نیامد که من خود رفته طعام بیارم
آنروز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود بردند عجوزه مذکوره از دور دیده گفت
که برو پیش من چرا آمدی حالا که تو سلطان العارفین شدی ترا از طعام آوردن پیش من ننگ آمد
نمیدانی که حالی هفتاد بار از من استشاره کرده بود که اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفین خطاب هیچ
تا وقتیکه اجازت ندادم خطاب نداد بعد استجازت هفتاد بار اذن دادم که سلطان العارفین شدی
پس ای حافظ عنایت خدا را از حکایت فهم کن فقط **حکایت پنجاه و یکم** حکیم کریم رضا خانصاحب
ولد حکیم حسین رضا خانصاحب متوطن قدیم اکبرآباد وارد حال لکنو ساکن محله سینا بانا رمید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بروز جمعه باجازت والد خود مع محمد رضا برادر حقیقی
خود در عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نموده بمجرد فراغت بول یکایک در دسر خفیف
پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدیم و در دسر برادرم هر لحظه ترقی نمود علی الصباح والدم بخدمت
حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال مفصل عرض نموده درخواست دعا و تعویذ کردند چونکه
دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود هر کسی حاجتمند که می آمد آنرا تعویذ عنایت میفرمودند و از

برکت آن فوراً حاجت برآری او میشد لیکن از والدم حضرت مولانا قدس سره العزیز همین کلمه ارشاد فرمودند
که میان حسین رضا خان برضای خدا راضی باشید چنانچه والدم هر روزه گذارش حال میکردند حضرت
همان جواب میدادند آخرش برادرم از ابتدای مرض الی عرصه بیست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن
دریافت شد که بر حضرت مولانا قدس سره العزیز مکشوف شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین باب
همان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط **حکایت پنجاه و دوم** ممی خانصاحب جاضر باش مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که سایلی رقعه سوال بنام سبحان علی خان کنبو از حضرت مولانا قدس سره العزیز
نویسانیده پیش خان مذکور برد خان موصوف بعد مطالعه رقعه را از دست خود انداخته از سائل گفت
که رقعه عبدالرحمان ابن ملجم قاتل جناب امیر علیه السلام پیش من چرا آوردی سائل را از مکان خود بدر
کنانید سائل مذکور هما نوقت بخدمت حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال من بعرض گذارش
نمود حضرت مولانا قدس سره العزیز متبسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعه دیگر ترددش بیر سائل عرض نمود
که آنحضرت مرا از دست او بعزت خواهند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار بر آری تو از و بخوبی خواهد شد
چنانچه حضرت مولانا قدس سره العزیز بار شاد زبان مبارک خود بدین مضمون رقعه نویسانیده دادند بعد
در حق این فقیر گفتی همه راست و درست فهمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقای تو جناب علی مرتضی
علی نبینا و علیه السلام چه قدر عنایت بحال قاتل خود مبذول فرمودند ترا نیز پیروی آقای خود واجب است
هرگاه سائل رقعه دیگر حضرت مولانا قدس سره العزیز نزد خان مذکور برد بمجرد معائنه مبالغ نسبت و تحسین بسیار
با و داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبدالرحمان اصلا نفس نمیداند از امروز عظمت حضرت مولانا قدس سره
بر دل و شان منقش گردید فقط **حکایت پنجاه و سوم** شیخ مجید الدین ناقل اند که سعیدخان
مرید حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیر و مرشد بود و گاه گاه بحضور نجابت علی شاه صاحب مجذوب
نیز میرفت روزی تذکره کرد که هرگاه پیش مجذوب ممدوح میروم بمجرد دیدن من بغرش شیرانه میگوید
برو برو از رعب تاب ایستادن نمیشود گفتم روزی ما را همراه ببرید چگونه رعب و هیبت می آید چنانچه فردای
آن سعدی خان بعزم زیارت شاه صاحب معظم الیه آمد من از حضرت قدس سره استجازت کردم
و اندیشه جلال شان عرض نموده استمداد خواستم مولانا متبسم شده فرمودند تو خواهی رفت عرض کردم
خواهم رفت ارشاد شد بسم الله بروید چار گھڑی روز برآمده همراه سعدی خان رفتم شاه صاحب

بمجرد سلام کردن ما دست برداشته فرمودند بروبرو در جواب گفتم از جائیکه آمده ام برای نشستن آمده ام
نه برای رفتن بعد تامل یک لحظه فرمودند که از پیش عبدالحکیم آمدی بیا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو بر روبرو بای
اوشان تا در نشستیم شاه صاحب بکلام مستانه خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملائمت فرمودند که رخصت شوند
بجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبدالحکیم می گفتند و بهمدیگر موافقت نبود معهذا ولی را لحاظ ولی اینچنین
می باشد حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر توحید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا
قدس سره العزیز بتاریخ یازدهم شهر شوال ۱۲۴۶ هجری جناب سید حسین ابن سید محمود بغدادی فهدی
از اولاد سید عبدالعزیز برادر فرزند قطب بانی غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت سید محی الدین ابو محمد
شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در لکهنؤ آمده بزیارت فائض الانوار حضرت مولانا فاتحه خوانده
کمترین خدام را بقدوم برکت لزوم خود سرفراز ساخته بعد تعزیت حضرت مولانا فرمودند که تخمیناً بیست سال
گذشته باشند در عهد اخیر نواب سعادت علی خان بهادر من در همین مسجد بخدمت حضرت مولانا مستفید
شده بودم حال این بود که من مرد سیاحم از حرمین شریفین تا ملک بنگاله بلاد اکثر بلاد شرق و غرب
گردیده بودم و فقرا و مشائخ زمانه را دیده بودم و از هر یک بقدر استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیری
نیافته بودم لهذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشائخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان
در باب توحید و وحدت وجود جز کفر و زندقه نبوده است و حالت وجد و طرب ایشان در وقع محض است
چنانچه بعد ایدن لکهنؤ در صحبتیا باغ فروکش شده با مولوی مستعان و علمای فرنگی محل ملاقات
نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال هم هست مردمان بیان کردند که مولوی
عبدالرحمان در مسجد پنجه این مدعی توحید و مجاهر وحدت وجود هست مگر بر قال اوشان ما علما اعتقاد
نداریم گفتم که من پیش او رفته قال او را از قرآن و حدیث رد میکنم چنانچه همین اراده را صحبتیا باغ
همراه خواجه باقی صاحب درین مسجد آمدم هرگاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته بر مصلای
خویش نشانیدند در آنوقت حال من این بود که هر دو دست نگین بحنا و در دندان نگین مسی
موی بر سر و پوشاک گوته و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوڑی های طلائی و در گلوی زنجیر طلائی
داشتم و در انگشتان دست و پا چله های طلائی و نقرئی پوشیده بودم حضرت مولانا پرسیدند
که من با این حالت رندانه آمده ام و مرا گاهی ندیده بودید پس اکرام و احترام من بچه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر دستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدانم آنوقت دانستم که
این بزرگ از راه کشف نسب من دریافتند آنوقت عزم مصمم کردم که تحقیق مسئله وحدت وجود
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند
شما را نیز چیزی از توحید رسیده است پرسیدم که آیکا حال سهے یا قال مولانا فرمودند قال گفتم پس
تو کافر هستی پس میان دهری رهو این گفته برخاستم و تا دروازه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب
من کرده مرا بپالکی سوار شدن ندادند و دست من گرفته گفتند که آیکا حال سهے یا قال پس میان دهری
ازین سخن بر قلب من آنچنان تاثیر گردید که من بر پالکی سوار شدن نتوانسته همراه مولانا باز گشتم
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده در گلویم افتاده مرا بر مصلای خود نشانیده دست بر داشته
دو سه بار گفتند که آیکا حال هی یا قال پس میان دهری رهو من مثل مرغ نیم بسمل در صحن مسجد می غلطیدم
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند پانزده بست کسان حضار مستغرق وجد آمدند حتی که کهار
پالکی من بی اختیار میگریستند تا سه چهار گهڑی باین حالت گرم بود بعده قدری آب طلبیده مرا نوشانیدند
بهوش آمده و رقدم افتادم از انوقت موحد کامل و معتقد صوفیان شدم و مرا الحال نیز یاد آن الفاظ
جوش می آید تا سه ماه درین شهر بصحبت مولانا اقامت داشته بروز دوم یا سوم حاضر میشدم بعد
پنج سال باز در بین شهر آمده شنیدیم که مولانا از چشم بصیر شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از انکه
حال خود گویم با استقبال من برخاسته مرا بر مصلای خود نشانیده غرت سبار کردند یکماه دوباره اقامت
اکثر مستفید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدم حال وصال حضرت شنیده بر مزار شریف زیارت کردم
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آیکا حال هی یا قال پس میان
دهری رهو باز همان کیفیت یافتم فقط حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین و غیره حضار
سید حیدر شاه نامی باشنده پنجاب از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم شان میکردند
چون نازک مزاج بودند در اندک خلاف مرضی غضبناک میشدند مولانا دست بسته بمجذوبیت ایستادند
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعام مجذوبان میدادند و در ماه صفر عرس حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
بود سید حیدر شاه بدرگاه شاه مینا صاحب رفته حال و وجد درویشان مشاهده ساخته بخدمت مولانا

گفتند که حرا حالت نمی آید این درویشان را چه حال میشود فرمودند که صاحبزاده گاوان وسگان شمارا
حال خواهد آمد بعد ازدیدن اوشان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که انجا نتوانستند و ازانجا نعره زنان
و گریه کنان بحضور مولانا آمدند گفتند که این تاثیر حضرت بود که باین دولت رسیدیم **حکایت پنجاه و ششم** زبانی شاه محمد نخوت
صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمله امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین
که در اولاد اوشان تا امام مهدی علیه وعلیهم السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تامل فرمودند که هر دو امامین
نور عینین پیغمبر اند علی نبینا وعلیها السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین همچو نسبت
فضل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر انبیاے بنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل
وکمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد امجاد اوشان که اکثر نبی شدند منقسم گردید و فضائل وکمالات
حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد مجتبی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
منتقل شدند همچنین حال اولاد امجاد امامین است که فضائل وکمالات حضرت امام حسین در ائمه اولاد
شان منقسم گردید و فضائل وکمالات حضرت امام حسن تمامها از طرف والد ماجد وحصه کمالات حسینی
نیز از طرف والده ماجده جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت
ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی وعلی آبایه الکرام الف الصلوة والسلام **حکایت پنجاه و هفتم** شخصی
از مولانا سوال کرد که در حق انبیا فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بر دیگر انبیا بنسبت بوده است حضرت فرمودند که پیغمبر ما آفتاب و دیگر انبیای مثل نجوم هستند بلکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم و در حق اولیای امت نیز علمای امتی کانبیا بنی اسرائیل آمده است **حکایت پنجاه و هشتم**
شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسانست یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت
غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام از ابتدای تولد محبوب شدند و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین
اولیا قدس سره بست سال پیش از وصال و حضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دو نیم سال
قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند وعلی هذا القیاس حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره پیش از وصال
محبوب الهی شدند فقط **حکایت پنجاه و نهم** در حال اخوی شیخ سلامت علی شاه
میان سلامت علی صاحب ساکن مادهوپور متعلقه ضلع چهپره علاقه عظیم آباد که در زمان استقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره مشرف ببیعت مشرف شده بودند و در میان
ایشان اکثر اوقات حاضر حضور فیض معمور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور عرض شد نا سوال کردم که دنیا
چیست و ترک دنیا عبارت از کیست دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهائی
همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست باصرار عرض کردم ارشاد شد
که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با ما در خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود
می پرسم از اهل دنیا چه کار است آنزمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و
جمادات در حیوانات ناطق زن و فرزند و بیگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حب احدی
در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مراکب از اسپ و فیل و حمار و شتر و غیره که ماکول و مرکوب اند
داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و انچه ازان مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچکی
ازان در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و انها
و معاون و فلزات آمدند یعنی حب و قدر و منزلت هیچکی ازان در قلب جانگیر نه زیرا که سوای این سه چیزها
کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر اند در عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اضح باد کرا شاد
حضرت مولانا که معنی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدینوجه بوده باشد
که ظاهر اعمل بمعنی مفسره آنحضرت تکلیف مالا یطاق است خصوصا اهل دنیا باور نخواهند ساخت
که از هیچ بی وولی ترک دنیا بمعنی مذکور شده باشد باک اعتراض خواهد کرد بانکه زیاده ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معهذا حبب الی من الدنیا النساء والطیب
والنساء وقرة عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زنان و خنکی چشم
من در نماز در حدیث شریف وارد است حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادة
ترجمه دوستی دنیا سر کل گناهان و ترک دنیا سه سر عبادت است نیز فرموده اند پس ازین حال خالی نیست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بمعنی مفسره مولانا تارک دنیا بوده باشند یا نه اگر نبوده اند ابتلای نبی برای عطیه
لازم می آید و اگر بوده اند حدیث حبب الی من الدنیا تا آخره چه معنی دارد اگرچه جواب این اعتراض
از طرف مولانا میتوان گفت که رسول صلی الله علیه وسلم تارک دنیا بمعنی مبین مولانا بوده اند یعنی
محبت ماسوی الله از حیوانات و نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلا جانگرفته بود و محبت خدا

بر هر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نشاء و خنکی چشم
در نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی در ان هر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند
بخلاف دیگر انام که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند
لهذا در حق آنها حب دنیا راس الخطیات و ترک آن راس العبادات شده است پس بجز انبیا و اولیا
عشاق که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الارشاد مولانا مشکل بل متعذر است
فافهم فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید وجه وعید یکه در حق مظهر معنی مذکور پیش اهل دنیا بازانی
ما در خودش از شان مولانا بعید است بجواب گویم که این تشبیه مطابق کلام الهی است ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ترجمه آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود
مرده پس ناگوار آید بر شما و نیز بر سید از خدا وجه مناسبت در میان مشبه و مشبه به اینست که هر گاه
اهل دنیا باستماع معنی مذکور نسبت انبیا و اولیا سوء ظن پیدا خواهند کرد مظهر معنی مذکور مستحق عذاب
خواهد بود مثل عذاب زانی الام و وعید غیبت کننده و اظهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق بر آمد
سوال اگر کسی گوید که حقتعالی ملک و دولت و حکومت دنیا بحضرت داود و سلیمان پیغمبران
علیهما السلام و او و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و بخواجه بهاء الدین نقشبند و
حضرت سلطان المشائخ و غیره اولیای کرام رحمة الله علیهم نیز اسباب دنیا بسیار از بسیار عنایت ساخت
پس آنها از دنیا بودند یا نه اگر نبودند از راس العبادات که ترک دنیاست محروم ماندند زیرا که ترک
فرع اختیار است اگر بودند بمباشرت دنیا که راس الخطیات است عاصی شدند **جواب** گویم حسب تفسیر
و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن و قلب است نه دخل و تصرف در ان
لاسترضای الله چنانچه یعنی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا وارد روشن و هویداست قال
الله تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی بعضی از شما اراده دنیا میکنند یعنی اراده
آخرت میکنند و در آخر سوره شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه یعنی هر که خواهد
بعمل خود کشت خیر آخرت را بیفزایم او را در کشت خیر او یعنی خیر و ثواب بعقبی زیاده کنم و من کان یرید
حرث الدنیا نوته منها و ماله فی الآخرة من نصیب ترجمه و هر که خواهد بکردار خود نیکی دنیا را و سعی کند
در حصول متاع آن بدهم او را از دنیا از انچه نوشته ازلی نصیب او باشد و نیست مر او را

دران جهان هیچ بهره و نصیبه ☜ دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند ۵ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ۵ و نیز فرمود
قل متاع الدنیا قلیل و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و ایضا بجای دیگر میفرماید انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
و همچنین در حدیث الدنیا سجن المومنین و جنة الکافر الدنیا جیفة و طالبها کلاب وارد گشته پس از همه آیات
و احادیث معلوم گردید که بحکم هو الذی خلقکم فمنکم مومن و منکم کافر یعنی حق تعالی پیدا کرده است بندگان
خود را دو قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافرین و جمع کرد مومنین و
کافرین را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی هر که را الله تعالی
مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن با نعیم دنیا دل بر نخواهد بست و طالب آخرت خواهد شد
چنانچه انبیا و اولیا کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر که را او تعالی کافر آفریده است او در لذات
شهوات و حب مال و جاه دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافرین و منافقین
هر چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا
بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و بس و غرض کفار از صدقات و خیرات تحصیل
دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین دارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه یوثرون الحیوة الدنیا
علی الآخرة ازان خبر میدهد و حق آنها وعید دخول نار و عذاب وارد گشته مولوی معنوی قدس سره میفرماید
☜ اهل دنیا کافران مطلق اند ۵ روز و شب رزق ایشان میرسد ۵ اهل دنیا از کهین و از مهین ۵
لعنت الله علیهم اجمعین ۵ و مومنین و صالحین از اولیا و انبیا با وصف ابتلای دنیا بهیچ و مصائب
آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پرهیز کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و حق سبحانه
نازل گشت هرگاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و باش مومنین کاملین از انبیا و
اولیا در دنیا و دخل و تصرف آنها دران صرف بنا بر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی
خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هر دو محفوظ خواهند ماند چنانچه
فرشتگان متعینه دوزخ و عذاب ابد الاباد در دوزخ خواهند ماند و مضرت دوزخ که عبارت از سوزش
نار یا سردی و گرمی طبقات یا بدبوی منتنات جهنم هلاک اثر نخواهد کرد همچنین انبیا و اولیا که در دنیا
و دخل و تصرف بحکم خدا کردند و نفوس شان از نفع و ضرر مامون و مصئون خواهد ماند پس بر انها
اهل دنیا نشده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید ☜ کافر از نا کار دنیا اختیار ۵ انبیا را

کار عقبی اختیار و از تحقیق مذکور حکمت و سر من کان لله کان الله له واضح گردید یعنی چون کامل میز
در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام آدمی آیند دنیا و ما فیها من المفردات و المرکبات بل من
العلویات و السفلیات کلهم تابع آنها میشود و موذیات عالم ضرر خود را با نها رسانیدن نمیتوانند نه آتش
سوزد و نه آب غرق کند و نه باد تندی وزد و نه درنده درد و نه گزنده گزد هر بلا بل کار آب حیات میکند
و بالعکس ؎ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ؛ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت و لمعه دوم نور حال
در ذکر بعضی خلفا و مریدین که باجازت و خلافت ممتاز شده اند یا در صحبت با برکت حضرت فیضیاب
نعمت باطن گشته اند خلیفه جانشین اولین ممتاز بالطاف خفی و جلی شاه فتح علی صاحب
ابن محمد فاضل خان الله وطن قدیم بزرگان ایشان فتحپور لسوه و مولد شان قصبه امیٹھی ده کروه
از لکهنؤ است در زمان خانسامانی مولوی رحمت بخش صاحب فیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا
بعمر بیجده سالگی ملازم خدمت مولانا قدس سره شده بودند هرگاه مسجد تپه یا بین منهدم گردید و مولانا
از انجا نه برخاستند مولوی رحمت بخش ترک رفاقت کرده معه شمس الدین برادرزاده خود برخاست
میان فتح علی صاحب حسب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحت از عارضه
سرسام ایشان و پنو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی
میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علیخان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند میان
فتح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میماندند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت داشتند
الغرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیدتمندی میان فتح علی صاحب بدل راضی شدند حتی
که روزی بطور مشوره از راقم آثم فرمودند که فتح علی بدل خود تمنا اینعنی میدارد که در حیات ما چیزی
درستی معاش در وطن او گردد عرض کردم که اگر بهمت حضور با نیظرف متوجه گردد بخوبی شدن متوقع
پرسیدند بچه طور عرض کردم که در سرکار بادشاه عماد الدوله میر فضل علی خان بهادر اختیار میدارند
و بدربار میر صاحب معظم الیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دارند اگر
ارشاد شود از طرف حضور رقعه بنام بهادر ممدوح بدین مضمون بنویسیم که یکصد بیگه پخته زمین بطریق
مدد معاش در قصبه امیٹھی معاف کنانیده دهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال
نکرده ام فتحعلی در صفات من محسوب است مکرر عرض کردم که بر تمام عالم ثابت است که حضور هیچ

میکنند فقط میکنند غرض نفسانی نیست شب و روز برای دیگران صدها رقعه نوشته میشود میان فتح علی که
حق خدمت میدارند ارشاد شد که هرچه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رقعه مضبون مذکور بنام
سید فضل علیخان بهادر و خط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان فتح علی صاحب
حواله کردم و اوشان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانیدند
مولوی موصوف وعده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب باصواب حاصل کرده حاضر خواهم شد
معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان
فتح علی صاحب ارشاد شد که رقعه دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد کرده بیارند چنانچه ایشان
دویده رفتند هرچند مولوی موصوف باصرار گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می برم و انشاء الله تعالی
امروز اجرا میکنانم مگر حسب ارشاد حضور میان فتح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا
دادند آنحضرت فوراً رقعه را چاک کردند رقعه راقم اتم بدل گفت که درین چیزی مصلحت عمده خواهد بود همانروز
که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان فتح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید
وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان فتح علی صاحب را پیش امام کردند و دستار
از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند خود در مقتدیان ایستادند میان فتح علی متحیر شدند فرمودند که
والضحی و الم نشرح ترا یاد است امامت بکنید حسب الحکم لرزان و ترسان نماز گذاردند و همین طور
در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان اقتدا فرمودند بعد فراغ عشا میان فتح علی
صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی هذوی را سرفراز فرمودند لیکن من ناخوانده و
نالائق محض ستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هرکه مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده
عرض کرد که هرکه تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی سید هم حضرت
بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مراسم بایکدیگر تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولوی
صاحب بسیار دانا اند همت دانا رحمة للعالمین بعده مرزا کلن بیگ و مخدوم بخش و پنو خان و دیگر حضار
نذور گذرانیدند و مبارکباد گفتند از فجر دوشنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند
اینحال چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران زمین
عالی منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر بنام فتح علی شاه خریده شد و شهرت کونج حضرت

حضرت سه روز متواتر ماندو دران ایام راقم آثم مامور به امامت نماز گردید و حضرت اقتدا کردند کیفیت
آن در وقائع ارتحال اندراج یافته است درین کیسال مذکور میان فتح علی صاحب ادر حجره بنشاندت
نشانیده مکرر در مراقبه القای نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق و لیاقت
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صدها مردم بحلقه بیعت درآمده بمراد قلبی رسیدند و میرسند و میرسند و
رحمان بخش فرزند یگانه خود را نیز مرید و ولیعهد خویش گردانیدند اللهم زد فزدنی عمرها و ارشادها و توکلها و
چگونه نباشد که همت حضرت بر انقطاع تعلق و تفویض امر بحق امصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سابق
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا افضل علی خان چکله دار قدیم زمولی در عهد سلطان غازی الدین
موقوف شده بحضور مولانا رجوع آورده و فرد نذرانه معافی یکموضع بجمع کمابیش وجهار صد روپیه سالانه خرج
باو رچنانچه حضرت مولانا نوشته گذرانیدند حضرت آن فرد را بمن سپردند و او را فرمودند که انشاء الله تعالی
بحال خواهی شد چنانچه بعد سه روز چکله دار مذکور بحال شد و منافع گشته بحضور مولانا آمده دو اشرفی و پنج روپیه
نذر گذرانید و ادای شکر کرد که صرف از همت حضرت بحال شدم آنوقت حضرت فرد نذرانه از من طلب
کردند من بدل خود خورسند شدم که اینقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود بحال فراغت
بسر خواهد شد هرگاه فرد آوردم ارشاد شد که اینچنان از دل خود مدهید باید کرد رزاق ما و شما خدا است
و از مرزا افضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم عرض کرد که غلام برای ایفای عهده
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ماهواری برسانم یا فضل بفضل خواه سال بسال
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت آنجا
علی نبینا و علیه السلام است و همت سجاده نشین آنحضرت اند از جمله موضع معافی شاه علی احمد صاحب و
چهار صد و پنج روپیه نانکار بشاه بخشش احمد صاحب سنگا بعد سنگا میرسیده باشد مطابق ارشاد همانوقت
پروانجات جاری گردید مطابق آن بدفتر معلی شاهی نیز معاف و منها گردید و انشاء الله تعالی همیشه
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین پنو خان صاحب ابن رحمت خان قوم افغان
ساکن محله مکمنیا تولہ من محلات بیت السلطنت لکهنؤ از اول عمر بسرکار سلطان
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بود بنداول نماز جمعه در پس مولانا می گذارد
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادر زاده او که موذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت موذنی اختیار کرده سوای وقت فجر که اذان فجر بنفس نفیس حضرت مولانا می گفتند بر دو
اذان ظهر و مغرب و عشا اول وقت از سرکار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان ناصر الدین حیدر بشمول
عمله چاه پانی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر کار پاکوبی و باد بیزن رانے
مشغول می ماندند تا ده سال بر ینحال گذشت بعده مشرف به بیعت شدند چون والدین فوت
کرده بودند با دیگر اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پیر و مرشد قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته همت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کرده
که شیخ المشائخ والاولیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبینا وعلیه السلام تا چهل سال بی غسل نماز
نگذارد و بر چنانچه صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله عزم کردم که الفاظ
تعالی در تمام عمر هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هر کرا حق تعالی همت دهد این مقامات مشکل است
از انروز الی الان التزام غسل هفت بار در شبانه روز شروع کردند تا امروز که عرصه سی سال گذشته باشد
ناغه نکرده اند نه در صحت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که مارا هر چه خدای داد از مراقبه
و شب بیداری داد و است خان موصوف از انروز ترک خواب و التزام مراقبه بر خود واجب گردانیده
پهلو بر زمین ننهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند
که مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف مدار فقر بر ترک طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله
صفات ذمیمه حتی الکفر و الشرک از سیری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبة کرده بودند
بعد هفته عشره وقت اذان آواز نه برآمد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز پست گردید
کسی از حضار گفت ازده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا تهدید فرمودند که تو غیر
اذن من قصد هر یک ریاضت میکنی من ازین فعل راضی نیستم اگر نزد ما ماذون است هر چه میشود آید
هر روز بخور والا از نزد ما برو از انروز التزام طعام یکوقتی در میان عصر و مغرب کرده اند و دران هم
پاپنداند و غیر لذیذ و مقید خشک و ترشی تند هر چه از غیب پیش می آید بخورند و هر چه از شکم زاید میباشد
لسادات پنجابی نامبرده اشته میدهند علی هذا القیاس در باره پوشش از حضرت شنیده بودند که سنت
فرض است بآن یک پایجامه و کرته و کلاه کفایت میکند زیادتی بران اصراف است ایشان
بر همان سه پارچه مذکوره و در سر با عمامه یک چادر اکتفا کرده اند بروز جمعه بعد نماز فجر

ته بند چادر بسته بر سه پارچه بر دریا فرستاده شوب میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند از مدت مدید بر سبیل
مذکور نوطیار کرده غلام حسین لته والا بروز عید الفطر می آورد الحال محمد اسمعیل پسرش می آرد کهنه را
بهانوقت می اندازند بر کس که خواهد برد و در مابین عید الفطر اگر نقد یا جنس یا پارچه دوخته و نادوخته
از کدام جا فتوح می آید حق سادات است پیش خود بیچ چیز نمیدارند و اگر برای نذر کدام بزرگ یا نیاز
مولانا خواه بالضرورت سوال سایلی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض سیدها نتند و بر گاه خدا میفرستد
ادا میکنند اینقدر صفات فنافی الشیخی بلا تکلف ظاهر و باهر است و حال باطن بر جذار و شن است
مگر بعضی احوال زبانی منشی یحیی علی خان صاحب و باقر علیخان اختلاف منشی ثابت علیخان نسیره
منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الانشا این سرکار دولتمدار بسمع راقم آثم رسیده آنرا بقلم
منشی صاحب موصوف که مرید خاص و معتقد تمند با اختصاص حضرت مولانا اند و در سخن ایشان
کذب و فضولی اصلا نیست نویسانیده درج میسازم منشی موصوف ناقل اند حکایت روزی در
سنه ۱۲۵۵ هجری پنونخا نصاحب از منشی یحیی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا کلها
مسهری خود بر سر تو می بندند و شیرینی و خرما پیش مزار شریف انبا راست آنرا تقسیم میفرمایند معلوم میشود
که متوجه شادی و خانه آبادی شما هستند گفتم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن بعد فیه خواهد
گفتند که امروز عرض خواهم ساخت شب بمراقبه دیدم که جناب مولانا بمحراب نشسته وضو میکنند و پنونخا
آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضر اند و پس پشت عورتے ایستاده است صبح
و این حکایت را اراده کردم که از پنونخا نصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنونخا نصاحب فرمودند
من شروع کنم یا شما معامله شبینه بیان خواهید کرد زیرا که معانقه کنانیده دادند خاموش بوده گفتم ای
کجا خواهد بود گفتند در ویهات و در مکان که قرار یافته چوتره پیش دروازه بلند دارد و در ها یا گرد اگرد
آباد است و من و شما در انجا رفته بطی آب نالہ پای ازگل و لا شسته ایم الغرض بی تفحص جناب
والد ماجد با استعجال تمام شادی اخمر و صفی پوریجانه محبوب عالم پیرزاده صفوی النسب قزلباش
و تمام امور حسب نشان یافتم و اعتقاد من بنجدمت پنونخا نصاحب هم زائد شد منجمله مریدان
خدا بخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه مهونه متعلقه سرکار لکهنؤ است مرزا
در حین حیات حضرت مولانا در لکهنؤ آمده بودند باستماع اینمعنی که ملفوظ شریف پیر و مرشد نوشت

از راه آنم گفتند که ماجرای غلامی من بحضور نیز قلم بند ساز ند من هانوقت قلمبند ساختم و مرزای ممدوح
کیفیت مرید ی خود بدینطور ظاهر کرده که من مظهر را مادر و پدرم صغیر السن گذاشته فوت کرده بودند مرزا
عصمت الله بیک ماموی من پرورش و تربیت ساخت بهرگاه ببن بست سالگی رسیدم خال موصوف
گفت که من در لکهنو پیش مولوی شاه عبد الرحمن صاحب آمده رفت دارم ازسعی و سفارش او شان
عالمی کامیاب میشود بیا تا ترا نیز بسفارش او شان نوکر کنانم گفتم که بهتر چنانچه همراه خال خودم در همین مسجد
چند بابن حاضر شده شرف قدمبوس حضرت مولانا مشرف گشتم مرزا عصمت الله بیک عرض نمودند
که حضرت برای پرورش خدا بخش بنام کسی رقعه سفارش نویسا نیده دهند حضرت بلا له مکمن لال
فرمودند که بنام سرفراز احمد چوهری رودولی رقعه نوشته دهند در انجا نوکری بخوبی خواهد شد بعده
حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزد یک ماموی خود در مسجد در
پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزد یک طلبیده نیم نان خمیری و بالای آن قدری
گوشت عنایت کردند که بجز تسلیم بجا آورده همو نجا خوردم بجز خوردنش در باطن من حرارت جلف
پیدا گردید لیکن چون از معامله باطن محض بیگانه و نا آشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و بکسے
نگفتم صباح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا راهی رودولی گشتم چوهری سرفراز احمد بمجرد دیدن
رقعه مرا ببرگار مرزا افضل علیخان حکیم دار رودولی بمنباهره پنجروپیه بلا شرط خدمت نوکر کنانیده طعام
از خانه خود مقرر کرده دادند بدین تقریب در رودولی شریف اتفاق اقامت افتاد در انجا درگاه شیخ العالم
مخدوم احمد عبد الحق قدس سره مرجع و ماب خلائق است من نیز بطور زیارت و پرسش اکثر بدرگاه
عالم پناه آمد و رفت میکردم هرگاه در آنجا می نشستم در دل خیال عظمت درویشان بحقیقتی دنیا
و اهل دنیا خطور نمیکرد چون بیرون میرفتم آنخیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنو
آمده بحضور حضرت مولانا مستدعی بیعت شدم حضرت برخلاف عادت خود انکار کردند و فرمودند که
برای خود مرشدی بهتر از من تلاش کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر
دوازده تسبیح که معمول حضرت بود تلقین نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهائی ذکر میکرده باشی
و آنسال نیز رخصت شده برودولی رفتم و مطابق ارشاد بذکر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و
جوش قلبی پیدا شد بعد یکسال بازه در حضور آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت نفرمودند بدل خود گفتم که هر کدام که بارادت بیعت می آید حضرت خود ارادت به بیعت او
سید هند آیا در من کدام عیب و قصور است که بغلامی خود قبول نمیفرمایند بریں حسرت دار تر از کریستم
حضرت تسلی من کرده اشارت بحبس دم کردند و گفتند که جاروب کشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم
علی نبینا علیه السلام میکرده باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در دولی رفته مشغول بذکر و اکثر
حاضر باشی درگاه شریف نمودم ولوله عشق و غریمت ترک دنیا بیش از پیش پیدا شد سال چهارم در انگلینه
آمدم مرا از دور دیده فرمودند بیا بیا تا رسم بیعت هم بعمل آمده منظور نموده حاضر شدم در حجره شریف نشسته
بشرف بیعت مشرف کردند فردای آن وقت صبح درس مثنوی شریف میدادند پرسیدم که راه مجهول
کدام است ارشاد شد ۵ تو مباش اصلا کمال اینست و بس ۵ رو در رو گم شو وصال اینست و بس
پرسیدم که فنای خود بچه طور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی مشحونست کطعام
مگذار و از مگذاشتن خورش انچه لوازم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز در دلی رفتم
چو دهری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سرنو نگاهداشت ملازمان بتحصیل میشود بیا تا جائزه شما کنانیده
نام نویسایم گفتم حالا نوکری نخواهیم کرد خدای رزاق بس است بعد ترک روزگار رواجه سلاح و پارچه و غیره
اسباب تردم لود همه را در راه خدا تقسیم کرده لنگوٹی بستم و در مسجد چو دهری مزبور نشستم و طعام بالکل گذاشتم
ابتدا تا بست روز گذشت جوجوش ساخته آب زلال آن بی نمک و شیر بی مخور دم بعد بست روز انچم
متروک گردید بطور یک چله گذشت دران گونه صفای باطن بسبکی تن و لاغری جسم و غیره حاصل شد
لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و مشقت دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار
شیر مقرر کردم و در باغ چو دهری مزبور سکونت اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مراقب میشدم
سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکوه سواری کدام امیر
جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر هوا پران میگذشت آواز هوا فرود آمده نزدم رسید
پرسیدم این سواری کیست گفتا سواری حضرت مخدوم احمد عبد الحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند
که از ینجا بر خیز و مدرگاه ما حاضر باش گفتم اداب من بحضور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از روزا
همونجا حاضر خواهم ماند چنانچه بهانروز بچو دهری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من بسر میشد
قدری حلوا تیار کرده بفرستید چنانچه او شان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شده حلوا

برمزار فائض الانوار داشتم واندر حجره کوچک که اندر درگاه شریف جانب مشرق واقع است مراقب شدم
درانوقت نوری که کیفیت آن دربیان نمی آید نمودار شده در تمام حجره مستولی ومحیط گردید اول بدلم
اندیشه وخوف پیدا شد درهمان روشنی شخصی پیدا شد ازمن پرسید که این روشنی ازکدام طرف نمودار
است گفتم ازپیش رو وجانب راست گفت انور ذات وروشنی جمالی است اندیشه مکن اگر ازطرف چپ و
پشت ظهور میکرد روشنی جلال ومحل خطر بود بعد وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم
بحال خود روز افزون دیده نابر اظهار حال بحضور حضرت مولانا آمدم حال شنیده فرمودند که این ک
لباس چرا کردی عرض کردم که هرچه خدا خواست شد بعده فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت
مخدوم ابتدا اگر همین طور شده بود مگر اینحال پیش کسی اظهار مکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسیدند
که کدام عزیز واقربا داری عرض کردم که صرف یک کنیز است دیگر کسی نیست واقربای من با دختر
عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که باینها اطلاع ده که نکاح منسوبه با یکدام
که خواسته باشند بکنند عرض کردم من پیش از ارشاد حضور اطلاع کرده بودم بعده باستماع شهره شاه نهال الدین صاحب
اول درسندیله رفتم یک هفته بنیت استفاده پیش شاه نهال الدین صاحب جا حاضر ماندم گفتند که من
برابر کفش پای مرشد شما نیستم ازمن چه میخواهی بعده باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب
در بریلی رسیده یکماه بخدمت شان حاضر ماندم اگرچه کشود بعضی صفات در صحبت شان دیدم لیکن
مقام حضرت که بذات بحت تعلق داشت از اوشان اعلی وارفع بود لهذا شاه صاحب موصوف
فرمودند که اول مقام مرشد شما عالی است دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید مرا حضرت
مولانا آگهی داده اند که اینکس جای دیگر رفتن نتواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریعه
خط من بحضور مرشد خود واپس شوید چنانچه بذریعه خط اوشان بحضور پرنور حضرت مولانا باز حاضر شدم
ارشاد کردند که ترا بحضور حضرت مخدوم وپیش مرشد خود کدام چیز میسر نیست که بطلب آن جا بجا
میگردی ندامت کشیدم درهمان زمان روزی بعد ظهر دیگر واقعین را از صحبت مراقبه بدر کرده
تخلیه نموده ومرا روبروی خود تردیک مصلی نشانیده توجه کردند بمجرد القای نسبت دل من بیخود
گل بشگفید ومرا بیخود ساخت بر پشت درافتادم حضرت هر دو زانوی من بهر دو دست گرفته تردیک
خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی باز چار شانه درافتادم وبیخود شدم بعد هوشیاری

فرمودند که انچه مقسوم تو پیش من بود من سپرد کردم این را ضائع مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا
باشد از و دریغ مدار آینده بحضور حضرت مخدوم حاضر باشی باید کرد ترقی خواهد شد چنانچه باز در رودولی
رفتم و اندر مسجد درگاه شریف یک چله نشستم سبت روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم سخت
دوش من گرفته مرا متنبه ساخت که اذان بگو گفتم شما نیز مسلمان بستید خود چرا نمیگوئید و بیفتمن وقت تسجد
شاه علی احمد صاحب سجاده در انجا رسیده فرمودند خبر دار باکدام کس کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند
حضرت شیخ العالم مستمند من بدحواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پرست
بر پشت من زده فرمودند شاباش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان با واز بلند گفتم حضرت
امام شدند من و شاه علی احمد صاحب اقتدا کردیم بعد ادای نماز حضرت متوجه درگاه شریف شدند
من و شاه علی احمد صاحب بدروازه اندرونی دنبال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند روز
دیگر من اندرون درگاه پیش حوض پر آب که باندازه مقدمنور واقع است مراقب نشسته بودم
بعد ساعتی حضرت مخدوم ظاهر شده سنگ پاره مرا متنبه کردند برخاسته آداب بجا آوردم از آن جا
مذکور حضرت یک کتوره آب پر کرده قدری تناول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم بقیتی
که از خوردن آب مذکور بر دل طاری گردید در بیان نمی آید بهمین عنایت و نوازش حضرت شیخ العالم
چله تمام کردم در ینعرصه چاند خان نامی نوجوان ساکن ردولی اکثر در انجا سخنان انکار بزرگان
بر زبان میراند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گم کنند
انکار مطلق خوب نیست گفتا اگر طاقت دارید شما بحال من توجهی نمایید او را ده پانزده روز فاقه
داده روبروی خود مراقب نشانیده توجه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان مست بیخبار
گشت که خبر سر از پا نماند بعد بست روز بحضرت مولانا آمدم چاند خان مذکور نیز همانحالت مستی و فاقه
همراه آمده حالش بحضور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترحم فرموده طعام خوراینیدند از ان طاقت
پیدا شد تا ان بعد او از خویش و بیگانه بریده تارک دنیا شد عرصه هشت سال تا دم تحریر گذشته همنوز
بسلوک مشغول است و انقدر همت و طاقت او را در ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه من
از رودولی بطرف بانسه می آمد بر گاه قریب بانسه رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان جرئت
عبور نکنانیدند و احرت میگرفتند ما خیر چندبار سوالی کردیم نوبت ما نرسید و هیچ ندادیم که بآنها داده

وهمانروز غش شده بود چاندخان گفت که منت این پولاج تا کجا کشیم همت بفرمایند تا به پای خود عبور
کنیم گفتم بسم الله دمن واوانذر دریا قدم نهادیم آب که از بالش زیاده بود برابر ساق پا آمد ملاحان
دیگر حضار دیده حیران شدند هرگاه بحضور حضرت مولانا حاضر شد اظهار ماجرا کردم ارشاد شد که اینچنین
تصرفات خوب نیست هرچه شد شد اظهار آن پیش کسی نباید کرد تعریف استعداد چاندخان بسیار میفرمودند
هرگاه اقامت رودولی را سه هفت سال گذشت برادران عم زاده من بحضور حضرت مولانا مستغاثی
شده عرض کردند که والدین مرزا خدا بخش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت
امر کردند مرزای مزبور ترک کرد و میخواهش چهیت حضرت مولانا فرمودند که از و کسب نیاید هیچ نخواهد شد
خواهر خود را چرا خراب سازند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که منسوبه او
بجای دیگر هرگز نکرد خانخواهد شد حضور همت فرمایند که مرزا خدا بخش راه سلوک نماید دران هنگام مرزا
خدا بخش نیز سر و پا برهنه از رودولی خاص حاضر حضور مولانا شده بود حضرت حسب التماس اقربای شان
فرمودند که خدا بخش درمونه برود و همونجا باش و حسب صلاح بزرگان خود نکاح هم بکن مغزی الیه
عرض کرد که درمونه نشسته چه خواهم خورد و منکوحه را چه خواهم خوراند فرمودند که خدا همه جا رازق است
گفت که من بر زاقی او توکل کردن میتوانم هرچه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا
تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که ازان چیزی پیدا کرده بخورانم ارشاد شد که آب چاه
و برگ املی وغیره بسیار است همان بخورد و بخوران و بیاد خدا مشغول باش مرزا صاحب عرض کردند
که اگر مرضی چنین است یک مسجد بخته را بخاطر بنا کنانیده دهند و همت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت
من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طلع مسجد و رجوع خلق وغیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن
خدا اهل اسلام و هندو همه ها را منقاد تو خواهد کرد و در انجا از سنگ شیر خواهد برامد برای تو بالفعل
بر دیوار خام چپیر انداخته نماز بکن بتدریج مسجد بخته هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک دو رقعه
عنایت فرمایند که در بنای مسجد امداد کند حضرت یک رقعه بنام مولوی سید امانت علی صاحب
تحصیلدار موده متعلقه ضلع بانده و رقعه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عدالت جونپور نویسانیده دادند
مرزا صاحب بدست چاندخان مرید خاص خود بهر دو جا فرستادند چنانچه چاندخان مذکور چهل روپیه
از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی آورده داد مرزا صاحب حسب الحکم پیر و مرشد

برحق درمهونه استقامت نموده نکاح کردند وصاحب اولاد شدند در ابتدای حال امتحانا صعوبات بسیار
برد اشتند ودرماه رمضان المبارک آمده بحضور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب
می یافتند که مهنج مهونه باش وهرگز حرکت مکن وپیش من نیز میا وهرچه گذرد باحدی اظهار مکن وبهین
که انجام کارچه میشود در اوائل منشی دیب چند در اودهی لال وماتا دین وچنتی پرشاد ولعل بهادر لسران
دیب چند ودختر شان معه اهلیه دیب چند واهلیه چنتی پرشاد واهلیه ماتا دین ودختر ش قوم کالیت از
سکنه آنجا معتقد شده اکثر درک صحبت کرده مائل باسلام شدند از برکت صحبت ونظر توجه شان
لاله دیب چند منشی سرکار فقیر محمد خان بهادر شد اقتداری پیدا کرد وامداد مصارف مزار صاحب معین
با تعمیر مسجد ودرستی مکان وغیره شده مرید با اخلاص گردید ودر پرده نماز وروزه وذکر وشغل خدا پرستی
را اجازت یافته عامل آن شد وزن وفرزند وبرادران موافق را هم نگ خود گردانیده حتی که در اکل
وشرب با شاه صاحب شریک میشدند از ترغیب وتحریص منشی مذکور ودیگر ناگر فتگان از کفر شرک بیزار
گشته مستعد اظهار اسلام در ماه رجب ۱۲۵۴ هجری که مرزا صاحب ممدوح اراده نقل از سخالم ملک
بقا نمودند آن همه معتقدین را امر باظهار اسلام کردند ومنشی دیب چند را جانشین خود گردانیدند
باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند ومرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عهد خلیفه
مزبور نمودند ورا دهی لال موسوم باسم غلام محمد وماتا دین موسوم به غلام رسول
وچنتی پرشاد باسم محمد علی ولعل بهادر باسم حسین علی مخاطب شدند هر چند منشی دیب چند
از روی وراثت آبائی نیز دوی مقدور بود ومذات خود لکهه هار وپیه را نقد وجنس ومکانات وده هات و
املاک منقوله وغیر منقوله درمیان اقوام داشت ودر اظهار اسلام نسبت اختلاف دینین محرومی الطبع
قطعی بود وکس وکو بسیار مخالف اسلام بودند لیکن از تائید الهی وهمت حضرت مولانا وفیض
صحبت مرزا خدا بخش صاحب عشق اسلام ومحبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر وزن وفرزندان
وبرادران گفت که اگر شما همه ها بر دین مالوده شریک اسلام نمیشوند من از شما همه ها واز فیلان و
اسپان وشتران وغیره واز نقد وجنس اثاث البیت دست بردا شته لنگ لسته برگور مرشد خود
می نشینم واگر شما همه ها شریک اسلام وستفق ما میشوند بپاس خاطر شما ترک لباس نکنم وبه تدبیر
معاش بصرف اینهمه اسباب کرده مبدهم چنانچه مادر وعمه وبرادران شان بر دین هنود قائم

مانند مرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در ردولی شریف رفته از عرس حضرت شیخ العالم
علی نبینا وعلیه السلام فارغ شد از همه دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد
چنانچه بعد رسیدن مهونه از غره ماه رجب بیمار شد تا بتاریخ شانزدهم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت
رحمانی پیوسته تا بتاریخ هفدهم دفن شدند در پیشگاه مسجد شان مکانی بسیار عریض وطویل و بغایت
خوش فضا واقع است دران میان مقبره شان مرتب شده و شاه محمد خش صاحب متولی خانقاه و شان
بکمال همت وخوش وضعی بطور مشائخ دیندار معاش میکند وخدمت صادر و وارد بخوبی مینماید
اللهم زدنی توفیقه وعرفانه ومعنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از مرزا صاحب فرموده بودند
که ترا از اینجا از سنگ شیر خواهد برامد بخوبی ظاهر گشت که از همنود که مقابل سنگ بود تند کلمه لا اله الا الله
که مراد از شیر بود پیدا شد یعنی اینقدر همنود داخل اسلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان فیض
صحبت با برکت حضرت خواجه محمد شریف عرف سید صاحب خلف الصدق خواجه
سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مودود چشتی علی نبینا و
علیه السلام آبا واجداد ایشان همه مرجع ملوک وسلاطین زمان بوده اند عزت واعتبار ظاهر
وباطن در خاندانش شده آمده است ومعاش فراخی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد
ایشان نیز کافی کفاف امیرانه بود لهذا سید صاحب که فرزند یگانه در خانه والد خود بودند ناز و نعمت
پرورش یافته وملبو ولعب پرداخته بعد تجاوز چهل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند
سید صاحب حقیقت حال زبان خود میگفتند که از سن تمیز صحبت با بدان قمار باز و نشه خوار وطوا
کوچه وبازار وخوش خوراکی وخوش پوشاکی بود بکشف وکرامت بزرگان را معتقد نبودیم در عهد
نواب آصف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بریلوی که سابق سالار جنگ بودند در مکان
مافوق کنس بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول وذاکر شاغل بود بحکم اینکه صحبت صالح
ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند و در صحبت کاظم علیخان رفت وگرفتاری پیدا شد وحسن عقیدت
اولیا در خان صحبت در دل جاگرفت رو بسوی درگاه مخدوم شاه صاحب نهاد
در مسجد حضرت مخدوم رسیده وکفایت الله صاحب ولی مشهور نشسته بودند نزد شان سلام علیک
کرده ایشان در جذبه آمده ملامت ونصیحت شروع کرده که بدنام کننده خاندان سوء ادبی است

و تماشا بینی و بد وضعی میکند وچنین وچنان لباس میپوشد و ورشوا زینجا و برو از شهر من غم و غصه
بسیار خوردم و هیچ نگفتم مگر بدل نادم شده عزم بالجزم کردم که ازین شهر بد بشوم و بطرف شاهجهان آباد
روم چنانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهجهان آباد خواهم رفت و آنها راضی شده تیاری سفر کردند مگر
والده را مفارقت من ناگوار بود و تجسس کردند که بچه سبب ناگاه انگیس از شهر برخاسته دل شد کسی
مقوله کفایت الله شاه صاحب بآن موصوفه نقل کرد والده ماجده معذرت میان مخدوم بخش پیش
سید شاه کفایت الله صاحب گفت فرستادند که دریست دو فرزندان یک سید صاحب روشنی چشم
باقی مانده است تو این را از شهر بدر مکنی اگر یک موی او کج خواهد شد بحضور رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گریبان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند والشان بخیر و خوبی مراجعت خواهند نمود آنجناب
مطمئن خاطر باشند و مرا از نصیحت خیر خواهی دین است بعد این رو و کد بشاهجهان آباد رفتم و
از انجا باجمیر شریف رسیده بزیارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده باز به لکنهو رسیدم تا چهار
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب
نبیرو اصیا صاحب ممدوح بود و بعد وصال شان بطرف مولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجاے
والد بر این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دو هزار روپیه
بدهانند التفات کردند که بعد دو چهار روز بخدمت مولانا حاضر شده سلام من برسانند تا اوشان را
نسبت من یاد ماند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مراد یدند و دل من
طمع اسمغنی پیدا شد که ازین بزرگ طلب آباد کرده عرض کردم که مرا هم راه خدا بابت فرمایند
دو سه بار خاموش ماندند یکروز اندرون مسجد تنها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دریغ میفرمایند ارشاد
شد که صاحبزاده اگر یک لکهه روپیه میخواهی شما ابدالها هم مگر جز اراطلب مکن عرض کردم که بریک لکهه
روپیه خدا را میفروشم بشرطیکه ازان یک لکهه هر قدر صرف کنم کم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتم
پس من لکهه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم بعد قبیه پیش بشیخ بابا بشی فرید ندعرض
کردم که از بستن چشم دل من آشفته میشود مگر چشم کشاده حاضر خواهم ماند فرمودند که اگرچه از زمان آدم
تا ایام بزرگان چشم بسته بیعت نمایند مگر من بخاطر شما چشم کشاده خواهم داد الا اینکه انچه بنسبت بالفعل

در قلب شما ست خواهد رفت عرض کردم که چنان نشود که با سید موهوم موجود هم از دست رود و
خالی مانم فرمودند آنچنان خواهد شد ابدا الآباد همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز التزام حاضر باشی
وقت مراقبه کردم بعد چند روز ارشاد شد که شما بر نشه افیون عاشق هستند و در نشه بی کیف و نشه کیف
تبائن است اگر مستی حق مطلوب است نشه را بگذار گفتم که دو تولا افیون در شب و روز میخورم و میدانم
که در گذاشتن آن نوبت بر جانت خواهد رسید ملکت نیست نخواهد گردید فرمودند که بتدریج کمی کرده بگذار
عرض کردم اگر امداد حضور باشد یکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشا الله تعالی
جان نخواهد رفت و مشروک خواهد گشت مگر اسهال خواهد گردید عرض کردم که از اسهال می ترسم
شدت دیگر بر چه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود خطره نیست عرض کردم که متحمل اسهال
نمی شوم مگر مضد مضائقه ندارد فرمودند هر چه مرضی شما باشد از ما نوقت توبه کردند و شدا از این کیف
هجوم کرد و نوبت باحتراق دم رسید مضد های هر دو دست و پا کرات و مرات گرفتند سید شاه
سلطان صاحب بحضور مولانا آمده گریه وزاری کردند که در بست و دو فرزند همین سید صاحب باقی بود
حالا زندگی او منظر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هر چه تکلیف بود گذشت آینده خوبی
پیش خواهد آمد چنانچه بعد چند روز غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه
صفات شهوت رانی و حرص و هوای دنیا و محبت خوش خوری و خوش پوشاکی و رغبت لهو و لعب
و تماشا بینی در طبع بود زائل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب
شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و لسنبت توحید جوش کرد و صفای قلب
و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم جبروت ناشی شده بود که حضرت
مولانا بجنت شتافتند مگر حجاب از چشم ظاهری ایشان برداشتند که بر مزار شریف آمده می نشینند
هر معامله که در عالم برزخ میشد چشم کشاده میدیدند بل بعضی حال از محرمان راز میگفتند چنانچه حکایات
از معاملات مشهوده ایشان بگوش راقم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول اینکه
بر مزار حضرت مولانا نشسته بودند چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین نبیره شما
مرد متجرگشته کشف این از خود استم ارشاد شد که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم که یک گلدسته
از طرف آسمان فرود آمد و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند شما

بمشاهده این ماجرا در باغ خود ماند و گمین فتاد م میر بضا صاحب گفتند که قمر الدین از صبح غائب شده است خدا داند
کجا رفت یافته نمیشود خاموش ماندم دو سه گهڑی شب گذشته خبر کردند که قمر الدین بخانه آمد لیکن استفراغ
شده است و مظنه بیضه مشود و از سر نو صاحب گفتم که بر مزار مولانا رفته چیزی نذر بگذارند و دعا کنند شاید
خدا رحم کند میر بضا صاحب گفتند که پیش من روپیه کجاست گفتم صبر صید همان نسب تمر [illegible] تسلیم
کرد و انا لله و انا الیه راجعون صباح بدستور بر مزار آمده گفتند که هر چه شد خوب شد بر دل من غم نیست حکایت
دوم زبانی منشی محمد یحیی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشانه
بودم و سید صاحب نیز بر مزار شریف تشریف میداشتند فیمابین من و سید صاحب تصوف رفع و اشاعه
میشد یعنی حرف گستاخانه از زبان من برامد سید صاحب بطرف مزار مقدس اشاره کردند و گفتم که رجوع
بمولانا ساختند و هشت ناک شدم صبح بدربار میرفتم معلوم شد که کسی مرا برداشته بر زمین زد صدمه
تا دست و پا رو نمود سواره بر مکان رسیدم دیدم که خواجه مبارک جا بضا صاحب برادر زاده سید صاحب
نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شده بمولانا عرض
کرده ام الحال شما بیائید که خود معائنه کنم **حکایت سوم زبانی منشی صاحب** سنه ۱۲۵۵ هجری
حسب الکید والد ماجد خود منشی ثابت علی خان با اراده خدمت اخبار بنام خود م بخدمت نواب شرف الدوله
بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته جواب تلخ شنیدم و کلمات شیرینی گفتم لیکن رنج برداشتم در اثنوقت من
بخیال آمدم [illegible] سم در تو گریزم اگر گریزم ؛ و بر مزار حضرت مولانا حاضر شدم سید صاحب سر بر سینه پائین مزار
نشسته درود میخواندند همین که حسب معمول تسلیم و تعظیم بجا آوردم سید صاحب گفتند که مکرر آداب بجا آر
دست من گرفته برخاستند سبب پرسیدم متبسم شده گفتند که اینوقت حضرت مولانا خلعت اخبار شوعنایت
کردند و شما ایستاده اند از بیمعاملگی متحیر بودم که همانوقت آدم و والد ماجد رسید که شما را نواب منور الدوله
بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور نیست که روبروی پدر
پسر مالک و مختار امور شود لیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا بتعالی انجام جمله امور
بخیر گرداناد فقط **حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف** مولوی سید یوسف صاحب
مرید خاص حضرت مولانا در مرض الموت بخواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از
عرس حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام نزد ما بیا ایشان که حساب کردند روز جمعه قرار یافت

پس اظهار امینی از پنوخا صاحب بمنوند و بعد از فجر یوم جمعه انتقال گردید جنازه او شان تیار شد و قبرش
دروازه شرقی روضه حضرت کندیده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرود آوردند سید صاحب
گفتند معائنه میکنم که مولانا از مرقد منور خود برامده از راه دروازه شرقی مقبره برامده فرمودند که سید صاحب
به بینید که حالا امر... تلقین ما امت ایده... می بردم پرسیدم که سبب شاره بشما چه بود گفتند که روزے
از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب امیر المومنین علی مرتضی علی نبینا وعلیه السلام مخاطبین خود
تلقین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد بهر تلقین مرید میرود و حضرت امیر مرشد کل اند چه عجب است
اگر تلقین فرمایند حکایت پنجم منشی صاحب موصوف راوی اند که برادرم باقر علی خان مرحوم فرخواب
دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاده است نماز جنازه میخوانم امید شنیدن اینخواب
از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود سرخان کارشان تمام کرده است
باقر علیخان همانوقت سوار شد برای عیادت سید صاحب رفت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول مولانا
هستی بهر سلامتی ایمان ما ست دعا کنید و تیز فرمودند که از سه روز برای من جسم دیگر و روح عطا کرده اند
فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ دهم شهر جمادی الثانی ۱۲۸۶ هجری عاشق رحمانی
بجوار رحمت رحمان پیوست انا لله وانا الیه راجعون حکایت ششم پنوخا صاحب ناقل اند در حین
حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شاهجهان آباد انتقال کرده
سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که هرچه ثانی بود شد و ابنا فرزندان
شان موجود اند بالفعل رفتن شما ضرور نیست فسخ عزیمت کردند بعد وصال حضرت مولانا در شاهجهان آباد
رسیده روزی بدرگاه عالم پناه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین محبوب الهی قدس سره فرستند
همین که اندر روضه مقدسه نهادند از مزار محبوب الهی مولانا پدید گفتند که ابنا هم دگیری نیست
سید صاحب می گفتند که دیدن من ازده افتاد و از عرق تر گردیدم خدام حضرت محبوب الهی از بی من
در سماع خانه آوردند گفتم مرا بروان روضه مقدسه رفتن دهید که هوش بجا ندارم سبحان الله زهی کمال
مولانا و هی تلقین سید صاحب قدس سرهما و مقتضای همین عشق و محبت بود که مزار بزرگان خود را
گذاشته و از خانه باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا زیر قدم مولانا دفن سازند
تا عمر بود در هوس روی تو باشم ز در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم چنانچه همواره مرقد مولانا پیر و

شرقی مقبره مرقد شریف خواجه محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کنده شده است در سنگ مرقطعه تاریخ
آن محمد شریف سید پاک ؛ نقل خود کرد زین سنج سرای ؛ شد زروی ولایتش تاریخ ؛ واصل حق
شد آن ولی خدا ؛ فقط ۱۲۵۸ هجری یکی از خلفای راشدین مولوی ابوالحسن صاحب
رودولوی هستند بن شیخ ریاض احمد صاحب از اولاد امجاد امام همام ابی حنیفه رحمة الله علیه
جد امجد شان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المتعبدی والد مولانا محمد اسمعیل والد قطب العالم
بندگی عبد القدوس گنگوهی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن تا مولوی ابوالحسن شده
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی هر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم نیز هر چهار برادران لکهنو
کرده بودند و در مدرسه راجه تکیت رای تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در
عنفوان جوانی راغب سلوک فقر گردید مثنوی معنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر اشغال
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل رسائل مولانا و مثنوی شریف حالت جذبه بر ایشان غالب شد بطرف
رودولی رفتند و باز آمدند هرگاه در اثنای حالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند بلکه
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت مسلمین
میکردند در حین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میماندند در زمان وصال آن حضرت در رودولی
بحالت جذبه بودند بمجرد سماع خبر وفات حضرت شیخ العالم قدس سره از هوش رفتند بروز سوم از خطه لکهنو در رودولی رسیدند
که جنازه آن حضرت مولانا بتصرفات و کرامات مولوی ابوالحسن صاحب رودولی بسیار مشهور اند و چرا نباشد که حضرت مولانا بارها فرموده بودند که
حرفهای ما همین بعد از وصال حضرت مولانا باز سلوک خانواده تا سه پشت از جذبه بنیادی ایشان بخانه شیخ غلام قدوس حنفی شده بود از آن وجه سه پشت خرقه شان
یکی در سلوک دو در زمان جذب تا حیات الله خود دار رودولی شده بعد وفات الله خود در ۱۲۶۶ هجری روی غائب شدند
احدی نشان ندارد که بقایان بسمت رفت انتقال مسموع میشود که آنطرف گهاگره بعضی کسان
دیده اند عریان بعض و سر و پا برهنه میگردند چند حکایت در حال مولوی صاحب ممدوح مولوی
لطف علی صاحب برادر بزرگ عم ایشان ناقل اند حکایت اول اینکه در خانه خود و برادران خود
شیرینی وغیره هر جا که میبافتند برداشته تقسیم میکردند بنظر حفاظت همچو اشیا را مردم خانه دهماهی کاله
مخفی داشته در دروازه کوتهه را مقفل میکردند هرگاه ایشان را برای اطفال وغیره احتیاج شیرینی میشد

در خانه هر کدام که آن چیز مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل
کشاده اندرون ظرف که آنچیز مخفی بوده باشد دست انداخته برآورده میبردند مردم خانه حیران میشدند
از یمعامله چنان مفهوم میشود که حاضر و غائب قریب و بعید تر و اوشان مساوی و مکشوف است حکایت
دوم اینکه محمد نظر علیخان الهابادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد الله ملکه در ردولی رفته
خواستگار ملاقات مولوی ابوالحسن شدند بذه لطف علی گفت که جای اوشان تعین نیست گاه
بشهر و گاهی بصحرا میگردند مگر بنیت شما دریافته بعید نیست که در باغ وغیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ
ملاقی شدند اول بسیار اخلاق و پرسش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند
که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه در ویش رفته بودم روبرویش
کرده فرمودند که در آستانه مرشد شما کدام چیز نیست پیش دیگران میگردی ندر علیخان نپذیرفتند خانموصوف هرگز قبول نکردند
خانموصوف از کشف ایشان نادم شد اخوی میان محمد غوث صاحب ناقل اند حکایت دیگر
که مولوی ابوالحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند در زمان قیام من بردولی میان حسن احمد
صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب بسیار علیل بودند امید زیست نماند همه مردم مرا پیش کردند
که از مولوی ابوالحسن صاحب عا بگنانند من باصرار گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از
ده سهم نخواهند ماند از همانروز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم شد
که شاه هدایت احمد هشت برادر و دو خواهر همگی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد
و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سه را هم نخواهی گذاشت حکایت دیگر
راقم آثم در سنه ۱۲۶۵ هجری در عرس حضرت شیخ عالم علی نبینا و علیه السلام در ردولی رفته بود در قیام
من در انجا مولوی ابوالحسن صاحب از راه شفقت اکثر اوقات پیش من میماندند در عین عرس
مسونامی مکیری لکنئو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که اورا در ردولی
انداخته روانه لکنئو سازم چنانچه کهاران وغیره طلب کردم مولوی ابوالحسن صاحب گفتند که
شما خواهند رفت و اینکس همین جا خواهد ماند خیر او همین جاست همچنان شد که بیمار گذاشته آمدم
بعد سه روز همونجا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه مصقول دست خداست
که پیدا و پنهان به نزدش یکی است یکی از مریدین راسخین حضرت مولانا قدس سره

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل کوٹره است میان کریم بخش صاحب او برادر بزرگ
خلیفه شاه فتح علی صاحب حکایت میکنند که حرمت خان از سن تمیز متقی و پرهیزگار و فقیر دوست بود مگر در
پلٹن بعهده جمعداری نوکر شده بود و من در پلٹن دیگر ملازم بودم در پرتابگڈه هر دو پلٹن جمع شدند در آنوقت
با جمعدار حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکرد که من تبلاش مرشد تا بالای فلان کوه
رسیدم بالای کوه جنگل لق و دق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای کوه در کاشه
سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب یکپاس السینه ره ماندم التفات نکرد هرگاه سر برداشت
سلام کردم گفت برو برو اینجا چرا آمدی شیر یا گرگ ترا خواهد خورد گفتم هرچه شدنی باشد شود حالا نمیروم
گفت اینجا چیزی نخورد گفتم هیچ نه بسیار تهدید کرد لیکن من ترسیدم و همونجا نشستم و وقت پوست کردم
درخت که آنجا افتاده بود برداشته در آوندگلی جوش کرد قدری ازان خورده و باقی در یک دونه برگها
نهاده مراد اد خورده م و حیران شدم که آن لذت در هیچ نعمت دنیا ندیدم صباح گفت که نعمت تو پیش
مولوی عبد الرحمان است در لکهنؤ رفته مرید شو پیش من نصیب قوی نیست جهت هدایت آن درویش
بحضور حضرت سولانا مشرف بیعت شدم از آنروز حب دنیا و مافیها از دلم سرد گردید چنانچه در پلٹن
آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین متوقوف کنانم تمنا رد او لشکار و غیره نمیکذارند و میگویند
که عوض شما خدمتگار و نوکری ما خواهم کرد نوکری ترک نکن بیان گریم بخش روایت میکنند که هرگاه از لکهنؤ
بطرف رامپور بگڈه که پلٹن با تعینات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعدار
آنجاست با او ملاقات میکرده باشی حسب الارشاد اکثر با او شان ملاقات میکردم پوست و استخوان
باقی مانده بود مدام جلبه و فاقه کشی میکرد رسول خان گوله انداز دیگر مردم پلٹن معتقد بزرگی و کرامت
خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی او از پلٹن بدینطور ذکر میکردند که از پرتاب گڈه بفاصله
نیکرده ندی سیلانی است بطرف ندی برای غسل و غیره میرفت یکروز از پلٹن غائب شده برکنار
ندی رفته بود و بارش باران شروع گردید سه روز متواتر گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسولخان
وغیره بر کنار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا برپا نشسته است چون نزدیک
رفته حال پرسیدند از چشم میدید دیگر چیزی گفتن نمیتوانست معلوم شد که سه شبانه روز متواتر بارش
بروی شده بود لهذا جسم او را تشنج ساخت چند مردم از انجا برداشته زیر درخت انداخته از آتش گرم

کردند آنوقت حرکت دهند گفت که گله از جسم مدن کنید جسم برینه کرده گرم کردند و ساکشاده شد گفتند و ملتفت نا گفت از بخار بخبر ام
چند مبالغه کردند از بخار بخبر است مردم تا بگذره دستان ملتفت برای دیدن او همو بخامی آمدند خواستند که برای او
مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور باغ وغیره بندند قبول نکرد و گفت برای من زیر زمین
جای کنید بده دهند که دران دفن شوم بطوله خانه زمین کنید بده حجره درست کردند و متصل آن یک چوبره
برای نماز درست کرده گرد آن دیوار پخته بوضع مسجد قناتی تیار کرده دادند دران مستغرق بذکر و شغل
میماند سه چند از پرتاب گذده و دهیات گرد نواح مردم طعام وغیره نعمات می آوردند لیکن او بچیزی
التفات نمیکرد آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نشست و برخاست نماند و نماز وغیره متروک شد
من کریم بخش همو بخا بودم روزی گفت که لوٹه وضو و کتاب وظیفه من در طاق که اندرته خانه
است بگذارند و همه ما رخصت شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بحق تسلیم
کرده بود انا لله و انا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آنمرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده آید ما چه هست
که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد بانه غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مخلص صمیم
حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند ابن شیخ محمد بخش ابن شیخ امام الدین
ابن شیخ نور الحق ابن مولوی شیخ محمد خلف الصدق ملا شیخ احمد عرف ملا جیون قدست
اسرارهم ملا جیون صاحب استاد و پیش امام عالمگیر بودند و بعد عالمگیر از عهد بهادر شاه تا فرخ سیر
مقتدای انام و شیخ الاسلام ماندند بعد وفات در امیٹھی مدفون شدند روضه متبرکه و مدرسه
عالیه شان در قصبه امیٹھی موجود است مولوی امیر علی صاحب لکهنؤ تحصیل علم ظاهر نموده
بعمر هجده سالگی در سنه ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال سه ماه و هفده
صحبت بابرکت دریافتند درس مثنوی معنوی و رساله کلمة الحق و کتاب کنه الامر شیخ
محی الدین ابن علی العربی معه شرح عبد الکریم جیلی و ربع اول مشکوة شریف با شیخ عبد الحق
دهلوی از مولانا گرفتند و کتاب نور مطلق سبقاً سبقاً از راقم آثم خوانده استفاده سلوک و تصوف
بسیار کردند و در سنه ۱۲۴۲ هجری بروز عید الضحی بشبره بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع
سلاسل یافتند از مزاج ایشان از ایام طفلی صلاح و تقوی و همت علیا جبلی بود چنانچه حضرت
مولانا مکرر فرمودند که امیر علی گوهری بهاست مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان

خلق الله وجهاد با اعدا الله مصروف گشت هزارها مردم از فیض صحبت شان توفیق صوم وصلوة و
ترک بدعات یافتند وصدها مسلمین بجاده بیعت در آمده متدین شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شده
بی زاد وراحله برخاستند وپیاده پا طی مراحل ومنازل نموده حاجی الحرمین شدند ودو سال در مکه
معظمه ومدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض وبرکات کردند وبزیارت عتبات عالیات انبیاء
واولیا باثنای راه استقبال سعادت کردند ومرتبه ثانیه با قافله کثیر وجم غفیر از وطن بدین همت برآمدند
که بر پیر قدم دو رکعت نماز گذرانده ورچند ماه تا نول گنج که از امیتهی بست کروه است مصروف شده خطوه
کروهی دو رکعت نماز بجا آورده ودرین سفر نان ونفقه هزارها مردم همراهی شان بی اسباب ظاهری
از غیب میشد بعده حسب الایمای حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا بجمیع وجوه کردند ودر صحرای
بیرون شهر جانب شمال یک مسجد خام طیار ساخته واز جمله قبائل وعشائر طرح بیگانگی انداخته
معتکف مسجد شدند وبا احدی سروکار نداشته داد توکل میدهند وا بالنعمت ربک فحدث دو حکایت
بیان کردند حکایت اول آنکه در اولاد امجاد بندگی میانجی صاحب قدس سره شاه غلام محمد
صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهید در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب بکمال ارادتمندی
در گنوگهات مشهور است بیعت نداشتند مردم شهر را وشان طاعن شدند بنابر آنکه احدی از اولاد بندگی میان
نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است واگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد وفی الحقیقت
شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فائده ظاهر نشد لهذا باستماع
اوصاف حضرت مولانا غائبانه عقیدت پیدا کرده روزی بحضور حضرت مولانا پیام کردند که من
از چشم معذورم واستطاعت حاضر باشی حضور نمیدارم پس شما بدان مقصد عالی توانید رسید
ان نگر الطف شما پیش نهند گامی چند بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده بامولوی
امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده اند
که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا شما اجازت میدهم که در امیتهی رفته از طرف
من بیعت شاه غلام محمد بگیرند واین کلاه من بر سر او شان بنهند وبپوشند که چه قسم برکت میشود حسب الارشاد
حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتم وتاج بر سر او شان نهادم بخرقه پوشیدن کلاه
عشق ومحبت در دل او شان جوش کرد وذوق سماع پیدا شد باوصف اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع نبود و در عالم رویا بندگی میانجی صاحب رضی اللہ عنہ خوشنود سیے خود
ازین بیعت بیان کردند و درجهان هفته مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی
صاحب باشاه صاحب ممدوح بیعت کردند و بعد ازان قریب پنجاه کسان بحلقه ارادت شان
درآمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب رکمال عشق و محبت مولانا انتقال
کردند و در اله آباد دفن شدند فقط حکایت عجیب در سفر بیت اللہ هنگام ورود بمبئی تمام
ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبدالاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از
مشاهیر مشائخ عظام اند بار بودند و دران نواح رجوع خلائق باو شان بسیار بود رنسیر آنجاست
لیکن متکلم محض و زاهد خشک بودند و منکر وحدت وجود و مکفر سماعان غنا بودند و بدریافت اینکه
انبکس یعنی بنده خلیفه مولانای شاه عبدالرحمان موحد لکنوست باتباع خود میگفتند که این فرقه
وجالبه رسیده است مگر بمقتضای اخلاق عمیمه دعوت ایشانرا نمودند و هرگاه دو مخلص او شان
رسیدم واعظانه زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کشادند نهایت منغص شده میخواستم
که طعام او نخورم لیکن چون مولوی عبداللہ چینا پٹنی برادر حقیقی میر صادق نائب سلطان ٹیپو و عبداللہ
مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا جهانداز شاهزاده دهلی مرید شاه غیاث الدین صاحب
موده دی نیز دران صحبت شریک بودند گنجایش بیرونی نبود چار و ناچار طعام خورده بمکان فرود گاه
حضور رفته بعد قیلوله برای نماز ظهر برخاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبدالاحد موصوف خوان
شیرینی بردست خود نهاده زار و نزار گریان می آید و نزدم رسیده گفت که برای خدا مرا و طریقه
مولانای شاه عبدالرحمان صاحب مرید کن والا ایمان من برباد رفت پرسیدم که دو گهڑی پیشتر
تو منکر بودی اینوقت کدام چیز ترا برایمعامله برانگیخت عرض کرد که بعد برخاست شما چون خفتم
در مجلس وارد شدم که دران حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام رضی اللہ عنهم حاضر
بودند چهره من مسخ گردید همه بزرگان بر من عتاب کردند که تو مرید و خلیف مولانای شاه عبدالرحمن
صاحب را دجال گفتی در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بردست خلیفه او شان توبه نکنی
و تجدید ایمان بعقیدت مولانا نکنی نجات تو ممکن نیست لهذا امید وارم که تقصیر من معاف فرمایند
و مرا از سر نو مسلمان سازند و سه روز دعوت باستماع غنا قبول فرمایند بعد ظهور این کرامت

حضرت مولانا از و توبه کنانیده و تجدید ایمان ساخته در سلسله بیعت حضرت مولانا داخل کردم و رسائل حضرت
که نزد من بود نقل گرفته موحد کامل شد چنانچه در بمبئی الحال موجود اند و در بمبئی قوالان بنوعی
غمخوار او تلاش تمام قوالان را طلبیده سه روز محفل سماع مرتب ساخت و خود شریک سماع ماند
و در همان صحبت فریب چهل کسان سکنه انجا داخل بیعت شدند یکی از مخاص مریدین که باجازت و
خلافت ممتاز شده صاحب کمال شدند شاه امان الله جوده پوری است رحمة الله
علیه هرگاه حضرت مولانا از مسفر حرمین شریفین براه وطن شریف مراجعت ساخته در جوده پور
دو ماه اقامت ساختند منجمله تلامذه آنجا امان الله طالب علم همراه گردید چنانچه حضرت مولانا معه مولوی
رحمت بخش و حاجی غلام محمد و میان امان الله بتاریخ چهارم ربیع الثانی ۱۲۹۳ هجری در اجمیر شریف
رسیدند سه ماه و دو روز در انجا اتفاق اقامت افتاد و در ابتدای حال بفاقه کشی او قات گذشت
شاه امان الله نیز در انحال راسخ قدم و ثابت قدم بود از اجمیر شریف بعد طی همه مقامات که تشریح
آن در لمعه دوم نور اول گذشت تا لکهنؤ فیضیاب صحبت ماند طالب صادق و مرید واثق گردیده بدل
خدمتگذار رهنما نمود چنانکه مولوی رحمت بخش رفیق قدیم را بانتبان رشک میبرد چونکه رحمت بخش رفیق
قدیم و محب صمیم بود با وجود ناموافقت بجز اطاعت او چاره ندیده آخر الامر از حضرت مولانا رخصت شده
در بنارس رفت و اندر ٹھٹھری بازار مسجد محتصر کویله والی اقامت ساخت و طرح عزلت و خلوت
انداخت با دو زم حافظ قاسم علی ردولوی و منصب علی خان صاحب بنارسی که بخدمت شاه امان
موصوف اکثر بار یاب شده بودند روایت میکنند که شاه امان الله از فیض برکت صحبت مولانا
ترک و تجرید آنچنان داشت که بجز لباس پلاس و بستر پلاس چیزی دیگر نمی پوشید و بتنهائی
میگذرانید و احدی را پیش خود نمیگذاشت دروازه مسجد بند میداشت وقت نماز میگشاد و باقتدای
مرشد خود اول وقت نماز پنجگانه ادا میساخت و خود امامت میکرد و توکل محض بود از مسجد بیرون
نمیرفت و مجوز آمد و رفت امرا و اهل دول پیش خود نبود اکثر روسا و شاهزاده های سکنه بنارس
تمنا داشتند که بزیارت شان مشرف شوند مگر در مسجد مسدود می باشند بای خربا و مسالکین از
ظهر تا عشا ممانعت نبود هر که می آمد او را خالی نمیداشت و اکثر مردم را نان و قند سیاه گوارا بسنه
که در انجا بهیلی مشهور است و بقدر پاو آثار مسیا شده بود و بعضی را بسیه ها مسی و بعضی را روپیه

میداوند چند حکایت کشف و کرامت شاه صاحب قدس سره که بروایت ثقات شنیدم در ذیل مرقوم میگردد **حکایت اول** حافظ قاسم علی موصوف می گفتند که من عند الملاقات یکروپیه نذر کرده بودم آنرا قبول کرده مرا دادند که پیش خود دارند چنانچه در صندوقچه خود داشتم تا هفت سال صندوقچه از زر و پیسه خالی نماند و از احدی قرض نگرفتم روزی سهواً همان روپیه صرف کردم از انروز برکت رفت و اکثر تنگدستی پیش می آید **حکایت دوم** منصب علیخان طالب علم ساکن بنارس حکایت میکنند که مولوی رحیم الله ساکن مچهلی شهر برای ملاقات شاه امان الله رفته بودند شاه صاحب موصوف با وشان گفتند که با وصف مولویت همراه مولوی علی کبیر صاحب در مقام مهول پور بحالت جنب نماز گذاردی مولوی رحیم الله مذکور گفت قصور شد گفتند خیر دار باز اینچنین جرات که موجب کفر است نسازند مردم تفصیل این ماجرا پرسیدند مولوی رحیم الله گفتند که من از مچهلی شهر بطرف بنارس می آمدم و مفتی علی کبیر صاحب از بنارس بمچهلی شهر وطن خود میرفتند در منزل مهولپور یکجا فرود شدیم وقت نماز آمد اگرچه حاجت غسل بود مگر از حجاب ملفتم و همراه مفتی صاحب ممدوح شریک نماز شدم معلوم نیست که این بزرگ بفاصله دوسه ساعت چگونه بر همه مطلع شد و میگویند که بروز وفات شاه امان الله تعالی کچهری های عدالت و نظامت و اپیل بند غده بود و تمام شهر بجنازه شان حاضر بود اندرون شهر مقصل مسجد منشی غلام سرور بگالی دفن شده اند و مزار شان مرجع خواص و عوام است **حکایت سوم** زبانی مولوی امیر علی صاحب که در بنارس حاضر بودند مولوی سید محمد علی صاحب برادر مولوی حیدر علی صاحب رامپوری خلیفه سید احمد صاحب بعزم بیت الله و هم بنیت جهاد در بنارس رفتند و قریب لکهه مردم بردست او شان بیعت کردند و در شهر هر جا که وعظ میگفتند هزار ها مرید شده مستعد همراهی شان میشدند چون شهره شاه امان الله صاحب نیز در انشهر بوجه کمال بود مولوی سید محمد علی صاحب ایی ملاقات او شان رفتند و ترغیب جهاد دادند امان الله شاه گفتند که ما را از جهاد بنفس خود فرصت کجاست که قصد جهاد داشته فرستیم مولوی محمد علی بحث و تکرار و ترجیح جهاد بیان کردند شاه صاحب صوف فرمودند که بروز جمعه در مسجد ما آیده وعظ خواهی گفت عرض کردند که برای وعظ ما بجای وسیع می باید که سه چهار هزار مردم جمع میشوند فرمودند که هر قدر مردم که خواهد آمد در همین مسجد خواهد نشست اگرچه در مسجد زیاده از چهل پنجاه کس گنجایش نبود لیکن همراه مولوی محمد علی قریب سه هزار مردم آمدند و همه ها بفراغت نشستند **حکایت چهارم**

پیشکه شاه امان الله صاحب پنج آثار آوردانان بسیخ روغن طیار کنانیده در یک خوان داشتند و بران
چادر خود انداختند شاه صاحب ممدوح ازان خوان یکیک نان بسه هزار مردم دادند و تمام نشد بملاحظه
این دو کرامت مولوی محمد علی مستدعی بمت شدند که قافله کثیر همراه من میرود بمت فرمایند که کفالت
نان و نفقه این قافله عظیمه از من شدن تواند و حج میسر آید فرمودند که حج نصیب تو نیست در کلکته
با یک زن مالدار نکاح کرده راجع خواهی شد همچنان شد که ایشان با یک بی بی انگریز که مسلمان بود
نکاح کرده در بنارس باز آمدند و اراده کردند که باشاه امان الله صاحب بیعت خواهم کرد قضای کار
شاه امان الله صاحب پیش از آمدن شان از دنیا رحلت کرده بودند مولوی محمد علی باستماع این خبر
بسیار متاسف شده بر قبر شان رفته بعد دعا تحمه خوانی گفتند که هر چه در زندگی فرموده بودند مطابق
آن بظهور آمد لیکن نمیدانم که بعد وفات هم چیزی قدرت میدانند یا نه بمجرد این خیال قبر شان بجنبش
آمده نرقید و خواستند که بیرون آمده قدرت خود بنمایند بمنبا یده ایخیال مولوی محمد علی عرض کرد که برای خدا
پرده شریعت نگاه دارید احتیاج کرامت دیگر بنسبت از انروز مولوی محمد علی از انکار تصرف اولیا توبه
کرده پیش من امیر علی رجوع کرده مستدعی بیعت معاوده شدند چنانچه بعمل آمد حکایت کرامت پنجم
زبانی رحیم بخش قدوائی ساکن رسولی که مرید صاحب نسبت و عاشق مولانا است شیخ مذکور
ناقل اند که در بنارس رفته باستماع اوصاف شاه امان الله صاحب حاضر شدم با وجود آنکه همدیگر تعارف
نبود در یافتم که انکس مرید مولانا است و آنوقت گرسنه بودم بدل خود خیال کردم که شاه صاحب
چیزی خورانند یا نه همانوقت یک قاب پلاو بسیار نفیس و گرم و تازه پیش من نهادند که بحضور شکم سیر
خوردم بعده لفت تهان پارچه بطور کهیس که از همان قسم پارچه کرته شاه صاحب بر تن اگر فی بود
مرا عنایت کردند دیگر مرتبه که بزیارت شاه صاحب رفتم چیزی نقد یا جنس مرا دادند و فدای جمله
مریدان مولانا بودند و شیخ مذکور معترف است که فائده باطن تبرد صحبت شان برداشتم یعنی بنسبت
فنای قلبی بر من آنچنان غالب شده است که بمجرد توجه سوی دل بیخود میشوم رزی کمال حضرت
مولانا قدس سره الاقدس ۵ فقره پیران او قصص الانبیاست بذکر مریدان او تذکرة الاولیاست
یکی از مریدین مخلصین نجف علی خان ابن رحم شیر خان قوم افغان ساکن موضع شمس آباد
ضلع فرخ آباد است در آخاز جلوس غازی الدین حیدر شاه زمن بحضور حضرت مولانا حاضر شده مرید شده

لیل ونهار ملازم خدمت گردیده وقت خواب بچپی وپاکوبی مامور شدند وباوقات دیگر بباد بزن اے
وبوقت مراقبه شریک جلسه میشدند طعام یکوقت از سرکار مولانا میخوردند تا سه سال خان مذکور میگویند
که لعب سه سال عرض کردم که حضور طریق وصول خدا تعلیم فرمایند ارشاد شد که طعام
مخور پرسیدم که چه خورم فرمودند که از سبوس نان پخته بخور تا چهار سال از سبوس گندم
نان پخته بی نمک وشیرینی خوردم واجازت شده بود که هرگاه شیر میسر آید بدون شیرینی شیر بنوش بعد
چهار سال فرمودند که قلب خود را می دیده باشی هرگاه چشم بسته می دیدم قلب صنوبری مجسم بلا حجاب
بنظر می آمد ودران صدها سوراخ بدنظور بود که کسی درخیار باشلغم وغیره دانه های جوخلانیده باشد
واز هریک سوراخ دود سیاه گرم برمی آید بحضور پیر ومرشد عرض کردم که حال من بحضور روشن است
از خورش سبوس طاقت نمانده ارشاد شد که دلبه بگیشت جودر شیر پخته میخورده باشی تا یازده ماه دلبه
خوردم از التزام غذای مذکور تبدیل اکثر صفات ذمیمه بحمیده وصفای قلب وکشود باطن بخوبی گردید
آنزمان وقت شب من ومولوی امیر علی بحضور حاضر بودیم ارشاد شد که نجف علی تو حالا افغان نمانده
لهذا شیخ عبد الحمید ترا خطاب اودم از نام نجف علیخان جوانبخی هرکه ترا عبد الحمید بگوید یا اوکلام
میکرده باشی آداب بجا آوردم ونذر گذرانیدم بعد ازان ارشاد شد که تهجد همراه ما میخوانی بعد تهجد
سجده طولانی که میکنم درعقب ما تو هم درسجده شریک میشده باشی چنانچه از انروز درعقب حضور
موافق تعلیم که برای هرشب جداگانه مقرراست شریک سجده شدم انچه تجلیات وکیفیات از
انعکاس قلب آن حضرت برقلب این کمترین خدام فائض میشد درحیز تحریر وتقریر نمی گنجد من تمام روز
منتظر آنساعت می بودم که کی روز تمام شود ودرشب وقت سجدهٔ حضرت برسد راقم اثم الشیخ عبد الحمید
صاحب ممدوح پرسید که خلاصه تعلیم اشغال که دران فوائد بسیار دیده باشند بیان فرمایند گفتند
که درابتدای حال ذکر نفی واثبات دوازده تسبیح چنانکه معمول همه مریدان است فرموده بودند از
ورزش آن وتوجه حضور درعرصه سه چهار ماه این کیفیت پیش آمد که هرگاه درخلوت نشسته
نفی واثبات شروع میکردم بمجرد کشش لای نفی نوری از بالا مشتعل شده وقت ضرب الا الله
در دل آن نور جذب میشد واز ذکر لذت می یافتم وگاهی دم در دماغ حبس میشد وبیهوش شده
می افتادم وتاثیر اینچنین ذکر بدیگری هم میشد چنانچه روزی اخوی مرتضی خان شریک جلسه ذکر نبوده بود

عکس بخلی از ذرات نگرانی و تشویش را در پیشانی آن بحضور حضرت آمده مرید شدند و سوگند
[illegible] هم شغل داشتن همین بود و در [illegible] از کثرت [illegible] وجود مکانات نیست و بالا و دانا و [illegible] وجود
[illegible] هم میشود و چنانچه [illegible] میگردد و چنانچه [illegible] و سه منزل آنجا مکشوف میشود و [illegible] وجود
و حال قدرت و تصرف و کارسازی عنایت مصور حال [illegible] و احسانات [illegible] از [illegible] کرامت و کمال [illegible]
به بعض [illegible] حکایتا نگارش [illegible] و [illegible] بیت در [illegible] روزی [illegible] با [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible] پیلو [illegible] تروتازه آورده نذر حضرت نمودم
[illegible] آن [illegible] و [illegible] و [illegible] چنین [illegible] تروتازه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و

مخدوم صلاح الدین صاحب بدہنی کہ سلسلہ شان بجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ
میرسید در سنہ ۱۲۳۲ فصلی بسبب مخالفت شرکا از موضع شاہ پور پلہری خارج کشتہ مع شیخ حسن علے
برادر کلان خود در محمود آباد سکونت گرفتہ بودند در سنہ ۱۲۴۳ ہجری بعمر پانزدہ سالگی در مسجد پٹنہ بایں آمدہ
از حضرت مولانا قدس سرہ بیعت ساختہ شجرۂ قادریہ رزاقیہ یافتہ بودند پیش از بیعت در پلٹن جعفری
ملازم سرکار شاہ اودہ خلد اللہ ملکہ شدہ بودند از ہمت حضرت مولانا خدمت نوکری بساعت شد
لہذا اکثر اوقات بحضور حاضر میماندند و نظر عنایت حضرت بر شمار الیہ روز افزون بود تا آنکہ صرف از
از صحبت و چشم عنایت حضرت شورش جنون و حالت جذبہ در ایشان پیدا شد اکثر در سماع
مثنوی معنوی و گاہی در سماع غنا مغلوب الحال میشدند چنانچہ در زمان سلطنت سلطان غازی الدین حیدر
نور اللہ مرقدہ روزی وقت صبح میان اسد اللہ صاحب سبق مثنوی بحضور مولانا میخواندند دربان
آستان حنانہ بود ہر گاہ شنیدند مصرعہ بشنو ای غافل کم از چوبی مباش ۔ بر شیخ عضنفر علے
حالت مستی طاری شد رقص کنان خود را در چاہ کہ بر لب فرش مسجد واقع است انداختند صرف
کرامت باہرہ حضرت بود کہ در میان ہوای چاہ گرفتار شدہ اندرون نیفتادند کیفیت آنحالت
زبانی حاجی خدا بخش و میان اسد اللہ و احمد خان حضار آنوقت ہمین قدر مسموع گردید کہ
بجو و متوجہ شدن ایشان بطرف چاہ حضرت مولانا از مصلای خود برخاستہ بر سر چاہ رسیدند
و حاجی غلام محمد اورنگ آبادی دست فرو کردہ ساعد دست شیخ مذکور گرفتہ احمد خان را
آواز دادند احمد خان در چاہ خمیدہ دست دیگر گرفتہ بالای کشید ہمہ مردم حیران ماندند کہ در میان
ہوای چاہ اینچنین جوان تنا ور و قوی در عین حالت مستی و بیخودی چگونہ فرو رفت و بر کدام
پنجہ ایستادہ رقاص بود شیخ مذکور میگوید کہ حضرت سبب انداختن خودش در چاہ استکشاف
فرمودند ہر گاہ معلوم شد کہ سوای جذبہ سبب دیگر نبود فرمودند کہ از نذر حضرت جنید شخصی مجذوب
شدہ بود او را اولش طعام و آب پس خوردہ خویش خوراینیدند تسکین یافت چنانچہ مطابق
ہمان عمل طعام اولش خود و آب خوراینید در حالت جذبہ تسکین پیدا گردید ہر گاہ حضرت مولانا
بر بستر قیلولہ دراز شدند شیخ مغضنفر علی را یاد فرمودند در حالت پای کوبی پرسیدند کہ بچہ سبب خود را در چاہ
می انداختی عرض کرد کہ حضور روشن ضمیر اند باز پرسیدند کہ چند مدت است کہ مادر خود را

ندیدی عرض کردم که از شش ماه فرمودند که حالا برو مادر خود را دیده بیای عرض کردم که مادر من محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم است بمدینه میروم این لفظ شنیده حضرت برخاسته بر بستر نشسته ریش
مبارک را از دست گرفته فرمودند که تا زندگی مرا مگذار یعنی من هرچه میگویم تو باش بعده فرمودند
که قصد اهلاک خود از افتادن چاه وغیره گاهی نخواهی کرد والا در حشر روی مرا نخواهی دید چنانچه
تا زندگی حضرت مولانا مرتکب آن حرکت نشدم مگر بعد دو سال از وصال حضرت در چاه مسجد
غنا در چاه مسجد خود را انداختم ولبسیار غوطه خورده مثل مرده شدم شخصی در چاه فرود شده مرا برآورد
و بر پیرهن انداخته بالا کشیدند خلاصه اینکه شیخ مذکور نسبت عشقیه بحضرت مولانا راسخ داشت
که بعد وصال حضرت مولانا یار برزخ مرشد خود عشق می بازد و انچه واردات و خواب و
بیداری می بیند آنرا در نظم در اگ موزون کرده میسراید و ذوق برسیار دو عارفان محقق میباشد
از انجمله استست ایشان در راگنی الهیه است که اکثر بر مرقد حضور می سرایند راگ توهی میرو تن
من توهی میرو پران ؛ توهی سرون نین کیول مکه کیان ؛ توهی پتال لوک سرگ لوک
مرت لوک ؛ توهی پون جل توهی پرتهی بهان ؛ توهی عارف بین آپکو چینی ست کرتا
ہون ای رحمان ؛ از انجمله استست دیگر در راگنی مذکور است ؛ ایسی بهروپے سے کہ
مین چهب پہ موہی ؛ کبهون نهسی دیکهه کبهون مین روئی ؛ مهین بهروپی سنگے سنگے رچ
دکها وے ؛ بهیوا چرج دیکهه کے بده کهوئی ؛ یہی ابهی لاکهه ہی رہی موری ؛ عارف واکے
گری بهیان وار سکهه تے نسوئی ؛ شیخ موصوف حکایت میکنند که روزی حضرت
فرمودند که ای غضنفر پیش ما چهار کوہر لی بها ہستند که حضرت امیر المومنین علی مرتضے
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام با امام حسن وامام حسین وخواجه حسن بصری وکمیل بن
عیاض علی نبینا وعلیهم السلام داده بودند واز خواجه حسن بصری بطریق سلسله تا حضرت
محبوب الهی رسیده بود پرسیدم که کدام گوہر اند پرسیدند که تو میگیری عرض کردم که عنایت
شود ارشاد شد که اول افلاس که هیچ دولت دنیا باو نمیرسد از سلطنت سلیمان هم فائق
است قدر آن بجز انبیا کسی نمیداند دوم بیماری بیماریکه از طرف خدا و رسول خاص است
بطرف بیمار قدر آن بجز حضرت ایوب کسی نمیداند سوم موت است که در صفت آن دو سه سطر

الموت جسر یوصل الحبیب بالحبیب یعنی مرگ پل صراط مستقیم است که واصل می گرداند
دوست را بدوست حقیقی که خداست گو هر چه باشد در نزع است که مثل آن هیچکدام نشنیده
وکدام بهشت در اصل حور و قصور و صفای بیان از ستاد احاطه و امکان و ملوث ذات بی چون
برابری او نمی کند خوبی آن بهشت و در نگذران
که بیا تا ترا بهشت می ابریم فریاد خواهد کرد چنانکه جنتی دوزخ بر دن
خواهند کرد همه کسان این چهار گوهر نادر الوجود را بینند اگر تو می گیری بگیر وچون بگیرو
پیش انان برای صاف کردن او گالدان خود حضرت ارشاد کرده بودند من همه را ترجمه
وغیره که در الوگالدان بود آنهمه را است نوشتم و حضرت کرپاشن میفرمودند اینها مانا گاه
شده آنوقت از جا سر فرو کرده خاموش شدند فردای آن در تنهائی مرا یاد فرمودند این نعمت عطا
فرمودند حکایت شیخ عارف مذکور حکایت میکند که روزی شاه هدایت الله صاحب رحمه الله
زولی از من فرمودند که بیا من از حضرت مولانا فرقه دوست رخصت بودم گفتم که برای
خدا حرف سفارش من بجنابت مولانا گاهی نفرمایند بهتر میدانم انچه بهتر میدانند مولانا می کنند
خواهند کرد حضرت مولانا کرپاشن میفرمودند بهترین معاملات گاه شده بخشین این کردند و
حکایتا فرمودند که روزی بخاطر حضرت جنت مکانی سلطان نظام الدین قلس سره العزیز
گذشت که از من سنت نکاح ترک شده است دوم ترسم که درگاه پرستش ترک این سنت
خواهد شد چه جواب خواهم داد اگر شیخ المشائخ والاولیا فرقه خود عنایت فرمایند شاید ببرکت آن
ازین مواخذه برهم حضرت قدس سره برین خطره مشرف شده فرمودند که اگر ازدواج است
من خرقه پوشی بکار نمی آید دل من بگیر تا هر دو جهان همراه تو باشد فقط بعد ازین حکایت
فرمودند تر ادل من کافی است که همیشه همراه تو باشد عرض کردم که مرا بجز عشق حضور چیزی
مطلوب نیست میخواهم که بر نهج حضور همیشه همراه من باشد فرمودند که هر مرید که هر مرشد را
مرده میپندارد او مرده است و هر که زنده میداند او زنده یکی از خلفای حضرت مولانا
قدس سره شیخ محمد قاسم ابن عبد الشکور ساکن دیال پور متعلقه پاک پتن که بالهار شاه
علی احمد ابن غلام فرید دیال پور نامیدال شیخ المشائخ والاولیا شیخ سعید الدین گنج شکر

قدس سره العزیز بود بهمت و سعی حاجی قاسم نیز از اولاد اجداد گنجشکی بودند در عهد نواب سعادت علیخان
بهادر در ابتدای دولت حضرت مولانا در سنه یکهزار و سیصد و شش هجری این سعادت دریافته
شجره در تقریبا هفتاد یکسال احاضر خدمت مانده بطرف وطن خود رفتند بعد هشت سال باز در لکنهو
ملاقیشان شده بزیارت شده اجازت و خلافت گرفته رخصت شدند شیخ صاحب موصوف از
حسن اتفاق بتاریخ بست و ششم شهر شعبان سنه ۱۲۷۹ هجری در قصبه بجوان وطن مالوف
وارد قدم آمده ما کمترین خدام مولانا ملاقی شدند از ارشادشان چند سخن از ارشاد ایشان
در ذیل درج میشود همان وقت قلم بند گردید حکایت اول در مکاشفه آنحضرت روزی آخر شب
در خانه تشریف داشتند و جناب مولانا بطرف خود مشغول نشسته بودند از من پرسیدند که جنس خوردنی
چه داشت صباح در روز دوازدهم فقیر و پدر را آورده بودند پدر را پارچه پخته آورده بودند آنرا
در خوردن پدر آنرا بمن خواهی آورد وقت صبح بعد نماز اشراق بخانه مولانا نشسته بودم
مرا نزدیک طلبیده فرمودند که امروز برای من در دوازده رکعت پدر را پارچه دیگر و پدر را آورده بودند آنرا
را بمن خواهی آورد در بهار آنرا بمن خواهی آورد در بهار آنرا خواهم آورد لیکن منع
حکایت دوم در آنحضرت قدس سره شیخ محمد قاسم ممدوح فاضل بود مکرر روزی در تنهائی پرسیدم
که حضرت از مراقبه نشسته چه می کنند فرمودند یاد الهی پرسیدم چگونه فرمودند حضرت
میگویم همیشه آنچه هستی تو ای خدا در دین نفی اول خود را نفی میکنم و کیفیت ذکر در مراقبه
در تصور صدای الله از دماغ برداشته بر قلب باید زد و این مشغولی را نیز عبد امنسوب باید کرد
یعنی او خود ذاکر خویش است پرسیدم که شغل باطن بر که این چیز موقوف است فرمودند بر روزی
حلال پرسیدم انچه متوکلین را میرسد روزی حلال است یا نه فرمودند که آنچه متوکلین که نظر بر رو
میداریم از کجای آید بهتر اند کسانیکه بدست خود مزدوری کرده نان میخورند حکایت سوم باظهار شیخ
محمد قاسم در اجازت بعضی اعمال برای حل مشکل و دفع حاجت مجرب گفته اجازت داده اند که
بعد غسل و قبل وترکه فارغ خاطر باشد باید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و
سلم اندیکهزار و یکصد بار بسبب سبب میخوانده باشی در اول ماه از چهارشنبه نخستین شروع کند ایضاً

برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خاندان نقشبند به درود شریف صلی الله علی محمد و
آله وسلم مرتب است بوقت معین در شب یکبزار بار میخوانده باشند و نیز برای زیارت طریق ذکر
که حسب تعلیم مولوی مدن خان صاحب فرخ آبادی یاد داشتم بحضور ذکر کرده اجازت آن گرفتم
و آن اینست که بعد نماز عشا یکبزار بار کلمه طیبه بخوانند بدینطور که اول لا اله الا الله محمد رسول الله
یکبار خوانده فقط ذکر لا اله الا الله بحبس دم شروع نماید هر قدر که در یک نفس خوانده شود و قت
نفس محمد رسول الله بگوید از ینطریق ذکر نیز زیارت نصیب میشود فقط حکایت بعد وصال
حضرت مولانا قدس سره سید حسن صاحب نبیره سید عبد الله بغدادی رضی الله عنهما از بیت الله
در لکنهؤ آمده بودند بسیار صاحب حال و وجد بود و محو تشوق غائبانه خود بحضرت مولانا بیان کرد
که عرصه دو سال گذشته باشد که محمد قاسم علی پنجابی مرید مولانای شما عبد الرحمان را در مکه معظمه
دیده ام در باب جبرئیل مقیم است و محاهر وحدت وجود در عین بیت ربی است بزرگی و کمال
او در انجا اینقدر است که مفتی محمد یسین مدرس حرمین شریفین مرید او شده است و چند حکایت
کرامت او حسب شنیده خود بیان کردند حکایت اول اینکه هرگاه شنیدم که محمد قاسم مرد جاهل
و امی است مگر حقائق معارف و اسرار توحید بیان می کنند بدل گفتم که اگر او را علم لدنی است
معنی چیزی کلام عربی از و می پرسم به بینم چه جواب میدهد چنانچه روزی در مکه با و گفتم که معنی این
شعر بگو ۵ طی بعدت طی قلبنا ۵ هن السعدی اجرنا مقیل کانا ۵ گفت ترجمه این الفاظ در سنه
بفرمایند که من عربی نمیدانم گفتم این شعر مولوی امجد اکبر آبادی است که در مدح سید عبد الله جد من
گفته است محمد قاسم از شنیدن این کلام خاموش شد بدل گفتم هیچ نیست و از مفتی محمد یسین صاحب
مدرس گفتم که تو مرید مرد جاهل شده اسلام خود برباد دادی او شان حال پرسید من قصه انسان
بیان کردم جواب نداد بعد یک ماه ازین معامله روزی من در بازار مکه بر دوکانی ایستاده
بودم که ناگاه محمد قاسم بنظر آمد بدین صورتش بدل من عظمتی پیدا شد خواستم که پیش قدمی نموده
مصافحه کنم او جسم لطیف همچو هوا شده اندر جسم من حلول کرد و مرا حالتی پیدا شد که بیهوش گردیده
بر زمین افتادم و بدل گذشت که معنی آن شعر همین است بعد دو پاس که بهوش آمدم تحقیق کردم
محمد قاسم در مدینه منوره هست برای خواندن معنی شعر که سوال کرده بودم بجسم مثالی پیش آمد

این ماجرا از مفتی محمد یسین صاحب نقل کردم او گفت که فی الحقیقت معنی طی بعدت همین است
که تغیر حال بحال دیگر شود و در حرمین محمد قاسم هندی عاشق رسول صلی الله علیه وسلم مشهور
است هر کدام را بجناب پیغمبر علیه السلام حاجتے میباشد از محمد قاسم عرض و التماس میکنند
او بجواب آن از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیده میگوید **حکایت دوم** سید ممدوح روایت میکنند
که در مکه با شخصی ملاقی شدم او میگفت که من شنیدن کلمه انا الحق از زبان محمد قاسم ضرب شمشیرے
حواله او کردم از قدرت خدا محمد قاسم محفوظ ماند و زخم آن شمشیر در سینه من رسید اینک نشان زخم
در سینه موجود است چنانچه دیدم **حکایت سوم** در کرامت مولانا بروایت **محمد قاسم**
نقل کردند که یک مولوی از علمای شیعه پیش مولانا آمد و رفت میداشت و عقیدت خود ظاهر میساخت
بایمای مجتهد خود یک چنانک زهر هلهل در قورمه مرغ پخته بجهانه دعوت پیش مولانا آورد و مولانا از
کشف باطن دیده و دانسته آنرا خوردند و هیچ اثر نکرد و آرنده آن برای دفع شبهه یک لقمه طلبیده
اندک بر زبان نهاده بود که حالت او متغیر گردید لاجرم معترف مقصور شده از حضرت مولانا امان
خواست مولانا آب دم کرده نوشانیدند اگرچه جان بسلامت برد لیکن در آخر عمر مخدوم گردیده
فوت کرد **منجمله مریدان راسخ العقیدت مرزا عبد الله بیگ** ولد مرزا شاکر بیگ قوم
مغل عرب مسمی ستوطن کابل و متولد لکهنؤ است پدرش در رساله سواران نواب شجاع الدوله
بهادر نوکر سرکار او بودند ایشان را خورد سال گذاشته فوت کرد مرزا مزبور از سن طفلی بجیه
و خوشرو بود و آثار سعادت و بزرگی از اول عمر جلی داشت بعمر سیزده سالگی خودش تیز در سواران
ملازم شد بهرگاه بسن سی و پنج سال رسید روزگار موقوف شد بامید واری بحضور بزرگان رجوع
کرد چنانچه بدرگاه حضرت قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره تبر آمد و رفت میداشت و دران زمان
در خانقاه حضرت مخدوم میان نجابت علی شاه مجذوب واند مسجد شان حضرت مولانای شاه
عبد الرحمان در ویش سالک قیام داشتند مرزا عبد الله بیگ منظر اند که روزی بشاه نجابت علی
صاحب سلام کردم و او شان چار چشم شده بطرف من نظر کرده گفتند بیا بیا مرزا جانی بیا در انوقت
خاصه شان رسیده بود از انجمله دو نان و چند قاش خربوزه بران نهاده مرا دادند و گفتند که نعمت
پیش بادشاهان اگر میخواهی بگیر من نان و خربوزه خوردم از انوقت محبت نجابت علی شاه بدلم پیدا شد

هر روز که بدربار میرفتم و شاه مرحوم سلام میکردم او هم با لفظات پیش پا افتاده که دولت
و جهانی بتو سپرده ایم و هیچ خود میکنیم گفتم من دولت تو نمی خواهم و امیدوارم شما
منکه مال و خلق را نمی شناسی من خود صاحب منصب هستم مرا چه بدین دولت
هر کس را بدهند غنیمت دان که ترا از خود میدهم گفتم مرا میرزا منصب نیست این گفتگو بر ملا می شد
واکثر حضار درگاه بران واقف شدند بعد در باب ایجاد حیدرخواستم کرمیش بجانب علیشاه
نرودم لیکن بی اختیار می کشید دگرمی و وحشت در باطن من پیدا شد بدین حال مردم نمانده
برد و علی مراد خان پیش شاه مرحوم مستغاثی رفتند که پروش خان و عیال او عیال
دیگری نیست شما او را دیوانه کرده بجانب علیشاه صاحب هیچ نشنیدند گفتند ما ان بجا نخواهد نشست
کار تو اینجا نیست چون دیدم که حال من روز بروز بدتر میشود و حضرت مخدوم شاه میرزا عزم
هر گاه اندرون منظره منزه می نشستم آتش در دلم زبانه می کشید و بیرون می آمدم باز آتش میگرفت
در حالت مراقبه حضرت مخدوم بصورت شیخ کبیر گنبد رنگ سبز با عمامه سبز و ردای سبز
محاسن دراز تاج بسر و دو بزرگ دیگر همراه از جمله فرقه مسعودیه هر روزه برای تلقین من
نزدم می نشستند من ایشان را پیش بعضی مخلصین بیان کردم و بزرگ هایی چند بگفتند
که انچه انجامی بینی پیش کسی اظهار مکن لیکن از من ضبط نه شد هر گاه مکرر اظهار راز کردم مواجهه حضرت
مخدوم موقوف شد و در دل من القا گردید که اگر ازین بلا نجات می خواهی مرید مولانا ئے
عبد الرحمان صاحب باش شد در مسجد رفته از حضرت مولانا درخواست بیعت نمودم فرمودند
که من مرد عاجزم شما را بجانب علیشاه ولی زبردست می خواهد چرا لوی بیعت نمیکنی گفتم مرا لالت
خود قبول است مجذوب بخواهم شد بعد اصرار من فرمودند که فردا جواب خواهم داد دانستم که از
حضرت مخدوم پرسیده مرا بخواهند کرد چنانچه بمباح آن سعد شیرینی حاضر شدم حضرت مولانا
مرا بغلامی خود قبول کرده رسم بیعت نمودند از آنوقت مانوس شدم همان شب میان بجانب علیشاه
در درون مسجد بخشنام و سخت گرفتی مولانا شروع کرد و گفتند که در باغ من چرا دست انداختی
باغ هر یکه از آن اوست و در کمال اجازه بستعد زدو کوب بیشتند مولانا فرمودند که این را بیرون
مسجد کرده بهند مولوی خیرات علی در حمت بخش وغیره گرفتار کرده بیرون مسجد کردند از آنوقت

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا نقیض افتاد و مجوز اقامت مولانا بمسجد درگاه نشدند چنانچه شبی
نجابت علی شاه در معامله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد نشانیدند یا این نشانیدند که اینجا باش
از صباح آن حضرت مولانا در مسجد ند کور تقیم شدند مرزا عبد الله بیگ ناقل اند که بحضور مولانا عرض کردم
که نجابت علی شاه صاحب یک دائره آتشین بنعینات من کرده است هرگاه از انجناب علیحده میشوم
محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خواهی نشست چون در
مراقبه نشسته چشم بند کردم مرا بدرگاه معلی حضرت قطب بانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
علی نبینا و علیه السلام برده قدمبوس کنانیدند چه می بینم که بحضور آنجناب بسیار اولیا حاضر اند و بجناب علی
شاه نیز دور ایستاده بطرف من بنظر قهر می بینند حضرت مولانا بحضور پر نور عرض کردند عبد الله بیگ بعیت این فقیر
کرده است و نجابت علی شاه این را نمیگذارد چنانچه در اینجا نیز حاضر است به نقبا حکم شد که انجذب
را از دربار بدر کنند و تاکید سازند که از اینجان غرض نکنی **حکایت دیگر زبانی مرزا موصوف**
مسبوقست که روزی بخاطر گذشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد در
اثنای راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود پیر و مرشد من بین خطره آگاه شده وقت
رفتن بیت الخلا دست من گرفته ایستادند پرسیدند کسی دیگر اینجا هست عرض کردم کسی نیست
فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب مشعل گرفته تلاش خواهی کرد مثل من
نخواهی یافت در قدم اول فتاد که فی الحقیقت در خاطر من اینچنان آمده بود آینده عهد میکنم
که تا عمر بود در هوس روی تو باشم ✽ و در خاک شوم خاک در کوی تو باشم ✽ چنانچه مرزا
موصوف تا بقیه عمر در بین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ بسر نشان بمکان نیچه و
برد و در کمال عشق و محبت شیخ خود جان بحق تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن ۱۲۶۴ھ
است انا لله و انا الیه راجعون مرزا صادق بیگ ابن خدایار بیگ سکن قدیم شاهجهان آباد
است مولد ایشان لکنهو است در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بخلعه ارادت
مولانا و رامده مدام حاضر باشی میکردند و گاه گاه در مراقبه می نشستند مرزا صاحب موصوف تا ۱۲۶۱ھ
که روزی خطره گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم نصیب نشد
در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمد دیدم که در صحرای وسیع یک چوکی نهاده است و بجوم

بزرگان آنجاست ناگاه جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنجا ایستادہ بنظر آمدند کسی مرا گفت کہ درود
بخوانید چشم واگردید و از عنایت حضرت نسبت توحید و فنا حاصل است فقط و منجملہ خلفاے
راشدین فانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب خلف الصدق مولوی انوار الحق
بن مولوی عبد الحق خلیفہ ملا واسطہ قطب آفاق حضرت شیخ عبد الرزاق قدست اسرارہم ہستند
مولوی نور الحق صاحب فرزندکلان مولوی انوار الحق از زوجہ اولی بودند برادر حقیقی شان مولوی
علاء الدین و اسرار الحق بودند و از زوجہ ثانی مولوی انوار الحق صاحب کہ ہمشیرہ نجابت علی شاہ
بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبد الصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا عبد العلی
صاحب خلف ملا نظام الدین صاحب قدس سرہما بودند در قصبہ سہارمتصل کالکتہ مدرسہ منشی
صدر الدین میر منشی کونسل کالکتہ تحصیل علوم نموده دستار فراغ پیش جد امجد ممدوح بستند بعد ازاں
در لکھنؤ آمدہ تدریس جملہ کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فارغ التحصیل شدند چنانچہ مولوی
سراج الحق و مولوی برہان الحق صاحب دو فرزندشان از جناب ایشان تحصیل کردہ بودند
بعد فراغ درس و تدریس مرید رشید مولوی انوار الحق صاحب والد ماجد خود شدند مگر ایشان
مقلد متکلمین بودہ اذعان عقیدت وحدت وجود نداشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل
ظاہر و باطن تعلیم و تلقین توحید ہمیشہ میکردند چون اطمینان کلی نشدہ بود مولوی انوار الحق صاحب
بطرف مولانای شاہ عبد الرحمان صاحب ہدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب
رد مولوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب کہ ہم طعام و ہم کلام شان بودند بدیں طور بسمع کاتب الحروف
رسانیدند مولوی محمد یعقوب صاحب نقل اند کہ روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب
گفتند کہ ہر چند پیش از والد ماجد خود بیعت کردہ ام لیکن میدانم کہ والدم پیش از بلوغ مرید والد خود
شدہ بودند و بیعت کہ قبل از بلوغ باشد معتبر نیست لہذا میخواہم کہ تجدید بیعت از مولانای شاہ
عبد الرحمان صاحب بکنم شما در ین باب استمزاج مولانا بکنید عرض کردم کہ مولانا از راکہ سر نفسے
در اجابت آن تامل خواہند کرد اگر آنجناب خود تشریف برده مستدعی خواہند شد جاے عذر
نخواہد ماند چنانچہ ہمانوقت برخاستند و بندہ ہمراہ بود بعد نماز ظہر بحضرت مولانا آمدہ مستدعی
بیعت شدند مولانا فرمودند کہ شما بزرگ و بزرگ زادہ ہستند و از والد خود مستفید شدہ اند

احتیاج دیگر چیست مولوی نورالحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دست شان گرفته
مصافحه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد و بغیر صه حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله
خان گفتند که ایخانصاحب مولوی نورصاحب را اجازت و خلافت همگی سلاسل دادیم شجره های
جمله خاندان باشما بدهید بعد چند گاه مولوی نورالحق صاحب بمن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف
اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میدهم عرض کردم که مزید احسان حضور است والا مرا از طرف
مولانا نیز بلا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در حین حیات مولانا مولوی نورالحق صاحب بجوار رحمت حق
بعد دوازده روز بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۱۰ هجری جان بحق تسلیم کرده پایند از مولوی
انوارالحق صاحب قدس سره بجوار رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند
که مولوی نورصاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند **منجمله مریدین مخلصین مولوی یعقوب**
صاحب رودولوی ابن حافظ لسباون بن حافظ غلام حسین از شرکای زمیداری قصبه رودولی
است در زمانیکه حضرت مولانا بدرگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره
اقامت پذیر بودند مولوی موصوف بعمر بست سالگی کتاب شرح وقایه از مولانا میخواندند و هرگاه
آنحضرت در لکهنؤ آمده بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب
نیز در لکهنؤ رسیده در مدرسه راجه بکیت رای اقامت کرده سبق از مولانا شروع کردند تا نصف شرح
وقایه و قدری حسامی اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که مارا فرصت تدریس کتب درسی نیست از
مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمة الحق وغیره رسائل توحید از من بخوانید چنانچه از مولوی
نورالحق صاحب شرح وقایه و حسامی خواندند در رسائل بحضور مولانا شروع کرده هر روزه حاضر میشدند
طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت در مدرسه داشتند عنداستدعای
بیعت حضرت مولانا فرمودند که ایخانصاحب اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما همه وجوه اجازت
است مگر رسم بیعت بجای دیگر خواهند کرد مولوی صاحب ناقل اند که بعد چند گاه فرمودند که مرشد تو
آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نکرده ام فرمودند که شاه محمد غوث فرزند شاه
عبدالکریم صاحب در ایجا آمده اند مرشد تو هستند من هم نوقت بتلاش اوشان برخاستم فرمودند که
در رودولی ملاقات خواهد شد چنانچه در رودولی رفته باوشان بیعت کردم و حال عنایت حضرت

مولانا نسبت خود ذکر کردم شاه محمد غوث صاحب فرمودند که مولانا صاحب را مرشد من باید دانست
آزرده دلی آمده عرض کردم که حسب الارشاد رسم بیعت کردم فرمودند اچهاے اچهاسلسله شاه عبدالکریم
والد ماجد شاه محمد غوث صاحب نیز بواسطه بندگی ابوسعید به قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوهی
میرسد و سلسله مولانا هم به قطب عالم قدس سره میرسد بالجمله مولوی یعقوب صاحب اگرچه حاصل و واصل شد
در صحبت و فیض صحبت مولانا شده است و با پیر بیعت صحبت طولانی هم میسر نشد از عنایت الهی در
صفحات فقر و فنا رنجیده و تفرد و توکل و تسلیم کمال رسیده اند مدت پنجاه سال است که از خویش و
اقارب جدا شده آنجا اقامت میکنند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان
مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا وعلیه السلام بگذارده پیشانی میکنند و هر روز آن مجلس
مولود شریف میرسد و جمیع مشائخ و قوالان شهر را طعام میدهند سلمه الله تعالی و زیدفی عرفانه یکے
از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عباد الله نیشاپوری است وطن
قدیم ایشان قصبه جرول بوده است خودش در قصبه رونهی سکونت ورزیده حال خو
حکایت میفرمود که من از سن تمیز بصحبت سید تراب علی شاه صاحب قدس سره که بلا واسطه خلیفه
ارشد قطب آفاق حضرت شاه عبدالرزاق صاحب بانسوی قدس سره الاصفی بودند پرورش
و تربیت یافتم و چونکه سید تراب علی شاه صاحب جامع کمالات صوری و معنوی بودند مرا نیز ابتداءً
تعلیم کتب ظاهری و قواعد صناعی و بدایع و عروض و قوافی مستفید نظم و نثر ساختند و بعد ازان در
[illegible] تقیید ریاضت سالک راه طریقت کردند و دوازده سال در خدمت شان حاضر
[illegible] و جلوت مشغولی از کار و افکار ریاضات شاقه کردم بعد وصال حضرت سید
تراب علی شاه صاحب بتلاش روزگار در لکهنؤ آمده برای زیارت حضرت مخدوم شاه میناصاحب
قدس سره العزیز رفته بودم در اثنای زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در دالان محاذی درگاه
حضرت مولانا قدس سره اندرون مسجد درگاه تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاه
رفتم آنوقت طعام تناول میکردند بر یک نان قدری گوشت نهاده بمن عنایت کرده فرمودند که
پیش من حصه تو همین قدر بود بخور چنانچه همه بخاخوردم بعد ازان اندرون مسجد رفته مدتها ملازمت
حضرت مولانا مشرف شدم در تذکره و معرفت وجود آنجنان همت کردند که کیفیت توحید بر من

شد که بچه و شدم و تا سه روز نشه آن در سر داشتم بروز چهارم حواس درست کرده باز بحضور حاضر شدم
و بر پای آنحضرت افتادم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و برای حاضر باشی
مجاز ساختند و در صحبت حضرت اکثر حاضر بانده تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و بجذبات
توحید و اسرار تجرید مستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشتیه
بیعت از مولانا نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه و صابریه و قلندریه و اویسیه یافته
بعنایت خلافت سرفراز شدم و مولوی صاحب موصوف نوشته اند که بست و پنج شغل از مولانا
یمن رسیده اند اول ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم اخص الخواص سوم ذکر اسم الدائم
چهارم شغل هویت ذات پنجم شغل محیط ششم شغل محویت ذات فی الذات هفتم ذکر کل هشتم
علم روح نهم فنا فی الافعال دهم شغل آینه یازدهم شغل دریا دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل
آواز سلطان الاذکار چهاردهم شغل لطائف سته پانزدهم عروج و نزول طبعی شانزدهم عروج
و نزول انبیاء هفدهم ذکر منصوری نوزدهم شغل حضوری بیستم تصور نور الانوار بست یکم کلمه گو
بست دوم شغل تشبیه بست سوم تنزیه بست چهارم شغل جامع بست پنجم
ذکر هو حال فیض و اجرای سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین او شان
باید پرسید اینقدر بلا شبه بمشاهده آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارد
که به میشود در اندک زمان مشاق آن شغل میکرد و در رسائل سلوک مصنفه آن معلوم میشود
خدایش انجام بخیر گرداناد و بمقصد اعلی رساناد فقط منجمله خلفای راشدین مولوی
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم جائس
مولدش لکهنؤ است سید محمد وارث جد و پدر السنان مولانا محمد فاضل صاحب قدس سرهما العزیز
از جائس هر دو لکهنؤ آمده و رحله اقامت انداخته آنطرف کومتی سکونت ورزیده مولوی سید یوسف علی
در بیجا پیدا شده و آثار سعادت و نجابت شان از طفلی هویدا بود چنانچه از سن تمیز شعور و تحصیل
علم پیدا شده و بنا بر تحصیل علم صرف و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رئیس مولانا می آمدند
فضل و کمال مولانا دریافته در آغاز جوانی خود به حضرت مولانا شتافته در رساله کلمه الحق و غیره
از مولانا خوانده موحد شدند و تحصیل دیگر کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی نیز مولانا

عبدالعلی صاحب قدس سره العزیز وتحصیل کتب حدیث از مولوی مرزا حسن علی صاحب هاشمی
کردند ذهن وذکی آنچنان بود که هرکدام عالم ایشانرا درس دادن نمیتوانست واز برکت مولانا زاهد
وتوکل وصبر وقناعت آنچنان حاصل کردید که گاهی درعمر خود بامیر ووزیر ملاقی نشدند وهیچگونه
فکر معاش نکردند وبی اسباب ظاهر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم درسنه ۱۲ هجری بدون زاد وراحله
بعزم کعبه معظمه برخاستند یک کلام الله ویک جوڑه پارچه همراه بود محمد عظیم مامون شان که تحویلدار
باورچیخانه شاهی بودند وقت رخصت سه عدد اشرفی درپیراهن شان دوخته بود قضا کار آن کلام الله
وپیراهن معه اشرفی ها در اثنای راه بذردی رفت ایشان را باعتماد رزاقی رزاق مطلق وتائید
مرشد برحق اندیشه ناداری وبی اسبابی اصلا بخاطر نگذشت وهرجاکه رفتند مغزز ومحترم ماندند در
حرمین شریفین مشهور شد که مولوی یوسف علی خلیفه مولانای شاه عبدالرحمان از هندوستان
آمده است مردم ذی علم را بر عقیدت مولانا شبهات بود بخوبی رفع شبهات آنها کردند ورد
عقائد فاسده وهابیان از روی کتاب وسنت کرده رساله درین باب تصنیف کردند ومعرکه که
فیمابین ایشان وسید احمد صاحب غازی وعلمای همراهی شان پیش آمد حکایت آن ذیلا
مندرج است بعد مراجعت حجاز درحیدرآباد رسیدند ودرانجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ مرحوم علی
صاحب خیرآبادی قدس سره العزیز رشد تمام داشتند چنانچه نائب نواب آنجا ودیگر عمائد
باایشان ارادت وعقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسه حیدرآباد شهر
هزار روپیه برای ایشان تجویز نمودند ایشان دررد وقبول آن استجارت بحضور مولانا کردند
حضرت درجواب فرمودند که یوسف علی چرا خودرا درگل آلوده میکنی صباح آن انکار مطلق کردند
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبالغه کردند که اگر روزگار نمیکنی چندی توقف باید کرد تا از
عمائد اینجا خدمت ومنفعت معقول بگیرتم ویقین بود که اگر ایشان چند گاه قیام میکردند کم از
ده هزار روپیه تمتع نمیشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلک بدون اطلاع ورخصت
ارکان دولت تهیدست روانه شدند وخودرا درا جمیر شریف رسانیده بر فرار فائض الانوار
حضرت خواجه بزرگ اجمیری علی نبینا وعلیه السلام بکمال سعادت حضوری حاصل کردند ومورد
مراحم شده ویک سال بمحبت شاقه حافظ کلام الله شدند ودر رمضان ختم شنوانیدند ودرهمان

مکان برکت نشان رساله در جواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب و سنت تصنیف
کردند که تا الیوم احدی از علمای هندوستان آنرا رد کردن نتوانست هرگاه خبر ورود شان در احمدیه شریف
بحضرت مولانا رسید مولانا لطلب ایشان خطی نویسانیدند بعد رسیدن آن خط عزیمت بغداد شریف
ملتوی کرده جناح استعجال در حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم شان نهایت مسرور شده فرمودند که
زمان نقصان ملاز دنیا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتم که شما چندگاه در صحبت ما حاضر باشید و انچه
نصیب شما از ما هست اخذ نمایند بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذاشته سالک طریقت باشید
مولوی صاحب ممدوح عرض کردند که متمسکیکه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد شد که کتب خود بدریا اندازد
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد ایشان
عرض کردند که جرات نمیشود که سرمایه علوم که باین محنت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند
که در طلب کردن حقیقت کار از خدا شرم دارد و شرم مدار اگر کسی ترا جاهل یا کاذب خواهد گفت گفتن دیده
نقصان تو هیچ بنسبت ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند افوض امری الی من لا یبصر بالغبا
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب درین مسجد اقامت کرده بخدمت حاضر ماندند و استفاده میکردند
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قران من فرمایند ختم همه جا
سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظ غلام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق اورا
بیوفائی می پنداشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر نفرمودند بنا بر آن مولوی ممدوح
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده دو سه ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بحضور
حاضر خواهم شد هرچند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هرچه مرضی شما باشد بعد نماز
عید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آویزش حضور بحال خود نیافتند لهذا در مسجد محله خود نشسته
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بحضور آمده شریک سماع میشدند و ذوق می یافتند
در بعرصه غربت مولوی یوسف علی صاحب بطرف بغداد شریف تصمیم یافت در حضور استجازت
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جائی مرو بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ عزیمت
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظ غلام علی برای
گرفتن تنخواه خود در پلیتن منعینه کدام محله رفته بود اراده کاتب الحروف بود که اگر احیانا حافظ

غلام علی نیاید در حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خواسید شنوا سند از اتفاق حافظ محمد حسن جان
رامپوری که مرید صادق و عقیدتمند دائق مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد
و حافظ غلام علی نیامدند حضرت مولانا حافظ محمد حسن خانزاده ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی
خلیفه فتح علی شاه بهم مقرر و مسلم گردید آنزمان برما مردم واضح گردید که پیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب
همین مطلب شده بود لمکر ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و نصیب فتح علی شاه صاحب بود بعد
گذشتن عید رمضان در ماه ذیقعده حادثه ارتحال حضرت مولانا ازین دار فانی بعالم باقی پیش آمد
از انروز عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بجوش آمد و نالهٔ درد و غم
فانی فی الشیخ و صاحب حال شدند و مدام بسماع باشوق و لموعوا الان همچو ماهی بی آب در پیچ و تاب جان خراب
و دل کباب می ماندند و ترک درس و تدریس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضوری
شبانه روزی بر خود واجب انگاشتند و بتحریر شرح کاسرة الاسنان عرف دندان شکن شروع نمودند
افسوس که عمر ناپایدار وفا نکرد و شرح تمام نشد و بمرض اسهال و غیره مبتلا شده بتاریخ نهم جمادی الثانی
سنه ۱۲ هجری بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیوستند انا لله و انا الیه راجعون حکایت
سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بحضور حضرت مولانا مظهر شدند ایشان
می گفتند که در شهر مخه قافله سید احمد صاحب غازی از جهاز فرود شده بود و من بر جهاز دیگر بودم نیز
در مخه فرود شدم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب ممدوح تیز و رانجا برای نماز
تشریف آورده بودند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب اقتدا نمایم سید صاحب ممدوح فرمودند که
اقتدای عالم پس امی درست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فراغ نماز
پرسیدند که نماز من در عقب شما درست شد یا نه زیرا که شما مرید و پیرو مولوی عبد الرحمان هستی
که او همه چیز را خدا میگوید و سماع غنا با مزامیر میکند گفتم که تحقیق این مسئله از علمای همراهی خود چرا
نکردند که در عقب نماز کنداره از من می پرسند اگر جناب اسرا به علم می بود جواب می گفتم
در بین سخن برهم شده برخاستند و دست من گرفته بر مکان فرودگاه خود که در انجا مولوی عبد الحی صاحب
و مولوی محمد اسمعیل صاحب مشغول وعظ بودند و خلق بسیار فراهم بودند و از انها گفتند که مولانا صاحب
دیگر تذکره موقوف کرده با نکیر مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدارد چون من ران صحبت

علما و فضلای شهر و مجاهدین بسیار و من تنها بودم در آنوقت حضور را یاد کردم صبحی بیمکه جانب
راست من برزخ حضرت غوث الثقلین علی نبینا و علیه السلام و جانب چپ برزخ پیر و مرشد برحق
موجود است بمشاهده احوال دل من قوی گردید و بلا اندیشه با مولوی محمد اسمعیل صاحب مکالمه شروع
کردم هر مقدمه که ذکر کردند از قرآن و حدیث جواب شافی از من یافتند آخر الامر اجواب سنده گفتند که ملحدین
نیز از قرآن و حدیث دلیل می آرند کلام آوارنامه بهر طرفین نوشته شود که بشنیدن عقائد جانبین کفر و الحاد و جانبین
بر کدام که بفتوای قاضی و مفتی مکه معظمه ثابت شود او را برخر نشانیده تشهیر کنند و بعد تحریر این اوراق
فیصله ما و شما در محکمه عدالت بیت الله خواهد شد آنوقت بحکمت عملی کلمات صلح آمیز پیش کردند که
ما و شما اخوان اسلام هستیم و مباحثه و مناظره فیمابین علما از سلف شده آمده است هر چه رفت
رفت گذر سازند در همان مجلس پیام فلان تاجر پیش من رسید که مرکب طیار است و میر قافله منتظر شما
هستند من فوراً برخاسته عازم مکه شدم و شما نوشته از طرف سید صاحب پیش قاضی مخه نالش
اسمعیل گذشت که یوسف علی نامی ملحد واجب القتل است و روبروی چندین شهود معتبرین علما و فضلا
کلمات کفر و الحاد قائل شده است این استغاثه طلبی من از نظر قاضی شد و کاغذ شعر مضمون نالش پیش من قافله رسید میر قافله مذکور که خواهر
خود و دیگر شهود معتبرین حجاز بود گفت مقدمه بالعکس است مولوی یوسف علی سید سنی حنفی خوش اعتقاد است و مرید حضرت ما نامشاه عبدالرحمان
است که از عرب ناعجم ولایت شان منفعت عامه خاص و عام است فرقه ثانی وهابی العقائد اند و منکر مجتهدین اربعه هستند و با و لیا نسبت
شرک میکنند بر این حاکم مخه مطلع گشته مواخذه از من بکرد و بعد سه دن بگفت خواستم که قاضی و مفتی مکه را بر عقائد فاسده
شان مطلع گردانم بهت و خوش آمده پیش آمده گفتند که عزت ما بدست شما است منجمله مریدان
راسخ الاعتقاد و خلفای با استعداد اخوی مولوی محمد خانصاحب ابن عبدالرحمان
خلف حاجی محمد یوسف خان قندهاری است جد امجد اشیان از قندهار در لکنو آمده در رساله
عبدالرحمان خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده مدتی در رکاس گنج متعین بودند چنانچه مولوی
محمد خان در رکاس گنج بوجود آمدند از سن تمیز صلاح و تقوی و ذوق تحصیل علوم و محبت علما
و صلحا در دل داشتند چنانچه اکثر کتب درسی از مولوی محمد حیات صاحب گوپاموی و مولوی
سید یوسف علی صاحب بعضے کتب از مولوی حاجی ابو البرکات عرف حاجی شیخ تراب علی
صاحب تحصیل نموده بهدایت مولوی سید یوسف علی صاحب بیعت مولانا مشرف گشتند

و بروز تعطلین همیشه و بعضے اوقات سوای تعطلین بحضور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقره و فنا
میکردند و رسائل مصنفات حضرت مولانا بخدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه
راسخه در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل وجه معاش
اهل و عیال نداشتند در سرکار سلطانی بعهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند
مگر در حقیقت آزاد و بی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و بهیچ حیل دنیاوی بی حقیقت فی اعتبار
می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص
اخوی شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خانسامان
سرکار شاهی است موطن بزرگانش خطه کشمیر و مولدش لکهنؤ از سن تمیز ناز و نعمت آبای
پرورش یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته
میل طبعی بحسن عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقرا بود از ابتدای ورود حضرت مولانا در لکهنؤ
باخلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه هنگام قیام حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه میناصاحب
قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندان چشتیه مشرف گردید از زمانیکه مولانا
در مسجد پنڈیا این اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منتظم الدوله حکیم مهدیعلیخان
بهادر بجائیکه اکنون مزار فائض الانوار مولانا است سکونت ورزیدند اکثر اوقات در خلا و ملا بحضور حاضر
بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظ هذا و ضبط اکثر احوال الهدایت اشتمال حضرت مولانا خان ممدوح
بودند کاتب الحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میدانستند بعد اگر فقیر
نقل نور مطلق شرح کلمة الحق این غزل گفته بکاظم علی و قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران همیشه
نواجا میکردند غزل مطربا اسرار ما را باز گو ۔ قصه های کی جان فزا را باز گو ۔ کلمة الحق را که جان گفته است
نور مطلق شرح آنرا باز گو ۔ مستجاب آمد دعای عاشقان ۔ ای دعاگو این دعا را باز گو ۔ چند
خصائل ایشان مقبول و پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تواریخ وصال
پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب وصال و بار دوم روز عرس هر یک پیر شیرینی
بحضور حضرت مولانا آورده فاتحه میخوانند دوم آنکه در مجالس عرس هر یک پیر طریقت
حاضر شده شرکت مراعی میگردید دلالت جد و طلب میفرمود از نقد و جنس و پارچه هر چه میداشت نثار قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای احیا و اموات ترجیح میداد و چهارم اینکه از شیخ و مشائخ
هر کدام طریق که اجازت عمل دین و دنیا میرسید آنرا بطفیل مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا
میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دنیا نشده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود یقین
کلی داشت بیچگونه عیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجوه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان
و دل دوست میداشتند و بیچکدام دقیقه قصور از ایشان مخفی نساختند و با جازت و خلافت جمله
سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چند سال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شدید
لاحق گردید حمایت الله خان در تدابیر معالجه طبیبان ظاهری و رجوع باطبای باطنی و قبول
نذر و نیاز و صرف زر بصدقه و خیرات و دقیقه از دقائق فرو نگذاشت و شبی که حالت ردی گردید
و مایوس از حیات گردید بکمال تضرع و زاری گرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که
مرا بجای مولانا نه بنیم اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بحضرت عطا کردند ست گردان و روح
من قبض فرما تا نماز جنازه من مولانا بخوانند صباح آن مولانا صحت یافتند و بر ملا فرمودند که
حمایت الله خان خود را برما فدا کرد از انوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار
عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فنا فی الشیخ است در ایشان ظهور
گرفت چونکه بیچک اولاد نداشت یک طفل همشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندی گرفته
پرورش کرده بود و دنیا بجز او دیگری را عزیز نمیداشت قضا کار در عمر پنج و شش سالگی
او بمرض چیچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تباه شد حضرت مولانا انجام کار
دریافته هر روز نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضا می باید داد شاید خدا رحم فرماید از ایشان تسلیم
و توکل کلی نشد خواه مخواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا خیر
پیش آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر روبروی اقدم
آتم آن طفل قریب بصبح بیک اجل را لبیک اجابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک
ساخته مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه
محمد شریف صاحب جا گرفته چبوتره دو قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور و دوم برای خودش
گذاشت و از انروز تمنایش همین بود که زودتر برابر این طفل دفن شوم اگرچه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را مرده میدانست چنانچه بعد چند ماه بعارضه
نقرس مبتلا گشته صاحب فراش گردید حسب الطلبی حضرت مولانا تبدیل مکان بمتصل فرنگی محل ساخت
تا بقای طاقت بسواری میانه حاضر میشد هرگاه طاقت نماند مولانا پنو خان را برای پرسش میفرستادند
پنو خان ناقل اند که روزے در خواب دیدم که حمایت الله خان بحالت بیماری آمده اند و حضرت
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شوا ایشان از راه ادب عذر میکردند گفتم الامر فوق الادب
آرام کنید او شان دراز شدند بروز دیگر برای خبر رفتم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیدم
که بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا بآستان مخدوم صاحب نشسته سفارش
من میفرمایند هرگاه بیرون درگاه شدم بزرگی خواست که در ضعف دست من بگیرد مولانا برخاسته
دستگیری من کردند دل قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بحضور معروض اند
که من راضی بقضا شدم خانمه بخیر میخواهم اگر هیچ بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان
برادر کوچک شماست کدورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند همچنان کردند
پنو خان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۴ هجری وقت یکنیم باس شب گذشته
غنی احمد خان خبر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود ذکر کردند که بعد غسل کرته
و پایجامه و کلاه مرشد من پوشانیده کفن دیگر دهند چنانچه همانوقت حضرت مولانا سر به پارچه
خود فرستادند از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی آید
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان دریافتند الحمد لله گفته انا لله و انا الیه راجعون خواندند یکی از
مریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحا و ابلغ البلغا سرو قد شعرا
کشاف نحو امضرب فائق مولوی غلام محمد متخلص بفائق است این برگزیده گونیز
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبد الرشید نبیره ملا عبد المجید
صدیقی اراولا و امجاد زبدة السالکین شیخ کبیر الدین ترمذی متوطن قدیم نوح و ساکن دیوتانه
من مضافات ضلع اکبر آباد و ساکن حال قصبه امیٹھی از توابع بیت السلطنة لکهنؤ تحصیل علوم
از والد ماجد خود شمنوده و در نظم و نثر و تحقیقات کتب فارسی عدیم النظیر بود کیفیت بیعت
شان حسب التحریر منشی عبد الاحد تخلص آنمرحوم برنبهوان است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عند الوفات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین وحضرت محبوب سبحانی علیهما السلام
بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا بظاهر وست ارادت بدامن احدی نزدم مگر شما را
وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکدام مرشد کامل بدهید لهذا مولوی صاحب ممدوح
ره نوردوادی تلاش مرشد کامل بودند و در خاندان ما از جناب حضرت غوث الثقلین استدعای
مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا وعلیه السلام بطرف قطب
زمان جناب مولانای شاه عبدالرحمان علیه الرحمه والغفران هدایت یافته در سنه ۱۲۶۲ هجری
دست بیعت قطب الزمان در طریقه قادریه داده و باشغال اوراد ممتاز و سرفراز گشته و از
فیض وبرکت حضرت مولانا برارشاد ات هدایت آیات مداومت ومواظبت نموده از تهجد
تا بچاشت واز ظهر تا عشا مشغولی میکذرانیدند و جمیع اشغال واذکار پاس انفاس را بنمیج تمام
رسانیدند که هنگام تفویض نقد جان بمقتضای اجل همراه نفس ذکر اسم ذات باوازبلند بسمع
حاضرین میرسید از عنایت الهی وبرکت نامتناهی مرشد معهود الخاتمت گردیدند حکایت نادره
اینکه یکی از تلامذه آنمرحوم مسمی حسن علی را در دست بیعت اوستاد خود خلجانی در دل بود
که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بوده دست بیعت مولوی عبدالرحمان چرا داده و همین
وسوسه خاطر پس پشت مسجد تکیه شاه عبدالنبی صاحب جهل قدمی میساخت ناگاه آوازی
بگوشش رسید که ای نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق ازمتی بجناب ما
مستدعی مرشد کامل بود لهذا بهدایت ما باینچنین درویش کامل فائض گردید که مثل او در زمان
نیست حسن علی مذکور باستماع این آواز چپ وراست دانشانی از گوینده نیافت آنزمان
از خطره خود منفعل گشته پیش اوستاد بخود آمده بعد اظهار باجرا استدعای عفو تقصیر خود
ساخت تولد مولوی صاحب سابق الاوضاعت در سنه ۱۲۶۳ یکهزار ویکصد وشصت وسه هجری
بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی ازان خبر میدهد و وصال آن نیکو خصال بعمر پنجاه و هفت سال تاریخ
بست وشم شهر رجب سنه ۱۳۱۲ یکهزار و دو صد ودهم هجری واقع گردید در قصبه انبیتهی بمقابر آبای کرام
خودش باول منزل رسید انا لله وانا الیه راجعون مفتی عبدالاحد صاحب خلف ارشد آن متقی
که بحکم الولد سر لابیه جامع کمالات وموصوف بصفات والد قدسی صفات است نیز بحضور

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مرخص بخاندان قادریه است الحمد تردفی احواله وکما فقط یکی از
مریدان صادق و معتقدان واثق مولوی سید محمد آصف مستوطن چهتیا پور
از توابع سرکار خیرآباد است حال حسب و نسب و کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر ہذا به کاتب الحروف
معلوم نگردید مگر این قدر بتحقیق رسید که از روساء و شرفای چهتیا پور بوده اول مذہب امامیه داشتند
در زمان چکله داری منتظم الدوله مرزا مهدی بیگ خان بہادر بتائید غیبی میل صحبت فقرا پیدا کرده پاپیش هر یک
شیخ و مشائخ اعتقاداً و اختیاراً تا گردید برہنمونی طالع وقت در لکهنو آمده در همین مسجد پنڈیائن صحبت
مولانا دریافتند چند روز آمد و رفت کرده در خلوت عرض کردند که اگر از همت حضرت نسبت خدا
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زمن حضرت فرمودند
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توجه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی
حضرت فنای کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و زبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف
نمودند که از سر تا پا از نسبت پر شدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سر تا دم مرگ نرفت همان روز
بشرف بیعت مشرف شده مجاز و مرخص گردیدند شنیدم که در چهتیا پور بجوار رحمت رحمان پیوست خلیفه
مولوی محمد آصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل هو الله شاه ساکنان
چهتیا پور صاحب ارشاد شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی بر کنار رہ گنگ
بعلاقه یک راجه بسر کرده در چهتیا پور آمده فوت کردند و قل هو احمد شاه سیاحت اختیار کرده بودند
در اضلاع شمالی همچو کیرت پور و نجیب آباد و نگینه وغیره صدها مرد مرید او شان هستند اغلب که
در گڈهی سلیم پور ضلع مراد آباد دفن شدند فقط یکی از مریدین مخلصین حاجی قدرت الله
ابن حاجی نعمت الله متوطن گوپامئو است بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی خاطر شد
ابتداءً با بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب ایشان
پیدا شد در همین مسجد پنڈیائن بصحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیبه میکردند بعد اثبات
حقیقت عقیده عینیت بحضور مولانا مستدعی تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا
فرمودند که اخلاص و محبت با جناب ممیز له بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است بعد اصرار
او شان باجازت و خلافت هم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب مذکور ذاکر و شاغل و صاحب حال

وطرب بستند در ایام جوانی حسن پرستی غالب بود مدتها بمکان غلام علیخان داروغه مطبخ سلطانی
قیام داشتند بعده بمکان حکیم محمد شفیع قیام کرده پسرشان مولوی نعمت علی را درس میدادند مولوی
حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهرایچ بودند بعد وفات مولوی
حیات الله صاحب بجای آنمرحوم مولوی قدرت الله صاحب در بهرایچ ماندند بعده محمد حسین خان سه
حوذ را بدین اسامی قائم کنانیده خود پیش راجه منور علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور
شاگرد ایشان شده موضع محمد پور برکنار رود گهاگهره معاف کرده داد شادی ایشان در قصبه کیری نجف
شیخ امام بخش شده بود سه دختر و اولاد خود میدارند با وصف تاهل ازاد وشش میمانند در عراقه وغیره
اکثر مشغول می باشند در سماع غنا بسیار وجد وطرب میکنند از پیری ومشیخت کاره اند باصرار بعضے مردم
چند کسان را مرید کرده اند یکی از مریدان خوش اعتقاد صفوت نهاد مرزا حسین بیگ
متوطن لکهنؤ است از عنفوان جوانی در سواران رساله ملا ذم سرکار شاهی بود بعد بیعت بحضور
حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر وشغل شروع کرد چون لوح دل صافی واستعداد وافی داشت
اثر ذکر وشغل جلد بظهور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت
داشت واسپ ایشان وسایس مکان باورچی توله میماند وسائیس پنجابی بران متعین بود
بسبب لاغری اسپ قصور خدمت سائیس دریافته اورا در خانقاه زدوکوب شدید نمودند ایمعامله
برانحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرزا حسین بیگ بظاهر صورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان
مرد و نوکری از سرکار موقوف شد وایشان در حضور استقامت کردن نتوانسته از لکهنؤ بدر رفت
بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال اقامت داشت ومنور علی خان راجه نان پاره
خدمت میکرد بعد فوت راجه مذکور در ملاپور علاقه خیرآباد متوکلانه اقامت پذیرا ند بسیار کسان
بحلقه ارادت ایشان در آمده اند فقط یکی از خلفای با ارشاد وموحدین عالی نژاد
شاه حسین بخش خانصاحب فرخ آبادی است موطن ایشان فرخ آباد وپیشه ایشان
معلمی بود رغبت فقر وفنا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود مسمی
سیف الحق نوشته اند چون این فقیر طالب بدستمال کبیر بسلسله قادریه رحمانیه مرید گردید
یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیهم الرحمه والسلام درامده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت ادا سازد چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و
نماز و ورد و وظائف بماند بعده چون نظر بر تحصیل چند ساله خود انداخت از حصول مقصود مثل عوام
کالانعام مطلقاً بی بهره یافت ناچار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زهد و
ریاضت طالب مطلوب خود گردید غیر از آهن سرد کوفتن و ریگ صحرا بانگشت شمردن ندید از
استداد مجاهده کمر همت قوی بر میان جان بسته در وادی حقیقت در آمد البته نشانهای عشقبازی
دشت هاهوت بنظر آمد چیزی مطمئن گردید که از نیجا بدست توان رسید از تلاوت قرآن دل برداشت
تلاوت وجود شغل ورزید که از هر ذره کائنات نوری از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل می تابید
بلکه از ذی روح و غیر ذی روح آواز مطلق بگوش میرسید لیکن وحشت دل و بیمقام نیز رخصت
قرار نداد مثل مشهور است ۵ وعده وصل چون شود نزدیک ۵ آتش شوق تیز گردد ۵ قانع
به تجلی نشود سائل دیدار ۵ پروانه مهتاب تسلی نتوان کرد ۵ پس بضرورت مسافر منزل معرفت
گردید چون در انجا رسید غیر حق ندید یعنی دران مقام خود را خدا دید پس از روزه و نماز و شغل
و اذکار بکلی برید ظاهر است وقتیکه عابد از میان برخاست عبادت کجا است چون کار بانجا رسید
مشغله سکان دنیا بطعن تشنیع از چار سو بلند گردید یعنی نابینایان ازلی درانده های بارگاه
لم یزلی چون روی مشاهده حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام انیکس را منسوب بکفر و ضلالت
نمودند حجت لایعنی و تقریرات بیمعنی در حاضر و غائب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل تسکین
دل مسکین خود را بدین بیت میکرد ۵ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ۵ چون ندید حقیقت
ره افسانه زدند ۵ در حالت ترقی داد انصاف میداد که بخش چیست و شکایت از کیست ازانست
که بر راست انتهی بلفظه بالجمله شاه صاحب ممدوح حسب صراحت عنایت حسین خان تلمیذ و مرید
سعید خود ش برای جوابدهی طاعنین رساله سیف الحق تصنیف فرمودند و دران معنی کلمه طیبه
و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم
را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند و چند برای تصدیق و تطبیق بعضی آیات
و احادیث و اقوال عرفا هم نقل کردند ما چون سرمایه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع
نمیدارند مسلک ایشان و دنیا ان شکن علما نوشتن نتوانستند کاشکی اوقات عزیز خود را بیجهت

وتقریر ہیچ سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کورہ باطنان صابر بود و انچہ رمی نوشتند کہ ؎
ہر یکی را بہر کاری ساختند ۔ مہر آنرا در دلش انداختند ۔ منسبت مرید مطلق انچہ خواستہ است ازا
سرزد میشود مصرعہ گر تو نمی پسندی تغیر کن قضارا ۔ زیرا کہ عارف کامل وفانی شانش ا ازمرد
وانکار خلق چہ کار و نظر شان اقرار و انکار ہر دو مساوی است بقول قائل ؎ اگر با کسی
اقرار حق است ۔ وگر منکر شوی انکار حق است ؎ دنیا کے نیک و بد سے کام ہمچو نیاز
کیچہ ہمین ۔ اپنے سے جو گذر گیا پہر اوسے کیا جو ہو سو ہو ۔ الحمد للہ علی احسانہ کہ ہمت والا
حضرت مرشدی و مولائی شاہ صاحب ممدوح را طائر بلند پرواز و شہباز عنقا شکار گردانیدہ و نسبت
متعدی عطا کردہ است کہ فیض صحبت شان صدہا مردم عارف باللہ و فانی فی اللہ شدند و از بعضے
مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بظہور آمدہ و می آید اگرچہ ظہور کشف و کرامات
ظاہری نزد صوفیہ صافیہ بچوی نمی آرد لیکن بنظر اہل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام غریز
میباشد فقط حکایت زبانی میر نجف علی مرید شاہ حسین بخش خانصاحب شاہ صاحب موصوف میفرمودند
وقتی کہ چند سطر از رسالہ سیف الحق نوشتہ بودم مجذوبی تردم آمد و دستم بگرفت و گفت
کہ این چہ مسکینی را زافشا خواہد شد گفتم حلوا خوردن تنہا نباید آخر الامر مجذوب مذکور خاموش شد
و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس ازان مثنوی نکتہ اسرار و رسالہ ہای مبدع و معاد و
رمز الخلافت وغیرہ تصنیف نمودند روزی مریدے از شاہ صاحب موصوف عرض کرد کہ کاش
بچشمہ آب حیات رسیدے و دران غسل کردمی ہمہ خوش بودی چنانچہ درہمون شب آن شخص
پیش شاہ صاحب موصوف در مراقبہ نشستہ بود کہ ناگاہ محو شد و در انحالت می بیند کہ حضرت
خضر علیہ السلام آمدند و مرا ہمراہ خود بر چشمہ آبحیات بردہ گفتند کہ درین غسل کن مریدان مذکور ہم ران
غسل نمودہ بعد بہوش آمدن دو سہ مریدان شاہ صاحب دیدند کہ سوی آن مرید چنان تر بودند
کہ گویا ہمین وقت غسل کردہ است چنانچہ جملہ حال بیان کرد یکی از جملہ خلفای راشدین
قاضی عبد الکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمۃ اللہ علیہ ہستند قاضی صاحب ممدوح رئیس قدیم
رای بریلی نامنہال نشان منصب نگرام متعلقہ انظامت بیسواڑہ بحلیہ علم و فضل آراستہ و بصلاح
و تقوی پیراستہ بودہ ابتدا از درخاندان نقشبندیہ بامولوی عبد الکریم خلیفہ شاہ لال چوپارے

بیعت کرده بودند و باشغال و اذکار نقشبندیه مشغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا
قدس سره در مقام لکهنؤ مسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد محبت و اخلاص
بجناب حضرت مولانا قدس سره پیدا گردید چنانچه در لکهنؤ نیز بارها بر مواصلت و برای تحقیقات بعضی
مقدمات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل گرفتند
و در باب اثبات حق و تحقیق وجود مطلق همت قوی و عزم درست داشتند چنانچه بعضی از
حضرت مولانا شنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرات نقشبندیه و چشتیه و قادریه اتفاق دارند
فرق اینقدر است که نقشبندیه وحدت بطور شهود میگویند دیگر حضرات بعینیت وجود قائل اند
برای تصدیق اینمعنی از لکهنؤ در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبد العزیز صاحب پیر خیل
نقشبندیه بودند عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده
من و پیران ما نیز وحدت وجود است لیکن مسئله دقیق است اظهارش عند العوام جائز نیست
و مولانا سی شاه عبد الرحمان صاحب مغلوب الحال اند لهذا بر اظهارشان طعن نمیرسد انتهی تحقیق
اینمعنی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل چشتیه و قادریه
و سهروردیه و اویسیه و قلندریه گرفتند و فیض تام برداشتند چنانچه صدها مردم از برکت صحبت
شان صاحب باطن شدند خصوصا خاندان رفیع المکان سلاله اولاد علی و خلاصه عترت نبی
سید غلام علی خان مغفور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین
صاحب همشیره زاده خان موصوف میرود انچه از فضائل قاضی صاحب و کیفیت احوال شان
بیان کردند در ذیل اندراج یافته حکایت زبانی میر صاحب ممدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه
تهولندی علاقه بیسواره در آغاز جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی
میکرد و در پلٹن شاهی ملازم بود اگرچه جوان چهلساله مگر بعارضه نزول یکبارگی دیده که اصلا
نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون نفقه اهل و عیال
کثیر فقط بر نوکری او بود در چند سال پریشان احوال و محتاج نفقه عیال گردید روزی در مسجد قصبه
مذکور برای نماز مغرب رفت بعد ادای نماز مغرب و عشا بسبب دلتنگی بخانه خود مراجعت نکرده در
مسجد ماند شاید بعد نماز تهجد در مسجد افتاده بروح مرشد خود متوجه شده عاجزانه بسیار گریه و زاری

گرسیت و مجبوری و معذوری خود و تنگی اهل و عیال اظهار کرد چنانچه در همان حالت غفلت آمد
در خواب دید که بحضور قاضی صاحب در مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده
فرمودند که ای حیات علی به بین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و سواری حضرت
استاده است حیات علی بی اختیار سر برداشته برخاست و دید که صبح دمیده است چشم او خود بخود
بینا گردید چنانچه بدستور سابق نوکری کرد و خبر گیری اهل و عیال خود میکند میر صاحب میگویند که
من حیات علی را چند سال نابینای محض سپدیدم و بحالت بینائی نیز دیده این کرامت از زبان
او شنیدیم والده ماجده سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مغفور اند صدها کسان
در حلقه ارادت قاضی صاحب درامده بفیض ظاهر و باطن رسیدند تاریخ بست و دوم رجب سنه ۱۲۱۴
در عهد نصیر الدین حیدر بجنت شتافتند و در رای بریلی مدفون شدند مرقدشان زیارتگاه است

منجمله مریدان راسخ الاعتقاد و شاگردان عقیدت نهاد مولوی سید خیرات علی

ابن الهآبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنا بر تحصیل علم در لکهنو آمده در مسجد مخدوم
شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع
کردند بعد چندی حضرت مولانا فرمودند که اگر طلب خدا منظور است مثنوی بخوان ایشان مثنوی نیلف
شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در مراقبه وغیره می نشستند و تقلیل غذا می نمودند و مهمانی
حضرت بحال شان روز افزون بود بعد چند سال برادر شان از الهآباد آمده مولوی خیرات علی
را بجبر و اکراه برد شاه محمد غوث صاحب ناقل اند که مرضی حضرت نبود که خیرات علی برود و بعد
چند سال که حضرت نقل مکان در مسجد پنڈ بائن کردند مولوی خیرات علی نیز در اینجا آمده استقامت
ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز مثنوی و رسائل توجید شروع نمودند ضبط اوقات
بطور سابق کردند بعد چندگاه رغبت شان بنا بر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا قدس سره
مانع شدند ایشان خفیه از حضرت بجای دیگر سبق گرفته کتاب هم شروع کردند ازان هنگام استقامت
شان از خانقاه موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر نجابه مرزا ولی بیگ صاحب مغفور داروغه
پوشاک خاص شاهی و چند سال نجابه حسن علی داروغه ڈالیخانه سلطانی کرده بعد وصال حضرت
مولانا از لکهنو رفتند شنیده میشود که هر جا که ماندند مشغول ذکر و فکر و مزاول مثنوی شریف ماندند

چنانچه مدت مدید در اکبرآباد برفاقت شیخ محمد شفیع صاحب وکیل سرکار عدالت نظامت اگره بدرس
و تدریس مثنوی گذرانیدند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست بالجمله هرکه صحبت مولانا دریافت
از فیض عام محروم نماند ۵ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ۵ که اگر خار و گر گل همه پرورده
تست فقط از جمله مریدین اولین وسابقین عقیدتمند با اخلاص مولوی کرم محمد صاحب
ابن ازاولاد امجاد برادر صاحب مخدوم شاه مینا قدس سره اند از زمان ورود حضرت
مولانا بدرگاه مخدوم صاحب مولویصاحب موصوف حضوری وصحبت مولانا دریافتند ودرتسوید
رساله جمدالمقل ومفتاح التوحید وغیره محرر رسائل بودند وهمگی مصنفات حضرت را سبقاً سبقاً خوانده
وفهمیده مرید وموحد شدند واستفاده مثنوی معنوی نیز از مولانا وتحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علمای
لکهنؤ ساخته جوهر قابل وناظم وناثر بی عدیل شدند بعد ادراک لذت فقر وفنا اراده ترک دنیا کردند
حضرت مولانا فرمودند که حقوق اهل وعیال ذمه تست از پا میردی قوت حلال پیدا کرده بخورید
وبخورانید حسب الحکم تعلق اختیار کرده معزز ماندند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بهادر
در اجینی مانده وکیل بودند وبعده مختار کاری حقیقی خرد محل نواب معتمد الدوله بهادر بودند در
همین تعلق در لکهنؤ آمده بودند باظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روزے اول وقت
بحضور حضرت مولانا حاضر بودند در تذکره کدام سخن که بارشاد حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا شد
گریبان دریدند وآه وناله کشیدند تا یکپاس بهوش خود نبودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلقات
دنیاوی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع برجوش وخروش داشتند واز ذکر وشغل معمولی
عاطل وغافل نبود بتاریخ سنه انتقال فرمودند از حسن نیت شان مولوے
طالب حسن وعنایت حسین وامیر حسن هر سه فرزندان شان صاحب علم وفضل هستند وزیاده
از والد ماجد خود شان عزت واعتبار وسلیقه کار پیدا کرده اند مریدین اهل خانقاه چون
حضرت مولانا فانی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب با فتدای آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بودند از انجمله خانقاه آنحضرت مثل صفه نبوی ودرویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب
صفه بوده اند که کفالت جمله امور شان ذمه مولانا بود ذکر خیر هریک ازان بالاجمال مینویسم
منجمله آنها شاه محمد غوث ابن سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبدالرحمان صاحب

ولایت دهلی سید علوی است مولدشان قصبه دهلی بود گاه گاه در لکهنؤ آمده در تکیه شاه
عبد النبی صاحب فرود شده بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب امده رفت میکرد و در انجا با حضرت مولانا
ملاقات شد میان معصوم علی پهوپهای ایشان بخدمت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی اوشان
وهم از شاه تاج الدین و میان فقیر محمد که حصه دار درگاه مخدوم شاه مینا قدس سره بود و حاضر باش
حضور مولانا بود ند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بعمر چهارده سالگی مشرف بعیت شدند
و شجره چشتیه صابریه و قادریه که بواسطه قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی است عنایت کردند
و در اصحاب صفه خود داخل کردند که مجوز رفتن جای نمیشدند بضرورت ملاقات والده خود بپیرگاه
میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والده خود را نیز در لکهنؤ طلب داشته در باورچی محله مقیم کنانیده
در همین مسجد والده ایشان نیز بیعت حضرت مولانا مشرف شد هر چند والده تمنا داشت که نکاح
فرزند نخود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافته قبول نکرد خورد و نوش ایشان از سرکار حضرت مولانا بود
است هر دو وقت مراقبه شریک جلسه میشد اکثر بکار و رستی کلوخ استنجای حضرت و شستن رومال
رنگین بروز تعطیلین مامور بود و خدمت بادبزن رانی ذمه ایشان بود و هرگاه شیرینی و غیره لایق
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میکنانیدند زیرا که از صفت صلاح و تقوی و امانت و
دیانت و راست گفتاری اش بسیار راضی بودند و اکثر بعنایت خلعت ملبوس خاص سرفراز میکردند
یکبار لباده عنایت حضرت بیلک سید داوند حضرت عتاب کردند و دو سه بار در حالت سماع همه
پارچه بدنی بقوالان داوند حضرت شنیده خوشنود شدند و پارچه دیگر طیار کرده داوند یکی از خصیصه
شان اینست که حضرت اجازت خوردن توشه حضرت شیخ العالم بجهة کش نمیدادند مگر فرمودند
الا محمد غوث که او را خوردن و تقسیم کردن توشه جائز است که او حاضر باش اینجا ست و اینرا
سوای رودلی و بانسه برای رفتن جای دیگر هرگز اجازت نبود و چنانچه یکبار همراه مرزا خدا بخش
در مهونه رفته بودند نهایت عتاب شد دیگر از خصیصه شان این بود که حکم شده بود که وقت شب
در تنهائی یکبار پیش من حاضر میشده باشی و ناغه نکنی چنانچه ایشان در حاضر باشی ساعتی پا چپی
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جمله اصحاب صفه هر ناکلن یک ابن
ساکن قصبه مهونه بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار وزیر الممالک بوده

در رای بریلی تعینات بودند و حضرت مولانا عند السیاحت در بریلی وارد شدند در انجا مرزا کلن بیگ
ملازمت حاصل کرده بر انحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره
اقامت پذیر شدند در لکنؤ آمده مرید شدند و فیض صحبت دریافتند هرگاه در مسجد پنڈ باین آمدند در ینجا نیز
مرزا کلن بیگ از حضار خدمت بودند هرگاه بحالت بیکاری بحضور حضرت مولانا میماندند مولانا از خانه
خود که از خانه مولوی نظام الدین ابن مولوی مدن صاحب می آمد نصفی طعام بمرزا کلن بیگ
میدادند بعد ازانکه اوشان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید کنانیدند حضرت یک آنا را آرده و دو فلوس
ازده وکان شیخ بنیگا انقال مقرر کردند و هرگاه مرزا کلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام یکذا
پرسیدند که برای بقای جان چیزی خورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنار صحرائی میخورده باشی
و دیگر تفکرات که بوجه حلال نمیسر آید مضایقه ندارد چنانچه اوشان تا چهار سال صورت غله ندیدند
چندی بیلهای جنگلی خوردند بعده کنار دشتی من بعد خربوزه یا تربوز هرچه می یافتند معه پوست و تخم
میخوردند و مدام برای مخالفت نفس مامور بودند و از عمل مخالفت نفس ایشان مرده گردید چنانچه
شیخ غضنفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در حق مرزا کلن بیگ همان لفظ فرمودند که پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ وسلم در حق حضرت صدیق اکبر رضے اللہ عنہ فرموده بودند که هرکه مرده
را هرزمین ناشسته ندیده باشد مرزا کلن بیگ را ببیند دیگر فرمودند که کلن بیگ
خود را بر من فدا کرده است درمیان من و قاتلان من حائل گردید
و ضربت هائیکه شمشیر برخود گرفت الحمد للہ که حافظ حقیقی او را هم محفوظ داشت مرزا کلن بیگ
را مومن را میدانستند اما از توحید و دیگر منهای دقیق که لائق شنیدن هرکس نمی بود در تنهائی
پیش مرزای ممدوح میفرمودند چنانچه تذکره آن در ضمن حکایات رویای آنحضرت گذشت
حکایت میان محمد غوث ناقل اند که یکبار بجا طر مرزا صاحب ممدوح گذشت که بملک دیگر سیاحت
کرده با بزرگان هر یک جا ملاقات باید کرد آنحضرت بر خطره شان مشروب گشته فرمودند که
در چه خیال افتاده که کسی پیغمبر خود را گذاشته بجای دیگر میرود مرزا صاحب موصوف ازان خطره
تائب شدند بعد چند سال از وصال حضرت مرزا کلن بیگ از نان پاره پیش راجه منوهر خان
سکونت و رزیده بودند راجه خدمت اوشان میکرد در انجا بیمار شد از مرض الموت در لکنؤ آمد

از خانقاه حضرت جانب شرق از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و مدام میخواندند ؎
تا عمر بود در هوس روی تو باشم ؛ و رخاک شوم خاک سر کوی تو باشم ؛ فقط از جمله مریدین اصحاب
صفه مولوی شمس الدین و الدامان علی این لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که
از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت مراد آباد بودند قصبه اغوا نپور متعلقه ضلع مراد آباد بود چون
شاه مشاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان در قصبه ستر کهه متعلقه بیت السلطنت لکهنؤ
مدفون اند شاه کالی موصوف بود و باش ستر کهه و دیده مجاوری درگاه مرشد خود اختیار کردند
و شادی امان علی شاه والد مولوی شمس الدین باوجود شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند
بوجود آمدند کلانتر از همه مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان بعمر سیزده سالگی در لکهنؤ
آوردند بنا بر تعلیم و تربیت سخنوری مولانا سپرد نموده چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا بحال ایشان
روز افزون بود استعداد و صلاح و تقوی جبلی و حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد چنانچه بعمر نوزده سالگی
مرید حضرت مولانا شده و دام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل کاشتند و فیض صحبت
برداشتند و بعد وصال مولانا می تلمیذی راقم سیمجدان اختیار کرده هر شش دفتر مثنوی معنوی رسالہ
کاسرة الالسنان وغیره سبقاً سبقاً خوانده عارف باللہ شدند و نوکری جاگیر وغیره هم گذاشته
معتکف بیت الرحمان شدند از تاهل کاره بودند مگر در سنه ۱۲۶۴ هجری با جمای حضرت مولانا در
گوسائین گنج مثنوی کتخدائی کردند چنانچه یک فرزند باسم محمد یوسف بوجود آمده مدعره بارک اللہ
فی عرفانه و حسن احواله و افعاله فقط منجمله مریدان اصحاب صفه شیخ عزیز اللہ ابن شیخ
بینگا بن شیخ امان اللہ ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ بینگا
در سرکار صاحب ام ملازم بود و شیخ عزیز اللہ از صغر سن همراه پدر خودش میماند بحضور حضرت
مولانا در بن مسجد پنڈ بابن حاضر میشد در صحبت مولانا شوق مثنوی معنوی پیدا شد جناب مولانا
سبق مثنوی شروع کنانیدند بعد بلوغ مشرف به بیعت شد و بمکان لاله مکهن لال اکثر آمد و رفت
داشته با منشی رامدیال پسر کلان لاله مکهن لال دوستی پیدا کرد جهت خوراک بطور دیگر طلبا
از سرکار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بحال ایشان بیش از بیش بود لهذا هر شش دفتر
مثنوی از حضرت مولانا خوانده و قصیده برده و بعد تصحیح حفظ کرده اجازت آن حاصل کرده

ادای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت
مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین وش بود
حضرت عزیز میداشتند و در حق او بشارت دادند که روشنی کرسی عزیز الله است عزیز الله عرض کرد
که در کرسی رشد شاه نجات الله صاحب است مرا که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرسش تو
زیاده ازان شان خواهد بود بعد وصال حضرت مولانا عزیز الله در لکهنؤ بیمار شد همان سال در کرسی
رفته فوت کرد و همونجا دفن شد بعد انتقال قبرش پخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد عزیز الله شاه زیاده
از شاه نجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه الحال مرارا و وزرا
و تیرک به تاریخ وصالش بتاریخ بست و دوم محرم ۱۲۴۶ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی امدیال
صاحب بپاس دوستی آنمرحوم دو روپیه مشاهره به بیوه او میدهند و شیخ مظفر علی و گلذار علی آنے
او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند منجمله مریدین اصحاب خانقاه مولوی
حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی ابن شیخ معظم الدین میباشند که جد قاضی محمد تقی
صاحب قلندر قدس سره از نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین عرف
قاضی میانا صاحب خلیفه شاه مجا قلندر لاهوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میرسد
بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکهنو آمده چندی در مسجد خرد که ملحق بمسجد بتدیا این است
اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب
علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود هر دو برادر را یک جدی قاضی صاحب قدس سره
یافته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چندگاه بخانه حکیم فرزند حسن
صاحب بجاگیر طعام مقرر کنانیدند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مولوی
مجید الدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلمی کردند و مولوی حمید الدین
صاحب که اولوالعزم و زکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شاگرد
مولانای عبد العلی قدس سرهما ساخته فارغ التحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناثر گشتند
مولوی مجید الدین از طفلی مرید صادق و عقیدتمند واثق حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین
یکسال پیش از ارتحال مرید شدند و در اغلب کتب سلوک گشتند و رسائل حضرت مولانا و دیگر

کتب توحید فراهم ساختند حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح تا تمام کاسرة الاسنان از حضرت مولانا
قدس سره مجاز شدند مگر بجهت بیماش از تعلق نوکری فرصت تکمیل نمنوز نیافته اند مگر طبع وفاد میدهد
و مذاق وحدت چشیده اند انشاء الله تعالی هر چه خواهند نوشت از همت علیای مرشد خود کافی وافی
خواهد بود منوز نوبت تکمیل بلفظ هذا نرسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوف سبقت نمود
چنانچه بمرض استسقا مبتلا گردیده بتاریخ سوم جمادی الاولی ۱۲۶۷ هجری یوم جمعه جان بجان آفرین
سپرده بجانب شهر از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط منجمله مریدین
خوش اعتقاد و معتقدین صفوت نهاد محمد حسین خان ابن حاجی
محمد حسان قوم غلزئی موطن بزرگانش قندهار بود حاجی محمد حسان و کامران خان
جمعدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از قندهار آمده در رسالهٔ عبد الرحمن
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیلی بهیت ضلع بریلی سکونت
ورزیده و کامران خان در لکهنؤ یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان دو برادر مرید حضرت
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود هیچگونه تعلق دنیا نداشت و نکاح هم
نکرده در صحبت بزرگان مدام حاضر میماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف
حافظ مرحوم علی صاحب تا حیدرآباد دکن سیاحت کرد و همونجا بیمار شده فوت کرد لیکن تا دم
واپسین نماز قضا نکرد چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خانصاحب در عنفوان
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علما بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ وارث علی صاحب وغیره
واعظین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان هم می نشستند و در معامله بیماری تواضع بمکان جدی
خود سکونت ورزیدند دو زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان
دو فرزند بوجود آمدند چون حاجی محمد خان والد شان نیز فقیر دوست بودند از وعظ و نصیحت
علما ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خانصاحب در ابتدا سماعی اسامی عمومی
خود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر بمشاهره بست روپیه میشد آنرا قبول نکردند در زمان خانی زمی الدین
شاه زمن بحضور مولانا حاضر شد اکثر مقدمات مشکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند

و درس مثنوی معنوی می شنیدند چون پیشتر وحدت وجود را کفر و الحاد میدانستند و خلاف عقل می پنداشتند
و صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیهی شنیدند و انچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم
پیدا کرده خود مرید شدند و مرتضی خان برادر و علی حسین فرزند کلان و هر دو خواهر و زوجه خود یعنی والده
علی حسین خان و میر بنده علی نانای علی حسین را مرید کنانیدند و در چند سال از تاثیر صحبت مولانا دل
از تعلق دنیا برداشتند و جمله اهل و عیال را بر توکل خود گذاشته در صحبت مولانا نشستند و آنچنان
ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچگ معاش و وجه کفاف اصلا اضطراب بخاطر
نگذشت و افلاس و تهیدستی را نعمت عظمی انگاشتند و گاهی حال ناداری خود و عسرت عیال
خویش پیش احدی اظهار ننساختند و امتحانا عسرتهای گوناگون پیش آمد و بران صابر و شاکر
ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در همین مسجد پنج ماه بیمار مانده بتاریخ چهارم ذیقعده
یوم جمعه سنه بجوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر
درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و تخمینا ده سال از وصال ایشان
مقتبس انوار رحمانی ماندند و هرچه از انحضرت می شنیدند انرا حرف بحرف یاد داشتند و بلاکمی و بیشی
لفظی بیان میکردند و لطف کلام لالی نظام حضرت انچه ایشان برداشتند دیگری نه برداشته باشد
هرچند ایشان را صدها کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود یکی حکایت کشف و کرامت خضرت
برخود گذشته بیان میکردند و در انزمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود بچشم خود آنحال دیده
بودم لهذا نوشته می آید و آن اینست که از لطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان
از نیک کسبی که در خانه اوشان بود و در سن سه ساله و چهار ساله بودند محمد حسن خان در مرض الموت
وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادرشان جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ
نکاح آن با هر دو پسران خود کرده و سپند ایشان وصیت قبول کردند که انشا الله تعالی تا زندگی
حفاظت انها خواهم کرد چون کاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر
متفق شدند لیکن دلها متردد بودند که انمقدمه از حمایتان طوائف طول کشد و نوبت کشت و
خون رسد این موت چه قسم است پس خواستند که بخدمت مولانا استمانت گیرند لیکن بسبب خجالت
گفتن نمی توانستند روزیکه ارادهٔ نقل مکان محمد حسن خان معه متعلقان کردند وطن غالب بود که

کشته خواهند شد روبروی حضرت آمده نشستند و از زبان هیچ نگفتند جناب مولانا از راه لطف
برما جرای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر را مالک محمد حسن خان برادر شما
کسی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمیرسد در نصورت شما را بر وصیت برادر خود عمل می باید کرد
و انچه خطره بزرحمت حمایتیان طوائف و مواخذه سرکار در دل نیست انشاء الله تعالی کسی مزاحم نخواهد
محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و بیگانه و بیگانه نجم مرتضی خان و علی محمد خان
مرید حضرت شریک من نیست در نصورت اگر در نمیدمه کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمودند
که خدا همراه تست ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر دختران را از مادر آنها گرفته ببرید محمد حسین خان
می گفتند که از شما و حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من منظر خواهم
چنانچه بهانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میانه برادر بیمار را سوار کردم و هر دو صبیه را از مادرش
گرفته و همراه برادر خود در میانه نشانیدم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود که قلعه نام
واقع است بردیم و از زمان ممن خان خواص سلطان ناصر الدین حیدر داروغه چکله بود
مادر صبیه ها با تفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند و داروغه بنواب زیر اطلاع
فوجی طیار کرد که بر قندهاری بازار تاخته دختران را رهانیده آرند و در تمام شهر بلا طمع افتاده که امروز
از قندهاریان و فوج سرکار کشته خواهد شد حضرت ایخال شنیده بداروغه ممن خان رقعه نوشتند
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگو هیچ جای
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگرچه نکاح نشده بود مگر دختران
از برادر ما هست نمیخواهیم که طوائفان از انها کسب کنانند ما سه برادر جان خود را فدا خواهیم کرد احد
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از انها متعرض
نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و هر دو صبیه را محمد حسین خان بخانه خود برده
نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از انها
قدیم و رسنفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان سالار قدیم او رنگ آباد
متعلقه بیت السلطنت لکهنؤ است در عمر بست سال در یک سواران سرکار انگلیزی در کانپور
ملازم شده بود بعد هفت ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدرآباد سیده

بحضور حضرت مولانا که در ینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه وغیره امور دین آموخته همراه مولانا
روانه بیت الله شدند در انوقت مولوی رحمت بخش رامپوری و حاجی مزبور رفیق بودند بعد زیارت
حرمین شریفین در بندر کچ بوجهه از جهاز فرود شدند مولانا در کچ بوجهه مقیم شدند و حاجی مذکور میگوید که مرا
در وطن خود که از انجا یک صد کروه است بنا بر دریافت حال اقربای وطن فرستادند چنانچه در کوٹ
مخدوم وطن حضرت آمده باز در کچ بوجهه رسیده مطلع کردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد ماجد
آنحضرت تلاش مولانا بطرف هندوستان رفتند و والده ماجده حضرت بجنت خشنا فتند مولانا
از بندر کچ بوجهه در وطن رسیده از مولانا مخدوم عبد الحکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان ایشان
مامون خود دیگر اقربا ملاقی شده شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول
نکردند و از مولانا عبد الحکیم صاحب بیعت در سلسله اویسیه کردند و براه اجمیر شریف در شاهجهان آباد
در هندوستان آمده بر مزارات بزرگان استفاده ساخته در لکهنؤ رسیدند هرگاه درین مسجد پنجتن یا
اقامت ورزیدند حاجی غلام محمد مزبور مشرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد مراجعت حرمین
شریفین مخدوم عبد الحکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید دیگر بزرگان
برای اقامت مولانا در وطن از مخدوم استدعا کردند که از ارشاد مخدوم عذر نخواهند کرد مخدوم
در جواب مستدعیان فرمودند که من برایشان حکم کردن نمیتوانم هرچه رضای او باشد بکنند چنانچه
مولانا رخصت شدند مخدوم صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر مخدوم غائب شدند آدم
را بالای درخت متعین کردند که تا مد نظر مرا خبر دهند هرگاه از بالای درخت دیده نشدند فرمودند
که زهی قسمت آن شهر که دران عبد الرحمان رونق افزود باشد چون حضرت مولانا بعد عمر شصتا
و پنج سال در سنه ۱۲۳۵ هجری بجنت خشنا فته اند و حاجی غلام محمد موصوف هم سن حضرت مولانا بود
یعنی نسبت سالگی رفیق شده بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب مزبور یکصد ساله تخمیناً
شده باشند درین کبر سن همت همان است که در هر ماه از اورنگ آباد پیاده پا آمده حضوری
حضرت مولانا حاصل میکند و حاضری عرس و عیدین وغیره گاهی قضا نکرده اند سلمه الله تعالی

منجمله مریدین ابن خانقاه شیخ امام علی ابن صفی پوریست از اقامت مولانا
در مسجد پنجتن مرید شدند و دام صحبت یافتند در ایام جوانی در پلٹن نجیبان ملازم سرکار

شاهی بود و بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد توکل داد و از برکت صحبت
آنحضرت در طریق فقر و فنا راسخ قدم و ثابت قدم بوده با وجود افلاس و تهیدستی از اهل دنیا
التجا نکرد و صبر و قناعت و غنای نفس داشت راقم آثم بعد معذوری شیخ امام علی از مصارف
ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان ناصر الدین حیدر
که برای مساکین معذورین یکهزار روپیه مشاهره خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کمپنی را مستوفی
آن کرده رفته اند چیزی مشاهره مقرر کنانیده دیم شیخ موصوف اقبال نساخته که رزاق مطلق
بس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگیز نخواهم رفت چنانچه همان حالت رضا و
تسلیم تا پنج ماه ۱۲۶۶ سنه هجری برحمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیر درخت
املی دفن گردید هادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند در پلٹن ملازم سرکار گردید
انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین سابقین و معتقدین راسخین شیخ کریم بخش
ابن صفی پوری است ایشان تیرده ام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی
مرید شده بود نسبت فقر و فنا کما ینبغی حاصل کردند چون عیالدار بودند در جوانی نوکری هم کرده
بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هر چند تکلیف و احتیاج اکثر لاحق حال
منماند پیش آمد اظهار احتیاج با کسی نمیسازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین راسخ الاعتقاد
و خادمین صادق الوداد مسمی کریم خان قوم افغان ساکن مهو پال بود بطور
سیاحت در لکهنؤ آمده مرید شد و یک حجره از حجره های خانقاه با و عنایت کردند و ران سکونت
داشته بروزه و نماز و ذکر و شغل مشغول میماند چون حقه کش بود خدمت حقه برداری داشت
خانقاه ذمه خود کرده حقه های متعدد و تمباکو و کل و انگشت و غیره سامان حقه مهیا داشته
بمواضع صادرین و واردین میکرد خصوصاً در ایام عرس شریف اهتمام سبیل آب و حقه و پان
و تمباکو قرار واقعی میساخت پانزده بست روپیه را تمباکو در هر یک عرس خرچ میکرد از پیر و مرشد خود
پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین است
و بس ؛ دیگر فرمودند که درمیان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام
قدم است فرمودند که قدم برطبق سنه و بجذابرس کریم خان همین دو سخن اختیار کرده تمام عمر را بجهد

ازکسی سائل وطامع نشد و راحت رسانی خلق شعار خود ساخت که هرکه را بیماری یافت معالجه او میکرد
و دوا و غذا میرسانید و هرکه مقید میشد استخلاص او می ساخت و هرکه به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد
از سیم و مصارف للّٰهی و از سوزن و سازاد و یه و کشته وغیره برای دفع امراض مردم را گمان کیمیا گری
بر او بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که متلاشی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند
که الحق سخنے انچه راست باشد بلا خطر خواهی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب
ممدوح راست براست ظاهر کرد که اکسیر مرا نمی آید مگر کشته ادویات تیار کرده بمرضا و میدهم ربانی
یافت بعد دوازده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او
آمده بود دران بدست خود چاه تیار کرده و زمین کنده ترکاری وغیره می کاشت و مدتے بمردم
میداد درجهان همت بیمار شد و بسرسام مبتلا گشته انتقال کرد و بجوار پیر و مرشد دفون گردید
انا لله وانا الیه راجعون **منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت وعاشق حضرت**
مولانا شیخ خادم حسین ابن ساکن موضع متعلقه باڑمی است ایشان
بعد ورود مولانا قدس سره الله یزدی در مسجد نبابر تحصیل علم آمده سکونت ورزیدند وخوراک از سرکار
حضرت مولانا می یافتند و بشرف بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد اسم ایشان
فرمودند الاسماء تنزل من السماء اینکس اسم بامسمی است یعنی خادم بدل است بمقتضای سعادت
ازلی و بمین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت بادبزن رانی حضور و آب کشی مصلیان و
کلوخ سازی بستیجان برخود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون دران زمان میان اسدالله
صاحب شیخ عزیز الله صاحب مثنوی معنوی سبق میخواندند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و
کجکول وغیره ایشان سماعت سبق هریک میکردند و دایما مقتبس انوار رحمانی بودند بمشاهده حسن بیعت
وصدق نیت وخلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان مبذول بود چنانچه در چند سال
بمرتبه رسیدند که تسلیمی حضور لقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله
مکهن لال مندرج است الامن از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و فنا در ایشان
راسخ گردید و تهذیب اخلاق و تبدیل صفات رذیله باحمیده شد لهذا مقبول الخدمت و منظور
نظر حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جائی نرفتند و بعد وصال آنحضرت نیز بقدیم

خدمات مذکوره احیاناً و در ایام عرس شریف الته آناً قائم و دائم بسته بنظر خدمت والده ماجده خود بوده و
ادای حقوق ابلیه وغیره بعضی اوقات نوکری هم کرده بودند لیکن از ذکر و فکر و مراقبه و عبادت فارغ
در اوقات مقرری و معمولی باقتدای پیر و مرشد خود حاطل و غافل نشده اند و مدام با برزخ شیخ عشق
می بازند و حظامی برد ازند اللهم زد فزدیکی از مریدان الوالعزم و قوی الهمت انور شاه خان
ولد احمد خان ابن محمد یزخان قوم افغان ساکن کوروائی که از سهوپال سه تراست پدرش با نواب
دلیل خان و ایزد خان والیان سهوپال قرابت قریبه داشت جداً و ولایت زابلو و بنجدست سید خان
که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگوید که در
خاندان ما یک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجاب
الحال بودند در گاه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر کلان
دلیل خان و برادر اوسط بازید خان و برادر کوچک انور شاه خان بعمر بست سالگی معه پدر آبم
بموطن در گوالیار آمده در فرقه سواران نوکر شده بودم در انجا نجم الدوله پسر مظفر علیخان پیر نوکر
بودند با او شان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنو خبر رسید که بجای غازی الدین حیدر شاه زمن
نصیر الدین حیدر پسر زاده پادشاه شده با استماع این خبر نجم الدوله مذکور معه دوازده سواران که در
فن سپه گری و تیر و بازی وغیره کمال داشتند در لکهنو رسید شامل آن سواران من انور شاه
ساکن کورائی و روهو خان و کابل خان و ساهو خان سه برادر و پرویز خان پسر کابل خان سکنه
راج گده بودند که در سرای معتمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمت نصیر الدین
حیدر شده و ملازمان سلطان استحان سپاه گری و تماشای نیزه بازی وغیره نموده یک فیل
دو هزار روپیه انعام داده و فی سوار دو روپیه یومیه مقرر کردند و منشا دا دات من بجنور
حضرت مولانا این بود که در وطن ما یک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند که اکثر
زنان و مردان خاندان ما مرید شان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتم که بدون هدایت غیبی
و دیدن صورت مرشد خود مرید نمی شوم او شان یک دو روز تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره
صورت مرشد بقطع خواهد آمد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا دیدم صباح پیرزاده صاحب
پرسیدند که صورت ما دیدی گفتم صورت بزرگ دیگر دیدم فرمودند که این صورت تو پیش همه بزرگان است

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنو درین مسجد آمده صورت حضرت شناختم که همین بزرگ را در خواب دیده بودم
لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعده بعرس رسولی رفتم بعد مراجعت از انجا در سرای
مذکور از دست سرور خان پسر کابل خان بچهار ضرب شمشیر مجروح شدم بعد صحت بسبب برخلافی همیگر
نوکری گذاشته بحضور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتم و میخواستم که عوض خود از افغانان ساکن
راٹ گدڑه بگیرم و از مولانا استجازت کردم حضرت مولانا منع فرمودند که ارادهٔ قتل کسی کمن انتقام
خود برخدا بگذار حسب الارشاد حضرت صبر کردم بعد یکنیم سال آنها نیز نوکری گذاشته در بهوپال سیده
یک سید را بروایت طوائف قتل کردند در قصاص او نواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کنانید
روبروی حضرت مولانا مدام صائم می بودم و بشب خدمت بادبزن رانی وغیره حضرت مولانا
مشغولی میداشتم و اجازت عمل تسبیحات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعده حضرت
اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر وغیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت
بعد مثنوی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبهم غلبه کرد آمد و رفت
بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شش ماه هفت چله
صرف شربت نوشیدم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدم بعد اتمام
چله ها هرگاه افطار میکردم سه چهار سیر کچته وقت افطار میخوردم و علی هذا القیاس در شب دیگر
پنج دفعه نوبت ده سیر میرسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به همان وضع خورش
میکردم تا چهل روز گرسنگی باین کثرت میماند الغرض در انوار شاه مذکور از ریاضت پوست و
استخوان میماند معهذا هفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از برکت صحبت مولانا اینکس را
چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر رزاقی رزاق مطلق که سوال نکرد دوم قدرت برادای
صوم و صلوة و غسل وغیره با وصف نخوردن ماه ها سوم صدق مقال چهارم طلاقت زبان
و کثرت مقال پنجم ذهن و ذکا و فهمیدن نکات تصوف ششم یقین صادق عقیده وحدت وجود
هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب وغیره هشتم
سوز و نیت طبع بشعر و سخن اگرچه بسبب ناخواندگی آشنائی به لغات هیچک زبان نیست داد ای
حروف از مخارج و قدرت بر تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر چیز که اراده میکند دخل کردن میتواند فقط

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مبنائی اند
کہ ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بدرگاہ مخدوم شاہ مینا قدس سرہ اخلاص
و محبت پیدا کردہ مرید شدند و بعد آمدن این مسجد نشیدیان نیز روزانہ تا نماز عشا حاضر میماندند مولوی
رحمت بخش تحصیل کتب درسی ہم میکردند و بخدمت مولانا حاضر می ماندند و با وصف پیرزادگی و صغر سنی
در کار و خدمت صادر و وارد ہیچ عیب نمی دیدند و بذکر و فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کردہ و بہ عقیدہ
وحدت وجود ایمان آوردہ موحد شدند بضرورت عیالداری و ہم بخیال گوشہ نشینی از مدت مدید
بتقریب معلمی و مدرسی پسران پاتھک سیتارام در موضع سرسنڈی غزلت گرفتہ مرد باخدا و متقی و پرہیزگار
اند در ایام عرس حضرت مولانا و مخدوم شاہ مینا صاحب خواہ نخواہ می آیند و دیگر ایام بحسب ضرورت
یکی از عقیدتمندان خاص و مصاحب و مقرب بالاختصاص شاہ تاج الدین احمد
ابن شاہ برہان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ
وارد حال قصبہ باون سہ کار خیر آباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا در ین شہر ملازم صحبت
و حاضر خدمت بودہ اند اگرچہ پیش از ملازمت مولانا دست بیعت بحضرت شاہ کریم عطا صاحب در سلون
داده اند لیکن ہرگاہ کمال اتفاق و وفاق فیما بین مولانا و شاہ کریم عطا صاحب دریافتند و از پیر اجازت
بیعت یافتند کہ مولانا را پیر و مرشد خود دانند لہذا شاہ صاحب ممدوح از صبح تا اشراق و از عصر تا عشا بلکہ
تا استراحت مولانا حاضر بودہ شریک حلبہ مراقبہ و سماعت فوائد می شدند و ہر کہ مرید میشد تنخواہ
تحریر شجرہ بر شاہ تاج الدین احمد میشد اجازت قصیدہ و غیرہ اعمال مجرب از حضرت یافتند بعد وصال
حضرت مولانا از اقامت لکنؤ دل برداشتہ در قصبہ باون در مسجد خود نشستند و باد بر نخاستند ہمچنان
عمر شان سپری شد بتاریخ سنہ بجوار حق پیوستند و ہمونجا مدفون شدند انا للہ و انا الیہ
راجعون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطف علی صاحب
رد ولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاہ صفی حنفی است ایشان در زمان
غازی الدین حیدر بادشاہ مشرف بہ بیعت شدند اول برای تحصیل علم در لکنؤ آمدہ شاگرد مولوی
ابو الرحم صاحب شدند تا ہدایہ خوانده در عدالت دیوانی سلطانی ملازم گشتند بنطور کہ ایشان
بحضور حضرت حاضر باش بودند روزی شکایت بیکاری و بمعاشی خود ظاہر کردند حضرت مولانا فرمودند

کرد رعدالت ایجا نمی کرد و نواب شنوند عرض کردند که کدام مربی خود ایجا نیست لهذا توقع ندارم رشاد شد
که توکل بخدا کرده آمده رفت باید کرد درین فرصه بیمار شدند از تصرف و همت مرشد برحق مولوی ولی الله
صاحب داروغه عدالت نامزد ایشان و بعمل نوشته ایشان را خود بخود طلب کردند عذر بیماری گفته فرستادند
مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در عمله عدالت نوشته شد سوار شده درخشگیری
چهره خود نو نیاینده دبندا از نرو تا حال ملازم عدالت اند مولوی ابوالحسن برادر عم ایشان از پیشتر
وابسته محبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران
حقیقی مولوی ابوالحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت تقوی و صالح شدند مولوی
نجف علی صاحب در سنه ۱۲۸۰ هجری بکلکته برای انتقال کردند تا وقت آخرین ذاکر کلمه و مشاغل بوده مرشد خود بودند
و بجا مریدان را بخ الاعتقاد و طالبان را عقیدت نهاد مولوی قدرت علی ابن النبی
برادر عم زاد حافظ قاسم علی صاحب رو مولوی هستند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده از مولوی
مظهر علی صاحب بخواندن مکتب مافوق از مولوی عبدالواسع صاحب خوانده فارغ التحصیل و حائز
کمالات شدند و نیز بحضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند در رساله کلمة الحق وغیره از حضرت
مولانا نوشته موحد و صوفی و متشرع شدند از علم طب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در جونپور بمکان
مولوی سخاوت علی مدرس مانده مدتها استقامت داشته تدریس میکردند از انجا که در بنارس بسر کار
راجه آنجا نوکر بودند بعمر چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در باغ مولوی عبدالغفار خان مرحوم مدفون
شدند انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین باهمت و معتقدین باعصمت بی بی خانم عرف
امة الله والی بنت غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن بزرگانش شهر سنام بوده پدرش و دیگر
اقربا بهمه غلام مرتضی در [illegible] بامر بریلی آمده سکونت ورزیده و میان همه خود قادر بخش از برادران
غلام مصطفی در لکهنؤ آمده دا[illegible] کمپنی جرنیل مارکین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر پوره
قادر بخش با اهل و عیال شده بود لهذا از بریلی در لکهنؤ آمد از بطن امة الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی آلمه
دوم لال محمد اول مراد علی شوهرش در بریلی بمرد بیوه او سه پسران خود در لکهنؤ آمد شادی الله بخش
پسر خود با دختر قادر بخش سعود قادر بخش در جهیز دختر مکانی در محله نهره داده بود دران سکونت میداشت
بعد مردن شوهر بخود نامه مذکوره از پسران و جمله اقربای خود ترک و تجرید نموده همت برین گماشت که از

چرخ زنی قوت حلال پیدا کرده بجزم و عبادت حق مشغول باشم در عمر پنجاه سالگی به بیعت حضرت مولانا
مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه به تهجد و اشراق و چاشت وغیره نوافل صوم وصلوة
مداومت میداشت و بدریافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالکه را طریقت نیز ترک
لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدور و روا داشتی نذر و نیاز پیر و مرشد که تا هی نکرد و تا آخر
در ایام عرس و انتها اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالاخانه خلیفه صاحب که پیش روضه منوره
بمد نگاه واقع است اقامت ورزیده نظاره مزار شریف و بهمت مردانه بامر شد خود عشق می باشت تقا
نه هر زن زال است و نه هر مرد مرد ۵ حذا پنج انگشت یکسان نکرده و تعلیم طالبین مقامات فقر و فنا
اورا از طرف حضور میشد گاه گاهی بر اقم الحروف اظهار میکرد و چون آشنای آنرا ممانعت کرده بود
لهذا تعلم نمی سپارد بتقریب میدانم که از برکت حضرت مولانا الله والی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود
راسخ قدم و در طریق فنا فی الشیخی ثابت قدم بوده است مقولهٔ او بود ۵ تا عمر بود در هوس رو نیو باشم
در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ۵ آخر الامر بمرض تپ مبتلا شده بتاریخ جان بحق تسلیم
کرد حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد مدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و برکاته بود
پسرانش روبروی آن معصومه فوت کرده بودند مولوی فخر الدین نبیره آنمرحومه یعنی پسر النه بخش حی الفاتحه
است به نیابت نبی بخش پسر قادر بخش کاروان گلی کوچکی مذکور میکند فقط یکی از مریدین با اخلاص
کریم داد خان این شهباز خان قوم افغان ساکن کمال نگر متعلقه صفی پور است از سن تمیز
در فرقه سپه گری نوکری میکرد چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان بهادر ملازم شده متعلق توپخانه
مات محل بود و از طرف او شان بر تحصیل نواب گنج و دیهات آن متعلق بود در موضع شاپور
زمیداری شیخ مسعود رسالدار اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در انجا
مریدان شاه امام بخش صاحب را مشغول صوم وصلوة و ذکر و شغل دیده رغبت مریدی بهم پیدا شد در
شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته مرید کرده اند من تذکره اینها را
از لعل محمد صحاف که در رنگمالی باغ میماند و متقدد حضرت مولانا بسیار بود ذکر کردم او مرا اجازه آورد
مرید کنانید مولانا تعلیم تسبیحات ذکر وغیره کردند بران عمل کرده ذوق میبافتم در یک گوشه ی تنها
میبودم و در انمکان جن از قدیم میماند و در حالت مشغولی فیمابین من و جن مذکور کشتی شده او غالب

میشد و گاه من تنه و بالا میشدم آخر جن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوٹھری آویزان ساخت در آن وقت
فوراً حضرت مولانا مرشد نا در انجا رسیده یک طمانچه بر روی جن مذکور زده او مرا گذاشته گریخت عشق
و محبت حضرت در دلم افزود و از شهاب پور در لکنهؤ آمده خواستم که احوال شبینه بعرض رسانم حضرت فرمودند
که احتیاج باظهار نیست عرض کردم که من نوکری میگذارم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند
آخر حضرت مرا همراه مرزا کلن بیگ و مولوی ابو الحسن صاحب بردیوگڑھی تا محل فرستادند که اگر
نوکر شما بود الحال فقیر شده است و نوکری میگذارد بیگم صاحبه از پس چلمن مرا فرمودند که ما خدمت معاف
کردیم پنجروپیه مشاهره تو بحال خواهد ماند هر جا که مرضی باشد بمان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در
شهاب پور همو بجا اقامت ساخته در باو خدا باش چنانچه بیگم صاحب تا حیات خود دوازده سال بلا
شرط در ماهه پنجروپیه دادند و من حسب الحکم در شهاب پور مانده چله کشی شروع کردم در ده دوازده چله
صفای قلب واقعی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صد نامردم در رام پور و باسه دیهرا کیه و بلگرام
و بنارس و جونپور مرید بستند بعده حسب ارشاد حضرت اتفاق نکاح با یک سیدانی در سلون شد و دو فرزند
بوجود آمدند باسم عبد الواحد خان و عبد الوهاب خان موجود هستند فقط یکی از مریدین مخلصین شاه
امام بخش صفی پوری از اولاد امجاد مخدوم شیخ صفی اند اشان از ابتدای جوانی
در صحبت شاه صاحب معصوم پیرزاده صفی پوری تعلیم و تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و سالک
طریقت شدند بطور سیاحت در موضع شهاب پور علاقه نواب گنج زمیدار اعلی شیخ مسعود رسالدار
رفته اقامت پذیر شدند و انا نجا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافته سلسله
ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صد نا مریدشان شدند تا خیر در صحبت شان
همین بود که هر کدام را روبروی نشانیده توجه میکردند وجد و طرب می آمد خود هم مشغول میماندند
و هم توجه بحال و مقال و مزاجهم بود رجوع خلائق برای رفع امراض و اسباب بسیار بود و کریم الاخلاق
مرید حضرت میگفته بنده که من در عهد نواب سعادت علیخان بهادر ملازم سرکار بودم در نواب گنج
تحصیلات بوده و موضع شهاب پور وغیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه
امام بخش صاحب ملاقات میشد تا خیر صحبت شان و تصرف از عمل غریبت وغیره و هم همت
دست بهمی بخشید دیدم و دانی شان شنیدم که اول مرا با شاه عباد الله صاحب مرید حافظ جمال

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توجه و القای نسبت بر من کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج
سال در شهاب پور سکونت داشته فیض ظاهر و باطن بمردم گروه نواح رسانیدند تاریخ یازدهم
رمضان سنه درعین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در عین آبادی بمکان مسکن خود
دفن شدند گرد قبر پخته چار دیواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس او شان میکنند
مگر کسی را خلیفه و جانشین خود نکرده اند مجرد بودند عقب خود نگذاشتند فقط یکی از همدین خصوصیت
دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکنو بجاه تعلق بدان است
انیکس تحصیل کتب فارسی نموده سبب بعضی موانع در سرکار شاهی ملازم شد چون ذکی الطبع و سعادتمند
ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا رسیده
سبق مثنوی معنوی شروع کرد بخوش بیانی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود بر سبق
وقت میکرد حضرت مولانا نیز بتوجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید هر روز
بعد اشراق سبق مثنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مفوضه خود مشغول میگردید بعد نماز عشا
باز حاضر شده بخدمت پاچپی مستعد می گشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی ذات
خدمت او مقبول مقبول المنبی افتاد بدل گفت ۵ غرض زدنیا و عقبی قبول خدمت تست بد
بر دغیر چه باک است اگر پسند تو ام ۵ مدام دستور حضرت بود که بعد نماز عشا لنگ استه و پوشاک اجسم
مطهر علیحده ساخته بر بستر خواب در آرامی شدند میان فتح علی شاه و پنو خان و این خادم درگاه
و مخدوم بخش وغیره حضار مانند پروانه ها بگرد شمع جمع گشته مشغول چپی دست و پا کوبی میشدند و
شاه تاج الدین احمد و شیخ حمایت الله خان وغیره مصاحبین در انوقت بطور افسانه گوئی حرف و حکایات
میگفتند بنیت آنکه حضرت استراحت فرمایند لیکن چشم حضرت بانتظار میان اسد الله دو چار می ماند
و هرگز بخواب آشنائی نمی گردید همین که میان اسد الله آمده دست مبوس میشدند مسفر مودند شاباش شاباش
آب آمد تیمم برخاست همه صاحبان رخصت شوند میان اسد الله کمر بسته بطور حمامیان مشت مال
میکردند حضرت ازان راحت یافته بی اختیار الفاظ دعا خوبی دین و دنیا بزبان می راندند بلکه آنچه
ایشانرا تحقیق مسئله دین یا نکته علوم و یقین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه بر چشم ظاهر آنحضرت
خواب غلبه کند و ملل بیدار مشغول انتظار شود بگاهیم پاس شب گذشته و گاهی یک دو گهڑی کم و بیش

میان اسد الله ذخیره این سعادت عظمی اند و خصه سنجانه خود میفرمودند این دستور العمل دائمی بود که یکروز
قصه نشد مصرعه زهی سعادت آنکس که شه کند یادش و فی الحقیقت اینکه همچو خدمت منقوله همچکس را
از مریدین و مخلصین میسر نبوده که اول روز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مثنوی متوجه
افاضه می بود انیکس مخاطب صحیح مطالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت و شبانه تا استراحت
آنچنان خوشنود میساخت که دیگران غیبت برا و میکردند که کاش یکروز همچو استرضا و خوشنودی پیر و مرشد
ما را میسر آمدی طرفه اینکه حضرت را با وصف کمال استار کشف و کرامت خود منظور بود که جمال با کمال
یار از چشم اغیار مستور نماند لهذا در ضمن حکایت دیگران آنچنان سخن نادر و رموز دقیق
می گفتند که عقل فلاطون بان نمیرسید مگر انیکس بر حال ماضی یا مستقبل خود منطبق کرده موافق
کرامت عظمی میشد چنانچه میان اسد الله پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در عمر دوازده ساله
من که حضرت مولانا صورتم ندیده بودند و چشم من نیز بنور جمال حضرت منور نشده بود وقت شب
در خانه خود در خوابگاه خویش دراز بودم و والدین در خانه موجود بودند و با نفس خود صحبت میکردم
که از قدرت خدا بعید نیست که ترا علم و هنر نصیب شود و در جوانی ما محتاج میسر گردد و وقت خوش بدست آید
لیکن در انوقت والدین کجا خواهند بود تا دل آنها خوشنود گردد و از خدمت من راضی شوند در
همین خیال و تصور محبت والدین دل من بجوش و ناله در خروش آمد و چندان گریستم که از آب
اشک بالین زیر سرم تر گردید و آواز گریه من مادرم شنیده مرا در کنار کشید و پرسید که زیاد حال
چیست گفتم هیچ نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزده یا بیست سال بر این
ماجرا شبی بوقت مشت مالی من حضرت صورت من دیده تبسم کرده میفرمودند که طفلی بر پلنگ خود
افتاده خیال میکند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خواهند بود تا از خوشحالی من خوشنود
شوند و من خدمت آنها بکنم بر همین خیال چنان گریه که تکیه زیر سرم از آب چشم تر گردید و شنیدن این کلام
مرا ماجرای طفلی خود یاد آمد و بدل گفتم که این علم لدنی و کشف اینی پیر و مرشد است که آن واقعه
ماضی مرا از حال حکایت میکنند که گویا انیوقت مشاهده میفرمایند فقط سبحان الله چه دقیقه نکته
علم غیب اولیا تا شنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلاح عقیده فاسده خود نمایند و صد هزار آفرین
بر ذهن و ذکای میان اسد الله که ارشاد حضرت را بر علم غیب آن علیم و خبیر پی برده ماجرای طفلی

خود بیاورد مثل مشهور راست آمد مثل هندی ہون ما بروی کے چکنے چکنے پات حکایت کنیم
متضمن مزید عنایت حضرت بجمال ایشان در زمانه اخیر میان اسد الله ناقل اند که مرتبه اول مثنوی
شریف بر شش دفتر انرا ابتدا تا انتها سبقا سبقا از حضرت مولانا خواندم و بدقت فهمیدم بار دیگر بحضور
قبله مکرر بحضور گذراندیم هر جا که سهو و نسیان رفته بود رفع کردم و مرتبه سوم بوقت سبق معمولی علاوه آن
بحضور شروع کردم یعنی باواز بلند بخوش الحانی میخواندم و حضرت بران لحظ میداشتند بحال قاری
توجه میکردند بعد اتمام مرتبه سوم حضرت فرمودند که ترا احتیاج دیگر بنسبت بخانه خود میخوانده باشی چون
بنده را هر مرتبه فائده جدید حاصل شده بود و بیقین دانستم که حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا
جلال الدین رومی قدس سره السامی هستند کرت چهارم نیز بوقت معمولی کتاب در بغل بحضور حاضر
شدم ارشاد شد که من گفته بودم که دیگر احتیاج سبق بنسبت بخانه خود میخوانده باشی بحال گفتم
عرض کردم که کتاب خود را از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانه من اصل مثنوی کجاست حضرت
حاضر جوابی من متبسم شدند و من از اول باز آغاز کرده دفتر سوم تمام نشده بود که حضرت متوجه بمکتب
شدند الحال نیز هر گاه بر مرقد منوره نشسته اشعار مثنوی میخوانم همان اثر عنایت و التفات
دل عقیدت منزل خود می یابم ۵ هنوز آن ابر رحمت در فشان است ۵ خم و خمخانه ها در فشان است
میان اسد الله مع والدین حسین بخش و امام الدین و کریم الله برادران حقیقی نزدن و نقد
حلقه بندگی و غلامی در گوش دارند حتی که ایلیه دختر شش بجوار رحمت رحمان خلد مکین شده اند
و خود ش تمنی همین جنبت است و بس فقط یکی از مریدین پخته کار و معتقدین خدمت
محمد جعفر ابن و میان ظهور علی ابن طبا خان در محله باورچی خانه که
بر متصل از مسجد هذا یائین است سکونت میداشتند و در مطبخ شاهی ملازم بودند اکثر اوقات بحضور
مولانا میگذارند و بمحبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چندگاه هر دو کسان مرید حضرت مولانا شدند
محمد جعفر با ظهور علی اگرچه بمحبت حاضر نه داشت و بکیم او را نمیگذاشت لیکن محبت پیر و مرشد
غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکرد تیاری دوا و غذا که ذریعه بدن حضرت شود و نیز
محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و باد بیزن رانی و غیره اکثر محمد جعفر
حاضر باش بود و تمام مردوزن خانه ابن هر دو کسان مرید خدای حضرت بودند در حیات و بعد

بعد از وفات مولانا هرچه بخت طعام وغیره میشد دران این هر دو کسان معه عزیزان خود مصروف
می شدند و دیگهای وغیره ظروف مسی وضروریات متعلق باورچی خانه هرقدر که درکار باشد ذمه
آنها بوده است وسوای خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت وشاغل کسب اه سلوک
است ونسبت بابرزخ پیر ومرشد برحق میدارد فقط یکی از خلفای راشدین مولوی عبد الله
ابن محمد فرید الدین از شیوخ کرام وروسای عظام بلده شاه آباد متعلقه سرکار اوده اند تحصیل علم
کتب مروجه از برادر حقیقی خود مولوی محمد صالح نموده اند که مولوی محمد صالح ممدوح از عهد نواب سعادت علیخان
بهادر تا حلوس محمد علی شاه فردوس منزل ملازم سرکار شاهی بوده اند وداروغگی کتب خانه سرکار
متعلق اوشان بوده بجهت تعلق شان وبنا بر تحصیل علم بوده باش هر دو برادر در ریعت السلطنت لکهنؤ
اتفاق افتاد در محله نکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صالح باغ ومکان تیار ساختند در آن مکان
هر دو برادران معه اهل وعیال سکونت میداشتند وعمر بسر سالکی اوصاف حضرت مولانا شنیده
باتفاق جمال الدین وشمس الدین شنیده اینجا بحضور مولانا در مسجد پنڈ یاین آمده ملازمت حاصل نموده
در اول صحبت حالت تحیر وآشفتگی دل عارض شد که نشه بیخودی معلوم میشد روز جمعه آینده
آمده مرید شدند وشجره چشتیه صابریه بواسطه حضرت شاه نور الهدی وقادریه بواسطه حضرت مطلب الاقطاب
سید شاه عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز ومرخص خلافت شدند ایشان را
درخواست برای حاضر باشی دائمی بود حضرت فرمودند که بروز جمعه ومنگل مخصص اجماع است می آمده
باشند مطابق آن گاهی ناغه نشد بعد وصال موافق معمول مصرعه هست مجلس یران قرار هنوز
مولوی صاحب ممدوح دو حکایت برخود گذشته بیان کردند حکایت اول اینکه محمد حسین نامی برادر
کوچک من ازمن آزرده شده جایے رفته بود غم او برمن بسیار مستولی شد من طعام گذاشته
بطرف عیش باغ رفتم ونخانه نرفتم ازانجا بحضور مولانا آمدم ونیت کردم که بدون استفسار
حضرت هیچ اظهار نکنم حضرت ازراه کشف اندوه خاطرم دریافته دست مبارک بردوش من
نهاده پرسیدند که چرا ملول هستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند نخانه برو طعام بخور
واومی آید چنانچه ما نوقت نخانه رفتم منشی محمد صالح طعام پیش من نهادند هرگاه دست بطعام
بردم رجوع بحضور نموده گفتم که طعام آمد محمد حسین نه آمد همان لحظه محمد حسین از دروازه آمده پیش

حکایت دوم اینکه بروز پنجشنبه قریب مغرب بحضور حضرت حاضر بودم حضرت پرسیدند که والده شما
حیات اند عرض کردم که از فضل الهی والدین حیات اند فرمودند که حال والد میدانم والده را میپرسم
بعده سکوت فرمودند بروز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والده پرسیده بودند همانوقت
والده ام در شاه آباد انتقال کردند عرصه پانزده سال است که منشی محمد صالح تیز در لکهنؤ فوت کردند
و در باغ خود بدفن شدند حکایت سوم کرامت حضرت نقل کردند که برادرم مولوی محمد صالح
بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوی ازاده مزاج از طفلی بود اکنون مرید جناب شده از کار
معرفت ارشاد شد که او از کار شما نخواهد رفت شادیهای خواهد کرد و اولاد خواهد شد خوش و خرم
خواهد ماند مطابق ارشاد سه نکاح در وقت اتفاق شد یک دختر و دو پسر از بی بی های سابق هستند
و بعد وفات شان دو زوجه در لکهنؤ نکاح در آمدند که آنها نیز صاحب اولاد اند با وجودانیکه هیچ
معاش و جایداد ندارند و نوکری کسی نکرده اند در ما بحتاج خود گاهی درمانده نشده اند وظریف طبع
ولطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین ظرافت وطلاقت لسانی
گشوده خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض وبسط من در سکوت و تکلم است یعنی یا همکه
کلام ظرافت ولطافت بر زبان من جاری می ماند بر دل من بسط میماند و در سکوت قبض میشود

یکی از مریدین مخلصین خاص ومعتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ
امان علی ساکن قائم گنج از احاطه میرجان منحلات لکهنؤ است ایشان و مولوی حاجی حسین علی
صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای ورود حضرت مولانا بدرگاه ومخدوم شاه میناصاحب
قدس سره مرید شده بودند بتحصیل علم صرف ونحو وغیره از مولوی تراب علی صاحب وعلم طب از حکیم آغا میر
شاهجهان آبادی کرده ومثنوی شریف از حضرت مولانا سند کردند و نیز اجازت قصیده وغیره اعمال
واشغال از مولانا گرفته عمل میکردند وکمال عشق ومحبت با مرشد خود میداشتند اگرچه مکان بر خاصان بعید
بود لیکن بروز تعطلین ومحفل خواه نخواه حاضر میشدند واگر چیزی بهم مرض بلا ذمان حضرت میشد
هر روز حاضر میماندند وادویه از دکان عطاری خود میفرستادند واین التزام حاضر باشی وخدمتگزاری
بعد وصال آنحضرت نیز از اوشان ناغه نشد عاشق سماع بودند و در فن موسیقی هم دخلی داشتند لهذا
قدردانی کلاوت وقوالان کامل فن خوب میکردند و بمقدور از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

هیجده سال از وصال حضرت مولانا بمرض فالج وغیره مبتلا شده بتاریخ ۱۱ جمادی الثانی سنه
فوت کرده بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا لله وانا الیه
راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان تیزذهن علم و کاروبار دنیا هوشیار اند و شیخ
عنایت علی از حضرت مولانا بیعت سبدارد فقط یکی از مریدین اصحاب صفه عبد الله خان
ابن احمد خان رامپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن در لکهنؤ آمده در خانقاه حضرت
مولانا سکونت ورزیده بشرف بیعت مشرف گردید موافق دیگر مریدین ذکر و شغل آموخته مشغولی میکرد
و نماز پنجگانه همراه حضرت مدام میخواندند و تقبیل شیرینی وغیره تبرک اختصاص یافت و محض توکل
بسر اوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت تهجد تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت و وقت
شناسی آنچنان حاصل شده که گریالیان و اهل تو بخانه در وقت فجر غلطی میکنند و انیکس بر وقت
صحیح خبر میدهد و غلطی نمیکند دیگر اینکه بعد از نماز فجر پیش اند و دیگر زائرین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت
اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و راسخ دم است که از احدی گاهی سوال نمیکند
و از قوت بازوی خود خوش گذران میکند و عیال او در رام پور بی معاش بسر میکنند **فصل**
در تذکره المریدین که در حین حیات و بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصروف
خدمتگذاری و هم عرس وغیره همیشه میشوند منجمله مریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد
نذر علی خان بهادر است مولد و مسکن قدیم ایشان موضع پندر متعلقه صوبه الهآباد و والدش
محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمین الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزادگی
کدورنباس بودند همراه آقای نامدار ممدوح در لکهنؤ آمده وارد خدمت اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر
شده منجمله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر معظم الیه متعلقان خود را از
الهآباد طلبیده استقامت لکهنؤ کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی هر سه پسران شیخ رمضان علی
نیز ملازم سرکار شدند منجمله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهد والد خود ش
و خیر علی کار یافتند بسبب تیزی طبع وزیرکی جبلی آنچنان انتظام کاروبار سرکار کرد که بجای پدر خود در سرکار
اعتبار و وثوق اعتبار کرد یدحتی که بعد جنت آرامگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زمن سرفراز شده
سوائی دیگر و اب نیز از ایشان متعلق گردید زبانی مسمی امام بخش وارد خدمت اصطبل که مقرر کرده

نواب معتمد الدوله بهادر بود حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بحضور حضرت حاضر شدند بدریافت
حسن جاذبیت و خلوص نسبت ایشان عنایت رحمانی مبذول حال خجسته خصال خان مذکور شد چنانچه بعد
چند روز مرید شدند تعبده و الدوبرادر انش نیز آمده مرید گشتند و یوماً فیوماً در عقیده و اخلاص ترقی کردند
و از برکت و همت حضرت در اختیار و اقتدار ایشان نیز ترقی گردید بروز تعطیلی در محفل سماع هرگاه
می آمدند محمد علی خان معه برادران خود نذور میگذرانیدند و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر پیه
خواه اشرفی وغیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که همت حضرت بر سلوک قوالان
مصروف است و در هر یک جلسه سوای نذور روپیه های بسیار بقوالان میدادند از بیمعنی محبوب و
مقبول حضرت رحمان شدند بعد انکه بعد شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد منزل نواب معتمد الدوله
بهادر مقید شدند و خلد منزل انتظام امور سلطنت حسب رای خود کردند و از عنایت حضرت مولانا
خان مذکور مصاحب و مقرب سلطانی گشته بخطاب خانی و بهادری سرفراز شد از انجا که خان مذکور
عقل مجسم بود هر کار و خدمت که تفویض ایشان شد بآن خوبی و اسلوبی انضرام کرد که بمشاهده آن
نصیر الدین حیدر عاشق شدند و مرکوز خاطر اقدس داشتند که اگر انیکس مستدعی شود مدار المهام کل
گردانند چنانچه مکرر بحالت خوشنودی مزاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هر چه درخواست کنی بتو
عنایت کنم ایشان همین گفتند که غلام بجز غربت هیچ نمیخواهد بمصرعه لطف انچه تو از خویشی حکم انچه تو
فرمائی در سر کنیم در انوقت دریای جواهر و روپیه و اشرفی بر روی جمله مقربین جاری بود و اگر
ایشان طمع میکردند از لکلوک در ریخ نبود لیکن خان مذکور را از برکت صحبت مولانا آنچنان عنای
نفسی حاصل شد که مطلق چشم طمع نگشاد و سوای انچه از سرکار مقرر بود بر آمدنی حرام انگشت ننهاد
و با وزیر و امیر و هیچکدام ارکان سلطنت آمیزش نکرد و بجانبه احدی نرفت و با وصف برخلافی
مذهب سلطان و وزیر و جمله ارکان سلطنت سنی المذهب و صوفی المشرب ماند و بدینوجه در چشم
همگنان خار بود و هر یک در پرده ساعی زلت و زوال دولت انیکس بود لیکن از اقبال انحضرت و
همت پیر ارشاد احدی بیک سر مویش کج کردن نتوانست قضا کار روز ۱۲۴۳ هجری از یکم شهر
ذیقعده حضرت مولانا تهیه سفر آخرت کرده مستغرق ذات بی کیف شدند و قت صبح نذر علی خان
آمده ازین کثرین هذام حال پرسید گفتم که برادرم آفتاب عالمتاب قریب المغرب است و سکان

احاطه که دران مدفن حضور تجویز است از مکانات پخته وخام ونشیب وفراز آنچنان خراب است که در
یکماه نیز هموار ولائق مزار نخواهد شد فکر اینکار مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود کمر بسته
مستعد گردید وقریب دوصد کسان بیلدار ومزدور وملازمان خود را درین کار شریک گردانیده
درعرصه چهار پاس جمله مکانات پخته وخام را کنده وچوب وخشت آن علیحده انبار کرده وچه بچه پا
انباشته وقد آدم نشیب را ازگل پر کرده برابر صحن مسجد زمین هموار وتخته گلزار ساخت اگرچه این امر
از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه درصدر ملفوظ حال آن مندرج گشته است لیکن بچشم ظاهر انچه
ازهمت ومشقت خان مذکور دریکروز شد از دیگری دریک هفته نمیشد کیفیت تفصیلی آن در وقایع
ارتحال باید دید دیگر کمال عشق ومحبت ایشان نیز درپیر پرستی باید شنید که خلد منزل را بدون ندیدن علیخان
یکدم قرار نبود ومکن نبود که ایشان ساعتی غیر حاضر شوند لیکن سقیم الحالی ظاهر پیرومرشد خود دیده بادشاه
وقت را ترک کرده وصاف گفته فرستاد که خانه زاد حاضر شدن نمیتواند هرچه باداباد حکایت درجواهر
ایشان درپیر پرستی اینست که هرگاه نوبت طیاری سامان تجهیز وتکفین رسید وهنوز خضرت
بقید حیات بودند نواب معتمد الدوله بهادر که همگان خود مقید بودند باعظم علیخان داروغه خویش
گفتند که یک گٹھری پارچه نفیس وپانصد روپیه تقدیر برای تجهیز مولانا بفرستند ومقبره وخانقاه کما ینبغی
طیار کرده وهند هرقدر که روپیه صرف شود چنانچه اعظم علی خان یک گٹھری کلان ازتهانهای پارچه
نفیس وپانصد روپیه نقد بدست مردم خود همراه محمد اشرف داروغه باورچیخانه پیش خلیفه شاه
فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل اعظم علی خان دونهزار روپیه برای طیاری مقبره
برادرده داشته اند واجازت معتمد الدوله بهادر تا ده نهزار روپیه گرفته اند بروز دوم انجا نذر علی
خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب آمده زار زار گریست وگفت که نام من اززمره غلامان
مولانا مدر کنند ومن ازهمین وقت رخصت میشوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج وملال
پرسیدند گفتا نمی توانم دید که درکار تجهیز وتکفین وطیاری مقبره واخراجات وصال پیرومرشدم
دیگری شریک شود ومن محروم باشم اگرچه برابری معتمد الدوله بهادر ازمن محالست لیکن هرچه
ازینجا تا الهآباد درقبضه قدرت من است تا لباس وزیور اهل وعیال خود همه قربان پیرومرشد
خود خواهم کرد هرگاه ازمن نخواهد شد شما را اختیار گرفتن از دیگری است میان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شما در بن است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی چنانچه
شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده روبروی خانمنوصوف پانصد روپیه و گٹھری پارچه را بجنس واپس
دادند و محمد اشرف بر د آنوقت نذر علی خان آنچنان راضی شد گویا دولت دو جهانی یافت حال مسجاعت
جیلی و استقلال مذهب و استقامت دینی که از برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکه عظیمه
که بتاریخ هفتم یا هشتم محرم در عهد خلد منزل پیش آمده بود از حکایت مفصله ذیل باید دریافت
حکایت چون خدمت میر ترکی و اهتمام سواری بادشاه نیز متعلق به نذر علیخان بهادر بود و در محرم
دستور خلد منزل بود که همراه علما و دلدل وغیره سر و پا برهنه از امام باره محل سرا برده تا دروازه حلوخانه
میرسانیدند و همراه علمای سلطانی علمای بیگمات و ارکان دولت و رگشت میرفتند و نواب وشن الدوله
وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه مسوارام وغیره امرا نیز پیاده پا همرکاب بودند و با وجود آنکه بتاریخ مذکور
برای تبرای اذن عام میشود و حکم است که کدام سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از اتباع تبرا دم نه زند
چون اهتمام نذر علی خان بحکم بادشاه بود از خوف و رعب نشان زبان علما و اکابر مومنین از
تبرا بند بود و بدل خود هزاران پیچ و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص متهم نمیشد قضارا هرگاه
در صحن کربلا رسیدند در انجا یک جوان پرتله والا سلطانی از جمله همراهیان من تعینات بود و او را
گفته بودم که حکم شاه چنانست که کسی تبرا نگفتن نتواند در انمقام از زبان کسی از همراهیان علم
راجه مسوارام حرفی تبرا برامد آنجوان متعینه من ممانعت کرد مستعد گرفتاری و شمشیر ستانی او شدند
آواز شور شنیده محمد نذر علیخان اسپ دوانیده آنجا رسیده رفع فساد خواستند و او را می رهانیدند
باز نیامدند آنوقت چوبی که بدست داشتند بر سر افسر ملازمان راجه مسوارام زدند چون هزارها مخالف
مذهب مسلح بر سر فساد بودند از زندگی خود مایوس شدم در انوقت طرفه مدد حضرت مولا نادیدم که این
هزارها مردم از جان واحد من مقابله کردن نتوانسته رو بفرار نهادند شاید در نظر آنها فوج کثیر همراه
من متخیل شد تا اینکه راجه مسوارام بحضور خلد منزل رفته بسیار عاجزنالی کرد و گفت که نذر علی خان
انچنین بیحرمتی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی زیاد تر
نذر علیخان دادند و خواستند که نذر علیخان گرفتار شود و در غضب سلطانی مبتلا گردد میگویند که خلد منزل
فرمودند که چهل و پنجاه هزار مرد م شیعه مذهب همراه علما بودند و یک نذر علیخان سنی بود تدارک آن

بروقت کردن نتوانستند من تیر بیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار مجتهد الزمان و نواب وزیر وغیره
معرفت چوبدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدربار فیاید نذر علیخان آنقدر غیور بود
که از انروز بخانه نشست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نگردید از خود و از خدمات مفوضه خود مداخلت
گذاشت نواب روشن الدوله بحیله یعنی مواخذه و بعضی محاسبه وغیره طلب کردند و ایشان نرفتند
و ایشان عرضداشت بمرد و عدول حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش وغیره افسران فوج فرستاد
و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها به پرانند نذر علیخان با ده پانزده
رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود بکمال استقلال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التجا بسلطان
و وزیر نبرد آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابله و محاصره موقوف شد
مگر بجای نواب روشن الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت
راجه شیو دین بسنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی ذمه خود ندارم پس پهره بر
دروازه من بچه علت است و تنخواه چرا عنایت نمیشود روشن الدوله پیام کردند که اگر از اینجا اراده
رفتن خانه خود باشد تنخواه دهانیده آید ایشان گفتند که همه متعلقان خود اراده الله آباد داریم چند
منزل رست دهکڑه های بار برداری و تنخواه بیباقی تا امروز بفرستند از عنایت مولانا همچنان دید
چنانچه ایشان با جمله احمال و اثقال و عیال و اطفال بکمال جاه و اقبال انجا رسیده بعد خلد منزل شدند
نصیر الدین حیدر و جلوس فردوس منزل درین شهر باز آمد منتظر اینمعنی باشد
اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یا خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا بکسی کردن ضرورت نیست
سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انیکس بر توکل خدا تا دم آخر
بیکار و معطل ماند باجمله خان مذکور بر فور مسترد کنانیدن روپیه و پارچه نواب معتمد الدوله انیکس را
تجهیز از قسم پارچه و عطر و بخور و سر پوش جنازه و شیشه های گلاب و کیوڑه و ضروریات تعمیر و سمارات مکان
و تمامی گذار مهیا ساخته و محاذی در وسطی که جای نشست حضرت بود زمین مرقد منور تعیین ساخته
بران شامیانه تافته سبز استاده کردند و در همان مقام کندیدن قبر شریف از صبح یوم شروع کردند
و خشتهای قبر را از آب چاه شسته بر هر یک خشت سه سه بار کلمه توحید و سوره اخلاص و درود خوانده
انبار کردند و چونه از گلاب و کیوڑه سرشته و خمیر ساخته سماران با وضو بحالت درود و کلمه خوانی

گرد مرقد شریف از اندرون تدخانه تا بالای زمین از سنگ خشت و چونه مرتب کردند الغرض آنچه سلطان المشائخ
محبوب الهی با مزار حضرت شیخ المشائخ والد ماجد خواجه فرید الدین گنجشکر علی نبینا وعلیهما السلام و
پاک پتن اهتمام کرده بودند سهمان عقیدت و اهتمام نذر علیخان مرقد منور حضرت مولانا تعمیر کنانیده
بنای روضه مقدسه انداخت و کیفیت عمل سقاط و تدفین و طیاری سوم و اطعام طعام خاصه
از قسم ملاپو و قورمه و مزعفر و متنجن و فیرنی و شیرمال و کباب و اچار و مربای نفیس برای همه خواص
و عوام ملهر بروز سوم و دهم و بستم و چهلم در وقایه ارتحال خواهند شنید بانجمله از روز وصال تا یوم
عرس شریف خان موصوف بدل و جان مصروف مانده مقبره با کلسهای طلائی و جهاڑ و دیوار کرسی
و ماندی شیشه آلات و ساز و سامان روشنی های از قنادیل و کنول و بتی های موسی راسته سنگ
و سائبان ها و شامیانه های پٹاپٹی و شطرنجی های چاندنی فرش فروش تمامی مکانات خانقاه
و مسجد بعنوان شایسته و بایسته موجود و مهیا کردند و بسال دوم یا سوم مسهری نقرئی بالای قبر
شریف طیار کنانیدند و انچه از مال طیب و زر حلال در کیسه خود داشتند در طیاری مقبره و این همه
ساز و سامان شاهانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر در کار خیر سرو مرشد باختند و والدین ایشان
و رجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال صغار و کبار خاندان خود را لعلامی
حضرت فرو گذاشتند و همه گردند انچنین بندگی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمد از دیگری
کمتر شده باشد و بسبب همین حسن عقیدت و شمائل خان موصوف مقبول آن مقبول الهی گردید
گردید که بر زخ مولانا و مخدوم بیدار همیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه شنگ گذاشته
نصرت و یاری آنحضرت در حیات و بعد وفات همیشه کرده آمده اند و میکنند از انجمله چند حکایت
از زبان ایشان مسموع گردید حکایت اول خان مذکور نقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا در وقتی
حاضر شدم که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان با دال مونگ
از الوش خود بدهن من نهادند لذت آن در هیچ یک نعمای سلطانی نیافتم و تا حال لذت آن از
دل نمیرود بعد فراغ طعام بر یک نان دال نهاده دیگر مرا عنایت کردند عرض کردم کسانیرا
بخانه برده به کنیزان و غلامان حضرت خواهم داد فرمودند شاباش شاباش سرگاه رخصت شده
بر اسپ سوار شدم در اثنای راه معامله عجیب و غریب دیدم که در بیان نمی آید شاید همین عنایت

برو دیگری نشده باشد چون گمان آنحالت مدت سی سال کردم جلوه های گوناگون پیروم شد در
همانصورت رو مینماید فقط کاتب بحروف اصرار کرد که بحکم او ما بسمته ربک فحدث الحال اظهار آن
مضائقه ندارد تا حیات ظاهری آنحضرت مولانا البته اظهار کمال اخلاق مرضی بود و بعد اصرار فقیر بیان کرد
که بعد خوردن لقمه اولش حضور حجاب از چشم سر برداشته شد همانوقت در اثنای راه برپشت اسب
سواره میدیدم که همراه من بر هوا معلق کدام تصویر نورانی است اول هر دو قدم تا ساق پا مرصع
بجواهر نوادر که نظیر آن قرار نمیتوان یافت نمودار شده بود هر قدر محویت تماشای آن می افزود ترقی
آنصورت در نظر پیدا میکرد و روشنی و تابانی جواهر چشم و نور قلب و باطن آنصورت تجلی میساخت
تا رسیدن مکان غائب شد لیکن هرگاه در تنهائی تصور مولانا میکنم تجلی همان طلسم غیبی
می بینم و در جمله مشکلات حاضر و ناظر می یابم فقط آخر الامر بمکان خود آن نان تبرک آورده
در یک رکابی داشتم اندر محل خود نظر ستاده بودم که مسماة ازطوائف ارباب نشاط
که شیعه مذهب بود و پیش من آمد و رفت داشت آنوقت وارد شده پرسید که درین رکابی چه
نهاده اند گفتم تبرک حضرت مولانا مرشد من است او مصرشد و لقمه ازان خورده در باطن خود
تاثیر آن دید تا آینده مستدعی بیعت حضرت شد گفتم که تو اول عقیده خود درست کن و از کسب خود
تائب شو بعد ازان اراده بیعت کنی گفت درستی عقائد و توبه من بر بیعت حضرت موقوف است
گفتم من جرات ندارم که تقریب تو بحضور کنم گفت مرا بر ڈولی سوار کنانیده همراه خود ببر و باطلاع
من بحضور کنانید اگر یاد نخواهند فرمود مشرف خواهم شد همچنان شد که ڈولی او بیرون دروازه فنهاند
و میان سراج الدین رفیق من بحضور مولانا اطلاع عرض کرد حضرت اجازت دادند تا بحضور آمده
تائب شد و مشرف به بیعت گردید بعد درستی عقائد و توبه به نکاح من درآمد و همانجا بیاد و حاضر شده فقط
حکایت دوم خان موصوف ناقل اند که در حین حیات آنحضرت از بیخ رخصت شده بوطن خود
رسیده بودم در دیهه سکن متعلقان الشیان مکانی منحصری هست که آن مکان مسکن جن
مشهور است و بخوف جن در انمکان کسی سکونت کردن نمیتواند روزی در انمکان رفتم پلنگ
گسترده بود و هوای خوش بود بران پلنگ دراز شدم و چادر بر رو کشیدم هر چند مردم ممانعت
کردند که این جای خفتن نیست مگر نشنیدم همین که خفتم بعد ساعتی پهلوانی آمد و بر سینه ام نشسته

او بهر دو دست بر دوشانه ام آنچنان سخت محکم گرفت که حرکت کردن و آواز بر آوردن نتوانستم در انحالت بدلم القا شد که سوره اخلاص بخوان چون خواندم آنشخص شانه های من گذاشته از سینه ام برخاست روکشاده دیدم که بلای عظیم بصورت مهیب که پایش بر زمین و سرش ملحق بسقف مکان است بدرون بسیار کلان و دندان در آورده چشمانش همچو مشعل یا لعل سرخ روشن اند بر سر من ایستاده و مستعد دوشش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشسته اینه بمشاهده جمال باکمال پیروم شد قدس سره خوف از دلم رفت فوراً شمشیر کشیدم که آنرا قتل کنم همچو برق گریخت و من شمشیر بر بنه بدست تعاقب او کردم او از انجا گریخته در مکان دیگر در گوشه خزیده من تیر دران کوشه خزیده خواستم که شمشیری بزنم او غائب شد تا آنوقت بحالت بیداری بچشم سر میدیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند بعد این معامله حضرت تیر از نظر غائب شدند اینچنین معامله عنایت و حمایت در حیات و بعد وفات اکثر دیده ام ۵ شکر

فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ۵ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست فقط از جمله مخلصین قدیم و معتقدین صمیم لاله یکمن لعل قوم کایتهه ساکن قدیم لکهنؤ خویش رای بهگوان داس که سپهکار و دیر المالک نواب آصف الدوله بهادر عهده امتیازان با اعزاز داشتند بوده است ذکر عقیدت و حاضر باشی ایشان در اوائل ملفوظ هذا اندراج یافته است اکنون ذکر منشی رامدیال بشن دیال فرزندانش که شکر عنایات حضرت مولانا در همین حیات و هم بعد از وصال باحسن وجوه او اکرند و می کنند بزبان خامه عجز نگار می آید هر دو برادر مع عیال و اطفال و خدم بچشم خود مدام حاضر باش اند هر روز گلهای گلزار شان بر فراز فائض الانوار برای نثار می ایند و بتاریخ شش هر ماه که تاریخ وصال حضرت است شیرینی ختم می آید و بروز تعطیلین سه شنبه و جمعه که محفل سماع منعقد است شریک انعام و اکرام قوالان میشوند و در ایام عرس اهتمام مرمت خانقاه و سامان روشنی و فرش و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاگر وغیره و عرس دو روزه و شب و محفل سنت و مصارف آن بر ذمه خود تا گرفته اند و کنند سابق روضه مقدسه که شهید شده بود آنرا از سر نو بکمال استحکام طیار کنانیدند با جمله عقیدت و خدمت شان روز افزون است اقبال و دولت بر روز افزون باد بحق چند متضمن کرامت و عنایت حضرت مولانا که او طفلی بچال منشی رامدیال معذول شده در ذیل نگاشته می آید

حکایت اول روزی یکمن لال که از مخلصان خاص آنحضرت قدس سره العزیز

بود حسب عادت خود بحضور فائض النور مقتبس انوار فیوض بود که رام دیال خلف شان بعمر هشت سالگی
بزیارت حضرت مآب منور بزیور مسجد رسیده بود که حضرت رضی الله عنه از مکمن لال ارشاد کردند که منشی ما
می آید چون قریب رسید و سلام کرد ارشاد شد مرحبا مکمن لال این الفاظ نسبت او شنیده آداب بجا آورد
چون او بعمر سیزده سالگی رسید نزد مرزا عبدالله بیک برادر مینڈو خان سپاه در رسالدار مرحوم که به نظامت
سلطانپور و خیرآباد و بهرایچ وغیره از سرکار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند بعهده منشی گری در حین حیات حضرت
رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس ازان به نیابت مرزا مذکور سرفراز شده که بحضور
وزرا و جمیع عمائد و اکابر بلقب منشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی مرحوم
چون بعمر دوازده سالگی رسید او کتب سیمیه فارسیه میخواند و هدایت النحو از مولوی رحمت بخش
مرحوم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و برای علوم دیگر نظیر خود نداشتند میخوانند روزی برای سبق نزد
مولوی رحمت بخش مغفور میروفت و کتاب بر دست داشت همین که مشرف بسلام شد ارشاد کردند
اینجا بیا چه میخوانی عرض کرد که سکندر نامه و هدایت النحو فرمودند که پیش من بیار همه و کتاب برادر
آنحضرت بعد تسمیه سکندر نامه از آغاز مناجات اولی که ؎ خدایا جهان بادشاهی تراست ؛
زما خدمت آید خدائی تراست ؛ تا مناجات دوم باین اشعار ؎ بزرگا بزرگی و ما بیکسیم ؛ تو فی
یاوری بخش و ما را رسیم ؛ نیاوردم از خانه چیزی بخشت ؛ تو دادی همه چیز و من چیز تست ؛ شعر شعر
خواندند واه را فرمودند که تو هم بخوان و خواندو من بعد خطبه هدایت النحو خوانده ارشاد فرمودند که ترا
در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید والد تو عبث شکوه میکنند منشی
رام دیال باز از روز هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگوید که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام
بفیض و عنایت مرشدی ذهن پاکیزه وی ثاقب گردید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش منور گشت
و میل او بنظم شد همدران عرصه غزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از نماز صبح که آنحضرت بعد فراغ از
صلوة العشق و غیره باتطار آمد و رفت نماز صبح نشسته اشعار مناجات میخواندند حاضر شد و آن غزل را
خواند حضرت قدس سره الاقدس شنیده ارشاد فرمودند که من مست و حب شنیدن این مدح نیم او عرض کرد
که شنیدن مدح مسنون است ارشاد شد که شاباش شاباش اکنون صله آن نزد من چیست که بدهم
جز این که خدای دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که بافتی او سلام کرد از انجا

طبع او منور شد و کلام نظم و نثر در فارسی و عربی و هندی و غیره دفترها گفت و نوشت که مقبول خاص و عام شد
و چون مذاق عشق با مرشد خود دارد و جز مدح آنحضرت و مقدمات توحید بمدح و ذم خلائق توجهی ندارد دفترهای
فارسیه و آگهانی هندی وی قوالان در محافل اهل دلان بسیار می سرایند که منتج ذوق و شوق میشود
حکایت سوم معتمد الدوله بهادر در زمان غازی الدین حیدر باوائل جلوس شاهی از مکان خود
نارومی در هوا زه ساختن شرک قرار داده مکانات اشنای راه نزارها کنداینده چون حویلی سکونت
مکهن لال هم دران راه بود خطی برای کندیدنش بران کشید ایجال در یافته مکهن لال بحضور حضرت
عرضداشت که چنین ظلم برپا شدنی است ارشاد شد که خادم حسین را که یکی از مردان حضرت است
به بر و بخادم حسین ارشاد شد که خبردار مکان مکهن لال کندیدن نبادا ایشان آنجا رفته بر در نشستند
که میر روشن علی بهادر معتمد الدوله بهادر که مهتمم شرک بود آمد و حکم کندیدن داد خادم حسین از گفتند که
این مکان کندیده نخواهد شد برهم شده گفت که فردا نام و نشان باقی نخواهد ماند چون شب شد غازی الدین حیدر
بر معتمد الدوله بهادر غصه کرد که این چه ظلم است همین زمان بروو مکانهای کندیده را بازاحداث کن
چنانچه معتمد الدوله بهادر خود و میر روشن علی مذکور روز دوم آمده بهر یک سکنای که مکان آشنا کندیده بود
معذرت کرد و زری داد و امان گفت انخبر تمام شهر اشتهار یافت که بهمت آنحضرت امان خلقی گردید
حکایت چهارم روزی رامدیال در عمر چهارده سالگی با طفلی هم مکتب بسیر دریای گومتی رفت
آن طفل باو دشمن بود بایشان تحریص غسل کرد زیر پل که دریای بس عمیق است رامدیال اکشیده
بقعر دریا انداخت چون او گاهی از شناوری آشنا نبود غرق شد و زمان فرو رفتن رامدیا نهان حال
گفت یا مولانا گفتنش همان و رسیدن مولانا در انجا همان میگوید که ایشان دست رانهای من گرفته
مرا از دریا بلند ساخته و بر کناره دریا رسانیدند و آن طفل که غوطه ها میخورد و آنرا ملاحان از دریا براوردند
چون از انجا رامدیال مذکور برامده بحضور حضرت حاضر شد حضرت در انتظار نشسته بودند بمجرد سلام
کردنش فرمودند که پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفته فرمودند که بعد ازین چنین مکن و مرا تکلیف مده
او دانست که آنحضرت مرا از دریا برا ورده اند خواست که چیزی بمدح و ثنا گوید فرمودند که خاموش **حکایت پنجم**
بعد انتقال آنحضرت نظامت علاقه سلطانپور در سنه ۱۲۴۳ فصلی متعلق بمرزا عبد الله بیگ بود و منشی
رامدیال نائب بود از بس خشونت مزاج عبد الله بیگ تمام فوج دشمن شده و بارها از اشتعال

بخبنگ رسیده دیدکه کدام اهل فوج قریب بست نزار کس انجا متعینه بود انتهاض فرصت بغل علاقه ازد
میکردند که درین اثنا علاقه بدیگری مفوض شد وخبر معزولی رسید مردم فوج بادراک ایخیال بطالب و
تقاضای تنخواه که لکهار روپیه باقی بود جمع آمده مطالبه کردند منشی رامدیال اماخوذ نمودند چون مرزا
مذکور بامنشی رامدیال گفت که اکنون رفع این مخمصه بخرجان دادن نیست که اینها مجوز قید خواهند شد
ومن حرب خواهم کرد چه باید کرد منشی مذکور گفت که چه باید کرد دیر از ان آمده ساعتی مراقب نشسته
رجوع بحضرت ساخت حضرت ارشاد کردند که بیا کسی دامن تونخواهد گرفت منشی مذکور شادان برجاست
ومرزا عبدالله بیک گفت که مرا هم همراه ببرید گفت بسم الله چنانچه منشی مذکور در کچهری نشسته بود و
صدها از مردم فوج فرستاده افسر گرداونشسته بودند که دفعتا ازانجا برخاست وبخیمه مرزا عبدالله بیک
رسیده گفت که اگر همراه من میشوی بیا مرزای مذکور فورا برخاست هردو کس برد واسپ سوار شده
روان شدند کسی راازاهل فوج که هزاران بودند جرات نبفتاد که مانع شوند وهردو کس ازمعسکر گاه پور
که سفتاد لی ... ازلکنو است درچهارده پائین یه بخیر نهایت خود رسیدند غزلیات ازافکار ابدا راوست غزل اول

دمی در بحر عشقت غوطه خوردن ... فنا گشتم نجات ما وبقا ما از بقا دیدم
جمال بیکرانت را ظهور نور سبحانی ... بذات پاک او با قید صفات کی باهم
تیار دوخته عاجز بذکر حسن اصلا ... که انوار کمالش بیحد ولا انتها دیدم
خون گشتم زاشک قطره مهای تو بوسم ... برخ چهارم رسم ومه فلک را
دل را بگذرگاه تمنای تو بوسم ... نرگس بگل دیتو نظاره آرد
صد بار گریزم ودبهای تو بوسم ... سرو لب بمیخم وبا پس نشینم
دستش بتولای تولای تو بوسم ... غزل سوم
خود را بگدائی حامی وی وحدت ... کفرم شده از رندی ایمان مرا باهم
ای محتسب ازمستان کم کم بکند ... یک لحظه دیگر اینجا مهمان مرا باهم
من بنده رحمانم بیم وجنون باهم ... حقا که مسلمانم ایمان خرابا تم
غزل چهارم
جهلک اپنی دکهادی دامن تری نشان ... جان ودل دیگر

شدم محو تماشائیش مذاق عشق و دیدم ... به بحر بیخودی گشتم شناور لقا دیدم
سوجی خدا گرفت وبحد شد ... بچشم خویش او را خدا دیدم
غزل دوم
ازمهر خ انور زیبای تو بوسم ... بلندا رکه برنگ خیابای تو بوسم
چشمش بخیابان تماشای تو بوسم ... یک لحظه اگر جاده کشی دل شیدا
دریا دوخرام قدر عنای تو بوسم ... تا زنده شوم از لب جانبخش تو یارا
خوش کرده بجان وال احسان خرابا تم ... مولی شده عاجز تو لای تو بوسم
من جامه هستی را شستم زدنا خن ... تا زمی وسطر شد سامان خرابا تم
شبها یم ازمستی مذاقست ره لستی ... شد پاک دست ال ان خرابا تم
عاجز شده ام آدان امیتر ... چون نیست مرا هستی ویران خرابا تم
کے صدقہ غرض ... در نقص منم کامل ... ان باتم
حد مجکو نہین ہر گز ... مین اوس قربان کو تمدنے

دردل سے اگر جہانکے تو اوسکا حلقہ در ہون — کہ مالہ حسبطرح سے ہو نہ نابان کے سہ قہ
اگر جور و جفا مجھپر کرے کیا غم ہے راضی ہون — جفا کیونکر کہون احسان ہے اس احسان کے صدقے
مسلمان ہو کونی چاہے برہمن ہو — سہ عاجز چھوڑ سب مذہب ہوا رحمان کے صدقے

غزل پنجم

دم نہین جسمین سو وہ ہمدم نہین — در دہجران مین گر سے کہہ کم نہین
گو ہر غلطان ہی یہ شبنم نہین — قطرۂ چشم اپنی اشکبار کے
کون ہی وہ سیماب جسمین سم نہین — باندھیو میری تابوت سے زلف کا کاٹا مری کیا ہی عجیب

غزل ششم

جشن شاہانہ دلدار مبارک باشد — شاہے روز و شب ما مبارک باشد
جام صہبای محبت بلب عاشقان — از لف ساقی شہریار مبارک باشد
بوی صفا لایہ عطر زلف نگین — خوشتر از طبلہ عطار مبارک باشد
عاجز احسن عروسی است بفضل عمیم — بہر باران تو صد بار مبارک باشد

کلام در ہندے

بر لہہ یہ جیا مانت ناہین — گت بنت نہین کیا کہیے
سیام چھبیلو ہی چھیل چھلیا — عاجز اپنو آپ ہی کھوجے

عاجز چپ ہ سکیت ناہین — چپ رہے تو کیا رہیے
اس لیلو ہی کھیل کھلیا — سر گھٹ گھٹ آپ سراہے
چھوڑ رجبت کی بھول بھولیا — کھوجھ تو چکی اب کیا چھپیے

تذکرۃ الاعراس

دو سال پیش از وصال کاتب الحروف بحضور حضرت مولانا قدس سرہ العزیز گذارش کرد کہ کتاب تذکرۃ الاعراس بملاحظہ انور گذشتہ است ارشاد شد بلی مصنف آن در ضبط تواریخ وفات انبیا و اولیا بسیار کوشش کردہ است و اعراس جمع عرس است و معنی عرس لغتہ طعام شادی و سرور و اصطلاحا روز وصال اہل اللہ است و بہ تسمیہ مینت کہ روز انتقال روح از تعلق جسمانی و تکلیفات شرعی کہ مادام الحیات بود آزاد میشود و عروج او از دار العمل بدار الثواب میباشد ایمنی موجب نشاط و انبساط و باعث عرس و سرور میگردد لہذا و المتبسگان میت دران ایام خیرات و صدقات و اکثار طعام و روشنی و غنا وغیرہ کہ لوازم شادی و عروسی در عرب و عجم مقرر است میکنند و عرس سہ قسم میشود اول اعلی چنانکہ عرس شریف حضرت امام حسین علی نبینا و علیہ السلام از یکم تا دہم محرم در تمام عالم معمول است دوم اوسط چنانکہ عرس شریف خواجہ خواجگان چشت اہل بہشت حضرت سید معین الدین حسن سنجری اجمیری علی نبینا و علیہ السلام از غرہ رجب تا ششم آن کہ یوم وصال آن قطب الاقطاب نوبہشتی

سوم ادنی کہ بروزہ تاریخ معین یک روز و شب و انبتگان آن بزرگ می کنند کمترین خدام عرض کرد
کہ منکرین را دربارہ عرس بچند وجوہ اعتراض و انکار است و میگویند کہ اصل آن بلک اصل مولد
شریف در شریعت ثابت نیست و ہر چہ اینچنین باشد شرک و بدعت سیئہ است نباید کرد اول اینکہ
عرس رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابہت دارد بالکفار
در جلم اسمی کہنیا و من تشبہ بقوم فہو منہم وارد است دوم اینکہ عرس دہ روز زیارہ امام حسین
علیہ السلام و تعزیہ داری ایجاد روافض است از ائمہ معصومین ثابت نیست پس تقلید قوم مخالف
اعراس بزرگان رواج یافتہ است و تقلید بی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکہ تعین روز و تاریخ
برای امرے در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی وغیرہ بردہ آنجا فاتحہ خواندن نیز بدعت است
چہارم اینکہ برای روشنی بر قبور در حدیث منعی آمدہ است و اعراس بزرگان خالی نمیباشد از ان پنجم اینکہ
تزئین قبر از غلاف و چادر و گل و گلدستہ و فرش و فروش مقبرہ موجب تقبیل و تعظیم قبور میگردد و نوبت
بسجدہ و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکہ بر مزار و مقابر اولیا نذر و نیاز
می گذارند و لغیر اللہ حرام است ہفتم اینکہ حکم شارع برای زیارت قبور نیست برای استغفار و دعای مغفرت
اموات است نہ برای طلب حاجات ہشتم اینکہ در اعراس سماع غنا با مزامیر میشود و حرمت مزامیر
اتفاقی قضایای شریعت است پس اولیا اللہ با وصف زہد و تقوی اینہمہ ممنوعات بچہ سبب روا
داشتہ اند و اگر اصل و جواز امور مذکورہ در شرع ثابت پس برای اسکات منکرین سند آن
از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع معروضات مذکورہ فرمودند کہ منشای اعتراضات
مذکورہ جہلا را نادانستہ قرآن و حدیث است و علمای واقفین کہ دیدہ و دانستہ انکار می کنند
گمان حق است والا در شرع جواب ہر یک موجود است بخوبی شما مجیب شدن می توانید جواب
اعتراض اول اینکہ تعین و عرس مولد ابنیا از ملت سابق شدہ آمدہ است چنانچہ نصاری بتبر
بروز تولد مسیح علیہ السلام عرس کلان میکنند و در اسلام ہم در شرح شرعۃ الاسلام تصنیف حسن بن علی
در فصل بست نہم ذکر عرس رسول علیہ الصلوۃ والسلام مندرج است و شارح مذکور از تفسیر
زاہدی نقل کردہ است کہ امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در ماہ ربیع الاول روز عرس
رسول صلی اللہ علیہ وسلم بکعبہ شتر بروح خواجہ سرور کائنات و خلاصہ موجودات علیہ افضل الصلوۃ

واکمل النجابات داده بودند از وقت خلفای راشدین تا این زمان در عرصین شریفین عرس آنحضرت
اولا در ربیع الاول وثانیا در رجب که ماه معراج شریف است معین ومقرر است و بدیگر تقریبات شادی
وسرور مولد شریف بلا تعین تاریخ در روز واکثر بروز دوشنبه رائج است ومن تشبه بقوم فهو منهم در رسوم
مختصه کفار که در اسلام اصلا فیا شند دارد است والا در رسوم وامور دنیا که در میان کفار واهل اسلام
مشترک باشند همچو موی تمام سر داشتن وریش گذاشتن وصبح وشام برای عبادت معین کردن تشبه
ممنوع نیست تا بلا تشبیه مولد شریف آن سرور صلی الله علیه وسلم را با مولد کنیا مشابه گردانند جواب
اعتراض ثانی اینکه بنای عرس امام حسین علیه السلام باطنا از انروز باید دانست که جبرئیل علیه السلام
وحی متواتر شهادت ان امام مظلوم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید وآن سرور والدین بهجت
امام علیهم الصلوة والسلام بران واقعات مطلع گشته دل کباب وچشم پر آب شدند وراه رضا بتسلیم
پیمودند وبعد وقوع شهادت وحادثه کربلا ظاهرا حضرت ذوالجلال خود المتمام آن فرمود که خون از
آسمان انقدر بارید که بیهقی ابونعیم محدث روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون
بارید آسمان پس صبح کردیم ما بینحال که خمها وسبوها وهر ظرفی که از آن ما بود پر از خون گردید و
تا بیت المقدس وعراق وشام زیر هر سنگ خون منجمد بود ودر بعضی روایت تا هفت روز
آسمان گریست ووحوش وطیور را بر تغریه داری ونوحه گری معین ساخت آنهمه اهتمام از طرف
خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس چه تعجب که در ثقلین یعنی در جن وانس
در عشره اول محرم اثر آن باقیمانده باشد وبعید نیست که این ماتم وتعزیت تا قیام قیامت تمام
نشود پس چونکه مهتمم آن خدا ورسول باشد از بند کردن کسی بند نخواهد شد اگر عرس بزرگان متقدم
همچو عرس باشد زهی سعادت علاوه بران شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب ما ثبت
من السنة فی ایام السنة مینویسد بعبارت عربی که ترجمه آن اینست اگر کسی گوید که آیا سنت برای
این عرف که شائع ورائج شده است ودر بارها در حفظ اعراس مشائخ ودر ایام وفات آنها اصلی
یا نه گفتم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ واستاد خود امام عبد الوهاب المتقی
المکی کرده بودم پس جواب داد امام که اعراس گذائی انطرق وعادت مشائخ کرام است وبرای آنها
در سنه آن بیان طویل است بار گفتم چگونه باشد تعین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

ضیافت در شریعت مسنون است قطع نظر از تعین یوم باید کرد و نظائر آن در شرع بسیار اند
چنانکه مصافحه بعضی مشائخ بعد از نماز و همچو سر سه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعته است
از جهت خصوصیت آن یوم بعد ازان گفت امام و ایستاد ما که بعضی متاخرین از مشائخ مغرب
ذکر کرده اند که روز یکه اولیاء الله بجناب عزت وخطاب قدس میرسند در انروز خیر و برکت و فیض و
نورانیت اکثر و افر میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل از مستحسنات متاخرین است
و الله اعلم انتهی ترجمه کلامه و انچه میگویند که بر طعام شیرینی وغیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا
بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که اینطریق در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصحابه نشده بود
اینهمه دروغ محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب آثار چندی تصنیف ملا علی قاری که حدیثش
معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلے الله علیه وسلم
جاء ابوذر عند النبی صلی الله علیه وسلم بعسکرة بابسته ولبن الناقة وخبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله
علیه وسلم قرء النبی علیه الفاتحة مرة وسورة الاخلاص ثلاث مرة وقرء اللهم صل علی محمد انت لها
اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر بابا ذر ان یقسمها. قال النبی صلی الله علیه وسلم
ثواب هذا لاطعمته لابنی ابراهیم انتهی ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم پسر محمد
صلی الله علیه وسلم که آمد ابوذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت بهراه او خرمای خشک و شیر ناقه
و نان جوین بود پس نهاد آنرا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند آنحضرت بران سوره
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار و این درود خواند خدایا رحمت بفرست بر محمد و آنچنان رحمت که
تو اهل آن هستی و آنچنان رحمت که محمد اهل آن هست پس برداشت سر و دست مبارک را
مسح کرد سر و دست را بر روی خود و فرمود ابوذر را که تقسیم کن این را بر حضار بعد ازان فرمود
که ثواب این طعام مهیا برای پسر من ابراهیم باد فقط پس انصاف بکنید که در اهل اسلام همین کیفیت
فاتحه بجنسه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه وسلم از چه قدر
افترا و بهتان است علمای وهابیه ایچنین حدیث صریح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کننده
را مشرک و مستحق نار میگویند نعوذ بالله من علم لاینفع ومن قلب لایخشی ونقول بجواب اعتراض سوم
اینکه دعوی انمیکنی که تعین یوم برای هیچ کار در شرع ثابت نیست پس تقرر یوم بدعت سیئه باشد

باطل است بدو وجہ اول اینکہ دلیل وہابیہ بر نواحداث تقریوم برای عرس وغیرہ وبدعت انگاشتن
آنرا حدیث ہذا است ایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ ترجمہ بچاؤ آپکو اور
نئے کاموں کو یعنی پرہیز کرو اونسے پس ہر نیا کام بدعت ہے وہر بدعت گمراہی ہے ومعنی احداث
در حدیث دوم تصریح فرمودہ اند من احدث فی امرنا ہذا مالیس منہ فہو رد ترجمہ جسنے نیا نکالا کام ہمارے
کام ہمارے کے جو یہ ہے یعنی دین اسلام وہ کام جو نہیں اسمیں پس وہ کام رد ہے ازہر دو حدیث
تخصیص محدث بدعت سیئہ متحقق گردید کہ آنرا شارع گمراہی ومردود میفرماید مدار آن بر احداث انچیز
است کہ در دین اسلام نباشد اکنون علمای وہابیہ بفرمایند کہ تقریوم از قسم مالیس فیہ چگونہ آیت یا برکت
در کلام مجید یعنی ایام تشریق تواز فاذکروا اللہ فی ایام معدودات شدہ است ودر حدیث صحیح است یا برکت
یوم السبت ویوم الخمیس وتعین پنجشنبہ وجمعہ وشنبہ ودوشنبہ برای زیارت قبور گشتہ است چنانچہ
در مشکوۃ شریف مرویست عن محمد بن المنکدر یرفع الحدیث الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعۃ غفر لہ وکتب بارا ودوم اینکہ نزد محدثین مدار بدعت سیئہ وبدعت حسنہ
کہ آنرا سنت الہدی سگویند بر بدی ونیکی امر محدث است وآن بر از منہ ثلاثہ یعنی زمان رسالت
وخلافت وتابعین منحصر نیست بلکہ از آدم تا ایندم حکم کلی واذن عام شارع است ہر کہ ایجاد کار نیک
خواہد کرد بران اجر خواہد یافت کہ آن سنت الہدی وبدعت حسنہ است ہمچو جماعت در تراویح
وہر کہ خواہد ایجاد کار بد کند بران سزا خواہد یافت ہمچو قتل ہابیل قابیل را وبموجب این حدیث من سن
سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا من سن سنۃ سیئۃ فلہ وزرہا ووزر من عمل بہا وسوای آن
حکم عام است ما رآہ المؤمنون حسنا فہو حسن عند اللہ پس مشائخ کرام وصالحین عظام اہل اسلام
کہ تعین روز برای سوم ودہم وبستم وچہلم وبرسی اموات مومنین مقرر کردند دران احداث
چیزی شرعی ندیدہ اند کہ بدعت سیئہ باشد بلکہ احداث خیر وبرکت کردہ زیرا کہ قرأت قرآن
یا خواندن درود کلمہ واطعام مسکین یا ارسال ثواب شیرینی وطعام وقرآن وغیرہ بارواح اموات
سراپا خیر وہدایت است نہ چیزی دیگر پس تقریوم بنا بر تقریبات مذکورہ داخل سنت الہدی
وبدعت حسنہ وباعث اجر عظیم شد ودر ممانعت انچنین حسنات مانع الخیر شدن است نعوذ باللہ
منہا وانچہ علمای فرقہ وہابیہ تعریف بدعت بر سائل خود ہا نوشتہ اند کہ بدعت آنست کہ بعد زمانہ

پیغمبر وخلفای وتابعین احداث شده باشند این تعریف غلط وخلاف واقع ومخالف کلیات قرآن واحادیث صحاح است زیراکه هر دو قسم بدعات سنه وسیئه پیش اززمانه رسول صلی الله علیه وسلم ودرعین زمان آنحضرت وهم درعهد خلفای راشدین وهم درعصر تابعین ومنبع تابعین شده آمده است احداث بدعت حسنه همچو جماعت تراویح وترویج اعراب قرآن وتصانیف کتب واحداث بدعت سیئه همچو عقائد روافض وخوارج وتفریق امت به هفتاد وسه فرقه وآینده هم ایجاد واحداث بدعتهای ننگ وبدعارے خواهد ماند بحکم احکام کلی خدا فافعلوا الخیر لعلکم تفلحون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره ومن سن سنة حسنة فله اجرها کما مر جواب اعتراض چهارم اینکه منع چراغ افروختن برقبور درابتدای اسلام بحیث تضیع مال بود وبحیث اینکه قبور را بطور یهود ونصاری مسجد ومعبد نگردانند بحیث کراهت یا حرمت ودرانوقت خطائر ومقابر کجا بود که دران روشنی وفرش وغیره تکلفات کرده شود ودرزمانه اخیر که تعمیر مقابر ومشاهد اولیا وعظما واحترام واهتمام بزرگان شد بنظر اعلاے شان وبحیث انقیاد اهل ایقان این امور از مستحسنات متاخرین گردیده چنانچه اززمانه صحابه تا حال روشنی شمع وقنادیل درروضه منوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبرمرقد مقدس حضرت فاطمه علیها السلام ودربیت المقدس که قبور صدها انبیا آنجاست همیشه میشود ودرجنت البقیه درروضه حضرت امام حسن ودرحضرت عثمان ودیگر شهداء اولیا هر شب جمعه معمول است بهمین حجت وکتب فقه متاخرین نیز رخصت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق المحدث رحمة الله علیه درشرح سفرالسعادت نوشته اند که بعینه نقل کرده می آید از ابن عباس آورده اند که گفت لعنت کند خدا تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند وآن کسانی را که قبور را مساجد گیرند وچراغ افروزند وگفته اند که نهی از چراغ افروختن برقبور از جهت تضیع مال است که دروی هیچ فائده احدی نیست چنانچه نهی از مساجد گرفتن قبور جهت تعبد است چه درصحیح آمده که لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد ونماز گذاردن درمواضعه قبر کرده است وبعضی درمقبره نیز کرده اند تنبیه انچه مصنف ذکر کرده حق است واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت درزمان نبوت وخلفای راشدین وصحابه برین بوده لیکن بعد ازان این تکلفات ومقابر پیدا شده ومفاخرت ومباهات بدان را یافته وآخر زمان

بجهت اقتصار نظر بر عوام ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشائخ عظام بدین چیزها افزوده و شد
تا آنجا اهمیت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین
از هنود و کفار بسیار اند و در ترویج و اعلای شان انیقامات باعث رعب و انقیاد الشیطان و بسیار
اعمال و اوضاع که در زمان سلف مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات شمرده و اگر
جهال عوام چیزی کنند یقین که ارواح بزرگان ازان راضی نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان
منزه است ازان و دفن در جوار قبور صلحا و حضور و شهود در ساحت عزت الشان موجب برکت
و نوزانیت و صفاست و زیارت مقامات متبرکه و دعا در انجا متوارث است امام شافعی گفته است
که قبر موسی کاظم علیه السلام و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت
قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و تادب همان حکم است که در حالت حیات بود
قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره به بعضی وجوه در کتب فقه متاخرین توسعی و ترخیصی میتوان یافت
فقط و علی هذا القیاس جواز انداختن گل و سبزه و غیره تر و تازه بر قبور از جواب استفتاء محرره حاجی
مولوی مرزا احسن علی صاحب محدث هاشمی مغفور و مولوی ابو البرکات عرف مولوی تراب علی
صاحب حاجی الحرمین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم نحریر و جامع معقول و منقول ثابت است
و آن اینست بدانکه جواز انداختن سبزه و گل بر قبر از حدیث و فقه ثابت است و علمای حرمین
شریفین بران اتفاق دارند فی المشکوة مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان و ما
یعذبان فی کبیرة اما احدهما فکان لا یستبرئ من البول و اما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها نصفین
ثم غرس فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا انتهی
مختصرا شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که متمسک کنند جماعتی باین حدیث
در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور انتهی و فی شرح الصدور قال الخطابی هذا عند اهل العلم
معمول علی ان الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتها او خلقتها و طراوتها فانها تسبح حتی یخف
رطوبتها او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها و قال غیر الخطابی فاذا خفف عنه بالتسبیح فلعل
اذا یقرء المومن القرآن قال و هذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور انتهی و فی البحر
الرائق یکره قطع الحطب و الحشیش من المقبرة الا اذا کان یابسا و لا یستحب قطع الحشیش

الرطب انتهی وفی العالمگیریة وضع الورد والریاحین علی القبور حسن انتهی ۱۲ پرتیب پوشیده مباد که
از حدیث مذکور بدلالت نص صریح لائح میشود که اتخاذ تختن اشیاء تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب
و تفریج روح اهل قبور میشود انتهی ۱۲ و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور انبیاء و اولیا شرک
است براین دعوی هم دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس یعنی که اموات هیچگونه حس و
ادراک ندارند بلکه مردگان و قبور شان جمادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام
شرک است پس سجده و طواف قبور آنها نیز شرک باشد باید دانست که ممنوعات شرعی سه قسم اند
یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه وغیره
ذالک خدا که مباشران مومن محاسق است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام بحکم ومن یتبع
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مگر توبه ازان مقبول است سوم شرک که بحکم ان الله لا یغفر ان یشرک
ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وحکم ان بحوق عار در دنیا و خلود نار در آخرت است و این شرک
نقیض توحید است که منحصر است در عبادت غیر خدا باعتقاد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده انچه
در شریعت است گوش باید کرد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود است این را سجده تعبدی
میگویند سجده تعبدی برای غیر خدا موجب کفر است نه شرک انسان باشد آن مسجود خواه حیوان
و جماد مرده باشد خواه زنده مبنی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود نیست
آنرا سجده تحیت و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای غیر خدا موجب کفر نیست ملک جواز آن در شریعت
ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره و دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجر و چهارم در سوره
ص اما است برای سجود ملائک مر آدم علیه السلام را بقوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین ترجمه ما حکم کردیم فرشتگان را تا سجده کنند برای آدم
پس سجده کردند همه ملائک مگر ابلیس که انکار کرد و سرکشی نمود پس از کافرین شد پنجم در سوره یوسف
الله تعالی حکایة میفرماید و رفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا ترجمه یعنی برداشت یوسف علیه السلام
والدین خود را بر تخت و بپوشش افتادند آنها سجده کنان برای یوسف علیه السلام وجمله مفسرین سوای
بیضاوی اتفاق دارند برانکه سجده ملائک مر آدم را سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ
اسجدوا سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سمت قبله بود

قول قاضی را دیگر مفسرین رد کرده اند که اگر سجده برای خدا می بود ابلیس از سجده خدا گاهی انکار نکرده
بل تمام روی زمین تا شش لک سال سجده کرده است بلکه خطا از ابلیس همین شد که سجده تعظیم را
سجده تعبدی پنداشت و آنکه میگویند که در ملت سابق سجده تعظیم جائز بود و در ملت محمدی حرام و منسوخ
شده است جوابش اینکه ناسخ قرآن خود قرآن میشود یا حدیث متواتر نزد حنفی و نزد شافعی حدیث
متواتر نیز نسخ قرآن کردن یعنی نتواند و کدام آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شخص سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه استجازت
کردند که ما هم سجده بکنیم آنسرور علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم والا امر
میکردم زوجه را برای سجده زوج خود از بخدیث ممانعت ثابت نمیشود بسه وجه اول اینکه حدیث
احاد است و از احاد در هیچ مذهب ما ثبت بالقران منسوخ نمیشود دوم اینکه لفظ امر نمیکنم دلیل جواز است
والا از امر رسول صلی الله علیه وسلم واجب می شد سوم اینکه در حدیث لا تسجد و الا بلفظ
نهی نیامده و نه وعید در حق ساجد غیر خدا وارد شده و فقهای غیر اصولیین که منسوخی آیت بحدیث مذکور
فهمیدند دیگر فقهای اصولیین تخطیه ایشان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است نزد حنفیه
نه احاد و ممانعت بعضی علما برای سجده تعظیم بنا بر مصلحت آنوقتی است که عوام فرق نمیدانند مبادا
گمان برند که سجده تعبدی نیز برای غیر خدا جائز است والا دیگر فقهای محققین در کتب خود تفصیل
هر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عمادی که نهایت معتبر است در بین باب انچه مرقوم است
در ذیل نقل کرده می اید فی مجموع النوازل واما اذا سجد لمولاه فقال الفقیه ابو جعفر رحمه الله
من قبل الارض بین یدی سلطان او امیر او سجد له فانکان علی وجه التحیة لا یکفر ولکن کان
اثما مرتکبا للکبیرة وتکلموا فی ان سجدة الملائکة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی ولا کن التوجه
الی آدم علیه السلام تشریفا وتکریما له کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلوتنا لله تعالی والتوجه الی الکعبة
کان تشریفا لها وقال بعضهم لا بل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التحیة والاکرام له ثم
نسخت بقوله علیه السلام لو کنت احدا ان تسجد لامرت المرات ان یسجد لزوجها وانما اثم علی وجه
التحیة لانه ارتکب ما هو محرم ونهی عنه ولت علی ذلک مسئلة ذکرها فی واقعات الناطفی رح وهی
ما اذا قال اهل الحرب لمسلم اسجد للملک والا قتلناک فالافضل ان لا یسجد وان اراد ان یسجد

تحیۃ التحیۃ فالافضل لہ ان سجد فہذہ المسئلۃ یوید ما ذکرنا من سجد للسلطان علی وجہ التحیۃ انہ لا یکفر
ہذا اذا سجد بنیۃ التحیۃ وان سجد بنیۃ العبادۃ للسلطان او لم یحضرہ النیۃ کفر ہذا الکلام
فی السجدۃ اھ ومانند سجدہ تحیت وتعظیم حال تقبیل قبور صالحین است زیرا کہ در کتب فقہی بالاتفاق
نوشتہ اند کہ کیفیت زیارۃ القبور مثل زیارت اہل آن در حال حیات است یعنی ہر قدر و ہر قسم
تعظیم و تکریم صالحین کہ در حیات شان شخصی بعمل می آورد ہمان قسم معاملہ بعد وفات شان
با قبور صالحین بکند موافق روایت مفصلہ ذیل کیفیۃ الزیارۃ کزیارۃ ذلک المیت فی حیاتہ
من القرب والبعد مختار الفتاوی من کتاب الکراہیۃ وکذا فی جامع الرموز وہکذا فی فتاوے
عالمگیری قال المطہر اعلم ان زیارۃ المیت کزیارتہ فی حال حیاتہ لیستقبلہ بوجہہ بان کان فی الحیاۃ
اذا زارہ یجلس منہ علی البعد لانہ عظیم فکذلک فی زیارۃ قبرہ یجلس علی البعد وان کان یجلس منہ
علی القرب یجلس بقربہ مرقاۃ المصابیح شرح مشکوۃ المصابیح لانعرف وضع الید علی المقابر
سنۃ ولا مستحبا ولا نری باسا بہذا وجدنا من غیر نکیر من السلف عمدۃ الاحکام فی کتاب الکراہیۃ
بعدہ بر قبر دست نہد کہ بمنزلہ مصافحہ ہست کذا فی برہان عارفین لا باس بتقبیل قبر والدہ لما ذکر
فی کفایۃ الشعبی ان رجلا جاء الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ انی حلفت ان اقبل
عتبۃ الجنۃ والحور العین فامرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان تقبل رجل الام ووجہہ الاب فقال
یا رسول اللہ لو لم یکن لی ابوان فقال قبل قبرہما قال حط خطین والواحد ما قبر الام والآخر قبر الاب
فقبلہما فلا تحنث فی یمینک درفتاوی کفایۃ الشعبی مرویست کہ مردی آمد نزد رسول صلی اللہ
علیہ وسلم وگفت یا رسول اللہ من قسم خوردہ ام کہ بوسہ دہم آستانہ جنت را وحور عین ہمشت را آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم او را فرمود کہ بوسہ دہ بر پاے مادر و بر پیشانی پدر خود باز گفت
سائل وگر مادر پدر نباشد فرمود پس بوسہ دہ قبر والدین را عرض کرد نمیدانم قبر
آنہا کجاست فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطی بر زمین کشیدہ نشان دو قبر بسازد
ونسبت کن کہ یکی قبر پدر است و دیگر قبر مادر پس بوسہ دہ آن ہر دو مفروض را تا حانث نباشی در
یمین خود پس چائیکہ بقبول نبی صلی اللہ علیہ وسلم از بوسہ دادن آنچنین قبر مفروض حنث شرعی
مرفع میشود پس چہ جائیکہ انبیا و اولیا اند ران مدفون باشند تعظیم و تکریم ہمچو قبور از بوسہ و طواف

و دست بسته ایستادن و پشت بطرف آنها نکردن ضروریست لما ذکر فی الفرائد شرح کنز الدقائق الصواب
زیارتهم علی وجه التبرک لان مقابر الاولیاء مظان الاستجابة و مواقع النفع و البرکة کما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم البلاة الاسراء بیت المقدس و شجرة موسی و سائر مواطن الصفر من المجد مع ان جمیع
الامیاء یستمدون من نوره صلی الله علیه وسلم تعلیما للامة : فرائد شرح کنز الدقائق و علی هذا القیاس
غلط فهمی فرقه متعصبه است بمقدمه طواف قبور میگویند که طواف قبور صالحین نیز شرک است زیرا که
طواف فعلی است که خدا تعالی برای ذات خود مختص ساخته و برای غیر اجازت نداده است انتهی
افترا و بهتان است بر خدای جل شانه زیرا که الله تعالی در قرآن جائی نگفته است که طواف مرا
کنند و غیر مرا نکنند چنانکه عبادت را فرمود که فاعبدونی و لا تشرکوا فی عبادة ربه احدا ملک لم کرد برای
طواف کعبه غیر خدا شرک فرمود ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما ترجمه بتحقیق کوه
صفا و مروه از علامات دین ما خدا است پس شخصی که حج کرد خانه خدا را یا عمره کرد پس مضائقه نیست بر وی که حج کند و طواف کند میان
هر دو کوه در تفسیر فتح العزیز مولانای شاه عبد العزیز قدس سره العزیز بعد ذکر آیه کریمه ولا تقولوا
لمن یقتل فی سبیل الله اموات میفرمایند چون از بیان فضائل صابران فارغ شدند حالا بطریق
استشهاد میفرمایند که اگر شما را در مصیبت خاصه ما که با صابران و اهل بلا داریم و برایشان صلوة و
رحمتهای خود نازل میکنیم و ایشان را مقتدای خلائق و همرنگ انبیا میسازیم هیچ شکی باقی است
پس دلیل این مدعا موافق فهم خود بشنوند که این هر دو کوه خرد هیچ شرفی و مرتبتی نداشتند بلکه
در کلانی وجودت جو هر سنگ کمتر از کوه های دیگر اند لیکن از صابران راضی بقضای خدا که هست
هاجره و حضرت اسمعیل با شتند متصل این هر دو در مقامیکه حالا چاه زمزم در آن مقام است خود را
بحکم خدا در بلا و خوف انداخته نزول نمودند و در آن صحرای سنگلاخ که نه آب داشت نه گیاه نه آدمی
نه انیس نه جن بخوف دشمنان و جانوران درنده و گزنده و اده و گرسنگی و تشنگی را محض برای
فرمانبرداری حکم الهی که از زمان پیغمبر وقت خود که حضرت ابراهیم بودند بایشان رسیده بود گوارا
ساخته سکونت اختیار نمودند و حضرت هاجره را خوف بود و لد خود که حضرت اسمعیل بود بلکه خوف
هلاک جان خود نیز در انحالت کالمتیقن بود و بر ین همه مصیبتها طالبا برضیات الله صبر اختیار کردند
چون حضرت اسمعیل بسبب تشنگی قریب هلاکت رسیدند حضرت هاجره بیتاب شده اول بر کوه صفا

که نزد مکه بود برامدند باز چون دران مطلب نیافتند ازان کوه فرود آمده در نشیب میدان دیده بر
کوه مروه آمدند همین قسم هفت بار گردش کردند حقتعالی معیت خاصه خود بایشان ظاهر نمود و آب زمزم
از غیب جوشید و از آن معیت شد که هرکه بآن بلازدگان اقتدا نمود درمیان این هر دو کوه بدستور
آنها برایدو فرود آید و سعی ودو نماید مقبول جناب خداوندی میشود و ازان باز هر دو کوه که تجانه کفار بود
و پرستش صنم اساف بر صفا و صنم نائله بر مروه میشد محل اجابت دعا گردیدند تا به حدیکه هر دو کوه حالا
من شعائر الله یعنی علامت و نیدار شدند نزد خدا فقط حاصل شان نزول آیه کریمه از روی الالت العفو
اینست که هرگاه بمجاورت و برکت صابرین و شاکرین و متحملین مصاب در چند روز کوهستان بحقیقت
و کفرستان یهود و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که دران عشاق الهی در جهاد اکبر نفوس خود را
فانی ساخته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خو نشستن را در بلاها و مصائب انداخته باشند
و در انمقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشد دران مقامات چه قسم ظهور معیت خدا و نزول رحمت
رحمان خواهد بود پس مقابر و حظائر اولیا هم الله الصابرین الفانین فی الله و الباقین بالله بلا شبهه
از شعائر الله است فلا جناح علیهم ان یطوف الزائر بها ظهور آرادت الهی بنسبت صفت طواف بر فرا
بعض اولیا علی الدوام و الاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که یکساعت در شبانه روز خالی
از طواف نمی باشد و بر فراز بعضی در ایام عرس اینمعامله مدام میماند لهذا فقهای محققین این عوا
را در ادا ب زیارة القبور داخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع البرکات نقلا عن مطالب المومنین
مرقوم است و یقوم عند وجه المیت و یضع یده الیمنی علی تربته و یقول اللهم اغفر له
فانه قد اتاک و ان کان قبر عبد صالح و یمکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک
ترجمه و ایستاده شود زائر مقابل روی میت و بنهد دست خود را بر تربت و بگوید بار خدایا بامر
این میت را بسوی تو بارث عامه مسلمین است و اگر قبر مرد صالح باشد و ممکن باشد طواف کرد و
پس باید کرد طواف سه بار همچنین است در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم
که در مقدمه عدم جواز استعانت و استمداد از انبیا و اولیا و شرک بودن نذر و نیاز آمناست اینکه
فرقه وهابیه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفهمیده اند همچنان معنی عبادت و استعانت
و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفهمیده در غلطها افتاده اند و بخلاف قرآن و حدیث در کتب و رسائل

خود دانو شتند چنانچه در نصیحت المسلمین مینویسد که آنچی حاجتون اور مرادون کے واسطے نذر بیرون
اور پیغمبرون کی ماننی اسکا نام تو شرک ہے جیسکے ثابت کرنے کے واسطے قرآن شریف اور حدیث اور پیغمبر
کافرون سے لڑے اور قرآن مین ہزارون جگہ اسکا بیان ہے فقط برای اثبات این دعوے
از قرآن یا حدیث صحیح یعنی بدینمضمون درکار بود کہ دران حکم صراحتہ باشد کہ نذر و نیاز انبیا و اولیا
و استمداد و استعانت ازانہا شرک است کسی نکند لیکن اینچنین نص در کتاب و سنت کجاست کہ
بیارند ناچار از قیاس خود بریں دعوی استدلال میکنند بدینطور کہ آیات قرآنی کہ در شان مشرکین
و عابدین اصنام و مجبوری و بی اختیاری بتان وارد اند میگویند کہ مصداق آن آیات انبیا و اولیا
نیز ہستند چرا کہ در آیہ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک و کذا لا تدع مع اللہ الہا آخر
ترجمہ مخوان معبودان غیر خدا را کہ نہ نفع رسانند تا و نہ ضرر و مخوان ہمراہ اللہ الہی دیگر را سوای خدا
و در دیگر آیات کہ بہمین مضمون نازل اند حق تعالی نہی از دعا و رجای نفع و ضرر از لفظ من دون اللہ
کردہ است چون انبیا و اولیا در من دون اللہ داخل اند پس ہر قدر احکام و آیات کہ در شان
اصنام اند شامل اند آنبیا و اولیا را علیہ السلام و نذر و نیاز و استمداد و استعانت از اصنام شرک است
پس مبدء شفاعت از انبیا یا استعانت در حاجت از اولیا نیز شرک خواہد بود باید دانست کہ در ین
استدلال و قیاس انبیا و اولیا بر اصنام غلطی است بچند وجوہ اولا معنی شرک نفہمیدند چنانکہ بتفصیل
آن گذشت ثانیا بمعنی عبادت و استعانت نہ فہمیدند ثالثا معنی دعوت و اتخاذ و جعل کہ در ین
آیات مذکور است از محاورہ حدیث و تفسیر ندانستند لاجرم اول اصطلاح شرعی در معنی الفاظ
مذکور مرقوم میگردد تعدا ازان معنی آیات کہ دران قیاس وہمی جاری کردہ اند واضح خواہد شد
مجملش اینکہ توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار وحدانیت خدا در صفت معبودیت پس
شرک کہ نقیض اوست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط نذر و نیاز و دعوت و غیرہ
را دران دخلی نیست بقولہ تعالی لا الہ الا اللہ و انما اللہ الہ واحد و انبیا علیہ السلام صرف برای
دعوت بہمین اعتقاد توحید و ابطال شرک بمعنی مذکور مبعوث شدہ اند و کلام اللہ شریف نیز برای
ہمین مطلب نازل شدہ است و جہاد و قتال کفار بہمت استنکبار کلمہ طیبہ شدہ بود نہ بابت نذر
و نیاز بقولہ تعالی و اذا قیل لہم لا الہ الا اللہ یستکبرون و بقولہ صلعم امرت ان اقاتل الناس

حتی یقولوا لا الہ الا اللہ پس باطل شد دعوی انیکہ حاجتین او مرادین پیر او پیغمبر کی مانتی اسکا نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اوترا او پیغمبر کافرونسے لڑے فقط وجہ غلطی در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است کہ عبادت عبارت است از نہایت تعظیم با اعتقاد استقلال معبود در حکومت و قدرت و خلق ہر شے بحکم آیہ کریمہ لا الہ الا ہو خالق کل شی فاعبدوہ ترجمہ یعنی نیست ہیچ معبود مگر اللہ تعالی کہ خالق ہر چیز است پس ہمان را عبادت کنید پس تعظیم کہ باین اعتقاد ہی باشد ہر چیز کہ کنند عبادت نخواہد بود و ہرگاہ معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم غیر خدا شرک اگر بیا آمد چنانکہ تعظیم آبنیا د کعبہ شریفہ و صفا و مروہ و غیرہ شعائر اللہ بامور شرعی است و حقیقی لغوی استعانت طلب یاری و مددگاری است از ہر کسی کہ باشد صفت عام است مر خدا و غیر خدا را یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود مختص نساختہ بلکہ اجازت آن ہر کس داده بقولہ تعالی تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ترجمہ معاونت کنید یکدیگر را در کارہائے نیک و پرہیزگاری و معاونت مکنید بر گناہ و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنبک و للمومنین والمومنات ترجمہ یعنی طلب آمرزش کنی از خدا برای گناہ خود و برای مومنین و مومنات درین آیت حکم اعانت است پیغمبر را برای مدد مومنین در مغفرت و در آیت دیگر است ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ و استغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما ترجمہ اور گنہگار بندے کہ ستم کیا اونھون نے جانون اپنی پر تیرے پاس آوین اور اللہ سے معافی چاہین اور رسول بخشش چاہے اونکی ہر آینہ پاوگے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا و درین آیت تصریح است بانیکہ قبول توبہ عاصیان و بخشش آنہا منحصر بر رجوع آنہا طرف پیغمبر و مرضی پیغمبر است و در آیت دیگر میفرماید و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیومنوا بی لعلہم یرشدون ترجمہ اور جبوقت سوال کرین بندے میرے مجھسے پس میں نزدیک ہون قبول کرتا ہون دعا پکارنے والے کی جبکہ پکارے مجھکو پس چاہیے کہ قبول کرین میرا حکم و ایمان لاوین ساتھ میرے شاید کہ راہ پانے والے ہونگے درین آیت صاف تعلیم است کہ ای محمد بندگان ما را برای اجابت دعا از من تراخواہند پرسید و در آیات سابق نیز ہدایت بود کہ بندگان من برای آمرزش گناہ و مرضی حاجت خود رجوع بتو خواہند کرد و ترا باید کہ استغفار کنی پس مومنین و مومنات را اللہ تعالی بحکم استعانت

واستغفار متوسل و توسط پیغمبر صلعم داد و خود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا بامت خود تعلیم فرمود چنانکه در حصن حصین است و من آداب الدعاء ان یتوسل الی اللہ بانبیائہ و باالصالحین من عبادہ ترجمہ بجمیع انبیا و صالحین و عباد احیا و اموات شامل شدند زیرا که در عالم حیات نبی سوای یکی نمی باشد پس انبیا را بالیقین که اموات اند در توسل شامل شدند و بدلیل دیگر حدیث که در جذب القلوب است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در لحد قبر فاطمہ بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ رفتہ شده برای توسیع قبر و مغفرت فاطمہ دعا کرد و فرمود اللھم بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی اغفر لہا و وسع مدخلہا الی اخرہ پس استعانت و توسل بانبیا را بالیقین که اموات بودند از قول و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت گردید و توسل بعباد صالحین در حدیث سابق گذشت و آنچه میگویند که ندا بلفظ یا بانبیا و اولیا شرک است هیچ یا شیخ عبد القادر برای روا این زعم رد حدیث نقل میکنم که برای جمله امت دستور العمل مقرر کردهٔ رسول است صلی اللہ علیہ وسلم اول طبرانی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکند اذا ضل احدکم دابتہ او ارادعونا و ہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا نراہم در ظفر جلیل شرح حصن حصین مرقوم است فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے که جب کوئی کچھ چیز گم کرے یا چاہے مدد اور حال یہ که وہ ایسی زمین میں ہو که کوئی انیس اور ہمنشین اوسکا نہیں پس چاہیے که کہے یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالی کے بندے ہیں که نہیں دیکھتے ہیں شیخ نے بعض علمای ثقات سے نقل کیا ہے که یہ حدیث حسن ہے او محتاج ہیں اسکے تمام علما اور مشائخ سے روایت ہے که یہ مجرب ہے اس مقدمہ میں اور نزدیک ہے ساتھ اسکے فتح مقصود پر کذا ذکر الفخر والعلی انتہی ؛ حدیث دوم در جذب القلوب منقول است که ضریر البصر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسئلہ دعا شد رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را تعلیم فرمودند که وضو کرده دو گانہ نفل بگذارد و این دعا بخواند فوراً بینا گردید دعا ہی اینست اللھم انی اسالک واتوجہ الیک بنبیک محمد نبی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لیقضی لی اللھم شفعہ فی ترمذی گفتہ ہذا حدیث حسن صحیح و کذا البیہقی ترجمہ دعا اینست خداوندا بہ تحقیق من سوال میکنم ترا و متوجہ میشوم بطرف تو بوسیلہ نبی تو که محمد نبی الرحمۃ است ای محمد تحقیق من متوجہ میشوم بوسیلہ تو

بسوی رب تو در حاجت خود که اینست تا قضا کند الله تعالی انحاجت را برای من خداوندا قبول کن
تو سفارش پیغمبر را در حق من **سوال** اگر کسی گوید که در معنی عبادت انچه نوشته شد که تعظیم بهر عنوان
برای هر کدام که کنند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و مسجود باشد عبادت ست و کردن آن قسم تعظیم برای غیر خدا
شرک است لیکن آن به اعتقاد برای انبیا و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد الف
تحیت و تکریم است و عبادت نیست و کردن آن برای غیر خدا جائز است اعتقاد الوهیت معظم الیه
در عبادت کدام دلیل شرط می کند **جواب** گویم که دلیل ما برای اشتراط مذکور در کلام الله قصه
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است که نصاری و محمدیان هر دو تعظیم حضرت مسیح میکنند زیرا که
محمدیان در قرآن میخوانند که حضرت عیسی نیز منجمله انبیای اولوالعزم هستند که در وقت میثاق برای ایمان و
نصرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد ازان در آیه کریمه واذ اخذنا
من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم ترجمه یعنی یاد کن ای محمد
چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد ایشان را واز تو واز نوح وابراهیم وموسی وعیسی پسر مریم الی اخره
پس چه سبب است که خدا محمدیان را بتعظیم عیسی مومن کرد و نصاری را بسبب تعظیم عیسی علیه السلام
کافر خواند در قوله سبحانه تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند
کسانیکه قایل شدند بانکه تحقیق خدا همان عیسی پسر مریم است و بجای دیگر میفرماید لقد کفر الذین قالوا
ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند کسانیکه گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از اروح
ثلاثه است یعنی عیسی و مریم وجبرئیل علیهم السلام پس اندرین قصه بغور تامل نمایند که تعظیم یک
فعل است وذی تعظیم ذات واحد است مسیح علیه السلام پس بچه سبب محمدیان مومن پاک شدند
و نصاری در همان فعل کافر شدند حلت کفر شان نیست مگر اعتقاد الوهیت و منبوی عیسی علیه السلام
فرق همین است که نصاری الوهیت را در عیسی حصر کرده و مقید را تعظیم تعبدی می کنند لهذا کافر شدند
و محمدیان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تحیتی میکنند لهذا مومن شدند **سوال** اگر کسی گوید
چنانکه نصاری حضرت عیسی را عین خدا دانسته عبادت می کنند موحدین همینه نیز عیسی را عین خدا
میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و بقول شما همین عبادت است **جواب** گویم اعتقاد عینیت
حکم لا الله الا الله برای هر دو مرتبه مقید و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو اوست و اعتقاد

معبودیت بحکم لا الہ الا ہو خالق کل شئی فاعبدوہ مقید است بقید اطلاق یعنی ہر مقید باوصف عبدیت
معبود نیست چنانکہ شمس و قمر عبد خدا نبودہ بلکہ عین او و بستند نہی آمد برائے سجدہ شان در قولہ تعالے
لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا للہ الذی خلقہن فانہم فانہ منزلۃ اقدام الموحدین الجاہلین ترجمہ سجدہ مکنید
آفتاب و مہتاب را بلکہ سجدہ کنید خدای را کہ خالق آنہاست یعنی آفتاب و مہتاب فقط وجہ خلطے
ورنہ فہمیدن محاورہ شرع اینست کہ لفظ دعوت و اتخاذ و جعل ہر جا کہ در قرآن و حدیث آمدہ است
مراد ازان اقرار مع الاعتقاد است الوہیت مدعولہ نہ صرف خواندن و آواز دادن قال اللہ تعالی
ومن یقل منہم انی الہ من دونہ فذلک نجزیہ جہنم ترجمہ یعنی ہر کہ اعتقاد کند از فرشتگان کہ منم الہ سوائے
خدا پس او را جزا خواہیم داد بدوزخ ہمچنین لا تقولوا ثلثۃ و لا تتخذوا الہین اثنین انما ہو الہ واحد ترجمہ یعنے
اعتقاد مکنید بسہ خدا و معبود مگیرید دو خالق را کہ منست خالق مگر خدای واحد ہمچنین در من یدع مع اللہ
الہا آخر مراد از دعا اعتقاد الہ آخر است نہ صرف آواز دادن اگر محاورہ شرعی در معنی الفاظ مذکورہ
ما بیہ می فہمیدند نمی گفتند کہ در آیات مذکورہ آولیا و انبیا در من دونہ شامل اند بعد انکشاف وجوہ
غلطی ثلثہ مذکورہ واضح گردید کہ استدلال علمای اینہا از آیات مذکورہ بر شرک فہمی استعانت و شامل
کردن انبیا را در خطاب باصنام باطل است بوجوہ شتی اول اینکہ اگر بالفرض انبیا و آولیا در لفظ
من دون اللہ داخل باشند لیکن مدار نہی و منشاء شرک در آیات مذکورہ بر دعوت و اقرار مع اعتقاد
الوہیت مدعولہ است زیرا کہ یہود و نصاری اصنام خود را الہ و معبود میگفتند گو شفیع عند اللہ میدانستند
چنانکہ اللہ تعالی بمقولہ آنہا میفرماید ما نعبدہم الا لیقربونا الی اللہ زلفی و یقولون ہؤلاء شفعاؤنا عند اللہ پس
وجہ شرک در اینہا اقرار الوہیت اصنام و عبادت آنہا بود نہ چیزی دیگر پس کدام مسلمان است
کہ بر انبیا و آولیا اقرار الوہیت میکند تا نہی لا تدع مع اللہ الہا آخر متوجہ شود دوم اینکہ
اللہ تعالی در آیات مذکورہ معبودان کفار را لا ینفع و لا یضر میفرماید اگر مصداق این آیات انبیا را
گردانند معلوم شد کہ انبیا نیز لا ینفع و لا یضر ہستند حالانکہ انبیا رحمۃ للعالمین شفیع المذنبین و ہادی المضلین و سرایا
خیر و برکت و دافع شر و مضرت اند انبیا را لا یضر و لا ینفع انگاشتن چہ قدر ایمان فروشی است
سوم اینکہ مظنہ عجز و مجبوری پیغمبر مستلزم انکار نبوت است زیرا کہ حق تعالی اصلاح و انتظام ہر دو عالم
بدست انبیا سپردہ بدون قدرت تام و تصرف عام عنایت کردہ خدا کار نبوت راست نمی آید

ازاراده قهرشان دریک آن عالم برباد میشود وازاراده مهرشان درساعتی ملک ویران آباد میگردد
چنانچه از قصص ومعجزات وواقعات قهری قوم نوح وهود وصالح وثمود وموسی وفرعون کلام الله مشحون
است چهارم اینکه وجه انکار استقامت واستمداد انبیا واولیا اینست که درارواح کاملین وناقصین
فرقی نمیکنند ومیگویند که خداوند عالم قدرت خیر وشر ونفع وضرر بدست خود داشته است وهیچکدام جن و
انس وفرشته وبنی وولی را اصلا قدرت واختیار امری نداده است چنانچه مصنف نصیحة المسلمین در
فصل اول مینویسد که او سبحانه یعنی خدا که رب وسب عاجز و بی اختیار بین پیر ویا پیغمبر ویا
فرشته یا شهید ویا کسی کو کچھ اختیار نہیں، ویا بجای دیگر مینویسد که مجبور و بی اختیار بودنی مین
خدا سے کوئی پیغمبر اور ولی برابر ہین این دعوی فرقه وهابیه نیز خلاف کتاب وسنت واجماع امت
است زیرا که از نفط اختیار آگاهی قوت ذاتی انبیا واولیا مراد است که از طرف خدا بانشان عنایت
هیچکدام مسلمان ملک کفار هم قائل نیستند واگر اختیار وقوت وقدرت بخشیده خدا مراد است
انکار آن خلاف عقل ونقل است چه مدبرین خلائق شیطان است در قوت وقدرت واختیار و
تصرف او غور فرمایند که دریک آن از شرق تا غرب سیر میکند ودر طرفة العین گاهی آب وگاه آتش
وگاه باد وگاه خاک میشود ودریکدم انسان ودیگر حیوان میگردد وعلی هذا القیاس تصرف دیگر
ملائک مقربین همچو جبرئیل ومیکائیل واسرافیل در خدمات مفوضه آسانی ملاحظه شود وتصرف وقدرت
بندگان خاص خدا از انبیا واولیا ازین وملک هم بیشتر است چنانچه قرآن شریف بدان ناطق
قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی آصف وزیر حضرت
سلیمان که ولی بود بخت بلقیس را از مسافت راه یکماهه در طرفة العین برداشته رو برو نهاد وعلی
هذا القیاس حضرت مریم ولیه بودند از کرامت ایشان بود که در محراب مسجد بیت المقدس میوه موسم
گرما در زمستان وموسم زمستان در گرما موجود میفرمود چنانچه خدا تعالی میفرماید کلما دخل زکریا المحراب وجد عندها
رزقا ترجمه یعنی هرگاه داخل میشد حضرت زکریا علیه السلام نزد مریم در محراب می یافت پیش مریم
چیز خوردنی از میوه تر و تازه وفق علی هذا کرامت اولیا در کلام الهی وحدیث حضرت رسالت پناهی
بسیار وبیشمار است وچونکه این قدرت وتصرف در بندگان خاص خدا و بخشیده حق تعالی است
مطلقا شرک ودران انکار کرامت اولیا ست که در کتب عقائد از ضروریات دین نوشته اند

بعد ثبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر از نا واقفیت معنی ولی و کرامت و خوارق
عادات است پس بر منکرین واجب است که بر انواع کرامت و خوارق عادات و بر معنی ولی و صالح
و فوقی پیدا کند مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس میفرماید انواع خوارق عادات بسیار است
چون ایجاد و معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و منبات و شرائط ظاهری و اجابت دعا و قطع مسافت
بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنه مختلفه
و احیاء موتی و اماتت احیاء و استماع کلام از نباتات و جمادات از تسبیح و غیره و اخضار طعام و شراب
در وقت حاجت بی اسباب ظاهره و دیگر اعمالیکه خلاف قیاس و مخالف و امهه باشد چنانکه بر آب افتن
و بر هوا پریدن و تسخیر حیوانات وحشی این کرامتهای عامه اند اما الخاصة عندهم العنائیة الالهیة التی
وسمیتهم التوفیق حتی خرق جواعوائل انفسهم فتلک الکرامة معتبرة عندنا در تفسیر فتح العزیز مولانا شاه عبد العزیز
قدس سره در معنی صالح و ولی می نویسند صالح آنکه هر دو قوت نظریه و فکریه او از مرتبه کمال ابتدا
پست تر افتاده لیکن بسبب کمال مناسبت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از
اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه دور داشته از یاد حق آنقدر پر کرده باشند که گنجایش هیچ دیگر در آن
نماند و نام ولی هر چند شامل این هر سه گروه است لیکن بتسخیر این لفظ بر صالحان اطلاق کرده میشود
و بر چیزیکه شامل این چهار فرقه است یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین از علامات ولی آنست
که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و تحفل زرق ایشان میفرماید بنحیکه ممنا زا از سائر ناس
باشند و از اعدای خود ایشان را محفوظ میدارد و انیس ایشان می باشد در غربت و در نفوس
ایشان عزتی میدهد که بسبب آن عزت بخدمت ملوک و امرا راضی نمیشوند و همت ایشان را
بلند میفرماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقهر زورات دنیا آلوده گردند و لهای ایشان را منور میسازد
پس ایشان را چیزها معلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر بجهد شدید در عمر
طویل و سینهای ایشان را کشاده میسازد پس بمحبتهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب و دیگر
تکلیفات و شدائد تنگدل نمیشوند و تیر برای ایشان هیچ میدهد که در قلوب سرکشان و جباران
تاثیر میکند و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در رسم صحبتیان با ایشان در
اولاد نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگرداند تا خود ایشان را

جاہی دمتربہ می بخشند کہ دعای مستجاب میشود بلکہ ہرکہ درحاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا
یگردد وخصوصیات وعلاماتی کہ ایشان را درعالم برزخ دواقعست قیامت وورعالم ملکوت میدہند
ازان قبیل نیست کہ عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد والا بعد ازمشاہدہ آن عوالم انتہی وگمان
شرک درنذر ونیاز بدین سبب است کہ فرق درمیان نذر اللہ ونذر غیر اللہ نکردہ اند حالانکہ تفصیل
ہر دو قسم درکلام اللہ موجود است وقہا نوشتہ اند چیزیکہ بدان تقرب الی اللہ بلا واسطہ منظور
باشد ہمچو روزہ ونماز واعتکاف وحج وتلاوت قرآن ایقسم نذر عبادت است ومخصوص باللہ
وبرای غیر خدا البتہ جائز نیست بحکم قولہ تعالی وما اہل بہ لغیر اللہ وما ذبح علی النصب وقولہ
وما للظالمین من انصار ترجمہ جو خرچ کرو گے کوئی خیرات یا قبول کرو گے کوئی منت سو اللہ کو
معلوم ہے ف مولوی عبد القادر در ترجمہ قرآن فائدہ می نویسند یعنی منت قبول کی تو
واجب ہوگئی ادا نکرے تو گنہگار ہے پس قسم نذر بر چہار نوع منحصر کردہ اند یکی نذر الطاعۃ ہمچو صوم
وصلوۃ واعتکاف کہ ادای آن واجب دوم نذر المعصیت مثل کار یکہ شرعا حرام است ہمچو
سرقہ وزنا وغیرہ ایفای آن واجب نیست سوم نذر مکروہ مانند ترک نفل وغیرہ فعل مباح چہارم
نذر مباح وایقسم نذر مباح را فقہا پنج صورت نوشتہ اند وبجواز آن بالاتفاق فتوی دادہ اند
یکی اینکہ شخصی بدل خود نیت کند کہ اگر اللہ تعالی فلان مراد من برارد اینقدر روزہ یا نماز نفل
ادا کنم یا فلان قدر حبس بنام خدا صرف نمایم دوم اینکہ بگوید یا اللہ اگر بحرمت رسول خود یا بہ برکت
فلان ولی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو بفقرا بدہم سوم اینکہ متوجہ بروح
نبی یا ولی شدہ بگوید یا نبی اللہ یا ولی اللہ ہمت نما واز اللہ مراد من بخواہ اگر طلب من برآید فلان
قدر نقد وجنس للہ صرف کردہ ثواب آن بتو خواہم بخشید چہارم اینکہ بگوید کہ اگر مراد من بتوجہ
فلان بزرگ حاصل شود بفقرا می فلان بزرگ ومجاوران درگاہ او اینقدر نقد جنس خواہم داد
یا فلان قسم طعام خواہم خورانید حکم ہر چہار صورت در شرع اینکہ نذر صحیح است وایفای آن واجب
اگر ادا نخواہد کرد نذر کنندہ گنہگار خواہد شد وبحکم ما للظالمین من انصار ترجمہ خدا دوستان
خدا مدد او نخواہند کرد پنجم اینکہ بگوید یا اللہ اگر حاجت من برآید خدام وفقرای درگاہ فلان بزرگ
را طعام بخورانم یا برای روشنی مسجد یا خانقاہ او روغن یا حصیر یا بوریا وغیرہ فرش مسجد یا خانقاہ

فلان ولی خریده وسهم یا فلان قدر شیرینی یا حلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم ودر نصورت اختلاف است
بعضی فقها میگویند که شرط اول یافته نشد یعنی بودن نذر از جنس واجبات باشد ورسانیدن طعام
باشیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فرش خانقاه شرعا از قسم واجبات نیست پس نذر صحیح نباشد
وواجب لادا نخواهد بود که هیچگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید ولکن میگویند که در صورت مذکوره نذر
مُدّ و نفع برای فقراست وذکر ولی ودرگاه وخانقاه برای مصرف صدقات است پس نذر صحیح است
وایفای آن واجب ششم اینکه بدرگاه کدام بزرگ فته غلاف مزار او برداشته بطرف روضه او
متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند دهی یا فلان حاجت من برآری اینقدر نقد ویا جنس نذر تو ادا نمایم
اینقسم نذر بالاجماع حرام است وادا ئش لازم نمی آید واگر ادا کند خوردن شی منذور هم غیر جائز
مگر بحالت اضطرار فقیر محتاج را وبر اغنیا قطعا حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقهی موجود
است کما فی بحر الرائق پس فرقه وهابیه برخلاف حکم شارع میگویند که نذر ونیاز مطلقا حرام است
وتذر کنندگان مشرک اند این دعوی ایشان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام مباح یعنی نیاز
وهدیه ومناجات واستعانت است ودر آن تقرب الی الله بواسطه انبیا واولیا منظور نباشد در قسم
نذر شی منذور را تحفه وهدیه وشکرانه میگویند واینقسم نذر ونیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر نموده
تاکیدا میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجوکم صدقة ذلک خیر
لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه ای ایمان والو چون وقت مشوره کردن شما یعنی
کی بات کو تم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقه که به تمهارے واسطے بہتر ہے اور پاکیزه
ہے اور اگر نپاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو الله بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق همین حکم
دستور مقرر شده است که هرگاه کسی حاجت خود بحضور نبی یا ولی در پیش نموده استعانت واستمداد
دران خواهد لازم است که خالی نباشد چیزی بطریق نیاز وهدیه پیش کند یا شکرانه آن شرط حصول
مراد قبول نماید وبعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن ادب اینست که تقرب الی الله
را از دست ندهد وبگوید که اگر کار من درست خواهد شد در شکرانه آن اینقدر طعام یا نقد وجنس
مُدّ صرف کرده ثواب آن بروح فلان بزرگ خواهم بخشید ومطابق ما قلنا است آنچه مولانا
شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب استفتای نذر نوشته اند بدین عبارت نذر اولیا که برای

قضای حوائج معمول و مرسوم است اکثر فقها بحقیقت آن پی نبرده و آنرا بر نذر خدا قیاس کرده حکم
مردود برا و رده اند که اگر نذر ها استقلال برای ولی است باطل است و اگر برای خدا است و ذکر ولی
برای بیان مصروف است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که الصال ثواب و اداء
طعام و اتفاق و تلف مال بروح میت که امری راست مسنون و از روی احادیث صحیحه ثابت است
مثل باور وفی الصحیحین من حال ام سعد و غیرها نذر در صورت ملتزم میشود پس حاصل این نذر آنست
که ان شفیت مثلا اهدی ثواب هذا المقدار الی روح فلان و ذکر ولی برای تعین محل مصروف است
نه برای بیان مصرف و مصرف این نذر برای ایشان متوسلان ولی میباشند از اقارب و خدمه
و هم طراقیان و امثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلاشبه و حکمه انه صحیح یجب الیفائه لانه
قربة معتبرة فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال باشیع غالب بر خدا اعتقاد
کند این عقیده او منجر بشرک و منافی میگردد و لیکن این عقیده چیزی دیگر است و نذر چیزی دیگر انتهی
جواب بلفظه و آنچه میگویند که اموات لیاقت تملک ندارند تا چیزی نذور و صدقات بگیرند این سفسطه
انقدر تامل نمیکنند که حقتعالی کجا محتاج نذور و زکوة و صدقات است که برای خود خمس و زکوة و نذور
و کفارات مقرر ساخته مقصود ازان غربا پروری و فقرا نوازیست همچنین انبیا و اولیا را نظر بنفع
خلق است نه فائده ذاتی خود ها پس چونکه دران نفع فقرا و مساکین است و خدا و رسول آنرا اجازت
کرده باشند گمان شرک دران شومی نفس نامنان است و بس فقط فصل دوم جواب دلائل
منکرین باید دانست که علمای وهابیه نیز بر عقائد فاسده خود از آیات قرانی استدلال میکنند
چنانچه انکار استعانت بدلائل قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین می نمایند کیفیت استدلال
شان و منشای غلط فهمی حصر استعانت در ذات خدا در لمعه اول نور رابع مفصل رقم یافته
مجملش در اینجا هم باید شنید گرات و مرات مسطور گشته که بجز صفت عبادت هیچکدام صفت مختصه
خدا نیست که الله تعالی نسبت آنرا بدیگری شرک کرده باشد پس منجمله صفات غیر مختصه عون و
مددگاری نیز هست که او تعالی کلام خود تعاونوا علی البر والتقوی و لا تعاونوا علی الاثم والعدوان گفته
را برای اعانت و استعانت اذن فرموده و مقتضی حصر که از تقدیم ایاک بر نستعین مفهوم میشود آنچه
از طرف بنده است او سبحانه تعالی ارشاد میفرماید مناسب شان عبدیت اینست که بندگان ما در

مناجات در نماز همیشه بدین مضمون تمنا میکرده باشند که اگرچه استعانت از غیر تو میتوانند لیکن ما میخواهیم
از غیر تو مستعین شویم این کلام مثل آنست که نوکر و چاکر با آقای خود گوید ترا همچو من بنده باشد بسی
مرا چون تو خواجه نباشد کسی ؛ بالجمله مضمون اختصاص طلبی از طرف خدا منست زیرا که اختصاص
طلبی را دو چیز ضرور است یکی امر بقبول آن فعل خاص برای خدا دوم نهی از ان فعل بغیر خدا چنانکه
در عبادت امر بود لا اله الا هو خالق کل شئ فاعبدوه و منهی هم فرمود برای عبادت عمر در قوله تعالے
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا ترجمه هر دو پیشتر گذشته است
پس جهلا در مجالس وعظ غلط میکنند در عبادت و استعانت که هر دو یکجا وانمود اند و قاعده اختصاص
طلبی که شرط توحید است بفهم ایشان نیامده لهذا در قیاس خود عبادت و استعانت را یکسان پنداشته
و ندانستند که در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نهی و برای استعانت از غیر خدا امر وارد است
فقط علی هذا القیاس بر انکار شفاعت انبیا و اولیا در دنیا و آخرت استدلال میکنند تا به آیه کریمه من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه میگویند که ازین آیه معلوم میشود که هرگاه در قیامت پیغمبر را اذن
خواهد داد که سفارش فلان کس آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواهند کرد بدون اذن
سفارش کسی کردن یعنی نتوانند نه در دنیا و نه در عقبے و همچو شفاعت بالاذن عام است بخصیص
انبیا چیست یعنی در قیامت برای صالحین و حافظین و شهدا و اطفال صغار که مرده اند اذن خدا
خواهد شد و بعد اذن شفیع میتوانند شد و برهمین قیاس بر نفی هدایت عام دلیل میگیرند قوله تعالے
را انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین ترجمه تحقیق تو
هدایت کردن نمی توانی آن کس را که خواهی اما خدا هدایت میکند هر که را خواهد که او داناست او
راه یابندگان صفحه پنجم نصیحة المسلمین مین چھاپہ ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ ہمارے پیغمبر
کے دو کام ایک تو دنیا مین ہدایت دوسرے آخرت مین گنہگارون کی شفاعت سو
اون دونون باتون مین بھی اللہ نے حضرت کو بالکل اختیار نہین دیا اور صفحہ پنجم مین لکھا ہے
اور اس زمانے کے نادان لوگون مین ایسا عقیدہ بیجا انبیا اور اولیا کے ساتھ جا ہو
گیا اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دلون مین نہین رہی دنیا کی مرادین انھین سے
مانگتے ہین اور آخرت مین بھی امید شفاعت انہین سے رکھتے ہین فقط و دلیل سبب اختیار

در ہر دو کار مذکور آیہ مسطورہ را آوردہ اند خلاصہ کلام شان دران کتاب ہمین است کہ ہرگاہ پیغمبر
بی اذن خدا در دنیا و آخرت ہیچ اختیار ندارند و بعد اذن ہر یک ماموذون سوای پیغمبر نیز شفاعت کردن
میتواند شد و پیش از اذن امید شفاعت و رجای استعانت در دنیا شرک است پس رجوع مسلمانان
باچنین نبی غیر مختار بجز ابتلای شرک سودی نیست یا معشر المسلمین حذر کنید ازین نصیحت کہ از ان
انکار شفاعت مطلقہ و ایذای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لازم آید و در حق موذی پیغمبر و منکر شفاعت
اللہ تعالی سفرمایدان الذین یوذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والاخرۃ واعد لہم عذابا مہینا
ترجمہ تحقیق کسانیکہ ایذا دادند خدا و رسول را لعنت میکند خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مہیا کردہ است
عذاب دردہندہ جواب آیہ من ذی الذی یشفع عندہ اینست کہ آیہ مذکور در حق مشرکین وارد
شدہ است کہ شفاعت در حق آنہا ممنوع است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در قرآن مکرر حکم شدہ است
کہ برای مشرکین استغفار مکن بقولہ تعالی ان تستغفر لہم سبعین مرۃ فلن یغفر اللہ لہم ترجمہ اگر برای
مشرکین استغفار خواہی کرد ہفتاد مرتبہ ہرگز نخواہد بخشید خدا آنہا را و بجای دیگر میفرماید وما کان
للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لہم انہم اصحاب الجحیم
ترجمہ اور نہ سزا ہے نبی کو اور مسلمانوں کو کہ بخشش مانگیں واسطے مشرکین کے اور
اگرچہ وہ ناتے والے ہوں جب کھل چکا واسطے کہ وہ دوزخ والے ہیں و اگر مورد آیہ مذکورہ
مشرکین نباشند پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت مطلقہ برای امت خود در دنیا و آخرت و نیابت یکی
امم در آخرت ماذون شدہ بودند شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محتاج باذن جدید نیست مگر
در حق مشرکین و آیہ دوم یعنی انک لا تہدی الی آخرہ در حق ابیطالب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وارد است مولوی شاہ عبد القادر صاحب قدس سرہ شان نزول آن نوشتہ اند کہ آنحضرت صلعم
برای عم خود سعی کردند کہ وقت مرگ کلمہ بگوید او قبول نکرد این آیت نازل شد یعنی ہر چند تو میخواہی
کہ عم تو ایمان آرد لکن در علم الہی او از معتدی نیست کار تو ہدایت و رہنمائی بود تو آنرا ادا کردے
از حد عم قبولش نکنین مباش دائما معاملہ مثل حضرت نوح علیہ السلام است قال اللہ تعالی ونادی
نوح ربہ رب ان ابنی من اہلی وان وعدک الحق قال یا نوح انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر صالح فلا تسئلن
ما لیس لک بہ علم ترجمہ ہرگاہ مذاکرہ نوح رب خود را کہ ای رب پسر من اہل من است و وعدہ

وحی است فرمود خدا ای نوح پسر تو اهل تو نیست بلک عمل او غیر صالح است پس سوال مکن مرا از چیزیکه
مبنیت ترا علم بدان یعنی پسر تو مهتدی نیست غم مخور همان مستم تسلی خاطر حبیب خ و درین آیت منظور خدا
نه ممانعت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است
قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا
و بجای دیگر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بجای دیگر انما انت منذر و لکل قوم هاد و انبه آیات
دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقید باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب
بطرف میباشد آن بمعنی ارائه الطریق یعنی رهنمای است نه ایصال علی المطلوب و هدایت که
منسوب الی الله می باشد آن بمعنی ایصال علی المطلوب است پس در آیه انک لا تهدی نفی هدایت
موصله است و الا هدایت بمعنی رهنمای در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسلوب نیست و نخواهد بود
کسانیکه در علم الهی سعید و مهتدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند و کسانیکه شقی و غیر مهتدی در
علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم
ترجمه میخواست که برحمت عامه و هدایت تامه خود کافه جن و انس را مومن گرداند و گردن ایشان
از ربقه کفر و شرک برهاند لیکن حقتعالی عنان مرکب آن هادی الثقلین کشیده فرمود افانت تکره الناس
حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اکراه میکنی خلق را که همه مومن شوند لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا
مومنین ترجمه شاید که تو خفا خواهی کرد نفس خود را بر نیکه آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حقتعالی
بر مشیت ازلی خود مطلع ساخت لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا ترجمه اگر میخواست
رب تو هر آینه ایمان می آورد هر که در زمین است همه با لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل
من یشاء و یهتدی من یشاء ترجمه اگر میخواست خدا هر آینه میگردانید شما را گروه واحد ولیکن گمراه
میکند هر که را میخواهد و هدایت میکند هر که را میخواهد دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات
سماع کلام احیا نمیکنند پس رجوع بآنها بی استعانت و استمداد بیفائده است و دلیل عدم سماع
قوله تعالی است و انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هر آینه
تو نمیتوانی شنوانید مردگان را و نمیتوانی شنوانید کران آواز خواندن وقتیکه روی بگردانند
[illegible] کفار را [illegible] کفار را نشنیدن سبب

باموات وکران گوش یعنی چنانکه اموات کلام میشنوند وعمل میکنند وهمچنین حال انشانست که توقع عمل
ازانها نیست پس وعظ ونصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان ودراین آیت نفی سماع
اموات کجاست مالک مابوسی عمل آنها ست ومراد ازاستماع استماع بسمع قبول است چنانچه درآیت
دیگراست انهم اذان لایسمعون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم قلوب یعقلون بها ترجمه ازاستفهام
نفی گوش وچشم ودل وکفار مفهوم میشود لیکن درواقع آنها گوش وچشم ودل همه داشتند مگر آن
دیدوشنیدن چون مفید آنها نبود آنرا بمنزله کوری وکری شمرد طرفه اینکه خدای تعالی درآیت مذکور نفی
استماع میکند واستماع صفت پیغمبر است نه صفت مخاطب که کفار بودند ازنفی استماع نفی سماع اموات
فهمیدن نادانی است لهذا عقیده هذا خلاف کتاب وسنت ومخالف اجماع امت است محدثین
وفقهای محققین برای اثبات سماع اموات وامداد احانت آنها مثل عالم حیات کتب ورسائل
مرتب ساخته اند ودرین زمانه متاخرین درین باب کتاب سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف
زبدة العلما حاجی ابوالبرکات عارف مولوی تراب علی صاحب زید رشده کافی ووافیست بنابر
اسکات منکرین چند احادیث وآیات که بر سماع اموات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال
الله تعالی ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء وعند ربهم یرزقون فرحین بما
اتاهم الله من فضله ترجمه نگویید درحق کسیکه کشته شود درراه خدا که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند ودرانحال که خوشنود وشادند به نعمتهای
که داده است آنها را خدا از فضل خود اتفاق صحبت جمله علما را برانکه انحکم خاص برای شهدا
نیست بل شامل است جمله صالحین واولیا متقین راکه درجهاد اکبر نفس شهید شده اند وبحکم
ان اولیاء الله لایموتون بل ینقلبون من دار الی دار ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند ارواح
شان بل نقل میکنند ازدنیا بقبر وازبرزخ دار عالم برزخ دار عالم آخرت واز جمله احادیث
که یکی ازینست روی احمد ابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله یعرف من یغسله ومن یحمله ومن یکفنه ومن یدلیه
فی حفرته ترجمه تحقیق خدا میشناسد کسی راکه اورا غسل میدهد ودرمیدارد وکفن میدهد ودرلحد
داخل میکند اورا وروی عن ابوهریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من

عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه علیه السلام کذا فی خزانة الروایات واحیاء العلوم
واخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عایشة رضی الله عنها انها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس ورد علیه السلام حتی یقوم ترجمه
فرمود رسول صلی الله علیه وسلم نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را ومی نشیند نزد قبر او مگر
آرام میگیرد واین قبر بوی وجواب سلام میدهد بوی تا آنکه استاده شود زائر وعلی هذا القیاس صدها
حدیث وارد اند درین باب بلکه سماع اموات کلام احیا را برادلیا متحقر نیست بلکه اموات کفار
نیز می شنوند مگر جواب نمیدهند برین مطلب دال است قتلکو رسول صلی الله علیه وسلم با کفار کشته
شده بودند در جنگ بدر که آنحضرت بر سر نعشها ایستاده هر یک را بقید نام وبقید ولدیت کرا ی فلان
وای فلان آیا یافتید انچه بشما وعده کرده بود رب شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استعجابا گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اتکلموا اجسادا لا ارواح لهم ترجمه یعنی یا رسول الله آیا کلام میکنید
از نعشها که نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فایده دارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع منهم لما اقول ترجمه یعنی قسم بخدا است که جان محمد
در قبضه قدرت اوست نیستند شما سامع تر از انها مقوله مرا لیکن جواب نمیدهند فقط این حدیث
طویل الذیل در صحیح بخاری وصحیح مسلم موجود است وهمچنین دیگر احادیث که درباب زیارات قبور
واحترام وتعظیم اهل آن مثل احترام وتعظیم آنها در حین حیات در کتب صحاح وارد اند جواب سوال
هشتم که متضمن طعن بر اعراس بزرگان بجهت سماع غنا ومزامیر است انکه فی الحقیقت در اعراس
بعضی بزرگان سماع وغنا ورقص طوائف وغیره بوضع غیر جایز نیز میشود لیکن بعذر آن چند وجوه شنیدن
می تواند اولا انکه بزرگان برای امور نامشروع وصیت نکرده اند تا امور طعن باشند ثانیا
احکام جواز وعدم جواز شرعی ورق احیاست درحق اموات نیست ثالثا بهت بزرگان برافتخار
خلق مبذول است قبض ونا کسی گیرد یا قبض عقبی واین حاجات مردوزن هر دو می باشند
بعد حصول مراد خود با اگر ارباب نشاط وغیره برای ایفای نذر ونیاز خود بسرایند اصل آن در حدیث
موجود است در صحیح ترمذی عن بریدة ابن الحصیب الاسلمی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما جاء عن بعض مغازیه جاءته جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت

نذرت ان رد ک اللہ سالما ان اضرب بین یدیک بالدف والغنی فقال لہا ان کنت نذرت
فاضربی والا فلا مختصر اترجمہ از بریدہ ابن حصب اسلمی رضی اللہ عنہ روایت آمدہ کہ بدرستیکہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ہرگاہ مراجعت کرد از بعض غزوہ خود آمد پش کنیزکی سیاہ فام پس گفت ای پیغمبر خدا
بدرستیکہ من نذر کردہ بودم کہ اگر باز گرداند خدا ترا تندرست دف زنم روبروی تو و لیبر ایم پس فرمود
او را رسول صلی اللہ علیہ وسلم اگر نذر کردی بزن والا مضروریست شیخ عبد الحق محدث دہلوی
رحمۃ اللہ علیہ و دیگر علما در ترجمہ این حدیث نوشتہ اند کہ حکم بایفای نذر دلیل است بر اباحت مطلقہ
چہ اگر غنا و دف زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای ایفای نذر بدان امر نکردے
بل بنا بر کفارہ نذر ارشاد فرمودی چرا کہ کفارہ یمین و نذر حرام منصوص بنص قرآنی ست بخلاف
آن از پیغمبر خدا امکانی نداشت این حدیث از صحاح طویل ذیل است ہر خلفای راشدین رسماع
این زن بحضور مقبول شریک ماندہ اند بعد تشریف آوری حضرت عمر رضی اللہ عنہ برخاست کردہ بود برائے
اثبات جواز غنای زن بنا بر ایفای نذر این قدر مختصر نقل کردہ شد حدیث دیگر روی الحافظ محمد بن
طاہر فی کتابہ صفوۃ التصوف بسندہ الی عبد اللہ ابن ملیکۃ ان عائشۃ رضی اللہ عنہا حدثتہ انہ
کانت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم امراۃ تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فالقت
الدف وقامت قد خل عمر والنبی یضحک فقال بابی انت وامی ما اضحک یا رسول اللہ فذکر
الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع مما کان یسمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسمع ترجمہ روایت میکند
حافظ محمد بن طاہر در کتاب خود کہ صفوت التصوف است با سناد خود بشکہ کہ مسلسل است
تا عبد اللہ ابن ابی ملیکہ گفت بدرستیکہ عائشہ رضی اللہ عنہا حدیث کردہ است او را کہ تحقیق بود
زنی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر ابن الخطاب رض
پس بینداخت مغنیہ دف را و برخاست و پس داخل شد عمر رض و در ان حال کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم
ضحک میکرد پس گفت عمر ابن الخطاب قربان شود پدر و مادر من بار سول اللہ چہ چیز بخندہ
آورد ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صورت حال پس گفت عمر رض نخواہم رفت
تا کہ بشنوم از ان قسم کہ شنیدہ شدہ است رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ پس شنید چون از مجموع
ثابت گردید کہ حضرت عمر رض با این اصرار بحضور النبی سماع غنا با دف کہ بقول حضرت صدیق اکبر

مزامیر الشیطان معبر بود کردند و در آن وقت هیچکدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان وغیره مشروط نمی نبود
پس دران مظنه حرمت و معصیت اصلا نماند پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گو با نکذیب این احادیث
صحاح مبنا پذیرفته شده للمکذبین و اگر منکرین با نچنین احادیث هم ایمان نیارند فبای حدیث بعده
یومنون هر چند بهای ای باحث مطلق غنا و مطلق مزامیر که دف بعض از ان مطلق است احادیث مذکوره
کفایت میکند و صحیح مسلمانی را انکار انان نمیرسد اما جواب طعن منکرین بحرمت مزامیر است باقی ماند
تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولفه راقم الحروف به بیند افاده ثالثه باب حرمت
و اقسام و احکام معارف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصرا در اینجا نوشته می آید
بدانکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح مسابط و مرکبات آن و تبین انمعنی که کدام ساز از که ایجاد
شده و فائده اش چیست و موجدش کیست بزمره اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس اربعه
آن که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد واضح باد که عقلا اجناس ساز
از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از زر و ده یا ابریشم خواه آهنی و برنجی اهل هند آنرا
ستری گویند همچنین طنبور و رباب و قانون و مثل آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود
از چرم هر دو طرف یا یکطرف و آنرا اند گویند مثل نقاره و طبل و دهل و دنگ و دائره و دف سوم آنکه
تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و بنوازند یا آنرا مجوف داشته اندرونش چیزے
بیندازند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا کرن گویند همچو صنج یعنی جهانجه و منجیره و گهونگرو و گهنته یا اندرونش
اهل صناعت محرکی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی یا ندک حرکت نخواهد داد چون ارغنون
که در انگریزی ارگن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدهان نوازند و آنرا منکر خوانند مثل
نی و شبانه و سرنای و قرنای و نفیری وغیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معارف
و مزامیر و اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقا
کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و نزد وهابیه شرک است و این تبرک را
بمنزله اجماع می پندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقها غلط است و منشای غلط
وهابین و مدعیان اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور دین است اولا معنی حرام مطلق
و حرام قطعی نمیدانند حرام مطلق آنست که جمیع اجناس و اقسام آن بحکم شارع ممنوع باشد و

در ارتکاب آن وعیدی وارد شده باشد همچو قتل و زنا و سرقه و قذف و شرب خمر و غیره محرمات که هیچ
قسم از اقسام او جائز نیست و در حرمت آن کسی خلاف نمی کند بخلاف مزامیر که در شرع حکم واحد ندارند
همه اقسام آن نیست بلکه در حلت و حرمت آن اختلاف است و در وعید نص حرمت اگر هست در بعضی
مقید است نه در مطلق ثانیاً حرام قطعی آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی لاشبهة فیه
و آنچنین دلیل و حجت در شریعت منحصر است در سه چیز یکی قرآن مجید دوم حدیث صحیح سوم
اجماع امت و عنقریب بنقل صحیح واضح خواهد شد که قرآن مجید و حدیث و اجماع امت بر حرمت
مطلق مزامیر ناطق نیست اما حرمت مقید و قسم خاص اتفاقی است ثالثاً معنی اجماع که در اصول
حجت شرعی است نه فهمیده اند باید دانست که اجماع اصطلاحی آنست که متفق شوند اهل حل و عقد
در زمان واحد یا از سنة متقاربه بر حرمت یا حلت امر مخصوص بدلیل اصل من الاصول الثلاثة
و بهر سه وجوه مذکوره تعریف حرام قطعی و گناه کبیره بر مزامیر و معازف صادق نمی آید زیرا که وقت
و طبل غزات و نوبت اوقات ثلاثه منجمله مزامیر و مصرح الاباحت فقهاست و بر اباحت عود اجماع
اهل مدینه منقول است و در عود جمله اوتار را شامل کرده اند و نص حرمت از کتاب و سنت و مطلق عنها
و مزامیر ورود نیافته و آنچه در خصوص آن ورود یافته حرمت آن اتفاقیست و نه در هیچ زمان
اهل حل و عقد بر حرمت آن اتفاق کرده اند بلکه اختلاف علما قدیماً و حدیثاً در خصوص مزامیر
ثابت است بر آنی اثبات اختلاف مذکور اقوال محدثین و فقهاء که در تعبیر و تفسیر معازف و مزامیر
آمده از کتاب زواجر فی اختلاف الاکابر تصنیف شیخ ابن حجر عسقلانی محدث معتبر بعبارته و نغمه
عشاق منقول است اعادت آن در اینجا موجب طوالت است مگر خلاصه آن اینقدر است که
از نقل اقوال مروبه صاحب زواجر چند امور ثابت است یکی آنکه خواهد دران کتاب به بیند یکی آنکه
آنچه بعضی متاخرین در کتب خود با اتفاق علما بر حرمت معازف و مزامیر نقل کرده اند آن نقل
صحیح نیست دوم آنکه در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اهل علم و لغت مختلف بوده اند اتفاق
آنها بر امر واحد ثابت نیست که آن قطعاً حرام باشد یا حلال سوم آنکه منجمله قدما بطرف حرمت
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که بنظر انصاف در اقوال مذکوره تامل خواهند نمود
خواهد دریافت که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع اوتار حرام گفته اند نه مطلق

سماع آن و در اوتار همه مزامیر و معازف را بقول خود با و داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه را که مصرح الاباحته بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن خرم و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن جعفر و ماوردی و روبانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی و محمد یحیی و حاجی علیهم الرضوان مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بران نقل میکند ابنست که عود حلال است و صحیح نشده است در تحریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه در ز و اجر است عود شامل است سائر اوتار را و اوتار شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه وسلم هر دو انگشت را در گوش و رو دبافته و همچنان نی هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن حمام مصنف بحر الرائق که هر یک از انها مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد یقین خواهد دانست که جمیع آلات ملاغنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران ناسنجار نوا خته شود حرام است و مع الغنا چنانکه در محافل صوفیه صافیه ملا آقران مسکرات شرعی حلال است لما مر من قول الحاوی من ان الملاهی اما حرام کعود و طنبور و مزمار و طبل و ما الهی بصوت مطرب اذا تفرد او ذکروه و هو یدیر الغنا طربا و لم یطرب منفردا کالصنج و القصب یکره مع الغنا لا وحده انتهی و کذا من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غنا کعود و طنبور و طبل و مزمار و ربابات و ما اشبهها ترجمه برای انچه گذشت از قول حاوی که از قدمای فقهاست از ینکه تحقیق که آلات لعب یا حرام است همچو عود و طنبور و مزمار و طبل و مزمار و انچه در لهو آرد با و از طرب و سنده و قتیکه تفرد کنند بطرب آن بغیر غنا نوازند قسم دوم مکروه است و آن اینست که زائد میشود بدان سرود از روی طرب و طرب نمیدهد و بغیر غنا مطرب نمی باشد چنانکه جهانچه و بانسلی مکروه است با غنا نه بغیر غنا تمام شد قول حاوی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه متقیر است حرام از قسم فرما نهاست که طرب دهد بغیر غنا همچو عود و طنبور و طبل و مزمار و ربابه و انچه مشابه باشد بان یعنی این اقسام بغیر غنا اگر نوازند حرام است و مع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که اوتار حرام مخصوص برای ملاهی ست و اختصاص اهل شرب دارد پس بحبت تشبه بان قوم نیز حرام گفتن نمی باید جواب اختصاص انچه نا به اهل شرک و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و سبع و شری آن مسلمین را جائز نیست و با تلاف آن ضمان در شرع لازم می آید بحسب روایات مفصله ذیل قال

صاحب الهدایة وقال ومن کسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او دفا او اهرق له سکرا او مصفافهو ضامن وبیع هذه الاشیاء جائز وهذا عند ابی حنیفة وقالا لا یضمن ولا یجوز بیعها وقیل الاختلاف فی الدف وطبل الذی یضرب لهوا فاما طبل الغزاة ودف الذی یباح ضربه فی العرس یضمن باتلافه من غیر خلاف من باب الغصب وفی شرح الوقایه م وضمن بکسر معرفة وارا قه سکر ومصفف ش المعزف آلة اللهو کالطنبور والمزمار ونحوهما وهذا عند ابی حنیفة رحمه الله وعندهما لا یضمن ولا یجوز بیعها وعند ابی حنیفة رحمه الله انما یضمن قیمته ففی الطنبور یضمن الخشب المحنوت واما طبل الغزاة ودف الذی یباح ضربه فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمه شارح مختصر وقایه میگوید که معزف آله بازیست چنانکه طنبور ومزمار ومانند آن ضامن میشود انسان به شکستن آن نزد امام ابو حنیفه و صاحبین میگویند که ضامن نمیشود وجائز نیست بیع همچو اشیا امام صاحب میگوید که در شکستن طنبور قیمت چوب تراشیده را ضامن میشود ولیکن به شکستن طبل غازیان ودف که مباح است نوا ختن آن در عرس وشادی ضامن میشود باتلاف آن باتفاق امام وصاحبین وفی المغنی ابن قدامه الملاهی نوعان محرم وهو الالات المطربة بلا غناء کالمزمار والطنبور ونحوه لما روی ابو امامة رض انه علیه السلام قال ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والنوع الثانی مباح وهو الدف فی النکاح وما فی معناه لما کان من حادث سرور ویکره غیره فتح القدیر من باب من لا یقبل الشهادة ترجمه ودر کتاب مغنی تصنیف ابن قدامه است که آلات لهو دو قسم اند یکی حرام وآن مزامیر مطربه اند که نواخته شوند بغیر غنا چنانکه نی وطنبور ومثل آن برای حدیثی که روایت کرده است ابو امامه رض تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تحقیق الله تعالی برانگیخته است مرا رحمة برای عالمین وحکم کرده است مرا برای محو کردن معازف ومزامیر ونوع ثانی از آلات مباح اند چنانکه دف در نکاح وآنچه در معنی نکاح باشد از تقریب جدید که موجب سرور باشد ومکروه است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدیر در باب من لا یقبل الشهادة سوال اگر کسی گوید که از احادیث واخبار که در دلائل اباحت ذکر کرده شد سماع دف از آنحضرت وسماع عود وبربط وطبل غزات وحجاج از صحابه وتابعین باختلاف اقوال ثابت گشته اما دهل وطبله ومردنگ وبچاوج وسارنگی وستار وطنبوره وغیر آلات مقترع

اهل هند که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود اباحت آن چگونه ثابت شد جواب گوئیم که موافق مذهب حنفی اباحت آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بر ضابطه حنفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود نص و خصوص آن چنانچه علمای حنفیه در حدیث انکنت نذرت فاحضر واعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند که امر برای استحباب وسنیت دف زنی است والا اباحت غنا و دف زنی محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمة الله علیه که نزد وی اصل در اشیا حرمت است احادیث مذکوره و فعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که بورود نص در یک فرد اباحت مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل و حرمت آن ورود نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنفیه موافق وصول خود بر اباحت آن قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده حرمت آن را بجنس دف و طبل و عود و شبابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند و در آنچه نمی یافتند همچو کوبه و طبل مخنثین که آنرا دنگی و دهور گویند آنرا حرام گفتند و آنرا باقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر تبر مثل غنا مجتهد فیه برآمد و نسبت انکار در مجتهد فیه سوال انچه نوشتند که مزامیر مقترن بامنکر است شرعی حرام است و بغیر اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نمیباشد جواب مقصود از اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز باسباب محرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت به نیت ریا و سمعه معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید باسباب محرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و محرمات غنا را در چهار انواع منحصر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در مغنی و مستمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه روبروی نامحرمان بلا حجاب که آنانرا بخوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جائز نباشد لحدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع الیها ترجمه روایت می کند ابو امامه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا حرام کرده است زنان سرود کننده را و زر وی پیشه چنانکه دومنی ما و کسبیان مصر باشند و حرام کرده است خرید و فروخت قینات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سرود آنها بموجب حدیث

مذکوره شنیدن غنای طوالقان ودیدن رقص وصورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال اجنبیه درپس حجاب سراید یا سنگوحه خواه جاریه مملوکه یا عجوزه که خوف فتنه ونظر شهوت برو نباشد بلاحجاب تیز بسر آیند سماع آنها حرام نخواهد بود کما نقل عن فتاوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار ترجمه درفتاوی البیان مروی است از حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کنیزکان که می سرایند پیش وی بشب پس هرگاه وقت سحر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید اینوقت استغفار است ودر کتاب کشف الاقناع عن اباحة السماع مذکور است که اول تردیدی بضعف حدیث اشارت کرده وبر تقدیر مراد از فتنه جاریه است که بسرایند برای رجال درمجلس شراب حوالی وامانغنای جاریه برای مالک خود وهمچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نسبت کسی بدان بتحریم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجد حرمت درمسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل باشد بر مضمونی که سماع آن شرعا حلال نیست همچو مدح آن حسینه جمیله مغنیه وصف شراب که هیجان رغبت انگیز دلبوی شراب خواه شعر باشد مسموع مذکور برامانت دین وسوء ظن بنسبت امینا واولیا چنانچه درفتح القدیر است ان التغنی المحرم ماکان فی اللفظ مالا یحل کصفة المراة المعینة الحسنة ووصف الخمر المبیح الیها والدیریات والحانات والهجا للمسلم اوذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا انشد الشعر للاشتهاد اولیعلم فصاحته وبلاغته ترجمه تحقیق غنائی حرام آن است که باشد درلفظ چیزیکه حلال نیست شنیدن آن شرعا چنانکه تعریف آن خوبصورت مغنیه ووصف شراب که برانگیزد سماع آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه وبتخانه یا هجو مسلم یا ذمی وقتیکه اراده کند متکلم بآن هجو را نه خواندن شعر برای مثال واشتهاد یا برای تعلیم فصاحت وبلاغت قسم سوم اینکه وجد حرمت درمستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع آن هوای حرام درنفس وی بفزاید چنانکه شاربان خمر بذوق شراب وزانیان بشوق جماع وعشاق فساق بیاد معشوقان مجاز وکفار ومشرکین درمعابد بتخانه می شنوند درهمین اقسام غنا ومزامیر درحدیث شریف نمی آمده که نامهمان آنها دلیل حرمت غنای مطلق ومزامیر مطلق می پندارند حلالا موروآن خاص اقرار منکرات شراب وغیره است عن ابی امامة رضی الله

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان وامیر الجاهلیة الی آخره ترجمه گفت ابو امامه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه برانگیخته است خدا مرا رحمت برای عالمین وحکم کرد مرا برای دور کردن معازف ومزامیر واصنام ورسوم جاهلیت کفر وشرک پس اینچه دلالت میکند بر حرمت غنا ومعازف ومزامیر که در مجالس شرب خمر ونشاء وغیره منکرات باشد نه مطلقا بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود ما بمیز اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزدوی مسمی بالنبوی تصنیف ابو القاسم محمد ابن عبد الله دمشقی مروبست اعلم ان السماع الذی یتخلف علما بنا فی حقه موما کان علی سبیل اللهو واللعب کما یسمع القصاف وشاربی الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغناء وهو صالح دائم الصلوات لا تارک الورد وقرات القرآن فله حلال بلا خلاف هکذا فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنائیکه اختلاف کرده علمای ما آن غنا ها نیست بطریق لهو وبازی باشد چنانکه مردم فساق وشراب خواران وبی نمازیان میشنوند ولیکن کسی که صالح ونماز گذار دائمی باشد وتارک نماز وتارک ورد وتارک تلاوت قرآن نباشند پس سماع برای او حلال است بلا خلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه حرمت در استعمال آلات غنا باشد وآن بدینطور می شود که رباب وچنگ وستار وطنبور وبربط وسارنگی ودهل وغیره مزامیر بقصد غنا نوازند چنانکه رسم کفار ومشرکین از عمائد عرب در ابتدای اسلام بوده است که بوقت طعام وشراب خواری صرف مزامیر می نواختند واکحال نیز در بعضاری وسلاطین هندوستان است که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند وهمراه آن غنا نمی باشد موجب حرمت انیکه بجهت تحریم شراب انچه لوازم ودسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که نقیر ومزفت ودباء یعنی جام وصراحی وغیره اسباب شراب همه حرام شده بود شمول آن زدن مزامیر بغنا چنانکه رسم کفار در ایام جاهلیت بود حرام کردند تا بملاحظه آن شراب یاد نیاید وذوق وطرب مزامیر رغبت بشراب نه انگیزد بعد ترقی اسلام که حرمت ونجاست شراب در ذهن مسلمین مستقر گردید حکم شد که انچه ظروف وغیره بتبعیت شراب حرام شده بود دران حرمت ذاتی نبوده است فاستعملوها پس استعمال کنید بشرطیکه مشابهت بهیئت کفار نباشد چنانچه در کتب فقه باحت اوانی خمر تصریح است مگر استعمال آن در نهایت نیز اگر مشابه بوضع میخواران باشد ممنوع شد قال صاحب الزواجر لذلک

لو رایت جماعۃ مجلسا واحضروا آلۃ الشراب واقداحہ وصبوا فیہ السکنجبین ونصبوا ساقیا یدور علیہم وسقاہم ویجیب بعضہم بکلماتہم معتادۃ بینہم حرم ذلک ترجمہ گفتہ مصنف زواجر وبرای ہمین تشبیہ ہیئت مجموعی است اگر بینی تو جماعت مسلمین را کہ در مجلس حاضر کردہ اند ظروف شراب خواری را ہمچو جام وکیلاس وغیرہ وبیاورند وران سکنجبین وشیر وغیرہ چیز مباح را وقائم کنند یک ساقی کہ دور کند بران مسلمانان وجواب وہد بعضی آنہا بالفاظیکہ عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیر وغیرہ نیز برای تشبیہ کفار علی ہذا القیاس اگرچہ در مجلس شراب نباشد ومزامیر بغیر غنا نوازند چنانکہ می نوازند وقت شراب خواری پس سزاوار مزید احتیاط وبرای تشبہ بآن ہیات در مجلس غیر شراب نیز اذ مزامیر بلا غنا حرام کردند فی الفواعد استفتی الامام عین الدین عن سماع صنع فی زماننا مع الآلات قال انہ مباح وقال مجتہد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمۃ اللہ علیہ للمزامیر موجد للاصوات الموزونۃ فہو بالنظر الی نفسہ مباح وذکر الامام انہا الحرمۃ لعلۃ اخری وہو التذکر عند شرب الخمر لما روی التقات عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامیر اذا الناس یضربون وقت شربہ فحرم ضربہ لتذکرہ ایضا وہو فیہ لمعنی فی غیرہ فاذا کانت ہذہ المفقودۃ یفقد الحرمۃ ایضا ولہذا یباح ضرب الدف فی الحرب والعرس وضرب الصنج للاوقات الخمس بحیث ان الحکم یتغیر بتغیر العلۃ واذا کانت النفس منزہۃ بالصوت والذکا مشافہۃ لمشاہدتہ تعالی فاصوات المزامیر داعیۃ من الکدر الی الصفا ومرفعۃ من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن وہو فوق الارواح وفوقہا فی عالم الملکوت

ترجمہ در فتاوی قواعد مروی است کہ از امام عین الدین استفتا کردہ شدہ بود از سماعی کہ در زمان ما مع آلات مزامیر میکنند گفت امام تحقیق مباح است وگفت مجتہد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمۃ اللہ علیہ کہ مزامیر موجد است برای آوازہای موزون پس آن بنظر ذات خود مباح است وذکر کردہ است امام آنرا حرمت در مزامیر بعلت عارضی است وآن تذکر است شرب خمر چنانکہ بروایت کردہ اند راویان معتبر از نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ حرام شد خمر حرام کردہ شد مزامیر زیرا کہ مردم مینوشند مزامیر را وقت شرب خمر پس حرام کردہ شد نواختن آن بجہت یاد دہی

خمر پس مزامیر قوی ست بعلتی که یافته میشود در غیر آن که شراب است پس وقتیکه آن علت منفقود خواهد شد
حرمت نیز همین جهت مباح است زدن دف در غزا و در شادی و زدن صنج برا وقات خمسه زیرا که
حکم متغیر میشود بتغیر علت و هرگاه که باشد نفس متهیه بآواز زکی آماده شود برای مشاهده حضرت عالی پس
اصوات مزامیر باعث اند نفس را از کدورت بطرف صفا و رافع است آنرا از پستی بطرف بلندی
زیرا که صوت حسن غذای ارواح است و قوت آن در عالم ملکوت و مطابق روایت مذکوره در
احیاء العلوم امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از مزامیر و ظروف شراب خواری مذکور است و
همچنین در فتاوی ابراهیم شاهی و در فتاوی غیاثیه مرقوم است و در نقل عبارت هر یک طوالت
دانسته گذاشته شد سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه امارد خوبصورت و بیریشه می سرایند
و الامرد کالنساء مشهور است پس باید که بجای امارد بطریق اول حرام باشد جوابش اینکه الامرد
کالنساء در حکم تحریم نظر شهوت است یعنی چنانکه نظر بطرف نساء حرام است همچنان نظر بطرف
امرد حرام است اما نهی از استماع صوت امارد و شنیدن آواز و نظر نیک دیدن خوبرویان دایر نیست
بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس مینویسند که شیخ روزبهان بقلی قدس سره
در کتاب لانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوبرو بود که عارفان در مجمع سماع
بحبت ترویح قلوب سه چیز محتاج اند روائح طیبه و وجه صبیح و صوته ملیح و مطابق آن امام محمد غزالی
رحمة الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان عورت نیست همچو روی کودکان الکین
نگریستن در روی شهوت که جائیکه بیم فتنه باشد حرام است انتهی الحمد لله علی احسانه که محفل سماع
حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معا و بشرائط ملزومه شریعت و طریقت آراسته
و مجلی میباشد لهذا مستوجب رحمت رحمان است آغاز عرس سراپا قدس حضرت مولانا قدس سره
این بود سال اول در ماه شوال بین الاصحاب شورای ایمنعی شد که مولانا قدس سره العزیز
اقسام ثلاثه عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند
که چون عالم توکل است و بیچکدام والی وارث مولانا نیست در نیحالت بجز قسم ادنی که یک روزه
شود دیگر صورت بنظر نمی آید کمترین خدام گفت که برای قسم ادنی دلم اقبال نمیکند و اغلب که
پسند حضور نباشد و در قسم اعلی تبرا بری امام حسین علی نبینا و علیه السلام است اندرین حال

برخیرالامور اوسطها عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث دران تقلید پیران پیر حضرت خواجه بزرگ اجمیری
علیه التحیة والسلام است که از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجمیر شریف ایام عرس مقرر اند و حسن اتفاق
اینکه تاریخ وصال حضرت مولانا نیز ششم ذیقعده واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده
رقعجات بطور اشتهار از شاهجهان آباد تا الله آباد و بنارس بسبیل ڈاک ترسیل یافت و بعد نماز
جمعه که اکثر مریدین سکنه لکهنؤ حاضر بودند اعلام کردم که حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات
و وفات خود را سپرد خدا فرمودند مصرعه خدا خود میر سامانست اسباب توکل را ؛ لیکن با قتضای
نقصان همت و لازمه بشریت مستحسن مینماید که انچه مریدین و مخلصین شهر بروز معین فاتحه و نیاز حضرت
مرگوز باشد آنمقدار حسب مقدور خود بدوکان شیخ هینگا و محمد بخش مودی سرکار رحمانی جمع ساخته
تا اتمام عرس لیل و نهار حاضر مانده یکجا خورد و نوش نمایند تا اختتام عرس لنگر و مطبخ رحمانی
بر عام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانه روز هنگامه سماع گرم باشد
اخوی خلیفه فتح علی شاه صاحب و اکثر خیراندیشان این رای پسند فرمودند و بعضے عقلا گفتند
که در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامه و محفل مستمره تا شش یوم شبانه روز از قسم محالات
عقلیست و بعضے صاحبان بدگمانی بردند که مولوی نورالله و خلیفه صاحب تدبیر جمع کردن زر پیه
برای خود ما کرده اند لیکن در یافت کردم که نجو بزند کور بحضور مرشد تا و مولانا پسند و منظور
گردیدنم ؎ غرض زدنیا و عقبی قبول خدمت تست ؛ بر دغیر چه باک است اگر پسند تو ام ؎
کتاب الله نذور بطور فهرست بقید اسمای مریدین طیار کردم هر کدام مرید و مخلص باشنده شهر
هرچه بنام عرس آورد دران کتاب نوشته از دست خلیفه صاحب بدوکان مودی مذکور جمع
کنانیدم از شیخ مودی گفته شد که جنس تخمیناً دو صد روپیه بومیله گرفته خواهد شد و سوای مظروف
هر روزه تومال هزار روپیه سرمایه دوکان داشته باشی چون شیخ هینگا نیز مرید و معتقد بود و
و سائبان پنڈال مسجد درین ایام عرس از نزد خود طیار کرده صد من برنج نفیس و مائده و آرد
و شکر و روغن وغیره موجود و مهیا نموده اذن عام داد که هر قدر صرف شود برای خوشنودی
روح حضرت مکتفی پیشانی صرف سازند از عنایت مولانا همه چیز موجود دلدم چون منجمله مریدین
شهر چند کسان ذی مقدور و باهمت نیز بودند آنها صد ها روپیه برای جمع کردن در دوکان مذکور

آورند دران زمره محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاجر لشکر و قاسم علی و حسن علی و یوسف علی
وغیره افریای او و منشی رامدیال و بشن دیال پسران لاله مکهن لال سابق الذکر و چهوبهرے
سرفراز احمد رئیس رودولی و سید کرامت حسین صاحب همشیره زاده سید غلام علیخان بهادر و سوامی
عظام رای بریلی و مولوی حافظ کرم احمد صاحب خیرآبادی میر منشی بیت الوزارت شاه اوده
از جمله معتقدین با اخلاص که از ده دوازده سال شریک عرس میشود بعقیدت مریدانه مدام
حاضر باش درگاه عالم پناه است مسماة چهوٹی خانم عرف چهوٹے صاحب قوم افغانست وطن
قدیم سرزگانش پیشاور و مولدش شاهجهان آباد بعد فوت شوهر بمقوم خود از شاهجهان آباد برآمده
بطرف عظیم آباد وغیره دیار مشرق سیاحت کرده با مستربان نامی انگریز جلیل القدر اتفاق ملاقات
افتاده واز و فوز ندی پیدا شد که ملازم سرکار کمپنی است وبمبلغ روپیه مشاهره ماهوار خود ش
میدهد بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک الدنیا شده در کوچه جهان آباد با سید بدرالدین شاه قادری
عقد بیعت نموده چندگاه استفاده برداشته حسن نیت وصدق طویت سخن دست اولیا و فقرا پیدا کرده
و پارسا گردیده چنانچه از زمان ورود لکهنؤ در سرود درگاه حضرت مولانا وجناب مخدوم شاه میناصاحب
قدس سرهما همیشه حاضر میباشد و مبلغ یک یک صد روپیه در سرود عرس نذر میکند و سوائے
آن در هر سال دو سه محفل عام و بذل طعام بخوبی تمام میکند و بمشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل
درویشانه محمود الاوقات است عاقبتش محمود باد فقط تجدید صاحبین مذکورین گفته شد
که تجویز فراهمی نذور برای کسانی بود که مصارف یکروزه برآسه کردن نمی توانند و شما هر یک از
فضل الهی استطاعت عرس مستقل سه چار روزه دارید برائے مصلحت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب
گذاشته دیگر پنجروزه را همه یکدیگر تقسیم کرده حسب الخواه الصرام سعادت عرس نمایند چنانچه شب و روز
اول میان غلام حسین مذکور و تاریخ دوم و سوم لاله مکهن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان
نامزد خود ساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند در تاریخ اول علامیر
مزبور مستدعی بستور العمل شد فهرست ضروریات مفصله ذیل نوشته دادم
طعام جمله اقسام در یکوقت من برای روشنی چهار باتی سومی مارکنول و تادیل اعلے نیل چراغان نیلے
جوڑه های سبز برای سادات بجوڑه جوڑه های سبز برائے مشائخ و بحال جوڑه اغنام جو کیسه کے نوالان کے مصارف نذ نجا:

مصارف سبیل آب برای ہنود و مسلمین جداگانه مصارف حقه و تماکو و پان مصرف گلها و بخور و عطریات
در نعمت خانه سفره همه اقسام بقدر پنجاه پنجاه مردم هر وقت مهیا ماندکه علی سبیل البدلته تناول میکرده باشند
غلام حسین آنچنان مرید یا همت بود که در بازے خود قریب پانصد روپیه
صرف نموده همه سامان بخوبے مهیا داشت و علاوه بر یدات مذکوره در محفل
سماع قوالان را از خطیر انعام داد معه محمد اسمعیل فرزند خود و دیگر اقربا تا آخر عرس حاضر ماند خدمتش
مقبول شد حتی که نزدیوار شرقی مقبره شریف مدفون گردید خدایش بیامرزد بعد فوتش محمد اسمعیل
بر خدمت موروثی والد خود قائم است خدا دائم قائم دارد بعد غلام حسین نوبت محمد نذر علی خان بهادر رسید
ایشان در همه سامان بر غلام حسین افزایش کردند چنانچه ذرطعام شیرمال و باقرخانی و پولاو برباے
و بخنی و متنجن و قورمه و کباب و فیرنی و ماقوتی و بورانی و اچار و مربا و آب سرد همه لوازم شاهانه
تمام روز و تمام شب موجود و مهیا بود و در دو خیمه نعمت خانه هر وقت دسترخوان پنجاه پنجاه مردم از همه اقسام
فی بخش چیده میداشت که در نصیب یک آدم چهار کسان سیر میشدند و مهمانان بیرونی را خوانهای خاصه
بعد نماز فجر و بعد نماز مغرب در فرودگاه هر یک میرسید بعد محمد نذر علیخان بهادر از طرف لارڈ مکن لال
صاحب همه مصارف عرس در ابتدای یکروز میشد بعد رفتن محمد نذر علیخان بطرف الہ آباد دور تو
بکمال وسعت و نفاست میشود و تا تاریخ پنجم و ششم از طرف خلیفه نان و قلیه و پلاو و فیرنی و زیره
بی نمک که خاصه حضرت مولانا بود بجمله اضافی محفل و مهمانان بیرونی هر دو وقت و بخانه همه مشائخ
در و سای شهر تقسیم میشود و تا تاریخ پنجم و ششم اگرچه در عرس اول بعد تا تاریخ ششم میرزا امیدو بیگ
ولد عبد الله بیگ و راجه درشن سنگه وغیره عمائد و ارکان سلطنت استدعا نموده یک یک روز
بنام خود تا گرفتند و عرس کردند و کشتان کشتان نوبت بده روز رسید در آن ایام نواب منتظم الدوله
مهدی علی خان بهادر وزیر الممالک بودند از روی پرچه های اخبارشان و شوکت عرس دریافته
متعجب شدند که فقیر غریب الوطن و متوکل محض را بدون اسباب معاش اینقدر جاه و جلال است
بعضے خوشامد گویان بهادر ممدوح نیز گفتند که در زمین احاطه عنایت کرده جناب اینچنین هنگامه
و بدعتهای خلاف طریق امامیه میشود گناه آن عائد بشما خواهد شد بلک ادراه خلاف نمائی انهم
ظاهر کردند که در مسجد مولانا سماع غنا و رقص صوفیان میشود بهادر ممدوح بنام مرزا سینا بیگ

کوتوال حکم نوشتند که محفل سماع را از مسجد و درگاه مولوی عبدالرحمان مسدود سازند و از قوالان مجلکه ها
بگیرند که سرود حرام کردن نتوانند چنانچه کوتوال مذکور که معتقد مولانا و مخلص کامل بود نزدم
حقیقه بر مضمون حکم مذکور مطلع گردانید گفتم که من مدخواه منتظم الدوله نیستم ملک دشمان مرا نیز خیرخواه
میدانند لیکن اینقدر از طرف من عرض کرده دهند که کسانی این مشوره بجناب داده اند آنها زوال
شما میخواهند باعث وزارت شما بنظر رفاه خلائق حضرت مولانا هستند گو باور نباشد صلاح دوستی آنست
که در بیمقدمه دخل نفرمایند ؎ گر نباید بگوش رغبت کس ؛ بر رسولان بلاغ باشد و بس ؛ مرا نسبتا بیک
گفت که بخاطر من سماع غنا امروز ملتوی دارند من عرض میکنم که بتعمیل حکم کرده شد بعد ازان پیام شما
رسانیده انچه مناسب است که از طرف خود تیز عرض خواهم ساخت چون از دو روز شبانه روز نخواستم سماع
وکلوی قوالان نیز گرفته شده بود بر بلا گفتم که امروز مسلت ضرور است انشاء الله تعالی فردا بعد نماز جمعه
شروع خواهد شد همانروز شب جمعه چون بدار منتظم الدوله آمده اذان عام رسانیدند که موافق معمول آنجا
سماع وغنا هرچه میشود شده باشد ما را اصلا تعرض و مزاحمت نیست عند التحقیق سبب آن چنین معلوم شد
که منتظم الدوله یعنی مقربان خود حکایت کردند که کمپوهان فی الحقیقت دشمن جانی من هستند مرا مشوره
دادند که از خانقاه مولوی عبدالرحمان صاحب بدعت موقوف کنانند چنانچه حکم الله داد بنام کوتوال
دادم و برای قیلوله دراز شدم بخواب دو بزرگ در بری من آمده بصورت مخیف ناک نمودار
شدند و گفتند ای دشمن جان خود از فرمان مولانای عبدالرحمان حکم رانی میکنی من عذر کردم که
معاف فرمایند آینده خطا نخواهد شد آن زمان از نظر من غائب شدند چنانچه فوراً حکم منسوخی
حکم سابق بکوتوال تیز گفته فرستادند و معروف چون بدار خود در خانقاه تیز حکم رسانیدند بدین منوال
بست و دو سال گذشت ؎ هست مجلس بران قرار که بود ؛ هست مطرب بران ترانه سرود ؛

لمعه سوم در وقایع ارتحال سبحان الذی بیده ملکوت کل شی والیه ترجعون روی داد حادثه
جانسوز و پیش آمد واقعه غم اندوز ارتحال فرد وقطب زمان غوث و مغیث جهان و جهانیان حضرت
مولانای مرشدنا عبدالرحمان علیه الرحمة والغفران بالاجمال بر بینوایان است که بر چند عارضه دردم
اعضا و مانع استسقا از سابق بود مگر از مغره ذیقعده ۱۲۴۵ هجری یوم یکشنبه مزاج مقدس بسبب تب
بخار زیاده تر از جاده اعتدال منحرف گردید چنانکه معمولات شب خبری به نماز او کرد زبانها نشسته

امامت نماز فجر دوشنبه بهزار وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول قصد درس مثنوی شریف و
کلام الله مجید کردند مگر حواس و اعضا در قابو نبود و باز و چهره بر بستر استراحت افتاده کلمات یاس
از زندگی بزبان مبارک راندند و آبشوره خواستند چون مردم بنظر ورهم و استسقا تامل کردند مضمون
ست بیار باده که مبنای عمر لبریز است ؛ مریض را دم آخر چه جای پرهیز است ؛ بر زبان مبارک گذشت
ظن غالب گشت که دوشنبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد بعده زبان
از گفتگو فرو بسته مشغول بذکر قلبی شدند اسهال وحمی اشتداد گرفت و ورم رو بکمی آورده و بیهوشی
ظاهری غلبه کرد معهذا هرگاه وقت نماز می آمد نام نماز شنیده بر می خاستند وضو یا تیمم کرده رو بقبله نشسته
اول آغاز بادای رکوع وسجود آخر به اشارت هر یک رکن می پرداختند و برای امامت نماز ظهر دوشنبه کمترین
خدام محمد نور الله را امر کردند از انوقت نماز جماعت از آنحضرت ادا شدن نتوانست و بنماز باطن که
معراج العاشقین است مستغرق شدند تا صبح آنروز دوشنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله
بقیمت مبلغ دو هزار روپیه خریده شده بدستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکانات پخته و خام
و در هر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از صحن مسجد بقدر دو نیم بلک سه درعد پستی داشت مرکوز
حضرت بود که همگی مکانات احاطه از نیج و بن برکنده زمین آن هموار و برابر صحن مسجد کرده شود و آنجا
بود که با وصف حرف در خطیر کم از عشره امکان نداشت از کرامت آنحضرت آنروز دوشنبه محمد نذر علی خان
سمادر داروغه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده بر
کندن مکانات مذکوره معین ساخت و خود و تیر بدان خدمت کمر بسته استاده من بعد صد آمد
نزدان و عمرو و بر تا و پیر از غیب در بنکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات با از نیج و بن
برکنده چوب و خشت آن علیحده نموده و چهه بچه ها انباشته زمین برابر صحن مسجد هموار کرده تخته فرو بس
آئین آراستند باغبانان شهر از خود دویده بیلچه ها کشیده تمام زمین را آینه رو ساختند و سقه های
بیشمار در رسیده آبپاشی قرار واقعی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریف تجویز نموده بران
شامیانه نافته سبز السناده کردند و در سنه عصر وقت عصر آمد چون برای نماز عصر تهیه کردیم پرسیدند
که امروز پنجشنبه است مولوی حاجی قدرت الله یکی از صوفیان حضار عرض کرده که امروز دوشنبه بود
از سر گردید شب سه شنبه آغاز شده بران سکوت فرموده نماز عصر به اشارت گذرانیدند ازین ستم فسا

همه کسان را یقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید درین ایام غلبهٔ استغراق چند امور نادر بظهور رسید
که موجب حیرت حضار گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهونوی که از مریدان قدیم و مخلصان
صمیم اند برالین مبارک حاضر بودند بدل خود گفتند که من قصیده برده حفظ کرده بودم افسوس است که
اینقدر مهلت نیافتم که بسمع مبارک حضرت رسانیده اجازت مکمل بگیرم حضرت موالانا در انحالت
بیهوشی بر خطرهٔ شان مشرف شده فرمودند که مرزا کلن بیگ اگر قصیدهٔ یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم حسب الارشاد
مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند ارشاد شد آنچنان ترتیل و تدویج بخوانید که من میخوانم چنانچه
ببیت اول قصیده تبرکاً بکمال نانی و ترتیل خوانده نشان داد و عند القرات هرجا که غلطی بود تصحیح کردند
بعده ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه بایشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و طالبان و دوستان
خود دادم اجازهٔ کاملهٔ و شاملهٔ متعدیهٔ الی یوم القیامة دوم اینکه همدران شب مرزای ممدوح بحضور
عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل ما در رسیده است و بدانست
ما غلامان چنین است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما
فرمودند بلی ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما و اینمصرع تا دیر مکرر بر زبان مبارک رفت میان سید الملک
صاحب مرید و تلمیذ خاص که بخدمت چپی دست و پا کوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آوازی نجوی غزل
حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور باده برافروز جام ما ؛ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ؛
خواندند بتکرار ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریده عالم دوام ما ؛
کیفیتی ماند که ما دانیم و دل ؛ و چنان مفهوم شد که حضرت ناصبوری عشاق در مهاجرت خود دریافته
افاضت تسلیه و تسکین و ایجاد قوهٔ تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند حتاکه بعد وقوع واقعه همان همت
علیای آن قطب اولاصلین مهجورین بیقرار و مریدین سوگوار را دستگیری فرمود والا کسی چه میر
اختیار نداشت ؎ هوے نه حول و قوة اگر تیرے درمیان ؛ جو ہمسے ہو سکے سو ہے تمسے
کچھو نہو ؛ سوم اینکه بروز سه شنبه در حجره تشریف داشتند بوقت زوال دو سه تغیر حال مفهوم شد
کمترین خدام محمد نور الله گذارش کرد که پیر و مرشد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام باخالق اکبر سبحانه بتوسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما و امثاله
از طرف امت خود اطمینان کلی حاصل نکردند اقبال نقل از ینحالم نه فرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہستند نیز می باید کہ بدون اطمینان نجاح و فلاح جملہ متوسلان اقبال جلت
ازینجہان نفرمایند بعد تامل ارشاد کردند برای متوسلان و دوستان بل برای دشمنان خود نیز این
بیت عرض کردیم ؎ دوستان را کجا کنی محروم ؛ تو کہ با دشمنان نظر داری ؛ بہر آن روز در حجرہ
تشریف مبذول داشتند کہ بین خدام محمد نور اللہ دست حق پرست گرفتہ بغض می دید از راہ کرامت فرمودند
کہ مولوی صاحب ما خواہند بود عرض کردم بلی غلام حضور است از راہ شفقت ارشاد شد کہ مثل مولوی صاحب
کجا پیدا خواہند شد رحمۃ للعالمین است مصرعہ ہست دانا رحمۃ للعالمین ؛ کمترین گذارش کرد ؎
ترا ہمچو بندہ بیفتد بسی ؛ مرا ہمچون تو خواجہ نباشد کسی ؛ این سخن شنیدہ چشم پر آب شاہ مستغرق شدند
بعد ادای نماز سہ شنبہ معمول قدیم بودہ است کہ تا اذان عشا ر و بقبلہ نشستہ مراقب می شدند آنروز
نیز موافق عادت قدیم غیر شکی و بلا اعانت غیری بقصد مراقبہ نشستند از بسکہ اعتصا در قا نبودند سر
مبارک مائل بزمین می شد ہر چند عرض کردہ شد کہ در نماز عشا دراست حضور تا رسیدن عشا بر بستر
دراز شوند مقبول نیفتاد ہر گاہ متیقن گشت کہ خلاف معمول بدون فراغ عشا استراحت نخواہند فرمود
بندہ محمد نور اللہ اذان خواندہ کلوخ تیمم بحضور در پیش کردہ در عین غفلت و بیہوشی دست کشیدہ فرمودند
کہ ہنوز وقت عشا نرسیدہ است معروض شد کہ اذان عشا خواندند ارشاد کردند کہ قبل از وقت
شدہ است عند التحقیق معلوم شد کہ فی الحقیقت اذان قبل از وقت شدہ بود ہمہ حضار تعجب گشتہ
گفتند سبحان اللہ پاسداری اوقات در عین بیہوشی امینت خوشا بحال بیداری و ہوشیاری
روز چہار شنبہ تخمیناً یکپاس روز برامدہ در حجرہ شریف بحالت استغراق دراز بودند یکبار بر خاستہ
نشستند و حالت جذبہ آنوقت غلبہ کرد در آنحالت گویا با خدا خطاب کردہ میگفتند تخفف عنا
یوما من العذاب چرا منظور نشد در تخفیف یکروز چہ نقصان بود و این کلمہ را مکرر سہ کرر بر زبان
راندند بعدہ در جوش آمدہ گفتند کہ کجاست دوزخ تو مرا بانداز دران تا سر و گردانم آنرا بعدہ رنگ
چہرہ سرخ گردید از جلال دست بالا کردہ فرمودند کہ طرز خیز انید چنانچہ باعانت شاہ ہدایت احمد
صاحب و فتح علی شاہ صاحب و بغیرہ حضار برخاستہ ایستادہ شدند و فرمودند کہ مرا ببرید پرسیدیم
کہ کجا ببریم ارشاد شد کہ در دوزخ و از اندرون حجرہ باعانت مردم تا صحن مسجد آمدہ نشستند و باز
برخاستہ در حجرہ رفتند و باز در صحن آمدہ گفتند من تہی یابم دوزخ را تا سر و گردانم بعد این حرکت

در حجره رفته بر بستر افتاده بیخود شدند رنگ چهره شریف زرد گردید و همین عرق کرد آنچنین حالت حضرت کاکا ندیده بودیم فقط همانروز بین المغرب والعشا کمترین خدام محمد نورالله را یاد کرده ارشاد فرمودند که اموری الی الله ان الله بصیر بالعباد سه مرتبه از زبان مبارک خود فرمودند و سه مرتبه از زبان بنده گویا شنیدند. تسلیم بجا آوردم چون آیت مذکوره ورد خاص بود و بجای نام و مهر همین آیت مکتوب و مهر سوم میشد بعد حال شریف تامل کردم همین کلمه اموری الی الله تاریخ سال نقل یعنی ۱۲۴۳ هجری بلا کم و کاست برآمد دانستم که تعلیم آنوقت نیز اشارت باینمعنی بوده است ۵ هست اشارات محمد الهراد ؛ گل کشاد اندر کشاد و یوم پنجشنبه گونه افاقت شده بود بعد وضو از نماز فجر عیادت کرده فرمودند که اینوقت درس مثنوی شریف در مسجد معمول است ما را همونجا ببرند بر چند عذر بمطایقتی کرده شد فرمودند که آبجیات ما مثنویست چنانچه در مسجد آورده شکر و بقیله نشانیدند میان عزیز الله و اسد الله و عظیم الله و محمد نورالله چهار کسان مثنوی خوان انگ انگ سبق سبق قدر بقدر معمول قبل معمول حاضر شده گذارش کرد و روز پنجشنبه معمول اصلاح حجامت است فرمودند بسم الله چنانچه اصلاح بخوبی تمام شد من بعد بحجره برفتند آخر روز پنجشنبه حضرت را در صحن مسجد بر بستر غاطا نشانیده اذن عام زیارت بمردم دادند چنانچه تمام شب تمام روز جوق جوق خلائق از مرد و زن و شیعه و سنی و هنود برای زیارت و بیعت می آمدند و گفتگوی تحسین راحدی و نهایتی نبود چون حضرت را طاقت ایجاب و قبول حین البیعت نماند میان فتح علی شاه و کاه محمد نورالله دست حضرت بدست مرید داده ایجاب و قبول می کنانیدند و حین الافاقت لفظ مبارکباد بزبان حق ترجمان خود ادا می کردند و مرید را بمجرد بیعت حالت گریه و زاری پیدا میشد همدران شب بخاطر بنده محمد نورالله گذشت که امشب یکهزار و یکصد مرتبه درود صلی الله علی حبیبه محمد و آله و صحبه وسلم معمول جناب مولانا بود می باید که امشب نیز قضا نشود و کالتا ادا باید کنانید چنانچه میان فتح علی شاه را گفتم که تسبیح گرفته ورد معمولی از طرف حضرت مولانا بخوانید و من نیز شروع کردم و محمد غوث خادم خاص را نیز بدان اشاره کردم بهر سه کسان گرد و پیش حضرت نشسته ورد میخواندیم و درین ضمن منشی غلام ابراهیم برد و انی ثم السهارنپوری یکی از مریدان جناب سید احمد صاحب غازی که از چند ماه در احاطه مذکوره اقامت دارند بملبنم پاس شب گذشته بحالت غنودگی دیدند که سواری شخصی عظیم الشان جلیل القدر ناگاه در احاطه در رسیده [illegible]

از مردم همراهی پرسید که سواری کیست گفتند رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم برای دیدن موسی
علیه السلام تشریف آوردند منشی مذکور میگوید که باستماع اینخبر در مکان مذکور بطرف مسجد دویدم معاینه
کردم که بلندی سنگ ره چبوتره شرقی مسجد است حضرت مربع نشسته اند واز تابانی چهره مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوالی چبوتره روشن وتابان گردیده خواستم که خود را از پیر قدم مبارکش
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته در مسجد آمده به غایت
تحیر وانگشت بدست مردم حضار گرفته نشان میداد که والله بالله همین وقت حضرت صلی الله علیه
وسلم را فلان جا نشسته دیده ام فقط اطبا وحکمای شهر می آمدند ایخالت ونبض ملاحظه کرده متحیر
میشدند که نبض قوی مثل صحیح البدن وروح شادان بی رنج وبرگ است پس تعطل حواس
از ادراک ظاهر چراست چون هر دم حضرت را خیال نماز بود واستقبال قبله هر وقت منجوا استند
لهذا بستر خواب غرقاً وغرباً گسترده شده بود تا به مجرد برخاست روبقبله نشتیند لیکن حضرت بران بستر
خواب نکردند با وصف بیهوشی از نماز مغرب تا عشا نشسته ماندند بعد فراغ عشا خواستیم که بهمچنان
حال وراز شوند هر مرتبه که غلطانیدم پاکشیده برخاستند بسبب اینکه پا بطرف قبله دراز میشد فغان
بستر راجنوباً وشمالاً گستردیم استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ گرد آگرد نشسته تلاوت
سوره یسین وسوره ملک وغیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از دکر هم گردید
محرم انستند که روح منتقل شد چون نبض بدستور بود بنده درگاه محمد نور الله در گوش آواز بلند عرض کرد
که روز جمعه است تهیه غسل ونماز هست یا نه از کمال بشاشت چشم وا کرده فرمودند که مرا بر خیزانید
وهر دو دست بالا کرده اراده نشست نمودند با وفی اعانت چنان سبک وشاد برخاسته نشستند
که گویا همین وقت خفته بودند وآب برای وضو طلب کردند کلوخ تیمم پیش نموده شد آنرا دست
زده اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت وآب وضو آوردند خواهش مسواک معلوم شد
چنانچه محمد نور الله مسواک بدست گرفته بترتیب واستعاب تمام وضو میکنانید وادعیه ماثوره با آواز
بلند میخواند وکلمه شهادت بحضرت بزبان خود میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده
باز مستغرق گشتند وبه قوالان اشارت رفت تا کلام حمد وثنا ونعت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم تا پاس روز برآمده آیند بعده قراء گرد آگرد ایستاده سوره قرآنی باسحان تمام تا دیر

بیخواندند بعد نماز جمعه شاه هدایت احمد صاحب زاده شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جانشین مولوی انوار الحق وغیره مشائخ کرام گرد حضرت بطور حلقه نشسته ذکر جهر شروع کردند در بنوعیکه جسم مبارک نیز سر و شد مگر ذکر قلب و حرکت نبض بدستور جاری بود در بیخانه کندن قبر و طیاری مکان غسل وغیره شروع کنانیده شد همه مردم موافق و مخالف را خطره انعقی خطور کرد که حضرت رضی الله عنه انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود بمجرد خطور این خطر هر دو چشم مبارک گرفتند شعله نور مانند بر چهره مقدس مستولی گردید که نظر بینندگان تاب دیدنش نیاورد بعد چشم حق بین اندک باز کرده زیر لب لفظ الله گفتند **نظم** این گفت و ز گفتگو خموشید ؛ از شربت وصل چه عنوان نوشید ؛ نفس از حد استقامت افتاد ؛ طبع از روش سلامت افتاد ؛ ابر زمین سیاه برخاست ؛ کز سینه برق آه برخاست ؛ روزم ز فراق بر سر آمد ؛ گین روز به بخت من در آمد ؛ در خاک نشاند رنگ و بویم ؛ افتاد خزان بنو بهارم ؛ تو بگذری و مرگذاری ؛ اینست طریق دوستداری ؛ هر چند جهان همه خیال است ؛ در خواب و خیال ما مثال است ؛ خود گو که بخیال چون شکیبم ؛ خود را بخیال چون فریبم ؛ بی وصل تو زندگانیم چیست ؛ صد خنده مرگ بر چنان زیست ؛ نقش غم تست در سرشتم ؛ زنگ چه کند بسر نوشتم ؛ آزاد که شد این فسانه در گوش ؛ شد خواب ز دیده اش فراموش ۵ ای جان صد هزار چو ما وقف جان تو ؛ هر دم هزار تحفه دعا بر روان تو ؛ بمجرد رجوع روح بعالم قدس که یکپاس روز باقی مانده یوم جمعه ششم ذیقعده ۱۲۴۵ هجری اتفاق افتاد عالم تهو بالا گردیده و صدای فریاد و فغان بعرش برین رسیده بخوف هلاکت و بیتابی حضار جسد مطهر را معدبسته خواب بعجلت برداشته در حجره خاص بردیم بعد تغسیل و تکفین بر سر پر جنازه نهاده خواستیم که درون مسجد نماز خوانده بر قبر که درون احاطه و بیرون صحن مسجد طیار بود ببریم جنازه بلند از دستها نشده بطرف شرق که در انجا قریب ده هزار مردم مشتاق قدمبوس و دست بوس ایستاده بودند روان گردید هر چند ما مردم بطرف مسجد میکشیدیم بر ضبط و اعاده آن هیچکس قدرت نیافت بطرفة العین در تمام احاطه و گرد قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب رسید و ایستادها شد که انچه حرکت قصری خلاف معمول ما همه حاملین جنازه بود درین حرکت کتر کسی باشد که دست او بر سر جنازه یا چادر که بالای آن بود نرسیده باشد بعد نماز جنازه و عمل اسقاط فرض و مفتح را بسپردن جسد مطهر منتهی و سنور ساختند و صوای حضار

جنازه هزار مردم آماده نماز در شوارع وطرق ایستاده بودند هر کدام هر جا که بروقت نماز آگهی یافت
در بقعه شده نماز گذارده چنانچه بهر حلقه صوفیان کرام حافظ سید محمد علی صاحب که راه تا احاطه نیافتند
در مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره بجماعت کثیره نماز جنازه ادا کردند و بعضے مردم بعد دفن تا روز دوم
بهمراز شریف آمده نماز میگذاردند شمار نزده ختم کلام الله وسه لک وپنجاه هزار کلمه طیبه وصد ها ختم لالا الا الله
وثواب صلوة الحول که قریب پانصد مردم گذارده بودند بمجرد دفن نیاز کرده شد هر چند در مرض الموت
ها تغیر وتکفین کرامات وخرق عادات نمایان برخواص وعوام ظاهر شدند لیکن اظهار وشمار آن
کرده نمیشود تا خاطری ناگردد وبسبب سوء ظن مقصور قهر الهی نگردد وبعد دفن آن تخته زمین که پیشتر نهایت
منحوس ومنکوب دموحش وظلمانی محض بود مطلع اشراق غیبی ومطرح انوار لاریبی گردید
کمال دلکشا ومسرت افزا ونهایت مسعود ونورانی گشت چنانچه شبانه روز هجوم زوار وطواف گرد
مرقد منور میشد وعالمی از اهل حاجات ونیاز رجوع آورده بمراد دل کامیاب میگردد وتمام شب
روشنی شمع وقنادیل وتلاوت قرآن وذکر تسبیح وتهلیل بر قبر شریف آن خلد مکان میباشد روز یکشنبه
بتقریب سوم آنقدر اجتماع مسلمین شد که در احصا نمی آید خلاصه اینکه دوصد وسی وچهار ختم کلام الله و
صد ها ختم لالا الا الله وقریب پنجاه لک کلمه طیبه ولکها درود که فردا آن اکثر مردم نویسانیده بودند و
بسیاری را نوبت نویسانیدن نرسید بوقت فاتحه نیاز گردید وجمله مشائخ شهر فراهم شده میان فتح علی شاه
صاحب راجیه وعمامه حضرت ودستار تبرک درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق ردولوی
کرصاحب زاده شان شاه هدایت احمد صاحب آورده بودند پوشانیده بر وساده حضرت مولانا نشانیدند
ودیدان ومتوسلان حضرت رسم فاتحه وتسمیت ادا کردند من بعد قوالان نغمه سرائی خود ها خسرو
عظیم در محفل برپا کردند پس ازان لبسا دات پنجابیها ودیگر مهمانان حسب استحقاق ومقسوم هر یک بود
تقسیم کرده وقت شب باهتمام دارونده حسین علی خان بهادر سابق الذکر باهتمام جمیع اقسام
طعام از پولاو زرده وفرنی وفلیه ونان وشیرمال واچار ومربه وغیره نعمتهای الهی از شام تا صبح
پل تا دوپهر روز سوم تقسیم شد وتمام شب قوالان مصروف نغمه سرائی وجانگداز می ماندند روز
دیگر از اتمام وصله یافتند بعد سوم طیاری مرقد منور شروع گردیده بدستور که معماران ومزدوران

مسلمانان نماز گذار فراهم کرده و آنها را از غسل و وضو طهارت کامله کنانیده بخواندن کلمه طیبه خشتها را نشانیده
و دیگر مومنین با وضو گرد قبر شریف نشسته بر هر یک خشت یکبار درود و سه بار سوره اخلاص دم کرده
سمباران سعید هندو معماران باسم الله درود خوانده و بر چونه گلاب و کیوره آمیز درود و کلمه شهادت
خوانده خشتی را با خشت دیگر وصل می کنند و بر همه مزدوران که در نگار شهر یک اند تاکید است
که زبان خود را بجز درود و کلمه نگشایند مردم مخالف مذهب و منکرین نماشای قدرت الهی میکنند
که درویش مسکین و غریب الوطن و بیکس را که هیچ یگانه و آشنا و عزیز و اقربا ندارد و از متاع دنیا
گاهی یک حبه در ملک خود نداشته بل و رمدت العمر بجز خدا از خدا هم چیزی نخواسته چطور تمام
و اختتام از غیب میگردد و من کان الله له هنوز تعمیر مرقد منوره نبای روضه مقدس
با تمام و اختتام نرسیده که سخن دانان و مورخان فکر تاریخ و کتبه لوح مزار ساخته از بحر معانی
گوهرهای ابدار و از قعر دریای من لدن در رهای شاهوار بهم رسانیدند احصا و شمار آنها شود
و انشته مشتی نمونه از خروار چند تواریخ بجنبه دار بعضی ماده تاریخ صحت ممنوعه ثبت میگردد
ذهن ثاقب مولوی حافظ علیم الله نگرامی کاری کرده که در هر مصرع از قطعه چهار بیتی بی تعمیه
بلا تخرجه و بلا کم و کاست ماده تاریخ جمع سانیده در آبدار سبک نظم خوشگوار نشسته و در قطعه بحر یک
مصرع تاریخ بزبان دیگر گفته جزاه الله عنا خیر الجزا قطعه اولی از مولوی ممدوح ؎ طبیب و
عارف حق پاک من و پاک روان ؛ مرشد ارشد و والاول و ناوی زمان ؛ کاشف قدسی ملکه
ملکه چه محو توحید ؛ شبلی دهر و همه قدر و جنید دوران ؛ جمعه سادس و تسعه بکم ازلی ؛ زینجهان شد
ملک شان بگلزار جنان ؛ آب هر مصرع سنش دان که بعینه باحد ؛ عین رحمان چو محمد شده عبد الرحمان
قطعه ثانی واهی و بلا که جناب شرف هر دو جهان ؛ گشت زین دار فنا رو بشنی دار جنان
سال تاریخ وفاتش ملک نورانی ؛ گفت چه سید جنت شده عبد الرحمان قطعه ثالث
در لغا که ذات تقدس سرشت ؛ بهشت اینجهان آشته و رهبشت ؛ هر یک زبان سال تاریخ او
نوشتم که غم ماجرا ها نوشت ؛ وجد نعمته الخلد و بگراید ؛ اتاریخ فی العرب قد لفشت ؛
غمش بسکه هر گونه غم رو نمود ؛ قلم سال او لفظ هر غم نوشت ؛ ترکی زبان عزمه تاریخ شد ؛ بهر یانی
هر غیل جان را برشت ؛ به هندی مین آیا که غم آپرا ؛ بنا غم کا تیلا هر یک نیک و زشت

عجب نیست گر ثمره باید بخشد — که شائق بسی دانه اشک کشت — همچنین حافظ شیخ محمد المتخلص بحافظ

یکی از شعرای قصبه دیوی که محب مخلص قدیم و معتقد صمیم بعروه لوثقی رحمانی هستند در قطعه واحد چند تواریخ عمده به تعمیه های نادر بهم سانیده و در حسن بیان حال المجتمع کمال مرکب فکر خوش و ایده

قطعه اولی مطلع توحید و دیوان ہدے — قامت تا قد حسن یقا مسلما — جز لقایش نی تمنا ے دگر

بلک مشتاق تمنا لیش لقا — قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین — کعبه ارباب تدقیق و تقے

شبلی عصر و جنید روزگار — محی دین نائب خیر الوریٰ ے — عبد رحمان واصل ذات قدیم ۱۲۴۵

قطعه عین بر شد لا منتهے — سادس ذیقعده جمعه وقت عصر — زین سرای پر فنای بی بقا

لفظ الا الله جهراً ذاکرا — فانیا بالله فان عن سوا ے — جسم و روحش تخت عرض فوق عرش

بی زوال و نقص و بی رنج و عنا — شده دود هاوی کل محو ذات — سال وصل آن رهنمای مقتدے

تاج تقوی و سر تجرید و ترک — آن دل ایمان و زهد بیریا ۱۲۴۵ — منظهر حق بی شکے بی حرف آ ے

منظهر اسرار علم کبریا ۱۲۴۵ — مقطعی تاریخ قطب اولیین — ساکنان مقعد صدق علی

در دل حافظ خوش الهام شد — الله الله بی چه و چون و چرا — موسی را نسبت روی اشتباه

من ابی من فضل و اعتد ے — عبد فانی گشت در رحمان تمام — ماند الرحمن علی العرش استوا

قطعه ثانیه غیر از نوع و ز غیر تا فته رو — عین کل گشت بطرف هر دو با گفت حافظ — عیان هر سه نعمه لا اله الا هو ۱۲۴۵

قطعه هندے جنابی چه عبد رحمان کے — هر یک منهم سے حافظ خدا خدا — زهی جلوه نشان توحید حق ۱۲۴۵

یهی عمل که هادی خدا ہی خدا — ایضاً منه حافظ تاریخ جان تو حمد — عبد الرحمان آن حق آگاه

بنوشت زیبا ۱۲۴۵ تو لوا — تا حرف فهم وجه الله — منشی عبد الاحد المتخلص بالربط

خلف مولوی فائق مرحوم که مدیخاص و محب با اختصاص ۱۲۴۵ حضرت مولانا قدس سره العزیز بودند

قطعه اولی عبد مقبول حضرت رحمان — صورت فقر و معنے سما و — چون بذیقعده جمعه اول

رفت سوی بهشت آن حق جو — بود رابط ز بحر تا بخشش — سر فکرت نهاده بر زانو

گفت هاتف بغیر قالب ربا — مظهر لا اله الا هو — نظم تاریخ افوض امری الی الله

که بالهام رحمانی بفکر ناقص ۱۲۴۵ عاصی پر گنا ه محمد نور الله درامده بود — قطعه اولی ای دریغا که چرخ ظلم آئین

دشمن جان اهل علم و یقین — آفتاب سپهر وحدت را — گوهر لجه طریقت را

کرد مخفی به تہ نقاب زمین ساخت پنہان ز چشم ظاہرین شدہ پوشیدہ صورت تجرید
رفت از دہر معنے توحید شرح این ماجرا کجا گویم چہرہ از آب دیدہ می شویم
شہ ملک ہدایت و عرفان عبدرحمان صاحب ایقان شدہ گلگشت ساز باغ نعیم
گشت واصل بذات ملک قدیم تا دم واپسین خفی و جلی بود روشن اقرض امرے
چون مرادت سرشت نور اللہ از اقوض گرفت تا اللہ یکرامات شیخ دین پرور
یافت از سال ارتحال خبر گوہر مغفرت نثارش باد شاہد قرب ہمکنارش باد
قطعہ تاریخ از مولوی محمود علی صاحب قطعہ اولے عبدرحمن معرفت آگاہ
قدوہ عارفان شرع پناہ ہاتفے گفت سال رحلت او گشتہ باللہ عین نور اللہ
ہمچنین مصراع مشہور تاریخ است ہزاران حمت حق باد بروے حلے ہذا القیاس ۱۲۴۵ مصرعہ
مخزن علم وحدت اللہ ہمچنین ازسر دردمندی بہ تاریخ کسی گم ہوا دہر سے گنج علم و حکمت
ہمچنین مصرعہ جمعہ ۱۲۴۵ اول لقیدہ بانجام نماز ہ ہمچنین سال رحلت او شد روان سوے خلد با الفت حق پرستے
وعارف حق زاید گفت ہ ہمچنین مصرعہ رضی اللہ عنہم لوجہ دین ہ ہمچنین مصرعہ ۱۲۴۵ صوفی صاف دل خدا آگاہ
ہمچنین مصرعہ زین جہان باربی ربا رفتہ قطعہ تاریخ از حافظ علیم اللہ سوے باغ ارم گرفتہ راہ
عبدالرحمان عاشق ۱۲۴۵ اللہ آخر جمعہ سادس ذیقعدہ گفت تاریخ نوش بی زوال شد
سال ترحیل آن مقرب حق حسبتہ از ہاتفے علیم اللہ عبدرحمان زین جہان فانی
آتیہ ان اولیاء اللہ از فکر حافظ قاسم علی عاصی ۱۲۴۵ واصل حق و شد بگاہ گفت
رخ انور چو در نقاب ۱۲۴۵ نہفت از سر جہد ہاتف غیبے راضی برضا چو شاہ عبدالرحمان
مولوی عبدالکریم صاحب مخلص بنجف قطعہ خرش گفتہ ۱۲۴۵ حق دید زحق شنید حق بود کہ گفت
از چشم جہان بچیم چون جان نہفت تاریخ وصال او بحق گفت سروش
از جی میان صاحب سجادہ حضرت کریم عطا صاحب سلونوی مرحوم است ۱۲۴۵ تاریخ
گشتہ این قطب زمین قطب فلک قطعہ تاریخ چو مولانا کامل عبدرحمان زگلزار جہان زد کوس رحلت
سروشی گفت تاریخ وفاتش شد از دنیا مہ بیرج حقیقت مولوی حمید الدین کریمی

از اولاد امجاد قاضی محمد تقی مرحوم سلونوی قدس سرہ ۱۲۴۵ مرید خاص حضرت موانا ہستند از عہد دارد کہ

در صحبت حضرت بوده عالم علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول شده در آخر العمر متوجه بعلم
توحید شدند و مجاز به تکمیل شرح کاسرة الاستان شده اند و تاریخ عربی و فارسی از طبع وقاد او شائست
قطعیر تاریخ آن مرشد خلق عبد الرحمان اهل دل صاحب مقامات رخت سفرش اجل چو بربست
ازین جای ملال و دار آفات گل رفت بماند خار باغی ای رنا منصفے و ما فات
مقبول شے که مدح او کرد رفت الارضین و السموات تاریخ وفات پاک هاتف
گفت از سه حمید فانے ذات در عربی جاء الذاهبین جنة الارض و السماوة قلبی یقول و اسفا فی خرافة
قد ادرک الوصال لمن طاب اسمه هاتف لها یقول لقد غاب حسبه تواریخهای تعمیر قبه شریف
مولانا عبد الرحمان نور مرقده تاریخ تکمیل قبه شریفه از حافظ شیخ محمد سلمه الرحمان
خلو و خدا گشت سال اساسش پے گفتند مولوی معانے به تکمیل آن سنصه حافظ کبیرا
بسلک دو گوهر ز مصراع ثانی پرو سنده می آورد فقیر بدین ازان روضه من ریاض الجنانے
تاریخ تکمیل روضه مقدسه حی بباب الرحمان من دخلها کان آمنا مولوی عبد الکریم متخلص بنجبت
مقبره چون از شرف این ولی شد طرف و مسجد و محراب او کعبه صفت قبله حاجات خلق
قبله نمط فیض ده چار سو چون پے تاریخ بنایش سرم گشت بمحراب گریبان فرو
مسجد و محراب نمودم نجبت پشت بیک قبله بیک قبله رو یکی از مهربین نیک نهاد
و معتقدین راسخ الاعتقاد که حضرت مولانا بعد وصال دست بیعت او گرفته اند
مرزا فاضل بیگ صاحب و لبعد مرزا ولی بیگ صاحب است وطن قدیم بزرگانش مرشد آباد
است مرزا ولی بیگ مرحوم از بلده بنارس همراه رکاب نواب سعادت علی خان بهادر در شهر
لکنهو آمده بمحله گولا گنج سکونت ورزیدند و بدارو غگی پوشاک خاص نواب ممدوح سرفرازی یافته
تا شصت عمر خود بکمال اتقا و امانت دیانت بسر برده در سنه ۱۲ هجری بجوار رحمت الهی پیوستند و مرزا فاضل
فرزندان شان که نهایت ذی علم و عابد و زاهد و ناظم و ناثر تا حال از فضل الهی بعهده و الد خود
سرفراز اند نا قل اند که از ابتدا سے تشریف آوری حضرت مولانا در مسجد بنده پائین من نیز گاه
گاهی مشرف خدمت می شدم خصوص نماز جمعه عقب آنحضرت ادا میکردم مگر وقتیکه معتقدین و خدام
نمودم روزی بعد نماز جمعه متکرا نه روبرو حضرت مولانا نشسته اراده قیل و قال نمودم از بانا

ولایت حضرت مولانا زبانم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرأت خود نادم شده واز توجه
عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید هرچند از باعث موانع چندو رچندو رحین حیات حضرت مولانا
از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا بشرف بیعت خود مشرف
فرمودند تفصیل بریں منوال است **حکایت** مرزا موصوف میگویند که بعد رحلت حضرت مولانا
از ینجهان در عالم رویا دیدم که من در مسجدی وضو نموده در تهیه گذاردن نماز ام که ناگاه حضرت مولانا
از حجره مبارک تشریف آورده و بکمال عنایت دستم بدو دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا
بیعت میگیرند عرض نمودم که بطفیل آنحضرت مغفرت عقبی اسخواهم فرمودند که تو کثرت در دوخوانی
می داری مفید مغفرت است بعد ازان ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف بادشاه وقت
گفته است چیزی صله آن یافته است یا نه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صبحی آن عمله حال را
از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسمیان مرزا آغاجان و مرزا جان بمکانم
سکونت میدارند بیان کردم اوشان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما مبذول گردید که
حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از انروز ببرکت مولانا عقیدت وحدت وجود
بدلم منقش گردیده هیچ شکی باقی نمانده لهذا محبت حضرت مولانا روز بروز در باطنم می افزاید
غرضکه مرزا صاحب موصوف شب و روز اوقات خود را بیاد حق و بمحبت و عقیدت پیر و مرشد
برحق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و مرزا آغاجان پسر کلان و مرزا جان هر دو فرزند مرزا صاحب
موصوف سعادتمند ازلی و وهبی علم و استعداد ناظم و نائر بعنایات رحمانی بطور والد بزرگوار خود
اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت صادق باحضرت مولانا میدارند یقین است که بروقت معهوده
داخل سلسله عالیه رحمانیه شوند **حکایت رویای صادقه مرزا آغاجان خلف رشید**
مرزا فاضل بیگ صاحب روزی مسمی احسین علی خان خواجه سرای شاهی از امجد علی شاه
عرض نمود که آنحضرت باوجود چنین اتقا پوشاک از دست سنی می پوشند مرا حکم فرمایند که اورا
داخل مذهب ایمه معصومین نمایم چنانچه خواجه سرا مذکور رهانوقت نزد والدم آمده از طرف بادشاه
باین نوع پیام کرد که بادشاه تعریف شما بسیار نموده میفرمایند که فاضل بیگ مذهب ما حق میداند
یا باطل اگر حق میداند خوشی ماست که آنرا اختیار سازد و در حق او نهایت بهتر خواهد شد در جواب آن

والدم عرض کنانید که اگر بدسبب حضرت راحق نمیدانستم چرا نوکری سرکار ساختم لیکن هوش و حواس
والدم بجا نماندند مضطرب گردیده درخانه آمده احوال ازمایان بیان کردند کمال تردد و تفکر لاحق حال
مایان گردید آخرش قریب دو گھڑی شب گذشته بمعیت انور علی استاد خود باستانه حضرت مولانا
حاضر گشته عاجز نالی نمودم همان شب درعالم رویا دیدم که روبروی بادشاه وقت روبکاری گفتگو
مذهب ازوالدم درپیش گردید دران اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت
ایما فرمودند که ترا ازین گفتگو چه سروکار صبح آن حال خواب ازانور علی بیان نمودم اوشان گفتند
که حضرت مولانا بنائید شما رسیدند حالا بیخ گفتگوی مذهب گاهی پیش نخواهد آمد هرچند والدم را
همین خیال بود که علی الصباح برو قت مجرا بادشاه وقت ازمن گفتگوی مذهب پیش خواهد نمود
عجب ماجرا رو داد خدا سازبادشاه ازباعث ناسازی طبیعت خود سه روز متواتر از محل بیرون تشریف
نیاوردند وبعد آن هم دریافت گردید که ازخواجه سرا جواب گفتگوی والدم شنیده متبسم شده فرمودند
که من اول ازتو گفته بودم که او هرگز هرگز اقبال مذهب من نخواهد کرد فقط چون عنایت رحمانی
همیشه برحال مرزا موصوف مرعی مانده تازه تائید رحمانی اینست که بمجرد معائنه وملاحظه ملفوظ شریف
حضرت مولانا ازدل مرزا صاحب موصوف بی خوض وتفکر دو قطعه تاریخ یکی بقید اسم معاوده
تاریخ ودوم بتعریف ملفوظ شریف بکمال خوبی برامدند گویا القای رحمانی بود قطعه تاریخ در
تعریف ملفوظ مظهر حق واقف سر و حلن ؛ عبدالرحمان رشک شبلی زمن ؛ افضل و
اکمل امیرالمومنین ؛ اورع واتقی ودو خلق وحسن ؛ کیا ہوا ملفوظ حضرت کا رقم ؛ ہر شتا قال
وصل ذوالمنن ؛ وصف مین جسکی ہوئی تاریخ سال ؛ ایک بحر فیض ہے بہ موج زن ؛
قطعه تاریخ معه اسم کتاب و تاریخ سال باعث تکمیل ملفوظ شریف ؛ سو لکھے انور علی شاگرد
چون زنور الله عالم باعمل ؛ در کمال از ہمسران برده سبق ؛ ختم شد از فیض روح پاک آن
عبدرحمان خاصهٔ رب الفلق ؛ درزمان ہمش معه تاریخ سال ؛ گفت فاضل مخزن اسرار حق
یکے ازمریدین ومعتقدین با اخلاص ولی شیخ انور علی ابن شیخ بدھو
ساکن قصبه بجنوراند از عنفوان جوانی در لکھنؤ اقامت ساخته تحصیل علم فارسی وجیزی صرف و
دو تین خوش نویسی نموده استعداد کامل بہم رسانیدند و بخدمت بزرگان حسن عقیدت

ازسن تمیز داشتند چنانچه در محفل تعطیلین در حین حیات مولانا مدام شریک می شدند و در ماه ذیقعده ۱۲۴۳
در زمان استغراق و توجه حضور بعالم بقا مشرف بیعت شده بودند و بعد ازان خلجانی داشتند که در همچو حالت
بیعت کامل شد یا ناقص و حضرت مولانا مرا شناخته در سلسله مریدین داخل کردند یا نه بنابر رفع خلجان مذکور
ثانی الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم رویا مکرر بقبول بیعت مشرف فرمودند و معنی کلمه التوحید که از
خصائص حضرت بودند تعلیم نمودند چنانچه تذکره آن در ترقیم یافته است
ازانوقت آن سعید اولی را عشق و محبت پیر و مرشد آنقدر پیدا گردید که از ابتدای مشرف شدن به بیعت
تا تالیف ملفوظات شریف عرصه بست و دو سال گذشته هر روزه بر مزار فائض الانوار آمده بشرف زیارت
پیر و مرشد خود مشرف میشوند و گاهی بدون ضرورت لاحقه تاغه نمی سازند و هم در اثنای تالیف ملفوظات شریف
در صحبت فقیر حاضر باشی کردند و بتکمیل ملفوظات شریف ابرام نموده در تبییض تسوید شریک غالب شدند
چنانچه تاریخ انوار الرحمان که از نتائج طبع وقاد و تاب گوهر صدف وصفا و آب گوهر مجد و اعتلا مرزا فاضل بیگ
صاحب که مرقوم بالاست بران دلالت میکند الحمد لله علی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف
در خصوص مشکور گردید و حضرت پیر و مرشد نیز در عالم رویا بخوشنودی خاطر اقدس در تقدیم این جزو همت
اشارت و بشارت فرمودند دیگر احسان خدای سبحانه بر بنکه شیخ صاحب موصوف را از همت پیر و مرشد
برحق با وصف کم علمی فهمید عقیده وحدت وجود آنچنان نصیب گردید که علمای و فضلای زمانه که ازین
دولت محروم اند در شک می برند و سبب همین چاشنی توحید رسائل توحید مصنفه حضرت مولانا و نفحة العنبر
و هدایت الوهابین و مثنوی مولوی معنوی از کاتب الحروف خوانده استعداد وافی هم رسانیدند
اللهم زد فزدثم زد و لا تنقص فی حالة من الحالات و تحفظه و محمد قاسم همشیره زاده خود را بفرزندی گرفته در تعلیم چنان
سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از قوانین خوشنویسی استعداد وافی هم رسانیده با همه ارادت
و عقیدت بشرف بیعت میان فتح علی شاه صاحب خلیفه جانشین حضرت مولانا و مرشدنا مشرف گردیده
داخل سلسله جانیه گردیدند یکی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علیخان بهادر
متخلص بیجو یا ابن نظام علی خان قوم افغان ورک زئی از روهای بنجتا نگر متعلقه نبیسلطنت
لکهنو است خان ممدوح احوال خود بدینمنوال اظهار کردند که در ولایت خیبر و غیره بزرگان ما از روهای
اقوام خود با بود و دو حسب و نسب اعتبار و امتیاز تمام داشتند در عهد سلاطین پشین در مالوه آمده صاحب

وجاگیر شدند منجمله ایشان نواب مکارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهمراهی نواب منصور علی خان
بهادر صفدر جنگ هرگاه بعنایت صوبه اوده رونق افروز این ممالک شده بودند درین ملک آمده
جاگیر دار خالصه پور و بخمینا رنگر و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب مکارم خان بهادر
منسب نانهالی و نواب مراد شیر خان بهادر مالک قصبه گنج مرادآباد منسب دادنالی میرسد از آغاز
ورود این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقتدار ماندند
در زمان اخیر وزیر الممالک ضبطی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد بعمر هفت ساله بوده باشم
که والد ماجدم انتقال کردند والده ماجده بکمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه اینکه رنج و مشقت
تحصیل علمی نبرد عالم نگردد و در مکتب و مدرسه نفرستاد تا اینکه بهجده ساله شدم و بطور خود آمد و رفت
لکهنؤ بوضع سبز و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره
بگوشش رسید روزی در مسجد پنڈائن حاضر شده نماز در عقب مولانا گذاردم و در دل لذتی یافتم
رغبت حضوری پیدا شد چنانچه هرگاه در لکهنؤ می آمدم اکثر بحضور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده
پرسیدند که از چند مدت نماز میگذاری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت
مولانا را متوجه عنایت نمود یک دونه نباشه مارو برو نهاده بودند یا نا ترا مرید کنم من دست دراز
کردم بعد ایجاب و قبول چند نباشه ازان دونه برداشته از دست مبارک بدهان من نهاده خود دران
کیفیتی در رگ و ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان پیوست عند الطلب
شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من نشسته باشی چشم بند کرده و زبان بکام
حبسیانده گوش باید کرد که دلم چه میگوید هرگاه آواز الله الله از دل بگوش برسد در حبس دم
در افزایش آن باید کوشید یعنی در یکدم هر قدر تکرار اسم ذات که مسموع شود در دم دیگر بران
باید افزود ازان کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد همچنان کردم در تعمیل آن محویت و بیخودی
آنچنان مستولی میگردید که در اعضا و قوای خود طاقت تحمل آن نمی یافتم بحضور پر نور عرض حال
نمودم ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طاقت تحمل آن خواهد گردید در صحبت چند ماه حال
من متغیر گردید بطرف دنیا و ما فیها التفات نماند و ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید بهمین حال
در خانه خود رفته بودم والده ام حال دیده بسیار رو او بلا نمود که بسپرم از صحبت مولانا از کار دنیا

رفت عاجز نالی بسیار نویسانیده عرضی خود بدست مبارک نامی سفید باف بخدمت حضرت مولانا فرستاد
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند فردای آن مادرم
بسواری یا نو بهمراه مبارک مذکور بحضور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استفسار خیریت فرمودند که والده شما
بسیار زار نالی کرده میخواهد که شما سعی باطل گذاشته بطرف دنیا ساعی باشند لهذا میگویم که شغل مذکور
باید گذاشت در کار دنیا مستعد باید شد عرض کردم که من بعلم و بی هنر محض ستم و مطلق العقل معاش
ندارم از من کار دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد داد عقل معاش و استعداد هر گونه نیکی تمام خواهد
بعد ارشاد بر یک نان دال مونگ نهاده عنایت کردند که بخورید بخوردن آن ذوق و شوق که در
دل بود و ذکر از هر یک اعضای من شنیدم مسدود گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد بنا سے سیاسے
دنیا نیز از امداد و اعانت حضرت پیر و مرشد برجع شده بود از آغاز لغایت حال هر گاه بحالت
اضطرار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و میکنم فوراً فریاد رسی میفرمایند
تفصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت برخود گذشته متضمن کرامت و همت علیای
حضرت قطب زمان بحکم او ما بنعمة ربک محدث بیان می نمایم حکایت اول آنکه در آغاز ملازمت
روزگار یکصد و بست پنج روپیه سهم سانیده بمحمد عثمان خان رساله دار داده اسامی یک سوار
مقرر کردم بعد چند روز رساله دار مزبور بدعهدی نموده خواستگار دو سیم صد روپیه شد حضرت مولانا
ابخیال شنیده فرمودند که یکصد و بست پنج روپیه واپس بکن خدا شما را بلا صرف روپیه اسامی سوار
خواهد داد همچنان کردم بعد چند روز حضرت مولانا رقعه خود بنام محمود خان قندهاری رساله دار عنایت
کردند که منجمله اسامیان سوار که از سرکار یافته اند یک اسامی بحسین علی خان بدهند محمود خان
بمجرد ملاحظه رقعه بلا صرف چیزی اسامی سوار بنام جاری کنانید حکایت دوم اینکه در زمان وزارت
نواب معتمد الدوله بهادر فقیر محمد خان رساله دار مذبه را و غیره بست پنج سوار نموده برمنصرمی تحصیل
بدیع السرائے عرف بدوسرا فرستادند از مولانا اجازت گرفته دو سال تحصیل محال مذکور کردم
زر سرکار بکمال حسن انتظام وصول نمودم و دو بهار هزار روپیه را متمتع شدم درین اثنا معتمد الدوله
مقید گردید و فقیر محمد خان و جمله متوسلان او تغیر و تبدیل شدند من هم از علاقه منصرمی برخاست شدم
بحضور مولانا رجوع نموده عرض کردم که فقیر محمد خان بهادر محسن من بود و از تغیری نواب معتمد الدوله

بهادر بسیار ملول است همت فرمایند که معتمد الدوله بحال شود ارشاد کردند که دعای خیر در حق جمله مومنین
دریغ نمیشود لیکن زمان حکومت او تمام شد مگر سید است خدا عزت او نگاهدارد همچنان بظهور آمد که
نصیر الدین حیدر خلد منزل با وصف عناد قلبی هیچ بدی کردن نتوانست و معتمد الدوله مع اموال
وانتقال کرور و ها روپیه از قید رهائی یافت و مشاهره بست پنجهزار روپیه هم برای دوام بانجا مقرر شد حکایت سیوم
اینکه بعد اخراج معتمد الدوله بطرف کانپور و بهمی کار جمله متوسلانش بحضور حضرت مولانا عرض کردم که
در زمان سلطنت نصیر الدین حیدر ملازمین عهد معتمد الدوله را جای پناه و امید فلاح نماند لهذا بمجز اهم
که بطرف گوالیار رفته مقسمت آزمائی کنم ارشاد شد که خدای واحد همه جا حاکم و روزی است همین جا
بسبیل روزگار بهتر از سابق پیدا خواهد شد و از مولوی رحمت بخش کتاب بیاض خود طلب کرده
دران ملاحظه کرده فرمودند که عمل یاحی یاقیوم مجرب است بشرطیکه در جلسه واحد سه هزار دو صد بار بخواند
بدینطور که یاحی از قلب برداشته یاقیوم بر دو نفس راست بزند و مطلب ممکن الوقوع حسب لیاقت خود
از خدا بخواهد انشاء الله تعالی بمراد خواهد رسید منکه مضطر بودم در مسجد پیروه مرشد برحق قیام نموده عمل
مذکور شروع کردم بروز سوم با چهارم فقیر خان بهادر مرا طلب داشته گفتند که از سرکار سلطانی
مرزا فخلندر علی بیگ علاقه بسوه و مارثی وغیره گرفته است و میگوید که هر که برای کارسازی سرکار
مبلغ ده هزار روپیه قرض دهد او را بمشاهره سه صد روپیه نیابت خود خواهم داد من برای شما تجویز
کرده ام گفتم پیش من روپیه کجاست بهادر ممدوح گفت که روپیه بطور قرض من سید هم چنانچه
خریطه های ده هزار روپیه برداشته از من روپیه مذکور حواله مرزا مسطور کردم و سند نیابت
نویسانیده آوردم و بحضور حضرت مولانا ماجرا عرض کردم خوشنود شدند و فرمودند الحمد لله حق
حمده والصلوة علی محمد و آله فقط یکسال نیابت محال مذکور نموده مبلغ ده هزار روپیه بفقیر محمد خان
وصول کتانیده دادم و پر و بال خود هم درست کرده بودم که ناگاه منتظم الدوله آمده نائب شد جمله
اعمال متوسلین پیشین موقوف شد ندیدنی بیکار شدم بار بحضور عرض کردم که اکنون من و طبع راجا جاس افزونی گرفت ده دوازده روز
یومیه می باید حالا چه حکم است فرمودند که بار عمل سابق را بکند عرض کردم که در جلسه واحد اینقدر
از من شدن نمیتواند ارشاد شد که بهر قسم که ممکن باشد بکند چیزی از نخواهد شد رفع ضرورت
همین جا خواهد گردید قصد جای دیگر مسازند چنانچه باز شروع کردم هفته نگذشته بود که احدی بیاد

مهاجن لکهنؤ از خود طلب داشته یکصد روپیه مشاهره مقرر کرده بخبر گیری تعلقات که مالصفانی آن
بدکانش بود مامور کرد یکسال دران گذرانیده نیابت علاقه بانگرمئو ملایان گرفتم علی هذا القیاس
بعد وصال حضرت بیحشمت وجمعیت روزافزون شد حتی که نوبت بچکله داری خیرآباد وغیره رسید
حکایت چهارم اینکه در سنه ۱۲۵۰ فصلی چهار لک روپیه سرکار باقی ماند وقریب لک روپیه را
دین متفرقات بود وهیچ سبیل ادایش کردن نتوانستم ومعاندان بنده درخواستهاے اضافه
بر چکله خیرآباد بحضور گذرانیده درخواست محبوسی من کردند کمال مضطر شده برآستانه چاره ساز
بیچارگان ودستگیر بیکسان وقت صبح جبهه سائی نموده بحالت گریه وزاری عرض کردم که عزیت
وآبروی عنایتی حضور برباد میرود امروز باسرفراز وبحال فرمایند یا مرا از گرفتاری دنیا آزاد گردانند
دست شفقت برسرمن نهاده فرمودند که برو شاد وبامراد خواهی آمد باوصف اینکه بارکان سلطنت
هیچگونه صورت اتمام وکارسازی نشسته بود پیش وزیرالممالک بهادر رفتم وراجه مهاراجه بالکشن
وراجه کندن لال وشرف الدوله وغیره ارکان حاضر بودند نواب وزیر بهادر فرمودند که سبیل باید
چه کردند عرض کردم که دربنجالت که شهره مغزولی من وسه فرازی مخالفان من درشهر است
سرانجام یک خرمره ازمن تواند شد هرچه منظور باشد بفرمایند واگر امروز خلعت بحالی بوسند فردا انشاالله تعالی سبیل
دولک کردن معتمدانم نواب وزیر بلا استفسار سبیل ومدون نویسانیدن هیچک اقرار خاصت
طلب داشته مخلع فرمودند واسپ وفیل وپالکی طلب فرمودند کسی عرض کرد که هنوز فیل حاضر
نیامده مهاراجه بالکرشن بهادر گفت که فیل باده سواری من طیار استاده است آنرا بگیرند
ورخصت شوند جمله ارکان سلطنت درسحرسازی حیران بودند حتی که سید امداد حسین وکیل من
ازراه استعجاب پرسید که حال چیست گفتم که کارسازنا باادخل تدبیر همه کرده است وفردا انشاالله
تعالی سبیل ودولک روپیه نیز خواهد گردید چنانچه صرف ازامداد غیبی وریگرز سبیل ودولک روپیه
نیز گردید ۵ شکر کردن کی توانم درخور آلای تو ۵ شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو هعلی
هذا القیاس ازاجله کراست پیرمرشد است الکه نظم ونثرنویسی شعرمعنی وطلاقت لسانی وفهم مطالب ودقیقه
وجوابدهی اعتراضات متشکله بلا درس وتدریس بابن سیجمان حاصل گردیده بنابر تصدیق ایشان
چند سخن ازطبع زاد بقلم عجز رقم کرده می آید تا بینندگان را تیز قدرت کامله وهمت شامله پیرومرشد

برحق و توفی حاصل آید و هر که انکار نماید بجہنم در آید غزل محمد حسین علیخان بہادر متخلص بجویا

اب فیض پہ ہے ساقی گلفام ہمارا — کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا
بیہوش کیا شربت دیدار پلا کر — بہتر ہوا آغاز سے انجام ہمارا
آسودہ ہین ہم خواہش دنیا نہین رکھتے — لبریز می عشق سے ہے جام ہمارا
بھیجا بھی جو اوسکو تو ہوا محو وہ ایسا — قاصد کو رہا یاد نہ پیغام ہمارا
اک روز تو صحبت مین ہمین اپنی بلاؤ — ہو جسمین کہ نام آپ کا اور کام ہمارا
مقصود جو عنقا ہو تو ہم ڈہونڈہ نکالین — مشہور ہے جویا ہے صنم نام ہمارا

غزل دیگر

ای تو مظہر خدا ہین ہم — کفر و اسلام سے جدا ہین ہم
الم و درد و غم اوٹھاتے ہین — اسلیے تیرے آشنا ہین ہم
اپنی محفل مین وہ جو کہتے ہین — مرض عشق کی دوا ہین ہم
درد و لدار تک رسائی کی — دیکھیے ایسے نارسا ہین ہم
دلسے ہمدم مرید ساقی ہین — گو کہ ظاہر مین پارسا ہین ہم
بت پرستی مدام کرتے ہین — کہنے کو بندہ خدا ہین ہم
زاہد و سمکو جانتا ہے خدا — کیا کہین منہ سے اپنے کیا ہین ہم
تجسسا دیکھا کہین نہین عیار — یک زمانے کے آشنا ہین ہم
پاس جاتا ہے تو رقیبون کے — کہنے کو تیرے آشنا ہین ہم
نار و دوزخ سے کیا ڈرین جویا — دلسے مداح مصطفےٰ ہین ہم

غزل دیگر

لطف حاصل ہے زبان کو صفت یار مین ہے — آج اعجاز مسیحا مری گفتار مین ہے
کیون لگاتا ہے مرے زخم جگر پر جراح — سبزۂ خط مین ہے جو مرہم زنگار مین ہے
تیرے کشتون کو جلائین گے کہان تک عیسے — ایک ہنگامہ محشر تری رفتار مین ہے
زلف مین گوشہ ابرو مین فتن مین خط مین — دل مرا گم ہوا صاحب انہین دو چار مین ہے

بلبلین کہتی ہین سب ملکیا شاید گلچین
ابتو صیاد کو جب دیکھیے گلزار مین ہے

حور کے وصل مین بھی ہوگی نہ ایسی لذت
جو مزہ ہمکو پہ برو تیرے انکار مین ہے

غیر ممکن ہے ولا مانگنے جانا لب تک
راہ سیدہی ہے مگر آہ شب تار مین ہے

آپ مشتاق گلا کاٹتے ہین ای قاتل
یہ نئی طرز کا جوہر تری تلوار مین ہے

ہے یقین حشر مین ہاتھ آئیگا تجکو جویا
گل بخشش چمن احمد مختار مین ہے

غزل دیگر

گر غرور ناکسان سے آشنا ہوجائینگے
زاغ کو ہے زعم مین اپنے ہما ہوجائینگے

مرگ تو ہے خواب احت غیر غصب اور ہے
کیسے کیسے آشنا ہمسے جدا ہوجائینگے

لوگ کہتے ہین کہ روزہ ہے مسافر پر حرام
گر یہ ہے تو مجھسے سب وزرے قضا ہوجائینگے

منع کیون کرتے ہو یار و آہ وزاری سے مجھے
مجھسے کسدن خوش تھے وہ جو اب خفا ہوجائینگے

خاکساروں کو بخشیم کم نہ دیکھا جائیے
آج ہین محتاج کل حاجت روا ہوجائینگے

ہے رجوع مرکز اصلی جسے کہتے ہین مرگ
آب و آتش خاک جویا سب ہوا ہوجائینگے

خاتمہ در فوائد جلیلہ کہ در صحبت با برکت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بکمترین مستر شدین محمد نور اللہ حاصل شدہ از انجملہ تحقیق علم روح است قال اللہ تبارک وتعالی ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ترجمہ می پرسند ہمو دترا ای محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و داده نشدید شما از علم مگر اندک و مراد از علم قلیل ہمین است کہ اینقدر ہر کس میداند کہ روح از حکم رب چیزیست کہ ہرگاہ در بدن ذی روح می آید زندہ میشود و چون بدر میرود مردہ میگردد بسبب کمی استعداد سائلین خدا زیادہ نفرمود بعد ازان انبیارا کہ استعداد کامل میداشتند علم کثیر بدان عطا فرمود و دولو رانت انبیا علم آن باولیا نیز رسید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنیم **فصل اول** در بیان عالم امر و عالم خلق قال اللہ تعالی الا لہ الامر والخلق تبارک اللہ رب العالمین ترجمہ فرمود خدای پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کیمیا سعادت مینویسند کہ عالم امر عبارت از چیزہا است کہ مساحت و مقدار و کمیت را بدان راہ

نیست وخلق در اصل لغت بمعنی تقدیر و اندازه است و دل آدمی را مقدار و کمیت نیست و قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بودے روا بودے که در یک حالت وی علم بودے و نجاه دیگر جهل بودے و او در یک حالت عالم بودے و هم جاهل و این محال است و این همه با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند پس بدین معنی از جمله عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانے که پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانے که گفته اند که روح عرض است هم غلط کرده اند که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض چگونه باشد و کسانیکه گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست اما آن روح که ما آنرا دل همی گوئیم محل معرفت خدا تعالی است و بهائم را این روح نباشد و این نه جسم است نه عرض ملک گوهریست از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن آن بشواست و در شرع خصمت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آید انتهی ؛ اکنون باید دانست که حضرت حق تعالی وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق یعنی تشبیه جلوه ظهور داده است و از اجزای عشره هر دو عالم نسخه جامع مرکب کرده است آن پنج جزء که از عالم امر اند آنها قلب و روح و سر و خفی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد هستند و مجموعه این را لطائف عشره گویند و بجهت جمعیت اجزای هر دو عالم مر و خلق انسان را عالم صغیر موسوم گشت و عرش و ما فوق آنرا عالم کبیر گویند اگرچه انسان کامل از عالم کبیر هم اکبر است چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند ؎ گر بصورت عالم صغیری توئی ؛ پس بمعنی عالم کبری توئی ؛ لیکن ما فوق العرش را عالم کبیر بدین جهت میگویند که آن عالم بمنزله اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب انسان از ان واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بران اصول در عالم امر می افتد و عکوس و ظلال آن اصول بر لطائف متعینه عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سته یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخفی و نفس میکنند و انتهاء سیر اصول لطائف عشره می نمایند چنانچه اصل اصل نفس

اصل قلب است و اصل اصل باد اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و اصل اصل
نار اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل آنکه لطائف خمسه عالم امر ظلال
اسمای الهی اند که تعبیر ازان بولایت صغری می کنند و اصل لطائف خمسه خلق انوار ظلال اسما ستند
لهذا اصل لطائف امر اصل لاصل لطائف خلق شدند اگر تفصیل محلات لطائف مذکوره در جسم
انسان و تشریح الوان آن و طریق مشغولی هر یک مطلوب باشد حضرت مولانا قدس سره در کجا ل
حواله فرموده اند بخوف اطناب در ینجا سند رج نمیکنم فصل دوم در ذکر مخلوقیت روح و کیفیت
آفرینش آن که در شرع ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح متعدد اقسام آن
چند است باید دانست که امام محمد غزالی رحمة الله علیه در دقائق الاخبار نوشته اند قد جاء فی الخبر
ان الله خلق شجرة و لها اربعة اغصان فسمها شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی حجاب
من الدرة البیضاء و مثله کمثل الطاوس و وضعه علی شجرة الیقین فسبح علیها مقدار سبعة الف سنة
ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی بافرید درختے را که برای آن چهار شاخ
بودند و نامزد کرد آن را شجرة الیقین پس پیدا کرد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب مروارید سپید
و مشکل کرد آنرا بصورت طاوس و نهاد آن را بر شجره یقین پس تسبیح کرد آن نور بران شجره نهصد
سال غم خلق مراة الحیاء و وضعها بازائها لها نظر الطاوس فیها صورة مثل احسن صورة
و ازین هیئة فاستحیی من الله تعالی فسجد خمس سجدات مضارت تلک السجدة فرضا موقتا فامر الله
تعالی الخمس صلوة علی محمد و امته و الله تعالی نظر الی ذلک النور فعرق حیاء من الله تعالی
فمن عرق راسه خلق الملائکة و من عرق وجهه خلق العرش و الکرسی و اللوح و القلم و الشمس و القمر
و الحجب و الکواکب و ما کان فی السماء و من عرق صدره خلق الارواح الانبیاء و الرسل العلماء
و الشهداء و الصالحین و من عرق ظهره خلق البیت المعمور و الکعبة و البیت المقدس و زمزم المشاهد
و من عرق حاجبه خلق امته من المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات و من عرق اذنیه
خلق ارواح الیهود و النصاری و المجوسی و ما اشبه ذلک و من عرق رجلیه خلق الارض من المشرق
الی المغرب و ما فیها ترجمه پس پیدا کرد خدا آمینه حیا را و نهاد آنرا روبروی آن طاوس پس آن طاوس
نظر کرد طاوس دران آمینه دید صورتے حسین تر و شکلی نزین تر پس حیا کرد از الله [illegible]

گردیدند پس گردیدند آن سجده فرض پنجوقتی پس حکم کرد خدا یتعالی نماز پنجگانه بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم و امت او
و نظر کرد اللہ تعالی بطرف این نور پس عرقناک شد از حیای خدا یتعالی پس آفرید خدای سجانہ از عرق
سروے فرشتگان را و از عرق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پردہ ہاے عظمت و
ستارگان و ہر چہ در آسمان ہست و آفرید از عرق سینہ ارواح انبیا و رسل علیہم السلام و علما و شہدا
و صالحین را و پیدا کرد از عرق پشت بیت المعمور و کعبہ و بیت المقدس و جاہای مساجد ہا و از عرق
ابروہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیدا کرد امت ویرا از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
و از عرق ہر دو گوش پیدا کرد ارواح یہود و نصاری و مجوسی را و آنچہ مشابہ آنست و از عرق ہر دو پا
مبارک پیدا کرد زمین را از شرق تا غرب و ہر چہ در انست غم امر اللہ لنور محمد صلی اللہ علیہ وسلم
انظر الی امامک فنظر نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرای من امامہ نورا و من ورائہ نورا و عن یمینہ
نورا و عن یسارہ نورا و ہوا ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم اجمعین ثم سبح سبعین الف سنۃ
ثم خلق نور الانبیا من نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارواحہم فقالوا الا الہ
الا اللہ محمد رسول اللہ ثم خلق قندیلا من العقیق الاحمر یری ظاہرہ من باطنہ ثم خلق صورۃ محمد
صلی اللہ علیہ وسلم کصورتہ فی الدنیا و وضع فی ہذا القندیل فتیامہ کقیامہ فی الصلوٰۃ ثم طافت الارواح
حول نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فسجدوا و ہللوا مقدار مائۃ الف سنۃ ثم امر الارواح لینظروا الیہ کلہم منہم
من رای راسہ فصار خلیفۃ و سلطانا بین الخلائق و منہم من رای جبہتہ فصارا امیرا عادلا
و منہم من رای عینہ فصار حافظا للکلام اللہ الی آخر الحدیث ترجمہ پس حکم کرد خدا یتعالے
برای نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ نظر کن بہ پیشگاہ خود پس دید صلی اللہ علیہ وسلم روبروی خود
نورے و بطرف پشت خود نورے و بجانب راست خود نورے و بجانب چپ خود نورے
و ہر چہار نور کہ بود نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم بود پس تسبیح کرد آن نور ہفتاد ہزار
سال پس آفرید خدا نور انبیا را از نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس نظر کرد اللہ تعالی بطرف نور مذکور
پس آفرید از ان نور ارواح انبیا را پس گفتند آنہا مضمون کلمہ طیبہ را یعنی نیست معبودے غیر خدا
گواہی میدہم اللہ کہ ان محمد رسول اللہ است پس آفرید خدای سجانہ قندیلی از عقیق سرخ چنان شفاف
کہ دیدہ میشد حال باطن آن از ظاہرش پس آفرید صورت شخصے محمد صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ بود

صورت وشکل وشمائل آنحضرت در دنیا پس نهاد آن تصویر شریف را در قندیل مذکور همچو صورت قیام
وی صلی اللہ علیہ وسلم در نماز پس طواف کردند ارواح انبیا گرد نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس تسبیح
وتهلیل می کردند یعنی سبحان اللہ ولا الہ الا اللہ در طواف میخواندند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا تعالے
ارواح کل بنی نوع آدم را تا بینند بطرف تصویر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس نظر کردند کل ارواح بسوے
صورت وی علیہ الصلوۃ والسلام پس بعضے از انها دید سر مبارک آنحضرت را پس او در دنیا
خلیفہ وسلطان شد وبعضے از انها دید پیشانی مبارک ویرا علیہ السلام پس او در دنیا امیر عادل شد
وبعضے از انها دید سر وچشم منور وی علیہ السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی ہذا القیاس در بقیہ
حدیث اصناف انسان بقدر پیشہ وکمال آنها مذکور است بخوف اطناب بر انبقدر اقتصار کردم
پس از مضمون حدیث شریف ثابت گردید کہ خلقت روح مطلقا از نور محمدی است صلی اللہ علیہ وسلم
ونور محمدی عین نور اللہ است تبارک وتعالی وہمین است مراد از امر رب در آیت قل الروح من
امر ربی بعد ازین تحقیق خلقت روح بدانکہ آدمی را سہ روح است یکی نباتی کہ موجب نشو ونماست
دوم حیوانی کہ بسبب آن حس وحرکت دارد سوم روح انسانی کہ عبارت از نفس ناطقہ است
ودرین روح هیچ موجودی با وشریک نیست تعالی این روح را بخود اضافت کرده ونفخت فیہ من روحی
فرموده است علو درجہ آدمی از سائر موجودات وعجائب وغرائب کہ از وواقع میشود بنا بر
این روح است وگرنہ اکثر موجودات بالک اکثر حیوانات از حیثیت جسم از وی زیاده اند ودر روح
نباتی حیوانی کہ با جسم متولد شده بعد فساد بدن فانی میگردد ونفس ناطقہ ابدی است تا وقتیکہ
جسم عنصری فاسد نشده در بین بدن تصرف وتدبیر میکنند وعلاقہ او با جسم ورای خروج ودخول
وانفصال وانفصال است چنانچہ بعیت خدا تعالی با شیاء لہذا نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است
من عرف نفسہ فقد عرف ربہ ازین نفس کہ در حدیث واقع شد مراد ہمین روح است کما یشیر الی الغزالی
وفتوحات مکیہ میفرماید کہ اہل تحقیق در بیان کیفیت روح دو فرقہ اند گروہی بر آنند کہ روح در اصل
یکی است کہ انا روح کل میخوانند واول از واجب عزاسمہ این روح صادر شده است واین
صدور معدوم ومجہول الکیفیت است واین روح بنا بر اختلاف عبارات اسامی مختلفہ دارد
وگاہی آنرا بحقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم تعبیر میکنند وگاہی عقل اول وتعین کل وقلم اعلی گویند

الی غیر ذلک طریق صدور ارواح جزئیه ازان انچنین هست که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت پرتو ازان
روح کل برین جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم صیقلی مثل آیینه وغیره
بمقابله آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است
و هر چند روح کل مجرد و بسیط است و تجزی و تبعیض را در وی راه نیست مگر باعتبار تعدد اجسام متعدده
چنانچه پرتو نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزی ندارد و تبعیض او باعتبار
آنکه است و چون میان زمین و آفتاب تقابل نماند که شرط اناره ت اضاعت است شعاع آفتاب باصل
خود رجوع میکند همچنین ارواح جزئیه بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است واصل میشود
و در اینجا ارواح جزئیه را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلا در ظروف متعدده بیند از ندآب
مذکور باعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکنند و آب به بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین
تفصیل را مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف میفرمایند ؎ مفترق شد آفتاب جانها ؛
در درون روزن ابدانها ؛ چون نظر در قرص داری خود یکی است ؛ آنکه شد محجوب ابدان رشکی است
تفرقه در روح حیوانی بود ؛ نفس واحد روح انسانی بود ؛ گفت حق رشک علیهم نوره ؛ مفترق
هرگز نکرد و نور او ؛ روح انسانی که نفس واحد است ؛ روح حیوانی سفال جامد است ؛ تفصیل خ
از مغز این آگاه نیست ؛ واقف این سر بجز الله نیست **فصل ثانی** در بیان آنکه مقر ارواح
پیش از تعلق ابدان کجا بود و بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل
از ارباب کشف و شهود اند و کشف ایشان مقتبس از مشکوة نبوت و بر وجدان ایشان گواه
عادل اند کتاب و سنت آنند که ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصر نیافتیم ملک این روح را
در بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرق و التیام است
تا در نشاه دنیاست باین بدن تعلق میدارد و بعد از فساد این بدن بآن بدن مثالی لطیف
متعلق است الا ماشاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز ببدن عنصری تعلق گیرد
چنانچه قبل ازین داشت و ایمعنی بذوق پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب می بیند
در خواب است که بدن عنصری معطل میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و در بیداری
[illegible] بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

موت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکته میشود که آنرا بزبان هندی ادهار
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجائب عالم ملکوت می بیند علاقه او بدین بدن باقیست
تا مساد نه پذیرد و قابل تدبیر بماند بعد ازان رجوع ببدن عنصری میکند فائده در ذکر اینکه روح در حالت
حیات السلاح ازین بدن عنصری میتواند کرد بانه کمل اولیا و حکما را حالتی است که ازانتزاع و
انخلای روح خوانند و این موت اختیاری است که بریاضت حاصل میشود که ارواح مقدسه انسان
تا ده ده روز بلکه زیاده ترکیب بدن کرده در تصرف و تدبیر جسم مثالی میمانند و موت و احوال آن
برین دو طائفه بسیار آسان است و این را موت اختیاری خوانند و حدیث موتوا قبل ان تموتوا
متوجه اینمعنی است و کمال و نقصان آدمی مبنی بر اختلاف استعداد این روح است چنانچه
بعضے بمرتبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضے در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان راجع
باختلاف استعدادات ارواح است وگرنه از حیثیت ابدان باهم مساوی اند فصل ثالث
در ذکر اینکه آفرینش ارواح بعد درستی بدن و تخلیق جسم میشود یا پیش از پیدایش جسم قال
فی ملخص کتاب الروح لابن القیم اختلف فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیرها علیها و ابن
ترجمه گفته است در کتاب الروح تصنیف ابن قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق جانها
بر ابدان و تاخیر آن بدو قول گروهی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند دلیل آنها قوله تعالے
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ترجمه آیا گذشته است بر آدمی زمانه از
دهر که نبود هیچ شی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا آخر ترجمه بدرستیکه تحقیق پیدا کردیم از گل خشک پس گردانیدیم آنرا نطفه در قرارگاه
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی پاره گوشت پس گردانیدیم مضغه را
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس برانگیختیم آنرا بخلق دیگر این هر دو
آیت دلیل تقدیم خلق اجسام بود بر ارواح و دلیل قوال ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از
قرآن مجید آیه اخذ میثاق است و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علے
انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخره چنانچه مذکور کرده شد و معنی آن در شرح کلمه گذشت و از حدیث

عمرین عینه مرفوعا ان الله تعالی خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها ائتلف
وما تناکر اختلف ترجمه تحقیق الله تعالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام آنها دو هزار
سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر را در ازل الفت و دوستی گرفتند در عالم و کسانیکه آنجا دشمنی
یکدیگر را در ان عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه و حدیث دلیل تقدیم خلق ارواح است بر
ابدان و بهمین طرف رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف
از حال ارواح خبر میدهند ؎ طوطی کابد ز وحی آواز او ؛ پیش از اغاز وجود آغاز او ؛ اندرون تست
آن طوطی نهان ؛ عکس او تو دیده بر این و آن ؛ میبرد شادیت را تو شاد ازو ؛ می پذیری ظلم را
چون داد ازو ؛ ایکه جانرا بهر تن توسوختی ؛ سوختی جان را و تن افروختی ؛ باید دانست که روح و
عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب رجو هر نورانی متحد بالذات اند و تفاوت
بالاعتبار اند و بطرف اختلاف مراتب اعتباری اشار المولوی معنوی قدس سره ؎ این تفاوت
عقلها را نیک دان ؛ در مراتب از زمین تا آسمان ؛ هست عقلی همچو قرص آفتاب ؛ هست عقلی کمتر
از ذره شهاب ؛ هست عقلی چون چراغ سرخوشی ؛ هست عقلی چون ستاره آتشی ؛ ای خنک
آنکس که عقلش نر بود ؛ نفس کشتش ماده و مضطر بود ؛ وای آن عقلی که او ماده بود ؛ نفس کشتش
نر و او ماده بود ؛ لاجرم مغلوب باشد عقل او ؛ جز سوی خسران نباشد نقل او ؛ عقل دو عقل است
اول آنکسی ؛ که در آموزی بحرف مکتبی ؛ از کتاب و استاد و ذکر و فکر ؛ از معانی در علوم
خوب و بکر ؛ عقل تو افزون شود بر دیگران ؛ لیک تو باشی ز حفظ او گران ؛ لوح حافظ باشی اندر
در گشت ؛ لوح محفوظا اوست کو زین در گذشت ؛ عقل دیگر بخشش یزدان بود ؛ چشمه آن ریسان
جان بود ؛ چون ز سینه آب و آتش جوش کرد ؛ نه شود گنده نه در بنه نه زرد ؛ گرره مغبش بود بسته
چه غم ؛ گر همی جوشد ز خانه و مسدم ؛ عقل تحصیلی مثال جو بها ؛ کان رود از خانها در کو بها ؛ راه
آبش بسته شد شد بی نوا ؛ از درون خویشتن چون چشمها ؛ **فصل رابع** در ذکر اینکه مستقر الارواح
از ابتدای پیدایش تا یوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ بهشت و دوزخ آن بابد و است
که شیخ اکبر محی الدین علی العربی قدس سره درین باب رساله برزخیه مشتمل بر احکام دار برزخ و احکام
آخرت و تقبیح دوزخ و حبت او روی کتاب و سنت که مطابق کشف و وجدان اهل کشف است

نوشته اند اگرچه بعبارت عربی دقیق است لیکن در اینجا بنا بر سهولت طالبین خلاصه آن بعبارت
فارسی نوشته می آید بدانکه حقتعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت و این
عوالم ثلاثه بملک و ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملک و برزخ از ملکوت و
آخرت از جبروت است و پیدا کرد انسان را از مجموع هر سه عوالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملک و
شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و نام نهاد مجموع این هر سه جزو را انسان پس
تا وقتیکه انسان در عالم دنیاست حکم بر جسم ظاهر اوست و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی میرساند
یعنی بنفس و روح بواسطه جسم پس حقتعالی تعیینات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم موطنی
یعنی روح باقیست دائما تعیناتی او در دنیا بقدر مقدر عمر شخص میباشد بعده از میعاد عالم او را نقل کنند
بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در این عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ بطرف
عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت در بهشت و اهل نار در دوزخ ابد الآباد خواهند ماند
پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس و ارواح
از جسم معیت کرده در دار برزخ میرساند و درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم عنصری میشود چنانچه در
آیه کریمه بلا قادرین علی ان نبدل امثالکم و ننشاکم فیما لا تعلمون از نشاءت برزخیه اخبار است
و دار برزخ یک عالم مستقل است درمیان عالم دنیا و عالم آخرت و آن نیز دو قسم است یکی
همه ارواح بعد خلقت ازلی در آن عالم موجود اند و ازان عالم بعد آفرینش جسم بتدریج نقل کرده
متعلق جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد نقل از عالم دنیا در این عالم جمع
میشوند تا یوم النشور و ازان عالم نقل بعالم آخرت خواهند کرد نه بطرف دنیا و در برزخ ثانی بهشت
و دوزخ اند سوای بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار برزخی
و اخرویه همین است که تعذیب و تنعیم برزخیه را نهایتی است مادام السموات والارض و بعد موت
زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه بعالم آخرت نقل کنانیده خواهند شد
چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربک مراد از جنة همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی و اما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک مراد از نار جهنم برزخیه

است نه دوزخ اخرویه وعلمای ظاهر درین آیات وهرجا که ذکر جنت ونار در قرآن است جنت ونار اخرویه
می فهمند وحال عالم برزخ ووجود جنت ونار برزخیه براینها مکشوف نشده است شیخ اکبر قدس سره ودیگر اهل کشف
درین مقدمه متفق اند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بطرف شیخ
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت ونار در کلام الهی دو قسم است اجتماع اینهم
اوصاف در جنت ونار آخرت نمیتواند شد پس اختلاف احکام وآثار دلالت میکند بر اختلاف نار
وجنت در عالم برزخ وآخرت مثلاً تعذیب وتنعیم اشقیا، وسعدا را بما دامت السموات والارض
مشروط کردن دلالت میکند بر اینکه بعد فنای السموات والارضین آن حکم منقضی خواهد شد پس ایجاب
در جنت ونار دار برزخ خواهد بود نه در آخرت که مکث ایجاد دائمی است وهمچنین قوله تعالی وازرقهم
فیها بکرة وعشیا وکذا النار یعرضون علیها غدوا وعشیا دلالت میکند بر بودن صبح وشام در آن جنت
ودوزخ ودر جنت الآخرة وارد است لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا یعنی در جنت الخلد آفتاب و
سردی زمهریر که از لوازم زمین وآسمان دنیاست نخواهد بود پس صبح وشام هم نباشد وبران قیاس
برمغایرت جنت ونار برزخیه از بهشت ودوزخ اخرویه قصه حضرت آدم وحوا علیهما السلام است که اول
بحکم یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة سکونت زوج وزوجه در جنت ثابت است بعد ازان اخراج آن
هردو بحکم فاخرج منها فانک رجیم مما کانا فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین وکذا
قوله فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما دلالت میکند بر اینکه اینهمه معاملات در جنت اخرویه نبوده است
زیرا که صفت جنة الآخرة وارد است اکلها دائم لا مقطوعة ولا ممنوعة یعنی میوه آن دایمی است
وتمام نخواهد شد واز خوردن میوه آن ممانعت نخواهد شد وبعد دخول آن خروج نیست وران
احتیاج بول وبراز نخواهد شد وشیطان دران داخل شدن نمیتواند وآن دار الکرامة از لغو
است که طیار شده است برای محمد صلی الله علیه وسلم وحرام است بر دیگری قبل دخول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ومعاملاتی که با حضرت آدم وحوا شد همه برخلاف احکام جنت اخرویه اند هرچند
این معرکه بسیار طویل وعریض است اما برای ترجیح قول شیخ اکبر ونحسین را می حضرت
مولانا قدس سره همین لباب تفاسیر واحادیث درین مقام نقل کردن واجب افتاد
قال ابو المسعود ان خلق آدم علیه السلام کان فی الارض واسکن

آدم بلا خلاف وخلق حضرت حوا برا رجح روایات در جنت است ذکر السدی عن ابن مسعود
وابن عباس وناس من الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین ان الله تعالی اخرج ابلیس من الجنة
واسکن آدم علیه السلام فی الجنة فبقی وحده وما کان معه من یستانس فالقی الله تعالی علیه النوم
ثم اخذ ضلعا من جانبه الایسر ووضع مکانه لحما منه ترجمه گفت ابو مسعود در کتاب ارشاد المفضل
بتحقیق پیدا کرده است خدا آدم علیه السلام را در زمین بلا خلاف وپیدا کرده است حضرت حوا را
بنا برا رجح روایت در جنت چنانچه ذکر کرده است سدی از ابن مسعود وعبد الله ابن عباس من مردم دیگر
از صحابه رضی الله عنهم که الله تعالی اخراج کرد ابلیس را از جنت وساکن گردانید آدم را در آن پس
باقی ماند آدم تنها ونبود همراه او کسیکه انس گیرد بدان پس القا کرد الله تعالی بر آدم خواب را
پس گرفت یک ضلع را از جانب چپ وتنها وسکان آن گوشتی وپیدا کرد حوا را از آن ضلع و
گفته است ابن عباس که آفرید آدم را بطن نعمان که وادی است بطرف شرقی طایف وبعضی
از وانیکه بدن آدم وحوا را از زمین هند است که دران هبوط آدم وحوا واقع شده گفته است سدی
که خلق آدم در میانه مکه وطائف واقع است شده بود گفته است سدی اخراج کرد
الله تعالی از جنت وهبوط نکرده است آنرا از آسمان از جمله روایات معلوم شد که جنت ساکن
آدم وحوا علیهما السلام در زمین نبود نه دار الخلود که وجود آن از روی احادیث بر آسمان است
واز امام باقر علیه السلام در کتاب عقائد تالیف شیخ ابو جعفر محمد ابن علی الحسین منقول است
اما جنت آدم ففی خبیئة من جنان الدنیا تطلع الشمس فیها وتغیب ولیس الجنة ولو کان جنة الخلد
ما خرج منها ابدا واینچه در حدیث شریف واقع شده است القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من
حفرات النیران نیز دلالت می کند بر بودن جنت ونار در عالم برزخ که ارواح بعد انتقال بدن
دران مستقر می باشند الی یوم النشور از جمله تحقیقات متحقق شد که مستقر الارواح پیش از تعلق
بدن برزخ اولی بود وبعد از مفارقت بدن برزخ ثانی است والله اعلم بالصواب فصل خامس
در ذکر دل وکیفیت آفرینش آن هر چند علم آن دریای بی پایان وبحر ناپیدا کنار است لیکن در اینجا
قدر کاچند سخن معرفت دل از رساله گنج الاسرار حضرت حبیبی امجدی شیخ المشائخ والاولیا قطب الاقطاب
مولانا نامی فرید الدین گنجشکر قدس سره الاقدس که منطبوع حضرت مولانا است نقل میکنم قال رحمة الله

علیه عزیز من دوشی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل وعلا پیش از خلقت واحد فرد صمد
وقیوم بود و هست ارادت چون خواست کرد وحدانیت آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیافرید و نور دل نور خدای عزوجل است قال النبی صلی الله علیه وسلم انا من نور الله تعالی والمومنون
من نوری یعنی که من از نور خدا یتعالی ام ومومنان از نور من اند فاما آفرینش این نور دل نه لک
وشصتا دهزار سال در ازی بود و سه لک شصتا دهزار سال پنهان بود حاکیا عن الله تعالی میفرماید
لا یسعنی فی الارض ولا فی السماء ولاکن یسعنی فی قلب عبدالمومن ازین مراد وسعت نور دل است
چنانچه خدا یتعالی میفرماید ایمنست فراخی قدرت من در دل بنده مومن که نور دل است حضرت
عزت این دل را هفت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و کلمهٔ محبت می خوانانید
که یا عبدی انت عاشقی وانا عاشقک یعنی ای بنده من تو عاشق منی ومن عاشق ومحب توام
وورنه صد هزار سال نظر کراست وکشف انوار تجلی میکرد وبعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت
جدا گردانید این نور دل التماس کرد الهی سیدی ومولائی بنده را طاقت فراق نیست چندین هزار
سال بعشق ومحبت خود پرورش دادی اکنون جدا منی توانم شد فرمان حضرت رسید که ای بنده
مومن ترا باحراست خود کاری نیست فاما برای اظهار وحدانیت خود آفریدیم بعد ازان نور دل
از درد فراق نه صد هزار سال دیگر در عالم تحیر مشغول ماند بعد ازان در فراق وجدائی از نظر رحمت
حذای چندان آب از دیده ریخت که دریا گشت آنرا بجز الحیوان گویند حضرت عزت نازیانهٔ قهر نور دل را
زد واز غلبه قهر باد وآتش پیدا شد واز سختی تازیانه زدن آتش بجست یکی نور عزرائیل دوم گندم
پیدا شد بعد ازین نور دل نه صد هزار سال چرخ می زد واجزای نور دل ذره ذره میشد بعد ازان
اجزای نور دل را حضرت عزت سه قسم گردانید اول سرها آفرید واز قسم دوم جهان واز قسم سوم نورها
آفرید و نور دل را سنگسر گردانید فرمود انا عند المنکسرة القلوب لاجلی حضرت جل جلاله میفرماید که من
نزدیک شکسته دلانم بعده ازان حقتعالی بقیه اجزای نور را گوهر دل گردانید و گوهر دل را نه صد هزار
سال در عالم زاری مشغول داشت تا مقام فراموش گردد حضرت عزت بار دیگر بقیه اجزای نور دل را
ده گوهر گردانید آفریدگار این ده گوهر را صد هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد اول از ان
گوهر آسمانها وزمینها آفرید واز دوم گوهر عرش واز سوم گوهر کرسی وچهارم لوح واز گوهر پنجم قلم و

و از گوهر ششم بیت المعمور و از هفتم گوهر دوزخ و از هشتم گوهر بهشت و از نهم گوهر شمس و از دهم گوهر قمر آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهرها دل آفریده است چنانچه در خبر است قلب المومن اکبر من العرش و اوسع من الکرسی معنی چنین باشد که دل مومن بزرگ تر است از عرش و فراخ تر است از کرسی این گوهر را از جهت دو معنی اکبر خوانند یکی آنکه ده گوهر گنجینه این گوهر اند دوم حضرت عزت این گوهر را گنج خویش گردانیده و درین گنج هفت گنج دیگر است و در هر گنجی گوهرها نهاده است گوهر اول گنج عشق است و دوم گوهر محبت است سوم گوهر هر چهارم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم گوهر ذکر حضرت جل جلاله این نه گنج گوهر دل اند چندین هزار سال در عالم غیب نهان داشت تا خاک آدم جمع گردانید و خمیر کرد و حاکیا من الله تعالی اخمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا حق تعالی کل آدم را بید قدرت خویش چهل صباح خمیر کرد بعد ازان ترکیب قالب کرد و در قالب سینه آفرید و این گوهر گنج دل را بطباق سینه نهاده جمله اسما را معلوم گردانید و علم آدم الاسماء کلها متعه جبرئیل علیه السلام بحکم فرمان رب العزت این دانه گندم را در بهشت نهاد و بجرد نهادن فی الحال درخت خوشه دار گشت و هر یک خوشه مثل سر و کلان و هر دانه مثل بیضه سیمرغ بود و در ون گندم مثل شهد و شیر نهاد و این برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاده اند تا گوهر عشق بجنبید و گوهر محبت جلوه گر گردید و گوهر سر بر جمیع علوم آگاه گردانید و گوهر روح در تحیر ماند و گوهر معرفت حق را بخود شناخت و گوهر قصر سلطنت خود روشن نمود و جمله اعضا در تحرک آمدند و عطسه زدند و گوهر ذکر و ثنای خدا تعالی و حمد باری تعالی بجا آورده و هفت گوهر خاکی را بکار گردانید انتهی

تمت

خدا و ندا بحق مرسل پاک	شفیع هر دو عالم شاه لولاک	بحق شیر حق شاه حق آگاه	علی مرتضی امخصوص درگاه
بحق مردم رخشنده بهره	حسن بصری بصر افروز بصره	بحق عبد واحد واحد بر	فضیل ابن عیاض شهر شهر
بحق حضرت ابراهیم ادهم	ملک قفر سلطان معظم	بحق بوخلیفه مرغشی نام	بحق بوسهیره عارف تام
بحق شاه دین علو ممشاد	که بو اسحاق از بے و نات شاد	بحق احمد ابدال چشتے	نکو انجام از نیکو سرشتے
بحق خواجه دین ناصر الدین	که شد از نصرت حق نصرت آئین	بحق بو محمد پیشوائے	براه حق جهان را رهنمائے

بحق حضرت مودود چشتی — سعادت پیشگان را عین هستی — بحق زنده دل بنده فرجام — زهی حاجی شریف زندنی نام

بحق خواجه عثمان عارف — چو عثمان جامع علم معارف — بحق آن معین الدین چشتی — که دنیا را بهشت و شد بهشتی

بحق بختیار کاک مسعود — که قطب الدین قطب اوج وارث بود — بحق آن فرید فرد مقصود — بشیرینی حق گنج شکر بود

بحق آن جلال والدین احمد — که بود او صابر درگاه سرمد — بشمس الدین ترک با صفائی — جلال الدین از و برده صفائی

بحق احمد عبد الحق ماحق — جناب شیخ العالم نور مطلق — بحق شیخ عارف جان پاک — کز و شیخ محمد شد شه تابناک

بحق قطب عالم ذات اقدس — جناب عبد قدوس مقدس — بحق آن جلال دین و دنیا — که تهانیسر شده شهره بهر جا

بحق آن نظام الدین بلخی — که برد از کام ناکام تلخی — بحق بوسعید پیر گنگوه — جهانی را مرید بیخ داده

بحق شیخ ابراهیم نامی — چو ابراهیم خوش خلق و کرامی — بحق آنکه همبود از حق آمین — بود شیخ محمد پیر بامین

بحق آن یوسف مصر کرامت — بحق آن سلیم ذی شهامت — بحق شمع افروز ولایت — بود نور الهدی نور هدایت

بحق قطب قطب زمانه — ز خود بیگانه و با حق یگانه — سپهر معرفت را آفتابی — در یکتایی وحدت است بابی

چو خورشید درخشان ذات اکرم — بفیض سرمدی فیاض عالم — ظهور قدرت یزدان سبحان — نمود رحمت منان رحمان

زبانم عاجز است از گفت و گویش — دو چشمم روشن از دیدار خویش — بشکل و ذکر خود و مساز گردان

چو دادم من بغفلت عمر بازی — ز دست کرد نا حق رشته فرار — گناهم گرچه بیحد و تمام است — چو فضل تست نومیدی حرام است

چو بستم در دعا از روی عصیان — دوائم نیست جز از فضل رحمان — بلطف خود دوائی در دم کن — بفضل عام خود حاجت روا کن

بنا است ختم کردم این مناجات — که میدانم توئی قاضی حاجات

حالات اوقات ماه صیام حضرت مولانا قدس الله سره که مولوی نور الله قدس سره درین کتاب سمو کرده بود ناخاکسار انور علی حاجی کما ینبغی دریافته بدین گونه ترقیم نموده

در ایام ماه صیام معمول حضرت مولانا قدس سره العزیز آن بود که همیشه هر سال سی ام شعبان به نیت نفل صیام میشدند و بمجرد غروب قرص آفتاب افطار روزه میفرمودند و اکثر فضائل عجلت افطار صیام بر زبان الهام ترجمان میگذشت و گاهی هم ارشاد می شد که غلبه نصاری در هندستان فقط از باعث تاخیر افطار صیام گردیده لیکن بروز بارش باران و ابر گران بسیار تاخیر در افطار میشده و نیز ارشاد میگردید که هر قدر ثواب عجلت افطار بعیفای مطلع است بهمان قدر حسنات در تاخیر افطار بروز ابر گران بجهت آمده حتی که بروز ابر غلیظ در افطار آنحضرت نوبت قریب بحر و سلیح توپ میرسید و در اوائل تشریف آوری

آنحضرت بعضی بعضی مردمان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد آن افطار میکردند و بسیاری
تقلید آنحضرت و افطار کردند همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت ازاوشان
بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر کدامی چیز معین نبود گاهی از خرمه یا از شربت و گاهی از نان و غیره
و این الفاظ بروقت افطار بر زبان مبارک میگذشت

بعد افطار روزه بلا تامل نماز جماعت مغرب

ادا نموده و تناول طعام میفرمودند بعد دو گهری شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت فرض عشا
بنفس نفیس خود ادا نموده بعد ادای دو رکعت سنت باقتدای حافظ غلام علی صاحب که از مریدان
حضرت بودند در بست رکعت سه سیپاره قرآن شریف سماعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز وتر
بجماعت ادا نموده استراحت میفرمودند دستوری قدس سره این بود شب دوم از سوره والضحی
تا سوره فاتحه که بست و دو سوره میشوند برای شب یازدهم که شب ختم قرآن مجید می بود می گذاشتند و از شما
میشنید که ختم قرآن شریف بشب طاق بهتر است و علاوه آن سامعان را از باعث ختم قرآن مجید و
خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی وغیره بآسانی فراغت میشود و طریق ختم قرآن حسب تجویز آنحضرت
اینست که بست و دو سوره در بست رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول
در رکعت اول سوره والضحی والم نشرح و در رکعت دوم فقط سوره والتین و در رکعت سوم و چهارم
سوره اقرء و انا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یکن الذین و اذا زلزلت و در رکعت هفتم
و هشتم سوره والعادیات و القارعه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الهاکم و والعصر و در رکعت دهم سوره
ویل لکل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم ترکیف و لایلاف تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و
چهاردهم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون
و اذا جاء تسبیح پنجم در رکعت هفدهم تبت یدا و در رکعت نوزدهم بعد سوره فاتحه بسم الله تمام خوانده
سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و از شب دوازدهم بنفس نفیس بست رکعت تراویح بزودی و مستعدی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن
نماز تراویح آنحضرت بسه طریق **طریق اول** تسبیح اول در شفع اول سوره الم ترکیف و لایلاف و در
شفع دوم صرف سوره اخلاص در شفع سوم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در شفع چهارم صرف

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع
هفتم تبت یدا و سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و
در شفع دهم سوره معوذتین طریق دوم در شفع اول سوره الم ترکیف و سوره اخلاص و در شفع دوم
سوره لایلاف و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره ارایت الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم
سوره تبت یدا و قل هو الله و در شفع هفتم و هشتم و نهم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین
طریق سوم اینست از اول شفع تا نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب یکم
و بست سوم و بست پنجم و بست نهم در نه شفع انا انزلنا و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب
بست هفتم در نه شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد هر ترویح یک مرتبه این دعا
سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لایموت سبوح قدوس رب الملائکة والروح خوانده بر میخاستند اللهم اجرنی من النار
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده نیت شفع سوم میفرمودند و بعد فراغ از تراویح دوم دعا معمولی خوانده
بر میخاستند و این دعا میخواندند اللهم اعتقنا من النار یا معید معید یا معید و بعد فراغ تسبیح در تراویح
سوم اللهم اعتقنا من النار یا معتق یا معتق یا معتق و در تراویح چهارم و پنجم اگرچه دعای دیگر بود
لیکن تصریح و تصحیح الفاظ آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصدر می خواندند و بوقت
برخاستن در آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میشدند و سه رکعت وتر بجماعت ادا می فرمودند طریق
ادای قرأت وتر حضرت مولانا در رمضان شریف گاهی الم نشرح و قل یا ایها الکافرون و سوره
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی والعصر و انا اعطینا
و قل هو الله همین طور بود بر بستر استراحت نمودند در ایام گرما بعد نصف شب و در ایام سرما از سوم
حصه شب بیدار گشته قصیده برده و هفت تسبیحات سجده وغیره فراغت کرده قدری شیر خواه
شیر برنج خواه از قسم دیگر قریب چهار گهری شب باقیمانده تناول فرموده باز بوظائف معمولی مشغول
می شدند و گاهی همچنین اتفاق هم گردیده که قریب دو گهری شب باقی مانده قدری آب نوشیدند
و هم میفرمودند که علمای دین تا هفتم حصه شب برای خوردن سحر اجازت داده اند اگر ازاوشان

گفته شود که برای نماز سحر هم اجازت و بند هر گز اجازت نماز نخواهند داد پس این قدر شب برای احتیاط
معین داشته اند چه اگر شناخت سحر نهایت دشوار است اگر موافق خواندن سوره یسین آن شب
باقی ماند و آن وقت کسی چیزی نخورده باشد و یا بجز دو روزه او هیچ نقصان واقع نشود و اگر حسب اتفاق
کدامی خلل در روزه شود آن روزه هرگز موقوف نسازد و بعد ایام شریف قضا ادا کند و نیت روزه آنست
نصوم غدا من شهر رمضان نویت اللهم اغفر ما تقدمت و ناخرت لو در ایام قوت بصارت در شهر رمضان
المبارک چند سپاره قرآن شریف تلاوت میفرمودند و در حالت ضعف بصارت قرآن شریف بخط
جلی که مقبول طبع همایون بود بدیدی رفته بلا چاری ترک تلاوت قرآن مجید فرمودند و گاهی تاسف
خواندن قرآن هم میکردند و آخر حال توجه باطن فیض مواطن آنحضرت از خواندن قرآن شریف
برای تعمیل اوامر و نواهی آن حمید بلیغ بود چنانچه مولوی ریاض علی صاحب مرحوم که رفیق و دوست
آنحضرت و در خانقاه از مدت قیام پذیر بودند اکثر از آنحضرت عرض می نمودند که آنحضرت هر روز
تلاوت قرآن مجید میفرمایند که افضل العبادت کلام الله آمده است آنحضرت خاموش میشدند
و گاهی جواب آن نمیدادند روزی بروقت استفسار مولوی مرحوم ارشاد فرمودند که قرآن مجید
برای تعمیل اوامر و نواهی نازل گردیده نه فقط برای خواندن اگر فقط از خواندن قرآن شریف کسی
ولی شدی سوای حافظ قرآن در جهان کسی ولی الله نگشتی تو در حافظان نگه کرده ولی را دیده باشی
بر عالمی فهمان حق آگاه و مقبولان درگاه الهه بوده است که از ارشاد آنحضرت مما نعت قرآن مجید
باکه نا آید تعمیل اوامر و نواهی ست و فهم ظاهر است که اکثر عارفان کامل محض بظاهر امی بوده اند
و در باطن بتعمیل اوامر و نواهی آن حمید بلیغ نموده چه مایه کرامت حاصل کرده اند خلاصه آنکه تعمیل
قرآن مجید و حدیث شریف بچه سالکان راه خدا و مقبولان درگاه کبریا از دیگری نیاید بسبب بلوغ
شوال بعد ادای نماز فجر وغیره وتیره دگر دی روز برآمده دو رکعت نماز عید الفطر سعه خطبه مصنفه خود
ادا کرده بعد آن چهار رکعت نفل بجماعت ادا فرموده دست بدعا بر می افراشتند و خطبه های الوداع
ماه رمضان المبارک و عید الفطر و عید الضحی مصنفه حضرت مولانا قدس سره العزیز این بیت

خطبه الوداع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عجزت عن ادراك كنهه عقول العقلاء و
تحيرت في بيداء الوهمية اوهام العلماء ونشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له الموصوف بالفضل والعطاء
وان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء ونشهد ان محمدا
عبده ورسوله افضل الانبياء والاولياء وصلى الله عليه
وسلم وعلى اله الاصفياء واصحابه الاتقياء خصوصا على
اول الصحابة وافضلهم بالتحقيق امير المؤمنين ابي بكر
الصديق وعلى اعدل الاصحاب امير المؤمنين عمر ابن
الخطاب وعلى جامع ايات القران امير المؤمنين عثمان
ابن عفان وعلى اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن
ابي طالب وعلى الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين
امير المؤمنين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين وعلى
امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء وعلى عميه المكرمين
بين الناس الحمزة والعباس وعلى سائر المهاجرين و

الانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم
تسليما كثيرا اما ايها الصائمون رحمكم الله قد بلغ
المرسلون وعظ الواعظون وعن هذه المصيبة انتم
غافلون قد فاتكم الشهر المبارك شهر رمضان انا لله وانا
اليه راجعون الوداع الوداع يا شهر رمضان الوداع الوداع
يا شهر السرور الفراق الفراق يا شهر الفضل والامتنان الوداع
الوداع يا شهر امة النبي اخر الزمان السلام عليك يا شهر
الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام عليك يا شهر
الايمان السلام عليك يا شهر القران السلام عليك يا شهر
الانوار السلام عليك يا شهر العفران السلام عليك يا شهر
الدرجات والنجاة عن الدركات السلام عليك يا شهر القانتين
العابدين السلام عليك يا شهر العارفين فاتقوا الله يا
اولي الالباب لعلكم تفلحون انه تعالى جواد كريم
ملك بر رؤف رحيم اجابت كند الحمد لله نحمده و
نستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه و

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا
مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ
لَهٗ تَبَتُوا قُلُوبَكُمْ بِالطَّاعَاتِ وَصَلُّوا عَلٰى مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفٰى
صَاحِبِ الشَّفَاعَاتِ اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى
النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰٓى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ
مَنْ صَلّٰى وَصَامَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰٓى اٰلِ سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ وَصَلِّ عَلٰى جَمِيْعِ الْاَنْبِيَآءِ
وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ
الصَّالِحِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ انْصُرْ
مَنْ نَّصَرَ دِيْنَ مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِيْنَ مُحَمَّدٍ
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ عِبَادَ اللّٰهِ اِنَّ
اللّٰهَ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيْتَآءِ ذِي الْقُرْبٰى وَ
يَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ
اُذْكُرُوا اللّٰهَ الْجَلِيْلَ الْجَبَّارَ يَذْكُرْكُمْ وَادْعُوْهُ يَسْتَجِبْ لَكُمْ

وَلِذِكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى اَعْلٰى وَاَوْلٰى وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَتَمُّ وَاَهَمُّ وَاَلَذُّ

خُطْبَةِ عِيْدِ الْفِطْرِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ

سُبْحَانَ مَنْ نَوَّرَ قُلُوْبَ الْعَارِفِيْنَ بِسِرَاجِ الْهِدَايَةِ وَالْعِرْفَانِ

وَرَشَحَ خُلُوْفَ فَمِ الصَّائِمِيْنَ عَلٰى تَرِيْحِ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ

وَشَرَحَ صُدُوْرَ الصَّائِمِيْنَ بِنُوْرِ الْمَعْرِفَةِ وَالْاِيْمَانِ وَاَكْرَمَ

عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِيْنَ بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَبَشَّرَهُمْ فِى الْجَنَّةِ

بِالْحُوْرِ وَالْقُصُوْرِ وَنَعِيْمِ الْاَلْوَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ

اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ فَتَحَ عَلَى

الصَّائِمِيْنَ اَبْوَابَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَاَنْعَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ

اَقْسَامِ نَعِيْمِ الْجِنَانِ وَوَعَدَ لَهُمْ بِلِقَائِهٖ جَزَاءَ الصَّائِمِ

اَفْضَلَ اَنْوَاعِ النِّعَمِ بِالْفَضْلِ وَالْاِحْسَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ

اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ

وَعَدَهُمْ بِدُخُوْلِ بَابٍ مِّنْ اَبْوَابِ الْجِنَانِ كَمَا اَخْبَرَ

نَبِيُّ اٰخِرِ الزَّمَانِ اِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُهُ
اِلَّا الصَّائِمُوْنَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَاَوْجَبَ عَلٰى ذَاتِهٖ جَزَآءَ
صِيَامِهِمْ بِالْكَرَمِ وَالْاِمْتِنَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَآ اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ اَنْزَلَ
الْفُرْقَانَ عَلٰى نَبِيِّهٖ فِيْ اَشْرَفِ لَيْلَةٍ مِّنْ لَيَالِيْ شَهْرِ
رَمَضَانَ وَجَعَلَ قِيَامَهَا خَيْرًا مِّنْ قِيَامِ اَلْفِ شَهْرٍ بِلَا ظَنٍّ
وَّحُسْبَانٍ وَاَرْسَلَ فِيْهِ الْمَلٰٓئِكَةَ بِتَبْلِيْغِ السَّلَامِ عَلٰى
كَآفَّةِ اَهْلِ الْاِسْلَامِ وَالْاِيْقَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَآ اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ شَرَّفَ
يَوْمَ الْعِيْدِ وَالْمَوْسِمِ الْجَدِيْدِ عَلٰى سَآئِرِ الْاَزْمَانِ وَ
الْاَكْوَانِ وَبَشَّرَ الصَّائِمِيْنَ بِاِدْخَالِ الْجِنَانِ وَالْاِعْتَاقِ
مِنَ النِّيْرَانِ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ
لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ اِعْلَمُوْٓا اَنَّ يَوْمَكُمْ
هٰذَا يَوْمُ عِيْدِ الْفِطْرِ يَوْمٌ عَظِيْمٌ شَرِيْفٌ عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰى
بِتَكْرِيْمِ الصِّيَامِ وَشَرَّفَ بِالْقِيَامِ وَاِنَّ صَدَقَةَ الْفِطْرِ

وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ عَنْ غَنِيٍّ ذِي نِصَابٍ
وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْمُ الْمَرْءِ مُعَلَّقٌ بَيْنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ حَتَّى تُؤَدُّوا صَدَقَةَ الْفِطْرِ عَنْ أَنْفُسِكُمْ
وَعَبِيدِكُمْ وَإِمَائِكُمْ وَأَوْلَادِكُمُ الصِّغَارِ مِنْ كُلِّ نِصْفِ
صَاعٍ مِنْ بُرٍّ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ
أَوْ قِيمَةَ ذَلِكَ وَوَجَبَ الصَّدَقَةُ مِنْ أَوَّلِ صُبْحِ يَوْمِ
الْعِيدِ حَتَّى تُؤَدُّوا صَلَوٰتَهَا وَالْأَفْضَلُ أَدَائُهَا قَبْلَ
خُرُوجِ الشَّمْسِ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَامَ
شَهْرَ رَمَضَانَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ
وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ لَبِسَ الْجَدِيدَ بَلِ الْعِيدُ
لِمَنْ عُفِيَ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبُ بَارَكَ اللّٰهُ لَنَا وَلَكُمْ فِي
الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَنَفَعَنَا وَإِيَّاكُمْ بِالْآيَاتِ وَالذِّكْرِ
الْحَكِيمِ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

جَلْسَهْ كُنَدْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ
وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا

وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَ
مَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ خُصُوْصًا عَلٰى اَوَّلِ الصَّحَابَةِ وَاَفْضَلِهِمْ
بِالتَّحْقِيْقِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَبِيْ بَكْرِ الصِّدِّيْقِ وَعَلَى النَّاطِقِ
بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ وَعَلٰى جَامِعِ
اٰيَاتِ الْقُرْاٰنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ وَعَلٰى اَسَدِ
اللّٰهِ الْغَالِبِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ وَعَلَى الْاَئِمَّةِ
الْفَاضِلِيْنَ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَبِيْ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَاَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ
الْحُسَيْنِ وَعَلٰى اُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى الْمُطَهَّرِيْنَ
مِنَ الْاَرْجَاسِ عَمِّيْهِ الشَّرِيْفَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ اَبِيْ عُمَارَةَ حَمْزَةَ
وَاَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَعَلٰى مَنْ تَابَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ وَسَلَّمَ
تَسْلِيْمًا وَعَظَّمَ تَكْرِيْمًا كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى تَسْلِيْمًا
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ صَلّٰى وَصَامَ

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ
الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فرود آید
اَللّٰهُمَّ شَيِّدْ اَرْكَانَ الدِّينِ الْمُبِينِ لِخُلُودِ سَلْطَنَةِ سُلْطَانِ
هٰذَا الزَّمَانِ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْهُ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى وَاجْعَلْ اِسْتِقْلَالَهُ
فِي اُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا اَكْمَلَ وَاَوْفٰى اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِينَ
مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ مُحَمَّدٍ عِبَادَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَآءِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ اُذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰى
الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ الْجَبَّارَ يَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوهُ عَلٰى نَعْمَآئِهِ
يَزِدْكُمْ وَيَهْدِكُمْ وَادْعُوهُ يَسْتَجِبْ لَكُمْ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ تَعَالٰى
اَعْلٰى وَاَوْلٰى وَاُخْرٰى وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَهَمُّ وَاَكْبَرُ

خطبهٔ عید الاضحی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ
الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ يَكُنْ لَّهُ شَرِيكٌ فِي

لِلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ
قِبْلَةً لِلْمُصَلِّيْنَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ شَرَّفَ الْحَاجَّ وَالْمُعْتَمِرَ بِالسَّعْيِ
وَالرَّمْلِ وَالْاِحْرَامِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ عَظَّمَ الْكَعْبَةَ بِطَوَافِ الْاَنْبِيَاءِ
وَالرُّسُلِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَسَائِرِ الْاَنَامِ وَجَعَلَ الْمُسْلِمِيْنَ عُمْرَتَهُمْ مَغْفِرَةً
لِلذُّنُوْبِ وَالْاٰثَامِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَيُّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوْٓا اَنَّ يَوْمَكُمْ هٰذَا يَوْمٌ شَرِيْفٌ وَيَوْمٌ
اَرَادَ فِيْهِ اِبْرَاهِيْمُ خَلِيْلُ اللّٰهِ ذَبْحَ ابْنِهٖ لِاِمْتِثَالِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ
فَقَالَ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ اِعْلَمُوْٓا اَنَّ الْاُضْحِيَّةَ وَاجِبَةٌ مِّنْ
كُلِّ مُسْلِمٍ حُرٍّ مَالِكٍ نِصَابٍ فِيْ يَوْمِ الْعِيْدِ الْاَضْحٰى عَنْ نَّفْسِهٖ
لَا عَنْ اَوْلَادِهِ الصِّغَارِ فَاذْبَحُوْهَا عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مُّسْلِمٍ
شَاةً اَوْ مَعْزًا وَعَنْ سَبْعَةٍ بَدَنَةً اَوْ بَقَرَةً مِّنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ
فَاحِشٍ فِيْ اَعْضَائِهِنَّ وَلَا يَجُوْزُ قَبْلَ الْاَمْصَارِ الذَّبْحُ

حتی یصلی الامام صلوۃ العید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سمنوا اضحایاکم فانہا علی الصراط مطایاکم وعن علی
کرم اللہ وجہہ لیس العید لمن لبس الجدید ولکن العید
لمن امن من الوعید ولیس العید لمن رکب علی المطایا و
لکن العید لمن غفر عن الخطایا ان احسن الکلام و
ابلغ النظام کلام اللہ الملک العزیز العلام من عمل صالحا
فلنفسہ ومن اساء فعلیہا وما ربک بظلام للعبید بارک
اللہ لنا ولکم انہ تعالی جواد کریم ملک برء رؤف رحیم

جلسہ کنند

الحمد للہ الحمد للہ نحمدہ حمدا کثیرا
کما امر ونشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ارغاما
لمن یجحد بہ وکفر ونشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ سید الجن
والبشر صلی اللہ علیہ وعلی الہ واصحابہ وسلم ان اللہ وملئکتہ
یصلون علی النبی یا ایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا
تسلیما اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من صلی وصام
اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من قعد وقام

ثم السلام من الحق الحقيق على الخليفة العتيق الإمام على التحقيق
قاتل الكفرة والزنديق أمير المؤمنين أبي بكر الصديق رضي الله عنه
ثم السلام من الملك الوهاب على الفاروق الأواب الذي كان رأيه موفقا
للوحي والكتاب أمير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه ثم السلام من
الملك الديان على أمير الأمان ذي النورين والبرهان أمير المؤمنين عثمان ابن
عفان رضي الله عنه ثم السلام من الملك الوفي على الأمير الوفي قالع خيبر
ابن عم النبي أسد الله الغالب أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب رضي الله عنه وعلى
الإمامين الهمامين السعيدين الشهيدين أمير المؤمنين أبي محمد الحسن وأبي عبد الله
الحسين رضي الله عنهما وعلى أمهما سيدة النساء فاطمة الزهراء رضي الله عنها
وعلى عميه الكريمين بين الناس أحمزة والعباس رضي الله عنهما وعلى الستة
الباقية من العشرة المبشرة رضوان الله عليهم أجمعين وسائر الفرق المهاجرين و
الأنصار والتابعين الأبرار الأخيار إلى دار القرار وسلم تسليما اللهم
انصر من نصر دين محمد صلى الله عليه وسلم واخذل من خذل دين محمد صلى الله عليه
وسلم إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر و
البغي يعظكم لعلكم تذكرون واذكروا الله العظيم الجليل يذكركم ولذكر الله تعالى
أعلى وأولى وأعز وأجل وأكبر

۲۹۷۶۶
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔